

تحقیق درباره ی اول اربعین حضرت سیدالشهداء (ع)



تحقیق درباره اول اربعین حضرت سیدالشهداء (ع)

تألیف:

علامه شهید آیت الله حاج سید محمد علی قاضی طباطبائی (مدرسره)



مشخصات کتاب

سرشناسه : قاضی طباطبائی محمد علی ۱۲۹۱-۱۳۵۸.

عنوان و نام پدیدآور : تحقیق درباره اول اربعین حضرت سیدالشهداء ع

/ Study of the First Arab'in of Imam Hussein (AS)

تألیف محمد علی قاضی طباطبائی.

مشخصات نشر : تهران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ و انتشارات ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ده، ۴۷۸ ص. فروست : دین Religion

شابك : ۵۳۰۰۰ ریال : ۹۷۸۹۶۴۴۲۲۶۹۵۳ ؛ ۹۸۰۰۰ ریال (چاپ سوم)

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

یادداشت : چاپ قبلی: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۵(ص.).

یادداشت : چاپ دوم. یادداشت : چاپ سوم: بهار ۱۳۹۰. یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس. یادداشت : نمایه.

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق - اربعین موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ ق.

شناسه افزوده : سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

رده بندی کنگره/ BP۴۱/۵ : ق ۲ ت ۳ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۹۵۳۴/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۸۵۹۳۷

درباره ی کتاب «تحقیق درباره ی اول اربعین سیدالشهداء علیه آلاف التحية و الثناء» پس از نشر طبع اول آن از طرف علمای اعلام و دانشمندان بزرگ و ادباء سترگ نثرا و نظما تقریظهای زیادی نگارش یافته و ارسال گشته است. و از آن میان کلمات ارزنده ی که شامل نکات و تحقیقات زیاد است از قلم توانای عالم فاضل نقاد شهیر و کتاب شناس مشهور در عصر حاضر صاحب تصانیف نفیسه محقق ارجمند جناب آقای عطائی خراسانی ادام الله بقائه صاحب کتاب «افسانه ی کتاب» صادر گردیده و نکات و مزایای کتاب را به قلم آورده و به خصوصیات آن پی برده و با ذهن آزاد و فکر نقاد خویشتن بر دقائق آن کتاب شریف نظر افکنده و کاملا آنها را دریافته است. و به نظر رسید حیف است آن نامه ی شریف در اوائل این تألیف منیف نشر نگردد و مطالعه کنندگان کتاب از مطالعه ی آن کلمات و از اطلاع بر آن نکات بی نصیب شوند. و لذا پس از درخواست اجازه از محضر حضرت آية الله الحجة [صفحه ۶] الوالد الماجد دام ظلّه و روحی فداه آنچه از قلم درر بار معظم له تراوش نموده در اول این طبع دوم کتاب نقل و نشر می شود و از باب تذکار از نویسنده ی معظم آن در صفحه ی روزگار به یادگار بماند.

سید محمد تقی قاضی طباطبائی

نامه ی آقای عطائی خراسانی

اینک نامه ی نامبرده در زیر نقل می شود: عليك مني سلام الله ما صدحت ورق الحمام و هز الريح أغصانا نمودار احساسی که از مطالعه ی کتاب شریف تحقیق درباره ی روز اربعین سیدالشهداء علیه آلاف التحية و الثناء نوشته ی محقق تحریر و حبرنبیل ملاذ الانام آية الله الحجة حضرت بندگان آقای حاج سید محمد علی قاضی طباطبائی مدالله ظلّه بعنایاته الكاملة علی رؤسنا. شیواترین درود و والاترین سپاسم را از راه دور تقدیم می دارم، آری بحثهای متنوع کتاب مذکور و تحقیقات علمی آن در اعماق روحم می نشست، ریاضت و زحمت چهل سال مطالعه ی کتابهای گوناگون را اربعین معظم له از میان برمی داشت، و انبساطی به جانم می بخشید هر ورق آن که جدا باید همچون ورق زر دست به دست گردد اصالت و ارزش نویسنده را رهنمون بود، لطف بیان و حسن تعبیر و سنجش گفتار و آزادگی در بحث و صراحت قلم با عبارات زبان شیرین پارسی و فصیح و بلیغ تازی همه جا به چشم می خورد، حقا نویسنده ی معظم آفریننده است

اونه تنها خوب نوشته بلکه بهتر اندیشیده با بهائی در زمینه های فکری و جنبه های سازندگی گشوده و [صفحه ۷] پراگماتیسم عملی و مدینه ی فاضله را نشان داده است. دردها و غمها، نابسامانیها و مفاسد کوچک و بزرگ اجتماع را درک کرده است، و به بهترین لباس برای خواننده مجسم ساخته است، با سرپنجه ی برهان و هنگامه های قاطع به جنگ انحرافات

فکری و کج اندیشیهای عصری برخاسته، در مواردی از حریم ولایت با ولایتی خالص سخت و هر چند سخت تر به دفاع پرداخته، سنی زده ها و غرب گرفته ها را رسوا و رسواتر ساخته، صدمات صاحبان کتب ضعیفه را به عالم شیعه در صفحاتی چند معرفی نموده هذیان گوئیهای ابن تیمیة و ابن حزم اندلسی و حرانی حنبلی و بیطار و آخوند أوف و عمرو بن سعید و طبری نویسنده ی تاریخ کبیر و آغانی و افسانه نامه ی ابوالفرج اصفهانی و غزالی و آلوسی و ممیت الدین عربی و دهها نویسنده و یاهو سرای دیگر را پاسخ داده و مزدوران استعمار را همانند گوستاوبون با نوک تیز قلم فشار داده، و در زمینه ی کتابهایی از قبیل فصل الخطاب و فقه الرضا و طراز المذهب و مجالس المتقین و غیره به نقد و انتقاد پرداخته، و تحریف صاحب قاموس را به وجهی لطیف بیان داشته، و از نسبتهای ناروا به پیشوایان دین ممانعت به عمل آورده، و همچنان که از فهرست کتاب روشن است به بحثهایی ارزنده که تماشای آن کار یکی دو ساعت نیست پرداخته، رسالت تفهیم را با شناخت عمیق مکتبهای بشری و مقایسه اش با مکاتب معنوی به انجام آورده، و شور و غوغائی در این زمینه به راه انداخته، و مأخذ کتاب را از قریب پانصد جلد کتاب فراهم آورده، و روشنائی عالم آرائی [صفحه ۸] را به دوستداران کتاب نمودار ساخته، جدا در تکاپوی حقائق تلاشی حکیمانه فرموده. و عجب این که وحدت موضوع را همه جا رعایت نموده و در بحثهای زندگی سازش از این شاخه به آن شاخه پرواز نکرده حقیقت این است هنگامی که از مطالعه ی کتاب تحقیق اربعین فارغ شدم دلم می خواست ساعتها بمانم، و اصالتها و واقعیتها را بیشتر تماشا کنم، من کتاب زیاد خوانده ام و زندگی علمیم را تنها با کتاب گذرانده ام ولیکن کتابی که از انحراف به دور باشد و کج اندیشی نداشته باشد کمتر یافته ام، از آن تعداد کم است نوشته های معظم له، این قضاوت به حق است علامه ی قاضی زندگیش وقف دانش، و افزودن معلومات، و حل مشکلات علمی است، نیازی به معرفی ندارد، آثار وجودی آن جناب بهترین گواه بر این مدعا است، تعلیقات و اضافات دلپذیر نامبرده در کتابهایی مانند انوار نعمانیة: سید جزائری، و جنة المأوی: کاشف الغطاء، و انیس الموحدین: نراقی، و علم امام: شیخ محمد حسین مظفر، و نوشته های مستقل دیگر شاهدیست صادق همگان در توسعه بخشیدن دایره ی معلومات نقشی بسزا دارند و در انتخاب مطالب و آثار دارای ذوقی سرشارند روایات منتخبه از صفحه ی ۳۱۴ [۱] به بعد در تحقیق صلوات و ضم آل و [صفحه ۹] روایت صفحه ی (۴۳۶) از نوف بکالی و دهها روایت دیگر کاشف این گفته است. و من هرگز توان آن ندارم قیافه ی حقیقی کتاب را و آنچه در درون دارم نگارش دهم و ترسیم این موضوع مجالی بیشتر و خاطری جمع تر می خواهد جز این نیست که برای معظم له از

خداوند جهان توفیقات روزافزون مسئلت دارم و از هرگونه قصور در خطاب و اسائه و تصدیع اوقات آن حضرت پوزش می طلبم چاره ئی نداشتم جز این که نمونه ئی از ارادتم را به زبان قلم آوردم.

با تقدیم احترام- واللہ الموفق و المعین

الاحقر شیخ علی اصغر عطائی خراسانی ۲۶ شوال المکرم ۱۳۹۴ ه ق [صفحه ۱۰]

مقدمه ی طبع دوم کتاب

قریب چهار سال قبل سئوالی از این جانب درباره ی اربعین حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه شده بود: که آیا اسراء خاندان رسالت در اربعین اول بیستم ماه صفر سال (۶۱) هجرت از شام برگشته و وارد کربلاء شده اند چنانچه مشهور میان شیعه و معروف در بین تابعین اهل بیت اطهار سلام الله علیهم است؟ و روز اربعین را روز ملحق کردن رأس اطهر و انور آن حضرت به جسد اطیب در کربلاء می دانند یا در غیر آن روز ورود اسراء به کربلاء اتفاق افتاده است؟ در پاسخ این سؤال جوابی نگارش یافت و قدری در اطراف این موضوع به تتبع و تحقیق پرداخته شد و تألیفی گردآورده و طبع و نشر گشت و کاملاً برای این جانب روشن شد که آنچه مشهور در میان شیعه است بسیار مورد اعتماد و اعتبار است و سرعت سیر در آن زمانها کار عادی بوده و انحصار به رفتن اسراء خاندان رسالت به شام و برگشتن آنها از شام و ورود به کربلاء و مدینه ندارد بلکه نظائر زیادی از سرعت آمد و رفت در آن دوران در تاریخ وجود دارد مانند آمد و رفت حجاج با سائق الحاجها از عراق به مکه ی معظمه با این که راه میان عراق و حجاز [صفحه ۱۱] بیشتر از بین عراق و شام است یا آمد و رفتهایی که میان شام و عراق در اندک مدت انجام می یافته چنانچه در کتاب شرح داده شده است. ولی از آنجا که شبها صادره از قلم علامه ی محدث نوری (ره) و شاگردانش درباره ی ورود اسراء اهل بیت (ع) به کربلاء در بیستم صفر سال (۶۱) هجری اذهان را فراگرفته و تقویت کامل یافته بود و رفع آن شبها از اذهان کار آسانی نبود و از طرف دیگر رشک حاسدین و قیام طرفداران محدث نوری (ره) و مقاومت با آنان و رد شبها پوچ و واهی آنها دشوار می نمود و تعجب آور آنست که طرف داری از قرآن کریم را گذاشته در طرف داری از محدث نوری (ره) کوشیده و در تلاش بودند. و لذا نظر به جهاتی که نگارش یافت بعضی از صداهای اعتراض مانند که از آثار نظرهای ساده و سطحی و بدون تأمل و تحقیق و دقت نظر بود بلند شد به بعضی از آنها پاسخهای کتبی به طور تفصیل داده شد و به بعضی از آنها چون وارد کتابی کرده بودند و لذا در خود کتاب «تحقیق» در این طبع دوم آن از روی دقت و بررسی پاسخ نگارش یافت که از نظر خوانندگان گرامی می گذرد و قضاوت را به وجدان پاك آنها واگذار می نمایم. و لازم می دانم در این پیش گفتار طبع دوم کتاب به عموم ارباب دانش و اصحاب بینش اعلام و اعلان نمایم که بنای نگارنده در این کتاب به نقل از کتب معتبره ی شیعه و سنی بوده و تحقیق در نوشته های تاریخی آنان است و بیشتر تلاش گشته که نقل از کتب ضعیفه خودداری شود. [صفحه ۱۲] چنانچه در خود کتاب شرح داده شده است

ص: ۵۹-۵۸ از امثال کتاب بحرالمصائبها و مزامیرالاولیایها و مرقاةالایقانها و تحفه ی تازه ها و جنات الخلودها و مقتل ابومخنف ها و تحفةالمجالسها و مخزن البکاهها و مصائب المعصومین ها و ریاض القدسها و کتب مرحوم حاج ملا اسماعیل سبزواری واعظ (ره) که پر از مطالب بی مدرک و مصدر و تواریخ ضعیفه است حتی در تواریخ مشهوره مطالب خلاف مشهور رابه قلم آورده و حرفهایی نگارش داده که بدون شك صحت ندارد و نظائر آن کتابها که زیاد است از نقل کردن مطلبی خودداری شده است مگر از باب تأیید و توافق با آنچه در کتب معتبره است حتی نقل کردن از ناسخ التواریخ که تاریخ رسمی دولتی است حتی الامکان خودداری گردیده چون بسیاری از قضایا را بدون تحقیق به قلم آورده و اشتباهات

زیاد دارد که باید در این باره کتاب مستقلی مشتمل بر مجلداتی تألیف گردد تا آن کتاب تهذیب و تنقیح شود و مطالب و تواریخ صحیحی آن ثبت گشته و زوائد و مطالب وارونه شده ی آن حذف گردد. و از کتبی که در طبع اول به آن اعتناء نکرده بودم یکی هم کتابی به نام «مقتل اسفرائینی» است و پر از جعلیات و قصه های قصه خوانان و داستانهای بی اصل فراوان دارد. از باب نمونه جملات زیر نگارش می یابد: بنا به تواریخ معتبره لشکر عمرسعد در کربلاء سی هزار نفر بوده و روایت وارده از اهل بیت (ع) هم آن را تصدیق کرده ولی در مقتل اسفرائینی گفته: عمرسعد امر کرد به شمردن اشخاصی که از سربازان آنها در میدان جنگ کشته شده بودند [صفحه ۱۳] و عدد آنها به سی هزار نفر از سواره و پیاده بالغ شد و این عین عبارت عربی اوست: «أمر عمر

بن سعد به حصر من قتل منهم فی تلك المعركة فبلغوا ثلاثین ألف فارس و راجل» ص ۴۰ ط مصر قدیم پس بنا به نقل صاحب مقتل اسفرائینی تمامی سی هزار نفر لشکر ابن سعد در کربلاء به دست حضرت سیدالشهداء (ع) و یاران باوفایش از دم شمشیر آنها گذشته و کشته شده اند- و بی حقیقتی این مطلب بر همه روشن است. و در جایی گوید: امام (ع) بسر بالین یکی از شهداء می آمد چهارصد نفر را کشت ص ۳۳. و گوید: وقتی که امام (ع) به بالین برادرش قمر بنی هاشم (ع) می آمد هشتصد نفر را کشت و او را حمل نموده میان قتلی گذاشت ص ۳۲ در صورتی که در ص ۳۴ گفته: که بنی هاشم در پائین پای امام (ع) مدفونند مگر عباس علیه السلام که آن حضرت دفن شده در وضع مقتل خودش در طریق غاذریه و قبرش ظاهر است. اینگونه مطالب ضد و نقیض و دور از عقل و عادت و اعتبار در آن کتاب زیاد است که اگر به شمار آید به درازا می کشد. و از صریح کلماتش روشن است که جنگ در کربلاء چند روز طول کشیده روز جنگ کرده و شب شده و شب را سحر کرده باز جنگ کرده اند. و این مطلب از چیزهای تعجب آور است و سلب اعتماد از [صفحه ۱۴] نقلیات آن کتاب می کند. و نیز از کلمات تعجب آورش این است که گفته ص ۴۲- ۴۱. و ترکوا القتلی مطروحین بأرض کربلاء فتولی دفنهم قوم من الجن فصلوا علی تلك الجثث الطاهرة المزملة بالدماء و دفنوه علی ما هم علیه. یعنی ابدان شهداء را در زمین کربلاء گذاشتند و قومی از جن به دفن آنها مباشرت

کردند و بر آن جثه های طاهره ی آلوده به خون نماز گذاردند و آنها را همان طور که هستند دفن شان کردند. بدون شك این ادعا از قصه های قصاصین و از دروغهای آنهاست زیار ابدان طاهره را در کربلاء قومی از بنی اسد دفن کرده اند و امام سجاد (ع) به طریق اعجاز آمده و جسد اطیب امام (ع) را دفن کرده است و در میان شیعه این يك موضوعی مسلم و قابل تردید نیست. غرض از محتویات کتاب نامبرده كاملا واضح است که ابدان مندرجاتش قابل اعتماد نیست و لذا از آن کتاب در طبع اول چنانچه اشاره شد مطلبی نقل نشده ولی بعضی از اشخاص که کتاب معتبر را از غیر معتبر تشخیص و تمیز نمی دهد همچو کتابی را مصدر نقلیات خویشان قرار داده و راجع به داستانهای طول و دراز منازل واقعه در عرض و مسیر راه اسراء خاندان رسالت از کوفه تا به شام به آن تمسك نموده و به نقلیات آن چنگ زده است و آن کتاب ضعیف را که قابل اعتماد نیست به کتاب مجعول دیگر ضم کرده و از اکاذیب آنها به هم خلط کرده و از مقتل مجعول ابی مخنف و مقتل

اسفرائیلی کذائی که مقداری از اوصافش به خواننده گرامی [صفحه ۱۵] نقل گشت معجون ساخته و به داستانهای بی ارزش آنها نسبت به مسیر اسراء از کوفه تا شام اعتماد نموده و بخورد اشخاص عوام و بی اطلاع داده است. اینگونه اشخاص بدانند که این جانب به آن کتابها و امثال آنها که در زمانهای سابق تألیف شده یا نظائر آنها که در عصر حاضر گردآورده می شود ابدأ ارزش قائل نبوده و آنها را از مصادر

قرار نداده و هرگز اعتماد و اطمینان به آنها نکرده و از مدارك نمی شمارم. از اینگونه اشخاص انسان چه توقع داشته باشد که کتابی را مانند مصائب المعصومین يك نفر مرد متهم مصدر نقلیات خویشتن قرار بدهد و به آنها اعتماد نماید. قاضی طباطبائی [صفحه ۱۶]

دو بیت از آقای انصاری

كلك مشكين تو هر دم که ز ما یاد کند

ببرد اجر دو صد بنده که آزاد کند

أربعینی که نوشتی تو ز روی تحقیق

به حقیقت دل خواننده ی خود شاد کند

قم: حاج محمدعلی انصاری صاحب تألیفات [صفحه ۱]

مقدمه ی کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم پس از حمد و ستایش خداوندی صلوات و سلام و تحیات بی پایان بر خاتم پیامبران و آخر رسل و فرستادگان خدا و أشرف سفیران الهی و بر اوصیاء معصومین پاك و خلفای بی آك او باد. و درود فراوان بر شهداء راه حق و بر جانبازان در راه دین و از جان گذشتگان و سربازان و جان نثاران اسلام خصوصاً بر رهبر حقیقی آنان سرور شهیدان سید مظلومان امام انس و جان حسین بن علی علیهما السلام باد که با خون اطهر خود درخت دین اسلام را سیراب و زنده فرمود و شجره ی توحید را که در اثر دسائس و پلیدیهای بنی أمیه «دشمنان سرسخت اسلام» نزدیک بود از اساس خشک شود نجات داد و لذا شیعیان اهل بیت اطهار علیهم السلام بر خود لازم و واجب می دانند که به هر قیمت تمام بشود در زنده نگاه داشتن داستان پرشور و تاریخی جانگداز کربلاء بکوشند و نگذارند آن واقعه ی دلسوز و دلخراشی که از جنایات دولت ملوک بنی امیه به وجود آمد کهنه شود و از یادها فراموش گردد و به این مناسبت در ایام عاشوراء و روز شهادت سیدالشهداء

علیه السلام در اقامه ی عزا و مجالس سوگواری فروگذاری نمی کنند و در [صفحه ۲] ایام زیارتی آن حضرت به دستور ائمه ی اطهار سلام الله علیهم به دور قبر مبارک آن بزرگوار جمع شده و شعائر دینی را برپا می نمایند.

اهتمام شیعیان عراق در اربعین

و از روزهای سوگواری که شیعه بسیار اهتمام بر اقامه ی عزا به کار برده و همت به زیارت آن حضرت در آن روز می گمارند یکی هم روز بیستم ماه صفر روز اربعین سیدالشهداء علیه السلام است که سیره ی مستمره ی شیعه از زمان ائمه ی اطهار علیهم السلام بر آن جاری است که در عراق از هر طرف رو به کربلاء آورده و به زیارت قبر مطهر بیشتر اهمیت می دهند و الحق شیعیان عراق از زمان بنی امیه و بنی عباس در این باره شهادت به خرج داده و در زنده نگاه داشتن این موضوع اهتمام دارند که در خور بسیار تمجید است. و در میان شیعه روز اربعین سیدالشهداء علیه السلام که روز بیستم شهر صفر است شهرت بسیار دارد و عموماً آن روز را روز ورود اهل بیت علیهم السلام پس از خلاصی از اسارت شام به کربلاء می دانند و آن را زیارت «مرد الرأس» می خوانند. و از ائمه ی اهل بیت اطهار علیهم السلام زیارت مخصوصی برای آن روز که سیدالشهداء علیه السلام را در آن روز با آن زیارت کنند وارد شده و از علماء امامیه تا قرن هفتم هجری شبهه و اشکالی در این موضوع دیده نشده است و اول کسی که شبهه کرده غیر از سید اجل اعظم سید رضی الدین علی بن طووس حسنی (قدس سره) در کتاب اقبال [۲] سراغ نداریم. [صفحه ۳]

اشاره به شبهه ی سید

و کسی که در این اواخر زمانها قریب به عصر ما بسیار پافشاری در شبهه و اشکال راجع به اربعین کرده و اصرار بر آن ورزیده عبارت از علامه ی متبحر محدث حاج میرزا حسین نوری (ره) صاحب کتاب مستدرک الوسائل است که در کتاب خود لؤلؤ مرجان هر چه می توانسته خواسته

موضوع آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام را در اربعین اول سال ۶۱ هجرت نفی نماید بلکه همت داشته که از محالات شمارد و بعد از وی از شاگردانش تبعاً به استاد خودشان که طبعاً در اینگونه امور و امثال آن پا به فراتر می گذارند و شدت پیدا می کنند و از روی تعصب استاد و شاگردی در این صدد می شوند که ادعاء استاد را به مرحله ی واقعی و حقیقت برسانند و لذا موضوع اربعین اول را که اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء آمده باشند از اکاذیب شمرده و آن دیگری آن را افسانه و از اساطیر به حساب آورده ولی چون به حقیقت نرسیده اند ره افسانه پیموده اند یکی از بزرگان که به خطا رفت جمعی دیگر نیز [صفحه ۴] به تبع وی پیرو او خواهند شد در صورتی که مشهور میان علمای امامیه آنست که سر مبارک سیدالشهداء علیه السلام را امام سجاد علیه السلام پس از چهل روز از شهادت، در روز اربعین اول آورده و به جسد اطیب و

اطهرش در کربلاء ملحق فرموده است ولی چون بعد از هزار سال بعضی شبهات به وسیله ی یکی از بزرگان مانند علامه ی محدث نوری(ره) در اذهان قوت پیدا می کند آنچه مشهور است و افکار عمومی شیعه بر آن متوجه است از آن صرف نظر می شود حتی به مقام انکار آمده و تکذیب می کنند و چون با مقیاس زمانهای خودشان اندازه گیری کرده اند و لذا از محالات شمرده اند و از آن طرف هم چون می بینند مشهور میان شیعه و علمای امامیه آنست که در اربعین اول اسراء به کربلاء آمده اند و سر مبارك را به جسد انور

ملحق کرده اند بعضی به ناچار قائل بطی الارض شده و خواسته به عنوان خارق العاده آمدن امام سجاد علیه السلام و ملحق کردن سر اطمینان را درست و تصحیح نمایند.

قائل شدن علامه ی نوری به جزیره ی خضراء

اشاره

مانند آنچه علامه ی محدث نوری(ره) در قصه ی جزیره ی خضراء کرده است چون دیده به عقیده ی خودش با حرف يك نفر یا دو نفر مجهول الحال بلکه مسیحی اعتقاد به وجود جزیره ی خضراء کرده ولی چون از جزیره کسی سراغ نداده یا به فرمایش شیخ اکبر حاج شیخ جعفر کاشف الغطاء(ره) [۳] به جزیره های رسیده اند که آثاری در آنها از آنچه ادعا [صفحه ۵] می کنند ندیده اند قائل شده که جزیره ی خضراء از انظار غایب است و این ادعا بدون دلیل است و آمدن امام سجاد علیه السلام را به کربلاء هم در اربعین اول بگوئیم که بطی الارض شده چنانچه از شاگردان [۴] علامه ی نوری(ره) قائل شده و از دیگران نیز احتمال داده اند [۵] ولی حرفی است بی مدرک و ادعائست که دلیل ندارد. نظر به تشویش افکار و شبهات و اشکالاتی که از قلم علامه ی نوری(ره) تراوش کرده سالیان دراز است که در ایام اربعین هر سال آن شبهات در اذهان و زبانها تجلید می شود و پاره ی از اهل غرض نیز آنها را عنوان کرده و می خواهند در میان شیعه در تقویت آن شبهات بکوشند بلکه خللی در اذهان پیدا شود و به این مناسبت در این سال ۱۳۹۲ قمری [صفحه ۶] در تبریز بعضی از اهل دیانت و تقوی از اینجانب سئوالی کرده و خواستار جواب شد و سئوال معظم له بقرار زیر بود: اسلامیان پناها. چه می فرمائید؟ در این مسأله ی تاریخی یعنی ورود اهل بیت حضرت حسین علیه السلام به کربلاء یا مدینه پس

از خلاصی از شام که در کتب تاریخ به طور مختلف نقل گردیده است و عالم جلیل محدث نوری(ره) در کتاب لؤلؤ مرجان راجع به موضوع مذکور تحقیقاتی نموده حاصلش این است که خبر ورود اهل بیت به کربلاء در کتاب لهوف مرحوم سید بن طاووس(ره) از جهاتی مخدوش است. .. الخ. تا آخر سئوال معظم له که بعدا به فقرات آن اشاره و بررسی خواهد شد آن ان شاء الله تعالی.

شبهات و اشکالات محدث نوری

اشاره

خوب است شبهات و اشکالات علامه ی محدث نوری(ره) در کتاب لؤلؤ مرجان به طور خلاصه يك به يك نقل شود و در اطراف آن بررسی گردد و پس از تحقیق معلوم خواهد شد که قائل شدن به این که اسراء اهل بیت علیهم السلام در اربعین اول در ماه صفر سال ۶۱ هجرت به کربلاء آمده اند اقوی و امارات و قرائن زیادی بر آن قول بیشتر بوده و آنچه مشهور است قابل اعتماد است و اقوال دیگر اعتماد را نشاید.

دلیل اول او و جواب آن

اشاره

دلیل اول محدث نوری(ره) انست: که سید امام رضی الدین علی بن طاووس حسنی متوفی (۶۶۴) ق و شیخ فقیه ابن نما(قدس سرهما) که هر دو از اکابر فقهاء و علمای شیعه ی امامیه و از رؤساء مذهب اثنا عشریه اند در کتاب لهوف و کتاب میثرا الحزان فرموده اند که خاندان رسالت پس از [صفحه ۷] خلاصی از اسارت در خدمت امام سجاد علیه السلام از شام حرکت کرده و در اثناء راه به شخص دلیل و همراه خودشان که یزید پلید بر آنها گماشته بود گفتند که قافله ی ما را از عراق برده و وی قافله را به عراق برگردانیده و وارد کربلاء شدند و جابر بن عبدالله انصاری را در آنجا ملاقات کرده و بعد رهسپار مدینه شدند و نظر بر این که سید کتاب لهوف را در اوائل سن خود تألیف فرموده و لذا خالی از تحقیق است و بعد محدث نوری(ره) دو فقره شاهد بر این ادعای خود یعنی تألیف سید لهوف را در اوائل جوانی خود ذکر کرده و خواسته که نقل سید اجل را در این باره از انظار ساقط نماید و از نظر تحقیقی دور اندازد- ولی، زهی تصور باطل-

زهی خیال محال. و در جواب محدث نوری(ره) گفته می شود: که کتاب لهوف سید(ره) نقلیاتش بسیار مورد اعتماد است و در میان کتب مقاتل کتاب مقتلی به اندازه ی اعتبار و اعتماد آن نمی رسد و در اطمینان بر آن کتاب در ردیف اول کتب معتبره ی مقاتل قرار گرفته است گر چه آن را در اوائل جوانی نوشته باشد- اگر این ادعا درست باشد چنانچه تحقیق و بررسی خواهیم کرد- ولی در مدت ایام زندگانی خویش تا آخر عمرش آن را تغییر نداده و اگر اشتباهاتی بعدا به نظر می رسید آن را تغییر می داد و تصحیح می فرمود ولی نسخ لهوف خصوصا در قصه ی آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء اختلافی ندارد و در نقل آن تمامی نسخ لهوف که در دسترس است متفق علیه است. [صفحه ۸] گذشته از این از کدام عبارت مرحوم سید فهمیده می شود که لهوف را در اوائل سن خود تألیف فرموده است؟ این که فرموده من مصباح را در ابتداء شروع به تألیف تصنیف کرده ام ظاهر این فرمایش این است که از تألیفات اولیه من می باشد نه این که در اوائل سن و جوانی نوشته ام چنانچه در کشف المحجّة می فرماید: و هیأ الله جل جلاله ما فتح علی سرائری و اذن فی اظهارها ظواهری من کتب صنعتها بقدس تدبیره و شریف تعریفه جل جلاله... منها کتاب مصباح الزائر و جناح المسافر فی بدایة ما شرعت

فی التالیف... [۶]. معنای این عبارت این نیست که مصباح را در ابتداء تکلیف و جوانی و ایام کودکی تألیف کرده ام تا شاهد ادعای محدث نوری (ره) بشود زیرا از این عبارت استفاده می شود که مصباح را در ابتدای شروع به تألیف

نوشته ام و ابتدای شروع سید به تألیف از کجا معلوم شده که از ابتداء تکلیف و ایام جوانی بوده و علاوه از کجا به ما روشن گردیده که سید لهوف را بلافاصله پس از فراغت از تألیف مصباح جمع و تألیف فرموده زیرا ممکن است پس از چندین سال بعد از تألیف مصباح نوشته است و اگر در عبارت لهوف تأمل شود مفاد آن عبارت بر آنچه گفتیم صادق و شاهد است. [صفحه ۹] در لهوف گفته [۷]: اننی لما جمعت کتاب مصباح الزائر و رأیته قد احتوی علی اقطار محاسن الزیارات و مختار اعمال تلك الاوقات فحامله مستغن عن نقل مصباح لذلك الوقت الشریف او حمل مزار کبیر او لطیف احببت ان یکون حامله مستغنیاً عن نقل مقتل فی زیارة عاشوراء الی مشهد الحسین علیه السلام فوضعت هذا الکتاب لیضم الیه. اگر سید لهوف را بعد از چندین سال از تألیف مصباح نوشته باشد این عبارت صحیح و درست است و شاهد این که سید لهوف را بلافاصله پس از فراغت از مصباح نگارش نداده است بلکه پس از مدتها به تألیف لهوف پرداخته آنست که در لهوف به بعض از تألیفات خود اشاره فرموده است چنانچه گوید: و الذی تحقیقناه ان الحسین (ع) کان عالماً بما انتهت حاله الیه و کان تکلیفه ما اعتمد علیه، اخبرنی جماعه و قد ذکرت اسمائهم فی کتاب غیاث سلطان الوری لسکان الثری باسنادهم الی ابی جعفر محمد بن بابویه القمی فیما ذکر فی امالیه [۸]... کتاب غیاث سلطان الوری از تألیفات نفیسه ی سید است که در فقه نگارش داده و از شدت احتیاطش در دین در فقه به

تألیف دیگر نپرداخته و بعید است کتاب فقه را در اوائل تکلیف و جوانی خویش [صفحه ۱۰] تألیف کرده باشد کسی که آن اندازه تورع و تقوی در فتوی و نوشتن کتابی در فقه داشته باشد در اوائل بلوغ خود اقدام به تألیف چنین کتاب فقهی نمی کند معلوم می شود کتاب لهوف را پس از سالیان دراز تألیف فرموده که به مصباح منضم شود. ادعای محدث نوری (ره) که سید مصباح را در ایام جوانی نوشته و یا از تألیفات اولیه ی اوست پس لهوف هم مثل مصباح است تمام نبوده و ثابت نیست. و باید به این مطلب اضافه کرد که خود سید به اتقان و نفاست کتاب لهوف و خوبی ترتیب آن در تألیفات خود اشاره فرموده است و اگر اشکالی در جایی از مطالب لهوف داشت قطعاً اصلاح می فرمود. در کشف المحججه می فرماید: منها کتاب اللهوف علی قتلی الطفوف فی مقتل الحسین (ع) غریب الترتیب و التلیق و هو من فضل الله جل جلاله الذی دلنی علیه التوفیق [۹]. کتاب کشف المحججه را در شصت و یک سالگی تألیف فرموده و تألیف آن را از فضل الهی می شمارد که خداوند او را بر تألیف آن دلالت فرموده آیا می شود باور کرد که در آن کتاب به قول محدث نوری (ره) خرابیهای در نقل بوده باشد ولی سید به مقام اصلاح آنها نیاید و همین طور آنها را به حال خود باقی بگذارد و بر قرائت آن کتاب مردم را [صفحه ۱۱] توصیه نماید؟ چنانچه در اقبال می فرماید: و یقرء کتابنا الذی سمیناه بکتاب اللهوف علی قتلی الطفوف اقبال ص ۵۶۲ و امر به خواندن لهوف را در روز عاشوراء فرموده است در

صورتی که سید(ره) تا سنین هفتاد سالگی یعنی قریب پنج سال قبل از وفاتش به تألیف اقبال مشغول بوده است [۱۰] و سید در اجازه ی که در مجلد اجازات بحار نقل شده فرموده: و صنعت کتاب الیهوف علی قتلی الطفوف ما عرفت ان احدا سبقنی الی مثله و من وقف علیه عرف ما ذکرته من فضله [۱۱]. فرمایش بسیار متین است کسی در تألیف مثل کتاب لهوف به وی سبقت نکرده و درست است کسی که از اهل خبره باشد می داند که نفاست و اتقان لهوف از فضل الهی است. از این بیانات خود سید(ره) که در موارد متعدده از تألیفات نفیسه ی خود نگارش داده و مقداری از آن نقل شد به خوبی روشن می شود که اگر سید(ره) لهوف را در ایام جوانی هم نوشته باشد تا آخر عمر شریف خویش آن را تصدیق می نموده و بر اعتبار و اتقان آن عقیده مند بوده و کتابی می دانسته که کسی در تألیف آن بر وی سبقت نکرده است [صفحه ۱۲] علاوه آنچه در آخر خود لهوف نگارش داده به آخر آن کتاب مراجعه شود [۱۲] و گذشته از اینها مگر قاعده ی کلیه است که هر تألیفی که در ایام جوانی مؤلفی نوشته شده باشد می توان گفت که آن خالی از تحقیق بوده و متقن نیست؟ بسیاری از علماء کتب زیادی در ایام جوانی خودشان نوشته اند و مشتمل بر اتقان و تحقیق و از نفاست تألیفات به شمار است چنانچه یکی از کتب اربعه ی شیعه ی امامیه به همین روش تألیف شده است و آن عبارت از تهذیب شیخ طوسی(ره) است که شیخ(ره) آن را در بیست و پنج

سالگی تألیف نموده و از ایام جوانی خویشتن به نوشتن آن مشغول بوده است. [۱۳]

فصل الخطاب علامه ی نوری

همچنین مگر هر تألیفی که در اواخر عمر کسی تألیف شده باشد دارای اتقان و خالی از شبهات و اشکالات می شود بلکه می توان گفت قضیه برعکس است زیرا ممکن است به جهت ضعف قوا و انحطاط آنها آنگونه کتاب از زیور اتقان و تحقیق و نظریات دقیق خالی باشد چنانچه خود علامه ی محدث نوری(ره) کتاب فصل الخطاب را در ایام جوانی و کودکی تألیف نموده و در سال ۱۲۹۲ ه ق آن را تألیف کرده و در سال ۱۳۲۰ ه [صفحه ۱۳] از دار دنیا رحلت فرموده و در عین ایام نشاط دوره ی عمر شریف خود آن کتاب را تألیف کرده ولی چرا آن همه مسامحه روا داشته و به تحقیق نپرداخته و غیر از جمع شواذ و اخبار آحاد که در گوشه و کنار کتب مانده بوده آنها را بر حسب مذاق خویشتن گردآورده و غیر از صدمه و لطمه به عالم اسلام فائده ی از آن کتاب عائد به عالم دیانت نشده است در صورتی که در حال بحبوحه ی کمال و درستی هوش و عقل نسبت به دوره ی زندگانی ایام و حیات خود نوشته است و غیر از ننگ به عالم شیعه با تألیف آن کتاب چیزی به یادگار نگذاشته است حتی از شاگردانش:

اقدام استادنا الطهرانی در موضوع فصل الخطاب

أستاذنا العلامة المتتبع البحائة الاكبر آقاي شيخ آقابرگ طهرانی نزیل نجف اشرف قدس سره صاحب الذریعة الی تصانیف الشیعة که از ثقات علمای شیعه و از خادمین حقیقی عالم اسلام بود کتابی در زمینه ی کتاب استادش تألیف فرموده و آن را «النقد اللطیف فی نفی التحریف» نامیده و در آن خواسته تا حدی از جسارت و جرأتی [۱۴] که از استادش

[صفحه ۱۶] محدث نوری (ره) درباره ی قرآن مجید با تألیف فصل الخطاب صادر شده ترمیم نماید و از خشم مسلمین بر علیه وی قدری کاسته شود و پس از تألیفش کتاب نامبرده را خواست به نظر شریف استادنا الامام آية الله آقای حاج شیخ محمد حسین کاشف الغطاء قدس سره رسانیده که اجازه و تصدیق نموده به طبع برساند بلکه این لکه سیاه را از فهرست تصانیف استادش محدث نوری (ره) پاک کند ولی استادنا آية الله کاشف الغطاء (ره) باز نشر آن را نیز صلاح ندانست چنانچه به خط شریف استادنا آية الله کاشف الغطاء (ره) دیدم که در پست کتاب «النقد اللطیف» تقریظی مرقوم فرموده بود و در ضمن اشاره فرموده که از نشر آن خودداری شود و استادنا شیخ تهرانى قدس سره خودش آن نسخه و کلمات آية الله کاشف الغطاء را به عنوان تقریظ به من نشان داد و آن بزرگوار به امر مرحوم شیخنا الاستاد (ره) امثال کرده و از حسن نیت و صافی فطرت و طویت خویش که جز خدمت به عالم اسلام منظوری نداشت از طبع و نشر آن خودداری فرمود. پس کتابی خواه در ایام جوانی شخص نوشته شده باشد یا در ایام پیری و فرسودگی انسان تألیف شده باشد از جهت عدم اتقان و عدم [صفحه ۱۷] احتمال آن بر تحقیق و دیگر مزایا کلیت ندارد.

اشکال محدث نوری که لهوف شباهت به سائر تألیفات سید ندارد و جواب آن

علامه ی نوری (ره) فرموده: که لهوف شباهت بهسائر تألیفات سید (ره) ندارد زیرا در آن سند نقلیات خود را بیان نفرموده معلوم می شود که در ایام جوانی و هنوز در تألیف و تصنیف ورزیده نبوده آن را نوشته است این حاصل فرمایش محدث نوری (ره)

است. ولی تعجب است از کثرت حب خویش بر تشدید اشکالات و شبهات درباره ی آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء هر چه می توانسته خواسته از کتب معتبره ی امامیه مانند «لهوف» را بلکه از اتقان و استحکام نقلیات ساقط نماید و لذا متشبهت به این حرفها شده در صورتی که به هر منصف خالی از تعسف واضح و آشکار است که سید مرحوم لهوف را برای این که زائرین قبر اطهر سیدالشهداء علیه السلام آن کتاب را همراه داشته باشند و در مجالس عزا ذاکرین مصائب آن حضرت آن را بخوانند، چنانچه در قدیم الایام مرسوم بوده که از روی کتاب ذکر مصائب می نمودند و بسیار کار خوبی بوده که مرثیه خوان از خود اضافاتی در نقل وقائع و مصائب نمی کرده و مطلب را از آنچه در کتب معتبره نوشته اند وارونه نقل نمی نموده که قعلا در میان اهل منبر معمول و مرسوم است بلکه از روی کتاب مقتلی ذکر مصائب می کردند و آنچه در آن کتاب نوشته بود اکتفاء به همان مطالب می شده و اگر سید (ره) در لهوف نقلیات خودش را با سند آنها نقل و بیان و شرح می داد کتاب لهوفی با این ترتیب و لطافت و ظرافت تألیف نمی شد و مناسب مجالس عزاء و خواندن [صفحه ۱۸] آن در

محافل سوگواری سیدالشهداء علیه السلام نمی گردید و به کار زائر نمی خورد و کتاب لهوف نمی شد بلکه يك کتاب بزرگ می گردید به این مناسبت است که اسناد نقلیات خویشتن را بیان فرموده و چون سید (ره) در دقت نظر و وثاقت و امانت و ضبط در نقل احادیث و تواریخ و وقایع نزد عموم علمای امامیه رضوان الله علیهم مورد

قبول و هیچگونه سر موئی جای شبهه و اشکال نیست و قطعاً هر چه در لهوف نقل فرموده و از اول کتاب تا آخر آن هر چه بیان کرده با سند و مدرک و نقل از کتب معتبره است ولی نظر به علت و جهتی که ذکر شد اسانید را حذف کرده و بیان فرموده است. و لذا تمامی نقلیات و محتویات کتاب لهوف سید (ره) نزد علمای امامیه مورد اطمینان و اعتماد و اعتبار است و از تمامی تواریخ و مقاتل که از علمای شیعه و سنی تألیف کرده و در تاریخ دشت کربلاء به قلم آورده اند صحیح تر و اعتبارش بیشتر است.

احتیاطهای سید در امور دینی

کسی که از نهایت ورع و تقوی و دیانت و خوف از خدا کتابی در فقه تألیف نکند و از آیه ی شریفه که در حق رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: و لو تقول علينا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین [۱۵] بترسد و به يك کتاب به نام غیاث سلطان الوری در قضاء از میت اکتفاء نماید و از نهایت احتیاط و نظر به آیه ی شریفه: و لا تأکلو [صفحه ۱۹] مما لم یذکر اسم الله علیه [۱۶] از هر غذایی که اسم خدا در تهیه و پختن آن گفته نشده بود از خوردن آن اجتناب می فرموده. و کسی که باب ملاقات با حضرت بقیة الله ارواحنا فداه به وی باز و سعادت درک حضور اقدس آن حضرت برایش حاصل بوده و صاحب کرامات باهره و مقامات معنویه ی عالیه بوده است [۱۷]. آیا همچو شخصیت بزرگ دینی يك قضیه را در کتابش بدون سند و مصدر و

مستند نگارش می دهد؟ و لذا بی خود و بی جهت نیست که کتاب وی در نهایت درجه مورد اعتماد و اعتبار در میان علماء و فقهاء و مؤرخین شیعه قرار گرفته است ولی محدث نوری (ره) خواسته به همچو کتابی اشکال وارد نماید. و ناگفته نماند برخی از مردم اذعان دارند چنانچه سید (ره) در لهوف و ابن نما در مثیر الاحزان تصریح فرموده اند اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء برای زیارت قبر اطهر سیدالشهداء علیه السلام آمده اند ولی گویند از آن دو کتاب شریف در نمی آید که آمدن آنها در روز بیستم شهر صفر سال ۶۱ هجرت بوده است چون تصریح به روز و تاریخ ورود اسراء اهل بیت علیهم السلام فرموده اند و عین عبارت مرحوم سید (ره) در لهوف به قرار زیر است: [صفحه ۲۰] قال و لما رجع نساء الحسین علیه السلام و عیاله من الشام و بلغوا العراق قالوا للدلیل مر بنا علی طریق کربلاء فوصلوا الی موضع المصرع فوجدوا جابر بن عبدالله الانصاری رحمه الله و جماعة من بنی هاشم و رجالا من آل رسول الله صلی الله علیه و آله قد وردوا لزیارة قبر الحسین علیه السلام فوافوا فی وقت واحد و تلاقوا بالبکاء و الحزن و اللطم و اقاموا المأتم المقرحة للاکباد و اجتمع الیهن نساء ذلك السواد فاقاموا علی ذلك ایاما [۱۸]. یعنی راوی گفت: چون زنان و عیالات حسین علیه السلام از شام بازگشتند و

به کشور عراق رسیدند به راهنمای قافله گفتند ما را از راه کربلاء بیر پس آمدند تا به قتلگاه رسیدند دیدند جابر بن عبدالله انصاری و جمعی از بنی هاشم و مردانی از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده اند

برای زیارت قبر حسین علیه السلام پس همگی به يك هنگام در آن سرزمین گرد آمدند و با گریه و اندوه و سینه زنی با هم ملاقات کردند و مجلس عزائی که دلها را جریحه دار می کرد برپا نمودند و زنانی که در آن نواحی بودند جمع شدند و چند روزی به همین منوال گذشت [۱۹]. و اما فقیه ابن نما (ره) در مثير الاحزان گوید: و لما مر عيال الحسين عليه السلام بكربلاء و جدوا جابر بن [صفحه ۲۱] عبدالله الانصاری رحمة الله عليه و جماعة من بنی هاشم قدموا لزیارته فی وقت واحد فتلاقوا بالحزن و الاکتیاب و النوح علی هذا المصاب المقرح لا کباد الاحباب [۲۰]. سید (ره) و ابن نما (ره) گر چه به روز ورود تصریح نفرموده اند ولی بلاشک مرادشان از رجوع و مرور زنان و عیالات امام حسین علیهم السلام به کربلاء و ملاقات با جابر انصاری (ره) در اربعین بوده و کسی در غیر روز اربعین بیستم صفر سال ۶۱ هجرت ملاقات آنها را ننوخته است و عموم شیعه و علمای امامیه همین معنا را از عبارات آن دو بزرگوار فهمیده اند و بعضی احتمالات و حدسیات که در زمانهای متأخیر و قریب به زمان ما و در عصر حاضر داده اند تماما حدسیات و احتمالات ناشی از اشکالات و شبهاتی است که اذهان را مشوش و افکار را پریشان کرده است و الا مدرک و مستندی ندارند غیر از استبعاد هائی [۲۱] که از آن شبهات ناشی شده است و به این جهت است که از بزرگان علمای امامیه همین مطلب را با تعیین روز بیستم ماه صفر نوشته و احتمال دیگری نداده. چنانچه شیخ علامه ی متبحر شیخ

فخرالدین طریحی نجفی (ره) که از اکابر و اجلاء امامیه است و در سال ۱۰۸۵ ه ق وفات یافته [صفحه ۲۲] و صاحب مجمع البحرین اکتب مشهوره در غریب حدیث است که مکرر طبع و منتشر شده در کتاب منتخب چنین بیان فرموده: ثم امر الملعون (یعنی یزید) برد الاساری الی اوطانهم قال فسار القائد بهم و کان يتقدمهم تارة و يتأخر عنهم تارة فقلن النساء له بحق الله عليك الا ما عرجت بنا علی طریق کربلاء ففعل ذلك حین وصل الی تلك الناحية و کان قدومهم الی ذلك المصرع فی يوم العشرین من صفر فوجدوا هناك جابر بن عبدالله الأنصاری و جماعة من نساء بنی هاشم فتلاقوا فی وقت واحد فاخذوا بالنوح و البكاء و اقامة الماتم الی ثلاثة لیام فلما انقضت، توجهوا الی المدينة [۲۲] انتهى. عموم مؤرخین و ارباب مقاتل اتفاق دارند که تشرف جابر انصاری (ره) به زیارت سید الشهداء علیه السلام در اربعین اول بوده و رسیدن اسراء اهل بیت علیهم السلام و امام سجاد علیه السلام به کربلاء و ملاقات با جابر (ره) که این اکابر از علماء تصریح می فرمایند بلاشک نظرشان در همان موقع تشرف جابر رحمه الله است نه آن احتمالات و حدسیات بی اساسی که امثال صاحب کتاب طراز المذهب و غیره نگارش داده اند و همان موقع است که امثال ابوریحان بیرونی حکیم و ریاضی دان مشهور در کتاب نفیس الاثار الباقية تصریح کرده که در روز بیستم سر مبارک امام حسین [صفحه ۲۳] علیه السلام را به بدنش ملحق کردند و چهل نفر از اهل بیت او پس از مراجعت از شام قبرش را زیارت کردند [۲۳] و ابوریحان تقریباً از علمای قرن چهارم

هجریست و در سال ۴۴۰ از هجرت وفات یافته و کتابش در غایت اعتبار است.

ادعای بعضی از شاگردان نوری و جواب او

و بعضی از شاگردان محدث نوری (ره) در کلمه ی (رد رأس الحسین علیه السلام الی جثته) که در عبارت ابوریحان و جمع کثیری از علماء موجود است اشکال تراشی نموده که عبارتشان کلمه ی (رجع) و (ارجاع) و (رجوع) نیست و شاید (رد) به عنوان طی الارض بوده باشد اشکالی است که وجهی ندارد و انجام این کار به طریق طی الارض و خوارق العادة دلیلی ندارد و قابل اعتناء نیست زیرا عبارت ابوریحان در اصل عربی الاثار الباقية که کلمه ی (رد) دارد ولی در آخر عبارت هم کلمه ی (بعد انصرافهم من الشام) را نیز دارد که ملحق کردن رأس اطهر به بدن مبارك بعد از مراجعت و برگشت از شام را می رساند و صریح در آن است که قابل هیچگونه خدشه نیست چنانچه توضیح بیشتری بعدا راجع به این موضوع داده می شود.

ادعان بعضی از معاصرین و اشکال دیگر

پس این که بعضی از معاصرین در کتابش آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام و بانوان و مخدرات خاندان رسالت صلی الله علیه و آله را به کربلاء نتوانسته انکار نماید و قبول کرده است ولی در آخر کلامش گوید که از عبارت سید (ره) در نمی آید که این تشرف آنها در بیستم صفر بوده و این حرف [صفحه ۲۴] اوی وجه و اشکال تراشی و جمود بیشتری نیست.

نقل عبارات بعضی از معاصرین

خوب است عین عبارت وی نقل شود: از نقل سید بن طاووس در ملهوف [۲۴] دانسته می شود که خانواده ی امام شهید پس از مراجعت از شام اول به زیارت قبر حسین [۲۵] آمدند و در همان زمان نیز کاروانی از حجاز برای زیارت آمد جابر بن عبدالله انصاری و جمعی از بنی هاشم با خاندان امام شهید مصادف شدند و چند [صفحه ۲۵] روز ماندند و اقامه ی مجالس سوگواری نمودند و زنان اعراب نیز در آن مجالس شرکت داشتند، و این نقل با اعتبار مساعد است اهل بیت امام که نتوانستند در کربلاء عزاداری کنند و بدنهای قطعه قطعه شده را وداع و دفن نمایند در این موقع که آزاد شدند چگونه جبران گذشته نمی نمایند آنان که در منزل یزید مجالس سوگواری و عزاء به پا می کنند چگونه از زیارت قبر حسین و شهداء و اقامه ی عزاء در نزد خاک آن بزرگان خودداری می کنند تسکین آلام داغ دیدگان به همین است که بر سر آن خاک بیایند و گذشته را به یاد بیاورند و در هر گوشه ی بنشینند و اقامه ی عزاء بنمایند جانی که امیرالمؤمنین علیه السلام پیش از واقعه ی عاشوراء کربلاء بیاید و گریه ها بکند و بگوید در اینجا شتران بر

زمین می نشینند و در اینجا فرود می آیند و در اینجا خونشان ریخته می شود. «قرب الاسناد محمد بن عیسی عن القداح عن جعفر بن محمد عن ابیه قال: مر علی علیه السلام بکربلاء فی اثنین من اصحابه فلما مربها تفرقت عیناه للبکاء ثم قال هذا مناخ رکابهم و هذا ملقی رحالهم و هیهنا تهراق دمانهم طوبی لك من تربة علیك تهراق دماء الاحبة» چگونه امام سجاد علیه السلام بعد از واقعه ی کربلاء به زیارت قبر پدر نیاید و یادی از ایام گذشته ننماید و همچنین زینب کبری علیها السلام و سایر خاندان از زنان و دختران و خواهران حضرت سید الشهداء مگر ممکن است حسین را فراموش کنند و به زیارت او نیایند در روایتی دیدم ابو حمزه ثمالی می گوید: در مسجد کوفه بودم شخص غریبی آمد [صفحه ۲۶] و مشغول نماز شد مجذوب او شدم چون حال خوشی داشت پس از نماز بیرون رفت او را تعقیب کردم تا رسید به جائی که دو شتر و یک غلام حاضر بودند از غلام پرسیدم این شخص کیست [۲۶]. گفت علی بن الحسین است رفتم نزدیک سلام کردم گفتم آقا اینجا کوفه است و با پدر و جد تو چه کردند چگونه به اهل کوفه اطمینان نمودی و در این شهر وارد شدی فرمود برای زیارت قبر پدرم و برای همین نماز که خواندم و تو دیدی آمده بودم و الساعة برمی گردم و این روایت را صاحب وسائل در باب صلاة در مسجد کوفه به خاطر دارم که نقل نموده و ظاهرا مقصود از زیارت پدر همان حسین بن علی علیهما السلام است این قطعی است که امام سجاد پدر را فراموش

نکرده و به زیارت او مکرر می آمده و البته به نحوی مسافرت نمی نمود که در تواریخ ثبت گردد و خلاف تقیه شود ولی این آمدن اهل بیت به کربلاء از نقل سید ابن طاووس دانسته نمی شود که در اربعین بوده و علی ای حال اربعین سال اول قطعا نبوده- تا اینجا کلام بعضی از معاصرین بود. در گذشته دانسته شد که منظور مرحوم سید (ره) در لهوف آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام بعد از خلاصی از شام در همان سال اول ۶۱ بوده [صفحه ۲۷] چنانچه بعضی از تواریخ و عبارات بعضی مقاتل دیگر نیز شاهد است و اسراء اهل بیت علیهم السلام غیر از این که در مراجعت از شام جمعا به کربلاء آمده باشند و موقع دیگر این وقاعه اتفاق افتاده باشد تاریخی آن را نشان نمی دهد و احتمالات و تخیلات اشخاص هم به قدر پیشیزی ارزش نداشته و ما را به واقع امر راهنمایی نمی کند تمامی آن احتمالات را باید به دور انداخت.

از قطع قاطعی به دیگری قطع حاصل نمی شود

و اما این که گفته: اربعین سال اول قطعا نبوده. اگر برای صاحب این کلام قطع به این ادعا حاصل شده باشد او را از قطع خودش نتوان منصرف کرد مگر بیشتر تأمل در تواریخ و مقاتل نماید و بداند که قطع وی مطابق واقع نیست و اگر اشکال تراشی ها و احتمالات و استبعادها را به دور اندازد، بطلان قطعش معلوم می شود ولی از قطع او به ما قطع حاصل نمی شود و برای ما قطع وی حجیت ندارد زیرا قطع قاطع به خودش حجت است چنانچه در اصول فقه بیان شده است. و ان شاء الله تعالی از آنچه شرح خواهیم داد بر

خوانندگان گرامی اطمینان حاصل خواهد شد که آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء در سال اول بوده و آنچه مشهور میان شیعه‌ی امامیه است که سر مبارک امام حسین صلوات الله علیه را به جسد اطهر و اطیب وی ملحق کرده اند صحیح است و آن را امام سجاد علیه السلام بعد از چهل روز از شهادت با اهل بیت علیهم السلام به کربلاء آورده و ملحق فرموده و این آمدنش به طریق عادی [صفحه ۲۸] بوده نه بطی الارض و امثال آن که مجرد ادعا و تخیل است و مدرکی ندارد و ماندن اسراء اهل بیت علیه السلام در دمشق بیشتر از چند روز نبوده و استیذان ابن زیاد از یزید پلید درباره‌ی اسراء به واسطه کبوتران نامه بر بوده و انکار مرحوم محدث نوری (ره) و ادعاء وی که استفاده از کبوتر از اواخر بنی عباس شروع شده و از زمان فاطمین در موصل روی کار آمده است ادعاء بی وجه و خالی از تحقیق است چنانچه می آید ان شاء الله تعالی.

از دلایل علامه‌ی نوری برای استبعاد آمدن اسراء

از دلایلی که علامه‌ی محدث نوری (ره) برای استبعاد آمدن اسراء در اربعین اول به کربلاء اقامه نموده می فرماید: که آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام در اربعین اول از چند جهت منافات دارد: او: آنست که خود سید (ره) در اقبال آمدن اهل بیت را به کربلاء در روز بیستم صفر سال ۶۱ بعید شمرده است چون ابن زیاد به شام برای یزید نامه نوشت و درباره‌ی آنها تکلیف خواست و این کار مدتی لازم دارد تا جواب از شام بیاید.

جواب آن دلیل (اولا)

در جواب این شبهه گفته می شود: که اینها استبعادهایی است که بعد از هزار و چند صد سال از وقوع قضایا به ذهن می آید و باعث ایجاد شبهه در وقوع قضیه می گردد چون از چگونگی و کیفیت استیذان ابن زیاد و این که به چه وسیله از یزید تکلیف خواسته آن را به دست نیاورده و با میزان زمان خود اندازه گرفته است. اولاً: خود سید (ره) در آوردن سر مبارک سیدالشهداء علیه السلام و [صفحه ۲۹] ملحق کردن آن به جسد مبارک تردید نداشته و در صفحه‌ی ۵۸۸ از اقبال بر آن تصریح فرموده گرچه در کیفیت آن و چگونگی حمل آن از شام تا حائر شریف و در کیفیت الحاق به جسد اطهر در قبر مطهر و در جزئیات تفصیل آنها اظهار بی اطلاعی فرموده است ولی چنانچه نقل خواهیم کرد امام سجاد علیه السلام سر اطهر را به کربلاء آورده و ملحق به جسد اطهر کرده و این قضیه بعد از چهل روز از عاشوراء بوده است پس معلوم میشود جهت استبعاد مرحوم سید (ره) بنا بر نقلی که اسراء يك ماه در شام مانده باشند

چنانچه خودش فرموده است می باشد ولی نه ناقل آن معلوم است و نه در روایتی و تاریخی که قابل اعتماد باشد نقل کرده اند که يك ماه در شام مانده اند بلکه تواریخ معتبره تصریح کرده اند که بیشتر از چند روز نمانده اند هشت روز یا نهایت به قول طبری ده روز مانده اند. داستانها و شاخ برگها و پیرایه هائی که در کتب ضعیفه و قصه سرایان بر تاریخ صحیح اسراء

اهل بیت علیهم السلام در شام و اقامه ی مجالس عزاء با آن طول و تفصیل که افزوده اند خیال می شود که مدتها در شام مانده اند مانند تفصیل و داستانهای طولانی که نسبت به قضایای فاجعه روز عاشوراء بسته اند تا کار به جائی رسیده که بگویند روز عاشوراء بر خلاف عادت چندین ساعت طولانی شده یا تفصیل جعلی درباره خروج سیدالشهداء علیه السلام از مدینه ی منوره نگارش داده اند که از اکاذیب است زیرا تمامی تواریخ و مقاتل معتبره تصریح کرده اند که امام علیه السلام از مدینه شبانه خارج شد (خائفا یترب) مخفی و کسی مطلع نشد و اعتبار و ملاحظه ی [صفحه ۳۰] حال آن موقع نیز این را می رساند که امام علیه السلام به طور مخفی از مدینه بیرون آمده باشد یا مانند جعلیاتی که در طراز المذهب نقل کرده که اسراء اهل بیت علیهم السلام را دوباره به شام اسیر برده اند منظور نسبت به تفصیلی که با قضایای شام و توقف اهل بیت علیهم السلام در دمشق گفته اند همین جریانهای جعلی زیادی پیش آمده است و آن وقت در قضیه ی اربعین و آنچه مشهور میان علمای امامیه و شیعه ی اثنی عشریه است به تردید افتاده اند تا کار را به جائی رسانیده اند که از محالات بشمارند چرا این محال بودن

را ابوریحان بیرونی متوجه نشده که در کتاب الآثار الباقیه تصریح به ورود اسراء در بیستم صفر و الحاق کردن رأس اطهر اطیب به بدن مبارک کرده است؟ بلی مدت بسیار کمی نگذشته بود و هنوز اسراء خاندان نبوت در شام بودند که از هر طرف بلاد اسلامی بغض و عداوت بر یزید قلوب را پر کرده و لعن و دشنام وی بر زبانها جاری گردید و عموم مسلمین با نظر بغض و عداوت به وی نگریستند و تمامی مردم از اشخاص نیک و بد او را دشمن داشتند و یزید به عمل ناهنجار و شنیع خود پی برد و در باطن از ابن زیاد خوشدل و مورد انعام و جایزه ی خود قرار داده ولی در ظاهر از وی و از عمل وی در قتل امام حسین علیه السلام اظهار نارضایتی می کرد که بلکه از انزجار و تنفر افکار عمومی بر علیه خود کاسته و [صفحه ۳۱] جلوگیری نماید [۲۷] و لذا در آن روزها اجازه داده بود که در دربار وی بر سرور مظلومان خاندان آواره اش که در دست یزید اسیر بودند اقامه ی عزا نمایند و از باب مکر و سیاست بلکه جلوگیری از هیجان افکار عمومی کند و الا چطور متصور بود دیکتاتور قلدری مانند وی در دربار خود اجازه بدهد بر سیدالشهداء علیه السلام دختران پدر مرده و مادران و خواهران داغ دیده عزا اقامه نمایند از این اجازه وی معلوم می شود که دست و پای خود را از تشنج افکار عمومی مردم و از تنفر و انزجار مسلمین کم کرده است و از این جهت بوده که امام سجاد علیه السلام را در کنار سفره ی غذای خود

نشاند و با مهربانی هم روانه ی وطن خودشان کرده است ولی معلوم است که در دربار یزید اقامه ی عزا با آن تفصیلی که قصه سرایان در بعضی کتب ضعیفه که ابداع قابل اعتماد نیست شرح داده اند هرگز وقوع نمی یابد پس خیال نشود که اگر گفته شود که خاندان امامت در شام در دربار یزید اقامه ی عزا نموده اند یعنی چند روزی صبح و شام با آن تفصیل غیرقابل اعتماد عزا برپا کرده باشند. و از این جهت بود که ذکر شد دیگر یزید نمی توانست اسراء خاندان رسالت را بیشتر در شام نگهدارد و مدت يك ماه و یا نظر به [صفحه ۳۲] حدسیات پاره ی اشخاص تا يك سال در آنجا آنها را توقف دهد و یا تا يك ماه در حبس ابن زیاد در کوفه مانده باشند چنانچه صاحب طراز المذهب در خیال خویشتن بافیده و اربعین اول را در موقع

بردن آنها به اسارت به شام تصور کرده است که غیر از تصورات پوچ بی مدرک چیز بیشتری نیست و هیچگونه شاهی از تاریخ ندارد.

جواب آن دلیل (ثانیا)

اشاره

و ثانیا: استبعاد سید (ره) در اقبال و محدث نوری (ره) در لؤلؤ مرجان نظر به ملاحظه ی حال عادی است که در بیستم صفر سال ۶۱ اسراء خاندان نبوت به کربلاء مراجعت کرده باشند ولی این بعید شمردن آنها از عدم توجه به جریان حال و رفتن و آمدن در آن زمان است و اگر با تعمق در تاریخ آن زمان بنگریم خواهیم دید که در ظرف چند روز از عراق به شام و بالعکس می رفتند و برمی گشتند و با ملاحظه ی تاریخ شواهد زیادی پیدا می شود که با شترهای ذلول جماز

و اسبهای عربی تندتاز مسافتهای طول و دراز را در اندک مدتی طی می کرده اند حتی می توان گفت که در زمان ما آن شترها و اسبها نایاب شده و بلکه از بین رفته و حتی شجاعت و شهامت آن اشخاص نیز نمانده است شواهد زیادی در تاریخ وجود دارد که در ظرف ده روز و هشت روز و بلکه يك هفته از عراق به شام و از شام مراجعت به عراق می کرده اند و حتی در زمان حاضر ما نیز آثاری از آن سرعت سیرها باقی و هنوز در نژاد اصیل عربی نمونه ی وجود دارد و لذا در ذیل به موارد زیادی از گذشته و حال اشاره نموده و در این باره بیشتر توضیح داده و شواهد می آوریم تا بر خوانندگان گرامی مطلب قدری روشن گردد. [صفحه ۳۳]

شواهدی که در آن زمان در اندک مدت از شام می آمدند

راهی میان شام و عراق

راهی میان شام و عراق است و راه راست و مستقیم می باشد و عربهای (عقیل) در زمان ما از آن راه می روند و در مدت يك هفته به عراق میرسند و چون غالب عجمها از احوال راههای صحرای کبیر میان عراق و شام بی اطلاع هستند و خبر ندارند و لذا غالب شبهه ها و اشکالها در مراجعت اسراء خاندان رسالت و آمدنشان به عراق در اذهان آنها پیدا شده و قضیه ی اربعین را از محالات شمرده اند ولی سید امام علامه ی واسع الاطلاع آقای حاج سید محسن امین عاملی قدس سره صاحب اعیان الشیعة که یکی از اکابر علمای شیعه ی امامیه در عصر اخیر بود و نمونه ی از علمای شیعه در زمانهای گذشته به شمار می رفت [۲۸] در تألیف نفیس [صفحه ۳۴] خود اعیان الشیعة به همین موضوع عربهای عقیل اشاره فرموده

و تصدیق کرده است و خود آن مرحوم ساکن دمشق و از اهل شام و جبل عامل و بهتر مطلع و آشنا به احوال و اوضاع آن سامان بود و ان شاء الله تعالی عین عبارات عربی آن بزرگوار را در آینده نقل و ترجمه به فارسی خواهیم کرد.

عربهای صلیب از حوران

عربهای (صلیب) از (حوران) که محال وسیع از اعمال دمشق و در جهت قبله ی آن واقع است و مشتمل بر دهات و مزارع زیاد است و مرکز آن محال (بصری) می باشد و در اشعار عرب اسم آن محال زیاد آمده است در ظرف هشت روز از محل خودشان حرکت کرده و در عراق به نجف اشراف می رسند این موضوع را نیز سید امام امین عاملی قدس سره تصدیق فرموده است.

حالات یگانه شهید راه حق

در تاریخ حالات یگانه شهید راه حق و مفسر قرآن مجید و یکه تاز میدان جانبازی در محبت و ولایت امیرالمؤمنین سلام الله علیه میثم تمار ایرانی عراقی نهروانی رضوان الله علیه با سند معتبر نقل شده از یعقوب بن شعیب از اولاد خود میثم تمار و از ثقات اصحاب امام صادق [صفحه ۳۵] سلام الله علیه و او نقل کرده از صالح بن میثم و او نقل کرده از ابو خالد تمار که روز جمعه با میثم تمار در شط فرات کوفه مشغول گردش و در کشتی بودیم که ناگاه باد سختی وزید از کشتی خارج شد و به باد نگاهی کرد و فرمود این باد عاصف است کشتی را محکم ببندید که خطری به آن نرسد الساعة معاویه در شام مرد و روز جمعه آینده قاصد از شام وارد کوفه شد و با وی ملاقات کردم و خبر از شام گرفتم گفت: معاویه از دنیا رفت و مردم به پسرش یزید بیعت کردند گفتم کدام روز معاویه مرد گفت روز جمعه ی گذشته. این قصه در کتب رجال مثل رجال شیخ ابو عمر و کشفی رحمه الله با سند نقل شده و در تنقیح المقال و غیره نیز از آن نقل کرده اند و علامه

شیخ محمد حسین مظفر نجفی (ره) صاحب کتاب علم امام علیه السلام در کتاب خود که در حالات میثم تمار (ره) تألیف کرده نقل فرموده است رجوع شود به تنقیح المقال ج ۳ ص ۲۶۲ ط نجف و کتاب میثم تمار مرحوم شیخ مظفر (ره) ص ۲۸ ط نجف. از این قضیه کاملاً روشن است که در ظرف يك هفته از شام به عراق و کوفه می آمدند و قاصد در مدت يك هفته به کوفه رسیده و خبر دادن میثم تمار قدس الله روحه صحیح و درست درآمده است. و احتمال داده نمی شود که رسیدن این خبر به کوفه به وسیله ی کبوتر نامه بر بوده باشد زیرا ابو خالد تمار گوید: روز جمعه ی آینده قاصد از شام وارد کوفه شد و با وی ملاقات کردم و خبر از شام گرفتم گفت: ... [صفحه ۳۶] واضح است که این ملاقات وی با شخص قاصد که از شام آمده بوده اتفاق افتاده است و مربوط به کبوتر نامه بر نیست.

هجرت معاویه بن صخر بن حرب اموی

در میان مؤرخین مشهور و بلکه می توان گفت مسلم است که معاویه بن صخر بن حرب اموی که خود را اول شاهان بنی امیه [۲۹] به جامعه ی مسلمین معرفی کرد در پانزدهم ماه رجب سال (۶۰) هجرت مرده و یزید به والی مدینه ی منوره اطلاع داده و به وی دستور داد که از حضرت سیدالشهداء علیه السلام بیعت بگیرد حاکم مدینه امام علیه السلام را دعوت کرده و مردن معاویه را به آن حضرت اطلاع داده و بیعت کردن به یزید را به امام علیه السلام پیشنهاد نمود و امام علیه السلام امتناع ورزیده و مروان اموی رانده (طرید) شده ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

بوالی اظهار کرد که اگر حسین بن علی علیهما السلام حالا شبانه بیعت ننماید دیگر تو به وی دست نخواهی یافت و امام علیه السلام از کلام او (الوزغ ابن الوزغ) برآشفته و از مجلس بیرون آمده با آن تفصیلی که در تاریخ ثبت است و مشروحا بیان شده است. امام علیه السلام در بیست و هشتم رجب ۶۰ از مدینه (خائفا یترقب) خارج شده و عازم مکه ی معظمه گردید میان وفات معاویه و خارج شدن امام علیه السلام از مدینه سیزده روز فاصله است تمامی مدت رسیدن خبر [صفحه ۳۷] مرگ معاویه به مدینه از شام و سؤال و جواب والی مدینه... با یزید و پیشنهاد والی بیعت را به امام علیه السلام در آن مدت کوتاه شده و این جریانها اتفاق افتاده و خبر شام به مدینه رسیده در صورتی که حجاز دورتر از عراق نسبت به شام است بر حسب گفته ی علامه محدث نوری (ره) بایستی بیشتر از بیست روز فقط رسیدن خبر مرگ معاویه به حجاز طول بکشد و دوباره مکتوب دوم یزید به والی پس از امتناع سیدالشهداء علیه السلام از بیعت و امر او به قتل آن حضرت در آن مدت کوتاه انجام یافته است تمامی این ارسال نامه ها و اخذ جوابها به واسطه ی کبوتر نامه بر بوده است و تفصیل آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

رفتن ابوبکر به شام

طبری در تاریخ خود نقل کرده [۳۰] که بسر بن ارطاط از دژخیمان معاویه بن صخر ابوبکره را مهلت داده از کوفه به شام روانه کرد ابوبکره به نزد معاویه آمده و روز هفتم خبری را که پی آن رفته بود از معاویه گرفته و در کوفه به بسر رسانید از این قضیه معلوم می شود ابوبکر در مدت سه روز و نیم به شام رفته و در ظرف سه روز و نیم به کوفه برگشته و خود را در کوفه به بسر معرفی کرده است.

رفتن عمیره به شام نزد یزید

در کتاب قرۃ العین فی اخذ ثارالحسین علیه السلام تألیف عالم علامه عبدالله بن محمد که به تصریح بعضی از کتب معتبره است قضیه ی رفتن عمیره را به شام نزد یزید پلید و نامه ی عبدالله بن عمر را که شوهر [صفحه ۳۸] خواهر مختار ثقفی است به یزید رسانیده نقل کرده وقتی که عمیره نامه ی خلاصی مختار را در شام از یزید گرفت [۳۱] در ظرف یازده روز

خودش را به کوفه رسانید و نامه را به ابن زیاد داده و مختار را از حبس وی رها کنید و گوید: و خرجت من دمشق و لم ازل سائرا حتی وصلت الکوفة بعد احد عشر یوما. [۳۲]

حرکت مروان عامر بن ربیعہ با یک صد هزار لشکر از شام برای جنگ با مختار

باز در همان کتاب قرۃ العین نقل کرده: که مروان عامر بن ربیعہ را با یک صد هزار لشکر از شام برای جنگ با مختار حرکت داد و عامر و تمامی لشکر با جدیت تمام حرکت کرده و در مدت ده روز به کوفه رسیدند و گوید: فسارھوا و من معہ و جعل یجد فی المسیر حتی وصل الی الکوفۃ فی مدۃ عشرۃ ایام [۳۳]. [صفحه ۳۹]

احرام بستن سید الشهداء به عمره ی مفردہ

اشاره

می توان از مسلمات تاریخ بشماریم که حضرت سیدالشهداء علیه السلام از مکه ی معظمه روز هشتم ذی الحجہ سال ۶۱ هجرت به طرف عراق به حرکت آمده و چون آن حضرت احرام به عمره ی مفردہ بسته بود [۳۴] عمره را به اتمام رسانیده و هشتم ذی الحجہ حرکت فرمود و با یاران و فداکاران باوفای خویشتن عازم کوفه شد و در واقع به سوی قربان گاه کربلاء روانه گشت و اهل بیت امام علیه السلام همراهش بودند و مسافت مابین مکه و کوفه در حدود سیصد و هشتاد فرسخ است. از قرائن زیاد و علائم و امارات بی شمار نیز معلوم است که امام علیه السلام با سرعت تمام در سیر خود حرکت نمی فرمود و در اثناء راه بعضی از مردم را که صلاح می دانست و در آنها فلاح و رستگاری می دید آنها را به یاری خود دعوت می فرمود و بدون شك این طرز سیرهم [صفحه ۴۰] باعث معطلی در اثناء راه بوده و پس از رسیدن حر بن یزید ریاحی به حضور آن حضرت دو روز سر راه را بر امام علیه السلام گرفت و از پانزده فرسخی کوفه در طی مسافت راه مستقیم پیش نگرفته بود و روز دوم محرم سال ۶۱ هجرت

وارد کربلاء شدند و آن مسافت بعیدہ را از مکه تا کربلاء در حدود بیست و چهار روز طی فرموده از تأمل در اطراف تاریخ این قضیه روشن می شود که امام علیه السلام با یاران و همراهان خود و مخدرات و بانوان عصمت و طهارت در آن سفر بسیار مهم روزی پانزده فرسخ راه را به آسانی طی می کرده اند و لابد مراکب شترانی بوده اند در آن زمانها که بسیار تندرو و جماز و ذلول که سیر متعارفی آنها طی آن اندازه مسافت بوده است.

ورود اهل بیت به دمشق شام در اول صفر

اشاره

در بسیاری از کتب معتبره که اگر به شمار آورده شود کلام به درازا می کشد تصریح شده که اسراء اهل بیت علیهم السلام را روز اول ماه صفر سال ۶۱ وارد شام کرده اند. ابوریحان بیرونی حکیم و ریاضی دان مشهور اسلامی که در سال ۴۴۰ هجرت از دنیا رفته و کتاب الاثارالباقیه او بسیار مورد اعتماد و اعتبار است در آن کتاب خود بر این مطلب تصریح کرده و گوید: صفر: فی الیوم الاول ادخل راس الحسین علیه السلام مدینه دمشق فوضعه یزید بین یدیه و نقر ثنایاه بقضیب کان فی یده و هو یقول: لست من خندق ان لم انتقم. من بنی احمد ما کان فعل [صفحه ۴۱] (تا آخر) [۳۵]. در ترجمه ی الاثار الباقیه گوید: صفر در روز اول آن سر حسین علیه السلام را به شهر شام وارد کردند و یزید آن سر را پیش روی خود گذاشت و با چوبی که در دست داشت به لبهای حسین می زد و می گفت: (تا آخر) [۳۶]. ورود اسراء اهل بیت علیهم السلام روز اول ماه صفر به دمشق از قرائن و امارات زیادی مورد اعتماد

و اطمینان است و لذا آن روز را بنی امیه برای خودشان عید رسمی قرار داده بودند چنانچه زکریای قزوینی در کتاب عجائب المخلوقات گوید: الیوم الاول منه (من صفر) عید بنی امیه ادخل فیه رأس الحسین رضی الله عنه بدمشق [۳۷]. و قریب به این عبارت قزوینی را جمع کثیری از علماء شیعه و سنی نگارش داده اند. با این که اسراء اهل بیت علیهم السلام مدتی که مقدارش تحقیقا [صفحه ۴۲] معلوم نیست در کوفه در زندان ابن زیاد مانده اند و ابن زیاد از یزید کسب اطلاع نموده و درباره ی آنها کسب تکلیف و دستور خواسته که تمامی آنها را بکشد و یا به شام رهسپار سازد

حرکت اهل بیت در (پانزدهم) محرم از کوفه

و پس از رسیدن خبر از یزید و فرمان وی که اسراء را به شام روانه کند و روز اول صفر ۶۱ وارد دمشق بشوند اگر چند روزی در کوفه زندانی بوده اند و در حدود بیستم ماه محرم ۶۱ یا بنا به نگارش بعضی تواریخ معتبره در ۱۵ ماه محرم از کوفه اسراء را حرکت داده باشند در ظرف ده یا پانزده روز به شام رسیده اند که اول ماه صفر وارد دمشق شده اند گر چه از راه سلطانی هم رفته باشند زیرا سرعت حرکت در آن زمانها با مراکب آن دوران چنانچه از قرائن و نظایر فهمیده می شود آن راههای دور را طی می کرده اند و در مراجعت از شام به کربلاء نباید شبهاست به راه انداخت و اذهان را دچار تشویش کرد و چه استبعاد دارد که در قریب به همین اندازه مدت از شام به کربلاء مراجعت کرده باشند چنانچه امثال ابوریحان بیرونی که زمانش قریب به آن زمانهاست ورود اسراء اهل بیت علیهم السلام را

به شام در اول صفر ذکر کرده و مراجعت شان را در بیستم صفر سال ۶۱ نیز ذکر کرده است و بدون شك منظورش ماه صفر همان سال است و اگر غیر از آن سال منظورش بود بر آن تصریح می کرد و ابدان شبهاست که در اعصار اخیره به اذهان رسیده در ذهن ابوریحان و امثال او جلوه نکرده است چون از اوضاع و احوال و سیر آن زمانها مطلع بوده است. [صفحه

توجه افکار عمومی بر علیه یزید

پس مراجعت اسراء اهل بیت علیهم السلام در روز بیستم ماه صفر سال ۶۱ هجرت بسیار قوی و مورد اعتماد است چون معلون نیست اسراء در شام چقدر توقف کرده اند و بلکه بیشتر از چند روز در دمشق نمانده اند چنانچه ملاحظه ی اوضاع سیاسی دولت بنی امیه آن را ایجاب می کرده که یزید نتواند اسراء را بیشتر از چند روز در دمشق توقف دهد زیرا پس از واقعه ی کربلاء اوضاع سیاسی دولت بنی امیه روز به روز به وخامت می کشید و به اضمحلال می گرائید و تشنج در اذهان مردم بیشتر می شد و افکار عمومی بر علیه یزید متوجه می گشت زیرا فاجعه ی دلخراش کربلاء کار آسانی نبود و مخدرات خاندان رسالت را به اسارت بردن و دختران مؤسس دین و صاحب خاتمیت را بر شتران برهنه سوار کردن و سر مبارک جگرگوشه ی زهراء بتول علیها السلام را در کوفه و شام بالای نیزه گردانیدن کار سهلی در انظار مسلمین دیده نمی شد که مردم آرام نشسته و دم فرو بسته و در بستر استراحت خزیده باشند و بلکه مقدمات مفتضح شدن دشمنان سرسخت اسلام از تصمیمی که سیدالشهداء علیه السلام گرفت از همان روزها که وقعه ی عاشوراء فراهم

شد شروع به نتیجه کرد و خبر آن فاجعه در اطراف و اکناف بلاد اسلامی می پیچید و روزبه روز نفرت بالای نفرت در انظار عمومی بر علیه بنی امیه و آل ابی سفیان دشمنان خاندان نبوت بیشتر می گشت. با این وضع چطور یزید می توانست تا مدت زیادی اسراء اهل بیت علیهم السلام را در حال اسارت در غربت نگهدارد و تا مدت يك ماه مثلاً در [صفحه ۴۴] دمشق در جایی که نه از سرما و نه از گرما ننگه می داشت آنها را متوقف سازد و لذا به حرمسرای دربان خون بار خویش برد و امام سجاد علیه السلام را در سر سفره ی خود نشاند و از روی حيله و تزویر و جلوگیری از تنفر افکار مردم از روی صورت سازی و حقه بازی که عادت و رویه ی ستمکاران خون آشام روزگار است قتل سیدالشهداء علیه السلام را به گردن ابن زیاد می انداخت و از روی سیاست اجازه ی اقامه ی عزا در دربار خود داد بلکه بتواند با نیرنگ بازی این عار و ننگ را از خود دور سازد ولی غافل از آن بوده که تاریخ حقایق را آشکار و ظاهر می نماید و لذا احتمال زیاد ماندن خاندان رسالت در شام بسیار بی اساس و دور از تأمل در تاریخ و هرگز اعتماد را نشاید گر چه این احتمال و نقل پوچ اذهان بعضی از اکابر و بزرگان را درباره ی آمدن خاندان نبوت در اربعین اول به کربلاء به حال تشویش درآورده است ولی نباید بزرگواری آنها باعث تبعیت و تقلید شود.

احتمال توقف زیاد اهل بیت در شام مدرک ندارد

در صورتی که خود محدث نوری (ره) از تاریخ طبری نقل کرده که بیشتر از ده روز در دمشق توقف نکرده اند [۳۸] پس احتمال يك ماه

[صفحه ۴۵] ماندنشان در شام بی اصل است و در کتاب معتبری دیده نشده و احتمالهای بی جا که بعضی از صاحبان کتب ضعیفه در خیال خودشان بافته که شش ماه یا یک سال در شام مانده باشند ابدًا مدرک تاریخی ندارد و سند مورد اعتمادی بر آن پیدا نیست و سید (ره) هم در اقبال روایتی و سند تاریخی بر یک ماه ذکر نکرده است که قابل اعتماد باشد و از داستانهای تعجب آور که غیر از فراهم کردن عار و ننگ بر عالم شیعه نتیجه ندارد آنست: که بعضی از اشخاصی که از افواه جهال و یا از کتابهای مجهول المؤلف مطالب تاریخی را اخذ و وارد کتابهای خودشان می نمایند برای اسراء اهل بیت علیهم السلام در عرض راه از کوفه تا به شام قصه های فراوان و داستانهای بی پایان جعل و وضع کرده اند که اگر آنها اصل داشته باشد در ظرف یک سال هم تمام نمی شود تا به شام برسند و مدتها باید در عرض مسافت راه از عراق تا شام سیر کرده باشند چنانچه بیان این موضوع خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

رؤیت هارون هلال ذی الحجة را در عراق و حضورش در مکه

اشاره

نقل شده که هارون الرشید عباسی [۳۹] و ابوحنیفه [۴۰] هلال [صفحه ۴۶] ذی الحجة را در کوفه و یا در بغداد رؤیت می نمودند و حرکت برای ادای مناسک حج در مکه ی معظمه می کردند و ایام حج را درک کرده و اعمال را به جا می آوردند البته معلوم است که هارون الرشید این همه راه دور را با هواپیماهای (جت) عصر ما روانه نمی شده بلکه با آن شترانی حرکت می کرد که امثال صفوان جمال رحمة الله علیه کرایه می کرده و آنها آن اندازه سریع و تندرو در راه رفتن بوده اند که او را به مکه می رسانیده اند. در اینجا خوب است به مناسبتی روایت صفوان را به جهت عبرت خوانندگان گرامی نقل شود.

روایت صفوان بن مهران جمال

صفوان بن مهران جمال رضوان الله علیه گوید: وارد شدم به حضور حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به من فرمود یا صفوان هر چیز از تو خوب و زیباست مگر یک چیز عرض کردم فدای تو شوم کدام چیز است آن؟ فرمود: کرایه دادن تو شترهای خود را به این مرد یعنی هارون الرشید عرض کردم: به خدا قسم من آنها را به وی کرایه ندادم از روی فرح و سرور شدید [۴۱] و نه برای صید لهو، ولی کرایه دادم برای [صفحه ۴۷] راه مکه و خودم هم مباشرت آن را نمی کنم بلکه آدمهای خود را می فرستم یعنی از شترها مواظب باشند به من فرمود: یا صفوان آیا کرایه ی تو در ذمه ی آنها می ماند؟ عرض کردم بلی فدای تو شوم فرمود: آیا دوست داری بقای آن ظالمها را تا این که کرایه تو وصول بشود؟ عرض کردم بلی فرمود: هر کس دوست دارد باقی ماندن آنها را او از آن ظالمهاست و هر کس باشد بر آتش وارد خواهد شد یعنی آخر کارش بر جهنم است. صفوان گوید: رفتم و تمامی شترهایم را تا آخر آنها که یکی نیز نماند فروختم و گزارش این کار به هارون رسید مرا خواست

و به من گفت یا صفوان به من رسیده و گزارش داده اند که تو شترها را فروخته ای؟ گفتم بلی فروخته ام گفت برای چه؟ گفتم پیر شده ام و آدمهای من به کارها نمی رسند گفت: هیهات هیهات من می دانم به تو که اشاره کرده

به این کار که کرده ای به تو اشاره کرده موسی ابن جعفر علیهما السلام گفتم: من با موسی بن جعفر علیهما السلام کاری ندارم گفت: ترك كن این حرفها را از خودت هرگاه نبود حسن صحبت تو البته تو را می کشتم [۴۲]. [صفحه ۴۸] خداوند احدیت جلت عظمته نیز در قرآن مجید می فرماید: ولا تركنوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار [۴۳] یعنی اندك میلی به آنها که ظلم کردند ننمائید تا این که آتش بر شما برسد. رکون: اندك میل کردن را گویند کجا برسد که انسان ظالم را دوست دارد و بقای او را بخواهد و آیه ی شریفه کسی را گوید که از وی ظلم صادر شده کجا رسد که فرد شاخص و مصداق حقیقی ظالم باشد و به این جهت بود که یکی از بزرگان وقتی این آیه را شنید غش کرد رجوع شود به تفاسیر قرآن مجید.

شرفیابی خیران به حضور امام در ظرف ده روز

اشاره

شیخ اعظم مفید (ره) در ارشاد [۴۴] مسندا نقل کرده از وشا از خیران اسباطی گوید: شرفیاب شدم محضر امام هادی سلام الله علیه در مدینه به من فرمود: از واثق خلیفه پیش تو چه خبری است؟ عرض کردم فدای تو شوم او را در حال عافیت گذاشتم و من ده روز است که از نزد او آمدم فرمود: اهل مدینه می گویند او مرده است عرض کردم: من از همه مردم عهدم به او نزدیکتر است یعنی اطلاعم به حال او بیشتر است فرمود: مردم می گویند که واثق مرده است چون این کلام را فرمود دانستم که از مردم خود را اراده فرموده. پس فرمود: جعفر چه کرد؟ عرض کردم به بدترین حال در زندان [صفحه ۴۹]

محبوس بود فرمود: همانا او صاحب امر یعنی سلطنت و شاهی خواهد بود، پس فرمود: ابن زیات [۴۵] چه کرد؟ عرض کردم امر مردم به دست او و امر امر او بود فرمود: ریاست او بر او شوم خواهد بود، پس امام علیه السلام قدری ساکت شد و بعد فرمود: از اجراء مقادیر الله و احکام الهی چاره نیست، ای خیران، واثق، مرد و جعفر متوکل به جای او نشست و ابن زیات کشته شد عرض کردم: کی واقع شد این وقایع فدایت شوم؟ فرمود: بعد از بیرون آمدن تو به شش روز. از این قضیه ی صحیح و درست که در غیر از کتاب ارشاد شیخ مفید (ره) در کتب معتبره ی دیگر و مصادر مهمه نیز نقل کرده اند استفاده می شود: که در ظرف ده روز راه به آن مسافت طولانی قریب سیصد و هشتاد فرسخ میان مدینه و شهرستانهای عراق را طی می کرده اند و این يك عمل [صفحه ۵۰] عادی در آن زمانها بوده است که خیران گفته ده روز قبل، واثق را در عراق سلامت گذاشته و خارج شده ام و در ظرف ده روز راه را طی کرده و در مدینه به حضور انور امام علیه السلام شرفیاب شده در صورتی که بر حسب عادت پس از ملاقات با واثق اقلایك روز معطی دارد چون بعید است به مجرد ملاقات با واثق فوری

حرکت نماید و نیز بعد از ورود به مدینه باز اقلایك روز و یا کمتر لازم دارد که از سفر وارد شده مهیا برای تشریف به حضور انوار امام علیه السلام باشد.

از شواهد آمد و رفت از شام به عراق در ظرف مدت کم و آمدن مالک

اشاره

از قضایای تاریخی که گواه بر سرعت حرکت از شام

و در ظرف ده و یا دوازده روز در آن دوران به عراق و کوفه می آمدند عبارت از آمدن مالک اشتر نخعی رضوان الله علیه به کوفه است.

عثمان باعث برآشتگی امور خلافت شد

چون عثمان بن عفان اموی عمال و ولات خود را در بلاد اسلامی در کوفه و شام از اقارب و خویشاوندان خویش قرار داد و رویه و رفتار ناهنجار خود را در روزگار خویش آغاز کرد و بنی امیه را بر گردن مردم سوار نمود و خلاف روش و رویه ی خلافت اسلامی در دوران او شروع شد و بعد از وی در روزگار معاویه به کلی عوض گردید و رفتار و کردار و روش اکاسره ی ایران و قیاصره ی روم را معاویه در اسلام رواج داد و از طرز تعیین خلیفه نه موافق مسلك و مرام اهل سنت و نه مطابق مذهب حق شیعه ی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام آثاری باقی نگذاشت و مسلمین را تا امروز به تیره روزی و بدبختی نشاند و روش او تا امروز نیز حکم فرماست که اگر شرح داده شود به ناچار از غرض دور خواهیم [صفحه ۵۱] افتاد. عثمان بعث آن همه فتنه ها و آشوبها و خرابکاریها در اسلام گردید که اثر آن برای همیشه در عالم اسلام باقی ماند بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حکومت حق و عدالت واقعی اسلامی با روی کار آمدن همان چند سال خلافت حقه ی امام امیرالمؤمنین علی سلام الله علیه بود که نمونه ی از حکومت اسلامی شد و در دنیا نظیر آن حکومت را هیچ يك از اقوام و ملل عالم تا حال نشان نمی تواند بدهد و آن افتخار را مسلمین و خاصه

شیعه و تابعین آن امام به حق و مجسمه ی عدالت برده اند که توانسته اند به دست مولی الموحدین سلام الله علیه حکومت حق و عدل واقعی روی کار آورند و مسلمین و شیعه همیشه در آرزوی آن طرز حکومت هستند و بالاخره به دست غیبی و با ظهور یگانه فرزند آن حضرت بقیةالله ارواحنا فداه آن عدالت واقعی را در دنیا به وجود خواهند آورد. اللهم انا نرغب اليك فی دولة کریمه تعزبها الاسلام و اهله و تذلل بها النفاق و اهله الخ [۴۶]. مردم از تسلط معاویه در شام و از اعمال وی که بر خلاف قوانین اسلام رفتار می نمود و عبادة بن صامت انصاری از بزرگان صحابه ی پیغمبر [صفحه ۵۲] صلی الله علیه و آله بر وی می شورید و بارهای خمر که از خارج وارد دمشق می کرد از آن عمل بر وی خورده می گرفت [۴۷] و از دست

سعید بن عاص اموی در کوفه بستوه آمدند و قبل از وی از اعمال ولید فاسق در نهایت دلتنگ بودند و جمعی از بارزترین و بزرگترین مردان مسلمین مانند مالک اشتر نخعی و کمیل بن زیاد و عمرو بن حمق خزاعی و زید بن صوحان و برادرش صعصعة و ثابت بن قیس همدانی و جمعی دیگر بر سعید اعتراضها نمودند و گاهی آنها را به امر عثمان به شام نزد معاویه فرستادند و مدتی در (حمص) نزد عبدالرحمن بن خالد بن ولید که حاکم عثمان در آن سامان بود نگهداشتند و آن آزاد مردان با ایمان هیچ وقت و در هیچ زمان و در نزد هیچ کدام از آن ولات از اعتراضهای خود و حق گوئیها و آشکارا قیام

بر علیه ظلم و طغیان و الیها و افساد حاکمها خودداری نمی کردند و اعمال ناهنجار و رفتار بی کردار عثمان را بر ملاء اظهار و علنی چوب تکفیر بر روی آنها کشیده و آشکارا ساخته و سیل اعتراض از بیانات آن مردان پاك در جریان بود و می خواستند آزادی واقعی اسلامی را در اعتراض بر اعمال ستمکاران نگهدارند و خفقانی که عثمان با سوار شدن مروان بر دوش وی و ولات وی در بلاد اسلامی خصوصا در کوفه ایجاد کرده [صفحه ۵۳] بودند شکسته شود.

آمدن مالک اشتر به کوفه از حمص

مردم کوفه سعید بن عاص را راندند [۴۸] و یا عثمان سعید را نزد خود طلبید و چون کوفه از لوث وجود وی خالی شد از مردم کوفه به آنهایی که از رادمردان در شام (حمص) بودند از مالک اشتر و دیگران خبر دادند که هر چه زودتر بتوانند خودشان را در اسرع اوقات به کوفه برسانند و از همه ی آنها زودتر یگانه آزادمرد اسلامی مالک اشتر خود را به کوفه رسانید و بیشتر از دوازده روز طول نکشید که مالک روز جمعه در جنب درب مسجد اعظم کوفه با رشادت و شجاعت تمام جای مخصوصی به خود قرار داده بود و به تبلیغات و بیانات آتشین خود بر علیه سعید بن عاص حاکم کوفه ادامه می داد و بر حرفهای پوچ و بی مغز و توخالی وی که قبلا در محاورات و مذاکرات خود به زبان آورده بود و وعده و نویدها داده بود و هرگز مرحله ی عمل به خود نپوشیده بود اشاره می کرد و زبان بر انتقاد گشاده و نطق شیوا می نمود. و چون خبر برگشت سعید به کوفه رسید

و مردم خبردار شدند مالک اشتر و یاران همداستانان او به جرعه نزدیکی قاسیه به حرکت درآمدند و از ورود سعید عملا مانع شدند و او را خائبا و خاسرا نزد امام خودش عثمان برگردانیدند چنانچه تفصیل آن قضایا در تواریخ [صفحه ۵۴] مسطور است. [۴۹]

حرکت دادن یحیی بن هرثمه به امام هادی از مدینه

اشاره

شیخ امام فقیه قطب المدین راوندی (ره) در کتاب نفیس (الخرائج و الجرائح [۵۰]) نقل کرده از یحیی بن هرثمة [۵۱] گوید: مرا متوکل پیش خود خوانده و به من گفت: با همراهی سیصد نفر به کوفه رفته و [صفحه ۵۵] از آنجا از طریق صحرا عازم مدینه باش و امام هادی سلام الله علیه را با اکرام و احترام و تجلیل پیش من حاضر کن. یحیی بن هرثمة جریان رفتن خود را به مدینه شرح داده و کرامتی که از امام علیه السلام به ظهور پیوسته آن را تفصیلاً نقل کرده و گوید: امام علیه السلام برای سفر خود و همراهانش لباسهایی که مناسب فصل تابستان و گرمای حجاز در ماه تموز نبود به خیاط امر فرمود تهیه نمود و من تعجب از این کار آن حضرت می کردم و در دل خود می گفتم که میان ما و عراق ده روز راه است او این لباسها را برای چه می خواهد و بعد از آن در عرض راه دچار باران و سرمای شدید شده و علت تهیه ی آن لباسها به وی روشن گشته و کار به جائی رسیده که یحیی بن هرثمة به قبول مذهب شیعه مفتخر گردیده است اگر کسی طالب تفصیل آن قضیه باشد به کتاب خرائج رجوع کند [۵۲]. از این قضیه ی تاریخی از کلام یحیی

که گوید: (میان ما و عراق ده روز راه است) معلوم می شود که از مدینه ی منوره تا عراق و سامراء این همه راه را به ده روز بطور عادی آن زمان طی می کرده اند و اربلی (ره) نیز این قضیه را از قطب المدین راوندی (ره) در کشف الغمة نقل کرده [صفحه ۵۶] است. [۵۳]

جنگ مسلمین با روم در زمان ابوبکر

اشاره

در دوران خلافت ابوبکر بن ابی قحافه که مسلمین با روم به جنگ پرداختند نیروی رومیان بیشتر و افراد لشکرشان زیادتر و بالغ به دویست و چهل هزار نفر بود مسلمانها که همیشه با نیروی ایمان با دشمن به جنگ می پرداختند نه با کثرت افراد با این حال احمال این که تاب مقاومت در مقابل دشمن نیارند از جبهه ی جنگ از ابوبکر در مدینه به مقام استمداد آمده و کمک خواستند ابوبکر به خالد بن ولید که با مثنی بن حارثة از مرز ایران گذشته و در عراق در جنگ با ایرانیان بود به خالد نوشت که لشکر مسلمین و صحابه ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را که در عراق بودند دو قسمت کرده جمعی را با مثنی در عراق گذاشته و قسمتی را با خودش به جنگ روم رسانیده و به کمک مسلمین بشتابد. در اینجا مورد اختلاف است که خالد با هشتصد نفر یا ششصد یا پانصد یا نه هزار یا شش هزار نفر با لشکر جرار از عراق حرکت کرده و رو به طرف شامات و جنگ روم گذاشت. از عبارات ابن اثیر در تاریخ کامل استفاده می شود که خالد با زحمت طاقت فرسا طی مسافت کرده و در اندک مدت به کمک مسلمین شتافته و

همه جا فاتح شده است. [صفحه ۵۷]

تصریح یعقوبی که خالد بهشت روزه در جبهه حاضر شد

و ابن واضح یعقوبی (ره) در تاریخ خود تصریح کرده که خالد بن ولید با آن همه لشکر و جمعیت به سیر خود ادامه داده و در ظرف هشت روز خود را به مسلمین در جبهه ی جنگ با روم رسانید چنانچه گوید: فقیل ان خالد سار فی البریة و المفازة ثمانية ايام حتى و افاهم فافتتحو (بصری و اجنادین) من فلسطين و كانت بينهم و بین الروم وقعات باجنادین صعبة فی كل ذلك يهزم الله الروم و تكون العاقبة للمسلمین [۵۴]. شاید تصور شود که خالد در آن موقع که به کمک مسلمین می شتافت با سرعت هر چه تمامتر خواسته خود را به مسلمین برساند ولی بطور عادی نتوان در آن مدت کوتاه طی آن مسافت طولانی را نمود.

تصور بی جا

و این تصور بی جاست زیرا از قرائن و وقایع و حوادث دیگری که تاریخ ضبط کرده به خوبی به دست می آید طی آن مسافت در مدت ده روز یا اگر کسی مانند خالد عجله ی بیشتر و شتاب در سرعت زیادتر می نمود در مدت هشت روز يك امر عادی در آن زمان بوده است.

زندانی کردن ابن زیاد رؤساء عرب را در کوفه

گذشته از این اگر خالد شتاب داشته و با سرعت هر چه تمامتر می خواسته خود را به مسلمین در جبهه ی جنگ برساند همین شتاب و سرعت در سیر در آنهایی که مأمور بودند اسراء خاندان رسالت علیهم السلام [صفحه ۵۸] را به شام برسانند وجود داشت و اغلب از بیراهه ها حرکت داده و از ترس قیام و انقلاب مردم هر چه زودتر خواسته اند آنها را به شام برسانند و ابن زیاد نمی توانست آنها را زیادتر در کوفه نگهدارد چون شیوخ و رؤساء قبائل عرب را در زندانهای مخوف خود حبس کرده بود و ماندن اسراء اهل بیت علیهم السلام در کوفه در معرض خطر واقع می شد و لذا در حرکت دادن به آنها شتاب داشت و آنها را هر چه زودتر حرکت داده در اوائل ماه صفر به شام رسانید چنانچه علامه ی شهیر سید محمدعلی هبةالدین شهرستانی (قدس سره) به این موضوع تصریح کرده است [۵۵]. چنانچه در نتیجه ابن زیاد نتوانست از انقلاب مردم و هیجان آنها جلوگیری کند و قضیه ی توابین و خروج مختار ثقفی رحمه الله پیش آمد و روز به روز آثار نهضت حسینی بروز کرده و ارکان دولت آل ابی سفیان که اساسش بر ضد اسلام و در ظاهر در لباس دین بود متزلزل گشت و دمار از روزگار نسل ابوسفیان

درآمد چنانچه آخر کار ظالمها در روزگار عموما همان است.

شاخ و برگهایی که در کتب ضعیفه ذکر کرده اند

از اینجا معلوم می شود آنچه در بعضی کتب ضعیفه مانند بحرالمصائبها و مخزن البکاهها و کتاب تحفه ی تازه ها و ریاض القدسها و امثال و نظائر آنها [صفحه ۵۹] برای احوالات اسراء خاندان نبوت در عرض راه از عراق تا شام از آن مسیری که کاروان آنها را برده اند داستانهای طولانی و قضایا و حکایات دور و دراز تراشیده و شاخ و برگها افزوده و به فرمایش علامه ی محدث نوری (ره) مانند (تلمود) یهود در این امت اسلامی به وجود آورده اند که با هرگونه اکاذیب و جعلیات و دروغ پردازیها و اسطوره و افسانه ها پر کرده و داستان تراشی نموده و قصه خوانی کرده اند اصلا مورد اعتماد و اطمینان نبوده بلکه قابل اعتناء نمی باشد چنانچه بعضی ها در بعضی کتب ضعیفه نگارش داده که اسراء اهل بیت در بعضی از شهرهای بین راه از کوفه تا شام دو روز و سه روز و يك هفته اقامت کرده و در نزدیکی شام سه روز توقف نموده اند و اگر این سه روز توقف مورد اعتماد باشد باز منافات با زودتر برگشتن خاندان رسالت از شام ندارد و شگفت آور اینجاست که به فاصله دو سطر می نویسد که اسراء را از بیراهه برده اند با عجله و ترس از بیراهه ها بردن با توقف در شهرها چطور می سازد؟ همه این حرفها پوچ و جعلیات است.

انتقاد از نقلیات کتب ضعیفه

واقعا جای بسی تعجب است در امثال آن کتابها بدون این که اسم کتاب را ذکر کنند می نویسند در (تاریخی دیدم) و یا (در کتابی خواندم) و یا (از شخصی شنیدم) و یا (نقل شده) و یا (در تاریخ آورده اند) و یا در فلان مقتلی دیدم و یا اسم کتابی را می برد که نه کسی آن را دیده و نه شنیده است مانند (مزامیر الفلانی) مثلا یا (تحفة الفلان) فرضا امثال این قبیل نقلیات از آن گونه کتابها که پر از جعلیات و مجهول [صفحه ۶۰] المؤلف است قابل اعتماد نیست.

صدمات صاحبان کتاب ضعیفه به عالم شیعه و زنده کردن شبهات محدث نوری

البته نزد اهل علم و دانش معلوم است که آن گونه کتابها و نقلیات آنها نزد علماء و دانشمندان و اهل تحقیق مورد اعتبار و اعتماد نیست مگر کسی باشد که فرق میان کتاب معتبر و غیر معتبر نگذاشته و مقتل ابی مخنف را که فعلا در دست مردم است و از مجعولات است و یا مقتل اسفرائنی را که از کتب بسیار ضعیف و غیر قابل اعتماد است مصدر نقل خود قرار داده و امثال آنها را از مدارك نقل خود بشمار آورد و کتابی تألیف کرده به فروش برساند و برای سرگرمی در شبهای طولانی خوب به درد می خورد که با تماشای عکسهای نامناسب با کتابش اگر مطالعه شود برای مقدمه ی خواب بهتر است چنانچه اخیرا باز شخصی که تمیز کتاب ضعیف را از معتبر نمی دهد امثال کتاب مفاتیح البکاء و بحر المصائب که بحر الجعلیات و الاکاذیب است و مقتل اسفرائنی و امثال آنها را مصدر نقلیات خود قرار داده و شبهات محدث نوری (ره) را خواسته زنده نماید. در امثال کتاب بحر المصائب مؤلفش خواسته برای خودش و دیگران مطالب منبری درست کرده و تهیه ی گفتارهای

منبری جمع آوری نماید و لذا بر درستی و نادرستی مطالب و از کجا و از کدام مدرک و مصدر و مستند نقل می کند اعتناء نکرده و اهمیت نداده و به هر کتاب مجهول المؤلف و تألیف هر

نااهل و جاهل چنگ زده و هر چه به نظرش رسیده و آنچه در نوشته ی خواننده و در جنگی به دست آورده و در بیاضی و در پشت کتابی یافته تمامی آنها را نقل و در تألیف خود در صفحه ی روزگار از خود به یادگار گذاشته است. غرض مطالبی فراهم آید و از وی به یادگار بماند گرچه به عالم [صفحه ۶۱] شیعه اهانت و اسباب عار و ننگ فراهم گردد و به دست خودشان سلاح به دست دشمن داده باشند که غیر از تأسف و تأثر برای انسان و اشخاص فهمیده ی باوجدان ثمری مترتب نیست. و جای بسی شگفت است که جمعی مانند بعضی از اخباری مسلکها خیال می کنند که هر چه و هر مطلبی را در ورق پاره ی نوشته شد و هر جاهل و نادانی در اوراقی به نام تألیف نگارش داد باعث اعتبار آن مطلب می شود و موجب اعتماد بر آن می گردد و تعجب بیشتر از کسانی است که در عصر حاضر هستند و به امثال آن کتابها اعتماد نموده و کتابی تألیف کرده و آن گونه کتابها مصدر نقلیاتش می باشد.

تحقیقات در فتوای شریح و ثمرات الانوار خطبی

برای مثال بر این ادعای خویشتن اینک قصه ی را می خواهم در اینجا برای خوانندگان عزیز نگارش دهم: در چندی قبل در اثنای مذاکرات دینی و انتقاداتی که نسبت به بعضی از امور اجتماعی می شد در یکی از منبرهای شبهای هفته ی مسجد (شعبان) در تبریز بالای منبر اظهار کردم اگر از آقایان اهل اطلاع و تتبع در موضوع فتوا دادن شریح قاضی بر واجب القتل بودن حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه که در افواه مشهور و در السنه ی روضه خوانها شهرت تمام دارد مدرکی به دست

آورده باشند و در کتابی که مورد اعتماد و مدرک باشد یافته و دیده اند این جانب را مطلع نمایند که موجبات تشکر مرا فراهم آورده اند ابدًا سراغی از کسی پیدا نشد و تا مدتها اطلاعی از طرف کسی به دست نیامد تعجب آور آنجاست پس از مدتها دیدم شخصی عبارات کتاب ثمرات الانوار تألیف [صفحه ۶۲] مرحوم آقا میرزا محمد خطیبی که در محله ی کوچه باغ تبریز پیشنهادی می کرد و در بازار صفی تبریز به شغل بزاز مشغول بود و با اینجانب ارتباط و دوستی داشت و شخصی متدین و باتقوی و ثابت در صداقت بود ولی از روی تحقیق چیزی نمی نوشت و اخیرا سه جلد کتابی که به نام مذکور تألیف نموده و طبع و منتشر کرده ولی در هر کتاب هر چه دیده و یافته در آن کتابش نقل نموده و آن کتابها را مدرک و مصدر نقل خود قرار داده در پاورقی آن کتاب [۵۶] از کتابی دیگر قضیه ی فتوای شریح [صفحه ۶۴] را نقل کرده آن را نوشته پیش بنده آورده که مدرک آنچه سابقا می خواستید پیدا کرده ام بسیار در شگفت شدم و حیرت بر حیرتم افزود گفتم: ای آقای بااطلاع، بنده مدرک و مصدر این موضوع را می خواهم به دست بیاورم نه نوشته ی کتابی که دیروز کسی آن را تألیف کرده که او را کاملا می شناسم و اندازه معلومات او را می دانم و می خواهم کتابی باشد که از مصادر بشمار آید نه کتابی که خودش نمی

تواند مدرک واقع شود مگر مصدر نقل خود را روشن نماید ولی در نظر شما چون در اوراقی دیده اید که چاپ شده و به صورت

کتابی درآمده باید اعتماد کرد و آن را مصدر و مستند قرار داد اما در قاموس اهل تحقیق و تتبع و آنهایی که بدون بررسی و دقت و تنقیب به مطلبی اعتماد نمی کنند این نوشته ها به درد نمی خورد و بقدر پیشیزی ارزش ندارد. [صفحه ۶۵]

رد شبهات طرفدار شبهات

کسی که طرفداری از شبهات کرده و خواسته باز آن شبهات واهی راه به عنوان دلیل بر خود اتخاذ نماید گفته: ممکن است عرب عقیل در زمان سید امین عاملی و اعراب صلیب و پیکها در قرون گذشته به مدت هشت روز رفته باشند اما رفتن آنها به طور چاپاری و با قانون بریدی باشد که آنها هم از نظر شرایط جسمی ورزیده بوده اند و هم از نظر مرکب با شتران جماز و یا اسبهای مخصوص و قاطرهای دم بریده که بنا به گفته صبح الاعشی [۵۷] که ویژه این عمل بوده مجهز بوده اند و لکن قافله اهل بیت با این قافله های قلیل الحجم و کم افراد تفاوتها داشت. ۱- کاروان اسراء را يك مشت دختران ضعیف البنیه و امام سجاد (ع) بیمار تشکیل می داد با سرعت سیر سازگار نبودند. ۲- و از نظر مراکب و مواشی شتران جماز و اسبان مخصوص چاپار و قاطرهای بریده دم نداشتند زیرا این نوع مرکبها در هر عصر [صفحه ۶۶] انگشت شمار می شوند و برای سپاه پنج هزار نفری هرگز تهیه نمی شد و اشخاص ورزیده لازم دارد و به گفته ی کامل بهائی مالهای سواری اهل بیت مراکب خودشان بود و آنها را از کربلاء به کوفه و از کوفه به شام با شتران و اسبان خود بردند زیرا کلیه اموال اهل بیت را غارت کرده بودند جز چهار پایان.

در جواب این طرفدار شبهات گفته می شود معلوم می شود تمامی مدارک شما در تأیید شبهات جز استبعاد چیز دیگری در دست ندارید و آنها که در علم کلام سخن رانده اند گفته اند که استبعاد دلیل نمی شود چون پس از وقوع حادثه ی جانگداز کربلاء و خوف از هیجان مردم مأمورین دولت بنی امیه در تلاش بودند که اسراء خاندان رسالت را هر چه زودتر به شام برسانند و با همان مراکب چاپاری آن زنان و مادران داغدیده و اسیران پژمرده را به شام رسانیده اند و لذا بعضی از آنها در بین راه تلف شده و سقط جنین کرده است با این که با سرعت سیر سازگار نبوده اند ولی ظلم و تعدیان بنی امیه از آن بالاتر بوده و استبعاد امثال شما این گونه شبهات پوچ را به بار می آورد. شما از کجا تمسک به این کرده اید که همراه اسراء پنج هزار نفر بودند اگر مصدر و مدرک شما نوشته ی روضة الشهداء کاشفی است آن کتاب در مقابل مقاتل معتبره که در مقام تعارض مقدم است ارزش ندارد و مقاتل معتبره مأمورین همراه اسراء را کمتر نوشته اند. و علاوه چه مانع دارد که پنج هزار نفر با سرعت برید بروند [صفحه ۶۷] چنانچه از صاحب قره العین ص (۳۸) نقل شد که مروان عامر ابن ربیع را با يك صد هزار لشکر از شام برای جنگ با مختار حرکت داد و در ظرف ده روز به کوفه رسیدند- حالا ممکن است به ذهن برسد که آنها

مردان سواری جنگی بودند ولی چه استبعاد دارد همان مردان جنگی يك مشت اسیران اشخاص ضعیف البنیه را- به قول طرفدار شبهات همراه خودشان ببرند چون

باکی از آزار و اذیت رسانیدن نداشتند آیا همه ی آن لشکر أسبهای بریده دم داشتند؟ و در اینجا می خواهم از این طرفدار سؤال شود شما از کجا فهمیده اید که دختران اسراء خاندان رسالت ضعیف البنیه بودند و تاب سرعت حرکت با برید نداشتند آیا آنها را به اشخاص ضعیف البنیه ی خودتان قیاس کرده اید؟ زهی تصور باطل زهی خیال محال. شجاعت و رشادت و قوی البنیه بودن و شهامت خاندان رسالت هاشمی از ذکور و اناث جسام و روحا زبان زد عام و خاص است آنها را به زنان عاجز و آواره ی خودتان قیاس ننمائید و بیماری امام (ع) برای مصلحت وقت در کربلاء بوده معلوم نیست امام (ع) در عرض راه به شام نیز بیمار باشد یا مانند زنان و کودکان به امام (ع) اسم «امام بیمار» بگذارید و از ادب خارج شده و امام (ع) را تا آخر عمر مبارکش بیمار بشمارید. گذشته از اینها آیا سائق الحاجها که در زمان أميرالمؤمنین (ع) حجاج را با آن سرعت از عراق به مکه می بردند چنانچه شرح داده خواهد شد آیا آن حجاج همه شان مردان آزموده و میان آنها زنان [صفحه ۶۸] فرسوده نبودند؟ آن حجاج از مردان لشکری بوده و از اشخاص کشوری نبودند؟ پس چطور با آن سرعت میان عراق و حجاز را طی می کردند؟ و أميرالمؤمنین علیه السلام از زحمت انداختن آنها چارپایان را خوشدل نبود و نهی می فرمود. و این که از لفظ (بریده دم) که صاحب صبح الاعشی ادعاء کرده و به اشتباه افتاده که باید همیشه مرکبهای بریدی دم بریده باشد و اگر دم قاطر بریده نباشد به آنها برید نمی گویند بسیار خنده آور است زیرا اگر ادعاء

صبحی الاعشی صحت داشته باشد و معلوم نیست صحت داشته باشد چنانچه گذشت لازم نگرفته که باید همیشه دم آنها را ببرند و شترانی نیز در برید استعمال می شده و معمول بوده و شتر از اول چندان دم که باعث سنگینی شود ندارد به عقیده ی شما باید دم شتران را نیز بریده باشند تا به آنها «برید» گویند. طرفدار شبهات واهیه گفته: (بنا به گفته کامل بهائی مالهای سواری اهل بیت مراکب خودشان بود و آنها را از کربلاء به کوفه و از کوفه به شام با شتران و اسبان خود بردند زیرا کلیه اموال اهل بیت را غارت کرده بودند جز چهارپایان). از تعبیر: «مالهای سواری... الخ در شگفت شدم [۵۸] و لذا به خود کتاب کامل بهائی رجوع شد عین الفاظش این است: «و امام و عورات اهل بیت به چهارپایان خود به شام رفتند زیرا که مالها را غارت کرده بودند اما چهارپایان بدیشان گذارده بودند چون [صفحه ۶۹] به یزید رسیدند مخفر لعین... الخ ص ۲۹۱ ج ۲ ط- قم سال: ۱۳۷۶ ه. ق. أولا: مدرک صاحب کامل بهائی در ادعایش معلوم نیست و از متفردات اوست و قبول آنچه در آن متفرد است مورد شك و تأمل است زیرا ادعای او ثابت و محقق نیست. ثانيا: آیا متصور است که در آن موقع غارت خیام طاهرات و هجوم آن تاراج کنندگان از خدا بی خبران تمامی اموال را غارت کنند ولی چهارپایان را به ایشان بگذارند؟ سید اعظم سید بن طاووس (ره) در لهوف می فرماید: و تسابق القوم علی نهب بیوت آل الرسول و قره عین الزهراء البتول حتی جعلوا ینتزعون ملحفة المرأة عن ظهرها ص

۸۳ ط صیدا. و از کتاب آمالی نقل است از فاطمه بنت (الحسین علیه السلام): دخلت العامة علينا الفسطاط و أنا جارية صغيرة و فی رجلی خلخالان من ذهب فجعل رجل يفض الخلخالين. بعضی از علماء گوید: (و مما استفاد من الاخبار و كلمات الاخيار ان الكفرة الظلام نهبوا جميع ما فی الخيام و ما اشتملن به المخدرات ذوات الاحترام و أخذوا منهن الحلی و الحلل و القناع و اللباس و اللثام). و از مقتل شیخ محدث کبیر شیخ حر عاملی قدس سره نقل است که فرموده: چون لشکر به قصد غارت رو به خیام حرم آوردند زینب کبری پیغام به پسر سعد داد که اگر مقصود شما اسباب و اثاث و زیور و لباس ما است بگو این لشکر عجله نکنند ما خود می دهیم قبل از آن که [صفحه ۷۰] دست نامحرمان به جانب حرم برادر من دراز شود پس آن مخدره حکم کرد تمام اسباب و اثاث حتی چادر و لباس و خلخال و گوشواره همه را از خود ریختند خود علیامکرمه زینب يك لباس کهنه پاره پاره که فی الواقع اردل الثیاب بود در بر کرد و همچنین سائر خواتین حتی فاطمه ی نوعروس را گوشواری در گوش یادگار از پدر بود عرض کرد عمه این یادگار پدر است بیرون نیارم فرمود بیاور مخدرات تماما لباسهای خود را بر روی هم ریختند و خود رفتند در کناری و به دور هم حلقه زدند پس علیامکرمه زینب فرمود حالا هر که می خواهد آن اثاث و اسباب دختران علی و فاطمه است لشکر بی رحم گرسنه ریختند یکی چادر برد یکی گوشواره برد یکی خلخال

برد یکی معجر برد آن مخدرات از برای پدر و برادر می گریستند نامردی چشمش به گوشواره ی فاطمه ی نوعروس افتاد پیش آهد گوش آن مخدره را درید و گوشواره را بیرون آورد). گر چه این حرف اخیرش «که گوشواره ی نوعروس را مردی گوشش را درید و در آورد» با نقل دو سه سطر قبل که فاطمه ی نوعروس را گوشواره ی در گوش از پدر یادگار بود زینب کبری امر کرد بیرون آورد نمی سازد ولی این قدر به انسان اطمینان حاصل است که لشکر جرار ابن سعد چیزی در خیام نگذاشته اند بماند. جائی که آن ستمگران بی ایمان از هیچ چیز باکی نداشته سراسیمه هجوم به خیام طاهرات آورده اند حتی ملحفه از دوش زنان [صفحه ۷۱] خاندان رسالت و مقنعه از سر آنان برداشته اند و گوشواره از گوش دختران و بانوان عصمت بیرون آورده اند و هر چه در خیمه ها بوده به غارت برده اند آیا آن وحشیان بیابان و از خدا بی خبران مراکب و چهارپایان و اشتران و اسبان خاندان را به غارت نبرده و ترحم کرده آنها را غارت نمی کنند؟. این ادعاء را می توان باور کرده قبول نمود؟ بی شك ادعاء صاحب کتاب کامل بهائی از عقل دور و از اعتبار مهجور و هرگز آن را نتوان قبول کرد، و شلید مراکب امام (ع) از بهترین چهارپایان بوده اند و لذا به ایشان گذارده اند که آنها را زودتر به شام برسانند. و گذشته از این بر فرض صحت ادعاء صاحب کامل بهائی جای شك نیست که مراکب خاندان رسالت در کربلاء و اشتران و اسبان آنها از مراکب آزموده در میدان کارزار و یکه تاز در رزمگاه بوده اند صاحب این ادعاء «که اهل بیت

با مراکب خودشان به شام رفته اند» و کلام کامل بهائی را با تغییر و تبدیل باور نموده خیال کرده مراکب خاندان از اشتران و اسبان متعارفی که سیدالشهداء (ع) و یاران باوفای آن حضرت از حجاز سوار آنها شده به کربلاء آمده اند مانند سائر اسباب و لوازم که با خودشان آورده بودند تماما از اشتران و اسبان ممتاز و از اشیاء نفیسه و پرقیمت بوده است به آن شخصی که

همراه امام (ع) بود و فرزندش در مرزی گرفتار در دست دشمن شد پنج عدد از لباسهای گرانبها عطا فرمود که به فرزندش بدهد و آزاد شود که هر يك از آن لباسها يك هزار [صفحه ۷۲] دينار قيمت داشت (بحار ج ۴۴ ص ۳۹۴) اشتران و اسبان و مراكب امام (ع) نیز از چهارپایان پرقیمت و ممتاز و آزموده بلکه بهتر از مراكب برید بوده نه آن طوری که طرفدار شبهات فهمیده و مراكب امام (ع) را از قبیل مرکبهای عادی خیال کرده یا از الاغهای سواری یا باربری دهاتی تصور نموده و از قاطرهای از کار افتاده دانسته است که بسیار تصور بی جا کرده است. سیدالشهداء (ع) به مسافرت عادی معمولی تشریف نمی برد و به عراق به قصد سیاحت نمی رفت و به واقع آن سفر - سفری که صدایش تا ابد طنین انداز خواهد شد - عالم بود و سرگذشت بانوان حرم خود را در آینده می دانست و اشتران و اسبان لایق آینده ی آنها تهیه می فرمود گر چه مکلف به ظاهر در ظاهر حال بود ولی به علم امامت خود نسبت به حال آینده ی مخدرات عصمت اگر عمل می فرمود مانعی نداشت و مختار بود و

با دستگاہ و جلال تمام و اشتران و اسبان تربیت شده و مراكب آزموده حرکت فرموده بود و در خروج از مدینه بیشتر از يك صد فقط از اشتران بود بر فرض که با مراكب خودشان به شام رفته باشند و این قصه صحت داشته باشد چهارپایان شان بدون شك از مراكب عادی نبوده با دستگاہ سلطنتی و با شوکت و عظمت برای مصاف با دشمن خونخوار از حجاز حرکت به سوی کربلاء شده است. پس توهم این که اگر اهل بیت با مراكب خودشان به شام رفته اند لازم گرفته که زودتر نرفته باشند توهم فاسد و ملازمه در نهایت درجه در معرض منع است. [صفحه ۷۳] متوهم در اثبات مرام خود که اشتران و اسبان اهل بیت مراكب از کار افتاده و فرسوده بوده و آنها را نمی توانست زودتر به شام برساند تمسک به روایت سید اعظم سید ابن طاووس قدس سره نموده و گوید: لقد رأيت في كتاب المصاييح باسناده الی جعفر بن محمد عليهما السلام قال: قال لي أبي محمد بن علي سألت أبي علي بن الحسين عليه السلام عن حمل يزيد له فقال حملني علي بعير يضلح بغير و طاء و رأس الحسين (ع) علي علم و نسوتنا علي بغال و اكف و الفارطة خلفنا و خولنا بالرماح ان دمعت من أهدنا عين قرع رأسه بالرمح. دیدم در کتاب مصاييح سند روایت را به حضرت صادق (ع) می رساند فرمود پدرم محمد بن علي (ع) به من گفت سؤال کردم از پدرم علي بن الحسين (ع) از چگونگی مسافرت کوفه به شام پدرم فرمود مرا بر شتری که می لنگید سوار کردند و سر مطهر پدرم بالای نیزه بود و بانوان

حرم پشت سر من سوار اشتران پالاندار بودند و مأموران عقب و اطراف ما دست به نیزه بودند و هر یکی از ما می خواست گریه کند سر او را با نیزه می زدند. طرفدار شبهات بعد از نقل روایت و ترجمه ی آن نگویید: از این روایت معلوم می شود که مراكب اهل بیت تندرو نبودند [صفحه ۷۴] شتر لنگ پا و قاطر پالاندار تندرو و راه بر نمی شود با این نوع حیوانات عادی این راه های دور و دراز را در مدت کوتاه نمی شود پیمود. در جواب وی گفته می شود: روایت را نقل کردن سهل بوده و آسان است ولی مطلب را از آن فهمیدن دشوار است و اشخاص سطحی را نمی رسد که درباره ی روایتی اظهار نظر عوامانه نمایند. و با نظر ساده بگذرند. و آخر روایت را حذف کرده و نقل نمایند. از خود روایت فهمیده می شود که این جریان که

در روایت فرموده راجع به موقع ورود اسراء به شام و بردن آنها نزد یزید در شهر دمشق که مرم به تماشا ایستاده و اسراء را در شهر گردانیده و نزد آن طاغیه ی زمان بره اند می باشد. عبارت روایت این است سألت.... عن حمل یزید له- این عبارت معنایش این نیست: (از چگونگی مسافرت کوفه به شام) که طرفدار شبهات آن طور ترجمه کرده بلکه معنایش این است: (سؤال کردم از پدرم علی بن الحسین (ع) از حمل کردن یزید او را) و این حمل در ورود به شام است موقعی که آنها را نزد یزید برده اند زیرا فرموده و سر اطهر پدرم بالای نیزه بود و بانوان حرم پشت سر من... بودن سر اطهر بالای نیزه در

راهها و بیابانها که راه طی می شده نبوده در ورود اسراء به کوفه و دمشق و بعض جاها بوده چون سرهای شهداء و سر اطهر امام (ع) را در صندوقها گذاشته بودند و با مأمورین بوده و جمعی شاید چهل و پنجاه [صفحه ۷۵] نفر باشند مستحفظ ویژه داشته اند چنانچه جمع کثیری از مؤرخین و ارباب کتب مقاتل به این موضوع تصریح کرده اند اگر عبارات آنها نقل شود کلام به طول می انجامد معلوم می شود طرفدار شبهات از این امر مسلم بی اطلاع است. و این که فرموده سر اطهر بالای نیزه بوده و آنها را حمل به یزید می کرده اند بهتر قرینه است که در دمشق بوده و امام (ع) را به جهت اهانت بوی به شتری سوار کرده اند که می لنگیده خواسته اند به نحو خواری و توهین نزد یزید ببرند و فرموده: مأموران عقب و اطراف ما دست به نیزه بودند و هر کس از ما می خواست گریه کند سر او را به نیزه می زدند. اینها اوضاع و احوال موقع حمل اسراء به یزید است نه این که حالات آنها از کوفه تا به شام است که طرفدار شبهات خواسته روایت را موافق نظر خود معنی کند در صورتی که در خود روایت قرینه به آنچه گفتیم موجود است و تعجب از این است که جملائی از آخر روایت حذف کرده که بهتر قرینه و بلکه صریح است که این جریان در حین ورود اسراء به دمشق بوده و در کنار دمشق ترتیب مذکور در روایت را داده اند و آنها را وارد دمشق کرده اند در آخر روایت می فرماید: تا این که وقتی که داخل شدیم به

دمشق صیحه کننده صیحه کرد ای اهل شام اینها سبایای اهل بیت... و طرفدار شبهات راههائی که بین شام و عراق وجود دارد آنها را سه تا خیال کرده و پس از قرنها راهها را منحصر به آنها کرده و [صفحه ۷۶] نقشه های خیالی تهیه و شبهات به راه انداخته هیچ کدام آنها دلیل نیست چون بسیاری از شهرها در زمانهای سابق راههای معمولی داشته و بعدا به کلی متروک گردیده و از یادها فراموش و بطاق نسیان گذارده شده است اگر حالا به کسی گفته شود که میان تبریز و بغداد در تاریخ هفتصد و ششصد از هجرت آمد و رفت خیلی سهل و نزدیک بوده استبعاد می کند در صورتی که در آن زمانها خیلی زودتر رفت و آمد بین این دو شهر بسیار آسان و موجود بوده اگر توضیح داده شود سخن به درازا می کشد. راه صحرا که مستقیم و ر یک زار و به طول تقریبا ۱۷۵ فرسخ است ابداء پس از تهیه ی آب و خوراک با آن توصیه های یزید که هر چه اسراء اهل بیت بخواهند فراهم شود عبور از آن محال را لازم نگرفته است و طول و تفصیل برای راهها در حرکت اهل بیت به شام که فرهاد میرزا در قمقام و دیگران مثل محدث نوری (ره) و غیره ذکر کرده تماما چنانچه خودشان تصریح کرده اند مأخوذ از مقتل مجعول ابی محنف که کذب محض است می باشد یا از مقتل اسفرائینی که در ضعف و مجعول بودن مانند مقتل ابی محنف

است به قدر پیشیزی به آنها اعتبار قائل نتوان شد تا مصدر نقل شوند و مانند آنهاست کتابهایی که اشخاص ساده و سطحی تألیف کرده اند و

حرفهای بی مدرک در آنها به قلم آورده اند.

اخبار زینبات عیدلی

اشاره

نسابه ی جلیل یحیی بن الحسین بن جعفر الحجة ابن الامیر عبیدالله الاعرج بن الحسین الاصغر بن الامام علی بن الحسین زین العابدین سلام الله علیهما از قدماء علماء از اولاد ائمه ی اطهار علیهم السلام [صفحه ۷۷] که از سائر اشخاص و مؤرخین بهتر آشنا به تواریخ افراد خاندان رسالت و امامت است و مشهور به عبیدلی نسابه است در کتاب خود اخبار زینبات تصریح کرده که حضرت زینب کبری سلام الله علیها در سال ۶۲ از هجرت در مصر از دنیا رحلت فرموده این موضوع تصریح عبیدلی احتمالات و حدسیاتی که از قلم بعضی اشخاص تراوش نموده و خیال کرده که اسراء اهل بیت علیهم السلام در شام یک سال و یا شش ماه مانده اند و یا در کوفه چند ماه توقف کرده اند و غیر از این احتمالات و توهماتی که از قرن ششم به این طرف خصوصاً در بعض کتبی که قریب به عصر ما تألیف شده نگارش داده اند تمامی آنها را باطل و برخلاف واقع نشان می دهد زیرا از آنچه عبیدلی صریحاً نوشته معلوم می شود که زینب کبری علیها السلام از شام در سال شصت و یک برگشته و در ماه رجب سال نامبرده در مدینه منوره بوده و آن حضرت را از آنجا به مصر حرکت داده اند. و نیز آنچه عبیدلی نگارش داده قول مشهور میان امامیه را که اسراء اهل بیت علیهم السلام در اربعین اول سال ۶۱ هجرت به کربلاء آمده اند تأیید می کند چون اسراء به کربلاء آمده اند و غیر از این که در بیستم ماه صفر به کربلاء آمده باشند وقت دیگر رهسپار کربلاء نشده اند و احدی از مؤرخین بر آن تصریح

نکرده است پس خوب است عین عبارات عبیدلی نسابه که در کتاب اخبار زینبات نگارش داده در اینجا بیاوریم تا مطلب روشن شود. [صفحه ۷۸] و ناگفته نماند که غرض از نقل قول نسابه ی جلیل عبیدلی از تاریخ وفات زینب کبری و تأیید نوشته ی وی تأیید این است که اهل بیت در شام زیاد نمانده اند نه این که ما می خواهیم با قول عبیدلی تعیین اربعین نمائیم و همچنین احتمالات ضعیفی که داده اند: اهل بیت در کوفه چند ماه ملنده باشند بنا به نوشته ی وی وجهی ندارد پس فضولی و ملتک گوئی بعضی از بی ادبها غیر از نافی از نافی بیشتر نیست و دلیل این است که به موضوع ساده فهمش نرسیده است.

شرح حال و ترجمه ی عبیدلی و تحقیق در حال او

و قبلاً باید به خود عبیدلی معرفت پیدا نموده و وی را اجمالاً معرفی نمائیم و بعداً به نکات عبارات او بپردازیم و از آن مقدمات نتیجه اخذ نمائیم که عبارت از عدم توقف زیاد بانوی کبری در شام بعد از اسارت و یا در عراق قبل از حرکت به شام چنانچه هر دو احتمال حدسی را زده اند. یحیی بن الحسن العبیدلی النسابة سید جلیل القدر و عظیم الشأن بوده بنا به قول بعضی در ماه محرم سال دویست و چهارده از مادر متولد شده [۵۹] و در سال دویست و هفتاد و هفت از هجرت در سن شصت و سه سالگی در مکه وفات یافته و او اول کسی است که انساب را جمع فرموده و انساب آل ابی طالب را تا قریب زمان خود ضبط کرده است. و از تألیفات [صفحه ۷۹] اوست کتاب اخبار المدینة و اخبار الزینبات و این کتاب اخیر را حسن

محمد قاسم با مقدمه و ترجمه ی مؤلف آن در مصر به سال ۱۳۵۱ هجری و سال ۱۳۵۳ به طبع رسانیده است و نسخه ی خطی از آن در ضمن مجلدی از رساله های خطی به خط خود اینجانب در کتابخانه ی ما موجود است که آن را در سال (۱۳۶۰) ه ق در قم از روی نسخه ی که از حضرت علامه ی استاد سیدنا آیة الله المرجع آقای سید شهاب الدین مرعضی نجفی دام ظلّه العالی مرحمت فرمودند استنساخ کرده ام. عبیدلی را استاد فن رجال شیخ نجاشی (ره) در کتاب رجال خود ذکر کرده و فرموده: او عالم فاضل صدوق و از امام رضا علیه السلام روایت می کند [۶۰] و در سائر کتب رجال نیز وی را عنوان کرده و صاحب عمدة الطالب نسب وی را ضبط کرده [۶۱] است و روایت او از امام رضا علیه السلام منافات دارد با تاریخ تولدی که برای عبیدلی در سال ۲۱۴ نگارش داده اند چنانچه نقلش گذشت زیرا امام رضا علیه السلام در سال ۲۰۳ از هجرت از دنیا رحلت فرموده چطور می شود عبیدلی که در سال ۲۱۴ متولد شده باشد از آن حضرت روایت کند و چون کلام نجاشی (ره) بسیار مورد اعتماد و نقل او مقدم بر نقل کسیست که گفته عبیدلی در سال ۲۱۴ متولد شده پس روشن [صفحه ۸۰] می شود که تولد وی مدتها قبل از سال نامبرده اتفاق افتاده است تا اندازه ی بوده که بتواند از امام رضا علیه السلام روایت کند و احتمال قوی می رود که عبیدلی در حدود سن نود سالگی از دنیا رحلت کرده باشد و وفاتش در شصت و سه سالگی صحت نداشته باشد. و از آنچه نگارش داده شد

معلوم می شود جهت این که استادنا البحائة الاکبر طهرانی (قدس سره) در الذریعة الی تصانیف الشیعة به تاریخ تولدی که برای عبیدلی نسابه ذکر کرده اند اعتماد نفرموده و متذکر نشده و فقط به تاریخ وفاتش اطمینان فرموده آنجا که می فرماید: اخبار الزینبات لشیخ الشرف یحیی العبیدلی النسابة المتوفی سنة (۲۷۷) ذکر فیہ الزینبات من ولد ابی طالب ثم ولد ولده طبع سنة: (۱۳۳۳) بمصر [۶۲]. پس معلوم گشت که عبیدلی از سادات جلیل حسینی و با چهار واسطه نسب شریفش به امام سجاد سلام الله علیه متصل شده و مردی عالم و فاضل راستگو و از اصحاب امام رضا علیه السلام و از راویان حدیث از آن حضرت بوده است در جلالت قدر و عظمت شأن آن سید عالی نسب همین اندازه بس است که نجاشی (ره) در حق وی فرموده: که عالم فاضل صدوق بوده است، پس نقلیانش مورد اعتماد و به روایاتش می توان ترتیب اثر داده و اطمینان کرد.

نقل از محتویات کتاب عیبدلی

این سید جلیل القدر و عالم عظیم الشأن در کتاب اخبار الزینبات [صفحه ۸۱] گوید: حدثنی ابراهیم بن محمد الحریری قال حدثنی عبدالصمد بن حسان السعدی عن سفیان الثوری عن جعفر بن محمد الصادق عن ابیه عن الحسن بن الحسن [۶۳] قال لما حملنا الی یزید و کنا بضعة عشر نفسا امر ان نسیر الی المدینة فوصلناها فی مستهل... هزار افسوس که بعد از کلمه ی (مستهل) یعنی در اول ماه.... در نسخه ی چاپی و خطی اخبار زینبات محل کلمه یا کلماتی (بیاض) سفید مانده و تاریخ ورود اهل بیت علیهم السلام به مدینه در اول کدام ماه بوده است معلوم نمی شود اگر نسخه کاملی به دست آید این موضع تاریخ روشن می گردد و

از بعض تواریخ ظاهر می شود که در ماه ربیع الاول سال ۶۱ وارد مدینه شده اند و بعید نیست در اوائل ماه ربیع الاول ۶۱ وارد شوند که از کربلاء تقریبا به ده روزه رفته باشند چنانچه حجاج در آن زمان به هشت روزه و ده روزه می رفته اند.

حسن مثنی در کربلاء و بردن او به شام

و عیبدلی (ره) بعد از جملات بالا که از امام صادق علیه السلام از حسن مثنی (ره) نقل می کند بعد ورود خودشان را به مدینه و امر حاکم مدینه [صفحه ۸۲] عمرو بن سعید الاشدق که منادی در کوچه و بازار مدینه ندا در داده که امام زین العابدین علیه السلام با عموزاده ها و عمه های خود وارد مدینه می شود نقل کرده و گوید: مردها و زنها و اطفال ناله و فریادکنان بیرون دویدند و بانوان بنی هاشم ندای واحسیناه واحسیناه بلند کرده بودند و سه روز و شب [۶۴] اقامه ی عزاشد و زنها ی بنی هاشم و اهل مدینه دور ما را گرفته و اجتماع کرده بودند بعد مسندا نقل کرده و گوید: کانت زینب بنت علی علیه السلام و هی بالمدينة تألب الناس علی القيام بأخذ ثار الحسین [صفحه ۸۳] علیه السلام فلما قام عبدالله بن الزبیر بمكة و حمل الناس علی الاخذ بثار الحسین علیه السلام و خلع یزید بلغ ذلك اهل المدينة فخطبت فیهم زینب و صارت تؤلبهم علی القيام للاخذ بالثار فبلغ ذلك عمرو بن سعید فكتب الی یزید یعلمه بالخبر فكتب الیه: ان فرق بینها و بینهم فامر ان ینادی علیها بالخروج من المدينة و الاقامة حیث تشاء فقالت قد علم الله ما صار الینا قتل خیرنا و انسقنا كما تسقا الانعام و حملنا علی الاقتاب

فوالله لا خرجنا و ان اهریقت دمانا فقللت لها زینب بنت عقیل یا ابنة عماء قد صدقنا الله وعده و اورثنا الارض نتبؤا منها حیث نشاء فطیبی نفسا و قرى عینا و سیجزی الله الظالمین اتریدین بعد هذا هوانا ارحلی الی بلد آمن ثم اجتمع علیها نساء بنی هاشم و تلتظن معها فی الکلام و واسینها. بعد عیبدلی (ره) گوید: و بالاسناد المذكور مرفوعا الی عیبدالله بن ابی رافع قال: سمعت محمد ابالقاسم ابن علی [۶۵] یقول: لما قدمت زینب بنت علی علیه السلام من الشام الی المدینة مع النساء و الصبیان ثارت فتنة بینها و بین عمرو بن سعید الاشدق و الی المدینة من قبل یزید فكتب الی یزید [۶۶] یشیر علیه بنقلها

من المدينة فكتب له بذلك فجهزها هي و [صفحة ٨٤] من اراد السفر معها من نساء بنى هاشم الى مصر فقدمتها لايام بقيت من رجب.

ورود زينب كبرى به مصر

بعد مسندا از حضرت امام صادق سلام الله عليه و آن حضرت از جناب حسن مثنى نقل کرده و گوید: لما خرجت عمى زينب من المدينة خرج معها من نساء بنى هاشم فاطمة ابنة عم الحسين و اختها سكينه. در آخر كلامش كه گفته: حضرت زينب عليها السلام چند روز از ماه رجب مانده بود وارد مصر شد بدون شك ماه رجب سال شصت و يك هجرت است چون بعدا گفته كه زينب كبرى عليها السلام در ماه رجب شصت و دو هجرى در مصر از دنيا رحلت فرموده و نقل کرده كه آن بانوى عصمت عليها السلام پس از ورودش به مصر يازده ماه و پانزده روز در مصر اقامت کرده و از دنيا رحلت فرموده است و عين عبارتش اين است: و

بالسند المرفوع الى رقية بنت عقبة بن نافع الفهري قالت كنت فيمن استقبل زينب بنت على عليه السلام لما قدمت مصر بعد المصيبة فتقدم اليها مسلمة بن مخلد و عبدالله به الحارث و ابوعميرة المزني فعزاها مسلمة و بكى فبكت و بكى الحاضرون و قالت هذا ما وعد الرحمن و [صفحة ٨٥] صدق المرسلون [٦٧] ثم احتملها الى داره بالحمراء فاقامت به احد عشر شهرا و خمسة عشر يوما و توفيت و شهدت جنازتها و صلى عليها مسلمة بن مخلد فى جمع بالجامع و رجعوا بها فدفنوها بالحمراء بمخدعها من الدار بوصيتها.

وفات بانوى عصمت در مصر

بعد روايت کرده كه زينب كبرى سلام الله عليها در پانزدهم ماه رجب سال ٦٢ هجرت در مصر از دنيا رحلت فرموده و محل دفن آن بانوى عصمت را تعيين کرده است.

مدت اقامت بانوى عصمت در مدینه و مصر پس از مراجعت از شام

از آنچه نقل شد به خوبى مى توانيم به اين نتيجه برسيم كه حضرت زينب كبرى عليها السلام در كوفه و شام چنانچه بعضى از متأخرين كه نزديك به زمان ما بوده اند و توهم کرده اند كه زياد توقف کرده باشد توهم و تصور بى اساس بيش نيست و هيچگونه شاهد تاريخى ندارد و اين معنى در ذهن انسان كاملا تقويت مى شود چنانچه مشهور است در اربعين اول بيستم شهر صفر سال ٦١ به كربلاء از شام مراجعت و بعد رهسپار مدینه شده و قريب چهار ماه و چند روز در مدینه توقف کرده و در اواخر ماه رجب [٦٨] ٦١ هجرى وارد مصر شده و يازده ماه و نيم در مصر [صفحة ٨٦] اقامت فرموده و در ماه رجب سال ٦٢ هجرى در آن سامان از دنيا رحلت فرموده است و اگر اسراء اهل بيت در اربعين اول به كربلاء نيامده باشند شاهدی

بر این که در موقع دیگر آمده اند نداریم و اگر کسی گفته باشد توهم و خیال بیشتر نیست و این نقد عبیدلی نسبت به تاریخ رفتن زینب کبری علیها السلام به مصر و جریان اوضاع مدینه و تحریر زینب کبری علیها السلام مردم را به خون خواهی حضرت سیدالشهداء علیه السلام و حرکت آن بانوی عصمت به طرف مصر و ماندن یازده ماه در آن سامان وقتی جامه ی عمل به خود می پوشد که در کوفه و شام زیاد اقامت نکرده باشد.

وفات بانوی عصمت در سال (شصت و پنجم) ه مدرک ندارد

و کتاب اخبار زینبات عبیدلی قدیمترین مدرک و مصدر و مورد اعتماد است ولی بعضی از اعظام معاصرین نظر بر اشکالات و شبهاتی که علامه ی محدث نوری (ره) در لؤلؤمرجان شهرت داده ذهن ایشان را مانند بسیاری

از اشخاص بعد از محدث معظم له گرفته و به حال تشویش آورده و نتوانسته شبهات ایشان را حل و برطرف نماید و لذا در تاریخ وفات زینب کبری علیها السلام به سال ۶۵ از هجرت معتقد و تاریخ وفات آن بانوی عصمت را به سال نامبرده ضبط کرده است در صورتی که شاهد تاریخی قابل اعتمادی که وفات زینب کبری علیها السلام به سال ۶۵ ثبت کرده باشد نیست [صفحه ۸۷] و نقل بعضی از علمای معاصرین از عامه و خاصه تاریخ وفات بانوی عصمت را به سال مزبور نیز تبعا به بعضی از اعظام معاصرین که اشارت رفت می باشد و الا مصدر معتبری ندارد. چنانچه خود نگارنده در تعلیقات کتاب الفردوس الاعلی [۶۹] تاریخ وفات آن بانوی عصمت را به سال ۶۵ ضبط کرده ام تبعا به بعضی از اعظام معاصرین بوده است و الا مدرک و مستندی بر آن نیافته ام و آنچه عبیدلی (ره) در اخبار زینبات ثبت کرده اقرب به اعتماد و اولی به اطمینان است.

نقل از تتمه ی محرم محدث خیابانی

در اینجا لاز دیدم آنچه شیخنا العلامة المحدث خیابانی [۷۰] رحمة الله علیه [صفحه ۸۹] در اواخر مجلد چهارم از کتاب وقایع الایام تتمه ی محرم الحرام درباره ی تعیین تاریخ روز وفات بانوی عصمت نقل از عبیدلی (ره) و دیگران نگارش داده آورده شود چنانچه گوید: حرکت حضرت زینب سلام الله علیها از مدینه و ورود مصر و تعیین روز وفات آن مخدره: عبیدلی در زینبات و حافظ ابن عساکر در تاریخ کبیر و مورخ ابن طولون دمشقی در رساله ی زینبیه گفته اند که عمرو بن سعید از اقامت حضرت زینب سلام الله علیها در مدینه شکایت و سعایت کرده به یزید مکتوب داشت

و اعلام نمود که وجود آن مخدره مهیج قلوب مردم است [صفحه ۹۰] زیرا که او فصیح و زبانش بلیه انگیز است و می خواهند که به خون خواهی حسین علیه السلام قیام نمایند و چون این خبر به یزید رسید و از حال ایشان مطلع گردید نوشت که ایشان را به بلاد دیگر تبعید نما حضرت زینب سلام الله علیها اقامت مصر را و بعضی از اهل بیت هجرت شام را اختیار کردند آنگاه عمرو بن سعید ایشان را تجهیز سفر نموده حضرت زینب علیها السلام با بعضی از اهل بیت و سکینه و فاطمه

دختران حسین علیه السلام از مدینه حرکت کردند و چون این خبر به والی مصر مسلمة بن مخلد انصاری رسید با جماعتی از اصحاب خود و جمله از اعیان مصر به استقبال شتافتند و در قریه بین طریق مصر و شام ملاقات نمودند اول شعبان سنة: (۶۱) هجرت وارد مصر شده و یازده ماه و تقریباً پانزده روز از شعبان سنة: (۶۱) گذشته تا رجب سنة: (۶۲) در مصر اقامت کردند. و توفیت رضی الله عنها مساء یوم السبت لیلة الاحد لاربعة عشر یوما مضت من رجب من السنة. و آن خاتون معظمه سلام الله علیها آخر روز شنبه چهاردهم رجب همان سال شب یکشنبه به رحمت حق پیوست و پس از وفاتش اقارب آن مخدره و سکینه و فاطمه به مدینه برگشتند.

قول راجح در ولایت زینب کبری

بعد باز محدث خیابانی (ره) از کتاب السیدة زینب علیها السلام نقل می کند که در ص ۲۰ گوید: سیده زینب رضی الله عنها بنت امام علی بن ابی طالب کرم الله وجهه در شعبان سنه ی ششم هجرت متولد و با جد بزرگوار خویش پنج سال زندگانی نموده تقریباً دو سال از برادر عالی

مقدارش [صفحه ۹۱] حسین علیه السلام کوچکتر بود. و توفیت یوم السبت مساء لیلة الاحد رابع عشر رجب الفرد سنة: (۶۲) من الهجرة مجموع عمرها ستة و خمسون عاما. نگارنده گوید: چنانچه در تعلیقات الفردوس الاعلی نگارش داده شده راجح در نظر آنست که ولادت با سعادت حضرت زینب کبری علیها السلام در پنجم جمادی الاخرة سال پنجم از هجرت واقع شده است [۷۱]. محدث خیابانی (ره) پس از نقل مطالب گذشته از کتاب السیدة زینب و اخبار زینبات برای این که فائده را تکمیل کند موضوع مزبور را از استادنا العلامة الکبیر آقای آقا میرزا محمدعلی اردوبادی نجفی (قدس سره) سؤال و خواستار نظر شده و آن علامه ی جلیل [۷۲] نیز از کتاب زینبات عبیدلی (ره) و از مصادر دیگر آنچه به نظرش رسیده به ایشان مرقوم فرموده و محدث خیابانی (ره) کلمات و جملات ارزنده ی او را در [صفحه ۹۲] کتاب وقایع تتمه ی محرم نقل کرده است. [۷۳]

اهتمام صاحب کتاب «وفات زینب الکبری» در تعیین مرقد او

مطلبی که به تناسب مقام تذکر آن را در اینجا لازم می دانم آنست: بعضی ها در کتابی که به عنوان: وفات زینب الکبری تألیف و طبع و نشر کرده اهتمام کرده که مرقد مبارک آن بانوی عصمت را در یکی از سه اماکن در مدینه ی منوره یا در مصر یا در شام تعیین نمایند. و عمده دلیلی که بر مدفون شدن «زینب کبری» سلام الله علیها در شام آورده آنست: که در سال مجاعه که در حجاز واقع شده عبدالله بن جعفر طیار رضوان الله علیه ناچار شد به شام سفر فرمود و بانوی عصمت در شام درگذشت و همان جا مدفون گردید. ولی این ادعا که در حجاز مجاعه

واقع شده و جریان مسافرت عبدالله علیه رحمة الله پیش آمده اساس این قول و نقل آن قضیه و تاریخ و مصدرش کتاب نزهة اهل الحرمين [۷۴] علامه ی کبیر آقا سید حسن صدر کاظمینی رحمه الله است که در سال (۱۳۵۴) ه. ق وفات یافته و نیز کتاب خیرات الحسان است و تا این تاریخ نگارش این سطور در این موضوع به مدرکی غیر از آن دو کتاب اطلاع نیافته ام و در هیچ یک از آن دو کتاب مدرک آن تاریخ مجاعه نقل نشده که اقلاً آیندگان بدانند که بعد از یکی هزار و سیصد سال مستند این ادعا و مصدر آن چیست؟ [صفحه ۹۳] احتمال قوی می رود که از افواه اخذ و در کتاب ضبط شده است زیرا کتب تواریخ معتبره بکلی خالی از اشاره به آن قضیه مجاعه است چنانچه قائل شدن به این که زینب کبری سلام الله علیها در مدینه ی منوره در بقیع دفن شده مدرکی ندارد غیر از آنچه علامه ی امین عاملی (ره) به آن تمسک جسته: که مراجعت زینب کبری علیها السلام از شام به مدینه یقین است و خارج شدنش را از آنجا نمی دانیم، و نیز این قول را صاحب طراز المذهب از امثال کتاب بحر المصائبها نقل کرده ولی کتاب مذکور ابداء ارزش تاریخی ندارد و قابل این که بر آن اعتماد شود نیست. اگر حضرت زینب کبری علیها السلام در مدینه ی منوره در بقیع دفن شده بود بر حسب عادت قبر مبارکش نامعلوم نمی شد چنانچه قبور اشخاصی که به مقام آن بانوی عصمت نمی رسند معلوم است چطور می شود که مرقد منور عقيلة العرب نامعلوم بماند.

اشاره به خرافاتی که صاحب طراز المذهب نقل کرده

و آنچه صاحب طراز المذهب

از انوار الشهادة و بحر المصائب نقل کرده: که بانوی عصمت در حوالی شام وفات یافته در ضمن تفصیلی که بدون تردید از خرافات بوده و از مزخرفات محسوب است و ابداء حقیقت نداشته و حتی قابل آن نیست که اشاره ی هم به آن بشود. و همچنین آنچه از کنز الانساب و سائر کتب مجهول المؤلف نقل کرده قابل اعتناء نیست نمی دانم چرا آنها را در کتابش نقل و ثبت کرده است؟

واقعه ی مجاعه مدرک ندارد

اشاره

کتب تاریخ و سیر و انساب و تراجم و حدیث و کتب بزرگانی که [صفحه ۹۴] در تواریخ و حالات و آثار اهل بیت علیهم السلام سخن رانده و در تواریخ آنها به تألیف پرداخته اند اشاره به همچو واقعه ی تاریخی - مجاعه و مسافرت عبدالله جعفر رضوان الله علیهما - نکرده اند مانند شیخ کلینی و شیخ صدوق و شیخ مفید و سید علم الهدی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و ابن شهر آشوب و ابن فتال نیشابوری و آیه الله علامه و سید ابن طاووس و اربلی در کشف الغمة و علامه ی مجلسی که دائرة المعارفی مانند بحار الانوار تألیف فرموده و احاطه ی عجیبی بر سیر و آثار و اخبار و احوال ائمه ی اطهار و

اولاد امجاد آنها علیهم السلام داشته و همچنین از علمای اهل سنت آنهایی که در تواریخ و فضائل و حالات اهل بیت علیهم السلام به تألیفات پرداخته اند اشاره به همچو واقعه‌ی تاریخی نکرده اند مانند سبط ابن الجوزی و ابن صباغ مالکی و ابن طلحه‌ی شافعی و حافظ گنجی و ابن الصبان و شبلنجی و محب طبری و بدخشی و سید علی همدانی و صاحب ینابیع الموده و دیگر از اعلام اهل سنت که ذکر اسامی شان به طول می انجامد

و همچنین در تواریخ مکه و مدینه که مستقلاً به تألیف پرداخته اند از قضیه‌ی مجاعه خبری نیست و علامه‌ی صدر عاملی (ره) از کجا آن را اخذ و وارد کتابش (نزهة اهل الحرمین) کرده و از کتاب ایشان سرایت به تألیفات دیگران از شیعه و سنی کرده است؟ معلوم نیست. ولی به دفن شدن آن صدیقه‌ی صغری در مصر، عالم نسابه عبیدلی در کتابش که قدیمیترین مدرک است تصریح کرده و ابن عساکر دمشقی در تاریخ کبیر و ابن طولون دمشقی در رساله‌ی زینبیه و شعرانی در لوائح [صفحه ۹۵] الانوار و شیخ محمد صبان در اسعاف الراغبین و شبلنجی در نور الابصار و شبراوی در الاتحاف و شیخ حسن عدوی در مشارق الانوار و مناوی در طبقات و سیوطی در رساله‌ی زینبیه و اجهوری در رساله‌ی مسلسل عاشوراء و زینب فواز در الدر المنثور و از مشاهیر متأخرین از اهل تتبع و اطلاع فریدو جدی و دیگران تصریح کرده اند.

بعضی از شبهات به اخبار زینبات عبیدلی

اشاره

و آنچه لازم است و به آن باید متذکر شد آنست: که بعضیها اشکالاتی بر آنچه عبیدلی در اخبار زینبات آورده به گمان خودش وارد ساخته است که به آنها در اینجا اشاره و بررسی می شود:

شبهه‌ی اول و جواب آن

اول: این که در حدیث عبیدلی آمده که زینب کبری علیها السلام مردم را بر علیه یزید پلید جمع کرده و برمی انگیخت و این کار با مقام شامخ آن بانوی عصمت مناسب نبوده است. معلوم می شود صاحب این کلام از اشخاصی است که در تحت نفوذ استعمار نشو و نما یافته تصور کرده که انسان باید انزوا را در امور اجتماعی اختیار کرده و در خانه نشسته و در کنج عزلت بسر برده نه امر به معروفی انجام دهد و نه در راه نهی از منکر قدمی بردارد و اگر بتواند روزها مانند خفاش در گوشه‌ی خزیده و شبها بیرون آمده پرواز کند که عین خواسته‌ی دشمنان دین و ستمکاران روزگار است و اشخاصی که با این فکر خمود بزرگ شده اند در تاریخ گذشتگان هم همان طور قضاوت می کنند تصور کرده که زینب کبری علیها السلام که از اسارت در دست یزید پلید رهائی یافت پس از مراجعت به مدینه در گوشه‌ی خانه پنهان و دم فرو بسته و [صفحه ۹۶] در گوشه‌ی عزلت نشسته و بر علیه دستگاه دیکتاتوری اموی از جهاد زبانی هم دست برداشته و آسوده بنشیند در صورتی که

بانوی عصمت بهتر آشنا به وظیفه‌ی شرعی خود بوده و در ادای واجب خود قدم برمی داشته مقام و جلالت شأنش در انظار عامه طوری بوده که از طرف امام سجاد علیه السلام نیابت خاصه داشته و هر چه از

طرف امام علیه السلام احکام نشر می شد به آن بانوی عصمت نسبت می دادند که کسی نتواند حرفی بزند و در مقام تقیه امام علیه السلام از شر اشرار و منافقین بدتر از کفار مصون بماند [۷۵]. نمی دانم وادار کردن مردم بر علیه یزید پلید که زمام امور مسلمین را به طور غاصبانه به دست گرفته و از هیچ گونه خیانت و جنایت باکی ندارد. چرا با مقام شامخ زینبی تناسب نداشته است؟ که صاحب این کلام به بانوی عصمت وظیفه‌ی شرعی تعیین می کند؟ بانوی عصمت می خواسته به هر نحو باشد گر چه با تبلیغات زبانی بوده ظلم و ستم و نالایقی یزید پلید را به مردم بفهماند و آنها را بر علیه او بشوراند و مظلومیت برادرش را آشکار سازد تا یزید را از تخت غاصبانه براندازد و نتایج نهضت برادر را به مرحله‌ی عمل آورد. واقعا انسان در حیرت و تعجب می شود از خمودی فکر صاحبان [صفحه ۹۷] این گونه کلامها و از جمود ارباب این گونه قلم فرسایان- لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم. گویا صاحب آن اعتراض پوچ نظری به خطبه‌ی آن بانوی عصمت در کوفه و مجلس یزید پلید و مکالماتش با ابن زیاد نینداخته است [۷۶]؟

شبهه‌ی دوم و جواب آن

دوم: در حدیث عبیدلی آمده که زینب کبری بعد از آن که به وی پیشنهاد شد از مدینه‌ی منوره خارج شود قسم یاد فرمود که از مدینه خارج نشود گر چه خونس ریخته شود و بعد از آن خارج شد پس آن عمل چطور با قسم می سازد؟ در جواب گفته می شود: ما نمی دانیم کیفیت قسم خوردن زینب کبری علیها السلام به چه نحو و چطوری بوده؟

و معلوم نیست راوی عین الفاظ و صیغه‌ی قسم آن بانوی عصمت را به ما نقل کرده باشد و از خود خارج شدنش معلوم می شود که قسم به نحوی بوده که منافات نداشته که از مدینه خارج گردد و بدون شك رویه و رفتار زینب کبری علیها السلام بدون دستور و اوامر امام سجاد علیه السلام نبوده است و شاید خروجش از مدینه پس از امر امام علیه السلام باشد.

شبهه‌ی سوم و جواب آن

سوم: در حدیث عبیدلی نقل شده که زینب کبری علیها السلام با بانوان [صفحه ۹۸] از مدینه خارج شد و رهسپار مصر گردید و چرا در آن حدیث نیامده که از رجال بنی هاشم کسی مانند زوجهش عبدالله بن جعفر طیار همراه آن بانوی عصمت از مدینه تا مصر بوده است؟ در جواب گفته می شود: از قدیم گفته اند (اثبات شیئی نفی ما عدا نمی کند) حدیث عبیدلی به مناسبت نقل حالات زینب کبری علیها السلام به همراهان او از مخدرات خاندان عصمت متعرض شده و نسبت به همراهانش از رجال متعرض نگشته از کجا معلوم که از مردها همراهش نبوده اند؟ از کجا می توان آن را نفی کرد؟ در

صورتی که برحسب عادی بعید است که از رجال همراه نداشته باشند شاید روات يك قسمت از حالات و تاریخ را نقل و از قسمت دیگر آن ساکت شده و نقل نکرده اند.

شبهه ی چهارم و جواب آن

چهارم: در حدیث عبیدلی نیامده که زینب کبری علیها السلام در این مسافرت اجباریش به مصر از زوجش عبدالله به جعفر طیار (رض) استیذان کرد یا از حضرت امام سجاد علیه السلام اذن گرفت. جواب: این اعتراض محتاج به بیان نیست. آیا این معترض علم به غیب داشته که بانوی عصمت از امام علیه السلام یا از زوجش عبدالله (رض) استیذان نکرده است؟ مگر روات در نقل قضایا به تمامی جزئیات آنها اطلاع پیدا می کنند و در نقل تواریخ تمام خصوصیات را در مقام نقل و روایت در نظر می گیرند؟ و عدم نقل راوی دلیل آن نیست که استیذان به علم نیاورده است و باید با صراحت گفت: این اعتراضات ابدا وارد نبوده و اشکالهای پوچ نباید مورد اعتناء قرار

گیرد ولی از آنجا [صفحه ۹۹] که شاید در اذهان ساده و سطحی جای گیرد و لذا به جواب آنها پیش دستی شد و آن شبهه ها غیر از غیب گوئی و برای حدیث عبیدلی عیب جوئی چیز بیشتر نیست- والله العالم.

جواب از بعضی اعتراضها

مثل این اعتراضها که بر آنها جواب داده شد اشکال تراشیهائی است که به اذهان بعضی اشخاص رسیده و برای تضعیف نوشته ی نسابه ی عبیدلی گفته شده است: اول: با ورود اهل بیت به مدینه انقلاب بر علیه خلافت یزید برپا شد چطور می شود در آن موقع زینب کبری (ع) را والی مدینه به مصر تبعید کند؟. جواب: شاید هنوز انقلاب به مرحله ی شدت نرسیده بود و هنوز بنی امیه به کلی از قدرت نیافتاده بودند قضیه ی تبعید پیش آمده و خارج کردن آن بانوی کبری هم یکی از عوامل انقلاب بوده باشد ما از کجا می دانیم و علم داریم که انقلاب به مجرد ورود اهل بیت به مدینه واقع شده، بعید نیست مدت کوتاهی آرامش بوده و در اثر ورود اهل بیت و تبلیغ بر علیه یزید انقلاب برپا گشته و بانوی کبری تبعید شده که از انقلاب جلوگیری شود ولی جلوگیری نتوانسته اند نمایند. دوم: عبدالله جعفر نظر به علاقه ی که به زینب کبری داشت چرا با وی به مصر نرفت؟ جواب: از کجا معلوم که مأمورین بنی امیه و والی مدینه نگذاشته باشند که عبدالله همراه بانوی کبری به مصر برود مگر در تاریخ [صفحه ۱۰۰] جزئیات قضایا ثبت گردیده تا ما علت آن را بدانیم و ممکن است بعضی موانع شرعی و عرفی در بین بوده و ما از آنها اطلاع نداریم حالا بعد از صدها

سال این شبهات واهیه به ذهن اشخاص مضطرب الذهن می آید. سوم: اگر زینب کبری را مخیر نمودند در اختیار بلاد چرا مکه را اختیار نمود؟ و اگر مکه و مدینه استثناء شده بود پس چرا به یمن نرفت که از دوستان اهل بیت بودند و مصر را اختیار فرمود در حالی که مصر در آن روزگار عثمان دوست بودند؟ جواب: ما از کجا علم داریم که دولت بنی امیه واقعا بانوی

کبری را مختار کرده بود به هر بلدی بخواهد برود بلکه آن در مرحله ی اول در موقع پیشنهاد خروج از مدینه بوده ولی در باطن اجبار داشته اند که به مصر برود که عثمان دوست بودند و اگر به یمن برود که از دوستان اهل بیت (ع) بودند به دور بانوی کبری جمع می شوند و انقلاب در یمن برپا می شود چنانچه ابی ذر غفاری رضوان الله علیه را به شام مرکز معاویه تبعید کردند نه به یمن و بر بده تبعید شد با این که آنجا را خوش نداشت. چهارم: چرا به خانه ی مسلمة بن مخلد وارد شد در حالی که او به امیرالمؤمنین (ع) بیعت نکرد و از آن حضرت منحرف و از اصحاب معاویه بود. جواب: کسی که او را تبعید کنند ممکن نیست او را مختار به تمام معنی بگذارند از کجا معلوم که والی مصر او را وادار نکرده که به خانه او وارد شود آیا می توان او را وارد نمود و به خانه ی وی وارد نشد؟ [صفحه ۱۰۱] یا بانوی کبری مصلحت را در آن دیده و از باب تقیه خواسته بوی وارد شود در صورتی که واقع امر برای ما غیر معلوم است اگر بنا باشد این

گونه شبهات واهیة و توهمات فاسده و اعتراضات غیر وارده به میان آید در جواب آنها باید این گونه جوابهای متصوره نگارش داده شود. پنجم: از اساتید متقدمین و مهره ی اخبار اُحدی به این موضوع یعنی به رفتن بانوی کبری به مصر اشاره نکرده اگر صحت داشت نقل می کردند مانند صدوقین و شیخ مفید و کلینی و شیخ طوسی و ابن شهر آشوب و یا از متأخرین مانند علامه ی مجلسی (ره) و دیگران. جواب: اما متقدمین چون آنها اخبار و تواریخ را هم مثل اخبار و احادیث دینی اسلامی با سند نقل می کنند و چون به آنها این موضوع تاریخی از مشایخشان با اسناد نرسیده و لذا اشاره نکرده اند چنانچه به بسیاری از قضایا اشاره نکرده و نقل نفرموده اند. چنانچه به قضایای زیادی از تواریخ و احوالات ائمه ی اطهار علیهم السلام و اولاد آن بزرگواران اشاره نکرده و نقل ننموده اند اگر شرح داده شود سخن به درازا می کشد. و کتب زیادی که از علماء و بزرگان متقدمین درباره ی بانوی کبری و أمثال او تألیف کرده اند به دست بزرگان متأخرین از آنها نرسیده و یا از بین رفته چنانچه اخبار زینبات عبیدلی تا به این اواخر زمانها به دست نیامده بود اخیرا پیدا شد چنانچه کتب زیادی پیدا گشته که در دسترس نبود و بعضی از آنها تا قرن ششم و هفتم هجری موجود بوده [صفحه ۱۰۲] بعد از آن تاریخ پیدا نیست و به دست نمی آید. چنانچه به تاریخ ولادت اکثر اولاد ائمه ی اطهار (ع) تصریح نکرده و ننوشته اند و حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل سلام الله علیه با آن عظمت و خدمت به اسلام و امام (ع) و جلالت

و شأن و مقام که در قلم یارای تحریر و در زبان قدرت تقریر و بیان آن را ندارد با این وصف آن بزرگان متقدمین که به اسامی شان اشارت رفت به ولادتش تصریح نکرده اند و نگارش نداده اند اگر در این زمان از کتب متقدمین تاریخ ولادت آن حضرت به دست بیاید ردش کنیم به دلیل این که آن بزرگان نوشته اند، این حرف با کدام منطق می سازد؟ مضافا بر این که جمعی از بزرگان مؤرخین به دفن شدن بانوی کبری در مصر تصریح کرده اند مانند ابن عساکر در تاریخ کبیر و سیوطی در رساله ی زینبیه و شعرانی در لوائح الانوار ج ۱ ص ۲۳ و صبان در اسعاف الراغبین و عدوی در مشارق الانوار و زینب فواز و شبلنجی و شبرای در الاتحاف و دیگران. و کسی که گفته: همه ی آنان تبعیت از عبیدلی کرده اند بر فرض ثبوت این ادعاء این خود دلیل محکمی بر اعتبار قول عبیدلی است. و ادعاء این که قول وی با اخبار و اقوالی که مدفن زینب بنت علی علیه

السلام را در شام و یا در مدینه می دانند متعارض است. ادعاء بی اصل است زیرا کدام اخبار است که درباره ی مدفون شدن بانوی کبری در شام وارد شده است؟ [صفحه ۱۰۳] کجاست آن اخبار از کتب حدیث شیعه یا سنی؟ چرا کسی از آن اخبار اطلاع ندارد؟ فعلی المدعی تعیین تلك الاخبار و نقلها من کتب الحدیث مع بیان محالها منها فنحن له من الشاکرین و لعمله من المقدرین. و اگر مراد از (اخبار) عبارت از خبرها و اقوال مؤرخین است گر چه با اطلاق لفظ «اخبار» منافات دارد زیرا منصرف از آن اخبار و

آثار وارده است- کدام اقوال است که ترجیح بر اقوال امثال ابن عساکر دمشقی داشته باشد و ادعاء صاحب کتاب (نزهة اهل الحرمین) به تصریح محققین از معاصرین و دیگران حقیقت ندارد. و هشت نفر از مؤرخین که به آنها اشارت رفت و از جمله ی آنها ابن عساکر است برای ما در مقام اعتماد و اعتبار کفایت می کند. و این که طرفدار شبهات واهییه از هر طرف چاره اش بریده شده بنا کرده آن مؤرخین هشتگانه هرا که تصریح به مدفون شدن زینب کبری در مصر کرده اند به تعصب وطنی متهم کردن به ادعاء این که چون آنها اهل مصرند ارتکاز ذهنی آنها بوده که بانوی کبری در مصر مدفون است و لذا قبر مبارک را در قاهره نوشته اند. در ازاء این ادعاء پوچ بی ارزش گفته می شود: اگر مؤرخین را بنا شود با تعصب وطنی متهم نمائیم باید به اقوال آنها درباره ی اوطان شان ارجحی قائل نشویم در صورتی که برخلاف رویه بین مورخین است و فقط نوشتن پیشوای تاریخ نویسان بی تعصب ابن عساکر دمشقی که اصلا از اهل [صفحه ۱۰۴] سوریا و ساکن دمشق بوده کلامش بسیار معتبر است اوست که تعصب بی جا و عناد بی مورد او را وادار نکرده که از حق بگذرد و سه مجلد از تاریخ کبیرش را به احوالات و تاریخ ترجمه ی امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص داده است که اخیرا به همت عالی یکی از اهل تحقیق با آن انقلاب و آشوب و بلوای لبنان آن کتاب نفیس را در سه مجلد کبیر چاپ کرده است جزاه الله خیر الجزاء. اما مدفون بودن بانوی کبری در مدینه هیچ دلیلی ندارد و تمسک به استصحاب بسیار

بی نمک و فوق العاده خنک است و دلیل بر بی دلیلی است. زیرا استصحاب يك اصل و وظیفه ی عملی است جائی انسان می تواند به استصحاب چنگ بزند و عمل نماید که دلیل لفظی وجود نداشته باشد معلوم می شود برای مدفون شدن بانوی کبری در مدینه دلیلی موجود نیست و لذا به يك اصل عملی چنگ زدن آن هم در اثبات يك موضوع تاریخی بسیار خنک است از آن خنک تر تبعیت در چنگ زدن به استصحاب از سید امین عاملی (ره) است و بدون تأمل و تفکر تقلید از وی کردن است. آیا بانوی کبری در مدینه در کجا مدفون است؟ کسی که- مانند طرفدار شبهات- به استصحاب تمسک می کند این وظیفه ی عملی را در کجا می خواهد به مرحله ی عمل برساند؟ پس استصحابی که به درد نمی خورد و نتیجه نمی دهد چه فائده دارد. آیا با وجود دلیل تاریخی از يك کتاب قدیمی مانند کتاب عبیدلی [صفحه ۱۰۵] می توان به استصحاب تمسک کرد؟ اگر- طرفدار شبهات لاطانات- استصحاب را تمام می داند پس چنگ زدنش به ادعاء صاحب کتاب نزهة اهل الحرمین که از افواه أخذ شده درست نیست زیرا او به موجب استصحاب بانوی کبری را در مدینه مدفون می داند پس چطور معتقد است که در شام مدفون است. اما نگارنده معتقد است که استصحاب به درد نمی خورد و دلیل به این که در شام

مدفون است مورد اعتماد نیست و قصه ی مأخوذه از افواه است که داخل کتاب شده است ولی نوشته ی عبیدلی مورد اطمینان و اعتبار است و لذا احتمال قوی می دهیم که مدفون بودن بانوی کبری در مصر صحت داشته باشد و نوشته ی عبیدلی دلیل بر این

که بانوی کبری در شام و یا کوفه بیشتر توقف نکرده می باشد و انکار سخاوی مدفون بودن زینب(ع) را در مصر که پس از چندین صد سال بعد از عبیدلی آمده و در سال ۹۰۲ وفات کرده مورد اعتبار و اعتماد نیست زیرا «اهل البیت ادری بما فی البیت» عبیدلی از قدماء و از خاندان رسالت بوده و بهتر از سخاوی به مدفن بانوی کبری آشنائی داشته است. و این که طرفدار شبهات گفته: که بر فرض صحت نوشته ی عبیدلی دلیل به واقعه ی اربعین نمی شود- معلوم می شود اصل مراد را درك نکرده است و از باب «حب الشیء یعمی و یصم» است چون زیاد دوست دارد تقریباتی را که این جانب برای اطمینان خاطر و احتمال قوی که رجوع اسراء اهل بیت در ماه صفر بیستم آن ماه بوده و وارد کربلاء شده و با جابر [صفحه ۱۰۶] ملاقات کرده اند آن تقریبات را هیچ نموده حدسیات و احتمالات خویشان را ثابت نماید و لذا حق دارد که اصل مراد را درك نکند.

رای (لجنه ی ثقافه ی کربلاء) در تعیین مرقد

و برای (لجنه ی ثقافت دینی در کربلاء) رأی مخصوصی درباره ی دفن شدن زینب کبری علیها السلام در مصر یا در شام یا در مدینه ی منوره است که اجمال آن با ترجمه به فارسی به طور اجمال و خلاصه نقل می شود: عدد (۱۲) از دوره ی اولی از کتاب «اجوبة المسائل الدینیة فی کربلاء» ص ۱۵ س ۵ سؤال ۲ کدام از دو قبر صحیح است به زینب کبری علیها السلام نسبت داده شود؟ مرقدی که در مصر است یا آن که در شام می باشد؟ (ج): کسی که به تواریخ رجوع کند سه فقره از مراقد می یابد که نسبت هر سه به سیده زینب کبری

بنت امام امیرالمؤمنین علیه السلام داده می شود و هر سه نسبت صحیح است و امیرالمؤمنین علیه السلام را سه دختر بوده و نام هر يك از آنها زینب و کنیه شان ام کلثوم است. ۱- زینب کنیه اش ام کلثوم خواهر ابوینی سیدالشهداء علیه السلام است و دیوار بر وی ساقط شد و وفات یافت و امام حسین علیه السلام به وی نماز خواند و در مدینه ی منوره دفن شد [۷۷]. [صفحه ۱۰۷] ۲- زینب کنیه اش ام کلثوم او نیز خواهر ابوینی سیدالشهداء علیه السلام بوده و او معروف (به زینب وسطی) است چنانچه زینب اولی معروف به کبری است و این زینب وسطی را پسر عمویش عبدالله بن جعفر طیار تزویج کرده و آن بانوی عصمت [۷۸] با فرزندانش محمد و عون در حضور برادرش امام حسین علیه السلام در کربلاء بود و اوست امور عائله امام علیه السلام را در سفر کوفه و شام اداره می نمود و وقتی که به مدینه برگشت مصادف با عام مجاعه در حجاز شد و با زوجش به شام سفر کرد و در راه مریض شد و در خیمه ی زوجش در دمشق وفات یافت و در آنجا دفن گردید و لذا در سنگ قبرش نوشته اند: هذا قبر زینب الوسطی بنت علی ابن [صفحه ۱۰۸] ابیطالب علیه السلام. و اوست که بعد

از وفات خواهرش زینب کبری مشهور به کبری شد نسبت به زینب صغری که عبارت از زینب سومی است که ذکر می شود:
۳- زینب کنیه اش ام کلثوم است و مادرش غیر از مادر سیدالشهداء علیه السلام است و او را شیخ مفید(ره) در ارشاد ذکر کرده و با برادرش سیدالشهداء علیه السلام در کربلاء و با اسراء در سفر کوفه و شام بود

و در افراد خاندان امامت بر شهادت امام حسین علیه السلام از گریان ترین اشخاص بشمار می رفت و بعد از وقعه ی حره و مباح کردن یزید جان و مال مردم مدینه او اقامه ی نوحه و ماتم به برادرش می کرده و ظلم و ستم یزید را اشاعه می داد و عامل یزید در مدینه به وی نوشت اگر تو استقرار سلطنت خود را در حجاز خواسته باشی لازم است زینب را از مدینه اخراج نمائی و یزید امر به خارج کردن وی از مدینه به مصری کرد و عامل گمان کرد که مصری که مرکزش قاهره است آنجا را اراده کرده و زینب داخل مصر شد و در غره شعبان ۶۵ وارد گشت و وقتی که به مصر رسید اهل مصر احترامش کردند و با تجلیل در خانه ی والی مصر مسلمة بن مخلد انصاری وارد نمودند و زینب از زحمات سفر شکایت داشت و مریض بود و او را اجل در آنجا درك کرد و در همان جا دفن شد.

رای مؤلف کتاب وفات زینب کبری و رساله ی المرقد الزینبی

مؤلف کتاب(وفات زینب کبری) و رساله ی(المرقد الزینبی) [صفحه ۱۰۹] بعد از نقل عبارات عربی آنچه گذشت از رأی (لجنة ی ثقافت دینی کربلاء) گوید [۷۹] . قد عرفت مما سبق ان زینب المدینة توفیت بعد رجوعها الیها باربعة اشهر و عشرة ايام سنة: (۶۱) هـ. و ان زینب مصر توفیت عشية يوم الاحد لا ربع عشرة مضین من شهر رجب سنة: (۶۲) هـ. و ان زینب الشام توفیت فی النصف من شهر رجب عام المجاعة فی ایام عبدالملك بن مروان سنة: (۶۵) هـ علی الارجح و قيل سنة: (۷۴) هـ. یعنی زینب که در مدینه مدفون است پس از مراجعت از

شام به چهار ماه و ده روز سال (۶۱) از هجرت وفات یافته و زینب که در مصر مدفون است شب یکشنبه چهاردهم رجب سال ۶۲ هجری وفات یافته. و زینب که در شام مدفون است در نصف رجب سال مجاعه در ایام عبدالملك بن مروان نظر به قول راجح تر در نظر سال (۶۵) از هجرت وفات یافته و گفته شده که در سال (۷۴) از هجرت وفات یافته است.

اشکال بر رای ثقافت

آنچه (لجنة ی ثقافت دینی) اظهار رأی کرده بسیار شبیه به جمع میان اخبار متعارضه ی فقهی است که فقهاء در فقه در موقع تعارض روایات مختلفه ی متعارضه در مقام استنباط احکام شرعیه که می خواهند از اخبار [صفحه ۱۱۰] متعارضه بعضی را رد نکرده و به کنار نگذارند و به همه ی آنها عمل کرده باشند جمع میان اخبار می کنند که از موارد بسیار مشکل و سخت در مقام اجتهاد و استادی يك فقیه مجتهد را نشان می دهد. و (لجنة ی ثقافت) هم خواسته میان تواریخ متعارضه را با آن نحوی که نقل شد جمع نماید در صورتی که تاریخ مجاعه مدرک درستی ندارد و بگمانم از افواه اخذ و وارد کتاب کرده اند و قبری

در مدینه ی منوره منسوب به زینب علیها السلام وجود ندارد تا یکی از سه مرقد محسوب شود علاوه بر بعضی تاریخها که (لجنه ی ثقافة) به آنها اشاره کرده ولی مستند آنها را نشان نداده است. و اما این که صاحب رساله ی (المرقد الزینبی) گفته: زینب که در مدینه مدفون است پس از مراجعت از شام به چهار ماه و ده روز سال (۶۱) ه وفات یافته با رأی (لجنه ی ثقافة) که اظهار کرد که او خواهر ابوبنی سیدالشهداء علیه السلام است و دیواری بوی

ساقط شد و وفات کرد و سیدالشهداء علیه السلام به وی نماز خواند چطور می سازد؟ زیرا بنا به قول (لجنه ی ثقافة) باید این قضیه قبل از حرکت سیدالشهداء علیه السلام از مدینه به سوی مکه و عراق واقع شده باشد و ادعاء صاحب رساله ی (المرقد الزینبی) آنست که پس از مراجعت زینب از شام در مدینه وفات یافته این کلمات که تهافت و تباین کلی با بکیدگر دارند چطور با هم می تواند توافق پیدا نماید؟

کلام محدث خیابانی

و شیخنا المحدث خیابانی (ره) در وقائع الایام در ضمن کلامی [صفحه ۱۱۱] و نقل مرامی از کتاب (السیدة زینب) حسن محمد قاسم فرموده [۸۰]: در هیچ تاریخی و تألیفی از خاصه و عامه در عداد بنات حضرت امیر صلوات الله علیه زینب وسطی مذکور نیست زینب کبری دهنیه ی مصر و زینب صغری مکناة بام کلثوم مدفونه ی شام است.

کلام سید امین عاملی در اعیان الشیعة

و پس از آن از کسی نقل کرده که در سنگ مزار واقع در شام این نقش موجود بوده (هذا قبر زینب الصغری بنت امیر المؤمنین علیه السلام) این نقل، با آنچه (ثقافه ی دینی کربلاء) نقل کرده چطور می سازد [۸۱] و همچنین با نقل سید امام عاملی (ره) در اعیان الشیعة چطور درست می آید که فرموده: وجد علی هذا القبر صخرة رأيتها و قرأتها كتب عليها هذا قبر السیدة زینب المکناة بام کلثوم بنت سیدنا علی رضی الله عنه و لیس فیها تاریخ و صورة خطها تدل علی انها کتبت بعد الست مائة من الهجرة و لا یثبت بمثلها شیئی و مع مزید تتبع و الفحص لم اجد من اشار الی هذا القبر من المؤرخین سوی ابن جبیر الخ.

نقل عبیدلی که در بنات امام سه نفر زینب است

نگارنده گوید: عبیدلی نسابه رحمه الله به هر سه زینب از بنات امیر المؤمنین علیه السلام در اخبار زینبات تصریح کرده است آنجا که گوید: زینب الکبری بنت علی بن ابیطالب علیه السلام امها فاطمة [صفحه ۱۱۲] الزهراء بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ولدت فی حیاة جدھا صلی الله علیه و آله و خرجت الی عبدالله بن جعفر فولدت له اولادا ذکرناهم فی کتاب النسب الخ. بعد مسندا از امام صادق از امام باقر از امام سجاد علیهم السلام جریان شب عاشوراء و

اشعار خواندن حضرت سیدالشهداء علیه السلام را که می فرماید: یاد هراف لك من خليل... نقل کرده است و شنیدن زینب کبری آن اشعار و ناله ی آن بانوی عصمت را بیان نموده و پس از آن سائر حالات زینب کبری را که مقداری از آن نقل کرده ایم روایت کرده است. و گوید: زینب الوسطی بنت علی بن ابیطالب علیه السلام امها و ام

اخواتها الحسن و الحسین و محسن و زینب الكبرى و رقیة فاطمة الزهراء بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم... الخ رقیة بنت امیرالمؤمنین علیه السلام را از اولاد صدیقه ی زهراء علیها السلام شمردن که آن عصمت کبری سه دختر داشته باشد خلاف مشهور است گر چه غیر از عبیدلی نیز گفته است. و باز گوید: زینب الصغری بنت علی بن ابیطالب علیه السلام امها ام ولد تزوجت ابن عمها محمد بن عقیل فولدت له القاسم و عبدالله و عبدالرحمن اعقب منهم عبدالله و ماتت زینب بالمدينة. ولی چنانچه نقل شد تصریح کرده که زینب مدفونه در مدینه مادرش صدیقه ی طاهره علیها السلام نبوده است این قول بارائی که (ثقافه ی دینی) اظهار کرده است درست در نمی آید.

کنیه ی زینب کبری ام کلثوم است

و برای تحقیقات بیشتر درباره ی دخترهای امیرالمؤمنین علیه السلام [صفحه ۱۱۳] که اسامی مبارکه ی آنها زینب و ام کلثوم بوده باید به مجلد سی و سوم اعیان الشیعة سید امین عاملی قدس سره مراجعه شود و آنچه از تحقیقات آن بزرگوار محل شبیه و اشکال و نتوان آن را قبول کرد آنست: که در مقام رد کلام صاحب کتاب نزهة اهل الحرمین فی عمارة المشهدین النجف و کربلاء که در هند چاپ شده و از رساله ی تحية اهل القبور بالمأثور [۸۲] نقل کرده که زینب کبری در سال مجاعه با زوجش عبدالله (ره) به شام آمده فرموده [۸۳]: که زینب کبری کنیه اش ام کلثوم نبوده. این فرمایش آن بزرگوار خلاف تحقیق است با این که قبلا اعتقاد داشته که کنیه ی بانوی عصمت ام کلثوم بوده ولی بعدا از آن رأی صحیحش برگشته است اما درست نیست و این موضوع که مراد از ام کلثوم که در شب نوزدهم امیرالمؤمنین

علیه السلام در خانه ی او مهمان بوده عبارت از زینب کبری علیها السلام است در تعلیقات ترجمه ی کتاب علم امام علیه السلام با قرائن زیادی تحقیق و ثابت گردیده به آنجا رجوع شود. [۸۴]

عدم اطلاع سید الاعیان بر کلام عبیدلی

و سید امام امین عاملی قدس سره موضوع ادعاء مجاعه را در حجاز و بودن عبدالله جعفر (ض) صاحب قراء و املاک در شام خوب تحقیق کرده [صفحه ۱۱۴] و آن را از حدس و تخمین و استنباط شمرده و ابدا مدرک و مستندی بر آن نیافته است رجوع شود به مجلد (۳۳) اعیان الشیعة ص ۲۰۸-۲۰۹ ط بیروت. پس آنچه (لجنة ی ثقافة) رأی داده اگر صحیح باشد و همچنین آنچه عبیدلی نقل کرده اگر دو نفر از بانوان عصمت به نام زینب و هر دو در کربلاء و شام بوده و مراجعت به مدینه کرده اند یکی در سال (۶۱) و دیگری در سال (۶۲) وفات یافته اند پس لابد باید در شام توقف زیاد نکرده باشند. ولی درباره

ی مدفن زینب کبری علیها السلام آنچه عیدلی نسابه(ره)نگارش داده در میان سائر اقوال و آراء تقریبا مورد اعتماد می تواند باشد و برای سائر اقوال مدرک و مستند قابل اعتماد نیست. و سید الاعیان امام امین عاملی(ره)بر کلمات عیدلی اطلاع نیافته است و الا مورد بحث و تحقیق قرار می داد و اظهار نظر می فرمود رحمة الله علیه.

روایت عیدلی و دفع اشکال از آن

و آنچه تذکرش لازم است آنست: که عیدلی در اخبار زینبات روایتی از عبدالله بن عبدالرحمن انصاری راجع به موقع ورود حضرت زینب کبری سلام الله علیها به مصر نقل کرده و گوید: بانوی عصمت را بعد از چند روز از ورودش به مصر دیدم و بعد عباراتی نقل کرده که بسیار بعید به نظر می رسد و شاید بعض اشخاص وجود همچو روایتی را در آن کتاب از جمله معایب و موجبات طعن بر آن کتاب تصور نماید و لذا [صفحه ۱۱۵] خواستم در اینجا به این نکته

اشاره شود. اولاً: راوی آن خبر عبدالله بن عبدالرحمن انصاری بر حسب ظاهر عبارت از (ابوطواله) که قاضی مدینه در زمان عمر بن عبدالعزیز بود و در سال (۱۳۴) هجرت وفات یافته چنانچه ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب از کتاب (انساب الخزرج) دمیاطی نقل کرده است [۸۵]. و اگر عبدالله نامبرده در سال (۶۲) هجرت در مصر در موقع ورود بانوی عصمت به آن سامان در آن دیار بوده باشد و سن وی در اندازه ی بوده که ورود بانوی عصمت را دیده باشد در حین وفاتش در سال (۱۳۴) بیشتر از هفتاد سال باید داشته باشد و شاید در آن زمان هنوز به حد بلوغ نرسیده بوده و بانوی عصمت را دیده ولی باز نقل وی آن مطلب را بعدا بر او بیان اخبار غلط بوده و زهی فضولی است و ناشی از بی تقوائی آن قاضی جورا است. و اگر مراد از عبدالله بن عبدالرحمن انصاری غیر از (ابوطواله) است پس به نقل شخص مجهول الحالی ترتیب اثر نتوان داد. و ثانیاً: عین همان عبارات که عبدالله انصاری نقل کرده در بعض کتب مقاتل که مورد اعتماد است موجود است روز عاشوراء در آن موقع که خبر شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام بخیمه ها رسید و حضرت سیدالشهداء علیه السلام با سرعت هر چه تمامتر به سر بالین فرزند عزیزش [صفحه ۱۱۶] سراسیمه روان شده و حاضر گشت و زینب کبری علیها السلام از خیام طاهرات خارج شد و يك سره رو به میدان آورده و خود را به نعش علی اکبر علیه السلام انداخت و شاید این رویه ی آن بانوی عصمت برای این بوده که برادرش امام علیه السلام را به خود مشغول کند و

امام علیه السلام نعش فرزند را ترك کرده و به بازگردانیدن خواهر به خیام متوجه شود و از حزن و غم فرزند منصرف و کاسته گردد و لذا امام علیه السلام رو به جوانان کرده و فرمود: علی را به فسطاط حمل نمایند و خود مشغول برگردانیدن خواهر شد. و عین عباراتی که در روایت عبدالله انصاری در اخبار زینبات است در همان موقع خروج زینب کبری علیها السلام از خیمه ها نیز موجود است و هر توجیهی را که بتوانیم در عبارات بعضی از مقلتل بنمائیم همان توجیه را در عبارات کتاب اخبار زینبات نیز می آوریم. و ثالثاً: از کجا برای ما معلوم شد که آن عبارات خواه در بعضی از مقاتل یا در عبارت خبری که در اخبار زینبات است بعدا به نسخه های کتاب دس و اضافه و جعل نشده است خصوصاً نسخ کتب قدیمه که در سابق

زمانها طبع وجود نداشت و ناسخین دخل و تصرف در کتب می کردند و اهل غرض از دسائین و وضاعین به نسخه های کتابها دخالت کرده و بعضی مطالب دس می کرده اند خصوصا کتابهایی که آنها را علماء و فقهاء و محدثین دائما قرائت نکرده و تمامی محتویات آنها را از اخبار و احادیث به یکدیگر به طرز حدیث و روایت و قرائت و سماع تحویل [صفحه ۱۱۷] نداده اند مانند کتب اربعه که متواترا از مؤلفین آنها به ما رسیده و علماء به تمامی محتویات آنها مواظبت داشته اند با این همه در آنها هم گاهی دس و وضع در نسخه ها پیدا می شود چنانچه در عصر حاضر دیده می شود که دس می نمایند با وجود صنعت شریف چاپ که باعث حفظ احادیث و

اخبار شده است، اما کتبی که به مثابه ی کتب اربعه نیست باید به نسخ صحیحه مراجعه شود و خیلی دقت شود که از وضع و دس دشمنان دین مصون بوده باشد. پس ممکن است آن عبارات را در اخبار زینبات یا در بعضی از کتب مقاتل دس کرده باشند والله العالم.

ابن حزم اندلسی ظاهری و اکاذیب او

و نکته ی نیز در اینجا تذکر داده می شود: ابن حزم اندلسی ظاهری که مسلک ظاهریین را در میان عامه به وجود آورده و در سال (۴۵۶) ه. ق وفات کرده و علمای اعلام اهل سنت در حال حیات وی بر ضلالت و گمراهی او اجماع کردند [۸۶] در کتابش: جمهرة انساب العرب گفته: که ام کلثوم بنت امیرالمؤمنین علیه السلام که از صدیقه ی طاهره سلام الله علیها متولد شده او را عمر تزویج کرد که از وی زید و رقیه متولد شدند بعد از عمر او را عون بن جعفر بن ابیطالب تزویج کرد و بعد از وی به حباله ی نکاح محمد بن جعفر بن ابیطالب درآمد و بعد از او ام کلثوم را عبدالله [صفحه ۱۱۸] بن جعفر ابن ابیطالب تزویج نمود بعد از آن که عبدالله خواهرش زینب را طلاق داد ص ۳۸ از کتاب جمهرة انساب العرب طبع دارالمعارف مصر. و عین عبارت اخیرش این است: ثم خلف علیها بعده عبدالله بن جعفر ابن ابیطالب، بعد طلاقه لاختها زینب ص ۳۸. عبدالله جعفر (رض) زینب کبری علیها السلام را طلاق بدهد و خواهرش ام کلثوم را تزویج کند همچو قضیه ی تاریخ نشان نداده و ضرورت بر بطلان آن حاکم و این مطلب از اعاجیب اکاذیب ابن حزم محسوب است و از دروغهای شاخدار و شاهکاریست که ابن حزم در

کتابش ثبت کرده است. اولاً: تزویج عمر ام کلثوم را مورد اختلاف است و محقق و ثابت نیست چنانچه شیخ مفید قدس سره مشروحاً بیان فرموده است و جزم کردن بعضی از معاصرین به وقوع تزویج جای بسی شگفت است و بر فرض صحت موضوع ام کلثوم در حال حیات خلیفه ی ثانی وفات یافته است. و ثانیاً: اگر همچو قضیه اتفاق افتاده باشد ام کلثوم و زید با سقوط سقف از دنیا رفته اند و جنازه ی هر دو را با هم آورده و بر هر دو با هم نماز خوانده اند. علامه ی محدث متبحر شیخ حر عاملی قدس سره در وسائل الشیعة از شیخ طوسی قدس سره در کتاب خلاف از عمار یاسر رضوان الله علیه نقل کرده:

ام کلثوم که از حضرت زهراء بتول علیهاالسلام متولد شده در زمان امام حسن علیه السلام از دنیا رفته چنانچه گذشت ص ۱۰۶. [صفحه ۱۱۹]

ذکر زیبری در نسب قریش اسامی اشخاص که بنات در حباله نکاح آنها بودند

مصعب بن عبدالله بن مصعب زیبری که در سال (۲۳۶) ق وفات یافته در کتاب (نسب قریش) اسامی اشخاصی که بنات مخدرات امیرالمؤمنین علیه السلام به حباله ی نکاح آنها آمده اند تفصیلاً ذکر کرده و زوج ام کلثوم را که مادرش صدیقه ی کبری سلام الله علیهاست فقط خلیفه ی ثانی را ذکر نموده و اشخاصی که ابن حزم اندلسی از آنها اسم برده و ام کلثوم را در حباله ی نکاح آنها یکی بعد از دیگری دانسته ابد اسمی نبرده است رجوع شود به کتاب (نسب قریش) ص ۴۶ ۴۰ ط دارالمعارف- قاهره. و شکی نیست که زیبری اقدم از ابن حزم اندلسی است و بهتر آشنا به تواریخ بنی هاشم و آل ابوطالب است.

عدم اعتماد به تالیفات ابن حزم

و به جهت این گونه دروغهای شاهکار است که اهل تحقیق به کلمات و نقلیات و تالیفات ابن حزم اندلسی ارزش قائل نبوده و تالیفاتش مدرک و مصدر واقع نیست چنانچه در کتابش (الفصل) که در ملل و نحل تألیف کرده چه هذیانها و دروغها و خرافات به دلخواه خود به فرق اسلامی نسبت داده است. کسی که درباره ی والدین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب (الاحکام) ج ۵ ص ۱۷۱ هذیانی گوید که عموم مسلمین از آن بی ادبی بیزارند و نیش قلم ابن حزم مانند نیش عقرب جسارت را به آنجا رسانیده که درباره ی والدین خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله آن دروغ شاهکار را بنویسد از او چه توقع باید داشت؟ [صفحه ۱۲۰]

هذیان گویی آخوند اوف

ابن حزم در قدماء مانند میرزا فتحعلی آخوندزاده [۸۷] در این اواخر زمانها به هذیان گوئی مشهور و به دروغ پردازی معروفند چنانچه آخوندزاده ی نامبرده خواسته با یاوه گوئی بر اساس اسلام لطمه وارد نماید و حرفهائی زده که جوابهای آنها روشن است ولی مقام گنجایش و تناسب آن را ندارد و الا مشروحاً بیان می شد و علاوه حرفهائیش به قول خودش بس جفنگ و چرند است قابل اعتناء نیست و خنده آور اینجاست که گردآورنده آن اندیشه ها آنها را از مطالب علمی خیال کرده است زهی تصور باطل زهی خیال محال. متأسفانه اندیشه های او را این روزها در مرکز شیعه تهران طبع نموده و اجازه ی نشر هم داده اند در صورتی که سرپا خیانت به دین [صفحه ۱۲۱] و مملکت و آئین مقدس اسلام و جنایت بر ایران و ایرانیان است.

از دلایل رفع استبعاد و اشکال بر آن

اشاره

صاحب منهاج الدموع از جمله دلایلی که برای رفع استبعاد و استعجاب این که بسیار امکان دارد که اسراء اهل بیت علیهم السلام در اربعین اول به کربلاء آمده باشند گفته: پس از مراجعه به تاریخ استفاده می شود که سیر مابین کوفه و شام در ظرف پنج روز و هفت روز الی ده روز در آن زمان بسیار امر عادی بوده و برای نمونه چند مورد ذکر کرده و می گوید: تمام استعجاب مطلب برای آنست که مسافت مابین کوفه و شام را در این مدت کم غیر عادی فرض می کنند و بعد ده دلیل برای اثبات مطلب بیان کرده و رفع استبعاد نموده و نگارنده آن دلایل را با دلایل دیگر نگارش داده و مشروحا بیان مطلب کرد. ولی صاحب منهاج الدموع در ضمن بیان دلایل که نگارش داده گوید:

در منتهی الامال نقل شده که میثم تمار در سال شهادت خود به حج مشرف شد و پس از اتمام اعمال حج به طرف کوفه حرکت کرد و ده روز هم قبل از ورود حضرت سیدالشهداء علیه السلام به کربلاء میثم در کوفه شهید گردید پس با این که مسافت مابین مکه معظمه و کوفه در حدود سیصد و هشتاد فرسخ است جناب میثم این مسافت بعیده را در حدود هشت روز طی نموده زیرا روز سیزدهم ذی الحجه از مکه خارج شده و بیست و هشتم هم شهید گردیده [۸۸]. [صفحه ۱۲۲]

اشتباه محدث قمی در منتهی الامال

به نظر اینجانب این دلیل درست نیست گر چه اگر آن طور بود که نگارش داده است میثم در ظرف مدت کمی به عراق آمده ولی اساس قضیه اشتباه است و صاحب منهاج الدموع به ظاهر عبارت مرحوم محدث قمی (ره) که در منتهی الامال گفته: (چون از حج فارغ شد متوجه کوفه شد) نظر کرده و اشتباه وی باعث اشتباه صاحب منهاج الدموع گردیده است. در اینجا لازم است توضیح بیشتری در اطراف این قضیه ی تاریخی داده شود تا این اشتباه در تاریخ میثم تمار رضوان الله علیه در کتابی که نزد مردم متداول است و عبارت از منتهی الامال محدث قمی (ره) باشد باقی نماند.

میثم تمار در حضور ام المؤمنین

محدث قمی (ره) با نظر سطحی بدون بررسی تصور کرده که میثم تمار رضوان الله علیه برای اداء اعمال حج در ماه ذی الحجه ی سال شصت هجرت به مکه مشرف شده است در صورتی که اگر میثم (ره) در آن سال در ماه ذی الحجه به مکه مشرف شده بود به حضور انور حضرت سیدالشهداء علیه السلام که در مکه تشریف داشت و در هشتم همان ماه ذی الحجه از مکه حرکت فرموده قطعا شرفیاب می شدند این که در مراجعت از مکه علی الظاهر در مدینه خدمت ام المؤمنین ام سلمه رضی الله تعالی عنها شرفیاب شود و سراغ احوال سیدالشهداء علیه السلام را از آن بانوی باعظمت اسلامی بگیرد و ام

المؤمنین فرموده باشد که به یکی از باغهای خود تشریف برده است میثم گفت: که چون تشریف [صفحه ۱۲۳] بیاورد سلام مرا به او برسان و بگوی باین زودی من و تو به نزد حق تعالی یکدیگر را ملاقات خواهیم کرد ان شاء الله تعالی. ام سلمه گفت: حضرت امام حسین علیه السلام تو را بسیار یاد می کرد، میثم گفت: من نیز

پیوسته در یاد اویم و من تعجیل دارم و برای من و او امری مقدر شده است که می باید به آن برسیم. و نیز ام سلمه (ض) به میثم گفته که به خدا قسم شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله درباره ی تو به علی امیرالمؤمنین علیه السلام در دل شب وصیت می کرد.

تفسیر یاد گرفتن ابن عباس از میثم

میثم که از نزد ام سلمه (ض) بیرون آمد دید ابن عباس (ره) نشسته به ابن عباس گفته هر چه خواسته باشی از تفسیر قرآن از من سؤال کن زیرا من تنزیل قرآن را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام خوانده ام و آن حضرت تأویل آن را به من تعلیم کرده است ابن عباس (ره) دوات و کاغذ خواسته مشغول نوشتن آنچه میثم بیان می کند می شود در آن میان میثم از کشته شدن خود به ابن عباس خبر می دهد و این که او نهمین شخص است که به دار کشیده خواهد شد، ابن عباس می گوید آیا کفایت می کنی؟ می خواهد کاغذ را پاره کند میثم به وی می گوید نگهدار کاغذ و آنچه را که از من شنیدی هرگاه گفته های من حق و درست درآمد آن را نگه می داری و اگر باطل درآمد آن وقت پاره می کنی ابن عباس قبول می کند رجوع شود به تفصیل این قضایا به کتب رجال. بر حسب ظاهر سیدالشهداء علیه السلام باغ و مواشی را در مدینه داشته و اگر میثم در موسم حج در مکه بوده و در سیزدهم ذی الحجه از مکه [صفحه ۱۲۴] حرکت کرده قطعا به حضور امام علیه السلام در آنجا شرفیاب می شد و سراغ او را در مدینه ازام سلمه (رض) نمی گرفت وانگهی اگر سیزدهم ذی الحجه بعد از اتمام اعمال حج از مکه حرکت کرده باشد و سیدالشهداء علیه السلام در هشتم

ذی الحجه حرکت فرموده اقل در راه به قافله ی امام علیه السلام ملحق می شد. و باید اضافه کرد اگر میثم قبل از ورود سیدالشهداء علیه السلام به کربلاء به ده روز شهید شده و سیدالشهداء علیه السلام در دوم محرم سال ۶۱ وارد کربلاء گشته آن وقت میثم باید در بیست و دوم ذی الحجه شهید شده باشد نه در بیست و هشتم ذی الحجه چنانچه صاحب منهاج الدموع تصور کرده است.

زندانی شدن میثم

و در تاریخ ثابت است که میثم با مختار در زندان ابن زیاد در کوفه زندانی شده و زندانی شدن آنها بعد از ورود ابن زیاد به کوفه واقع گردیده و در ۲۲ ذی الحجه میثم به شهادت نائل گشته. میثم در زندان به مختار می گفته که تو این شخص را (یعنی ابن زیاد) که مرا می کشد خواهی کشت و انتقام خواهی کشید و او تو را نمی تواند بکشد چنانچه خود مختار نیز از

امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده و یقین به این امر داشت و می گفت اگر مرا بکشید خداوند مرا زنده خواهد کرد [۸۹] تا دمار از روزگار شماها برآوردم از اینجا معلوم می شود [صفحه ۱۲۵] چقدر ایمان و یقین به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام که به وی خبر داده بود داشته است.

رفتن میثم به عمره

آنچه پس از تحقیق معلوم می گردد آنست که میثم رحمة الله علیه چنانچه فرزندش نقل کرده برای به جا آوردن عمره به مکه مشرف شده و این امر در سال شصت هجری که هنوز سیدالشهداء علیه السلام از مدینه به مکه حرکت فرموده بود و میثم برای تشرف به محضر انور امام علیه السلام پس از به جا آوردن عمره در مکه به مدینه مشرف شده و با ام سلمة (رض) آن مذاکرات و صحبتها پیش آمده است و امام علیه السلام از مدینه در بیست و هشتم رجب حرکت فرموده و لذا میثم قبل از حرکت امام علیه السلام نتوانسته به حضورش که در باغ بوده شرفیاب شود و در قادسیه مأموران ابن زیاد که يك صد نفر بودند در انتظار آن یگلنه جانباز شهید در راه حق بودند که او را گرفتار نمایند و خود میثم قبلا این جریان را به معرف کوفه خبر داده بود که

تفصیله در کتب رجال خصوصا در کتاب رجال کشی رحمه الله و در کتب مخصوصی که در حالات میثم (ره) تألیف شده مسطور است.

رفتن میثم با خرما فروشان نزد ابن زیاد

و شاید آمدن میثم (ره) با خرما فروشان کوفه نزد ابن زیاد چنانچه نقل کرده اند قبل از مسافرت وی به مکه بوده که ابن زیاد بغض و کینه ی دیرینه را در دل ناپاک با آک خود می پرورانید و پس از مسافرت میثم (ره) به مکه او را از معرف کوفه می خواست و نیز ممکن است پس از گرفتاری وی به دست دژخیمان ابن زیاد در قادسیه تقریبا حال [صفحه ۱۲۶] آزادی داشته که بتولند با خرما فروشان نزد ابن زیاد برود و این احتمال اخیر در نظر پس از تأمل در تاریخ حالات میثم قوی می نماید و این که فرزندش نقل کرده که بعد از مراجعت پدرم دوروز نبود که ابن زیاد او را خواست و نهمین کسی بود که به دار زده شد از باب مسامحه در تعبیر است و او را از زندان خواسته و به دار کشیده اند والله العالم.

تصریح فرزند میثم در رفتن او به عمره

شیخ ابوعمروکشی (ره) در کتاب رجال خود مسندا نقل کرده از فرزند میثم تمار (ره) و گوید: (خرج ابی الی العمرة فحدثنی قال استأذنت علی ام سلمة رحمه الله علیها)... الخ. می گوید: پدرم بیرون شد (یعنی از کوفه) برای عمره و به من نقل کرد که اذن خواستم از ام سلمة رحمه الله علیها که بر وی وارد شوم و میان من و او حجاب زده شد بعد جریان خود را با ام سلمة

و ابن عباس نقل کرده است [۹۰]. و این عبارت که نقل شد صریح است که میثم (ره) برای به جا آوردن عمره به مکه مشرف شده و لذا مرحوم آقا شیخ محمد حسین مظفر نجفی (ره) در کتاب خود در احوال میثم (ره) به این تعبیر بیان فرموده است: (وقیل ان میثما

و المختار فی جمع کثیر من الشیعة حبسه ابن زیاد بعد مقتل مسلم و هانی و لعل حبسه کان بعد قدومه من حج العمرة).
[صفحه ۱۲۷]

روز شهادت میثم

و ناگفته نماند: چنانچه گذشت [۹۱] میثم تمار رضی الله عنه در حین وفات معاویه در کوفه بوده و معاویه در (۱۵) یا اول ماه رجب ۶۰ بنا به قول ابن الاثیر در تاریخ کامل مرده [۹۲]. معلوم می شود میثم برای عمره بعد از مرگ معاویه مشرف شده و در مراجعت خواسته با امام حسین علیه السلام ملاقات نماید چنانچه نقل شد و ممکن نشده است و ابن زیاد که وارد کوفه شده او را از معرف کوفه می خواسته و مأموران در قادسیه در انتظار مراجعت وی بوده اند. پس از آنچه شرح داده شد روشن گردید که میثم تمار رضوان الله علیه در سال شصت هجرت که سال شهادتش بوده برای عمره به مکه مشرف شده در موقعی بوده که هنوز سیدالشهداء علیه السلام در مدینه تشریف داشته و بعد از آن به کوفه آمده و در قادسیه گرفتار مأموران سازمان ابن زیاد شده و در زندان ابن زیاد بازداشت گشته و در بیست و دوم ذی الحجه سال ۶۰ به شهادت نائل گشته است. پس ادعاء این که میثم (ره) در ظرف هفت روز یا هشت روز از مکه به کوفه آمده درست نیست. ولی بودن میثم (ره) در حین وفات معاویه در کوفه و مشرف شدنش به عمره و برگشتن وی به کوفه باز سرعت سیر و آمد و رفت را در اندک مدت میان مکه و کوفه می رساند. [صفحه ۱۲۸]

از دلایل رفع استبعاد

اشاره

ابوحنیفه سعید بن بیان سائق الحاج همدانی رحمه الله از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام بوده و او را شیخ نجاشی (ره) در رجالش و آیه الله علامه (ره) در خلاصه و شیخ عبدالنبی جزائری (ره) در کتاب رجالش و دیگر

علمای رجال امامیه از ثقات روایت به شمار آورده اند. و او را سائق الحاج گویند سابق با سین و الف و یاء مثناة دو نقطه در زیر و قاف یعنی امیر حاج یا بعید نیست عنوان حمله داری حجاج را داشته و آنها را به بیت الله الحرام می برده و راهنمایی و مواظبت می کرده و سوق می داده است و در بعض جاها (سابق الحاج) با باء موحد ضبط شده یعنی سبق به حجاج در رسیدن به مکه می کرده است ولی این ضبط تصحیف است و ضبط اول (سائق) صحیح می باشد. از کتب رجال مانند

رجال شیخ کشی (ره) و غیره ظاهر می شود که این شخص در اندک مدت از کوفه به مکه می رفته و حجاج رابا خود می برده و بیشتر از هشت روز یا ده روز یا چهارده روز طول نمی کشیده و علامه ی مامقانی قدس سره در تنقیح المقال در ترجمه ی وی می فرماید: سیر از عراق تا مکه از راهی که در زمان سابق متعارف بوده در ظرف چهارده روز سیر سریعی نبوده است بلی در ظرف هشت روز سیر سریع است.

سرعت سیر ابوحنیفه سائق الحاج

و در حضور امام صادق علیه السلام صحبت از ابوحنیفه سائق به میان آمده و گفته شد که او (یسیر فی اربع عشرة) امام علیه السلام فرمود او را نماز نیست. [صفحه ۱۲۹] معنی جمله ی مذکوره یا این است: که مسافت معینی را که نزد آنها بوده در (اربع عشرة) طی می کرده و ظاهر آنست که مراد (اربع عشرة لیلة) است یعنی در چهارده شب طی می نموده یا مراد آنست که در چهارده روز طی می کرده یا این که در ظرف چهار ساعت ده فرسخ راه می رفته.

ولی معنی سومی: در چهار ساعت ده فرسخ راه می رفته بعید است زیرا در آن زمان آن طور تعبیرات معمول نبوده تا ادعاء شود که شاید در نسخ این طور بوده (انه یسیر فی اربع ساعات عشرة فراسخ) ولی از قلم ناسخین یا روایت حذف شده است زیرا تعبیر مذکور از اصطلاحات زمان امام صادق علیه السلام دور است. و این که امام علیه السلام فرموده: لا صلاة له. او را نماز نیست یعنی او را نماز کامل نیست چون ابوحنیفه ی سائق الحاج مرد ثقه است و لذا قطعاً منظور این نیست که او نماز نمی خواند و در عرض راه ترك می کند بلکه مراد آنست او از سرعت سیری که در راه رفتن دارد موقع نماز خواندن از کثرت عجله به نمازش استخفاف می کند و نمی تواند با سرعت سیر نماز را با آرامش قلب و طمأنینه به جا بیاورد و عملاً نماز را خفیف می شمارد. چنانچه سائق الحاجی هم در زمان امیرالمؤمنین سلام الله علیه بوده و با سرعت از کوفه به مکه می رفته او هم در نمازش استخفاف واقع می شده و اسم او معلوم نیست و روایت راجع به او را شیخ ابوعمرو کشی (ره) در رجالش به مناسبت سائق الحاج بودن در ترجمه ی سعید بن بیان [صفحه ۱۳۰] نقل کرده است. و امیرالمؤمنین علیه السلام او را در سرعت سیرش از کوفه به مکه توییح فرموده و تعبیر می فرماید: او (خاسر الحاج) است و حیواناتی را که مرکبهای حجاج بوده به مشقت می اندازد و نماز را خفیف می شمارد و او (ینفر الصلاة) کنایه از استخفاف به نماز است. و به قنبر (ره) که ورود او را بر

حبه ی کوفه به امام علیه السلام خبر داده فرموده: برو او را طرد کن. و حضرت امام صادق علیه السلام به مسمع فرموده: امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت سائق الحاج را اجازه نمی فرمود. و این شخص لابد همان سائق الحاج است که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام بوده. و امام باقر علیه السلام فرموده: شهادت سائق الحاج قبول نمی شود زیرا او مرکب خود را کشته و توشه ی راه خود را تلف کرده و نفس خودش را به تعب و مشقت انداخته و به نمازش استخفاف نموده است.

تعدد سائق الحاجها

و شاید سائق الحاجی که در زمان حضرت باقر علیه السلام بوده آن هم غیر از آن شخصی است که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است زیرا هر زمان امیر حاج و حمله دار حجاج وجود داشته است و بعید هم نیست همان شخص باشد که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام بوده ولی ابوحنیفه ی سائق الحاج غیر از آن شخص است که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و او مرد ثقه است و لابد استخفاف او به نمازش به نحوی نبوده که به عدالت وی صدمه رسانیده باشد چون [صفحه ۱۳۱] در اصطلاح علماء اعلام و اصحاب جرح و تعدیل معنی لفظ (ثقه) عبارت از وجود عدالت با ضابط بودن آن شخص است یعنی خبر و موضوعی را که نقل می کند از روی دقت و فهم نقل می کند نه از روی سطحی و سادگی که بعضی از اشخاص با این که عادل می باشند ولی ضابط نیستند و زودباور بوده و هر چه بشنوند بدون دقت و تحقیق تصدیق کرده و باور نموده و نقل می نمایند و به جزئیات قضیه و عمق آن نمی رسند و به تحقیق نمی پردازند چنانچه جمعی از مؤلفین کتب نیز این رویه را دارند.

روایت صدوق درباره ی ابوحنیفه

و شیخ صدوق قدس سره روایت کرده از ایوب بن اعین گوید: شنیدم از ولید بن صبیح می گفت: عرض کردم به امام صادق علیه السلام که ابوحنیفه هلال ذی الحجّه را در قادیسیه [۹۳] رؤیت کرده و با ما عرفه را درک نموده و حاضر می شود؟ امام علیه السلام فرمود: ما لهذا صلاة ما لهذا صلاة. معلوم می شود ابوحنیفه ی مذکور به هشت روزه از کوفه به مکه می رفته است.

مراد ابوحنیفه ی مشهور نیست

بعضی از علماء احتمال داده که مراد از ابوحنیفه در روایت صدوق (ره) ابوحنیفه ی مشهور یکی از ائمه ی چهارگانه سنیهاست ولی این احتمال صحت ندارد گر چه ابوحنیفه وقتی که در عبارات مطلق گذاشته می شود [صفحه ۱۳۲] منصرف به ابوحنیفه ی مشهور است الا این که در مورد روایت از سرعت سیری که او از کوفه به مکه می رفته قرینه است که مراد ابوحنیفه سائق الحاج است که معاصر امام صادق علیه السلام بوده گر چه ابوحنیفه ی مشهور هم معاصر آن حضرت است و در سال ۱۵۰ وفات یافته و امام صادق علیه السلام در سال (۱۴۸) رحلت فرموده است [۹۴]. خلاصه از ملاحظه ی حالات این سائق الحاجها که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام و امام باقر و صادق علیهم السلام بوده اند معلوم می شود که به سرعت هر چه تمامتر در آن زمانها می توانسته اند از کوفه به مکه ی معظمه بروند و در ظرف ده روز و هشت روز به مکه برسند و بدون شك سائق الحاج خودش تنها نمی رفته و لابد جمعی از حجاج را به همراه خود می برده چون چنانچه گفته شد سائق الحاج یا امیر حاج است یا راهنما و حمله دار حجاج بوده است و لفظ سائق هم احتمال معنی دوم را

تقویت می کند و علاوه امیر حاج را به نام سوق دهنده توصیف نمی کرده اند بلکه او را به لقب امیر حاج وصف می نموده اند و احتمال این که مراد بشارت دهنده [صفحه ۱۳۳] به قدوم حجاج باشد بسیار بعید است زیرا بشارت دهنده از حجاج بیشتر به جلو نمی افتد که آن اندازه سرعت در سیر کند و بشارت دادن را هم به خودش کار مستقلى نماید.

مراکب را غارت کرده بودند

تا اینجا مواردی را بیان کردیم که سرعت سیر را در آن زمانها بطور عادی میان شام و عراق و عراق و حجاز کاملاً روشن نمود پس استبعادی که سید بن طاووس قدس سره در اقبال و محدث نوری (ره) در لؤلؤ مرجان در سرعت سیر دادن به اسراء اهل بیت علیهم السلام و در مراجعت شان از شام و خبر دادن ابن زیاد قضیه ی شهادت سیدالشهداء علیه السلام را به یزید و استیذان از آن پلید درباره ی خاندان رسالت کرده اند به کلی از بین می رود و هیچ گونه استبعادی که به نظرشان آمده ندارد گر چه بنا به گفته صاحب کتاب کامل بهائی با چهارپایان خودشان به شام برده باشند و اما ادعاء وی ثابت نیست چون مراکب را هم غارت کرده بودند چنانچه شمر بن ذی الجوشن از شترها به کوفه غارت برده بود و آن را کشته و به هر خانه ی که از گوشت آن داده بود مختار ثقفی آن خانه را خراب کرد رجوع شود بامالی شیخ طوسی ص ۲۴۹ ج ۱ - ط - نجف اشرف

نقل عین عبارت کتاب تظلم الزهراء

اشاره

و در اینجا مناسب است آنچه فاضل قزوینی (ره) در کتاب تظلم الزهراء علیها السلام در رد سید (ره) فرموده بعد از آن که اشکال سید قدس سره را نقل کرده و به طور فشرده جواب داده بیاوریم و بعد به نکات ارزنده ی کلامش اشاره نموده و مشروحاً بیان نماییم. [صفحه ۱۳۴] نقل عین عبارت تظلم الزهراء فاضل قزوینی در کتاب تظلم الزهراء علیها السلام گوید [۹۵]: قال السيد (ره) [صفحه ۱۳۵] فی کتاب الاقبال و جدت فی المصباح ان حرم الحسين علیه السلام و صلوا المدينة مع مولينا علی بن الحسين علیه السلام يوم العشرين

من صفر و فی غیر المصباح انهم و صلوا كربلاء ایضا فی عودهم من الشام يوم العشرين من صفر [۹۶] و كلاهما مستبعد لان عبید الله بن زیاد لعنه الله كتب الى یزید يعرفه ماجری و يستأذنه فی حملهم و لم يحملهم حتى عاد الجواب اليه و هذا يحتاج الى نحو عشرين یوما او اكثر منها و لانه لما حملهم الى الشام روی انهم اقاموا فیها شهرا فی موضع لا یکنهم من حر و لا برد و صورة الحال یقتضی انهم تأخروا اكثر من اربعین یوما من یوم قتله علیه السلام الى ان وصلوا العراق او المدينة و اما جوازهم [صفحه ۱۳۶] فی عودهم علی كربلاء فیمكن ذلك ولكنه ما یكون و صلوا اليها يوم العشرين من صفر لانهم اجتمعوا علی ما روی جابر بن عبد الله الانصاری [۹۷] فان كان جابر وصل زائراً من الحجاز فیحتاج و صلوا الخبر اليه و مجیئه الى اكثر من اربعین یوما او علی ان یكون جابر وصل من غیر الحجاز من الكوفة او غيرها. تا اینجا عین عبارات سید

اجل ابن طاووس (ره) در کتاب اقبال است و فاضل قزوینی (ره) بعد از نقل آن در کتاب تظلم الزهراء گوید: اقول: غاية ما قال رحمه الله بعد تسليمه محض استبعاد و لا ينبغي بمحضه انكار الروايات فانا سمعنا من الموثقين قرب كوفة من دمشق بما قد تيسر للبريد ان يسير بثلاثة ايام و لا سيما للولاة و الحكام بالجور و سيما مثل هذا الخبر المشؤم الذي هو عيد للشاميين و مدة مقامهم في دمشق على ما في المنتخب لا يعلم كونها زائدة على ثمانية ايام تقريبا و لم نظفر على رواية

دلت على مقامهم فيها مدة شهر والله يعلم. و ايضا قد يذهب الحمام بالمكاتب باسرع من ذلك و استبعاد مجيئي [صفحه ۱۳۷] جابر من ارض الحجاز أبعد من هذا لما روى ان لباحنفة رأى هلال ذى الحجة بكوفة او بغداد و ورد مكة و حج تلك السنة و لان اخبار نواعيه عليه السلام من الجن و الطير و انقلاب التربة دما و غير ذلك اكثر من ان يخفى على امثال جابر كما مضى بعضه والله اعلم بحقيقة الحال و التسليم لنا خير للمآل.

نکاتی که در کلمات ارزنده ی فاضل قزوینی است

اشاره

نکاتی که در کلمات فاضل قزوینی (ره) مندرج است به بعضی از آنها اشاره می شود:

آن نکات موضوع (برید) است

اشاره

اول: فرموده که از موثقین شنیدیم که نزدیکی کوفه از دمشق به نحوی که آسان می شود بریا برید که سیر نماید سه روز است به ویژه برای والیها و حکام جور یعنی امور برید در دست آنها بود و بسیار امکان دارد که خاندان رسالت را در مقام اسارت با سیر و سرعت برید به شام برده باشند که در آن زمانها بسیار متداول و معمول بوده است و اسراء خاندان رسالت را هر چه زودتر می خواستند به دمشق برسانند گرچه با چهارپایان خودشان هم رفته باشند به هر زحمت بوده مأمورین و موکلین آنها را با سیر بریدی خودشان برده اند و چهارپایان اسراء به مراتب بهتر از چهارپایان مأمورین بوده است ولی رفتن اسراء با چهارپایان خودشان ثابت نیست چنانچه در گذشته تحقیق شد. و در اینجا ناگزیر از تحقیق وضع برید در صدر اسلام و زمان خلفاء هستیم تا معنا و احوال برید و سرعت سیر آن روشن شود. [صفحه ۱۳۸]

تحقیق در لفظ «برید»

لفظ (برید) مشتق از برد یا ابرد به معنای ارسل است چنانچه گفته می شود: بردت الحديد اذا ارسلت منه ما يخرج منه. و لفظ برید عربی است چنانچه این قول را خلیل رحمه الله اختیار کرده است. و قول او در مقام تعارض با اقوال دیگر بر آنها

ترجیح دارد. یا لفظ برید فارسی معرب است و اصل آن در فارسی (بریده دم) می باشد گویند چون فارسها در زمان اکاسره دم استرها را که برای ویژه این عمل بود قطع می کردند که از سائر استرها تمیز یافته و شناخته شوند به آنها (بریده دم) گفته اند [۹۸] این معنا اگر صحیح

بوده و حقیقت داشته و تتراشیده باشند روشن می کند که لفظ برید از فارسها و ایرانیها اخذ شده و عربها و مسلمین از دوره ی جاهلیت آن را اخذ و در اسلام معمول داشته اند ولی آنچه از قبول کردن این مطلب انسان را بازمی دارد آنست که در روم نیز به برید آشنائی کامل داشته و در اصلاح آن کوشیده اند اگر بگوئیم رومیها هم از ایرانیهای دوره ی جاهلی اخذ کرده اند ممکن است راه تعصب بی جا را پیموده باشیم (که در عصر ما معمول [صفحه ۱۳۹] است) زیرا غیر از حدس بیشتر هیچ دلیل محکمی بر این ادعا نداریم و امکان دارد که قضیه برعکس باشد و خنده آور آنست که بعضی از اشخاص ناوارد خیال کرده که همیشه باید دم مرکبهای بریدی بریده شود اگر بریده نشود بریدی آنها باطل شده و به آنها برید نمی گویند پس دم قاطرهای اسراء را اگر چهارپایان خودشان باشد چون نبریده بودند و شاید م بریده بودند- پس با سرعت سیر برید نمی توانند بروند- این حرف غیر از خنده جواب دیگر ندارد. و بعضی گوید که لفظ (برید) لغت لاتینی (Veredus) و به معنای (خیل) اسب است و شاید این قول هم از جهت شباهت لفظی حدس زده شده است و دلیل متقنی ندارد.

نفع هر قومی در آثار فعلی آنهاست

و تحقیق این که نخست قومی که در دنیا عمل برید را به وجود آورده علاوه این که از منظور و هدف ما خارج است گمانم بیشتر در این باره به تحقیقات پرداختن غیر از به دست آوردن يك موضوع تاریخی کهنه نتیجه ی دیگری نداشته باشد و آنچه فعلا در این عصر ما نسبت به قومی و

امتی منفعت می دهد آثار عملی فعلی آنهاست و الا تحقیق مطالب پوسیده ی تاریخی که چندان ثمر مهمی به حال امروزی ما نخواهد بخشید چه منفعت دارد؟ مگر از نظر تعصب قومی انسان بخواهد يك موضوع تاریخی را نسبت به گذشته گان خویشان بدهد و آن هم نتیجه غیر از ایجاد عوامل تعصبات قومی که بر ضد تعالیم اسلامی است ثمری ندارد زیرا اسلام تمامی امتیازاتی که تساوی و تعادل را از میان بشر [صفحه ۱۴۰] می برد و برتری را در میان بشر بدون جهت به وجود می آورد آنها را لغو کرده و تساوی را استوار نموده است و میزان برتری را در دو چیز قرار داده علم و تقوی است [۹۹] و الا بالیدن به اعمال گذشته گان زمان جاهلیت چه نفعی به حال ما دارد؟ حالا عمل برید را مسلمین از فارس و یاروم اخذ کرده و آن را تکمیل و در نظام و استحكامش کوشیده اند یا پدیده ی افکار خودشان است که به مقتضای احتیاج روزافزون که پیدا می کردند و فتوحات پی درپی که رخ داده و نصیب شان می شد به عمل برید و ایجاد آن اقدام کرده اند در هر صورت در تکمیل آن نقش به سزائی داشته اند. برید در اوائل اسلام به کسانی گفته می شده که اخبار و احوال و الیها و امراء را به خلفاء و از

طرف خلفاء به آنها با سرعت هر چه تمامتر می رسانیدند و به تدریج به وسیله ی برید نامه ها نیز فرستاده شد و به حاملین نامه نیز برید اطلاق کردند و چون برای برید مراکزی تعیین کردند و بر مسافت میان مرکزی که برید به آنجا می رسید و از آن مرکز به برید دیگر اخبار و نامه های را تحویل می داد برید گفتند که چهار فرسخ یا دوازده میل بوده است [۱۰۰]. [صفحه ۱۴۱]

دنباله ی برید (چاپار) و (پست) است

از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند که درباره ی اوصاف بریدی که به حضورش می فرستادند به امراء نوشت: اذا اُبرِدتُم الی بریدا... الخ ای ارسلتم الی رسولاً. زمخشری گوید: البرید الرسول المستعجل یعنی برید فرستاده ی که عجله در کارش داشته باشد که با شتاب تمام عمل خود را انجام دهد و با سرعت هر چه تمام تر طی مسافت کند و دنباله ی همین برید است که تا زمان ما به نام (چاپار) و بالاخره به نام (پست) معمول گردیده است و البته در حالات و وظائف آن تغییرات کلی رخ داده است و فعلا به جز حمل نامه ها و بعضی کالاها و مطبوعات و امثال آنها وظیفه ندارد و تا به این زمانهای اخیر که هنوز ماشین (اتومبیل) روی کار نیامده و اختراع نشده بود اسبهای (چاپاری) معمول بود که هر چه زودتر نامه ها را از شهری به شهر دیگر می رسانید و هر کس از مردم و افراد عادی می خواست از طی مسافت معمولی و عادی زودتر به شهری و محلی برسد با (چاپار) یا به نام (پست) می رفت و طی راه می کرد و مدتها نیز به نام (قاصد) شهرت داشت و فعلا به عنوان يك اداره و وزارت دولتی [صفحه ۱۴۲] روی کار آمده است که با ماشینهای مخصوص و (طائرة) هواپیما نیز حمل می کنند.

ادعاء جمعی که وضع برید در اسلام از معاویه است

مشهور در کتب سنیها مانند تاریخ کامل ابن اثیر آنست: اول کسی که در اسلام استخدام برید کرد معاویه بود چنانچه این قول را قلقشندی در صبح الاعشی از ابو هلال عسکری در کتاب اوائل نقل کرده و از کتاب (التعریف) نقل نموده که معاویه این

کار را بعد از رحلت امیرالمؤمنین سلام الله علیه بناگزاری کرده است [۱۰۱] چنانچه جرجی زیدان در تاریخ (التمدن الاسلامی) تبعاً به ابو هلال عسکری بدون تحقیق و بعد از وی جمعی نیز تقلیداً از او این قول را تعقیب کرده اند.

ادعاء مذکور از جرجی زیدان و دیگران از اغلاط است

گویا به نظر کسانی که این ادعاء را کرده اند قبل از معاویه از برید در میان مسلمین اثری نبوده بلکه آن زمامدار اموی این عمل را روی کار آورده است ولی اساس این ادعاء از اغلاط بشمار است و حقیقت ندارد و قبل از معاویه برید در میان مسلمین وجود داشته و در تاریخ شواهد زیادی بر این مدعا موجود است که اگر تمامی آنها نقل شود کلام به درازا می کشد و لذا به چند مورد از آن شواهد اکتفا می شود:

وجود برید از اول اسلام

استاد تاریخ و فلسفه شیخ عبدالحی کتانی از علماء اهل سنت در [صفحه ۱۴۳] کتاب نظام الحكومة النبوية المسمی «التراتب الادارية [۱۰۲] » گوید: و لعله اول من رتبه على طرق و مناهج مخصوصة رتب له المیل و المحطات و الالفبرید معروف عند من قبله من الخلفاء الراشدين و اشتهر امره في مدة سيدنا عمر بن الخطاب. کلامش صحیح و نقلش درست است و شاید معاویه اول کسی است که برید را مرتب کرده و انتظامات آن در دوره ی او تکمیل گشته و قبل از معاویه در دوره ی ابوبکر و عمر برید وجود داشته بلکه در زمان خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بریده بوده است چنانچه اشاره شد. و عبدالملك اموی نیز از کسانی است که نظام برید را منظم کرده است و نسبت ایجاد برید به وی نیز از اغلاط است.

خالد در جنگ روم و اسلام آوردن جرجة

خبر وفات ابوبکر به خالد بن ولید در جنگ روم که ابوبکر دستور داد خالد از عراق به روم رفت و مثنی به حارثه را در عراق گذاشت به واسطه ی برید به وی رسیده است چنانچه ابن الاثیر در تاریخ کامل در ذکر وقعه ی (یرموك) در حوادث سال ۱۳ هجرت ضمن بیان فتوحات شام نقل کرده که (جرجة) از لشکر روم میان صفهای قشون روم و مسلمین آمده و خالد را خواسته و بعد از امان دادن به یکدیگر و مکالمات زیاد به خالد گفت: فاخبرنی الی ما تدعونی؟ قال خالد: الی الاسلام او الجزية او الحرب قال: فما منزلة من الذي يجيبكم و يدخل فيكم؟ [صفحه ۱۴۴] قال: منزلتنا واحدة [۱۰۳] قال: فهل

له مثلکم من الاجر و الذخر؟ قال: نعم و أفضل لاننا اتبعنا نبيا و هو حی یخبرنا بالغیب [۱۰۴] و نرى منه العجائب و الايات و حق لمن رأى ما رأينا و سمع ما سمعنا ان یسلم، و انتم لم تروا مثلنا و لم تسمعوا مثلنا فمن دخل بنية و صدق کان افضل منا فقلب جرجة ترسه و مال مع خالد و اسلم و علمه الاسلام و اغتسل و صلى رکعتين ثم خرج مع خالد [صفحه ۱۴۵] فقاتل الروم.

رسیدن خبر وفات ابوبکر به جبهه ی روم به وسیله ی برید

در همین واقعه برید از حجاز وارد شده و خبر وفات ابوبکر را به خالد رسانید چنانچه ابن الاثیر قبل از جملات بالا که نقل شد شدت قتال مسلمین و روم را نگارش داده و گوید: فانهم على ذلك قدم البرید من المدینة و اسمه محمیه بن زمیم فسألوه الخبر فاخبرهم بسلامة و امداد و انما جاء بموت ابی بکر و تأمیر ابی عبیده فبلغوه خالدًا فاخبره خبر ابی بکر سرا [۱۰۵].

عمر که از عمل ناهنجار خالد درباره ی زن مالک بن نویره که بعد از قتل وی بلافاصله با عیال او با تمام بی شرمی در عده اش زنا کرد دلگیر گردید و ابوبکر برخلاف حکم شرع و قانون اسلام از اجرای حد بر خالد خودداری کرد و عمر که زمینه ی خلافت را با روی کار آوردن ابوبکر برای خویشتن مهیا نموده و مقدمات آن را چیده بود و پس از وی بر اریکه ی خلافت بدون شوری و مصلحت از مسلمین تکیه زد و خالد در جبهه ی روم بود اول کاری که عمر انجام داد به شام برید فرستاد و با وی نامه ی نیز نوشت و خالد

را از امارت جیش معزول ساخت. [۱۰۶]

چند مورد از عمل برید در زمان عمر

خالد گفته: پیغمبر اکرم به ما از غیب خبر می داد عمر برید را خواسته و به وسیله ی آن نامه ی به عامل خود ابو [صفحه ۱۴۶] عبیده در (حمص) نوشت و از عملی که خالد بن ولید انجام داده بود سخت به مقام استنکار آمده و آن قضیه صریح در وجود برید در زمان عمر است و تفصیل قضیه در کتاب النص و الاجتهاد مذکور است [۱۰۷] چنانچه هدیه ی زوجه ی عمر به ملکه ی روم و هدیه ی وی به زوجه ی خلیفه به واسطه ی برید شده است [۱۰۸]. در اوائل عمل برید میان مسلمین شتر استعمال می شد بعد آن را به استرها تبدیل کردند و بعد از آن اسب معمول گشت که بیشتر سرعت در سیر داشت.

قافله ی برید چند مرکب بوده و عوض کردن آنها در منازل

قافله ی برید مرکب از چهل یا پنجاه و یا بیشتر از شتر و اسب بود و به هر منزل که می رسید مرکبها را عوض می کردند و نفقه ی برید در عصر اموی به چهار میلیون درهم رسیده بود و در عصر بنی عباس به يك صد و پنجاه نه هزار دینار بالغ می شد. و شخص مخصوصی مباشر عمل برید بود که به وی (صاحب البرید) می گفتند تقریباً ریاست و امارت آن را داشته و برای برید نشان خاصی [صفحه ۱۴۷] بوده است که تفصیلاً در صحب الاعشی قلقشندی مذکور است. [۱۰۹]

سرعت سیر برید و وظیفه ی صاحب برید

خلفاء خصوصاً در دوره ی ملوک بنی امیه و بنی عباس بر سرعت سیر برید می افزودند و سماعی خودشان را در این راه بذل می کردند که هر قدر مسافت دور و دراز را دراندک مدت طی می نمود بهتر بود و اخبار به خلیفه می رسید و تسلط وی بر امور امراء و حکام و قضات و والیها بیشتر می شد مسافت بین قاهره و دمشق را مثلاً در چهار روز طی می کردند و بین قاهره

و حلب در پنج روز طی می گشت حتی برید شام به قاهره در هفته دو مرتبه می رسید. و صاحب برید وظیفه ی بزرگ و مهمی را در دولت اسلامی متصدی بود او را خلیفه و یا سلطان به تمامی نقاط مملکت و قلم رو خویش می فرستاد تا از احوال آنها و رفتار والیها خبردار می گشت و به خلیفه گزارش فوی می داد و وقتی به مرکز خلافت وارد می شد بدون تشریفات و مانع و تعیین وقت به فوریت هر چه زودتر نزد خلیفه می شتافت و حاجت و دربان دربار که در دستگامهای فراغه ی روزگار غدار

از ملوک ستمکار که مانع ارباب حوائج و بیچارگان می شوند از برید نمی توانست مانع بشود به حضور خلیفه و یا سلطان می آمد و گزارش اخبار را شفاهاً به وی می داد و نامه ها را به او می رسانید.

انتظامات راهها در عهده ی صاحب برید

صاحب برید به انتظامات طرق و شوارع و امنیت آنها از راه [صفحه ۱۴۸] زنان می پرداخت و در تهیه ی آب برای افراد قافله جدیت داشت چون أعوان و انصار و کارمندان زیاد داشت.

رسیدگی به داد در ماندگان در راهها در زمان امیرالمؤمنین

و این موضوع در زمان خلافت حقه ی امیرالمؤمنین علی سلام الله علیه در نهایت درجه مورد نظر دولت اسلام بود و در راهها به داد در ماندگان به فوری رسیدگی می شد راه میان مدینه و مکه در کمال راحتی برای مسافرین مهیا بود و صاحب برید به حفر آبار در عرض راهها نظارت می کرد و به منازل و خانهای مسافرین رسیدگی می نمود و در حفظ امنیت راههای بلاد اسلامی کوشش داشته و به عهده وی موکول و محول بود که تفصیلش در محل خود مسطور است.

دیده بانای برید

برید دیده بانای به امور امراء و حکام و قضات داشت و گزارش امور آنها را هر چه زودتر به خلیفه می داد و همین مراقبت به امور امراء و حکام است که امیرالمؤمنین سلام الله علیه در عهد مشهور خویش به مالک اشتر نخعی رضوان الله علیه درباره ی مراقبت و زیر نظر گرفتن کارهای عمال و کارمندان و کارکنان دولت اسلامی مرقوم فرموده: ثم تفقد اعمالهم و ابعث العیون من اهل الصدق و الوفاء علیهم [۱۱۰] یعنی کارهای آنان را زیر نظر بگیر و مراقب و دیده بانها و بازرسهای درست و وفادار بر آنها بگمار که همان عمل و وظیفه ی برید در آن زمان بوده است. [صفحه ۱۴۹] پس مراقبین و تفتیش کنندگان باید از اهل صدق و درستکار و درست گفتار و اهل وفا باشند نه این که برعکس باشد. و به همین مناسبتهای مزبوره اهتمام شدید در سرعت برید داشته اند و بسیار اتفاق می افتاد برای این که بعضی اشخاص را زودتر نزد خلیفه یا امیر حاضر نمایند اسبهای برید برای این کار استخدام می کردند و آن گونه اشخاص را با آنها حرکت می دادند و

نزد او می رسانیدند. سرعت سیر برید با اختلاف مراکب بریده‌ها از شتر و اسب و استر و با اختلاف راهها از فراز و نشیب آنها مختلف می شد و به گردن آن مراکب زنگ می آویختند که صدای آنها موقع راه رفتن با آن تندی سیر و حرکت شنیده شود آن به نام «قعقة البرید» معروف بود. [۱۱۱]

مامون در کنار نهر بردون

با همین برید بوده که برای مأمون الرشید در روم در کنار نهر (بردون) رطب (ازاز) آوردند وقتی که در کنار آن نهر قرار گرفت و از آب آن آشامید و آرزوی رطب خرما (ازاز) نمود و هنوز از جای خود برنخواستند بود که استرهای برید عراق از دور نمایان شدند و رطب (ازاز) با خودشان حمل کرده بودند و پیش مأمون به زمین گذاشتند و تمامی حاضرین در تعجب شدند [۱۱۲]. [صفحه ۱۵۰]

ارسال نامه ی با ساعات

و از طرق مخایره با برید یکی هم ارسال نامه ها با (ساعات) بوده که مردان خفیف سبک بوده اند که عادت داشته و تربیت یافته و به سیر سریع با صبر و تحمل مراحل را طی می نموده اند و این نوع (ساعات) در ایام بنی عباس در دوره ی حکومت دیالمه به وجود آمده و سرعت سیر بعضی از ساعیان به حدی رسیده که روزی بیش از چهل فرسخ (۱۴۰) میل طی مسافت کرده است. و نظام برید در طول مدتهای متمادی و سالیان دراز در دوران دولتهای اسلامی گاهی بسیار مرتب و اوقاتی نامنظم بوده است.

حلمه ی مغول بر بلاد اسلامی

در دوره ی غلبه ی بلای عظیم مغول (تاتار) بر بلاد اسلامی که مانند سیل ریشه کن تمام بلاد اسلامی را فراگرفت و آن تاریکی خانمانسوز بر تمامی شهرها احاطه کرد و همچنین بعد از روی کار آمدن تیمور لنگ که يك ظالم نامدار از ستمکاران روزگار بود و با تسلط وی بر شامات در سال ۸۰۴ ه ق به کلی رشته ی برید منحل و از هم مختل و گسیخته شده است چنانچه مغول بسیار باعث عقب ماندگی مسلمین از هر جهت شدند و چه ثروتهای علمی از بین رفت و چه شهرستانها و کتب علمی در هر قسمت تار و مار و کتابخانه ها ویران و با خاک یکسان و دست خوش اجانب و قربانی آن دجله شد.

اطمینان حاصل است که اسراء را با برید برده اند

حالا که بطور خلاصه از تاریخ و حالات برید به عرض خوانندگان عزیز رسید و روشن شد که در دوره ی بنی امیه و معاویه و یزید موضوع برید بسیار مرتب و تکمیل شده و نهایت درجه منظم بوده و اشخاصی [صفحه ۱۵۱] را که می خواستند

زودتر نزد ملوک بنی امیه و امراء آنان برسانند با مراکب برید نزد ایشان می بردند و هیچ بعید نیست و بلکه به انسان که بررسی عمیق در این موضوع داشته باشد اطمینان کامل حاصل می شود که اسراء خاندان رسالت را با همان مراکب برید برده اند که نه محملی وجود داشت و نه سایه بانی در آنها موجود بوده بلکه مخدرات و بانوان حرم رسالت را بر (اقتاب) شترها سوار کرده بودند که جهاز چوبی است که بر شترها می گذارند و لذا عبارت مقاتل و تواریخ معتبره (اقتاب) است جمع قتب می باشد و بانوان حرم رسالت از آن ترتیب

و شکل با آن نحو اسارت نهایت شکایت را داشته اند و هیچ بعید نیست که با آن سرعت سیر برید و ترس از مردم و از بیراهه ها و غالباً از کنار شهرها که اسراء را عبور می دادند و از کمک مردم به آنها مانند نصر خزاعی ترس داشتند از اطفال خاندان رسالت از شترها و از بالای قتبها در عرض راهها افتاده و پس از مدتی طی راه ملتفت شده اند که از اطفال در راه افتاده و مانده است و در اثر همان زحمات طاقت فرسا از بانوان خاندان رسالت سقط جنین کرده است و با آن نحو که آنها را در زیر آفتاب سوزان صحراها و بیابانها در موقع فصل پائیز و خشکی هوا می بردند در ظرف چند روز سر و صورت آنها پوست لنداخته و تغییر پیدا کرده و احتیاج به مدت متمادی مثلاً به يك و دو ماه ندارد که بعضی تصور کرده اند. گرچه بر فرض صحت این ادعاء: که اسراء را با چهارپایان خودشان برده باشند چنانچه در سابق تحقیق شد و صحت آن نیز معلوم نیست باز چهارپایان خود آنها در راه رفتن بهتر از چهارپایان مأمورین ابن زیاد بوده ولی ظن قوی آنست که چهارپایان امام (ع) را نیز غارت کرده بودند و از آنها شمر نیز برده بود. [صفحه ۱۵۲] از آنچه توضیح داده شد روشن می گردد: آنان که قضیه ی اربعین و رفتن اسراء اهل بیت علیهم السلام را به شام و برگشتن شان را در اربعین اول به کربلاء استبعاد کرده اند کاملاً از تاریخ و جزئیات حالات برید در آن دوران اطلاع نداشته و غفلت ورزیده اند و باعث شبهه و

اشکال در دیگران نیز شده اند حتی کار را به جائی رسانیده اند که این موضوع را از محالات و از اکاذیب بشمار آورده اند و عمده باعث این کار مرحوم علامه ی محدث نوری (ره) در لؤلؤ مرجان و بعضی از شاگردان وی در کتابش شده است [۱۱۳] و بسیار خنده آور است بعضی از قاصرین باز تابع آنها می شود.

از نکات عبارات قزوینی

از نکات عبارات فاضل قزوینی (ره) در کتاب تظلم الزهراء [صفحه ۱۵۳] آنست که گفته: (قد ذیهب الحمام بالمکاتب باسرع من ذلك). از این عبارت او معلوم می شود که خبرهای دربار شوم یزید از شام به عراق و استیذان ابن زیاد پلید از آن دربار به وسیله ی کبوتر نامه بر رسیده است و انکار محدث نوری (ره) استعمال کبوتر نامه بر را در زمان یزید وجهی ندارد چنانچه تحقیق آن می آید ان شاء الله تعالی. از اینجا برمی گردیم به فرمایشهای محدث نوری (ره) که در لؤلؤ مرجان برای استبعاد این که اسراء اهل بیت علیهم السلام در اربعین اول سال شصت و یکم هجرت به کربلاء آمده باشند ذکر کرده چنانچه دلیل اولش معلوم گشت که بی وجه است پس به بررسی دلیل دوم ایشان می پردازیم.

دلیل دوم محدث نوری (ره) بر ادعای خویشتن در نفی و استبعاد آمدن خاندان رسالت علیهم السلام به کربلاء در اربعین اول آنست که معتمدین اهل تاریخ در سیاق ذکر مقتل اشاره به قصه ی آمدن اسراء به کربلاء در اربعین اول نکرده اند بعد عبارت شیخ اعظم مفید (ره) را در ارشاد شاهد آورده است و حاصلش آنست که یزید امر کرد نعمان بن بشیر اسراء را به مدینه ببرد و ابا اشاره ی به آمدن آنها به کربلاء نکرده است [۱۱۴]. [صفحه ۱۵۴] جواب آن در جواب این دلیل محدث نوری (ره) گفته می شود: اولاً: از واضات است که قصه ی را اگر جمعی از مؤرخین نقل نمایند دلیل بر عدم وقوع آن نمی شود چه بسیار از قضایای تاریخی را جمعی از مؤرخین نگارش نداده اند و اگر شواهد به این مدعا بیاوریم کلام به طول می انجامد. و

ثانیا: شیخ مفید (ره) در عبارات خود و از آنها عبارتی را که در خصوص مراجعت اسراء خاندان رسالت از شام فرموده بنایش به اختصار کوشیدن است چنان که دأب و رویه ی سابقین بوده که در نقل قضایا و تواریخ به اختصار کوشیده اند و شواهد زیادی بر این ادعا داریم که اگر نگارش داده شود کلام به درازا می کشد [۱۱۵]. و ثالثاً: شیخ اعظم مفید (ره) و شیخ طائفه طوسی (ره) و امثال آن نوابغ روزگار که از دعائم دین و ارکان اسلام بشمارند در مقام نقل احادیث دینی و حتی در نقل تواریخ و قضایای عادی بنا و رویه شان به تحقیق و صحت نقل و درستی گفتار است و لذا اگر در موردی خواه از احادیث دینی و اخبار مذهبی اصولی اسلامی و فقهی باشد یا راجع به نقل قضایا و تواریخ و حوادث و جریانهای عادی باشد بدون سند نقل نمی کنند [صفحه ۱۵۵] اگر در موردی سندی به نقل قضیه ی داشته باشند و از مشایخ آنها مسندا قصه ی به آنها رسیده و روایت کرده اند نقل می کنند و اگر مسندا از مشایخ شان موضوعی را نقل نکرده باشند آن را در کتاب خودشان نقل نمی نمایند چنانچه با تامل و دقت در کتاب امالی شیخ مفید (ره) و امالی شیخ طوسی (ره) این موضوع واضح و بر منصف متأمل آشکار است. پس آن دو بزرگوار و امثال آن بزرگان به قضیه ی اربعین اشاره نکرده اند چون مسندا از مشایخ آنها نرسیده و لذا نقل نکرده و اشاره نکرده اند این دلیل نمی شود که اصل قضیه در واقع حقیقت نداشته باشد تعجب از بعض قاصرین است که در

جائی از کتابش گفته که شیخ مفید (ره) و شیخ طوسی (ره) انکار قضیه ی اربعین را کرده اند و در جای دیگر از همان کتاب گفته که آن دو بزرگوار نسبت به قضیه ی اربعین ساکت هستند از انکار و تصدیق چیزی نگفته اند ادعای اولش باطل دومی صحیح است. و از آنچه گفته شد معلوم می گردد که درباره ی مسموم شدن بعضی از ائمه علیهم السلام که شیخ مفید (ره) در ارشاد می فرماید که جمعی از شیعه قائل هستند که با سم از دنیا رحلت فرموده از همین باب است زیرا سندی به آن قضیه نداشته و آن را روایت نکرده و لذا نسبت مسموم شدن امام علیه السلام را به جمعی از شیعه داده نه این که قضیه ی

مسموم شدن را نفی فرموده باشد بلکه از مشایخ مسندا به وی روایت نشده و لذا خودش بطور جزم آن موضوع را نگارش نداده است. [صفحه ۱۵۶]

دلیل سوم محدث نوری و جواب آن

اشاره

دلیل سوم محدث نوری (ره) آنست که شیخ مفید در کتاب مسار الشیعة در وقائع ماه صفر و روز بیستم آن اشاره به آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء نفرموده با این که اولی بود که اشاره بفرماید و همچنین شیخ طوسی (ره) در مصباح متهدج و علامه ی حلی (ره) در منهاج الصلاح و کفعمی (ره) در دو موضع از مصباح [۱۱۶] قریب به عبارت شیخ مفید (ره) فرموده اند و اشاره به قصه ی اربعین نکرده اند. و بعد محدث نوری (ره) فرموده: ظاهر عبارت (یعنی عبارت شیخ مفید (ره) آنست که روز اربعین از شام بیرون آمدند نه آن که وارد مدینه شدند چنانچه بعضی توهم کردند چه از دمشق تا مدینه کمتر

از يك ماه سیر قافله متعارف نشود خصوص آن قافله حسب دستورالعمل یزید به نعمان که به آن رفتار نمود و بعد مابین دو بلد زیاده از دویست فرسخ است و اگر مراد آن بود تغییر عبارت نمی داد و در حق جابر که [صفحه ۱۵۷] اختلافی در ورود او در روز اربعین نیست به ورود در اینجا به رجوع تعبیر نمی فرمود و در هر حال این کلمات (یعنی کلمات شیخ مفید (ره) صریح است در نیامدن ایشان به کربلاء و الا ذکر آن در وقایع ماه صفر از جهاتی اولی بود. تا اینجا آنچه لازم بود از عبارات محدث نوری (ره) نقل شد [۱۱۷]. جواب آن در جواب گفته می شود: چنانچه در جواب دلیل دوم گفتیم شیخ مفید (ره) در نقل تواریخ اگر سندی بر آن نداشته باشد نقل نمی کند معلوم می شود در قضیه ی آمدن اسراء به کربلاء سندی از مشایخش نداشته و لذا مسکوت گذاشته و اشاره به آن قضیه ی تاریخی نفرموده است و شیخ طوسی (ره) و آیه الله علامه (ره) که سبک شیخ (ره) را در کتابش تعقیب فرموده به همان رویه و رفتار قدم برداشته اند و اگر عبارت شیخ مفید (ره) بر خلاف مشهور باشد که رجوع اسراء در روز بیستم صفر از شام شده نه این که وارد کربلاء در آن روز شده باشند آن هم یکی از آن خلاف مشهورهاست که شیخ اعظم مفید (ره) در مسار الشیعة به بعضی از آنها تصریح فرموده چه مانع دارد که شیخ (ره) بر خلاف مشهور فرموده باشد که رجوع از شام در روز بیستم صفر شده است در صورتی که قول مشهور که

روز بیستم صفر ورود به کربلاء است اقوی و دلیل بر صحت آن وجود دارد نه بر فرمایش شیخ اعظم اعلی الله مقامه. [صفحه ۱۵۸]

بعضی اقوال خلاف مشهور شیخ مفید در مسار الشیعة

چنانچه شیخ مفید (ره) درباره ی عقد و زفاف حضرت صدیقه ی کبری فاطمة الزهراء علیها السلام بر خلاف مشهور میان امامیه قائل شده و چون از مشایخش آن را روایت کرده و به وی مسندا آن طور رسیده و لذا آن قول را قائل و نقل فرموده است و در عین حال در همان کتاب مسار الشیعه قول دیگر را نیز نقل کرده است. در مسار الشیعة در وقائع ماه رجب فرموده: و فی النصف منه لخمسة اشهر من الهجرة عقد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لامير المؤمنين عليه السلام على ابنته فاطمة عقد النكاح و كان فيه الاشهاد لربها الاملاك و سنها يومئذ ثلاث عشر سنة عليها التحية و الرضوان [۱۱۸]. یعنی در نیمه ی ماه رجب پنج ماه از هجرت گذشته رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عقد نکاح بست برای امیرالمؤمنین علیه السلام بر دخترش فاطمة سلام الله علیها و در آن خداوند شاهد گرفت ملائکه ها را و سن زهرا سلام الله علیها در آن روزها سیزده ساله بود. و در نسخه خطی از کتاب مسار الشیعة که در کتابخانه ی ما موجود است عبارت به این نحو است «و سنها يومئذ احدى عشر سنة [۱۱۹]» یعنی [صفحه ۱۵۹] حضرت زهراء سلام الله علیها در آن روزها یازده ساله بود و این نسخه ی خطی نیز وجهی دارد چنانچه به زودی از آنچه نگارش داده می شود روشن می گردد.

تاریخ عقد و زفاف صدیقه ی طاهره

و در وقائع ماه ذی الحجه گوید: اول يوم منه لسنتين من الهجرة زوج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم امير المؤمنين عليه السلام به سيدة نساء العالمين فاطمة الزهراء البتول علیها السلام [۱۲۰] معلوم می شود این روایت که در اول

ماه ذی الحجه سال دوم از هجرت تزویج صدیقه ی طاهره علیها السلام با امیرالمؤمنین علیه السلام اتفاق افتاده آن را نیز شیخ مفید (ره) روایت کرده و از مشایخش به وی رسیده و لذا در اول ذی الحجه آن را نگارش داده چنانچه نیمه ی ماه رجب را نوشته است. و نیز در مسار الشیعة در وقائع ماه محرم فرموده: و فی لیلة احدى و عشرين سنة ثلاث من الهجرة كان نقل فاطمة علیها السلام الى امير المؤمنين علیه السلام و زفافها اليه و لها يومئذ ستة عشر سنة و روى تسع سنين [۱۲۱]. یعنی در شب بیست و یکم سال سوم از هجرت حضرت زهراء [صفحه ۱۶۰] علیها السلام را نقل داده و شب عروسی آن بانوی عصمت کبری با امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در آن روز صدیقه ی طاهره علیها السلام در سن شانزده سالگی بوده و روایت شده نه سال داشته است. این دو فقره فرمایش شیخ اعظم (ره) راجع به سن صدیقه ی طاهره علیها السلام در موقع عقد و زفاف در مسار الشیعة باید با تاریخ ولادت و وفاتی که نسبت به صدیقه ی کبری علیها السلام در همان کتاب ذکر کرده سنجیده شود چنانچه در وقائع ماه جمادی الاخرة می فرماید: و فی العشرين منه سنة اثنتين من المبعث كان مولد سيدة النساء فاطمة الزهراء علیها السلام و هو يوم شريف يتجدد فيه سرور المؤمنین [۱۲۲]. و نیز فرموده: جمادی الاخرة اليوم الثالث سنة احدى عشرة من الهجرة كانت وفاة سيدة النساء فاطمة الزهراء بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و هو يوم يتجدد فيه احزان اهل الايمان. [۱۲۳]

آنچه از کلمات شیخ مفید استفاده می شود

آنچه از کلمات شریفه ی شیخ مفید (ره) در کتاب مسار الشیعه

نقل شده و می توان از آنها نتیجه اخذ کرد این است: ولادت با سعادت صدیقه ی کبری علیها السلام که در سال دوم مبعث در بیستم جمادی الاخره اتفاق افتاده و عقد نکاح بنا به قول شیخ (ره) که در نیمه ی ماه رجب پنج ماه از هجرت [صفحه ۱۶۱] گذشته واقع شده سن بانوی عصمت کبری در آن موقع تقریباً یازده سال می شود که موافق نسخه ی خطی از مسار الشیعه است. و بنا به فرمایش دیگرش که در اول ماه ذی الحجه دو سال از هجرت گذشته عقد اتفاق افتاده سن صدیقه ی طاهره سلام الله علیها در موقع تزویج سیزده سال خواهد بود و کلماتش صریح است که میان عقد و زفاف فاصله شده است. و زفاف که در بیست و یکم محرم سال سوم از هجرت واقع گشته که يك سال یا تقریباً دو سال بعد از وقوع عقد زفاف واقع شده پس در آن موقع چهارده سال داشته ولی شیخ (ره) فرموده که در آن موقع عصمت کبری شانزده سال داشته است و جهش معلوم نشد و بنا به فرمایش شیخ (ره) عصمت کبری در زمان رحلت که سوم جمادی الاخره سال یازده از هجرت است باید بیست و چهار سال داشته باشد. و بنا به تاریخ ولادت که شیخ (ره) ذکر کرده که دو سال بعد از مبعث است و تاریخ رحلت که سال یازده از هجرت است سنین عمر مبارك شفیعہ ی روز جزا بیست و دو سال می شود واللہ العالم. و نیز گفته می شود: خیلی از وقائع تاریخی وجود دارد که شیخ مفید (ره) ابداً به آنها اشاره نفرموده و در تألیفات بسیار ارزنده ی خود که

از مصادر مهم بشمار است به آنها تصریح نفرموده است حالا ما نمی توانیم ادعاء کنیم چون شیخ مفید (ره) مرقوم نفرموده مثلاً فلان قضیه حقیقت ندارد از باب مثال به چند مورد اشاره می نمایم: [صفحه ۱۶۲]

تصریح شیخ به محل دفن شهداء از بنی هاشم و دیگران

شیخ اعظم مفید (ره) در ارشاد فرموده [۱۲۴]: در پائین پای حضرت سیدالشهداء علیه السلام گودالی کردند و ابدان طاهره ی شهداء را از بنی هاشم در آنجا دفن کردند و نزدیکترین شخصی که به آن حضرت دفن شد علی بن الحسین علیهما السلام است و اما اصحاب حسین علیه السلام که با آن حضرت شهید شدند آنها در اطراف آن حضرت دفن شدند و برای آنها ما قبوری به نحو تحقیق و تفصیل نمی دانیم الا این که ما شك نمی کنیم که حائر حسینی بر آنها احاطه دارد و قمر بنی هاشم ابوالفضل سلام الله علیه در محل شهادتش مدفون است در طریق غاضریه و قبر مبارکش ظاهر است. و اما از قبور برادرانش اثری نیست و زائر باید به پائین پای سیدالشهداء سلام الله علیه اشاره کرده و آنها را زیارت کند.

قبر شریف حبیب و حر

شیخ اعظم (ره) ابداً اشاره به ظاهر بودن قبر حبیب بن مظاهر اسدی رضوان الله علیه نکرده که مستقلاً و منفرداً در کنار حائر مطهر دفن شده باشد. و همچنین به قبر حر ریاحی اشاره نفرموده.

آمدن امام سجاد به دفن ابدان شهداء

و نیز به آمدن حضرت امام سجاد علیه السلام به طریق خارق العاده برای دفن امام علیه السلام و سائر شهداء اشاره نفرموده حالا می توانیم ادعاء نمائیم چون شیخ اعظم (ره) به این دو سه موضوع اشاره نکرده هر سه واقع و حقیقت ندارد در صورتی که آمدن حضرت سجاد علیه السلام به طریق [صفحه ۱۶۳] خارق العاده به کربلاء و حضورش در موقع دفن ابدان طاهره ی شهداء خصوصا امام علیه السلام از مسلمات در میان شیعه است و در زمان ائمه ی اطهار علیهم السلام و از فرمایشهای آن حضرات درستی و صحت آن موضوع روشن و از وقائع غیرقابل انکار است. و مدفون شدن حبیب بن مظاهر (ره) در کنار حائر حسینی مستقلا جای شبهه نیست زیرا از قرائن و تواریخ به دست آمده چون حبیب (ره) از قبیله ی بنی اسد بوده و آنها خواسته اند امتیازی به وی قائل بشوند او را در همان محلی که فعلا زیارتگاه اوست دفن کرده اند و حر (ره) را قبیله اش به کنار برده و دفن کرده اند و کشف قبر وی به امر شاه اسماعیل صفوی (ره) مشهور و در انوار نعمانیه مذکور است ج ۳ ص ۲۶۶ ط تبریز و اشاره نمودن شیخ اعظم قدس سره دلیل بر عدم وقوع آن نمی شود شاید چون شیخ مفید (ره) آن را از مشایخ نقل نکرده و مسندا به وی نرسیده و لذا اشاره به آن نفرموده است.

قبر شریف حضرت مسلم

شیخ مفید (ره) به واقع شدن قبر مطهر حضرت مسلم بن عقیل سلام الله علیه در جنب مسجد اعظم کوفه که زیارتگاه عموم است اشاره نکرده و آن دلیل بر عدم واقع بودن قبر مطهر حضرت مسلم در آن محل نمی شود در

صورتی که سیره ی مستمره و عمل شیعه از زمان ائمه علیهم السلام تا حال بر آنست که حضرت مسلم علیه السلام را در آنجا زیارت می کنند و مدفون بودن آن حضرت را در آنجا از مسلمات می شمارند و قرائنی از توجهات حضرت بقیة الله ارواحنا فداه بر آن محل شاهد صادق بر [صفحه ۱۶۴] مدعاست چنانچه بر مطلع به احوال اشخاصی که به شرف حضور آن حضرت نائل آمده اند پوشیده نیست. و اما این که محدث نوری (ره) سرعت سیر قافله را از شام به مدینه چنانچه از شام به کربلاء استبعاد کرده و فرمایش وی جز استبعاد چیز دیگری بیش نیست از آنچه در گذشته از تواریخ و شواهد بر سرعت سیر در آن زمانها نگارش یافت همه ی آن استبعادها را از میان می برد.

شیخ مفید در ارشاد اغلب قضایای مسلمة را نگارش داده

و نیز ناگفته نماند که شیخ مفید (ره) د کتاب ارشاد اغلب قضایای مشهور و مسلمة را نقل کرده و در مواردی که به طریق آحاد نقل شده به آنها اعتناء و اعتماد نفرموده و چون مراجعت اسراء اهل بیت علیهم السلام پس از خلاصی از اسارت به مدینه از مسلمات و جای شبهه و اشکال نیست و لذا آن را نقل فرموده ولی اشاره به قضیه ی اربعین اول نفرموده است. چون به اصطلاح استطرادا در بین راه واقع شده و به دلیل گفته اند که قطار ما را به عراق و کربلاء بکشید و بیشتر از دو سه روز در

کربلاء نمانده اند و بر حسب عادت این قبیل قضایا با مرور زمان روشن می شود. و در اینجا خوب است به این نکته اشاره شود: محدث نوری (ره) عدم نقل شیخ مفید (ره) را در

قضیه ی اربعین برای خود مدرک قرار می دهد و گفتیم که آن مدرک و دلیل نمی شود ولی مطلبی که شیخ مفید (ره) آن را از مسلمات دانسته و نقل کرده محدث نوری (ره) در آن اشکال نموده و خواسته با نقلیات آحاد و غیر معتمده آن مطلب را تضعیف نماید.

آنچه شیخ از آیات الهی در امیرالمؤمنین شمرده

چنانچه شیخ مفید (ره) در ارشاد فرموده: و من آیات الله تعالی [صفحه ۱۶۵] الخارقة للعادة فی امیرالمؤمنین علیه السلام انه لم یعهد لاحد من مبارزة الاقران و منازلة الابطال ما عرف له علیه السلام من كثرة ذلك علی مر الزمان ثم انه لم یوجد فی ممارسی الحروب الا من عرته بشرونیل منه بجراح اوشین الا امیرالمؤمنین علیه السلام فانه لم ینله مع طول زمان حربه جراح من عدو ولا شین ولا وصل الیه احد منهم بسوء حتی کان من امره مع ابن ملجم علی اغتیلله لیاه ما کان و هذه اعجوبة افرده الله بالایة فیها و خصه بالعلم الباهر فی معناها و دل بذلك علی مکانه منه و تخصصه بکرامته التي بان بفضلها من كافة الانام [۱۲۵]. محدث نوری (ره) در لؤلؤ مرجان در ترجمه ی کلام شیخ اعظم مفید (ره) گوید: حاصل ترجمه ی آن که مدت زمان محاربه و مجالده ی آن حضرت در میدان معرکه با دشمنان از ایام محاربه از همه شجاعان و هزبران روزگار بیشتر بود و پیدا نشود از دلیران که پیوسته ایام مشغول کارزار بودند کسی مگر آن که صدمه از عدوی خود خورده و جراحی به او رسیده یا عیب و نقصی در اعضایش پیدا شده که به آن بد شکل و سیما شده جز امیرالمؤمنین علیه السلام که به این طول ایام مقاتله از عدو جراحی و عیب و نقصی در بدن مبارکش نرسید و از دشمن بدی و مکروهی ندید جز ضربتی که از ابن ملجم به مکر و حيله به آن حضرت [صفحه ۱۶۶] رسید و این آیه ی باهره ایست که خدای تعالی آن جناب را به آن امر عجیب در میان تمام دلیران روزگار ممتاز فرموده.

باور نکردن محدث نوری به فرمایش شیخ مفید

بعد محدث نوری (ره) فرموده که کلام شیخ مفید (ره) را نتوان باور کرد و به ظاهرش وا گذاشت چه آن منافات دارد با اخبار بسیار که بعضی از آن را خود آن شیخ معظم روایت کرده و به اختصار به جمله ی از آنها اشاره فرموده و حاصل مقداری از آنها این است که به امیرالمؤمنین سلام الله علیه در جنگ احد جراح بسیار رسیده است. محدث نوری (ره) عدم نقل شیخ مفید (ره) را دلیل می داند ولی آنچه آن را شیخ (ره) از مسلمات دانسته و نقل کرده آن را باور نمی فرماید ولی نمی دانم چرا محدث نوری (ره) متوجه نشده که با این که شیخ مفید (ره) بعضی از آن اخبار را خودش در کتاب اختصاص نقل کرده ولی به آنها اعتناء نفرموده و در ارشاد موضوع مزبور را از آیات باهره در وجود مقدس امیرالمؤمنین سلام الله علیه شمرده

و جهش چیست؟ لابد باید جهتی دارد که شیخ اعظم (ره) این رویه را پیش گرفته و اعتمادی به آن اخبار نفرموده و آن این است:

اضطراب نقل در زخم برداشتن امیرالمؤمنین در احد

در نظر شیخ اعظم مفید (ره) خبر وارد در جراحی دیدن امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ احد مضطرب است و خبری که مضمونش اضطراب داشته باشد از حجیت ساقط و نزد شیخ اعظم مورد اعتماد نیست زیرا در آن اخبار در بعضی نقل شده که بدن مبارك امیرالمؤمنین علیه السلام هشتاد جراحی برداشته بود و در بعضی هفتاد جراحی روایت شده و در [صفحه ۱۶۷] دیگری چنانچه در مجمع البیان طبرسی است شصت جراحی برداشته و در بعضی اخبار چنانچه در تفسیر قمی (ره) نقل کرده نود جراحی است و قطب الدین راوندی (ره) در

خرایج چهل جراحی نقل کرده و ابن شهر آشوب (ره) در مناقب شانزده جراحی نقل کرده ایضا در مناقب از کتاب ابان بن عثمان زیاده از شصت جراحی نقل شده و با این اضطراب در عدد جراحیات چطور می توان زخم برداشتن امیرالمؤمنین علیه السلام را در روز احد تصدیق کرد چنانچه شیخ مفید (ره) در قضیه ی تزویج عمر ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین سلام الله علیه همین رویه را اتخاذ فرموده و چون روایت را در قصه ی تزویج نامبرده مضطربه دیده و لذا اعتماد نکرده و حدیث تزویج مزبور را باطل دانسته است [۱۲۶]. محدث نوری (ره) فرموده: که اختلافات در عدد جراحیات آن حضرت در روز جنگ احد قابل جمع است به نحوی که مخالفی در اخبار نباشد و باید در محل خود ذکر شود. کاش به جمع میان آن اخبار در همین جا متعرض می شد و لابد باید بفرمایند که عدد مفهوم ندارد شانزده جراحی هشتاد را نفی نمی کند بلی درست است که مفهوم عدد حجت نیست ولی اضطراب روایت در جای [صفحه ۱۶۸] خود باقی می ماند و آن را موهون می سازد و اضطراب از بین نمی رود و از اعتبار ساقط می کند شانزده با نود و چهل با هشتاد چه مناسبت دارد پس چه جهت داشته که عدد جراحیات این اندازه با اضطراب بدون ضبط نقل شده است؟ محدث نوری (ره) از کتاب اختصاص شیخ مفید (ره) نقل کرده که روایت فرموده که چون آن حضرت از جنگ احد برگشت هشتاد جراحی در بدن مبارکش بود و فتیله ها را چون در زخمی داخل می کردند از زخم دیگر بیرون می آمد و آن جناب مانند گوشت جویده

شده بود و بر روی پوستی جنابش را گذاشته بودند. [۱۲۷]

فتیله گذاشتن به زخمهای امیرالمؤمنین غیر معقول است

محدث معظم نوری (ره) فرمایش شیخ مفید (ره) را در ادعاء این که لبدا زخمی به بدن مبارك امیرالمؤمنین علیه السلام نرسیده از مطالبی می شمارد که نمی توان باور کرد و باور کردنش بر وی مشکل می شود ولی این نقل که به زخمهای امیرالمؤمنین علیه السلام فتیله می گذاشتند و چون داخل در زخمی می کردند از زخم دیگر بیرون می آمد و آن جناب مانند

گوشت جویده شده بود این خبر را باور می فرماید در صورتی که کسی که زخمهایش به آن صفت و شکل رسیده باشد آیا زنده می ماند؟ و خون ریزی زخمها او را از پا در نمی آورد؟ آیا بدن مثل گوشت جویده شده دوباره التیام می پذیرد؟ مگر به طریق خارق العاده صحت بیابد [صفحه ۱۶۹]

از معجزات رسول الله درباره امیرالمؤمنین

چنانچه گویند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارك به بدن آن حضرت کشید و صحت یافت اگر این خارق العاده در اینجا قبول شود پس چرا در ادعای شیخ مفید (ره) قبول نمی شود در صورتی که شیخ (ره) تصریح فرموده که زخم ندیدن بدن مبارك امام علیه السلام از آیات باهره ی الهیه بوده است پس امکان دارد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارك خود را به بدن امام علیه السلام کشیده که ابدًا زخم نبیند چنانچه در قضیه ی خیبر که چشمهای مبارك امام علیه السلام رمد داشت از برکت آب دهن مبارك رسول الله صلی الله علیه و آله که مالید تا آخر عمرش درد چشمی ندید [۱۲۸] و نیز از اثر دعای پیغمبر اکرم [صفحه ۱۷۰] صلی الله علیه و آله گرما و سرما به بدن مبارك امام علیه السلام تأثیر نمی کرد و شیعه بر نقل

آن اتفاق دارند.

از اخبار آحادی که محدث نوری بر آن چنگ زده

و خبری که محدث نوری (ره) به شیخ اعظم مفید (ره) نسبت داده که در اختصاص نقل فرموده که بعد از وفات آن حضرت اثر جراحاتی که در بدن مبارکش بود از فرق تا قدم شمردند پس عدد آن به هزار رسید [۱۲۹]. این خبر از اخبار آحاد بوده و صحت آن معلوم نیست و با آن مطلب ثابت نمی شود و با مطلبی که مثل شیخ مفید (ره) رئیس مذهب ناقل خبر مزبور خودش صریحاً آن را مرقوم فرموده معارض نمی شود و معلوم می گردد به آن خبر اعتناء و اعتماد فرموده بلکه خبر واحدیست که از مشایخ رسیده و نقل کرده و مورد اطمینانش نبوده است و لذا در ارشاد در مقام اظهار نظر ارزشی به آن خبر قائل نشده است.

تحقیق درباره ی فرو رفتن پیکان به پای امام

و یکی از شواهد و دلائل محدث نوری (ره) که با آن خواسته کلام شیخ مفید (ره) را تضعیف نماید و باور کردن ادعای شیخ اعظم (ره) به وی مشکل شده است عبارت از قصه ی پیکان و فرو رفتن آن به پای مبارك امیرالمؤمنین علیه السلام است و نمی توانستند آن را بیرون بیاورند و در حال نماز که اصلاً به بدن التفاتی نداشت آن را بیرون [صفحه ۱۷۱] آوردند [۱۳۰] این داستان در افواه شیعیان از خواص و عوام مشهور است و برای آن مدرک و مصدر قابل اعتمادی تا حال دیده نشده مگر

تصریح علامه (ره) که نقلش می آید و کفایت می کند. ولی در اغلب کتبی که از مدارك بشمار می رود از تألیفات شیعه و سنی پیدا نگردیده چنانچه محدث نوری (ره) خودش نتوانسته مستندی برای آن ذکر کند و لذا صریحا اقرار

فرموده که (مأخذ اصل آن فعلا در نظر نیست) و گفته که این قضیه در ایام جنگ صفین [۱۳۱] اتفاق افتاده و چون این داستان موافق مرام محدث نوری (ره) بوده آن را نقل کرده است.

مدرك قضیه ی پیکان که بسیار مورد اعتماد است

و در بعضی از کتب علامه ی فیض کاشانی (ره) سابقا دیده ام که نسبت این قضیه را به مشهور در میان شیعه داده و مدرکی از تواریخ معتبره و روایات و کتب معتمده که از مصادر بشمار است ذکر نکرده است و سید فقیه طباطبائی یزدی (ره) در عروة الوثقی در مقام بیان این که برای اقبال و حضور قلب در نماز درجاتی است به این قضیه تصریح فرموده و قبل از او علامه ی کبیر متبحر نراقی (ره) در جامع السعادات فرموده: روی [صفحه ۱۷۲] انه وقع نصل فی رمله علیه السلام فلم یمكن احدا من اخراجه فقاتل فاطمة علیها السلام: اخرجوه فی حال صلاته فانه لا یحس حینئذ بما یجری علیه فاخرج و هو فی صلاته فلم یحس به اصلا [۱۳۲] ولی اصل مدرک و مصدر این قضیه از روایات و تواریخ تا حال به دست نیامده بود و احتمال داده می شد که از مشهوراتی باشد که از افواه اخذ و داخل کتب شده است. ولی آیه الله علامه قدس سره در منهاج الکرامه فرموده: و کان اذا ارید اخراج شیء من الحدید من جسده (ع) یترك الی ان یدخل فی الصلاة فیتلقى متوجها الی الله غافلا عما سواه غیر مدرک لللام التي تفعل به ص ۷۵- ۷۴ ط [صفحه ۱۷۳] تبریز بخط مرحوم شیخ عبدالرحیم (ره) و این تصریح آیه الله قدس سره بهترین مصدر و مدرک است. و باید تأمل شود

لیا چطور پیکان در پای انسان فرو می رود و در آن می ماند؟ لیا آهن یا چوبی که در نوک آن آهن است در پای مبارک امام علیه السلام مانده بود؟ چه نحو متصور است که پیکان با آن وضع کذائی در پای انسان بماند و انسان بتواند آرام بگیرد و امام علیه السلام طاقت بیرون آوردن آن را نداشته باشد و متحمل اذیت و زحمت آن باشد و نتواند آن را بیرون بیاورند مگر در حال نماز؟ لابد باید گفت: که ریزه های شکسته ی کوچک پیکان در پای مبارک امام علیه السلام مانده است چنانچه (کلمه ی نصل) بر آن شاهد است و علاوه معلوم نیست تیر را دشمن در موقع جنگ به پای امام علیه السلام زده است و کسی نگفته که آن را دشمن در موقع جنگ زده و ممکن است خود امام علیه السلام می خواسته پا به زمین بگذارد و نوک تیری به پای مبارکش فرو رفته است. و تعبیر بهتر در این مطلب عبارتی است که از علامه قدس سره نقل شد که فرموده: اخراج چیزی از آهن از جسد آن حضرت می شده و ظاهر آن اینست که خورده ی آهن در جسد مبارک امام (ع) مانده بوده نه این که در جنگ کسی تیر به بدن اطیب زده باشد و تعبیر تیر در بعض عبارات از باب مسامحه ی عرفیه است. اشخاصی که این داستان را نقل و مورد استناد خودشان قرار [صفحه ۱۷۴] می دهند. أولا: باید با مدرک متقن صحت وقوع آن را ثابت نمایند چنانچه از فضل خداوندی مدرک قوی آن نقل شد و الا قصه ای که در افواه مشهور گردیده آن را نتوان دلیل اتخاذ نمود

و از افواه اخذ کرده و در کتب و تألیفات نقل و درج کرد گرچه از غایت اشتها در افواه به بعض کتابها وارد شده باشد [۱۳۳] . [صفحه ۱۷۵] و ثانیاً کسی نمی تواند ثابت نماید خورده ی آهنی که به پای امام (ع) فرو رفته آن را دشمن در جنگ زده است تا نقضی بر ادعای شیخ اعظم (ره) بتواند وارد نماید. تعجب است محدث نوری (ره) صریح کلام شیخ مفید (ره) را درباره ی زخم برداشتن بدن اطهر امیرالمؤمنین سلام الله علیه در مدت عمر مبارکش غیر از ضربت ابن ملجم مرادی لعنه الله می خواهد باور ننماید و چون باور کردنش به وی مشکل گردیده رد کند ولی در قضیه ی مراجعت خاندان رسالت از شام به ظاهر کلام شیخ مفید (ره) تمسک بسته و می خواهد قضیه ی اربعین اول را انکار نماید اگر ظاهر کلام شیخ مفید (ره) مدرک و حجت و دلیل است و عدم نقل او قضیه ای را دلیل بر نفی است پس صریح و نص کلام آن بزرگوار در مقام دلیل بودن واضح و اولی خواهد بود.

تحقیق در زخم رسیدن به فرق مبارک امام در جنگ خندق

و اما زخم رسیدن به فرق مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام در [صفحه ۱۷۶] جنگ احزاب (خندق) از ضربت عمرو بن عبدود که محدث نوری (ره) از جمله ی دلائل خویش در اشکال به فرمایش شیخ مفید (ره) به شمار آورده و کلام شیخ طبرسی (ره) را در مجمع البیان و علی بن ابراهیم قمی (ره) در تفسیر و ابن شهر آشوب (ره) در مناقب و امالی شیخ (ره) را شاهد آورده است. ممکن است گفته شود: از عدم اعتماد شیخ مفید (ره) بر این که ضربت عمر و طوری

بوده که سر مبارک امام علیه السلام مجروح شده و بر فرق مبارک شمشیر اصابت کرده باشد معلوم می شود که موضوع مزبور ثابت و محقق نیست و اگر به مرحله ی ثبوت رسیده بود مورد اعتماد شیخ مفید (ره) می شد و لذا خود آن شیخ اعظم در ارشاد در ضمن بیان تاریخ جنگ خندق به این عبارت فرموده: و اقبل علی علی علیه السلام مصلتاً سیفه و بدره بالسیف فنشب سیفه فی ترس علی علیه السلام فضربه امیرالمؤمنین علیه السلام ضربه فقتله [۱۳۴] . یعنی عمر و رو آورد بر امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که شمشیر خود را از غلاف کشیده بود و پیش دستی کرد با شمشیر بر آن حضرت و با سرعت آن را زد و برخورد شمشیرش بر تاس کلاه امیرالمؤمنین [صفحه ۱۷۷] علیه السلام پس زد علی علیه السلام او را با ضربتی و او را کشت. بلی در بعضی از عبارات تواریخ به این الفاظ نقل شده است: و اصاب رأسه فشهجه فضربه علی علیه السلام علی حبل عاتقه فسقط یعنی رسید شمشیر عمر و به سر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام و آن را (شج) کرد یعنی پوست سر مبارک امام علیه السلام را پاره کرد و یا آن را مجروح نمود. ولی اغلب تواریخ معتبره این جملات فوق را ندارد و از این عبارات زیر تجاوز نکرده است: ثم اقبل علی علی (ع) فتنازلا و تجاوزا فقتله علی علیه السلام [۱۳۵] [صفحه ۱۷۸] چنانچه در بسیاری از کتب تاریخ اسلامی همین عبارت نگارش داده شده معلوم می شود مجروح شدن سر مبارک امیرالمؤمنین (ع) از ضربت عمر و از مسلمات نبوده و الا عموم مؤرخین بر آن تصریح می کردند. پس ادعای شیخ اعظم مفید

(ره) در جراحت نرسیدن به بدن اطهر امیرالمؤمنین علیه السلام در موقع جنگ دور از واقع نبوده و ادعائی نیست که باور کردنش مشکل باشد و از غرائب بشمار آید و انسانی مثل علامه ی محدث نوری (ره) باور نفرماید و در لؤلؤ مرجان از مطالب نادره بشمارد. پس جراحت دیدن امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ احد و خندق نزد شیخ مفید (ره) با طرق و اسانید خود از مشایخش ثابت نشده است چنانچه قضیه ی ام کلثوم و تزویج وی از عمر ثابت نشده است اگر نزد دیگران این دو موضوع ثابت شود ربطی به عالم شیخ اعظم (ره) ندارد. [صفحه ۱۷۹]

دلیل چهارم علامه ی محدث نوری بر نیامدن اسراء در اربعین

اشاره

چهارم از دلایل محدث نوری (ره) که بر نیامدن اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء در اربعین اول ذکر کرده آنست که شیخ جلیل القدر عمادالدین ابوالقاسم طبری آملی که از تلامذه ی شیخ ابوعلی فرزندی شیخ طوسی (ره) است در کتاب بشارة المصطفی که از کتب نفیسه ی موجوده است مسنداً روایت کرده از اعمش که از بزرگان محدثین است و او از عطیة بن سعد بن جناده ی عوفی کوفی جدلی که او نیز از روات امامیه است [۱۳۶] و اهل سنت [صفحه ۱۸۱] در کتب رجال خود تصریح کرده اند که او راستگو بود و در سنه ۱۱۱ وفات کرد روایت کرده که گفت: با جابر بیرون رفتیم به جهت زیارت حسین بن علی صلوات الله علیهما آنگاه شرح داد کیفیت ورود خود و جابر را به کربلاء و اجمال آن آنکه جابر غسل کرد و خود را شبیه محرمان نمود و به سعد خوشبو کرد و چون نایبنا بود عطیة دستش را به قبر مطهر رساند پس بی هوش شد

آب بر او پاشید به حال آمد پس بسوز دل سخنانی جگرسوز به آن حضرت عرض کرد آنگاه بر شهداء سلام کرد و در آخر کلامش گفت: که ما نیز شریک بودیم در آن امری که داخل شدید یعنی مجادله و مقاتله [صفحه ۱۸۲] و نصرت ذریه ی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و شهادت. عطیة گفت: ما رنجی نکشیدیم و شمشیری نزدیم و سرهای این گروه از بدن جدا و زنان شان بیوه و فرزندان شان یتیم شدند چگونه در اجر با ایشان شریک باشیم؟ جابر در جواب حدیث نبوی را که خود شنیده بود ذکر نمود که هر کس دوست دارد عمل قومی را با ایشان در ثواب آن عمل شریک باشد و گفت: نیت من و اصحابم بر همان نیت حسین علیه السلام و اصحاب اوست. آنگاه فرمود: مرا ببرید به طرف خانه های کوفه چون قدری از مسافت راه طی شد فرمود ای عطیة آیا تو را وصیتی بکنم و گمان ندارم بعد از این سفر دیگر تو را ملاقات کنم پس امر کرد او را به دوستی دوستان آل محمد علیهم السلام و دشمنی با دشمنان ایشان.

شروع به جواب محدث نوری

محدث نوری (ره) تا اینجا اجمال قضیه را نقل فرموده و بعد از آن باز می فرماید: و از این خبر شریف معتبر معلوم می شود جابر چند ساعتی پیش در آنجا درنگ نکرده و کسی را ملاقات ننموده و به حسب عادت نشود که اهل بیت وارد شوند و با

جابر ملاقات کنند و عطیه در نقل چگونگی آن سفر زیارت با جابر ابا اشاره به آن نکند. تا اینجا فرمایش محدث نوری (ره) بود. آنچه از

کتاب بشارة المصطفی نقل فرموده در نسخه ی چاپ شده از آن نامبرده به سال ۱۳۶۹ قمری در نجف اشرف در مطبوعه ی حیدری که کتب نفیسه را با کاغذهای گاهی برای استفاده ی مادی تجاری [صفحه ۱۸۳] چاپ کرده موجود است و از قرائن چنانچه از مقدمه ی آن کتاب نیز به قلم بعضی از فضلاء معلوم می شود نسخه های مخطوط موجود از کتاب نامبرده در نجف ناقص بوده و نسخه ی کاملی وجود نداشته و بعدا نسخه ی از (محمرة) به دست آمده و چاپ کننده و تصحیح کننده به گمان خودشان آن نسخه ی مطبوعه را از روی نسخه ی پیدا شده در محمرة تکمیل کرده و طبع و نشر کرده اند و قطعا محدث نوری (ره) از آن نسخه های خطی ناقصی که در نجف اشرف بوده اخذ فرموده است ولی از قرائن معلوم می شود که حتی نسخه ی مطبوعه در سال (۱۳۶۹) قمری در نجف باز ناقص و کامل نیست.

آنچه سید امین عاملی از روایت عطیه نقل فرموده

و لذا می بینیم سید امام علامه ی اکبر مجتهد مشهور و متتبع واسع الاطلاع آقای حاج سید محسن امین عاملی نزیل دمشق - شام - صاحب کتاب کبیر (اعیان الشیعة) که یکی از چند نفر رجال نوابغ در این اواخر زمانها و از مفاخر عالم تشیع بود در کتاب نفیس خود (لواعج الاشجان) که از کتب بسیار معتبر است که در عصر حاضر ما در مقتل سیدالشهداء سلام الله علیه تألیف گردیده قضیه ی آمدن جابر انصاری (ره) را به کربلاء از کتاب بشارة المصطفی تألیف شیخ ثقه ی فقیه طبری (ره) نقل کرده و در ذیل آن جریان آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام را به کربلاء در آن موقع که جابر رضوان الله علیه در آنجا بوده از

عطیه نیز نقل فرموده است و لذا خوب است عین عبارات کتاب (لواعج الاشجان) را از اول تا آخر نقل نموده و بعدا نظریات خود را اظهار نمائیم تا واضح شود که دلیل چهارم مرحوم محدث نوری (ره) تمام نبوده و آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام [صفحه ۱۸۴] را در اربعین اول به کربلاء نفی نمی کند. سید امین عاملی (ره) در لواعج الاشجان آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام را به کربلاء و ملاقات آنها را با جابر بن عبدالله انصاری [۱۳۷] (ره) که از بزرگان صحابه ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام است و چند نفر از ائمه علیهم السلام را درک کرده مانند سید اجل ابن طاووس قدس سره در لهوف نقل فرموده و بعد می فرماید [۱۳۸]: و عن کتاب بشارة المصطفی و غیره بسنده عن الاعمش عن عطیه العوفی قال خرجت مع جابر بن عبدالله الانصاری رضی الله عنه زائرا قبر الحسین علیه السلام فلما وردنا کربلاء دنا جابر من شاطئ الفرات فاغتسل ثم اترز بازار و ارتدی بأخر ثم فتح صرة فیها سعد فنثرها علی بدنه ثم لم یخط خطوة الا ذکر الله تعالی حتی [صفحه ۱۸۵] اذا دنا من القبر قال المسنیة فالمسته ایه فخر علی القبر مغشیا علیه فرششت علیه شیئا من الماء فلما افاق قال یا حسین ثلاثا ثم قال حبیب لا یحب حبیبه ثم قال و انی لک بالجواب و قد شخبت

اوداجك على اثباجك و فرق بين بدنك و رأسك اشهد انك ابن خير النبيين و ابن سيد المؤمنين و ابن حليف التقوى و سليل الهدى و خامس اصحاب الكساء و ابن سيد النقباء و ابن

فاطمة سيدة النساء و مالك لا تكون هكذا و قد غذتك كف سيد المرسلين و ر بيت في حجر المتقين و رضعت من ثدى الايمان و فطمت بالاسلام فطبت حيا و طببت ميتا غيران قلوب المؤمنين غير طيبة بفراقك و لا شاكاة في حياتك فعليك سلام الله و رضوانه و اشهد انك مضيت على ما مضى عليه اخوك يحيى بن زكريا ثم جال ببصره حول القبر و قال: السلام عليكم ايتها الارواح التي حلت بفناء الحسين عليه السلام و اناخت برحله اشهد انكم اقمتم الصلاة و آتيتم الزكاة و أمرتم بالمعروف و نهيتم عن المنكر و جاهدتم الملحدين و عبدتم الله حتى أتاكم اليقين و الذى بعث محمدا بالحق لقد شاركنكم فيما دخلتم فيه قال عطية، فقلت لجابر فكيف و لم نهبط واديا و لم نعل جبلا و لم نضرب بسيف؟ و القوم قد فرق بين رؤسهم و ابدانهم و اوتمت اولادهم و ارملت الازواج؟ فقال لى: يا عطية سمعت حبيبي رسول الله صلى الله عليه و آله يقول [١٣٩]: من احب قوما حشر معهم [صفحة ١٨٦] و من احب عمل قوم اشرك في عملهم و الذى بعث محمدا صلى الله عليه و آله بالحق ان نيتى و نية اصحابى على ماضى عليه الحسين عليه السلام و اصحابه قال عطية: فبينما نحن كذلك و اذا بسواد قد طلع من ناحية الشام فقلت يا جابر هذا سواد قد طلع من ناحية الشام فقال جابر لعبدته: انطلق الى هذا السواد و اتنا بخبره فان كانوا من اصحاب عمر بن سعد فارجع الينا لعلنا نلجأ الى ملجأ و ان كان زين العابدين عليه السلام فأنت حر لوجه الله تعالى. قال: فمضى العبد فما كان

بأسرع من ان رجع و هو يقول يا جابر قم و استقبل حرم رسول الله صلى الله عليه و آله هذا زين العابدين عليه السلام قد جاء بعماته و اخواته فقام جابر يمشى حافى الاقدام مكشوف الرأس الى أن دنا من زين العابدين عليه السلام فقال الامام: أنت جابر فقال: نعم يا ابن رسول الله صلى الله عليه و آله فقال يا جابر: هنها والله قتلت رجالنا و ذبحت اطفالنا و سبيت نساؤنا و حرقت خيامنا ثم انفصلوا من كربلاء طالبين المدينة. ظاهر كلمات اين سيد جليل بزرگوار آنست كه عبارت: قال عطية [صفحة ١٨٧] فبينما نحن كذلك و اذا بسواد قد طلع من ناحية الشام... الخ جزء روایت عطیه است كه سيد امين (قدس سره) كه بسيار امين در نقلیات خودش است آن را از كتاب بشارة المصطفى و غيره نقل فرموده است و اگر در آن كتاب نباشد از جای دیگر نقل نموده و دانسته كه جزء روایت عطیه است و به آن ضم فرموده و از قرائن معلوم می شود خبر عطیه زيادات داشته و در بعض جاها با اختصار نقل شده و در جاهاى دیگر قدری به طور كامل نقل نموده اند و آن خبر تقطیع شده است [١٤٠]. چنانچه آنچه خود علامه ی نوری (ره) از مصباح الزائر سيد اجل [صفحة ١٩٠] سيد ابن طاووس (ره) نقل کرده شاهد بر این مدعاست. در لؤلؤ مرجان پس از كلمات شریفه اش كه نقل کردیم می فرماید: سيد جليل مذکور طاب ثراه در كتاب مصباح الزائر در اعمال روز اربعين روایت کرده از عطا و ظاهرا همان عطیه ی مذکور در خبر سابق است گفت: من با جابر بودم روز بیستم

صفر چون به غاضریه رسیدیم آنگاه قصه ی غسل و سعد و بی هوشی را ذکر نمود پس از افاقه زیارتی از او نقل کرد که به آن بر آن حضرت سلام کرد و معروفست آن زیارت به زیارت [صفحه ۱۹۱] آل الله و نیز زیارت مختصری برای علی بن الحسین علیه السلام و نیز مختصری برای شهداء آنگاه رفت بر سر قبر ابوالفضل علیه السلام و زیارت کرد و نماز به جای آورد و رفت و ابدا اشاره در آن خبر از آن قصه نیست و گمان ندارم صاحب عقل سلیمی باور کند که حضرت سجاد علیه السلام به آنجا بیاید و در ظاهر اول زیارت آن جناب باشد و اشاره به آن نشود و زیارتی و سخنی از آن حضرت نقل نکند و از جابر نقل زیارت کند که تاکنون شیعیان در آن روز به آن عمل کنند. نگارنده گوید: خود محدث نوری (ره) تصریح فرمود که جابر چند ساعتی بیش در آنجا درنگ نکرده و همان يك مرتبه به زیارت قبر مطهر مشرف شده و مراجعت به خانه های کوفه کرده پس زیارت آل الله که در مفاتیح الجنان آن را محدث قمی (ره) نقل کرده و همان زیارت است که در نیمه ی رجب نیز خوانده می شود و شیخ مفید (ره) آن را در نیمه ی رجب در زیارت سیدالشهداء علیه السلام نقل فرموده جزء روایت عطیه است چنانچه محدث نوری (ره) فرموده منظور از عطا همان عطیه است و غیر او نیست چنانچه بعضی ها توهم کرده است با این همه آن زیارت را شیخ عمادالدین طبری (ره) در بشارة المصطفی نقل نکرده است از اینجا معلوم می شود روایت عطیه مفصل است

و آن را محدثین تقطیع کرده اند و بعدا خیال شده آنچه در بشارة المصطفی و مصباح الزائر [۱۴۱] [صفحه ۱۹۳] و غیره است روایات متعدده است و غفلت از تقطیع گردیده چون کتاب بشارة المصطفی محل نقل آن زیارت نبوده و لذا نقل نکرده است. و احتمال قوی می رود که در بعضی نسخه های بشارة المصطفی مانند نسخه ی مطبوعه در نجف اشرف به سال ۱۳۶۹ ق چنانچه گذشت آنچه راجع به اسراء اهل بیت علیهم السلام است نقل نکرده چون آن قسمت از روایت موردش کتاب مقتل است و مناسب آن کتاب کلماتی است که جابر از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم راجع بر محبت آل محمد صلی الله علیه و آله و محبین آنهاست نقل کرده می باشد و عمادالدین طبری (ره) خواسته آن جملات را نقل نماید و هدفش از نقل آن خبر در کتابش آن کلمات بوده است. و همچنین آنچه از آن روایت راجع به زیارت بوده و مناسب کتاب مصباح الزائر است سید اجل سید ابن طاووس (ره) در آن کتاب نقل فرموده است و قطعه ی از آن خبر که راجع به مقتل است در ورود اسراء به کربلاء در لهوف نقل کرده است و از اینجا معلوم می شود و به خوبی روشن می گردد که آنچه سید امین عاملی (ره) در (لواعج الاشجان) از کتاب بشارة المصطفی و غیره از عطیه قصه ی آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام را در همان موقع که جابر در کربلاء بوده نقل فرموده جزء روایت عطیه است چنانچه مقداری از روایت عطیه را که در نسخه ی مطبوعه ی بشارة المصطفی موجود است سید امین عاملی (ره) نقل

نکرده و آن این جملات است که بعد از جمله ی (علی ما مضی علیه الحسین علیه السلام و اصحابه) گوید: خذنی نحو ایات کوفان فلما صرنا فی بعض الطريق قال یا عطیه هل [صفحه ۱۹۴] اوصیک و ما اظن اننی بعد هذه السفارة مالقیك احب محب آل محمد صلی الله علیه و آله ما احبهم و ابغض مبغض آل محمد صلی الله علیه و آله ما ابغضهم و ان کان

صواما قواما و ارفق بمحب محمد و آل محمد فانه ان تزل له قدم بكثره ذنوبه ثبتت له أخرى بمحبتهم فان محبتهم يعود الى الجنة و مبغضهم يعود الى الناس [۱۴۲]. این آخر روایت عطیه است و محدث نوری (ره) ترجمه به فارسی آن را لؤلؤ مرجان نقل فرموده است و از زیارت آل الله در آنجا خبری نیست با این که از مصباح الزائر سید (ره) معلوم است که جزء همان روایت است اگر از قصه ی ورود اسراء اهل بیت علیهم السلام در آن نسخه که به نظر مرحوم محدث نوری (ره) رسیده و نیز در نسخه ی مطبوعه از بشاره المصطفی در نجف خبری نیست از نقل زیارت آل الله هم خبری نیست و همچنین قصه ی اسراء اهل بیت را سید امین عاملی در (لواعج الاشجان) از عطیه جزء همان روایت نقل کرده ولی از جملات اخیر روایت که نقل شد در لواعج الاشجان از آنها خبری نیست.

خلاصه ی کلام در تطیع شدن روایت عطیه

پس خلاصه ی کلام آنست که از آنچه نگارش یافت واضح می شود: روایت عطیه مفصل بوده و آن را تقطیع کرده اند و هر کس مقداری از آن [صفحه ۱۹۵] را بر حسب تناسب تألیفش نقل نموده.

پس دلیل چهارم محدث نوری (ره) که بر نفی و استبعاد آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام در روز اربعین اول بیستم صفر به کربلاء ذکر کرده و چنگ به روایت عطیه که در کتاب بشاره المصطفی نقل شده زده است تمام نیست چنانچه بر متأمل روشن ضمیر واضح و روشن گشت. و ناگفته نماند: این که جابر انصاری رضی الله عنه بعطیه فرموده مرا به طرف خانه های کوفه ببرید و گمان نمی کنم بعد از این سفر من تو را ملاقات کنم بعید نیست این فرمایش را جابر (ره) در موقع دیگر غیر از موقع ورود اسراء خاندان رسالت و امام سجاد علیه السلام به کربلاء فرموده باشد چون جابر و عطیه در حضور امام سجاد علیه السلام و سائر افراد خاندان امامت به مدینه رهسپار نشده و در کوفه مانده و عطیه از اهل کوفه است و جابر مهمان به وی بوده و از کوفه به زیارت کربلاء می آمده و اگر جابر (ره) در حضور امام سجاد علیه السلام به مدینه برمی گشت نقل می شد و ابد کسی آن را نقل نکرده است و روات و اهل تاریخ در زمانهای قدیم در نقل قضایا به اختصار کوشیده اند و قضیه را طوری نقل نموده اند انسان تصور می کند که يك قضیه و در يك وقت واقع شده است در صورتی که در مواقع مختلفه وقوع یافته است. و این که محدث نوری (ره) فرموده: گمان ندارم که صاحب عقل سلیمی باور کند که حضرت سجاد علیه السلام به آنجا بیاید و زیارتی از آن حضرت عطیه نقل نکند. [صفحه ۱۹۶]

تصور ورود اسراء به کربلاء و الحاق رأس اطهر به بدن اطیب

در ازاء این فرمایش آن محدث جلیل می توان گفت: چون موقع

ورود امام علیه السلام با مخدرات خاندان عصمت و طهارت بارض اطیب کربلاء پس از دچار شدن آنها به آن همه زحمات طاقت فرسا و بعد از اسارت و خلاصی از دست یزید پلید و آوردن امام علیه السلام رأس اطهر و اقدس سیدالشهداء علیه

السلام را همراه خود که ملحق به بدن اطیب کند و دیدن بانوان عصمت قبر مطهر سیدالشهداء (ع) و قبور جوانان بنی هاشم و سائر شهداء دشت کربلاء را در آن موقع آنها در چه حال بوده اند؟ از تصور ما خارج است. و حتما امام (ع) موقعی که به نزدیکی حائر مقدس می رسد و با جابر و عطیة ملاقات می فرماید و سائر اشخاص که در آنجا بوده اند امر فرموده که از حریم حائر مقدس و از دور آن محل شریف دور شوند تا مخدرات عصمت و طهارت وارد کنار حائر شریف بشوند چون قطعا آنها صدا به ناله و فغان بلند می کنند و اشخاص نامحرم باید بر کنار باشند گرچه آنها مودب با آداب شرع مقدس بوده و تمامی حرکات و سکنتات و رفتار آنها سر موئی از جاده ی شریعت مقدسه به کنار نخواهد شد و در حال گریه و شیون نیز مطابق دستور اسلام بوده ولی در مقام نوحه و ندبه اگر اشخاص نامحرم در آن محوطه نبوده باشند بهتر خواهد بود چنانچه حضرت زینب کبری سلام الله علیها روز یازدهم محرم که به قتلگاه نزد نعش مبارک برادرش سیدالشهداء (ع) قرار گرفت چنان نوحه سرائی به برادر خویش کرد که عبارت کتب مقاتل و تواریخ از شیعه [صفحه ۱۹۷] و سنی این است «و ابکت کل عدو و صدیق» تمامی دوست و دشمن را به

گریه درآورد پس حالا که از اسارت شام برگشته و کنار قبر برادرها و برادرزاده ها قرار گرفته چه نوحه سرائی خواهد کرد و لذا قطعا امام (ع) امر می فرماید که اشخاص بی گانه از حریم مطهر حائر شریف دور باشند و شاید به این جهت عطیه و دیگران کنار شده اند و سخنان امام علیه السلام و یا کلماتی که امام علیه السلام در موقع زیارت پدر بزرگوارش سیدالشهداء علیه السلام با آن کلمات زیارت فرموده نتوانسته اند حفظ نمایند و به شیعیان و نسل آینده آنها رابه یادگار بگذارند این طور نیست که علت عدم نقل زیارتی از امام علیه السلام در آن موقع منحصر به آن چه محدث نوری (ره) تصور فرموده، باشد شاید جهات و موانع دیگری علت آن شده که به ما نقل نگردیده و به اطلاع ما نرسیده. یا کتبی که اینگونه قضایا و حوادث را متضمن بوده و در آنها درج و نقل شده از میان رفته چقدر کتابهای اسلامی در حملات تاتار و مغول از کتابخانه های مهم بلاد اسلامی از بین رفته است که جز اسامی و فهرست آنها را در کتب رجال و تراجم مطالعه نمی کنیم چنانچه بر اهل تتبع و اطلاع پوشیده نیست.

اضافات طبع دوم در رد شبهات طرفدار شبهات

در اینجا آنچه در طبع اول کتاب در رد دلیل چهارم محدث نوری (ره) نگارش یافته بود تمام گشت و نظر بر این که ادعای تقطیع شدن روایت عطیه به بعض اشخاص که اهل این مطلب نبوده و خود را وادار به قلم فرسائی در اینگونه مطلب تاریخی نموده بسیار گران آمده خواسته با [صفحه ۱۹۸] ایجاد شبهات و تشکیکات واهیه آنچه در این موضوع نگارش یافته موهون نموده و شبهات و

استبعادهای محدث نوری (ره) را تقویت نماید و آنچه سید در مصباح الزائر از عطا نقل کرده و زیارت نقل نموده و آنچه عمادالدین طبری در بشارة المصطفی از عطیه روایت کرده غیر از دیگری دانسته و عنوان کرده که عطا غیر از عطیه است و

تطبيق بين نقل عطا و عطية کرده و گفته معلوم می شود که نقلیات این دو نفر مغایرت دارند پس روایت عطا در مصباح الزائر غیر از روایت عطية در بشارة المصطفى است. اولاً: اجمالاً در جواب این طرفدار شبهات و رشك برنده بر تحقیقات گفته می شود: ۱- اختلاف بين بعض عبارات روایت در مصباح الزائر و بشارة المصطفى جهت آن از نقل به معنی کردن روات است، روات ملتزم نبوده لند تمامی احادیث و روایات را با عين الفاظ آنها نقل نمایند جائی که الفاظ مغیر معنی به تمام المعنی نباشد نقل به معنی نموده و نقل کرده اند چنانچه در علم (درایه) مشروحاً بیان و مطلب عیان گردیده است خصوصاً که حدیث راجع به نقل تاریخ و واقعه ی باشد که راجع به احکام شرعی و ادعیه ی مأثوره نیست. ب- ثابت کرده و روشن خواهیم کرد که عطا همان عطیه است و غیر از او نیست و شکی در این باره نخواهد ماند پس آنچه در مصباح و بشارة المصطفى است يك روایت بوده و تقطیع شده است یعنی روات در اصل [صفحه ۱۹۹] نقل روایت تقطیع کرده اند. ثانياً طرفدار شبهات واهیه و زیاد کننده ی احتمالات فاسده گفته: که شیخ فخرالدین طریحی متوفی (۱۰۸۵) ه اشاره بروز زیارت نموه و سال زیارت را مسکوت گذاشته و ترجمه ی عبارات را از منتخب طریحی (ره)

و کتاب مصائب المعصومین شیخ عبدالخالق بن عبد الرحیم یزدی [۱۴۳] [صفحه ۲۰۰] مرد متهم غیر قابل اعتماد آورده و گفته که او عین عبارت لهوف را نقل کرده و ابتدا در مورد تاریخ روز و سال تعرضی نموده است. بعد از فاضل قزوینی (ره) در کتاب تظلم الزهراء از کتاب بشارة المصطفى تألیف عمادالدین طبری از عطیه ی عوفی آمدن جابر را به کربلاء و غسل کردن او را نقل کرده و در آخر گفته: باز در این حدیث اشاره به روز و ماه و سال نشده و گفته: آنچه در لواعج الاشجان سید امین عاملی (ره) فرموده چنانچه نقل شد: قال عطية فبينما نحن كذلك و اذا بسواد قد طلع من ناحية الشام... الخ و نقل آن گذشت ص ۱۸۶. این ذیل و اضافات به تنها لواعج الاشجان اختصاص دارد و در تظلم الزهراء و مصائب المعصومین و مفاتيح البكاء و ارشاد و لهوف و [صفحه ۲۰۱] ابومخنف ندارد. باز گوید: ذیلی که سید امین عاملی (ره) نقل کرده: قال عطية... الخ صحت ندارد... و احتمال تقطیع بدون اشاره نمودن بر صدر و ذیل روایت... اغراء به جهل است و این هم از بزرگان بسیار بعید است.

کشف شبهات صادره از طرفدار شبهات

جمود بر این که شیخ طریحی (ره) اشاره به سال نکرده و مسکوت گذاشته یا فلان شخص روز و سال را متعرض نشده این قبیل کلمات و راه انداختن شبهات تمامی اینها غفلت از آنست که مراد بزرگان از کلمات شان همان روز بیستم صفر سال ۶۱ هجری است زیرا مرتکز در اذهان بزرگان از علماء و دیگران از آن کلمات شان روز بیستم صفر روز اربعین سال

۶۱ هجری است چون ارتکازی در میان شیعیان است عموماً که رأس اطهر سیدالشهداء (ع) پس از چهل روز از عاشوراء ملحق به جسد اطیب شده و آن را امام سجاد (ع) در اربعین آورده و به بدن اطیب ملحق کرده است چون کسی از مؤرخین و ارباب مقاتل نگفته که رأس اطهر را کسی دیگر ملحق به بدن اطهر کرده است و کسی ابراز نکرده که غیر از امام علیه

السلام کسی دیگر آن را الحاق به بدن کرده و کسی نگفته که آمدن امام سجاد (ع) برای الحاق رأس اطهر به بدن امام (ع) در اربعین دوم اتفاق افتاده یعنی هشتاد روز بعد از عاشوراء واقع شده یا موقع رفتن [صفحه ۲۰۲] از کوفه به شام که بعضیها احتمال داده که آن موقع از کوفه به کربلاء آمده اند زیرا رأس اطهر را نظر به این رغم باطل در آن موقع به شام برده اند چطور می شود آن موقع الحاق به بدن اطیب شده باشد، و کسی از امامیه نگفته که اسراء شش ماه در کوفه مانده اند. و یا سال آینده ۶۲ به کربلاء آمده اند اینها حدسیات بعض اشخاص مانند طرفدار شبهات است و حدسیاتی است که در این باره زده شده و خصوصا پس از محدث نوری (ره) شبهات به راه انداخته اند و کلیه احتمالاتی که ذکر شد کلا حدس و تخمین و توهّمات و احتمالات است که در اعصار متأخره به میدان آمده و از محدث نوری (ره) ناشی شده و او هم استبعاد سید (ره) را در اقبال عنوان کرده و به شبهات بال و پر داده و تمامی اذهان را با آنها

به تشویش انداخته اند و ابدا دلیلی به آنها ندارند. و ابدا کسی قبل از زمان محدث نوری (ره) ایجاد شبهات نکرده و به شبهات بال و پر نداده مثل بال و پر دادنش به تحریف قرآن (العیاذبالله) که از حد خارج شده است فقط استبعاد سید (ره) است که در اقبال فرموده و ذهن آن بزرگوار را احتمال این که اهل بیت يك ماه در دمشق مانده اند گرفته و اما ایجاد شبهات فرموده است. و علامه ی مجلسی (ره) هم استبعاد را خواسته به نحوی توجیه نماید که از قول مشهور به کنار نرود روز اربعین بیستم شهر صفر سال ۶۱ به اندازه ی در میان شیعه مسلم بوده و الحاق رأس اطهر بقدری روشن بوده حتی از علمای اعلام اهل سنت گفته: که شیعه ی امامیه قائلند که رأس مطهر [صفحه ۲۰۳] سیدالشهداء (ع) پس از چهل روز از شهادت آن حضرت به بدن اطیبش ملحق شده و الحاق کننده غیر از امام سجاد (ع) کسی دیگر نیست و عین الفاظ علماء اهل سنت خواهد آمد. و لذا احتیاجی نداریم بگوئیم: باید جمع بین اخبار و تاریخ و ملاقات جابر نمائیم و چهار و پنج وجه که جز احتمال و حدس بیش نیست تصویر کنیم و غیر از تکثیر احتمالات و زیاد کردن حدسیات و اهیه که اصلا به درد نخواهد خورد چیز بیش نیست و غیر از مشوش کردن اذهان و به حیرت انداختن اشخاص صافی طویت و سلیم النفس خالی از شکوک و شبهات چیز دیگر نیست.

عطا همان عطیه است و غیر او نیست

طرفدار شبهات خیال کرده که عطا غیر از عطیه است و هدفش از این عنوان می خواهد اثبات کند ادعاء این

که:- روایت عطیه تقطیع شده، تمام نگشته و ثابت نیست، و روایت سید ابن طاووس (ره) را در مصباح الزائر که زیارت را از عطاء نقل فرموده و علامه ی محدث نوری (ره) فرموده: ظاهر آنست که عطا همان عطیه است غیر از روایت عطیه دانسته تا بتواند مرام خود را اثبات نماید و غافل از این که فرمایش محدث نوری (ره) صحیح است به چند وجه: [صفحه ۲۰۴] اول: غسل کردن جابر در فرات و لباس پوشیدن وی مثل اشخاص محرم و (سعد) استعمال کردن که سید (ره) در مصباح نقل کرده عینا همان عمل است که عطیه نقل کرده و اختلاف در الفاظ روایت عطیه در بشارة المصطفی و عطا در مصباح موجب

دو روایت نیست مثلاً جابر از عطا عطر خواسته یا از کیسه خود علف سعد در آورده و به بدن خود پاشیده در روایت عطیه کیفیت آمدن بر سر قبر مطهر را مشروحاً بیان کرده و در روایت عطا اختصار کرده از این قبیل اختلاف در نقل و اختصار و تفصیل تمامی اینها ناشی از نقل روایت حدیث است که نقل به معنی نموده راویان با اختصار و تفصیل نقل کرده اند از یک نفر راوی اول حدیث صادر نشده تا گفته شود: امکان ندارد از یک نفر شخص در یک رویداد و سرگذشت این مقدار اختلاف روی دهد و از این کلام نتیجه اخذ شود که عطا غیر از عطیه است و حکم به جهالت عطا شود و روایت وی از اعتبار ساقط گردد و زیارت «آل الله» هم از اعتبار بیافتد. اگر شواهد این مطلب ذکر شود کلام طولانی شده

باعث ملال خواننده ی عزیز می شود در یکی از خطب امام حسن مجتبی (ع) با این که آشکارا و در میان جمعیت انبوه انشاء فرموده با عبارات مختلفه و تغییرات زیادی نقل شده و نیست این کار مگر از طرف ناقلین خبر و راویان قصه و در روایات و احادیث این مطلب به طور روشن نمایان و زیاد واقع شده است علاوه غسل جابر و پوشیدن لباس که راویان نقل به معنی نموده یکی (قمیص) تعبیر آورده و دیگری (ازار) نقل کرده چندان فرق زیادی [صفحه ۲۰۵] ندارند در لغت گوید: «القمیص»: «ما یلبس علی الجلد» و «الازار»: «کل ما تسترک» غیر از این که یکی از دیگری به نحو عام و خاص فرق داشته باشد ندارند و هرگز روایت ملتزم نبوده اند که عین الفاظ همدیگر را نقل کنند. اگر کسی تأمل کند گمان نمی رود که شك داشته باشد که قضیه ی نقل شده در مصباح و در بشارة المصطفی از غسل جابر و آمدنش نزد قبر مبارک قضیه ی متعدده نیست و یک واقعه بیشتر نبوده است. اختلاف در بعض الفاظ قصه هرگز مابینت را نمی رساند. در علم «درایة الحدیث» کاملاً بیان شده کسی که عالم به الفاظ و مدلولات آنهاست و خبیر به مقاصد و معانی است برای او نقل کردن حدیث به معنا مانعی ندارد در حالی که تمام معنی را اداء کند و هرگز حدیث با نقل به معنی از حجیت نمی افتد و این قول مشهور میان علمای امامیه رضوان الله علیهم است و محقق قمی (ره) در قوانین فرموده: خلافتی در این مطلب میان اصحاب ما وجود ندارد و همچنین صاحب فصول

فرموده: من مخالفی در این مطلب از اصحاب نمی شناسم و بر این قول قائل شده اکثر مخالفین. پس اختلاف در تعبیرات ناشی از نقل کردن قصه به معنی است نه این که دو قصه ی مغایر باشند اگر شواهد این مطلب بیان شود کلام به طول می انجامد و نظر بر این که بر اهلش مستور نیست از نقل شواهد صرف نظر گردید و اما کسی که اهلش نیست ما کاری با او نداریم - حسب جهله. [صفحه ۲۰۶] دوم: در اول ورود جابر به کربلاء سه نفر بیشتر نبوده اند خود جابر بن عبدالله انصاری و غلامش و عطیه ی عوفی آن محدث جلیل القدر اگر عطا غیر از عطیه باشد لازم گرفته که شخص چهارمی نیز با آنها بوده باشد و بنی هاشم و دیگران بعد از ورود جابر آمده اند و اگر ادعاء شود که جابر یک دفعه با عطیه آمده و غسل کرده و زیارت به جا آورده و دفعه ی دوم با عطا آمده عین همان اعمال از غسل و غیره را به جا آورده پس بر عهده ی این ادعاءکننده است که تعدد قضیه را به اثبات برساند و از قدیم گفته اند: «دون اثبات ذلك خراط القاتات» مگر این ادعاء از روی احتمالات و حدسیات و تخیلات واهی گفته شود آن هم به درد نمی خورد در اینجا مجرد ادعاء و احتمال و حدس فائده ندارد. سوم:

آنچه کاملاً ثابت می‌کند که عطا همان عطیه ی عوفی است عبارتی از تتبع و تحقیق در اسناد روایات وارده در کتب حدیث است که از عطیه گاه عطا تعبیر آورده اند و محدث نوری (ره) در حدس خود صائب است و برای دلیل و

شاهد این مطلب بررسی به روایتی که عطیه از عائشة سؤال کرده و نقل نموده بس است: شیخ جلیل محدث اقدم جعفر ابن احمد بن علی قمی نزیل «ری» قدس سره استاد شیخ صدوق قدس سره در کتاب «نوادیر الاثر فی علی خیر البشر» روایت کرده به سندش از عبدالرحمن بن شریک از پدرش از اعمش از عطا قال: سألت عائشة عن علی (ع)؟ قالت: ذاك خير البشر لا يشك فيه الا كافر - ص ۴۳. [صفحه ۲۰۷] باز به سند دیگر از عبد الله بن شریک از پدرش از اعمش از عطا قال: سألت عائشة... الخ همان حدیث را نقل کرده ص ۴۴. باز به سند خود از محمد بن عبید بن عتبة الکندی از عبدالرحمن بن شریک از پدرش از اعمش از عطیه قال: سألت عائشة عن علی (ع) قالت: ذلك خير البشر لا يشك فيه الا كافر. ص ۴۴ ط طهران سال ۱۳۶۹ ه ق گرچه از عنوانهای آن کتاب شریف توهم این که عطا غیر از عطیه است ممکن است بشود ولی پس از تأمل در اسناد و متن حدیث واضح است که يك نفر بیشتر نیست فقط اختلاف در تعبیر است و روایت یکی است. و عین همین روایت را در غایة المرام سید علامه ی بحرانی قدس سره از شیخ ابن بابویه (ره) به طریق عامه روایت کرده که سند در وسطش عینا همان طریق می شود که شیخ ابومحمد جعفر قمی (ره) در (نوادیر الاثر) روایت را از اعمش از عطیه نقل کرده ولی در غایة المرام (عطا) تعبیر آورده است چنانچه به سندش روایت می کند و گوید: قال حدثنا محمد بن

عتبة الکندی بن عبید قال حدثنا عبدالرحمن بن شریک قال حدثنا أبي عن الاعمش عن عطا قال: سألت عائشة عن علی ابن ابی طالب (ع) فقالت ذلك خير البشر ولا يشك فيه الا كافر. ص ۴۵۰ جای شبهه نیست که سؤال کننده از عائشة عطیه است و سند یکی است و در سند غایة المرام تقدیم تأخیر فقط در لفظ (عتبة) و (عبید) است. و توهم این که عطا و عطیه دو نفرند و هر دو به يك نحو از [صفحه ۲۰۸] عائشة سؤال کرده و سلیمان بن مهران اعمش که از بزرگان متکلمین امامیه است از هر دو ایضا به يك نحو اخذ حدیث نموده توهم باطل و بطلانش در غایت درجه واضح است و احتیاج به تذکر ندارد محض برای توضیح و اضحات نگارش یافت. پس کسی که در کتابش عنوان کرده: که (عطا غیر از عطیه است) بطلانش واضح است چنانچه به تناقض کلام خود متوجه نشده در جایی گوید: که شیخ مفید و شیخ طوسی انکار اربعین را کرده اند که اسراء از شام برگشته و به کربلاء آیند بلکه به مدینه رفته اند و در جای دیگر گفته که هر دو آن بزرگواران «شیخان» اربعین را انکار نکرده اند بلکه ساکت بوده اند نفیا و اثباتا فرمایشی نفرموده اند. ادعاء اولش باطل و کلام دومش صحیح است و جهت این که شیخان قدس سرهما ساکت شده و تصریح نفرموده اند از مطاوی کلمات در این کتاب روشن و واضح گردیده است نیازمند به تکرار نیست. کسی که گفته جابر بن عبدالله انصاری صحابی معروف با جمعی از بنی هاشم به زیارت کربلاء شتافت و در اربعین دوم صورت

به قبر حسین علیه السلام گذاشت - این قولی است که مدرک و دلیلی از تواریخ و مقاتل نداشته و شواهد تاریخی که قابل اعتماد باشد ندارد و برخلاف آنست که شیعه ی امامیه گفته اند که رأس مطهر سیدالشهداء (ع) بعد از چهل روز از شهادتش امام سجاد (ع) در کربلاء ملحق به بدن اطیب اطهر فرموده است و امام سجاد (ع) هم در غیر روز اربعین کسی نگفته که به کربلاء [صفحه ۲۰۹] آمده است مگر بعد از سالها که امام (ع) به زیارت کربلاء و نجف اشرف آمده است و کسی که با حدس و تخمین و از روی تصورات خویشان گفته: اگر عصر ۱۱ محرم به کوفه رفته باشند و روز ۱۴ قاصد به شام برود و آخر محرم به شام برسد و روز شانزدهم صفر برگردد و ۳ روز این زیاد تهیه ی سفر ببیند چنانچه همه نوشته اند روز ۱۸ صفر از کوفه حرکت به شام وقاع می شود و به احتمال ضعیف شاید ۱۹ صفر در موقع حرکت از کوفه به شام در حال عبور با جابر ملاقات کرده باشند و سید ابن طاووس به همین مناسبت تردید کرده که روز ۱۹ صفر اربعین یا بیستم پس اربعین اول را در مسیر حرکت به شام باید بدانیم دیگران هم این قول را گفته بطوری که از جمله (چنانچه همه نوشته اند) معلوم می گردد جماعتی به این قول قائل است و مؤید این قول است آنچه طبرانی [۱۴۴] در کامل بهائی می نویسد که اهل بیت در شانزدهم ربیع الاول وارد شام شدند. بنابراین ورود اهل بیت در بیستم صفر به کربلاء و ملاقات آنها با جابر قابل هضم خواهد شد.

[صفحه ۲۱۰] در ازاء این حدسیات گفته می شود: جای تعجب است طرفدار شبهات حرفهای حدسی و بی مدرک يك نفر کارمند فلان اداره را نقل کرده و از حدسی بودن آنها صرف نظر می کند ولی تلاش دارد که تقریبات این جانب را هیچ نماید راست فرموده جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که حسد ده جزء است نه جزء آن در میان علماء است يك جزء در سائر مردم است و از آن يك جزء هم علماء حظ وافر دارند البته معلوم است که اینها حالات علماء دنیا است و علمای آخرت از آن گونه صفات بریء هستند رجوع شود به تعلیقات انوار نعمانیه ج ۴ ص ۳۲۴-۳۲۲ ط تبریز - روز ۱۴ قاصد به شام برود و آخرش را هم تعیین کرده که آخر محرم به شام برسد و روز شانزدهم صفر وقت مراجعت خیال کرده که برگردد - صحت این حدس از کجا معلوم شده، و برای تهیه ی سفر ابن زیاد هم وقت فرض نموده آن هم سه روز تعیین کرده تا آخر آنچه نگارش داده و از این قبیل حدسیات و تخمینات بی مدرک که جز توهمات چیز بیشتر نیست ابدا اعتماد را نشاید زیرا تمامی آنها توهمات و پندارهای خیالی است و فرضیات بی مدرک می باشد در کتب معتبره حرکت اسراء را به شام روز (۱۵ محرم) از کوفه گفته اند و ورود به دمشق را اول صفر نوشته اند و شاهد اقوی هم که بر آن فرضیات ذکر کرده گفته: و شاهد اقوی تعبیر فقید ابن نما با کلمه ی مرور است وی چنین گوید: و لما مر عیال الحسین (ع) به کربلاء و جدوا جابر بن

عبدالله الانصاری و جماعة من بنی هاشم قدموا [صفحه ۲۱۱] الزیادة فی وقت واحد [۱۴۵]. عبور کردن از جائی به جائی استعمال می شود چنانچه در عبور امیرالمؤمنین (ع) در سفر صفین با کلمه ی مرور تعبیر کرده زیرا مقصد صفین بود به سرزمین کربلاء گذشت و در سفر عیال حسین (ع) مقصد شام بود کربلاء یکی از منازل می شد از این جهت با کلمه ی مرور تعبیر شده - این دلیل آن حدسیات است که ذکر کرده بر فرض قبول کنیم که مرور به آن معنی است که ادعاء شده است

آیا مرور به گذشتن اهل بیت در مراجعت از شام و گذشتن آنها از کربلاء که مقصدشان مدینه بود صدق نمی کند؟ یعنی کربلاء را منزل قرار داده بعد کوچ به طرف مدینه شود. در اینجا قضاء و داوری را به وجدان خوانندگان گرامی محول می کنم. در تاریخ کربلاء نظیر آن عبارت را چنین ذکر کرده و در ضمن مطلبی گوید: ثم و من سوق الاسارى و السبايا الى الكوفة فالى الشام ثم رجوعهم من الشام و مرورهم بکربلاء فى طريقهم الى المدينة... الخ [۱۴۶]. و شاهد بی اساس بودن این ادعاء یعنی مرور اهل بیت در موقع رفتن به شام از کربلاء شده چنانچه حدس زده اند در خود [صفحه ۲۱۲] عبارت کتاب مشیر الاحزان ابن نما (ره) نمایان است: چون فرموده: در مرور عیال امام (ع) به کربلاء جابر و جماعتی از بنی هاشم را یافتند که برای زیارت آمده اند در وقت واحد. آیا در آن موقع تسلط ابن زیاد به عراق و به ویژه کوفه و حوالی آن و روزهای اختناق و خفقان بعد از وقوع واقعه ی جانگداز

کربلاء و روز عاشوراء حتی طوری شده بود که اکثر مردم خیال کردند که دیگر کسی از بنی هاشم بعد از آن کشتار نمی تواند نفس بکشد و اولاد علی علیه السلام به کلی مستأصل شدند و امام (ع) شهید شد و رأس مطهر او را با یارانش به کوفه پیش ابن زیاد ارمغان بردند آیا در آن موقع که چند روز بیشتر نیست که واقعه ی عاشوراء اتفاق افتاده و هنوز یزید پشیمان نشده می توان باور کرد که جماعتی از بنی هاشم به زیارت کربلاء آیند؟ تا با عیال امام (ع) ملاقات نمایند و ۳ روز در کنار قبرش به عزاداری مشغول شوند چون جای شك نیست هنوز اسراء و سر اطهر به دمشق بنا به ادعائی که ذکر شد وارد نشده بود و یزید با خشم مردم روبرو نگشته بود و اوضاع دگرگون نشده و مردم بلاد اسلامی با بغض بر علیه وی نشوریده و با نظر نفرت ننگریسته و امثال مروانها سراسیمه نزد یزید نشتابیده که هر چه زودتر اسراء اهل بیت را با نوازش و مهربانی به وطن خودشان برگردان و اگر همچو اقدامی نشود اوضاع وخیم و عاقبت کار تیره و تاریک است. [صفحه ۲۱۳] چطور در آن موقع خفقان بنی هاشم توانستند به زیارت بیایند؟ آیا آنها از کوفه آمده بودند با آن وضع اختناقى آن شهرستان؟ یا از مدینه رهسپار شده بودند؟ اگر جابر در اول اربعین بیستم صفر سال ۶۱ به زیارت امام (ع) شتابیده پس از پشیمان شدن یزید و شکستن خفقان بود باز با خوف و ترس روبرو بود و چون رسول الله صلی الله علیه و آله به وی دستور داده

بود که سید مظلومان را زیارت کند و به امر آن حضرت می خواست عمل کند و البته جابر بن عبد الله انصاری کسی نیست که خودش اعمالی از خود تشریح نماید غسل کند و گامهای خود را آرام بردارد و به زیارت قبر مقدس جگر گوشه ی زهراء بتول (ع) بشتابد قطعاً تمامی اعمال و حرکات وی مأخوذ از معصوم بوده است. ادریس عمادالدین قرشی متوفی (۸۷۲) ه در کتاب «عیون الاخبار و فنون الآثار» گوید: [۱۴۷] و روى الحسين بن جعفر بن موسى باسناده الى أم سلمة أنها قالت: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: ألا أن ابني الحسين مقتول فوالله لو اشترك في قتله اهل السماوات و الارض لادخلهم الله عزوجل كلهم في النار، ألا و أن مابين قبري و قبر الحسين روضه من رياض الجنة، ألا و ان قبر الحسين على ترعة من ترع الجنة، ألا و ان كربلاء أرض من أرض الجنة. ثم التفت الى جابر بن عبد الله فقال له: يا جابر [صفحه ۲۱۴] زر قبر ابني الحسين، فان زيارته تعدل مائة حجة. پس معلوم شد که جماعه بنی هاشم در آن موقع نمی توانستند به

کربلاء بیایند و دخالت بعضی از عجمها در کلمه ی (مر) در عبارت مثير الاحزان ناشی از دخالت در نکات کلمات لغت عربی است که وی از آن عاری و بری است. و قول طرفدار شبهات که گفته: زیادتی را که سید امین عاملی (ره) نقل فرموده: قال عطية فينما... الخ. هیچ کس از بزرگان که روایت عطیة را از بشارة المصطفی تألیف طبری (ره) نقل کرده این زیادتی را نقل ننموده است پس زیادتی مذکور

در روایت عطیة نیست این حاصل کلام اوست. معلوم می شود اصل منظور را دریافته است زیرا ما مدعی نیستیم که این زیادتی در بشارة المصطفی بوده و تمامی روایت عطیة در آن کتاب نقل شده و از آن تقطیع کرده اند بلکه مراد آنست در اصل روایت عطیة قبل از صاحب کتاب بشارة المصطفی از محدثین که آن را روایت کرده اند تقطیع واقع شده است. گرچه اولاً: محتمل است در نسخه ی کامل از بشارة المصطفی اگر به دست آید موجود باشد چنانچه اشاره کرده ایم که نسخ بشارة المصطفی ناقص است و نسخه ی که از روی آن در نجف اشرف چاپ شده ناقص بوده چنانچه در مقدمه اش به این مطلب تصریح کرده اند و ممکن است نسخی که از آن به دست جمعی رسیده این زیادتی را نداشته است ولی سید امین عاملی (ره) از نسخه ی کامل آن یا از جای دیگر آن زیادتی [صفحه ۲۱۵] را به دست آورده و نقل فرموده اثبات سید امین عاملی (ره) مقدم بر سکوت سائرین بلکه نفی دیگران است و در اول کلامش فرموده: «عن کتاب بشارة المصطفی و غیره... الخ از این عبارت معلوم می شود که از غیر کتاب بشارة المصطفی نیز نقل فرموده است. و ثانیاً: اگر قبول نمائیم عمادالدین طبری (ره) در کتاب بشارة المصطفی چنانچه اشاره شد از اصل روایت تقطیع شده ی محدثین قدماء همین اندازه را نقل فرموده که زیادتی سید امین عاملی (ره) را ندارد و سید ابن طاووس (ره) در مصباح الزائر قطعه ی از آن را به مناسبت حال کتابش نقل فرموده و در کتاب لهوف هم بر حسب تناسب کتاب راجع به آمدن

اسراء به کربلاء نقل فرموده و شاهد این که از علمای اعلام بر این موضوع متوجه شده اند که روایت عطیة بقیه دارد و لذا بعد از نقل آن این عبارت را مرقوم داشته اند «الحديث» الف و لام عهد است که رویه ی محدثین است که هرگاه در جایی تمام روایتی را نقل نکردند این کلمه را «الحديث» مرقوم می دارند چنانچه فاضل قزوینی و غیره همین عمل را به کار بسته اند پس اغراء به جهلی در بین نیست که سبب آن تقطیع شدن حدیث شود و از بزرگان اشاره ی به آن نمایند چنانچه طرفدار شبهات پنداشته است و به این نکته در پاورقی ص ۱۳۶ از طبع اول کتاب تصریح کرده ام چنانچه در این طبع در ص ۱۸۶ نیز موجود است ولی طرفدار شبهات ملتفت آن نشده یا متوجه اصطلاحات محدثین چنانچه در علم «درایة» بیان کرده اند نبوده است چنانچه محدث نوری (ره) با آن تبهرش در حدیث [صفحه ۲۱۶] و رجال متوجه تقطیع حدیث عطیة نشده است از قدیم گفته اند «کم ترك الاول للاخر» چنانچه تاریخ الاثمه ی ابن ابی الثلج بغدادی (ره) را جمعی از بزرگان به نصر بن علی جهضمی که از راویان آن کتاب است و راوی از حضرت رضا سلام الله علیه است داده بودند در مقدمه ی آن رساله تحقیق شد که تألیف ابن ابی الثلج است و احدی به این موضوع متوجه نشده بود و نیز تا حال کسی متوجه نشده بود که

روایت هرثمة ابن اعین تاریخ وفات امام رضا علیه السلام را با تاریخ قتل هرثمة و وفات امام علیه السلام درست نمی آید و این نکته در چند سال قبل تحقیق شده است. غرض به

بعض نفوس گران نیاید که چطور شد به فلان مطلب کسی متوجه نشد اما فلانی تحقیق کرد (ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء). چنانچه در همین کتاب نسبت به تاریخ هجری تحقیق می شود که اصل واضع تاریخ هجرت خود رسول الله صلی الله علیه و آله است و نسبت اصل وضع آن به عمر از اغلاط است حالا این مطلب را از اشخاصی که رشک می برند قبول نمایند که کسی از بزرگان صراحة آن را نگفته و تحقیق نکرده است در صورتی که از بزرگان علمای اعلام شیعه و سنی بر آن اشاره کرده اند چنانچه می آید ان شاء الله تعالی.

محدثین احادیث زیادی را تقطیع کرده اند

از محدثین احادیث زیادی را تقطیع کرده و به ابواب مختلفه ی کتب حدیث توزیع نموده اند که از حد و حصر خارج است آیا اغراء به جهل کرده اند؟ و مقدار زیادی از احادیث را نقل به معنی نموده اند آیا به اشتباه رفته اند؟ خصوصاً احادیثی که راجع به احکام شرعی نیست و [صفحه ۲۱۷] اخباری که در موضوع ادعیه و زیارت و اذکار نیست چون در این دو قسمت اخیر خود الفاظی که از معصوم علیه السلام شنیده شده دخیل بوده و لذا در آنها از نقل به معنی خودداری شده و در نقل جریان آمدن جابر و غسل کردن وی که از قبیل قصه و نقل تاریخ است نقل به معنی رخ داده ولی در نقل زیارت قطعاً این کار عملی نشده است چنانچه به این مطالب در علم درایه کاملاً تصریح کرده اند. کتاب سلیم بن قیس هلالی را که از کتب معتبره ی مشهور است احادیث آن را کلینی (ره) و صدوق (ره) و دیگر از اکابر تقطیع کرده

و پخش به موارد زیادی کرده اند بدون این که اشاره ی به تقطیع نمایند لیا اغراء به جهل کرده اند؟ اغراء به جهل وقتی لازم می آید که اگر اشاره به عمل خودشان نمایند مفسده ی بر آن مترتب بشود حالا در عدم اشاره به تقطیع يك موضوع تاریخی چه فساد لازم می آید تا اگر اشاره نمایند اغراء به جهل را در برداشته باشد. علامه ی مجلسی (ره) در بحارالانوار مقداری از کتاب امام علیه السلام را به محمد بن ابی بکر که در امالی شیخ رحمه الله تفصیلاً نقل شده تقطیع فرموده بدون این که اشاره به آن نماید آیا اغراء به جهل کرده است؟ اگر موارد تقطیع بدون اشاره و تصریح بر آن را بشماریم کلام به درازا می کشد و برای کسانی که اطلاع بر این مطالب دارند روشن است. [صفحه ۲۱۸] بر فرض در بعض موارد اتفاق افتاده که اشاره و تصریح بر تقطیع روایتی به ویژه در قسمتهای تاریخی آن نکرده اند و مسامحه را روا داشته اند آیا محدثین و بزرگان ناقلین احادیث و تواریخ (العیاذبالله) حکیم علی الاطلاق هستند که از آنها اغراء به جهل سر نزنند و به خطاء نرفته باشند؟ اغراء به جهل از حکیم علی لاطلاق قبیح است نه از کسانی که از آنها خطاء صادر می شود.

زیادتی سید امین را کسی دیگر نقل کرده

و ناگفته نماند زیادتى را که سید امین عاملی (ره) نقل کرده سید بزرگوار متفرد در نقل آن از عطیه نیست عین همان زیادتى را در ذیل روایت عطیه در جای دیگر نیز نقل کرده اند چنانچه شیخ جلیل شیخ حسین بن شیخ علی آل شیخ سلیمان بلادی بحرانی در کتاب «حدیث الاربعین فی ذکر مجیء الامام

زین العابدین و اهل بیته الی ارض کربلاء» ص ۲۹ ط- نجف به سال: ۱۳۷۲ ه ق نقل کرده و از عطیه «ابن عطیه» تعبیر آورده که قطعاً از غلط نسخه است و روایت را از کتاب بشارة المصطفی نقل کرده و همان ذیل را که سید امین (ره) نقل فرموده او نیز نقل نموده و در ص ۳۰ گوید: فکأنتی بزین العابدین و قد أقبل... الخ از قول او: فکأنتی... الخ کلام صاحب کتاب است و در طبع اول کتاب ص ۱۸۸ به این مطلب اشاره کرده ام پس قول طرفدار شبهات که نقل آن زیادتى به سید امین عاملی (ره) اختصاص دارد غلط است و این که گفته: «در تظلم الزهراء و مصائب المعصومین و مفاتیح البکاء و ارشاد و لهوف و أبومخنف ندارد». [صفحه ۲۱۹] اگر آن زیادتى را در تظلم الزهراء و ارشاد و لهوف ندارد عیبى بر آن نمى رساند چون روایت عطیه میان روایت از زمان قدیم تقطیع شده مقداری از آن را در کتب مذکوره غیر از ارشاد مانند لهوف نقل کرده اند بقیه را نقل نکرده اند ولی سید امین عاملی (ره) و شیخ حسین بن شیخ علی بن شیخ حسن آل شیخ سلیمان بلادی بحرانی بر آن مطلع شده و نقل کرده اند و اثبات مقدم بر سکوت و ادعای علم مقدم بر جهل است و اما کتاب مصائب المعصومین و مفاتیح البکاء و أبومخنف نزد اینجانب بقدر فلسسی و پیشیزی ارزش و اعتبار ندارد تا نقل و عدم نقل آنها مورد اعتناء قرار گیرد زیرا این جانب به آن قبیل کتابها ارزش و اعتبار قائل نیستم مانند نظائر آنها که مشروحا

در این کتاب به اسامی عده ی زیادی از آنها اشاره شده است. طرفدار شبهات گفته: احترام و اهمیت روز اربعین به جهت آنست که روز چهلم از شهادت سیدالشهداء (ع) است علل دیگر از آمدن جابر و یا اهل بیت به کربلاء تأثیر ندارد. این ادعاء ارزش ندارد در جواب این کلام بی اعتبار گفته می شود: شما از کجا دانستید که آمدن جابر و اهل بیت و ملحق کردن سر اطهر امام (ع) در آن روز به جسد انور تأثیر در اربعین قرار دادن آن روز ندارد در صورتی که کلام بزرگان اسلام مقدم بر ادعاء شماست که تصریح به تأثیر کرده اند. سید علم الهدی (ره) و شیخ طوسی (ره) فرموده اند که رأس اطهر [صفحه ۲۲۰] را در روز اربعین به جسد اطیب ملحق کرده اند و شیخ طوسی (ره) فرموده از آنست زیارت اربعین. و قول ابوریحان بیرونی ریاضی دان مشهور در اسلام گر چه در قولش متفرد است مقدم بر ادعاء شماست که فرموده: در آن روز سر اطهر را به جثه ی انور ملحق نمودند و چهل نفر از اهل بیت امام (ع) او را زیارت کردند و از آنست زیارت اربعین. و سید علامه ی امین عاملی (ره) فرموده: مشهور آنست که خاندان رسالت در بیستم ماه صفر به کربلاء رسیده اند و زیارت اربعین که از ائمه ی اهل بیت (ع) برای امام حسین علیه السلام وارد شده از آن جهت است - بعد استبعاد خود را - که دلیل نیست - بیان فرموده چون مرد علامه و بااطلاع بوده و می دانست که استبعاد دلیل نمی شود بعد از آن از استبعاد جواب داده به نحوی که در این کتاب از ایشان نقل شده است.

پس آنچه در میان شیعه مشهور است و غالباً مطلب مشهور مطابق واقع می شود- ای بسا شهرت است که اصل ندارد- و غالباً شهرت اصل دارد مقدم بر ادعاء طرفدار شبهات است. چه پر واضح است که ادعاء وی طرف مقایسه با فرمایش شیخ الطائفه ی طوسی (ره) نیست- حرفهای طرفدار شبهات در مقابل تصریح شیخ (ره) اجتهاد در مقابل نص است که به قدر پیشیزی ارزش ندارد. و عین کلمات شیخ رحمه الله و بزرگان دیگر می آید ان شاء الله تعالی. اما ترتیب منازل از کوفه تا شام احدی از ارباب کتب مقاتل معتبره [صفحه ۲۲۱] و تواریخ مورد اعتماد به آن تصریح نکرده اند و آنچه طرفدار شبهات و دیگران در کتب مواعظ و منبریهها ذکر کرده اند تماماً مأخوذ از کتب مجعوله و ضعیفه و مجهول المؤلف مانند مقتل ابی مخنف و اسفرائینی و از روی آنها نقشه های خیالی در هندوستان و پاکستان کشیده اند ابداً قابل اعتماد نیست چنانچه محدث محقق خیابانی (ره) فرموده: «ترتیب منازل معلوم و مضبوط نیست» ج ۴ تتمه ی محرم ص ۲۸۳ بعد بدون مراعات ترتیب به وقائع بعض منازل اشاره کرده است. چون طرفدار شبهات باکی از نقل از کتب ضعیفه ندراد و لذا به نقلیات آنها در ترتیب منازل تمسک کرده و اغلب قریب به همان داستانها که در کتب منبریهها مانند بحرالمصائبها است در کتابش درج کرده و به نقشه های خیالی تمسک نموده است بلی آنهایی که از جریانها و داستانهای منازل از کتب معتبره مانند ارشاد شیخ (ره) و لهوف سید (ره) و مشیر الاحزان ابن نما (ره) و لواعج الاشجان سید امین عاملی (ره) نقل شده باشد مورد اعتماد است.

دلیل پنجم محدث نوری بر نیامدن اسراء در اربعین و جواب آن

اشاره

دلیل پنجم: که محدث نوری (ره) برای خود ذکر کرده و می خواهد ثابت کند اسراء اهل بیت علیهم السلام را در موقع بردن از کوفه به شام از راه سلطانی برده اند که از تکریت و موصل و نصیبین و حلب رد شده و غالباً آباد و به دهکده ی بسیار و شهرهای معموره عبور می کردند و از کوفه تا شام از آن راه قریب چهل منزل است و در این مدعای خوش چنگ به نقل مقتل ابومخنف زده که فعلاً در دست است و آن مقتل به تصریح [صفحه ۲۲۲] خود محدث نوری (ره) و سائر بزرگان اهل تحقیق از جعلیات و موضوعات است و آن را به دروغ به ابومخنف لوط بن یحیی بسته اند اگر اصل مقتل ابومخنف موجود بود بسیار معتبر است ولی این مقتل فعلی موجود که مستقلاً چاپ هم کرده اند مجعول بوده و جعلی بودن آن مسلم و جای شبهه نیست گرچه بعضی از علماء خواسته منکرات آن را تطبیق با اصول مذهب نماید ولی به تصریح خود محدث نوری (ره) بر متأمل در آن پوشیده نیست که جز تکلف حاصلی ندارد و زحمت بی جا کشیده است اینگونه کتابها را از دشمنان عالم تشیع جعل می کنند مانند دس و وضعی که به بعض اخبار می نمایند و نشر می کنند و به بعض بزرگان عالم شیعه که مقبول القول نزد عموم است نسبت می دهند تا در قلوب عامه ی مردم جا گیرد و مقبول افتد مانند بعض تألیفاتی که به

محقق اردبیلی قدس سره نسبت داده اند. محدث نوری (ره) با اقرار به جعلی بودن آن مقتل خواسته با قرائن و امارات از نقلیات سائر کتب

و مقاتل نقل آن را تصحیح نماید که اسراء را از راه سلطانی برده اند. تا این که می فرماید: و چون عاقل تأمل کند سیر از کربلاء به کوفه و از آنجا به شام با ملاحظه ی اقل ایام توقف در آن دو بلد و از شام تا به کربلاء در مدت چهل روز از ممتنعات خواهد شمرد و اگر از آنچه گفتیم اغماض کنیم و فرض نمائیم که سیر از بریه و غربی فرات بود آن هم بعد از تأمل صادق نظیر اول است چه از کوفه تا شام به خط [صفحه ۲۲۳] مستقیم يك صد و هفتاد و پنج فرسخ است روز دوازدهم ورود کوفه سیزدهم انعقاد آن مجلس می شود و ایام رفتن قاصد به شام و مراجعت به کوفه کمتر از بیست روز چنانچه در اقبال گفته نشود بعد از آن ماندن اسراء اهل بیت علیهم السلام را در حبس کوفه و رسیدن خبر از یزید را نقل فرموده و می فرماید: و اما آنچه بعضی از افاضل علماء در حواشی بر مزار بحار احتمال داده که استیزان و جواب به توسط کبوتر بود که ملوک سابق آن را به جهت قاصدی و بردن خط [۱۴۸] از بلدی به بلدی تربیت می کردند. فاسد است زیرا که در عصر بنی امیه و اوائل بنی عباس این کار متداول نبود بلکه شهاب الدین احمد بن یحیی بن فضل الله العمری تصریح کرده در کتاب تعریف که اصل آن قسم کبوتر که آن را حمام هدی و حمام رسائلی می گویند در موصل بوده و ملوک فاطمیین بسیار به او اعتناء داشتند. و از کتاب تمانم الحمام میحیی الدین ابن عبدالظاهر نقل کرده که اول

ملوک که آن را از موصل نقل کرد نورالدین محمود بن زنکی بود در سنه ی (۵۶۵) و بالجمله از اقبال گذشت که يك ماه در حبس شام بودند و بعد از بیرون آمدن هفت روز مشغول عزاداری بودند چنانچه در کامل بهائی است و محمد بن جریر طبری در تاریخ خود گفته که یزید [صفحه ۲۲۴] ده روز ایشان را در خانه ی خود نگهداشت و بعد از آن ایشان را روانه کرد در مراجعت اجلال و اکرام و تأنی و وقار در شب سیر می کردند چنانچه از کلام شیخ مفید (ره) که گذشت و دیگران معلوم می شود و اگر در هر شب هشت فرسخ بر همان خط مستقیم سیر کرده باشند مدت سیر قریب به بیست و دو روز خواهد بود و حال آن که از آن خط به جهت قلت آب و سائر مایحتاج سیر میسر نباشد خصوص برای آن قافله ی زنان و کودکان و ضعیفان. تا اینجا کلمات و فرمایشهای محدث نوری (ره) بود که برای اثبات عقیده ی خود دلیل آورده است. جواب بر آن دلیل و از آنچه از سرعت سیر در آن زمانها نگارش داده شد و شواهد آوردیم و نیز شواهد زیادی در متون تواریخ اسلامی موجود است گرچه قبول نمائیم که از راه سلطانی اسراء را به شام برده اند باز سرعت سیر شتران جمار ذلول آن زمانها و مراکب تربیت شده ی بریدها در اندک مدت آن راه را طی می کردند اگر چه فرض شود اسراء را با مراکب خودشان برده باشند- گر چه ثابت نیست- و محدث نوری (ره) قیاس به زمان خود فرموده و با مترهای زمان خویش اندازه گیری

کرده است و لذا آن همه استبعادها را به قلم آورده حتی کار را به جائی رسانیده که از ممتنعات بشمار آورده در صورتی که میان مکه و کوفه بیشتر از شام تا کوفه است شواهد زیادی موجود است (چنانچه مقداری نقل شد) در مدت هشت روز و یا

ده روز طی می کرده اند و این که در شام يك ماه مانده اند مورد [صفحه ۲۲۵] اعتماد نیست چنانچه از فاضل قزوینی (ره) نیز درگذشته نقل شد و معلوم نیست مرحوم سید (قدس سره) آن را از کجا نقل فرموده است. داستانهای که امثال صاحب کتاب بحر المصائب که خواسته اسم کتابش با مسمای آن مطابق شود برای منازل عرض راه میان کوفه و شام تراشیده ابداء قابل ارزش و مورد اعتماد نیست تماما مأخوذ از افواه و کتب مجهول المؤلف و از قصه سرایان و نقلیات بی مدرک قصه خوانان بوده و از نظر دقت و تحقیق به کلی بر کنار است. و تصریح طبری که ده روز در شام بوده اند قطعاً کلیه ی مدت توقف اسراء و عزاداری آنها در آنها و توقف در دمشق را مرادش می باشد خیال نشود که ده روز در خانه و دربار شخصی یزید مانده و هفت روز عزاداری کرده و چند روز هم برای تهیه ی مراجعت توقف نموده اند و از این قبیل تصورات و تخیلات که مجرد احتمالات بیشتر نیست بلکه گفته شده که بیشتر از هشت روز و يك هفته توقف نکرده اند چنانچه فاضل قزوینی (ره) و غیره تصریح بر آن کرده اند. و مدت هفت روز عزاداری غیر از ده روز توقف در شام باشد که صاحب کامل بهائی نوشته به متفردات

آن کتاب در نقل تواریخ چندان نتوان اعتماد کرد چنانچه با تأمل در آن در نقل قضایای تاریخی روشن است. و سیر با خط مستقیم در مراجعت از شام که احتیاج به آب و سائر مایحتاج داشته است خود محدث نوری (ره) تصریح فرمود که یزید پلید [صفحه ۲۲۶] اسراء اهل بیت علیهم السلام را با اجلال و اکرام روانه نموده پس قطعاً کلیه مایحتاج آنها را از آب و غیره تهیه می بینند از کجا بر ما معلوم شده که لوازم استراحت آن راه را فراهم نیاورده اند همه ی آن حرفها مبعاداتی می باشد که به ذهن می آید ولی در مقابل باید مقربات را هم در نظر گرفت.

ادعای بعضی افاضل که استیذان بوسیله ی کبوتر بوده

اما آنچه بعضی از افاضل علماء در حواشی بر مزار بحار الانوار فرموده: که استیذان ابن زیاد و جواب یزید به واسطه ی کبوتر نامه بر بوده کلام بسیار نزدیک به صواب و متین و درست است و معلوم می شود بعضی افاضل نامبرده از اشخاص با اطلاع بوده است گر چه محدث نوری (ره) مدعای او را فاسد شمرده است ولی ادعایش صحیح است چنانچه پس از دقت در تاریخ روشن خواهد شد.

آنچه محدث نوری در رد وی فرموده درست نیست

محدث معظم (ره) خیال کرده که قبل از تربیت کبوتر نامه بر در (موصل) در زمان فاطمین و بردن نورالدین محمود آنها را از (موصل) در سال (۵۶۵) هجری به شام آن کبوترها وجود نداشته اند در صورتی که تربیت کبوتر نامه بر از زمان حضرت سلیمان علیه السلام از انبیاء عظام بوده و بلکه قبل از آن هم وجود داشته است و این قضیه در (موصل) در زمان فاطمین

تازگی نداشته و آنها نیز از گذشتگان یاد گرفته اند و اگر منظور این باشد که در اسلام از زمان آنها این کبوتر تربیت شده و قبل از آن نبوده ان هم درست نیست چنانچه به زودی روشن می شود.

توجه تاریخ نویسان در نقل قضایا به آنچه در آن زمان بعد کمال رسیده

ناگفته نماند هر قضیه و عملی که در زمانی به اوج کمال آن برسد [صفحه ۲۲۷] اغلب افکار عمومی تاریخ نویسان به طرف آن دوران متوجه شده و تاریخ نویسان روزگار که عبد از مدت‌ها پا به عرصه ی وجود می گذارند خیال می کنند از همان زمان به آن کار و عمل شروع شده است و از احوال قبل از آن دوران در غفلت بوده و توجه نمی نمایند.

ظهور قبر مبارك امیرالمؤمنین در زمان هارون

از باب مثال گفته می شود: ظهور قبر مبارك امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف اشرف در زمان هارون الرشید عباسی شهرت به سزا پیدا کرده و بعد از رفتن هارون به شکار و پناه بردن آهوها به بالای تپه ها و نزدیک نشدن شگهای شکاری به بالای تپه و مطلع شدن هارون که در بالای تپه قبر اطهر امیرالمؤمنین علیه السلام است و شبی رفته در کنار قبر مبارك تا صبح بیتوته کرده و بعد قبه ی عالی بر سر قبر اطهر بنا کرده است. لذا اغلب در کتب تاریخ و انساب و غیرها نسبت ظهور قبر مبارك را به زمان هارون الرشید می دهند در صورتی که قبل از دوران هارون در زمان سفاح و منصور دوانیقی قبر مبارك را حضرت امام سجاد علیه السلام و امام صادق سلام الله علیه به شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام معرفی کرده بودند و خواص شیعه بر آن مطلع بودند و به زیارت قبر مبارك مشرف می شدند و در زمان منصور دوانیقی زوار قبر مطهر خصوصا از کوفه زیادتر شد و داود بن علی عباسی والی کوفه بر آن مطلع شده و خواست قبر مطهر را از اساس بردارد یا حقیقت امر را درباره ی قبر مبارك به دست آورد و کرامتی که در موقع

کندن اطراف قبر مبارك ظاهر گشت و خبر به داود [صفحه ۲۲۸] رسید و امر به توقف کارگران کرد [۱۴۹] و صندوق و سایه بانی بر بالای قبر مطهر بنا نمود که موقع تشرف هارون بر کنار قبر مبارك موجود بوده است و هارون قبه ی بر بالای قبر مبارك امر به ساختمان کرد و چون ساختمان قبه از طرف هارون و هجوم زوار به زیارت قبر مطهر از دوره ی هارون شروع شده و در اشتهار به حد کمال رسیده و لذا تاریخ نویسان نسبت ظهور قبر مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام را به زمان هارون الرشید می دهند.

مثال دیگر: وضع تاریخ هجری قمری

مثال دیگر: وضع تاریخ هجری قمری در اسلام که از هجرت خاتم انبیاء صلوات الله علیه و آله و سلم است مشهور در تاریخها و السنه و افواه مردم نسبت وضع آن را به زمان عمر بن خطاب (خلیفه ی انتخابی مردم نه بلکه انتصابی از طرف

ابوبکر) می دهند چون در زمان وی مسلمین بسیار احتیاج به ثبت تاریخ پیدا کردند زیرا فتوحات زیاد گشت و ممالک مانند ایران و روم فتح شد و ثروت دولت اسلامی زیاد گردید و احتیاج مبرم به نگارش تاریخ در امور مسلمین بیشتر شد و استعمال آن زیادتر گشت و لذا وضع تاریخ را مؤرخین به زمان عمر نسبت داده اند ولی اگر تحقیق شود آن طور نیست که اصل وضع در زمان عمر شده بلکه قبل از دوران عمر اصل تاریخ هجری را خود رسول الله [صفحه ۲۲۹] صلی الله علیه و آله وضع فرموده است و شاید بعضی اشخاص موقعی به این عبارات نگارنده برسند برایش تعجب رخ بدهد ولی جای هیچگونه شگفت نیست پس لازم

است به جملات زیر توجه فرمائید: شیخ ابوالعباس احمد قلقشندی در صبح العشی گوید [۱۵۰]: حکمی ابوجعفر النحاس فی «صناعة الکتاب» عن محمد بن جریر انه روی بسنده الی ابن شهاب ان النبی صلی الله علیه و آله لما قدم المدینة- و قدمها فی شهر ربیع الاول امر بالتاریخ. و علی هذا فیکون ابتداء التاریخ فی عام الهجرة. قال النحاس: و المعروف عند العلماء ان ابتداء التاریخ بالهجرة کان فی خلافة عمر بن الخطاب (رض).

وضع تاریخ هجری به امر خود رسول الله است

ملاحظه می شود که اصل ابتداء تاریخ هجری اسلامی را خود رسول الله صلی الله علیه و آله وضع فرموده ولی چون در زمان عمر احتیاج به ضبط تاریخ بیشتر گشته و لذا معروف میان مؤرخین و علماء- چنانچه نحاس نقل کرده- آنست که از زمان عمر ابتداء تاریخ هجری شروع شده است و چون اصل وضع تاریخ از خود رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و لذا موقعی که عمر صحابه را جمع کرد که تاریخ وضع شود و با آنها به مشورت پرداخت بعضی گفتند: که ابتداء تاریخ را از مبعث بگذاریم و بعضی دیگر گفتند: از روز وفات [صفحه ۲۳۰] رسول الله صلی الله علیه و آله وضع شود. و بعضی اظهار نمودند: که از هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه ابتداء تاریخ قرار داده شود زیرا از هجرت ابتداء ظهور قوت و شوکت اسلام است و عمر نیز این قول را تصویب کرده و پسندید.

پافشاری کننده که مبدا تاریخ از هجرت باشد امیرالمؤمنین است

و از تواریخ ظاهر می شود که ابراز کننده ی این قول که ابتداء تاریخ اسلامی از هجرت شود عبارت از امیرالمؤمنین سلام الله علیه است [۱۵۱] و چون عمر و دیگران از صحابه پیشنهادهای دیگر برای ابتداء تاریخ کرده اند برخلاف آنچه خود رسول الله صلی الله علیه و آله از هجرت ابتداء تاریخ تعیین فرموده است و لذا امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر فرموده که ابتداء تاریخ از هجرت بشود که خود رسول الله صلی الله علیه و آله تعیین فرموده و هجرت [صفحه ۲۳۱] در ماه ربیع الاول بوده ولی ماه محرم را ابتداء گرفته اند برای این که حجاج در آن موقع از مکه منصرف و

مراجعت می کردند و نیز محرم از ماههای حرام است.

نقل كلمات شيخ عبدالحى كتانى

و علامه شيخ عبدالحى كتانى در كتب (نظام الحكومة النبوية) المسمى (التراتب الادارية) [١٥٢] گوید: باب فى وضع التاريخ واصله. المعروف ان التاريخ بالهجرة النبوية حدث فى خلافة عمر بن الخطاب و لكن حكى ابو جعفر بن النحاس فى كتابه صناعة الكتاب و حكاه عنه القلقشندى فى صبح الاعشى ص ٢٤٠ فى الجزء السادس عن محمد بن جرير انه روى بسنده الى ابن شهاب ان النبى صلى الله عليه و آله لما قدم المدينة- و قدمها فى شهر ربيع الاول- امر بالتاريخ. قال القلقشندى و على هذا يكون ابتداء التاريخ فى عام الهجرة (ه). و فى المواهب و امر صلى الله عليه و آله و سلم بالتاريخ و كتب من حين الهجرة. قال الزرقانى رواه الحاكم فى الاكلیل عن الزهرى مفصلا، و المشهور خلافه و ان ذلك فى زمن عمر كما قال الحافظ (ه). و قد قال الحافظ جلال الدين السيوطى رايت فى مجموع بخط ابن القماح عن ابن الصلاح انه قال ذكر ابوظاهر محمد بن محمش الزيادى فى تاريخ الشروط ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ارخ بالهجرة حين كتب الكتاب [صفحة ٢٣٢] لنصارى نجران و امر عليا عليه السلام ان يكتب فيه حين كتب عنه انه كتب لخمس من الهجرة قال فالمؤرخ بهذا اذا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و عمر تبعه فى ذلك قال و قد اشبعت الكلام على ذلك فى مؤلف مستقل مختصر [١٥٣] بهذه المسألة (ه). قلت: سماه «الشماريخ فى علم التاريخ» قال السخاوى فان ثبت فيكون عمر متبعا لا مبتكرا (ه). و قال الامام السهيلي

فى الروض ص ١١ من الجزء الثانى [١٥٤] تاسيس مسجد قبا كان فى اول يوم من حلول رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم دار هجرته و البلد الذى هو مهاجره و فى قوله تعالى: (من اول يوم [١٥٥]) (و قد علم انه ليس اول الايام كلها و لا اضافه الى شئى فى اللفظ الظاهر [١٥٦]. ففیه من الفقه صحة ما اتفق عليه الصحابة مع عمر حين شاورهم فى التاريخ فاتفق رايهم [صفحة ٢٣٣] ان يكون التاريخ من عام الهجرة لانه الوقت الذى عز فيه الاسلام و الذى امر فيه النبى صلى الله عليه و آله و سلم و اسس المساجد و عبد الله آمنا كما يحبه فوافق رأيهم هذا التنزيل و فهمنا الان بفعلهم ان قوله سبحانه: (من اول يوم) ان ذلك اليوم هو اول ايام التاريخ الذى نؤرخ به الان فان كان اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اخذوا هذا من الاية فهو الظن بافهامهم فهم اعلم الناس بكتاب الله و بتأويله و افهمهم بما فى القرآن من اشارات و افصاح و ان كان ذلك منهم عن رأى و اجتهاد فقد علم ذلك قبل ان يكونوا و اشار الى صحته قبل ان يفعل اذا يعقل قول القائل فعلته اول يوم الا بالاضافة الى عام معلوم او شهر معلوم او تاريخ معلوم و ليس ها هنا اضافة فى المعنى الا الى هذا التاريخ المعلوم لعدم القرائن الدالة على غيره من قرينة لفظ او قرينة حال فتدبره ففیه معتبر لمن اذكر و علم لمن راي بعين فؤاده و استبصر و الحمد لله (ه) [١٥٧] و قد نقل كلامه ملخصا

الحافظ فى الفتح و قال عقبه كذا قال و المتبادر ان معنى قوله: (من اول يوم) اى دخل النبى صلى الله عليه و آله و اصحابه المدينة (ه). [صفحة ٢٣٤] و قال ابن المنير كلام السهيلي كلام تكلف و تعسف و خروج عن تقدير الاقدمين فانهم قدروه

من تأسیس اول یوم مکانه قیل من اول یوم وقع فیہ التأسیس و هذا تأسیس تقتضیه العربیة و تشهد له الایة (ه) قلت: کلام السهیلی ظاهر المأخذ جلی الاستنتاج و الذین استبشعوه كأنهم لم یذوقوه فتأمله بانصاف ترى الحق مع ما املاه الاعمی لا ما کتبه البصراء و لذا اقتصر علیه معجبا به المولی شهاب الملة و الدین الخفاجی فی عناية القاضی و کفاية القاضی انظرها «و ربک اعلم بمن هو اهدى سبیلا». و اختیرت الهجرة للابتداء بها دون وقت الولادة و البعثة لاختلافهم فیها دونها و وقت الوفاة و ان شارك الهجرة فی الاتفاق لا یحسن الابتداء بها عقلا لما ینشأ عنه من تهیج الحزن و الاسف بخلاف وقت الهجرة فانه یتبرک به لکونه وقت استقامة ملة الاسلام و اختیر لافتتاح السنة المحرم دون غیره لکونه شهر الله واحد الاشهر الحرم و فیہ تنصرف الناس من الحج.

وجوهی که به مبدأ قرار ندادن سائر مبدأها ذکر کرده اند ضعیف است

تا اینجا آنچه شیخ عبدالحی کتانی در کتاب «نظام الحکومة النبویة» گفته بود نگارش یافت چون خالی از فائده نبود نقل گردید ولی وجوهی که برای عدم تعیین ولادت رسول الله صلی الله علیه و آله و بعثت آن حضرت به مبدأ قرار دادن به تاریخ اسلامی ذکر کرده چنانچه غیر از وی دیگران نیز گفته اند وجوه ضعیفه و قابل اعتماد نیست. بلکه چنانچه علامه ی مجلسی (ره) فرموده وجوهیست بسیار

وهن [صفحه ۲۳۵] دارد زیرا لازم نیست به روز معین و ماه معین در ولادت و بعثت اتفاق باشد و علاوه علم به روز و ماه مدخلیت در مطلوب که ابتداء تاریخ باشد ندارد و فقط معین بودن سال ولادت و بعثت کفایت می کرد و در زمان ما اختلافی در سال ولادت و بعثت وجود ندارد کجا رسد که در اوائل و صدر اسلام باشد که اصلا اختلافی در سال آنها نبوده است.

اصل جهت تعیین مبدأ تاریخ از هجرت

پس اصل جهت تعیین هجرت برای ابتداء تاریخ اسلام تعیین خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که به وحی خداوندی تعیین فرموده است چنانچه از فرمایش های خاندان رسالت علیهم السلام آن معنی به خوبی فهمیده می شود. و آنچه سخاوی گفته: اگر وضع مبدأ تاریخ اسلامی از هجرت ثابت شود که خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن را وضع فرموده است پس عمر تابع بوده نه این که در این باره ابتکار به خرج داده است. این کلام وی در نظر امثال سخاوی از علماء اهل سنت است. و اما نزد تابعین اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنها از برکات آثار وارده از خاندان عصمت و طهارت موضوع مزبور ثابت و کاملا محقق می شود که اصل وضع تاریخ اسلامی از هجرت و مبدأ قرار دادن آن به دستور وحی و به امر خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شده است.

عبارت سند صحیفه سجادیه دلیل متقن است

در نزد شیعه ی امامیه ثابت و محقق است که صحیفه ی کامله ی سجادیه به طور قطع از اهل بیت عصمت علیهم السلام نقل شده و روایت ان از ضروریات بشمار است و از آن (زبور اهل بیت علیهم السلام) و (انجیل آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم) [صفحه ۲۳۶] تعبیر می آورند در سند آن صحیفه ی مبارکه عباراتی از امام معصوم علیه السلام نقل شده که به طور واضح می رساند که مبدأ تاریخ از هجرت از مصدر وحی تلقی شده پس لابد باید عین عبارات آن نقل شود بعد به نکات آن اشاره گردد و اول کسی که به این موضوع (تا آنجا که نگارنده اطلاع یافته ام) متفطن شده و

آگاه گردیده عبارت از علامه ی مجلسی (قدس سره) در بحارالانوار در مجلد ۱۴ (السماء و العالم) می باشد چنانچه پس از اشاره به آنچه قوم از اهل تاریخ گفته اند و وجوه و مؤیداتی که برای مبداء قرار دادن هجرت به تاریخ اسلامی ذکر کرده اند نقل فرموده و بعد گوید: تمامی آن وجوه ضعیف و موهون است.

فرمایش علامه مجلسی و فطانت آن بزرگوار

پس از آن آنچه به نظر علامه ی مجلسی (ره) مرجح برای مبداء قرار دادن به تاریخ از هجرت رسیده می فرماید [۱۵۸]: و لقد عثرت علی خبر یصلح مرجحا و مخصصا لذلك قل من تظن به و هو ما ورد فی خبر الصحیفة الشریفة السجادیة صلوات الله علی من الهمها حیث قال الصادق علیه السلام ان ابی حدثنی عن ابیه عن جده عن علی علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله اخذته نعسة و هو علی منبره فرأی فی منامه [۱۵۹] رجالا ینزون علی منبره نزو القردة یردون الناس علی اعقابهم القهقری فاستوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم [صفحه ۲۳۷] جالسا و الحزن یعرف فی وجهه فاتاه جبرئیل علیه السلام بهذه الایة: و ما جعلنا الرؤیة التي اریناک الا فتنة للناس و الشجرة الملعونة فی القرآن (الایة) یعنی بنی امیه قال: یا جبرئیل اعلی عهدی یکنونون و فی زمنی؟ قال: لا و لکن تدور رحی الاسلام من مهاجرک فتلبث بذلك عشر اثم تدور رحی الاسلام علی رأس خمس و ثلاثین من مهاجرک فتلبث بذلك خمسا... الی آخر الخبر. فیدل علی ان جعل مبداء التاريخ من الهجرة مأخوذ من جبرئیل علیه السلام و مستند الی الوحی السماوی و منسوب الی الخبر النبوی و هذا یؤید ما روی ان امیرالمؤمنین علیه السلام اشار

علیهم بذلك فی زمن عمر عند تحیرهم و العلة الواقعیة فی ذلك یمکن ان تكون ما ذکر من انها مبداء ظهور غلبة الاسلام و المسلمین و مفتتح ظهور شرائع الدین و تخلص المؤمنین من اسر المشرکین و سائر ماجری بعد الهجرة من تأسیس قواعدالدین المبین. این که جبرئیل (ع) گفته: «من مهاجرک» یعنی از هجرت تو بعد باز گفته: «من مهاجرک» صریح است که من جانب الله تعالی مقرر بوده که هجرت رسول الله (ص) مبداء تاریخ اسلامی بشود و فطانت علامه ی مجلسی (قدس سره) بر این موضوع، بسیار ارزنده است و کشف از احاطه و اطلاع آن بزرگوار می نماید. پس نزد ما شیعه ی امامیه ثابت است که اصل بنیان گزار مبداء تاریخ اسلامی از هجرت خود رسول الله (ص) است و مسلمین باید در [صفحه ۲۳۸] امور خودشان از آن تاریخ تبعیت نمایند و آن را معمول دارند نه این که در اثر نفوذ استعمار تاریخ پیغمبر (ص) خود

را رها کرده و تاریخ میلادی مسیحی را در ممالک خودشان معمول و رسمی نمایند که زهی بی اهمیتی و بی غیرتی است فعلا اغلب بلاد اسلامی عربی را تاریخ رسمی در نامه های رسمی و مکاتبات دولتی و بلکه ملی خودشان تاریخ میلادی است و آن را استعمال می کنند و کاشف از نفوذ استعمار است و در ایران گر چه تاریخ شمسی را با نامهای کهنه و فرسوده ی زمان جاهلیت معمول کرده اند ولی باز از هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله است اما در امور دینی نتوان آن را مورد اعتماد در مقام عمل قرار داد و به آن عمل نمود چنانچه اگر تاریخ موهوم دیگری وضع نمایند نزد ارباب

دانش ارزشی و مبدأ صحیحی ندارد- و راجع به این موضوع در چند سال قبل در جنة المأوی و تعلیقات خودم بر آن از استاد ما آية الله کاشف الغطاء (قدس سره) و به قلم اینجانب مطالبی نگارش یافته به آنجا رجوع شود. [۱۶۰]

تاریخ هجری صحیح ترین تاریخ است

و ناگفته نماند که تاریخ هجری مبدأش معلوم و روشن و صحیح ترین تاریخ در میان بشر است اما تاریخ میلادی که فعلا در میان اتباع کلیساهای فعلی معمول است تاریخ صحیح نبوده و مبدأش غیر معلوم [صفحه ۲۳۹] و درست نیست [۱۶۱]. [صفحه ۲۴۰]

از دلایلی که واضع تاریخ خود رسول الله است

از قرائن [۱۶۲] و دلایل و اماراتی که از آنها واضح می گردد که اصل وضع تاریخ از خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده علاوه بر آن قرائن که ذکر شد: عبارت از بعض اخباریست که از خود رسول الله (ص) نقل شده و در آنها پیغمبر اکرم (ص) تصریح فرموده که اول محرم اول سال است یا جبرئیل عرض می کند که شهادت فرزندت حسین (ع) پس از شصت سال از هجرت تو خواهد شد یا تاریخ نامه ها و عهدها که امام امیرالمؤمنین (ع) از طرف رسول الله (ص) نگارش داده و در آنها تاریخ هجری را مرقوم فرموده. [صفحه ۲۴۱] سید اجل اعظم سید رضی الدین ابن طاووس حسنی قدس سره در کتاب اقبال فرموده [۱۶۳]: صلاة اخرى اول ليلة من المحرم رواها عبدالقارذ بن ابی القاسم الاشری فی کتابه باسناده عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال ان فی المحرم ليلة و هی اول ليلة منه من صلی فیها رکعتین یقرء فیها سورة الحمد و قل هو الله أحد احدی عشر مرد و صام صبیحتها «و هو اول یوم من السنة» فهو کمن [۱۶۴] یدوم علی الخیر سنته و لا یزال محفوظا من السنة الی قابل فان مات قبل ذلك صار الی الجنة (ه). این که فرموده: «و هو اول یوم من السنة»

یعنی روز اول ماه محرم اول روز سال است. صریح است که خود رسول الله (ص) اول سال هجری را از اول محرم قرار داده است و در زمان عمر که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که مبدأ تاریخ باید از هجرت گرفته شود و اولش نیز از ماه محرم باید باشد تبعاً به رسول الله (ص) بوده که نگذاشته عمر و امثال او آن را تغییر دهند چنانچه به احکام زیادی از احکام اسلامی بعد از رسول الله (ص) می خواستند تغییر دهند و امیرالمؤمنین (ع) مانع شده و یا حکمی را که حق بوده آن را

آشکارا ساخته و این موضوع مهمی است که باید در اطرافش تحقیقات زیاد به عمل آید و در مورد دیگر نیز به این مطلب اشاره [صفحه ۲۴۲] شده است [۱۶۵]. سید اجل رضی الدین ابن طاووس رضوان الله تعالی علیه به سند خود به طریق اهل بیت علیهم السلام روایت کرده [۱۶۶]: قال كان رسول الله (ص) يصلي اول يوم من المحرم ركعتين فاذا فرغ رفع يديه ودعا بهذا الدعاء ثلاث مرات: اللهم أنت الا له القديم وهذه سنة جديدة... الخ. فرمایش رسول الله (ص) در این دعای شریف صریح است که اول ماه محرم سال جدید است و لذا سید ابن طاووس (ره) بعد از نقل آن تا آخر فرموده [۱۶۷]: فان قيل: قد قدمت في كتاب المصنوع ان اول السنة شهر رمضان وقد ذكرت في هذا الدعاء ان اول السنة المحرم. فاقول: قد قدمنا انه يحتمل ان يكون شهر رمضان اول سنة فيما يختص بالعبادات و ترجيح الاوقات و المحرم اول سنة فيما يختص بالمعاملات و التواريخ و تدبير الاس

في الحادثات [۱۶۸]. [صفحه ۲۴۳] حاصل فرمایش سید (ره) این است اگر گفته شود: که این دعای شریف صریح است که اول سال ماه محرم است و گفته آید: که اول سال ماه مبارك رمضان است. در جواب گفته می شود: اول سال ماه مبارك رمضان است یعنی ماه رمضان اول سال از جهت عبادت است و ماه محرم اول سال است نسبت به تاریخ و معاملات و تدبیر امور مردم که تاریخ اسلامی است و از مبدء وحی اخذ شده است (ان هو الا وحی یوحی) پس این که بعضی از معاندین اسلام توهم کرده و به زبان بعض قاصرین جاری می شود که تاریخ هجری را عمر تعیین کرده و اول آن را اول ماه محرم قرار داده خواسته بعض احقاد و عادات دوره ی جاهلیت را در اسلام احیاء و عملی نماید این کلام غفلت از این است که خود رسول الله (ص) تاریخ هجری را از اول ماه محرم قرار داده است حتی در دعاء نیز می فرماید: خدایا اول محرم اول سال جدید است. پس معلوم شد که آن گونه توهمات جاهلانه و نسبت وضع تاریخ هجری اسلامی را مشوب با عادات زمان جاهلیت کردن ناشی از احقاد دیرینه ی خود توهم کننده است. داعی مطلق ادريس عمادالدين قرشی در کتاب عیون الاخبار و [صفحه ۲۴۴] فنون الاثار [۱۶۹] گوید: و عن سعد بن طریف عن أبي جعفر محمد بن علی (ع) انه قال: دخل الحسين (ع) علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو غلام صغیر فوضعه علی بطنه. فأتاه جبرئیل (ع) فقال: يا محمد، ابنك هذا تقتله أمتك علی رأس ستین

سنة من هجرتك. ثم أراه التربة التي يقتل عليها. خبر صریح است که شهادت سیدالشهداء (ع) با اخبار جبرئیل به رسول الله (ص) بعد از شصت سال از هجرت واقع خواهد شد و در دهم ماه محرم روز عاشوراء سال ۶۱ واقع گردیده و از خبر دادن جبرئیل که ده روز زیاده است از باب مسامحه است که در اینگونه کلمات واقع می شود چنانچه نظائر آن در کلمات زیاد است. و از آنچه گفته شد معلوم می شود که اشکال کردن در بعض مکاتیب و عهدهای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در آنها تاریخ هجری نوشته شده و وضع تاریخ از زمان عمر است بی وجه است و غفلت از آنست که تاریخ هجری را خود رسول الله (ص) تعیین فرموده است. حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب ذکر اخبار اصبهان [۱۷۰] درباره ی خرید [صفحه ۲۴۵] سلمان فارسی از عثمان بن الاشهل الیهودی که کاتب آن مکتوب امیرالمؤمنین سلام الله علیه است در آخرش

مرقوم فرموده: (و کتب علی بن ابی طالب یوم الاثین فی جمادی الاولی مهاجر «محمد بن عبدالله» رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم). و همچنین در عهد و سفارشنامه ی که رسول الله (ص) در حق برادر سلمان رحمه الله به نام «مابنداذ فروخ» و عقب او به مردم توصیه فرموده و کاتب آن امیرالمؤمنین سلام الله علیه است در آخرش مرقوم فرموده: و کتب علی بن ابی طالب بأمر رسول الله (ص) فی رجب سنة تسع من الهجرة [۱۷۱]. اگر بعضی از این نامه های مانند سفارشنامه ی برادر سلمان (ض) از بعض جهات مورد اشکال واقع شود چنانچه در کتاب «مکاتیب الرسول» اشاره کرده ولی از

جهت تاریخ نگاشتن در آنها مورد اشکال نیست چون تاریخ هجری را خود رسول الله (ص) تعیین فرموده و شهرت آن به جهت زیادتی احتیاج به تاریخ از زمان عمر شده است. چنانچه در معاهده ی «مقنا» در آخرش گوید: و کتب علی بن ابی طالب بخطه و رسول الله یملی علیه حرفا حرفا یوم الجمعة لثالث لیل خلت [صفحه ۲۴۶] من رمضان سنة خمس مضت من الهجرة... الخ [۱۷۲]. گویند معاهده ی مذکور موضوع و کذب و اختلاف است و اماراتی برای افتعال آن ذکر کرده اند چنانچه در «مکاتیب الرسول» چهار وجه به کذب و اختلاق بودن آن ذکر کرده و گوید: الاول: هذا الكتاب ارخ بالخمس من الهجرة مع ان التاريخ من الهجرة كان فی زمن عمر بإشارة من علی (ع) علی نقل جل المحققین [۱۷۳]. و در پاورقی گوید: اقول: كان التاريخ من الهجرة فی زمن عمر بإشارة من علی علیه السلام كما فی التنبيه و الاشراف - ص ۲۵۲ و اليعقوبی ج ۲ ص ۱۲۳ و تاریخ الخلفاء ص ۸۹ [۱۷۴] و الكامل ج ۲ ص ۲۰۲ فی آخر حوادث السنة السادسة عشر فعلى هذا یرد الاشکال كما ذكرنا. ولكن یمکن ان یقال: ان علیا علیه السلام هو المشیر بذلك فلامانع من ان یكون عاملا به قبل ان یكون مشیرا كما وقع ذلك فی بعض الكتب الآتية ایضا و لعل [صفحه ۲۴۷] الی ذلك نظر من قال: ان التاريخ من الهجرة كان فی زمن الرسول (ص) كما فی التنبيه و الاشراف ص ۲۵۲ - انتهى.

تحقیق در کلمات مسعودی

مسعودی در کتاب التنبيه و الاشراف که در سال ۱۳۵۷ ق در مصر چاپ شده و ناشر «مکتبه العصرية»

در بغداد است اگر ایمن از تحریف و دست خوردگی از طرف ناهلان و متعصبین جاهلی باشد [۱۷۵] در ص ۲۵۲ گوید: قال المسعودی: و قد روی الزهری محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن شهاب بن عبدالله بن الحارث بن زهرة بن کلاب ان رسول الله صلی الله علیه و آله لما قدم المدينة مهاجرا أمر بالتاریخ. بعد ذهن مسعودی (ره) را شهرت نسبت وضع تاریخ به عمر گرفته که میان تاریخ نویسان اشتها به سزا دارد و رویه شان نسبت دادن وقائع تاریخی است به زمانی که در آن زمان واقعه ی شهرت پیدا کرده و نقل صحیح زهری را خواسته معیوب ساخته و چنگ به شهرت میان مؤرخین زده و لذا گفته: و هذا خبر مجتنب من حیث الاحاد و مرسل من عند من لا یری قبول المراسیل و ما حکیناه أولا هو المتفق علیه [صفحه ۲۴۸] اذ كان لیس فی هذا الخبر وقت معلوم أرخ به و لا نقل كيفية ذلك. و به قول خود که گوید آنچه اولاً حکایت کردیم اتفاقی است اشاره کرده به آنچه قبلاً در همان صفحه ۲۵۲ گفته: و كان عمر شاور الناس فی التاریخ لا مور حدث فی

ایامه لم يعرف لها وقت تؤرخ به فكثر منهم القول و طال الخطب في تواريخ الاعاجم و غيرها فاشار عليه على بن ابي طالب أن يؤرخ بهجرة النبي صلى الله عليه و آله و سلم و تركه ارض الشرك فجعلوا التاريخ من المحرم و ذلك قبل مقدم النبي صلى الله عليه و آله و سلم الى المدينة بشهرين و اثني عشر يوماً لانهم أحبوا أن يبتدئوا بالتاريخ من «اول السنة» و كان

ذلك في سنة (١٧) أو (١٨) يتنازع الناس في ذلك. اجتناب ورزیدن مسعودی (ره) از خبر زهری که گفته: رسول الله (ص) وقتی که به مدینه تشریف فرما شد امر به تاریخ کرد اولاً به جهت خبر واحد بودن آن است ولی از آنچه از قرائن و اخبار دیگر نقل شد خبر زهری محفوف به قرائن خارجی می شود و مورد وثوق و اطمینان می گردد. و ثانیاً خبر زهری را رد می کند به این که آن خبر مرسل است یعنی وسائط در سند خبر حذف شده در مقابل این اشکال مسعودی گفته می شود: که موضوع يك امر تاریخی است و اغلب نقلیات تواریخ مرسلات است چنانچه اغلب نقلیات خود مسعودی در آن کتاب و کتب [صفحه ٢٤٩] دیگرش از قبیل مراسیل است و نقل تاریخ با سند به فرمایش یکی از بزرگان مصری (شیء ساحر) است که اگر مانند نقلیات ابوالفرج اصفهانی در آغانی نقل تاریخ با سند باشد انسان فریفته شده و مانند سحر است که انسان به صورت ظاهرش فریب بخورد و اعتماد نماید. نقل زهری از قبیل سائر تواریخ است در صورتی که از قرائن خارجی مورد وثوق شد کفایت می کند احتیاج به نقل با سند ندارد. و ثالثاً گفته: که زهری کیفیت امر رسول الله (ص) به وضع تاریخ را نقل نکرده است. در جواب این اشکال گفته می شود: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده مبدأ تاریخ اسلامی باید از اول ورودش به مدینه باشد و امر به این موضوع فرموده دیگر این امر کیفیتی را لازم ندارد که زهری نقل نماید و علاوه شما مؤرخین در بسیاری

از قضایای تاریخ باجمال گوئی اکتفاء کرده و از نگارش تفصیل و جزئیات موضوعات تاریخی چشم پوشی کرده اید یکی از آن موارد هم تفصیل کیفیت امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به وضع تاریخ می باشد که نقل نکرده اید، و قضیه ی امر به این که هجرت آن حضرت مبدأ تاریخ باشد تفصیلی را لازم نگرفته است و ممکن است رسول الله (ص) این موضوع را به امیرالمؤمنین سلام الله علیه فرموده و امر کرده به آن حضرت که در موضوع وضع تاریخ باید مبدأ آن از هجرت باشد [صفحه ٢٥٠] و نگذارد مبدأ را وقت دیگر و یا از تواریخ دیگران گرفته باشند چنانچه امیرالمؤمنین سلام الله علیه هم عملی فرموده و عمر را نهی فرموده است. ولی نکته ی که در عبارت مسعودی (ره) است عبارت از قول اوست که گفته: «لانهم أحبوا أن يبتدئوا بالتاريخ من اول السنة» که برای مبدأ قرار دادن تاریخ هجری از اول محرم این عبارت را ذکر کرده است یعنی خواستند تاریخ را از ماه محرم قرار دهند و آن قبل از آمدن رسول الله (ص) به مدینه دو ماه و ده روز است چون دوست داشتند که ابتداء کنند به تاریخ از اول سنه. و گذشت از قول رسول الله (ص) که فرمود: اللهم... و هذه سنة جديدة. اگر اشاره با امری که در زمان جاهلیت بوده باشد جای شك نیست که رسول الله (ص) آن را تصدیق فرموده چنانچه ماه های قمری را قرآن کریم تصدیق فرموده و شهور اسلامی را با آنها قرار داده است و فرموده: ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا في كتاب الله [١٧٦]. و مسعودی گفته: که در

خبر زهری وقت معلومی برای این که با آن وقت تاریخ تعیین شود نیست، جوابش از بیاناتی که تا اینجا نگارش یافت واضح است زیرا روشن گشت که اول وقت تاریخ از اول روز ورود [صفحه ۲۵۱] رسول الله (ص) است به مدینه چنانچه در تحقیقات سهیلی و دیگران درباره ی آیه ی شریفه «من اول یوم» گذشت و دو ماه و ده روز تقریباً عقب کشیدن ضرر نمی رساند اگر هجرت در ربیع الاول یقینی باشد و ممکن است نظر به بعض تواریخ ورود رسول الله (ص) به مدینه در ماه محرم باشد چنانچه صاحب تنقیح المقال این قول را اختیار فرموده است [۱۷۷] ولی از فرمایشهای خود رسول الله (ص) فهمیده شد که خودش ماه محرم را اول تاریخ هجرت مبارکه ی خویش قرار داده است و لذا امیرالمؤمنین سلام الله علیه پافشاری فرموده که باید آنچه رسول الله (ص) خودش تعیین فرموده برقرار بماند. پس در نظر مؤرخ مسعودی (ره) عمده اعتمادش بر حسب مذاق مؤرخانی خویش به همان شهرت میان تاریخ نویسان است بدون این که مطلب را باغوررسی و از روی تحقیق عمیقانه نگارش داده باشد. و از روشن شدن مبدأ تاریخ هجری که خود رسول الله (ص) امر فرموده که تاریخ قرار داده شود و وحی است، معنای حدیثی که شیخ صدوق (ره) در معانی الاخبار روایت فرموده از حضرت امام صادق سلام الله علیه و علامه ی مجلسی (ره) آن را در بحارالانوار [۱۷۸] نقل فرموده و در آن حدیث در [صفحه ۲۵۲] جواب یکی از زنادقه که از بنی امیه بوده از حروف مقطعه ی قرآنی آیه ی شریفه ی (المص) را امام (ع) تفسیر فرموده و اشاره به انقراض دولت بنی امیه کرده

و علامه ی مجلسی (ره) در بیان شرح آن حدیث فرموده که با تاریخ هجری درست نمی آید و فرموده بعید است ابتناء فرمایش امام (ع) به تاریخ هجری باشد چون حدوث تاریخ هجری متأخر از زمان رسول الله صلی الله علیه و آله است- پس اشکال علامه ی مجلسی (ره) در آن خبر- بنا به آنچه فرموده در اصطلاح «مغاربه» حرف «صاد» در حروف «أبجد» شصت است و نود نیست سال انقراض بنی امیه سنه ی (۱۳۱) ه می شود- حل شده و جای شبهه نمی ماند و ابتناء فرمایش امام (ع) به تاریخ هجری از زمان خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و آیه ی: (المص) اشاره به تاریخ هجری و انقراض بنی امیه است.

از نامهای کبوتر نامه بر

پس از آنچه گفته شد معلوم می گردد موضوعی که در زمانی شهرت به سزا می کند و در اشتهار به حد کمال می رسد نوعاً تاریخ نویسان آن را از آن وقت می دانند و به آن زمان نسبت می دهند و در صدد تحقیق و بررسی کامل نمی شوند و در موضوع استفاده از کبوتران نامه بر و نسبت تربیت آن به زمان فاطمیین و نقل آنها از موصل در سال (۵۶۵) ه همین رویه را تاریخ نویسان اتخاذ و آن رفتار را پیش گرفته اند و الا قبل از آن تاریخ در اسلام نیز از کبوتران استفاده کرده اند. قلقشندی در صبح الاعشی [۱۷۹] تصریح کرده که در زمان مهدی سوم خلیفه ی عباسی از آن کبوتران استفاده می شده و بعداً به اندازه

ی بهای آن [صفحه ۲۵۳] کبوترها بالا رفته یکی به هفتصد دینار و به يك هزار دینار رسیده و تخم بعضی از انواع آنها به قیمت گزاف خرید و

فروش شده است. و انساب کبوتران را مثل انساب عرب محفوظ می داشتند و در این باره به تألیف دفاتر پرداخته اند. کبوتران پیامبر به نام (هدی) نامیده می شوند و در مواردی کبوتر «بطاقه» نیز نام گزاری نموده اند که از «بتاکیون» یونانی گرفته شده است و به معنی نوشته ایست بر روی قطعه ی بسیار نازک کاغذ، این نام را بر کبوتر از آن نظر نهاده اند که نامه های کوچک را حمل می کند بعضی عقیده دارند که نام «ورقاء» در عربی نخستین بار بر این نوع کبوتران که حمل ورق نامه می کرده اند اطلاق شده است و این دسته از کبوتران به تیز پریدن شهرت بسیار دارند. استخدام کبوتران برای رسانیدن نامه ها در تاریخ کاری بسیار دیرینه است چنان که در تورات آمده است نوح علیه السلام بود که برای نخستین بار از کبوتر در این راه سود جست و پس از او سلیمان علیه السلام است که از پرندگان به ویژه از کبوتران استفاده نمود در تاریخ بنی اسرائیل نیز اشاراتی درباره ی کوشش هائی که کبوتران در این رهگذر داشته اند آمده است به داستان آنها رجوع شود [۱۸۰]. [صفحه ۲۵۴] ولی ناگفته نماند داستانهای آنها از اسرائیلیات و قصه های تحریف شده و اعتماد را نشاید. و پس از پیامبران عظام علیهم السلام نخستین مردمی که از کبوتر برای فرستادن نامه ها سود جستند ایرانیان بودند مردم یونان نیز راه و رسم پرورش کبوتران را آموختند جهان متمدن نیز به نقش پراهمیت کبوتران در روابط کتبی آگاه شد و این که در زمان جنگ از کبوتران نامه بر استفاده می کردند کار تازه ای نبود زیرا در روزگار بسیار کهن (بلینیوس) مؤرخ که نقش کبوتران را در رسانیدن اخبار جنگ احساس

کرده بود کلماتی دارد. [۱۸۱]

نخستین کسانی که از کبوتران در جنگ استفاده کردند

و نخستین کسانی که در جنگ کبوتران را استخدام کردند رومیان بودند آنجا که (آنتونیوس) هنگام محاصره ی (مورینا) در سال (۴۳) ق.م [صفحه ۲۵۵] به رئیس حکومت خویش نامه ای فرستاد که بر گردن کبوتری آویخته شده بود و او پاسخ نامه ی وی را بر پای همان کبوتر آویخت و روانه کرد در آن دوران میان همه ملتها این کار مرسوم بوده است به ویژه دریانوردان مصری و یونانی که در روزگار بطاله رسم شان بر این بود که هنگام نزدیک شدن به خاک میهن خویش کبوتری را رها کنند، چینی ها در کتابهای خود نوشته اند که ایشان در قرن هفتم میلادی از کبوتر استفاده کردند و این کار را از بازرگانان عرب و هند که کبوترانی با خود آنجا برده بودند آموختند. پروفیسور هیوبرت برد معتقد است که مهدی سومین خلیفه ی عباسی - نخستین کسی است که سازمان استخدام کبوتران را در قرن هشتم میلادی به وجود آورد اگر چه نخستین موردی که مؤرخین در این باره یاد کرده اند در روزگار معتصم عباسی است در آن هنگام که وی در شهر سامراء بود اخبار گرفتاری بابک

را به وسیله کبوتران نزد او فرستادند ولی چنانچه گذشت قلقشندی استفاده از کبوتران را در زمان مهدی عباسی صریحا نگاشته است بلکه در زمان بنی امیه استفاده از کبوتران معمول بوده چنانچه تحقیق آن می آید.

ایجاد فرودگاهها برای کبوتران

راجع به تفصیل چگونگی استفاده از کبوتران نامه بر و ایجاد فرودگاهها برای آنها و سائر حالات مربوط به کبوتران رجوع شود به کتاب (نظام البرید فی الدولة الاسلامیة) تألیف دکتر نظیر حسان سعداوی چاپ مصر سال: (۱۹۵۳) میلادی و به ترجمه ی فصلی از آن

کتاب به مجله ی [صفحه ۲۵۶] (هنر و مردم) شماره ۱۳۵۰ (۱۱۲ - ۱۱۳) ش - ط تهران. که به بسیاری از منابع تاریخی کبوتران نامه بر اشاره کرده است و کاملاً قدمت استفاده از آنها را رسانیده و کهن سالی این عمل را ثابت می نماید تا تصور نشود که استفاده از کبوتران از زمان فاطمیین روی کار آمده است چنانچه محدث نوری (ره) ادعاء فرموده است. خبر قتل متوکل عباسی در سامراء به وسیله ی کبوتر به بغداد رسیده است [۱۸۲] چه استبعاد دارد که استفاده از کبوتران نامه بر در زمان معاویه و یزید پلید وجود داشته [۱۸۳] ولی چندان شهرت و اهتمام درباره ی آنها هنوز به کار نرفته بوده مانند زمان مهدی و معتصم عباسی و زمان فاطمیین سازمان استخدام آنها به وجود نیامده است. و ممکن است معدودی از کبوتران در دوران یزید و در دربار وی وجود داشته باشد که از آنها استفاده نمایند در صورتی که چنانچه گذشت چینی ها استفاده از کبوتران را از عربها در قرن هفتم میلادی آموخته اند و مهدی عباسی در قرن هشتم میلادی سازمان آنها را به وجود آورده معلوم می شود عربها قبل از قرن هفتم در این کار پیش قدم [صفحه ۲۵۷] بوده اند تا برای استفاده از کبوتران بازرگانان اسلامی همراه خودشان به چین برده اند. محفوظ داشتن انساب کبوتران و ثبت در دفاتر مخصوص دولتی شاهد صادق است که استفاده از کبوتران نامه بر سابقه ی زمانی داشته تا خواسته اند با مرور زمان انساب آنها از بین نرفته و محفوظ معلوم باشد.

تفسیر منسوب به امام عسکری

در کتاب تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری سلام الله علیه که محدث نوری (قدس سره) آن را

معتبر دانسته و در تألیفات خود خصوصاً در مستدرک الوسائل از آن نقل می کند گرچه نگارنده آن تفسیر را مانند فقه الرضا علیه السلام [۱۸۴] که محدث نوری (ره) در خاتمه ی مستدرک الوسائل در اثبات اعتبار ان بسیار کوشیده و قدم مبارز و جدی برداشته مجعول دانسته و به هیچ کدام اعتماد ننموده و اعتبار قائل نیستم مگر آنچه از مطالب تفسیر نامبرده مسنداً به امام علیه السلام رسیده و نقل کرده باشند چون در آن تفسیر بعضی از مطالب که از امام علیه السلام نقل شده ممزوج و خلط کرده اند و همه ی آنها را به امام علیه السلام نسبت داده اند در آن تفسیر به وجود کبوترنامه بر در دوران بنی امیه

تصریح شده. و تفسیر منسوب به امام عسکری سلام الله علیه گر چه نزد اینجانب [صفحه ۲۵۸] مورد اعتبار نیست ولی در اعتبار به اندازه ی کتابهایی که در تاریخ تألیف کرده لند و در نقل وقایع تاریخی به آنها چنگ می زنیم و از آنها نقل می نمائیم ممکن است اعتبار داشته باشد عدم اعتبار و اعتماد بر آن تفسیر از نقطه نظر امور دینی و مطالب و مسائل مذهبی است اما از جهت نقل تاریخ می توان مورد نقل قرار داد خصوصاً مثل محدث نوری (ره) که اعتماد کامل بر آن تفسیر دارد می تواند استفاده ی تاریخی از آن نماید. در تفسیر نامبرده در قضیه ی مختار ابن ابی عبید ثقفی رحمه الله که انتقام گیرنده ی مشهور از قاتل های سیدالشهداء علیه السلام است گرچه آن قضیه را با تحریف و تغییر و تبدیل و اغلاط زیاد نقل کرده و نسبت همت گماشتن به قتل مختار را به حجاج بن یوسف ثقفی داده است [۱۸۵] و به فرمایش

بعضی از فضلاء اگر آن طور اغلاط باعث شود که از کلیه تفسیر نامبرده دست برداریم و آن را به کنار بگذاریم باید از کتاب کافی کلینی (قدس سره) به جهت بعضی روایات که در آن نقل شده دست برداریم مانند خبری که رفتن یزید پلید را به مکه و مدینه نقل کرده است در صورتی که کسی از مؤرخین به آن اشاره نکرده و یزید از شام اصلاً بعد از خلافتش خارج نشده است. [صفحه ۲۵۹] و در آن قصه که در تفسیر نامبرده نقل شده ارتباط کوفه را با شام به وسیله ی کبوتران نامه بر ثابت کرده است که کبوتر از شام به والی کوفه وارد شده که مختار به قتل نرساند معلوم می شود در دوره ی یزید و ابن زیاد استفاده از کبوتر نامه بر می شده است. و آن قصه را علامه ی مامقانی (قدس سره) نیز در (تنقیح المقال) نقل فرموده رجوع شود به جلد سوم ص ۲۰۴ ط نجف در شرح حال مختار رحمه الله. پس فرمایش بعضی از افاضل در حواشی بحار الانوار که محدث نوری (ره) نقل فرموده متین و صحیح است و ظن قوی آنست که استیذان ابن زیاد از یزید پلید درباره ی اسراء اهل بیت علیهم السلام که آیا آنها را به قتل برساند؟ با به شام به اسارت روانه نماید؟ به وسیله ی کبوتران نامه بر بوده است و ادعاء بعضی از افاضل نامبرده هیچگونه استبعاد را ندارد.

تحقیقات محدث خیابانی

و خوب است در این موضوع تحقیقاتی را که شیخنا المحقق المحدث العلامة حاج مولی علی واعظ خیابانی رحمه الله در کتاب تتمه ی محرم الحرام از مجلدات وقایع الایام آورده و حقیقت این موضوع را کاملاً روشن ساخته

در اینجا بیاوریم تا شبیه در این که استیذان ابن زیاد از یزید پلید درباره ی اسراء به وسیله ی کبوتر بوده نماند. شیخنا المحدث المعظم رحمه الله در مجلد چهارم از وقایع الایام [صفحه ۲۶۰] فی تتمه محرم الحرام گوید [۱۸۶] : (مکتوب ابن زیاد به یزید و جواب آن پلید) در ملهوف گوید: و کتب عبیدالله بن زیاد الی یزید بن معاویه یخبره بقتل الحسین (ع) و خبر اهل بینه و لما وصل الكتاب الی یزید و وقف علیه اعاد الجواب الیه یأمره فیه بحمل رأس الحسین (ع) و رؤس من قتل معه و بحمل اثقاله و نسائه و عیاله. که ابن زیاد مکتوبی به یزید بن معاویه نگاشت و صورت حال را بازگو نمود و در باب رؤس و اسراء تکلیف خواست و چون مکتوب عبیدالله به یزید رسید و از قتل حسین علیه السلام آگهی حاصل نمود در

جواب ابن زیاد منشور کرد که بی توانی سرهای کشتگان را با اهل بیت ه ق صلی الله علیه و آله به جانب شام کوچ میدهند و اموال و ائقال ایشان را نیز به صحبت ایشان حمل می کن. (کیفیت ایصال این مکتوب و جواب آن) بعد محدث خیابانی (ره) فرموده: مؤلف گوید: حقیر تا حال با وجود فحص شدید و تفتیش اکید در هیچ تاریخی و تألیفی از خاصه و عامه کیفیت ایصال این مکتوب و جواب را به شام و کوفه ندیده ام که [صفحه ۲۶۱] به چه نحو و کدام وسیله بوده و حال آن که از تذکرة الخواص و مقممام مستفاد می شود که روز پانزدهم رؤس و اسراء را از کوفه به جانب شام حرکت داده اند.

چنانچه در تذکره ص ۱۴۸ بعد از نقل مجلس عبیدالله گوید: ثم ان ابن زیاد حط الرؤس فی یوم الثانی و جهزها و السبلیا الی الشام و در قمام ص ۴۴۹ از او نقل کرده گوید: چون روز دوم برآمد رؤس را با مخدرات به جانب یزید روانه داشت و به روایت شیخ کفعمی و شیخ بهائی و علامه ی مجلسی و ابوریحان صاحب آثار باقیة و قمام و روضة الذاکر در روز اول صفر رأس اطهر حضرت حسین علیه السلام را وارد شام نموده اند ولی کسی متعرض نشده که آیا به چه واسطه بعد از عاشوراء مکتوب به شام رفته و جواب به کوفه برگشته تا پانزدهم محرم از کوفه حرکت و اول صفر وارد شام شده اند و حال آن که در آن اوان و زمان جاهلیت و صدر اسلام یک وسیله ی سریعه و واسطه ی فوری بوده که مخابرات مهمه و مکاتیب عمده را از شهری به شهری بعید در زمانی قریب می رسانیدند و آن عبارت است از کبوتر معلم که از زمان قدیم در موصل و مصر و شام و قسطنطنیه و کوفه و بغداد و حلب و مدینه و دیگر بلاد عظیمه معمول و مرسوم بود. پس به همین وسیله و توسط کبوتر معلم بعد از عاشوراء تا چهاردهم محرم ابن زیاد با شام مخابره و یزید به کوفه جواب داده و روز پانزدهم رؤس و اسراء را انفاذ داشته در اول صفر وارد شام نموده اند. [صفحه ۲۶۲] و هکذا مخابرات شام و مدینه بین یزید و ولید بعد از وفات معاویه در پانزدهم رجب در باب اخذ بیعت از حضرت حسین علیه السلام و

امتناع آن جناب و مکتوب دوم یزید در خصوص قتل آن بزرگوار و نهضت حضرت در شب بیست هشتم ماه مذکور همه در عرض ده روز بلا کلام و مسلم به همین طریق و توسط کبوتر معلم بوده است. (رسیدن خبر وفات معاویه از شام به مدینه در روز دوم فوت او به توسط کبوتر معلم). مرحوم احمد بن تاج الدین حسن سیف الدین استرآبادی از محدثین امامیه در کتاب آثار احمدی گوید: که عبدالله انصاری می گوید: با جمعی مردم در خدمت امام حسین علیه السلام بودیم بادی عظیم از جانب شام برآمد یکی از موالیان معاویه آنجا حاضر بود گفت: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله جدت مردم را از وزیدن باد خبر می داد و تو نیز اگر می توانی خبر ده که این باد چه می گوید آن حضرت فرمود: که می گوید: که حاکم شام مرده و از جانب فوات جرعه کشیده (چشیده ظ) آن ملعون را سخن امام علیه السلام بسیار گران آمد اما بغیر از سکوت چاره ی ندید روز دیگر خبر رسید که معاویه مرده و از خاک دان دنیا رخت فوات بدارالجزء کشیده است. بعد محدث خیابانی (ره) فرموده: پس معلوم شد که به جز وسیله ی کبوتر نامه بر ایصال این خبر ممکن نخواهد بود باز بعدا می فرماید: تفصیل کبوتر معلم. در این مقام لازم است برای اثبات این مطلب تفصیلی [صفحه ۲۶۳] در تأسیس این امر مذکور آید.

نقل از قاموس المعارف استادنا المدرس

در قاموس المعارف گوید [۱۸۷]: کبوتر معلم و کبوترنامه و کبوتر نامه بر کبوتری است که نامه را به بال آن بسته و از شهری به شهر دیگر می فرستند چه در قدیم الزمان مرسوم بوده که

چون زود رسیدن نامه را طالب بودند آن را به بال کبوتر مخصوص معلمی می بستند و آن هم به حسب تربیت و تعلیم سابق آن را به مقصد می رسانیده است. و در صدر اسلام در میان مسلمانان هم مرسوم بوده و اول استخدام [۱۸۸] آن در موصل پس در مصر در عهد ملوک فاطمیه. پس در زمان بنی عباس که در میان بغداد و اسکندر و نه مخابرات پیاپی مرسوم بوده و آن به واسطه ی کبوتری بوده که آن را کبوتر جلب می نامیدند تا در قرن هفتم هجرت در عهد ایوبیان اداره ی مخصوصی ترتیب داده و از برای مخابره ی کبوتری برجهای بسیاری در قلعه ی قاهره [صفحه ۲۶۴] درست نموده بودند و عدد کبوتر اخباری در آن اوان به یک هزار و نهصد بالغ بوده است. و بالجمله استخدام کبوتر تا اواسط قرن (۱۵ م) معمول بوده تا آن که تلگراف الکتریکی پا به عرصه ی وجود گذاشته و آن شوکت کبوتری برهم خورد لیکن موافق نوشته ی جرجی زیدان در اروپا در این اواخر در غایت اهمیت بوده و مانند زمان سابق در دریاها و معرکه های کارزار و نظائر آنها که مخابره ی تلگرافی ممکن نیست با کبوتران معلم مهمات خودشان را انجام می دهند بلکه قدیما آن را به مسافت زیاد از یک صد و پنجاه میل نمی فرستادند اما اکنون به مسافت بعیده زیاد از یک هزار و پانصد میل می فرستند و در ترتیب تربیت آنها نخست به حمل نامه ی کوچک در مسافت نزدیک آغازیده پس از آن دو میل راه پس ده میل پس صد میل تا آن که در مدت تعلیم شش ماهه مقتدر می باشد بر این

که در ظرف پنج ساعت سیصد میل مسافت را قطع کرده و برگردد و در آخر سال دوم پانصد میل و در سال سوم هزار میل را در پنج ساعت طی می نماید. و کبوتر پر عادت حامل نامه ی تولد بوده [۱۸۹] که وزن آن ده درهم باشد که در لوله ی گذاشته و در زیر پر آن می آویزند و این چنین کبوتر [صفحه ۲۶۵] را به قیمت گران می فروخته اند حتی آن که در عهد بنی عباس یکی را به نهصد اشرفی طلا فروخته و یکی را هم از قسطنطنیه به بغداد آورده بودند به هزار اشرفی فروختند. باز محدث خیابانی رحمه الله گوید: حکایات کبوتر معلم. برای توضیح مطلب و تأیید مقصد مناسب است که حکایات چندی منقول آید: حکایت قصه ی عقبه و محافظت خداوند حضرت رسول و امیر علیهما السلام را و حمل منافقین خبر آسمانی را به مخابره ی کبوتر معلم. در حیات القلوب ص ۲۹۹ در ذیل گروه ی تبوک و قصه ی عقبه گوید: که بعضی از مؤمنان به حضرت امیر علیه السلام عرض کردند که این واقعه را یعنی کید و تدبیر منافقان را در باب قتل آن جناب و لطف و محافظت پروردگار را به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنویس حضرت امیر علیه السلام فرمود: که پیک و نامه ی خدا زودتر از پیک و نامه ی من به رسول خدا می رسد، و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله به نزدیک آن عقبه

رسید که جمعی اراده ی قتل آن برگوار را داشتند فرمود اینک روح الامین جبرئیل مرا خبر می دهد که جمعی بر هلاک علی علیه السلام تدبیری در حوالی مدینه کرده بودند

و خداوند از لطف خود حفظ فرموده آن بیست و چهار نفر که اصحاب عقبه بودند با یکدیگر پنهان گفتند که چه بسیار ماهر است محمد در کید و مکر در این زودی پیک مسرعی یا کبوتر نامه بری از مدینه به او رسیده است... الخ. پس معلوم شد که از زمان جاهلیت در حجاز این کبوتر معلم مرسوم [صفحه ۲۶۶] بود که منافقین خبر آسمانی را به مخابره ی کبوتر معلم و کبوتر نامه بر حمل کرده اند. بعد محدث خیابانی (ره) در اینجا قصه ای را که در گذشته به آن اشاره شد و اصل آن تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام است که اغلب از جعلیات به شمار است و اصل آن قصه حقیقت داشته و صحت دارد ولی قضیه را تحریف کرده و نسبت به حجاج دژخیم مشهور در عراق و والی از طرف عبدالملک اموی در آن سامان داده شده است ولی آن قضیه ی مختار ثقفی با ابن زیاد بوده نه با حجاج و محدث معظم له رحمه الله آن را از جلاء العیون نقل کرده و لذا مانع ندارد آن قصه نقل شود و در اینجا آن را آن طور که شیخنا المحدث (ره) در تتمه ی محرم الحرام نقل کرده بیاوریم. می فرماید ص (۲۷۵): حکایت حجاج و مختار و نامه آوردن کبوتر دو مرتبه). در جلاء العیون ص ۲۷۹ [۱۹۰] گوید: حجاج بن یوسف ثقفی امر کرد مختار را بیاورید چون حاضر کردند نطع طلبید و غلامان خود را گفت شمشیر بیاورید و او را گردن بزنید چون ساعتی گذشت و شمشیر [صفحه ۲۶۷] نیاورند گفت چرا شمشیر نیاوردید؟ گفتند شمشیرها در

خزانه است و کلید خزانه پیدا نیست پس مختار گفت: نمی توانی مرا کشت و رسول خدا علیه السلام دروغ نگفته اگر مرا کشتی خدا مرا زنده خواهد کرد که سیصد و هشتاد و سه هزار کس را از شما به قتل رسانم پس حجاج در خشم شد و یکی از ملازمان را گفت: که شمشیر خود را به جلا بدی تا او را گردن بزند چون جلا شمشیر را گرفت و به سرعت متوجه او شد که او را گردن بزند به سر درآمد و شمشیر در شکمش آمد و شکمش شکافته شد و مرد پس جلا دیگر طلبید چون متوجه قتل او شد عقربی او را گزید افتاد و مرد پس مختار گفت: ای حجاج نمی توانی مرا کشت به خاطر آور آنچه نزار بن معد بن عدنان بشاپور ذوالاكتاف گفت در وقتی که عربان را می کشت و ایشان را مستأصل می کرد. نزار فرزندان خود را امر کرد که او را در زنبیلی گذاشته و بر سر راه شاپور آویختند چون شاپور به نزد او رسید و نظرش بر او افتاد و گفت تو کیستی؟ گفت منم مردی از عرب و از تو سئوالی دارم گفت پیرس نزار گفت: به چه سبب این قدر از عرب را می کشی و ایشان بدی نسبت به تو نکرده اند شاپور گفت: برای آن می کشم که در کتب دیده ام مردی از عرب بیرون خواهد آمد که او را (محمد) گویند و دعوی پیغمبری خواهد کرد و ملک و پادشاهی عجم بر دست او برطرف خواهد شد پس ایشان را می کشم که او بهم نرسد نزار گفت: اگر آنچه دیده ی در کتب

دروغ گویان دیده ی روا نباشد که بی گناه چند را به گفته ی دروغ گوئی [صفحه ۲۶۸] به قتل رسانی و اگر در کتب راست گویان دیده ی پس خدا حفظ خواهد کرد آن اصلی را که آن مرد از او به وجود می آید و تو نمی توانی که قضای خدا را برهم بزنی و تقدیر حق تعالی را باطل گردانی و اگر از جمیع عرب نملند مگر یک کس آن مرد از او بهم خواهد رسید. شاپور گفت: راست گفתי ای نزار یعنی مرد لاغر و نحیف و به این سبب او را نزار گفتند پس سخن او را پسندید و دست از عرب برداشت. ای حجاج حق تعالی مقدر کرده است که از شما سیصد و هشتاد و سه هزار کس به قتل رسانم یا خدا تو را مانع می شود از کشتن من یا اگر مرا بکشی خدا زنده خواهد کرد بعد از کشتن زیرا که قول رسول خدا صلی الله علیه و آله حق است و در آن شکی نیست. باز حجاج جلاد را گفت: که بزنی گردن او را، مختار گفت او نمی تواند اگر خواهی تجربه کنی خود متوجه شو تا حق تعالی افعی بر تو مسلط گرداند چنانچه عقرب را بر او مسلط گردانید. چون جلاد خواست که او را گردن بزند ناگاه یکی از خواص عبدالملک مروان از در درآمد و فریاد زد که دست از او بردارید و نامه به حجاج داد که عبدالملک در آن نوشته بود: اما بعد ای حجاج بن یوسف کبوتر برای من نامه ی آورد که تو مختار بن ابی عبیده را گرفته ای و می خواهی او را به قتل آوری

به سبب آن که روایتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله به تو رسیده که او انصار بنی امیه را خواهد کشت چون نامه ی من [صفحه ۲۶۹] به تو می رسد دست از او بردار و متعرض او مشو که او شوهر دایه ی ولید پسر عبدالملک است و ولید از برای او نزد من شفاعت کرده است و آنچه به تو رسیده است اگر دروغ است چه معنی دارد که مسلمانی را به خبر دروغی بکشی و اگر راست است تکذیب قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله نمی توانی کرد پس حجاج مختار را رها کرد و مختار به هر که می رسید می گفت: که من خروج خواهم کرد و بنی امیه را چنین خواهم کشت. چون این خبرها به حجاج رسید بار دیگر او را گرفت و قصد قتل او کرد مختار گفت: تو نمی توانی مرا کشت و در این سخن بودند که باز نامه ی عبدالملک بن مروان را کبوتر آورد و در آن نامه نوشته بود که ای حجاج متعرض مختار مشو که او شوهر دایه ی پسر ولید است و آن حدیثی که شنیده ای اگر حق باشد ممنوع خواهی شد از کشتن او چنانچه ممنوع شد دانیال از کشتن بخت نصر برای آن که مقدر شده بود که بنی اسرائیل را به قتل رساند پس حجاج او را رها کرد. محدث خیابانی (ره) بعد از نقل آن قصه گوید: پس معین شد که مخبرات فوری به توسط کبوتر معلم در زمان بنی امیه معمول و مرسوم بود که دو مرتبه در باب مختار به عبدالملک و حجاج بن یوسف خبر آورد.

عدم توجه علامه ی مجلسی و محدث خیابانی به تحریف قصه

نگارنده گوید: چون

علامه ی مجلسی (ره) و محدث خیابانی (ره) به تفسیر منسوب به امام حسن عسکری سلام الله علیه اعتماد داشته اند قصه ی مختار را با حجاج از آن نقل کرده اند ولی تعجب است متوجه [صفحه ۲۷۰] نشده اند که آن قضیه با حجاج چطور می

شود صحت داشته باشد زیرا مصعب مختار را کشته و کف او را با مسماری به باب قصر نصب کرده و هنوز عبدالملک مروان به عراق مسلط نشده و استیلاء نیافته بود و حجاج خونخوار را والی عراق نکرده بود و بعد از آن که حجاج از طرف عبدالملک والی عراق شد. آن مسمار را از باب قصر امر کرد کنند و کف مختار را درآورد و دفن نمود. مختار را ابن زیاد حبس کرده بود که با میثم تمار (قدس سره) در حبس ملاقات و مکالمات دارند که در گذشته به آن اشارت رفته است و ابن زیاد می خواست مختار را به قتل برساند و عبدالله بن عمر که خواهر مختار عیال وی بود نزد یزید شفاعت او را کرد و یزید قبول نموده و ابن زیاد را مانع از قتل مختار شد. پس آنچه در تفسیر نامبرده نقل شده و علامه ی مجلسی (ره) در جلاء العیون نقل فرموده قصه ی تحریف شده است و حقیقت قضیه که با ابن زیاد رخ داده آن را تغییر و تبدیل و شاخ و برگ داده و بعض جعلیاتی بر آن افزوده و نقل کرده اند. و علامه ی مامقانی (ره) در تنقیح المقال مختصر آن قضیه را آورده مانند علامه ی مجلسی (ره) که در جلاء العیون تفصیلاً نقل فرموده و پس از نقل آن تصریح فرموده که بدیهی است که حکومت حجاج بعد از

مختار بوده است چنانچه می فرماید: [صفحه ۲۷۱] لا یخفی علیک ان القصة و ان کانت صحیحة الا ان الذی اراد قتله هو عبیدالله بن زیاد دون الحجاج ضرورة تأخر حکومت الحجاج عن المختار قطعاً... الخ. رجوع شود به ترجمه ی مختار رحمه الله ج ۳ ص ۲۰۴.

از خطبهای صاحب قاموس الرجال

صاحب قاموس الرجال نسبت خطبی [۱۹۱] که به صاحب تنقیح المقال در نقل آن قصه داده ولی به خطب خویش متوجه نشده که خود صاحب تنقیح المقال تصریح کرده که نسبت آن جریان را به حجاج بن یوسف دادن خلاف ضرورت است، بلی در ضمن قصه نیز جعلیاتی به نظر می خورد که صاحب تنقیح المقال از آن به عنوان سهو راوی آن قصه تعبیر آورده و می فرماید: ملاحظه ی بعض فقرات آن خبر طولانی از آن کشف می کند، ولی چون نظر صاحب قاموس الرجال و مبنایش بر ایراد و اشکال بر کلمات صاحب تنقیح المقال است و لذا به خطبها و خطبهای خود متوجه نمی شود چنانچه موارد زیادی از ایرادات و اعتراضات وی بر تنقیح المقال وارد نیست. و در گذشته اشاره شد اقلای تفسیر مجعول منسوب به امام عسکری سلام الله علیه از کتب قدیمه بوده و به اندازه ی کتب تاریخ که از آنها نقل نموده و در مقام نقل قضایای تاریخی به آنها تمسک کرده و [صفحه ۲۷۲] مصدر نقلیات خود قرار می دهیم اعتبار دارد که در موضوع کبوتر نامه بر آن قصه را نقل نمائیم. محدث خیابانی (ره) می فرماید: حسان بن ثابت انصاری نیز از شعرای مخضرمین [۱۹۲] که زمان جاهلیت و اسلام را درک کرده در اشعار خود اشعار به این طیر معلم و کبوتر نامه بر نموده.

مرحوم سید مرتضی علم الهدی (قدس الله سره) در فصول مختاره گوید: و قد کان فیه ای حسان بن ثابت بعد رسول الله صلی الله علیه و آله انحراف شدید عن امیر المؤمنین علیه السلام و کان عثمانیا و حررض الناس علی بن ابی طالب علیه

السلام و كان يدعو الى نصره معاوية و ذلك مشهور عنه في نظمه، ألا ترى الى قوله: [صفحه ۲۷۳] يا ليت شعري و ليت الطير تخبرني ما كان بين علي و ابن عفانا ضجوا باشمط عنوان السجود به يقطع الليل تسبيحا و قرآنا لتسمعن و شكيا في ديارهم الله اكبر يا ثارات عثماننا خداوند او را با دو محبوب خود عثمان و معاويه محشور بنمايد و ما را از سوء عاقبت محفوظ بدارد. محدث خيابانی (ره) بعد از نقل آنچه گذشت شروع کرده از تاريخ حلب تأليف قاضى القضاة محب الدين شيخ الاسلام ابوالفضل محمد بن شحنة ي حلبى حنفى قضايای تاتار و هجوم آنها را به قلعه ي حلب نقل نموده و برجى که به امر ملك مظفر برای کبوتران نامه بر ساخته بودند و تاتار خراب کرده و با خاک یکسان نموده اند نقل کرده است و آن در سال (۶۲۸) هـ. ق اتفاق افتاده و پس از آن برجى که در باغ شاه طهران برای تعليم و تربيت کبوتران نامه بر، تأسيس کرده اند بيان نموده و تفصيل آن را از نامه ي فرمانده لشکر نظامى که از طهران انفاذ داشته مشروحا نقل فرموده و چون خارج از منظور ما بود از نقل آنها خوددارى شد اگر خوانندگان محترم مایل باشند به کتاب وقائع الايام تتمه ي محرم الحرام مراجعه فرمایند ص ۲۷۹.

بودن کبوتر نامه بر از صدر اسلام

پس تا اینجا از آنچه نقل شد

معلوم گشت که کبوتر نامه بر از زمان صدر اسلام بلکه از زمان جاهليت مورد استفاده بوده و آنچه بعضى از افاضل علماء درها مش مزار بحار ادعا نموده که استيزان ابن زياد از يزید درباره ي اسراء خاندان رسالت به واسطه ي کبوتر بوده صحيح است و فاسد شمردن محدث نوری (ره) ادعای او را بدون دليل می باشد و بلکه دليل، ادعاء بعضى از افاضل را روشن می سازد. [صفحه ۲۷۴]

تاريخ حرکت اسراء از کوفه و مراجعت شان به کربلاء

و نقل سبط ابن الجوزى و ديگران که اسراء خاندان نبوت را از کوفه در پانزدهم محرم (۶۱) هـ به سوى شام حرکت داده اند صحيح است و اول صفر وارد شام کرده اند و قريب هشت روز [۱۹۳] در شام توقف آنها شده و در ظرف پانزده روز تا آخر ماه محرم آنها را با سرعت سير برید که تفصيلا شرح داده شد برده اند و پس از هشت يا هفت روز حرکت از شام شده و قريب دوازده روز در راه میان عراق و شام بوده اند و بسيار امکان دارد که با خط مستقيم سيرشان شده و آب و آذوقه تهیه دیده و عازم خروج از شام گشته اند و در راه از دليل که در اختيار اسراء خاندان رسالت بوده و خواهش کرده اند که یکسره به عراق بروند تا آنها زیارت قبور شهداء دشت کربلاء را نموده و قبر اطهر و انور سيد مظلومان [صفحه ۲۷۵] ابوعبدالله حسين عليه السلام را زیارت نمایند. اشخاصی که در آمدن اسراء خاندان رسالت از شام به عراق در روز بیستم ماه صفر سال ۶۱ هجرت در روز اربعين اشکالات تراشیده و شبهات به راه انداخته تا کار را به جائى رسانیده اند

که از محالات عادی شمرده اند از احوالات بریده‌ها و سرعت سیر آنها در آن زمان اطلاع کافی نداشته اند و از عمل کبوتران نامه بر و از وجود آنها در زمان بنی امیه آگاهی نداشته و از قضیه ی اسراء خاندان نبوت رفتن به شام و مراجعت شان از شام و استیذان ابن زیاد از یزید درباره ی آنها به واسطه ی کبوتران نامه بر اطلاعات کامل نداشته و به تحقیق نپرداخته و لذا دچار آن همه اشتباه و استبعادها شده اند و کلمات و حرفهای آنها باعث تشویش افکار مردم شده و استبعادهای بعضی از اهل منبر هم قضیه ی اربعین اول را در منابع بیشتر مزید بر علت گشته و موجبات تشویش افکار گردیده و تشنج را در اذهان مردم در این خصوص ایجاد کرده است. و امیدوارم تقریباتی که در این کتاب نگارش یافت اعتماد بیشتر را بر ادعاء این که اسراء خاندان عصمت و طهارت در اربعین اول سال (۶۱) ه به کربلاء آمده اند فراهم آورد علاوه بر قرائن و امارات دیگر که ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی.

دلیل ششم علامه ی نوری و جواب آن

اشاره

دلیل ششم علامه ی نوری (ره) برای استبعاد آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء در اربعین اول (۶۱) هجرت آنست: که اگر حضرت امام سجاد علیه السلام و جابر بن عبدالله انصاری (ره) و جماعتی از بنی هاشم در يك روز به کربلاء رسیده اند مناسب نبود جابر را اول زائر سیدالشهداء [صفحه ۲۷۶] علیه السلام گویند چنانچه شیخ مفید (ره) در مسار الشیعة فرموده: و هو اول من زاره [۱۹۴]... یعنی جابر اول کسی است که سیدالشهداء علیه السلام را زیارت کرده است. این دلیل محدث نوری (ره) بسیار علیل و سست و موهون است زیرا

رسیدن جابر و امام علیه السلام و سائر بنی هاشم به کربلاء در يك روز لازم گرفته در واقع هم جابر اول زائر باشد چون بدون شك جابر (ره) قبل از امام علیه السلام و سائر افراد خاندان رسالت و بنی هاشم به کربلاء رسیده و همراهش دو نفر بیشتر نبوده یکی غلام جابر (ره) و دیگری عطیه ی عوفی (ره) و ابا کسی نگفته چنانچه تا حال در جائی ندیده ام که شخص دیگری هم با آنها بوده به نام عطاء و چهار نفر بوده اند و هنوز امام علیه السلام وارد کربلاء نشده بود که جابر وارد شده و همراهش عطیه و غلامش بوده و غسل کرده با آن کیفیتی که معلوم است و نزد قبر مبارك حاضر گشته بعد از انجام وظائف زیارت بوده که امام علیه السلام با مخدرات عصمت و طهارت وارد شده اند و لذا برحسب ظاهر جابر انصاری رضوان الله علیه حقیقتاً اول زائر است گر چه عطیه و غلام جابر همراهش بوده اند ولی نظر به جلالت و عظمت جابر (ره) که از بزرگان صحابه ی رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و از معمرین آنها و شخصی است که آخرین صحابه بوده که از دنیا رفته و لذا او را اول زائر گفته اند و او از طبقه ی غیر امام علیه السلام و غیر بنی هاشم این افتخار را برده است. و جابر (ره) به اندازه ی در انظار مسلمین عظمت داشته که امام [صفحه ۲۷۷] باقر سلام الله علیه روایات را در مقابل سنیها از باب تقیه به وی نسبت داده است که کسی از سنیها و نواصب ایراد نگیرد. أف باد بر این ستمکاران دنیا و فراعنه ی روزگار که صحنه ی دنیا بر

حجت خدا و خلیفه الله آن اندازه تنگ و عرصه را ضیق بگیرند که امام علیه السلام احادیث را به يك نفر از صحابه ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خادمان رسالت نسبت بدهد و نتواند حق را آشکارا بیان و از خود عیان نماید و همیشه در ادوار روزگار ستمکاران کارشان این و رویه شان همین است و خداوند از آنها انتقام بگیرد و گرفتار عذاب الیم خود فرماید.

اول زائر بودن جابر

و گذشته از آنچه گفته شد جابر (ره) را اول زائر گفتن از شیخ اعظم مفید (ره) است و قبلا بیان کردیم چون به شیخ مفید (ره) و امثال وی ورود امام سجاد علیه السلام به کربلاء در اربعین مسندا از مشایخش نرسیده و لذا شیخ مفید (ره) به ورود امام علیه السلام به کربلاء اشاره فرموده است ولی تشریف جابر (ره) مسندا به آن بزرگوار رسیده به این جهت به آن اشاره و تصریح فرموده و او را اول زائر شمرده است و این رویه ی شیخ مفید (ره) این را نمی رساند که ما از مدارك و مصادر دیگر به دست نیاورده باشیم که امام علیه السلام و سائر افراد خاندان عصمت در اربعین اول به کربلاء آمده اند.

دلیل هفتم علامه ی محدث نوری و جواب آن

اشاره

دلیل هفتم شیخ محدث نوری (ره) آنست: که اسراء اهل بیت علیهم السلام از شام به قصد وطن خودشان مدینه ی منوره خارج شده اند و بی اطلاع یزید پلید هرگز میسر نبود به عراق بیایند و یزید شخص [صفحه ۲۷۸] خسیس بود و دنائت طبع داشت مخارج آنها را هرگز دو برابر نمی کند که به عراق و زیارت قبر مبارك سیدالشهداء علیه السلام بیایند. این دلیل هم مجرد احتمال بیشتر نیست زیرا یزید به نعمان که همراه اسراء اهل بیت علیهم السلام بوده و مأمور بود با تمام احترام آنها را به وطن خودشان برساند سپرده بود که در اختیار آنها باشد و از او امر آنها سر نیچد و در اطاعت شان باشد و هر امر نمودند اطاعت نماید و لذا هیچگونه استبعاد ندارد که امام علیه السلام به او امر کند که قافله ی آنها را به عراق بکشد و او اطاعت کند چنانچه صریح تاریخ است که

خاندان رسالت بعد از آن که از شام بیرون آمدند از نعمان خواهش کردند که قطار قافله ی آنها را به کربلاء بگرداند و او هم قبول کرد از کجا معلوم شده که یزید بطور سری به او دستور نداده بود که اگر خاندان نبوت از او خواهش کنند که آنها را به عراق ببرد او قبول نماید و از امر آنها خارج نشود و شاید سیاست وقت هم به جهت ملاحظت به افراد خاندان عصمت نیز آن دستور را اقتضا کرده است و اشخاص دنی و لئیم برای حيله و سیاست و تزویر و صلاح کار خودشان مخارج زیادی را متحمل می شوند و بیت المال مسلمین را در موارد زیادی بیهوده صرف می کنند که در آن احتمال استقرار ریاست پنج روزه ی خودشان را تصور کرده باشند از کجا معلوم که یزید پلید آن ملاحظات را نکرده است بلکه برای اسکات مردم و به جهت برگردانیدن افکار عمومی و کاستن از خشم مردم بعد از شهرت شهادت ریحانه ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که

از [صفحه ۲۷۹] هر طرف و از گوشه و کنار بلاد اسلامی سیل خشم و نفرت به طرف یزید هجوم می آورده و قتل امام علیه السلام را به گردن ابن زیاد می انداخت و خود را بی اطلاع قلم داد می کرد تا جلو نفرت و انزجار و غضب مردم را بگیرد تمامی اینها تقاضا کند که خاندان رسالت (ع) را اسباب مهیا و فراهم بیاورد که به زیارت سیدالشهداء (ع) به کربلاء بروند.

ادعای محدث نوری: راوی قصه مجهول است

علامه ی نوری (ره) فرموده: راوی قصه ی آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء که در لهوف نقل شده مجهول بوده و معلوم نیست.

تحقیق در جواب آن

در جواب این فرمایش ایشان گفته می شود: چنانچه خود محدث نوری (ره) اعتراف فرموده این نقل از قبیل نقل تواریخ و وقائع و حوادث است که مؤلفین در تألیفات خودشان نگارش می دهند از قبیل روایات محدثین نیست که با اسناد باشد و با سند مخصوص نقل شود و پی راوی بگردیم و از احوالش جستجو نمائیم و از احادیث مربوطه به احکام شرع نیست که از احوال راویان احادیث آنها اطلاع به دست بیاوریم و از عدالت و وثاقت آنها در سراغ باشیم و به اقوال اصحاب جرح و تعدیل مراجعه نمائیم. گرچه مؤرخین قدیم و تاریخ نویسان در دوران های سابق مانند طبری و نظائر وی تواریخ را نیز با اسناد و طرق خودشان نقل کرده اند و چه بسا این رویه در اذهان مؤثر واقع شده و رویه ی ساحرانه بوده باشد که بسیاری از اکاذیب را به صورت ظاهر فریبنده بخورد مردم بدهد به عنوان این که خبر با سند نقل شده چنانچه این رویه در تاریخ کبیر [صفحه ۲۸۰] طبری به کار رفته و روایات مجعوله و اکاذیب واضحه را با سند نقل کرده اگر به این موضوع شرح داده شود کلام به درازا می کشد رجوع شود به کتاب نفیس الغدیر. [۱۹۵]

رویه ی ساحرانه در نقل تاریخ

چنانچه همین رویه ساحرانه - نقل تاریخ با سند - در کتب ابوالفرج اصفهانی بکار رفته و چه بسیار قصص و افسانه ها و قصه های جعلی که جنبه ی ادبی داشته با سند نقل کرده و داستانهای مجعوله را با اسناد روایت نموده و آنهایی که بعدا پا به عرصه ی وجود گذاشته اند آنها را قضایای واقعی تصور کرده و به عنوان يك موضوع و

قصه ای که واقع و حقیقت داشته باشد تلقی به قبول نموده اند و عمده نظرشان بر این است که با سند نقل شده است در صورتی که جعل کنندگان و وضاعین چنانچه قصه را جعل کرده اند سندش را نیز وضع نموده و ساخته اند. و لذا مهره ی فن و اهل تحقیق در نقل تواریخ به کتاب «الآغانی» ابوالفرج اصفهانی اعتماد نکرده و از جنبه ی تاریخی به کتاب نامبرده ارزش

قائل نشده اند مثل جرجی زیدان مؤرخ مشهور کتاب «الآغانی» را مدرك نقلیات خویشان قرار داده و در کتاب تاریخ تمدن و آداب اللغة تمسك به حرفها ابوالفرج درآغانی نموده و با نقل بعض قصص روی تاریخ خصوصا تاریخ دوره ی بنی عباس را خارج از حد و حصر آلوده با حرف های [صفحه ۲۸۱] خلاف واقع کرده است.

نقل کلمات دکتر زکی مبارک در «النثر الفنی»

چنانچه در این باره علامه دکتر زکی مبارک تحقیقات ارزنده در کتاب «النثر الفنی» دارد درباره ی کتاب آغانی چه خوب گوید «فهو کتاب ادب لا کتاب تاریخ» و نیز گوید: «و الروایة بالسند شیء ساحر فتن به کثیر من الناس و ظنوه علما دقیقا له آداب و شروط، و اعتمادا علی هذا العلم المدقیق اطمأن اکثر الباحثین الی روایات الآغانی فضلوا و أضلوا فی حقائق التاریخ». رجوع شود به تحقیقات پرارزش دکتر نامبرده در کتاب نفیس «النثر الفنی» از ص ۲۳۴ تا ص ۲۴۵ تا معلوم شود که ابوالفرج کتاب ادب نگارش داده نه کتاب تاریخ ولی چون قضایا و افسانه های و قصه های بی حقیقت را با سند نقل کرده خیال می شود که ارزش داشته و واقع دارد و به خیال کسی گنجیده نمی شود که ابوالفرج برای اهل لهو و لعب و غنا و موسیقی

و مجالس عیش و طرب اهل فسق و فجور کتاب نوشته نه برای بیان حقائق تاریخی تا مورد اعتماد در تاریخ شود. چنانچه از فسق و فجورهای خود آن مرد اموی مروانی نیز مقداری دکتر زکی مبارک در کتاب نامبرده اش نقل کرده است.

باید اعتماد بیشتر به مؤلف کتاب باشد

پس به مجرد نشان دادن نام راوی خبری را نباید فریب خورد و مورد اعتماد و اطمینان قرار داد و به دلیل این که چون فلان قضیه ی تاریخی را ویش معلوم است و با سند رسیده تکیه نمود و اعتماد کرد [صفحه ۲۸۲] بلکه باید اول خود مؤلف کتاب را در نظر گرفت و از حال او و مورد وثوق بودن او را به دست آورد و از ضابط و دقیق بودن مؤلف در نقل مطالب و قضایا و تواریخ بحث و تحقیق کرد و اگر در آن اوصاف مورد اعتماد گشت وثاقت و دیانت و امانت و عدالت او محرز شد اعتماد به کتابش و نقل مطالب و تواریخش و آنچه در کتابش نقل کرده مادامی که اشتباه و اشکال در نقلیاتش ثابت و محقق نشود نقلیات او مورد اطمینان و اعتماد خواهد بود. حالا آنچه که سید اجل اعظم سید رضی الدین علی بن طاووس الحسینی (قدس سره) در کتاب لهوف از آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام به کربلاء نقل فرموده گر چه راوی را ذکر نفرموده ولی به مراتب اعتماد به نقل آن بزرگوار بیشتر از نقلیات سائرین است که مطالب تاریخی را با سند و ذکر راوی نقل کرده باشند.

نقل فرمایش آیه الله کوه کمری و ترجمه ی اجمالی ایشان

آیا به فرمایش سیدنا الامام المجتهد الاکبر استادنا السید الحجة الکوه کمری (قدس سره [۱۹۶]) : ابوالفرج اصفهانی در کتابش (مقاتل الطالبین) [صفحه ۲۸۳] مطالب و تواریخ را با سندهای آنها نقل کرده چون اغلب نام راویان را ذکر نموده و مسندا به نقل آنها پرداخته می توانیم بر حسب مذاق شیعی امامی خودمان به همه ی آنها اعتماد نمائیم؟ برای این که با سند نقل کرده؟. در صورتی که اغلب از رجال زیدیه نقل کرده و چون ابوالفرج تظاهر بزیدی بودن می نمود و حال آن که اموی مروانی است و از افسق ناس بوده و نزد شیعیان اظهار تشیع می کرده چنانچه نظر به همان تظاهرش شیخ طوسی (ره) او را شیعی زیدی دانسته است. [۱۹۷]

نقلیات سید ابن طاووس بیشتر مورد اعتماد است

نظر بر این که سید اجل سید ابن طاووس (قدس سره) در لهوف به اختصار کوشیده و لذا نام راوی را به دست نداده و ذکر نفرموده ولی [صفحه ۲۸۴] چون نقلیاتش در غایت اعتبار و اطمینان و اعتماد است و لذا به مراتب از مطالب دیگران که تواریخ را با سند و ذکر نام راوی نقل کرده اند بیشتر محل اطمینان و اعتماد است. چنانچه بر ممارس بر کتب سید (ره) این مدعی روشن بوده و بر کسی که آشنا بر نقلیات سید (ره) باشد این معنی به خوبی واضح است زیرا بر کسی که بر مؤلفات او آشنا است و دقت نظر آن بزرگوار را مشاهده می کند که چقدر با نظر دقیق نقل مطالب می فرماید در زمان وی که هنوز مانند عصر حاضر ما معمول و مرسوم نبوده که مطلبی را که از کتابی نقل می نمایند با تعیین صفحه و سطر و اگر آن کتاب طبع های متعدد داشته باشد با تعیین چاپ چندم آن کاملاً متذکر شوند با این که در زمان سید (ره) این رویه معمول نبوده و چاپ کتب وجود نداشته با این همه سید (ره) در نقلیات خود از کتب خصوصیات کتابی را که از آن نقل می نماید متذکر شده و در کراس چندم و در کدام فصل است

به همه ی آنها اشاره می فرماید و یا فلان کتاب که نسخه ی عتیقه آن پیش آن بزرگوار بوده به آن نیز تصریح می فرماید پس مثل آن بزرگوار کتابی را که می خواهد به دست مردم بدهد و به اختصار کوشیده و در مجالس عزاء و سوگواری حضرت سیدالشهداء علیه السلام خوانده می شود تمام محتویات و مطالب آن کتاب مورد اعتماد کامل خواهد بود گر چه اسم راوی را ذکر نفرماید.

اشاره به تقطیع روایت عطیه چنانچه گذشت

و گذشته از همه ی اینها در بیاناتی که سابقاً شده و به طور واضح [صفحه ۲۸۵] محقق کردیم که آنچه سید (ره) در لهوف از آمدن اسراء به کربلاء نقل فرموده و اسم راوی را ذکر نکرده راوی آن مطلب عبارت از عطیه ی عوفی کوفی (ره) است [۱۹۸] که همراه جابر بن عبدالله انصاری (ره) به کربلاء آمده و جریان ورود جابر را قبلاً و چگونگی مهیا شدن او را از غسل زیارت و غیره برای آمدن به نزد قبر اطهر اطیب و ورود اسراء اهل بیت علیهم السلام را از شام به کربلاء در روز اربعین و

زیارت برای روز اربعین چنان که سید (ره) در مصباح الزائر نقل کرده تمام يك روایت است و راوی عطية رحمه الله است و آن روایت را تقطیع کرده و هر قسمت آن را به مناسبت مقام در کتابی نقل کرده اند آنچه راجع به زیارت است در مصباح الزائر و آنچه راجع بر حب خاندان رسالت است در کتاب بشارة المصطفى و آن قسمتی که راجع بر مصائب سیدالشهداء علیه السلام است در کتاب مقتلی مانند کتاب شریف و بسیار معتبر «لهوف» نقل کرده اند چنانچه تفصیلاً [صفحه ۲۸۶] در گذشته

تحقیق شد.

تاخت کردن محدث نوری به اهل منبر

ناگفته نماند: علامه ی نوری (ره) در خاتمه ی بحثی که گذشت به اهل منبر تاخت و انتقاد فرموده که چرا این قضیه ی اربعین را شاخ و برگ می دهند؟ و عطیه ی عوفی را که از محدثین و تابعین است غلام جابر انصاری (ره) قرار داده و آن وقت آزادش می کنند و این همه دروغ را بالای منابر بیان می کنند. این فرمایش های علامه ی محدث نوری (ره) صحیح است، آقایان خادمین اهل بیت علیهم السلام و ذاکرین مصائب خاندان رسالت باید متوجه این معنی که آن محدث معظم له (ره) فرموده است باشند تا به طور جزم يك قضیه ی تاریخی را که تمامی تفصیلات و جزئیات آن نقل نشده است با شاخ و برگ نقل نمایند ولی عمده چیزی که تا اندازه ی کار را سهل و آسان می نماید آنست که اغلب آن شاخ برگها از باب زبان حال است نه بیان امر واقع شده تا دروغ پردازی بشود.

نصیحت به روضه خوانها و نوحه خوانها

بلی بر آقایان اهل منبر و روضه خوانها و نوحه خوانها لازم و واجب است طوری قضایا را نقل نمایند و نظم کنند که از رویه ی زبان حال بودن و نوحه سرائی و ندبه نمودن خارج نشود و در نثر و نظم به نحوی بیان کنند که جعل قصه ی دروغی نگردد و از زبان حالی بیرون نرود مثلاً قصه ای را از زبان امام علیه السلام نقل می کنند به طوری که يك قضیه ی واقعی را نشان داده و هر شنونده خیال می کند که مثلاً فلان مکالمه میان امام علیه السلام و خواهرش زینب کبری علیها السلام واقع شده است در [صفحه ۲۸۷] صورتی که حقیقت و واقعیت ندارد. باز تأکید می شود البته دقت نمایند و بکوشند که از زبان حال

بودن بیرون نرود و جعل قصه نشود و الا به دروغ که از گناهان کبیره است مرتکب خواهند شد و با آن گناه کبیره به گمان خودشان عمل استحبابی را انجام خواهند داد. آیا این عمل از نظر شرع مقدس اسلام چه صورت دارد؟ آیا با حرام می شود عمل استحبابی را به جا آورد؟ و علاوه اسلحه و حربه به دست دشمنان دین و نواصب و خوارج و اعداء اهل بیت اطهار علیهم السلام ندهند اگر به تاریخ قضایای کربلاء و دستگاه سیدالشهداء علیه السلام از روی محبت و علاقه ی زیادی صوری حرفهای بی اصل دروغی وارد نمایند ضرر و ایذاء و اذیت آن به سیدالشهداء علیه السلام از شمشیرها که روز

عاشوراء به روی آن حضرت کشیدند و به بدن مبارکش زدند بیشتر خواهد بود و وهابی مسك هائی كه هیچگونه حیا ندارند اصل تاریخ كربلاء را به آن دروغها ضمیمه کرده و اساس صحیح را قیاس به آن ناصحیح ها نموده و انكار خواهند کرد چنانچه یکی از سران وهابی مسلکها بلکه بنیان گزار اصل آن مسلك جمود و نافهمی و اساس آن رویه ی اعراب صحرای نجد و بیابان گردی كه عبارت از ابن تیمیه ی حرانی حنبلی است [۱۹۹] و صاحب بدعتها و ضلالت ها و فساد [صفحه ۲۸۸] عقیدتهاست با تمام بی حیائی اصل اساس صحیح تاریخ را انكار کرده و گفته كه سر مبارك سیدالشهداء علیه السلام را به شام پیش یزید پلید نبرده اند و با چوب به لبهای مبارك ریحانه ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نزنده است و گوید: کسی را از اهل حسین علیه السلام اسیر نکرده اند [۲۰۰]. بی حیائی و جمود و كج سلیقه گی و فساد عقیده انسان را

و اداری می کند كه بدیهیات و ضروریات را زیر پا بگذارد و چنان كه ابن تیمیه را و اداری نموده و زیر پا گذارده و يك امر ضروری را انكار کرده است. [صفحه ۲۸۹] و لذا شیخ شبراوی در كتاب الاتحاف بحب الاشراف كلام ابن تیمی را در انكارش كه سر مبارك سیدالشهداء علیه السلام را به شام برده اند نقل کرده و موافقت ابن حجر را در شرح همزیه با وی بیان نموده ولی شبراوی ابداء اعتناء به كلام آنها ننموده و ارزشی به حرف شان قائل نشده و بعد از نقل كلام آنها فرستادن ابن زیاد سر مطهر را با اسراء به شام پیش یزید نقل کرده است و گفته كه کسی به یزید بشارت آورد كه امام حسین علیه السلام كشته شد و سر مبارکش را پیش تو می آورند و گوید: فلم یلبث الا ایامها قلائل حتی جئى برأس الحسين فوضع بین یدی یزید، و از این عبارت نیز معلوم می شود كه رأس مطهر را در ظرف چند روز پیش یزید پلید برده لند رجوع شود به الاتحاف ص ۱۸ ط مصر سال (۱۳۱۸) ق. تا اینجا آنچه علامه ی محدث نوری (ره) در لؤلؤ مرجان نگارش داده بود و تلاش کرده بود كه آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام را در اربعین سال (۶۱) هجرت در بیستم ماه صفر به كربلاء بعید شمرد دلائل او را نقل کرده و به فراخور حال در اطراف آنها به بحث پرداختیم چه حرف های این ره ی اعم از این كه نزد ارباب دانش مورد قبول افتد یا رد شود منظور آنچه به نظر نگارنده می رسید در موضوع نامبرده نگارش یافت و هر كس در اظهار نظر

خود در موضوع علمی و تاریخی و غیره آزاد است و خواست در اینجا آنچه علامه ی كبیر متبوع واسع الاطلاع و مجتهد شهیر آقای حاج سید محسن امین عاملی (قدس سره) در كتاب [صفحه ۲۹۰] اعیان الشیعة در موضوع آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام در اربعین اول به كربلاء نگارش داده عین عبارات عربی آن علامه (ره) را در اینجا بیاوریم و بعد ترجمه به فارسی آن را بنگاریم تا نظریه ی آن بزرگوار نیز كه مورد اعتناء و اعتبار است بر همه روشن گردد و موافقت وی در موضوع مزبور با نظر اینجانب آشكار شود.

نقل كلمات ارزنده مجتهد امین عاملی

سید امین (ره) در قسم اول از جزء چهارم اعیان الشیعة ص ۲۷۱ طبع دمشق می فرماید: ثم ان یزید (لع) امر برد السبایا و الاساری الی المدینة و ارسل معهم النعمان بن بشیر الانصاری فی جماعة فلما بلغوا الی العراق قالوا للدلیل مر بنا علی طریق کربلاء فلما وصلوا الی موضع المصرع و جدوا جابر بن عبد الله الانصاری و جماعه من بنی هاشم و رجالا من آل الرسول صلی الله علیه و آله و سلم قد ورد و زیارة قبر الحسین علیه السلام فتوافوا فی وقت واحد و تلاقوا بالبکاء و الحزن و اللطم و أقاموا المأتم و اجتمع علیهم اهل ذلك السواد و أقاموا علی ذلك ایاما. و المشهور انهم وصلوا کربلاء فی العشرین من صفر و منه زیارة الاربعین الواردة عن ائمة اهل البیت علیهم السلام [۲۰۱]. [صفحه ۲۹۱] و قد يستبعد ذلك بان المسافة بین العراق و الشام تقطع فی نحو من شهر و لابدان یكونوا بقوا فی الشام مدة فکیف یمکن استیعاب

الذهاب و الایاب و البقاء فی الشام و الذهاب للکوفة و البقاء فیها فی اربعین یوما. و یمکن دفع الاستبعاد [۲۰۲] بانه یوجد طریق بین الشام و العراق یمکن قطعه فی اسبوع لکونه مستقیما و کان عرب عقیل یسلکونه فی زماننا. و تدل بعض الاخبار علی ان البرید [۲۰۳] کان یدهب من الشام للعراق فی اسبوع. و عرب صلیب یدهبون من حوران للنجف فی نحو ثمانية ایام. فلعلهم سلکوا هذا الطریق و تزودوا ما یکفیهم من الماء و اقلوا المقام فی الکوفة و الشام والله اعلم. می فرماید: یزید یلید امر کرد که سبایا و اسراء خاندان رسالت [صفحه ۲۹۲] به مدینه برگردند و همراه آنها نعمان بن بشیر انصاری [۲۰۴] را فرستاد با جماعتی. و وقتی که به عراق رسیدند [۲۰۵] به دلیل و راهنما گفتند ما را به طریق کربلاء ببر و زمانی که به محل مصرع شهداء کربلاء رسیدند دیدند جابر بن عبدالله انصاری و جماعتی از بنی هاشم و مردانی از خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برای زیارت حسین علیه السلام وارد شده اند و در وقت واحد وارد شده و با گریه و حزن و به سینه زنان ملاقات کردند و اقامه ی عزاء نمودند و اهل آن اطراف به دور آنها جمع شده و بر آن منوال چند [صفحه ۲۹۳] روزی اقامت نمودند. بعد سید اعیان علماء شیعه (ره) می فرماید: مشهور آنست که خاندان رسالت در بیستم ماه صفر به کربلاء رسیده اند و زیارت اربعین که از ائمه ی اهل بیت علیهم السلام برای امام حسین علیه السلام وارد شده از آن جهت است. و بعید شمرده می شود آمدن ایشان در بیستم ماه

صفر به جهت این که مسافت مابین عراق و شام که در ظرف یک ماه طی شده و طول می کشد و اهل بیت هم در شام لابد مدتی مانده اند پس چطور می شود که آمدن و رفتن و ماندن در شام و رفتن به کوفه و در آنجا ماندن همه ی اینها در مدت چهل روز تمام بشود. بعد می فرماید: ممکن است این بعید شمردن را با این جواب دفع کرد که راهی میان شام و عراق وجود دارد که ممکن است آن را در مدت یک هفته طی نمود چون راه مستقیم است و عربهای (عقیل) در زمان ما آن راه را پیش می گیرند. و بعض اخبار دلالت دارد بر این که «برید» و پیک که از شام به عراق می رفت در مدت یک هفته می رفته. و عربهای (صلیب) از حوران به نجف اشرف در ظرف هشت روز می روند. پس شاید اهل بیت رسالت همین راه را پیش گرفته اند و همراه خودشان [صفحه ۲۹۴] از توشه ی راه و از آب آن اندازه برداشته اند که به آنها کفایت کند و اقامت شان در کوفه و شام کمتر شده است. و این فرمایش آن سید مطلع متبع خبیر کبیر بسیار متین است و آنهایی که تصور می کنند

خاندان رسالت در دوران اسارت در دست دشمنان سرسخت اسلام بنی امیه مدت‌ها در کوفه و در عرض راه میان عراق و شام و در خود شام زیاد توقف کرده اند تصور و خیال صحیح نیست داستانهای طولانی که برای عرض راهها تراشیده و شاخ و برگها داده اند بی اساس و اعتماد را نشاید و حرفهای ضعیف بی مدرک و از کتابهای ناهلان و از تألیفات مؤلفین مجهول مانند مقتل جعلی ابی مخنف و اسفرائنی أخذ و از ساده لوحان بی تفکر ناشی شده است.

ادعای بعضی که اسراء بعد از هشتاد روز آمده اند

چنانچه بعضی ها احتمال داده که ورود اسراء به کربلاء در اربعین دوم یعنی هشتاد روز بعد از عاشوراء آمده اند این ادعاء مجرد احتمال است و کسی از مؤرخین آن را نگفته و در کتب معتبره دیده نشده از حدسیات اشخاصی می باشد که آمدن اسراء خاندان رسالت را در اربعین اول بعید شمرده اند و از حالات برید و غیره اطلاع نداشته اند و لذا قولی است که ارزش ندارد. و تعجب آنست که نسبت آمدن اسراء را در اربعین دوم سال (۶۱) هجرت به شیخ طوسی (ره) در تهنیبه داده شده ولی در آن کتاب شریف اثری از آنچه نسبت داده شده پیدا نگریدید. [صفحه ۲۹۵]

اشاره به جلالت شان سید امین عاملی و سیدنا شرف الدین

و کلمات سید عالی مقام علامه ی امین عاملی (ره) باید مورد توجه و تأمل قرار گیرد با آن احاطه و اطلاعی که داشت و یکی از آن اشخاصی بود که نمونه ی بارز از شخصیت های مجاهد در راه دین بشمار می رفت که دوران آنها را درک کردیم و در ردیف چهار یا پنج نفر از اکابر علمای شیعه بود که کم نظیر و در عصر خودشان مانند شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی و شیخ طوسی بودند که با تألیفات کلامی خودشان خدمات شایان هر گونه تقدیری به عالم اسلام و شیعه نشان داده اند و یکی از آن بزرگان عبارت بود از سیدنا الاعظم آقای حاج سید شرف الدین عاملی نزیل صور لبیان که لطف خاصی بنگارنده داشت و مکاتبات زیادی به خط شریف او فعلا موجود است [۲۰۶]. [صفحه ۲۹۷]

توقف اهل بیت سه روز در کربلاء

از کلمات اشخاصی که به ورود اسراء در اربعین به کربلاء تصریح کرده اند چنین بر می آید که خاندان رسالت سه روز در کربلاء برای عزاداری توقف کرده اند و ورودشان اجمالا به نحویست که در گذشته نگارش یافت ولی محدث متتبع حاج ملا باقر بهبهانی (ره) ساکن نجف اشرف در کتاب الدمعة الساکبة [۲۰۷] ورود خاندان رسالت را به کربلاء و حرکت آنها را از آن دشت بلاه قدری با اضافات نقل کرده گر چه مدرک نقل خود را ذکر نکرده باعث ضعف شده و نسبت آن را به بعضی از کتب قدیمه داده ولی خوب است عین عبارات او با الفاظ و کلماتش نقل [صفحه ۲۹۸] شود چون نامبرده شخص متتبع بوده لابد از مصدر مورد وثوقی نقل کرده است. قال: فلما بلغوا

ارض كربلاء نزلوا فى موضع مصرعه و وجدوا جماعة من بنى هاشم و غيرهم و قد وردوا الى يارة الحسين عليه السلام فتلاقوا فى وقت واحد و اخذوا بالبكاء و النحيب و اللطم و اقاموا العزاء الى مدة ثلاثة ايام و اجتمع اليهم نساء اهل السواد فخرجت زينب عليها السلام فى الجمع و اهوت الى جيبها فشقتة و نادت بصوت حزين يقرح القلوب: و اخاه و احسيناه و ا حبيب رسول الله و ابن مكة و منى و ابن فاطمة الزهراء و ابن على المرتضى آه ثم آه و وقعت مغشية عليها و خرجت ام كلثوم لاطمة الخدين تنادى برفيع الصوت اليوم مات محمد المصطفى اليوم مات على المرتضى اليوم ماتت فاطمة الزهراء و باقى النساء لاطمات ناعبات نائحات قائلات و امصيبته و احسنه و احسيناه فلما رأت سكينه ما حل بالنساء رفعت صوتها تنادى: و امحمداه و اجدها، يعز عليك ما فعلوا باهل بيتك ما بين مسلوب و جريح و مسحوب و ذبيح و احزنى أسفا. ثم امر على بن الحسين عليهما السلام بشد رحاله فشدوها فصاحت سكينه بالنساء لتوديع قبر أبيها فدرن حوله فحصنت القبر الشريف و بكت بكاء شديدا و عنت و أنت و أنشأت تقول: الا يا كربلاء نودعك جسما بلا كفن و لا غسل دفينا الا يا كربلاء نودعك روحا لاحمد و الوصى مع الامينا [صفحه ٢٩٩] قال: ثم فصلوا من كربلاء طالبين المدينة.... شيخ جليل آقا شيخ حسين بلادى بحراني در كتاب «حديث الاربعين» و ذكر مجيئى زين العابدين (ع) و عملته و اخولته الى ارض كربلاء گويد: و اما زينب فانها اقبلت و معها الحرم و الاطفال يعثرن فى الاذيال و يبكين بالدموع السججال حتى اقبلن لذلك القبر المعظم فتكابين عليه نادبات

باكيات و على الوجوه لاطمات ينادين ها نحن اقبلن اليك من الشام و عز عليك ما لقينا من العداة. أحما الضائعات بعدك ضعنا فى يدى النائبات حسرا بوادى أو ما تنظر الفواطم فى الاسر و ستر الوجوه منها الايادى ثكلا ما ترى لها من كفيل حسرى بين عصبه الالحداد فما زالوا بذلك الحال على ذلك المنوال ناصبين المآتم جارين للدموع السواجم حتى عزموا على الرحيل الى المدينة- فلما أرادوا ذلك وضع زين العابدين (ع) أصابعه على القبر الشريف فانفجر منه دم عبيط فالتفت للحرم و الاطفال و نادى و دموعه فى انهمال. خذوا لكم من دم الاحباب تحفتكم و خاطبوا الجدهذى تحفة السفر رشوا على قبره ماء فصاحبه معطش بللوا احشاه بالقطر فأخذن من ذلك الدماء تحفة للاحبة، فيالها من مصيبة و يالها من كربة ثم و دعن تلك القبور و داعا يفطر الصخور و انفصلوا طالبين المدينة [صفحه ٣٠٠] و هى لفراق احبتها حزينة. [٢٠٨]

اعجاز نشان دادن امام سجاد موقع رحيل از كربلاء

خارق العاده ی که از حضرت امام سجاد سلام الله عليه نقل کرده که حین وداع اسراء اهل بیت (ع) انگشتهای مبارک را به قبر مطهر سیدالشهداء (ع) گذاشت و از آن خون خالص تازه ی نرمی منفجر شد گرچه متأسفانه مدرک و مصدر نقل آن را ذکر نکرده است ولی جای استبعاد نیست زیرا ما شیعه ی امامیه ی اثنا عشریه را اعتقاد آنست که امام (ع) به تمامی اوصاف و کمالات- پیغمبر داراست یعنی امام نظیر- پیغمبر است در تمامی اوصاف غیر از نبوت چنانچه در محل خود این مطلب

واضح و روشن و میرهن شده است. خاتم الانبياء صلى الله عليه و آله و سلم انگشتان مبارك خود را در موارد متعدده به مقدار

آب مختصری می گذاشت و آب از وسط انگشتان مبارکش می جوشید و جماعت انبوهی از آن سیراب می شدند و برای توشه ی راه نیز تهیه کرده و با خود می بردند و این معجزه ی باهره از خاتم انبياء (ص) از متواترات است و مسلمین بر آن قطع و یقین دارند پس چه استبعاد دارد از امام سجاد علیه السلام آن خارق العاده ی باهره نیز به ظهور پیوندد چون امام (ع) مانند نفس پیغمبر (ص) است. اذعان به معجزات بستگی به اذعان و اعتقاد به خدا و صانع [صفحه ۳۰۱] واجب الوجود دارد نزد خداپرستان و خداشناسان صدور معجزات و خارق العادات جای هیچگونه شك و شبهه در امکانش نیست و وقوعش نیز محقق است یکی از فلاسفه ی غرب گوید: ایمان به معجزات از ایمان به خدا منفك نمی شود [۲۰۹]. کسانی که با علوم طبیعی و تجربی می واهند مشکل معجزات و خارق العاده های صادره از انبياء و اولیاء را که تواترا ثابت است حل نمایند سخت در اشتباهند با علوم تجربی حقیقت معجزات حل شدنی نیست و تأویلات خنك با اوهام و تخیلات عادی بشری فائده نداشته و واقعیات را روشن و آشکارا نمی کند- و تفصیل بحث موکول به موردش می باشد.

اشعار آقا شیخ باقر حلی که واقعه ی اربعین را به نظم آورده

در اینجا مناسب است اشعار شاعر جلیل آقا شیخ باقر حلی را که درباره ی رجوع اسراء اهل بیت (ع) به کربلاء در اربعین سروده و از زبان زینب کبری (ع) سرگذشت اوضاع شام و غیره را بیان کرده بیاورم: زر قبر سبط الهاشمی الهادی و لدیه حزنا واحسینا ناد زر قبره فی الاربعین وثق بها یوم القيامة فهی خیر الزاد [صفحه ۳۰۲] و اذری مدامع مقلتیک بعندم مستعبرا متجلبیا بسواد حتی

كانك جابرا لما أتى مستقبلا للعباد السجاد و افا من الشام المشومة أهلها أسرته ظلما أمة الالحاد و افا بأضعان الفواطم زائرا لضرايح الشهداء و الامجاد و اذكر مصيبة زینب اذا بصرت قبر الحسين هوت عليه تنادی أحسین تعلم مالقینا فی السبا غصصا مقیما شجوها بفؤادی نشکوا الیک مسیرنا بین العدی و وقوفنا فی مجلس ابن زیاد نشکوا الیک و ثاقنا بحبالهم و مساقنا قسرا لکل معادی نشکوا الیک الدخول الی بلاد الشام قد کانت لعمر ابیک شر بلاد مستبشرین رجالهم و نسائهم فکأنه عید من الاعیاد عجباً بنات أمیة فی حجبتها و بنات أحمد للعیون بوادی و علی یزید ادخلونا حسرا و العلیج اظهر کامن الاحقاد أمر الخطیب بمشهد و بمسمع منا بأن یعلوا علی الاعواد فعدی یسب أخوا النبی و صهره اذ کان مرغمها بیوم جهاد هتف الدعی یزید فی أشیاخه و یقول نلت من النبی مرادی یوم بیوم فالحسین بعته کم کافحت اجداده أجدادی کانوا و کنا لا نطیق نزالهم فی طعن ارماح و قرع حداد حتی اذا دارت رحی الایام قد ادرکت اوتارا لاهل و دادی أحسین هذا بعض ما شاهدته رزء یصدع شامخ الاطواد [صفحه ۳۰۳] أحسین جننا و الرؤس جمیعها معنا لندفنها مع الاجساد [۲۱۰]. و نرش فوق قبورکم ماء عسی نطفی بذاک حرارة الاکباد منعوا کوا ورد الفرات و مائه طام و منکم کل قلب صادی أحسین جنناکی

نقیم عزاک فی وادی الطفوف و یالہ من واد أضحی لافواج الملائک مہبطا و مزار شیعتنا مدا الابد بتنا ثلاثا هذه واأخوتی تدعو و تلك تصیح وا أولادی احبابنا سمعا عتاب أحبة لاجبة واصغوا الی الانشاد ایطیب متواکم بأحداث البلا و نقیم

بعد کموا بطول سہاد ما کنت أحسب قبل دفن جسمومکم ان القبور تضم للوأتاد قد تغمد الاسیاف فی اغمادها اولم تکن تنضی من الاغماد کیف السبیل الی الرحیل و لم نجد من کافل عوننا الی السجاد قاسی مصائب فوق ما فیہ من الاسقام فرد بین جمع اعادی و بجیدہ و یدیہ و الساقین ذا أثر من الاغلال و الاصفاد احبابنا لا نستطیع فراقکم ان الفراق یفت فی الاعضاء هل موعدا للملتقی ففسر فی رؤیا کموا و بکم یضئ النادی و منازل شیدتموها للقری کانت مناخ رکائب الوفاد ہی مہبط التنزیل شامخہ الثری و امان ملتجی ء من الاضداد [صفحہ ۳۰۴] و بها تحط بنی الرجاء رحالها فتنال بذل مواہب و ایدای ہی کعبۃ الامال کم حجوالها اهل النهی من حاضر او بادی ابیات تقدیس و تدرس بکم طابت لنا کالروض للرواد من بعدکم اضحت و ما فیہا سوی ناع و بباک معلن بحداد قد أفجعتنا النائبات بفقدکم و المدھر غادر جمعنا بیداد و من العجائب و الغرائب انها نشب الذآب لمقتل الاساد یا وقعة ما مثلها من وقعة لم انسها ابدا لیوم معادی

ملحق کردن امام سجاد سر، اطیب سیدالشہداء را بہ جسد مبارک بعد از چہل روز

و از شواہد آمدن اسراء خاندان نبوت در بیستم ماہ صفر (۶۱) ہجرت در اربعین اول بہ کربلاء عبارت از ملحق ساختن سر مبارک سیدالشہداء علیہ السلام بہ جسد اطیب و انورش در کربلاء است کہ جمعی تصریح کردہ اند کہ رأس مطہر بعد از چہل روز از شہادت ملحق بہ بدن اطہر شدہ است. مشہور میان علماء اممیہ رضوان اللہ علیہم چنانچہ علامہ ی مجلسی (قدس سرہ) بر آن تصریح فرمودہ است آنست کہ رأس اطہر و اطیب سیدالشہداء (ع) را در روز اربعین اول بیستم ماہ

صفر سال شصت و یک، حضرت امام سجاد علیہ السلام با سایر اهل بیت از شام وارد کربلاء شدہ و سرہای [صفحہ ۳۰۵] مقدس شہداء را بہ بدنہای آنها ملحق کردہ است. اما سایر اقوال راجع بہ مدفن رأس مطہر اعتماد را نشاید و لذا بہ نقل مقداری از عبارات و تصریحات اشخاصی کہ تصریح کردہ اند کہ رأس مطہر را بعد از چہل روز از عاشوراء بہ بدن مبارک در کربلاء ملحق کردہ اند می پردازیم بعد از آن کہ در این موضوع بررسی می نمائیم. سید اعظم رضی اللہ عنہ بن طاووس حسنی (قدس سرہ) در لہوف فرمودہ [۲۱۱] فاما رأس الحسین علیہ السلام فروی انه اعید فدفن بکربلاء مع جسده الشریف و کان عمل الطائفة علی هذا المعنی المشار الیہ و رویت آثار کثیرة مختلفة غیر ما ذکرنا ترکنا وضعها کیلا ینفسخ ما شرطناه من اختصار الکتاب. از کلام آن سید والامقام مفہوم می شود کہ عمل شیعیہ بر آنست: کہ سر مبارک امام علیہ السلام بہ جسد اطہر ملحق شدہ و بہ سائر اقوال در آن بارہ اعتناء نداشتہ اند و می فرماید: کہ آثار زیادی در این خصوص نقل شدہ بہ جہت اختصار کہ در لہوف نظرش بر آن بویہ و برای زوار و قرائت آن کتاب در مجالس عزاء، تألیف فرمودہ از نقل آن اقوال در بارہ ی رأس مطہر خودداری فرمودہ مانند این کہ رأس مطہر را خلفاء فاطمیین از باب الفرادیس در دمشق کہ از

خزانه ی یزید پیدا کرده و در [صفحه ۳۰۶] آنجا دفن نمودند و بعدا از عسقلان به مصر برده و در قاهره دفن کردند و در آنجا بارگاه عظیمی دارد که زیارتگاه است چنانچه سبط ابن الجوزی نقل کرده است.

حمل کردن فاطمین سری را از عسقلان به مصر

علامه ی امین عاملی (قدس سره) در لواعج الاشجان فرموده [۲۱۲]: اقول حکمی غیر واحد من المؤرخین ان الخلیفة العلوی بمصر ارسل الی عسقلان و هی مدینة کانت بین مصر و شام و الان هی خراب فاستخرج رأسا زعم انه رأس الحسین علیه السلام و جئى به الی مصر فدفن فیها فی المشهد المعروف الان و هو مشهد معظم یزار، و الی جانبه مسجد عظیم رأیته فی سنة احدى و عشرين بعد الثلاثمئة و الف و المصریون یتوافدون الی زیارته افواجا رجالا و نساء و یدعون و یتضرعون عنده. و اخذ العلویین لذلك الرأس من عسقلان و دفنه بمصر کأنه لا ریب فیہ لکن الشأن فی کونه رأس الحسین علیه السلام. چنانچه فرموده بنا به اتفاق مؤرخین خلفاء فاطمین مصر سری را از عسقلان به قاهره انتقال داده اند و به نام رأس مطهر امام علیه السلام در آنجا دفن کرده و مشهد بزرگی بالای آن ساختمان نموده اند ولی حرف، سر آنست که واقعا آن سر رأس مطهر حسین علیه السلام بوده است؟ هرگز به آن علم نداریم و ثابت و محقق نشده است به ویژه که [صفحه ۳۰۷] دست سیاست و ریاست خلفاء فاطمین با آن بازی کرده و چه منظور سیاسی در آن عمل داشته اند که سری را از عسقلان به مصر برده اند. آیا ظاهرا از ترس صلیبها این کار را کرده اند واقعا خوف و هراسی از آنها داشته اند؟ صلیبها به چه منظوری آن مشهد را باید خراب نمایند؟ تا خلفاء فاطمین از ترس آنها نسبت به رأس مدفون در عسقلان انتقال به قاهره بدهند؟ و کدام امر است که دست سیاست و ریاست با

آن بازی کند ولی حقیقت آن محفوظ باشد چه خوب گفته شده: الا قاتل الله السیاسة و الریاسة فما دخلا شیئا الا افسداه. چنانچه در عصر خودمان نظائر این قبیل قضایا زیاد دیده می شود اگر شرح داده شود کلام به درازا می کشد و ممکن است بهانه ی جلوگیری از نشر کتاب بشود. (شرح این هجران و این خون جگر) (این زمان بگذار تا وقت دگر) و «الامور مرهونة باوقاتها» یکی از معاصرین گوید: صاحب الاخبار السنیه چنین روایت کرده است: الافضل بن بدر جمالی وزیر اسبق مصر در یکی از مسافرتهاش به عسقلان دستور داد تا برای مشهد رأس الحسین که در کنار عسقلان واقع بود بنای مجللی برپا نمایند. [صفحه ۳۰۸] این بنا که زیارتگاه عموم بود پس از سقوط عسقلان [۲۱۳] نیز به حال خود باقی ماند و صلیبی ها هیچگونه آسیبی بر آن نرساندند تا این که طلایع به وزرات مصر رسید- طلایع که از شیعیان خالص آل علی علیه السلام بود و نسبت به آثار آن خاندان سخت تعلق خاطر داشت شرط احتیاط را در آن دید که سر مطهر را از عسقلان که به واسطه ی وجود صلیبیان پیوسته در معرض خطر بود به محل امنی منتقل کند و بدین منظور ساختمان مسجد بزرگی را در کنار شهر قاهره آغاز نمود لکن همین که کار ساختمان به پایان رسید خلیفه به وی گفت که این بناء چون در خارج حصار قرار گرفته

لذا نمی تواند محل امنی باشد پس بهتر است به جای آن یکی از کاخ های داخل شهر را که از آسیب دشمن و حملات آینده ی صلیبیان در امان است انتخاب نماید- از

این رو طلایع مسجد مزبور را به حال خود گذاشته و قصر زمرد را که از کاخ های زیبا و مجلل بود بدین منظور انتخاب کرد و آنگاه در میان آن بنای بسیار باشکوهی برپا ساخته و سر مطهر را از مدفن سابق بدانجا منتقل نمود- و بدین ترتیب آن سر پرشوری که در چندین قرن پیش بر فراز نیزه ها و روی سپرهای جنگاوران دست به دست گشته و از میدان کارزار به کوفه و از کوفه به دمشق و از آنجا به عسقلان برده شده بود این بار از عسقلان [صفحه ۳۰۹] به قاهره برده شد و در مسجدی که اکنون مشهور به جامع سیدنا الحسین است مدفون گردید.

عکس سر مبارك اصل و صحت ندارد

بعد صاحب این کلمات در کتابش عکس سر بریده در بالای نیزه را گراور کرده به عنوان این که رأس مطهر سیدالشهداء علیه السلام است و نسبت پیدایش آن را به موزه ی ایتالیا داده است و زهی خیال خام و زودباوری است عکس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را انتشار می دهند و نسبت آن را به فلان دیر نصاری داده و به خورد مسلمانهای زودباور می دهند و عکس امیرالمؤمنین علیه السلام را می سازند و نسبت به فلان موزه ی فرانسه مثلا می دهند و عکس رأس مطهر را درست می کنند و نسبت آن را به موزه ی ایتالیا می دهند و بعضی از تاریخ نویسان ما هم قبول کرده و حتی در کتابش گراور می کند.

عکسهای پیغمبر و ائمه خیالی است

در صورتی که یکی از علامتها که کذب آن نسبت ها را واضح می سازد آنست که در عکس رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و در عکس رأس مطهر سیدالشهداء علیه السلام شاربهای کلفتی به نظر می رسد که قطعا از آداب اسلامی خارج است و هرگز پیغمبر و امیرالمؤمنین و سائر ائمه علیهم السلام موهای شارب را بلند نگذاشته موی جلو دماغ و لب بالا را از بیخ می زدند و لذا محققین از فقهاء نوشته لند که (بهتر تراشیدن موی شارب است از بیخ) و حتی از امیرالمؤمنین علیه السلام مشهور است که اگر مرا ملامت نمی کردند بر شارب خود داغ می گذاشتم که در آن مو نروید گر چه این روایت را این جانب تا حال در کتب حدیث ندیده ام و [صفحه ۳۱۰] نظر به شهرتی که داشت نگارش دادم و توفیق اطلاع بر آن را از خداوند مسئلت می نمایم ولی خود این شهرت

بزرگترین دلیل است بر این که موی شارب را به حال خود گذاشتن و یا در شاربها موی بلندی گذاشتن از آداب و رسوم اسلامی دور است و هرگز پیشوایان اسلام و ائمه ی اطهار علیهم السلام که دارای صفت عصمت اند خلاف آداب و رسوم دینی را به جا نمی آورند و با آن کلفتی موی شارب را که از علائم مجوسیهاست نمی گذارند به حال خود بماند و در آن

عکسها که به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین (ع) و امام رضا (ع) و یا در عکس رأس مطهر شارب با آن کلفتی دیده می شود بهتر دلیل بر ساختگی بودن آنهاست و نقاشی کنندگان آنها که يك مشت از یهودیهایی بی حیاء و دشمنان سرسخت اسلام و بعضی از صوفی های و دراویش متصوفه می باشند از آداب و رسوم اسلامی اطلاع ندارند عکسی که درست می کنند و به ان ذوات مقدسه نسبت می دهند غافل از رویه ی رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه علیه السلام هستند و لذا شاربها با آن کلفتی و بلندی برای آنها درست می کنند که بدون شك ساختگی و غلط است.

بعضی از مسلمانهای زود باور

ولی اف بر يك عده مسلمانهای بی خبر که آن عکسها را زینت در و دیوار کرده و هتك حرمت نموده و حتی بر کتاب تاریخ نیز گراور می کنند، چرا؟ برای این که می بینند نسبت آن عکسها را به جای دور و دراز حواله کرده و به فلان موزه ی فلان مملکت داده اند که دسترس کسی نباشد که واقع را بتواند به دست آورد و اگر کسی هم برود و در خود [صفحه ۳۱۱] آن موزه ها آنها را دیده باشد باز

بدون شك ساختگی است و باید دانسته شود تمامی آن عکسها که نسبت به پیغمبر و امام (ع) داده اند و می دهند اساساً دروغ و بی اصل و حقیقت است.

تحقیقات درباره ی رأس مطهر

قولی که نقل شد مدفن رأس مطهر در قاهره است و از عسقلان به آنجا برده اند از شیعه احدی را بر آن قول قائل نتوان پیدا کرد مگر بعضی از تاریخ نویسان عصر حاضر ما که اعتمادش بر تواریخ بیشتر باشد و قول مشهور میان شیعه را که ملحق کردن سر مطهر به بدن مبارکش در کربلاء باشد به کنار بگذارد چنانچه علامه سید امین عاملی (قدس سره) تصریح فرموده که قول مزبور اختصاص بر اهل سنت دارد و احدی از شیعه بر آن قائل نیست. [۲۱۴]

اقوال درباره ی رأس مطهر

محدث قمی (ره) در منتهی الامال گوید: احادیث بسیار دلالت می کند بر این که مردی از شیعیان شام شبانه سر مبارک را دزدید... و سپس گوید: روایت است که یزید در پاسخ تقاضای حضرت سجاد (ع) که می خواست سر پدر را بار دیگر زیارت کند گفت: تو دیگر هرگز آن را نخواهی دید و این روایت مضمون حدیث راجع به سرقت رفتن سر مبارک را تأیید می کند... و بعضی گفته: از ظاهر تواریخ چنین برمی آید که سر مطهر از [صفحه ۳۱۲] بالای در سرای یزید به سرقت رفت و به وسیله ی شیعیان آن حضرت در عسقلان به خاک سپرده شد. محدث قمی (ره) که فرموده: احادیث بسیار دلالت می کند... الخ جای تعجب است در کدام آن احادیث است که مردی از شیعیان رأس مطهر را شبانه دزدید و آن را آورد در

عسقلان دفن کرد بلکه از آن احادیث است که امام صادق (ع) می فرماید: قال لولده اسماعیل انه لما حمل الی الشام سرقه مولی لنا فدفنه بجنب امیرالمؤمنین (ع). و اگر سرقت اصل داشته باشد آورده نزد امیرالمؤمنین

(ع) در نجف اشرف دفن کرده است نه در عسقلان و اگر به عراق آورده باشد در کربلاء دفن می کند پس چرا به نجف می برد. و اما پاسخ یزید پلید به امام سجاد (ع): که سر پدر را هرگز نخواهی دید. در تواریخ دیگر تصریح شده که امام (ع) سر مبارک را با رؤس سایر شهداء بالاخره از یزید گرفت چنانچه یزید در اول امر از دادن سایر اشیاء غارت شده نیز خودداری می کرد ولی امام (ع) اصرار ورزید که در میان آنها مغزل جده ام فاطمة زهراء علیهاالسلام و مقنعه و قلاده و پیراهن او موجود است [۲۱۵] باید رد شود و گرفت. و آنچه بعضی گفته و احتیاط کرده به ظاهر تواریخ نسبت داده که [صفحه ۳۱۳] شاید واقع نداشته باشد چنانچه واقع هم ندارد که سر مطهر از بالای در سرای یزید به سرقت رفت و به وسیله ی شیعیان آن حضرت در عسقلان به خاک سپرده شد. جای بسی حیرت است زیرا قولی که راجع به دفن شدن رأس مطهر در عسقلان است و آن قول اختصاص به سنیها دارد آنست که سر مبارک در خزانه ی یزید در دمشق بود و آن را کفن کرده و در باب فرادیس دفن نمودند و از آنجا خلفاء فاطمیین نقل داده در عسقلان دفن کردند [۲۱۶] و بعد از آن از عسقلان در سال (۵۴۸) ه روز یکشنبه ۸ جمادی الاخره به قاهره حمل شده است چنانچه در کلمات علامه ی امین عاملی (ره) گذشت نه این که سر مبارک به سرقت رفت و در عسقلان به خاک سپرده شد زیرا دفن سری را در عسقلان بعدا اتفاق

افتاده. و بعد از زمن یزید و سرقت رفتن سر مطهر است. ابن فضل الله عمری در کتاب مسالك الابصار فی ممالک الامصار مطبوع به تحقیق احمد زکی پاشا که از مدارک و مصادر معتبره ی مشهوره است گوید: و المدی بعید بین مقتل الحسین و مبنی مشهد عسقلان ص [صفحه ۳۱۴] ۲۲۰ ط دارالکتب قاهره سال (۱۳۴۲) ق و انکار کرده که رأس مطهر به قاهره حمل شده باشد. معلوم می شود کسی که گفته: رأس مطهر به سرقت رفت و به وسیله ی شیعیان در عسقلان دفن شد. روایت سرقت رفتن رأس مطهر را ضمیمه به تاریخ دفن شدن سری را در عسقلان کرده و از آن نتیجه ی موهومی گرفته است که هیچگونه اعتماد را نشاید. علامه ی امین عاملی (ره) فرموده: الخامس (یعنی از اقوال که درباره ی رأس مطهر است): انه بدمشق قال سبط ابن الجوزی حکى ابن ابی الدنيا قال وجد رأس الحسین (ع) فی خزانه یزید بدمشق فکفنه و دفنوه بیاب الفردیس و کذا ذکر البلاذری فی تاریخه قال هو بدمشق فی دار الامارة و کذا ذکر الواقدی ایضا انتهى. و یروی سلیمان بن عبدالمکک قال وجدت رأس الحسین (ع) فی خزانه یزید بن معاویة فکسوته خمسة اثار من الیدیاج و صلیت علیه فی جماعة من اصحابی و قبرته. و فی روایة انه مکث فی خزائن بنی امیه حتی ولی سلیمان بن عبدالمکک فطلب فجیء به و هو عظم ایض فجعله فی سفطه و طیبه و جعل علیه ثوبا و دفنه فی مقابر المسلمین بعد ما صلی علیه فلما ولی عمر بن عبدالعزیز سأل عن موضعه فنبتشه و أخذه والله اعلم ما صنع به و قال

بعضهم: الظاهر من دینه انه بعث به الی كربلاء فدفنه مع الجسد الشریف و روی ابن نما عن منصور بن جمهور انه دخل خزانه یزید لما فتحت فوجد بها [صفحه ۳۱۵] جونة حمراء فقال لغلامه سلیم احتفظ بهذه الجونة فانها كنز من كنوز بنی امیه فلما فتحها اذ بها رأس الحسين علیه السلام و هو مخضوب بالسواد فلفه فی ثوب و دفنه عند باب الفرادیس عند البرج الثالث مما یلی المشرق انتهى. بعد از نقل آن کلمات سید امین عاملی (ره) گوید: اقول و كأنه هو الموضع المعروف الان بمسجد او مقام او مشهد رأس الحسين (ع) بجانب المسجد الاموی بدمشق و هو مشهد مشید معظم [۲۱۷]. از این کلمات و عبارات چنین برمی آید که پیدا شدن رأس مطهر بنا به قول سنیها در خزانه ی یزید پس از مدتها بوده نه این که از بالای در سرای یزید به سرقت رفت و در عسقلان مدفون شد. و با آن اقوال مختلفه و آراء پراکنده که با هم تعارض واضح [صفحه ۳۱۶] دارند چطور می شود به یکی از آنها اعتماد کرد و یکی را ترجیح داد؟ تا کجا رسد که کسی که بسیار به تاریخهائی که از قلم هر شخصی تراوش نموده و علاقه و اعتماد بسیاری بر آنها دارد خبر سرقت رفتن رأس اطهر را بر آنها بچسباند و نتیجه ی که هیچگونه ارزشی ندارد و موهوم محض است اخذ نماید و موضوعی که هرگز واقعیت ندارد در کتابش بنگارد و رأس مطهر را در عسقلان مدفون سازد.

کلام امام یافعی

امام یافعی یمنی مکی متوفی به سال (۷۶۸) ه در مرآت الجنان گوید [۲۱۸] و ما ذکر

انه نقل الی عسقلان او القاهرة لا یصح. یعنی آنچه گفته شده که رأس مطهر امام (ع) به عسقلان نقل شده و یا به قاهره نقل داده اند صحیح نمی باشد، از کلام یافعی نیز که صریحا نقل کردن رأس مطهر را به عسقلان و یا قاهره انکار کرده ظاهر می شود که نزد وی محقق شده که سری که نقل داده اند رأس مطهر امام علیه السلام نبوده است. پس آنچه خلاصه ی گفتار جمعی از مؤرخین اهل سنت است آنست که سر مبارك امام (ع) را از خزانه ی یزید پلید یافته اند و آن را در باب الفرادیس دمشق دفن کرده اند و ظاهرا این قضیه در زمان سلیمان بن [صفحه ۳۱۷] عبدالملک خلیفه ی پرخور اموری اتفاق افتاده [۲۱۹] و در زمان فاطمیین مصر از باب الفرادیس به عسقلان نقل داده و از آنجا نیز در سال (۵۴۸) ه یا (۵۴۹) ه به قاهره حمل کرده اند و به نقل بعضی این قضیه ی حمل رأس شریف از خوف صلیبی ها بوده ولی از کجا که امثال امیر الجیوش بدر جمالی وزیر المستنصر بالله معد فاطمی و ملک الافضل و در زمان الفائز بالله طلائع بن رزبک و دیگر زمامداران وقت نظریات سیاسی که در انظار مردم اثر بگذارد از این عمل شان نداشته اند و بی جهت نیست که امام یافعی ابو محمد عبدالله بن علی بن سلیمان یمنی مکی متوفی در سال (۷۶۸) ه گفته: نقل دادن رأس اطهر را به عسقلان یا قاهره صحت ندارد چنانچه عین عبارت او گذشت و خود امام یافعی نقل کرده که رأس مطهر را یزید به مدینه ی منوره با خلدان رسالت و جمعی از موالی بنی هاشم و عده ی از

موالی ابوسفیان فرستاد و در مدینه در بقیع نزد قبر مادرش فاطمة علیها السلام دفن شد و گوید: [۲۲۰] «هذا اصح ما قيل فيه» و از زبیر بن بکار نیز این قول [صفحه ۳۱۸] را نقل کرده ولی زبیر به بکار از دشمنان اهل بیت علیهم السلام است اقوالش بقدر پیشیزی ارزش ندارد و اگر رأس مطهر را به مدینه برده باشند در آنجا دفن نشده و قبر مادرش زهراء بتول علیها السلام در بقیع نیست جده ی امام علیه السلام فاطمة بنت اسد در بقیع مدفون است و از مؤرخین که گفته اند رأس مطهر را به مدینه برده اند قائلند به این که آن را از مدینه به کربلاء آورده و به جسد اطیب ملحق کرده اند.

کلام سبط ابن الجوزی

سبط ابن الجوزی در تذکرة الخواص گوید: و اختلفوا فی الرأس علی اقوال اشهرها انه رده الی المدینة مع السبایا ثم رد الی الجسد بکربلاء فدفن معه قاله هشام و غیره. گوید: اختلاف کرده اند درباره ی رأس مطهر به چند قولی مشهورترین آن قولها آنست که رأس مطهر را یزید به مدینه با اسراء اهل بیت فرستاد و از مدینه برگردانیده شد به جسد اطهر در کربلاء و دفن شد رأس مطهر با جسد مبارک و این قول را هشام و غیر او گفته است. در صورتی که اسراء اهل بیت (ع) در اربعین به کربلاء آمده اند قطعاً رأس مطهر را که با خودشان آورده اند در کربلاء دفن می نمایند دوباره با خودشان به مدینه نمی برند و این قول که از اقوال سنیهاست مؤید قول مشهور میان امامیه است که رأس مطهر به کربلاء برگردانیده شد و با جسد اطهر دفن گردید.

توجه افکار عمومی بر علیه یزید پلید

بعد از جریان اوضاع شام و قیام افکار عمومی مردم بر علیه یزید [صفحه ۳۱۹] چنانچه طبری و سبط ابن الجوزی تصریح کرده اند یزید در اول امر مسرور شده و از ابن زیاد بسیار خوشحال [۲۲۱] و مورد انعام و جایزه ی خود قرار داده ولی بعداً که دید انعکاس قضیه ی کربلاء در انظار مردم نتیجه ی بد بخشید گناه را گردن ابن زیاد انداخته و می گفت کاش متحمل اذیت می شدم و حسین (ع) را با خودم به منزل خود وارد می کردم به جهت حفظ احترام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و رعایت حرمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و قربلت او این کار را می نمودم و می گفت: لعن الله ابن مرجلنة لقد بغضنی الی

المسلمین و زرع لی فی قلوبهم البغضاء ثم غضب علی ابن زیاد و نوى قتله [۲۲۲]. کسی که گوید: ابن زیاد مرا نزد مسلمانها مبعوض گردانید و تخم عداوت مرا در دلهای آنها کاشت چطور رأس مطهر را به مدینه می فرستد که خلاف حیلست. مجاهد گوید: به خدا قسم احدی در مردم نماند مگر این که [صفحه ۳۲۰] یزید را، سب کرده و دشنام داده و به او عیب گرفت و او را ترك کرد. [۲۲۳]

حرکت دادن یزید به اسراء از شام

نگارنده گوید: چون همه ی مردم می دانستند که ابن زیاد هر چه کرده به امر یزید بوده است با وصف این که اسراء اهل بیت علیهم السلام را که خواست از شام حرکت دهد به نعمان مأموریت داد که به اهل بیت احترام کند بلکه از بغض و کینه ی مردم و نفرت آنها کاسته شود به نعمان گفت: با عده سپاهی کاروان خاندان نبوت را تا به وطن بدرقه کند و دستور داد: کاروان را در شب حرکت دهد. همه جا قافله از پیشاپیش باشد و مأمورین با فاصله ی تقریباً یک میدان اسب سایه به سایه ی آن حرکت کنند. هر جا که یکی از افراد خاندان رسالت برای انجام امری پیاده شد و قافله ی آنها توقف کرد مأموران نیز به انتظار سوار شدن مجدد او در جای خود بایستند. هر جا که قافله فرود آمد و خیمه زد مأمورین نیز در نزدیکی همان محل فرود آیند و خیمه زنند مأموران با افراد قافله ی خاندان رسالت با احترام بسیار رفتار کنند مانند رفتار غلام در مقابل مولی و سید خود. با این ترتیب و احترام از شام خاندان نبوت حرکت کرده اند چطور

می شود با آنان رأس مطهر را برای ارباب و قدرت نمائی و تسلط [صفحه ۳۲۱] نشان دادن به مدینه فرستد.

کلام حاج فرهاد میرزا در مقام

مرحوم حاج فرهاد میرزا معتمد للدولة فرزند مرحوم عباس میرزا نایب السلطنة [۲۲۴] ابن فتحعلی شاه قاجار در سال ۱۲۹۲ قمری در سفر حج [صفحه ۳۲۲] به مصر رفته و بارگاه مشهد رأس الحسین علیه السلام را در قاهره دیده و عظمت آن ساختمان در نظر وی جلوه کرده و چون ذهن او را مقام و عظمت امامت گرفته تصور کرده که از جهت بودن رأس مطهر در آن مکان است و لذا گوید: قول یافعی را در این باب صحیح نمی دانم [۲۲۵] یعنی قول او که گفته: نقل رأس مطهر به قاهره صحیح نیست چنانچه نقلش گذشت بعد معتمد الدوله گوید: در مدینه ی مصر که از بلاد عظیمه ی دنیاست چنین مسجد بیهوده نمی توان ساخت.

قبه ی عالی دلیل صحت آنچه مردم ادعاء دارند نیست

مدرکش همان جلوه کردن عظمت آن مسجد در قاهره در نظر اوست و الا دست سیاست ریاست طلبهای روزگار و حيله و تزویر آنها ساختمانهای مهمتر از آن را در صفحه ی روزگار به یادگار می گذارد اگر به شواهد این مطلب پرداخته شود کلام به درازا می کشد. و استاد شیخ احمد فهمی محمد در کتاب «ریحانة الرسول صلی الله علیه و آله سیدنا الحسین علیه السلام» در تأیید دفن شدن رأس مطهر در قاهره به نقل صدور کرامات صوفیانه از آن مشهد و مسجد عظمی پرداخته و به شرح [صفحه ۳۲۳] خوابهای فراوان همت گمارده که ابدا در نزد ما به درد نخورده و ارزشی به آنها نمی توانیم قائل باشیم رجوع شود به کتاب نامبرده از ص ۱۸۳ تا آخر آن کتاب- طبع مصر. وجود قبه ی عالی و مسجد زرگ و ساختمان مهم در جانی دلیل بر صحت آنچه معروف در میان

مردم است که بدون تحقیق متوجه موضوعی می شوند نمی باشد در قبرستان دمشق قبری که دارای قبه ی عالی است منسوب به حضرت فاطمة بنت الحسین علیه السلام و حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلام وجود دارد ولی دلیل نمی شود که آن دو بانوی با عظمت اسلامی در آنجا دفن شده اند زیرا به موجب تواریخ معتبره هر دو بانوی معظمه در مدینه ی منوره از دنیا رفته و در بقیع مدفونند.

احمد بن موسی در شیراز

در شیراز قبه ی مجلل بسیار عالی بر سر قبر (احمد بن موسی) ساختمان شده و دارای صحن و ضریح مهم و مسجد و غیره است و میان مردم مشهور به قبر حضرت احمد بن امام موسی کاظم (ع) است و در میان عجمهای فارسی زبان مشهور به شاه چراغ شده است که از سال يك هزارم بعد از هجرت این شهرت و لقب پیدا گردیده و ظاهراً از ترهات صوفیه است. قبری که در شیراز به نام (شاه چراغ) شهرت یافته در عصر اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی متوفی به سال (۶۵۹) ه. ق ممدوح شیخ سعدی شاعر مشهور پیدا شده و قبل از آن ظاهراً اثری از آن قبر نبوده و پس از پیدا شدن قبرش جسدش را دیدند که پوسیده نشده و تغییر نیافته و [صفحه ۳۲۴] در انگشتش خاتمی بوده [۲۲۶] که نقش آن این است (العزة لله احمد بن موسی) و از آن خیال کرده اند که فرزند امام کاظم (ع) است. و مؤرخ نسابه ی محقق علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق متوفی به سال (۵۶۵) ه. ق که با خاندان اتابک ابوبکر معاصر بوده و از معاصرین بلکه از شاگردان امام مفسر

طبرسی (ره) صاحب مجمع البیان است در کتاب (لباب الانساب) مخطوط انکار کرده که احمد بن امام موسی علیه السلام در شیراز مدفون شده باشد و گوید: (و بعض النسابین یرون قبره و مزاره بشیراز و هذا مشهور من اغلاط العامة). و معلوم می شود قبل از شهرت قبر نامبرده در زمان اتابک ابوبکر مذاکره ی قبر مزبور و مدفون شدن احمد بن موسی (ع) در میان بوده است زیرا ابن فندق در سال (۵۶۵) ه وفات یافته و شهرت قبر در زمان اتابک ابوبکر زنگی که در (۶۵۹) ه وفات کرده می باشد پس به این نتیجه می رسیم که قبلاً قبر نامبرده شناخته شده ولی پیدا شدن جسد بدون این که تغییر یافته باشد در زمان ابوبکر زنگی شده و شهرت به [صفحه ۳۲۵] سزا کرده است و خیال شده که قبلاً کسی آن قبر را نمی شناخته است ولی ابن فندق شنیدید انکار کرده که احمد بن امام موسی علیه السلام در آنجا مدفون باشد و مدعی شده که احمد بن امام موسی (ع) در (اسفراین) از نواحی خراسان مدفون است و لکن ادعای او نیز محقق و ثابت نیست که موجب قطع باشد زیرا درباره ی مدفون شدن او قصه ی نقل می کند که به افسانه و خرافات نزدیک است مانند آنچه در کتاب (آثار العجم) نقل کرده است و افسانه ی بیشتر نیست. بعضی گوید: که احمد بن امام موسی الکاظم علیه السلام در بلخ مدفون است والله العالم. و علامه ی مامقانی (ره) می فرماید: عوام خیال می کنند که احمد بن موسی (ع) در جوار پدر بزرگوارش در صحن شریف مدفون است و آن توهم بیشتر نبوده و منشأ و مأخذی ندارد.

نسخه ی سر السلسله نسابه ی بخاری

نگارنده گوید: احتمال قوی می‌دهم که احمد بن موسی مدفون در شیراز مشهور به شاه چراغ عبارت از احمد بن موسی مبرقع بن امام محمد تقی الجواد (ع) است زیرا شیخ نسابه ی معتمد ابونصر بخاری در کتاب «سر السلسلة العلویة» گوید: (و احمد بن موسی بن محمد التقی بن علی الرضا (ع) مدفون بشیراز مات بها بعد نقله من قم الیها). چنانچه عین همین عبارت در نسخه ی مخطوطه [۲۲۷] از آن کتاب نامبرده [صفحه ۳۲۶] موجود است ولی در نسخه ی مطبوعه از کتاب «سر السلسلة العلویة» در هند که از روی آن نسخه نیز در نجف اشرف به طبع رسیده این عبارت را که نقل شد ندارد معلوم می‌شود نسخه ی چاپ شده در هند ناقص بوده و سقط داشته است. منظور گنبد و بارگاه و قبه ی عالی دلیل صحت آنچه اشتها یافته و قبری را به کسی نسبت داده اند نمی‌باشد بلکه باید مدفون در آن محل ثابت شده و انسان یقین به مدفون شدن شخصی پیدا کند پس قبه و مسجد موجود در قاهره چنانچه ذهن مرحوم حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله قاجار را گرفته دلیل مدفون شدن سری که از عسقلان به قاهره برده اند رأس مطهر سیدالشهداء سلام الله علیه باشد نمی‌شود. جاهای زیادی را در بلاد اسلامی به عنوان این که مدفون در آنها از اولاد یکی از ائمه علیهم السلام است زیارتگاه کرده اند و یا شخص مدفون از اولاد مع الواسطه بوده ولی از اولاد بلاواسطه شهرت داده اند و بعضی جاها را به بهانه ی صدور کرامتی مسجد ساخته و شهرت داده اند [صفحه ۳۲۷] و ظهور آن کرامت هم پس از کنجکاوی معلوم می‌شود حقیقت ندارد.

قبه ی در تبریز در کوه سرخاب

در تبریز در قلعه ی کوه سرخاب مقبره ایست به نام (عین علی زین علی) و گویند که اصل صحیح آن عون بن علی (ع) و زید بن علی (ع) است و در افواه عوام تحریف و تصحیف گردیده [۲۲۸] و هر دو فرزندان امام [صفحه ۳۲۹] امیرالمؤمنین (ع) است ولی این شهرت بی اصل و بی اساس است آنجا مسکن دو جولاهه ی زاهد گوشه گیر بوده که صاحب روضات الجنان حافظ حسین متوفی (۹۹۷) ه. ق از ترهات و خرافات صوفیه ی سنیها افسانه ی درباره ی آنها نقل کرده است [۲۲۹] و جای تکیه ی جماعتی از صوفیهای نعمة اللہیة بوده ولی حشری در تذکره ی خود به خاطر شاه عباس کبیر صفوی و خوش آیند او آنجا را خوابگاه دو جگرگوشه های امام امیرالمؤمنین علیه السلام [صفحه ۳۳۰] و نور دیده های امام کونین قلمداد کرده بالاخره امام زاده درست شده و پس از چند قرن از افراد خاندان ما سادات طباطبائین عبدالوهابیة مرد سلیم النفس زودباوری نوشته ی حشری و امثال وی را مدرک خود قرار داده و از روی سادگی و سطحی بودن که در بعضی طبایع انسانی يك صفت غریزی است به نگارش هر نویسنده اعتماد کرده، در تاریخ بسیار ساده و سطحی و عوامانه ی خود به نام (تاریخ اولاد اطهار) نگارش داده و امام زاده ی لازم الاحترام ساخته است و بعدا اشخاصی پا به عرصه ی وجود می‌گذارند و به اقوال آن ساده لوحان زودباور اطمینان کرده و نوشته های آنها را برای خودشان مدرک قرار می‌دهند و بعضی تقریبات و

تأییدات موهوم هم علاوه می شود شسته و رفته امام زاده می سازند ولی سادات و اولاد بلاشک و شبهه از بنی فاطمه علیها السلام را احترام نمی گذارند سهل است بلکه بی احترامی می کنند و اهانت وارد می سازند.

به ادعای ساختگی مسجدی را تعمیر کردن در تبریز

یا با دعای ساختگی ارباب حيله و تزوير و شيادان و راه زنان راه دين و طراران طريق آئين اماكن متبركه و مساجد مختلفه بنا می شود و مردم عوام را نیز به آنجاها سوق داده و مورد استفاده ی يك عده استفاده جو قرار می دهند چنانچه در عصر ما در جلو چشم مردم متدين و ارباب تحقيق در تبريز در محله ی كوچه باغ نزديك به جاده ی خيابان بزرگ راه آهن كه رو به طرف خط آهن و ايستگاه می رود در سمت راست کسی كه [صفحه ۳۳۱] رو به طرف غربی شهر و ايستگاه خط آهن تبريز است [۲۳۰] با حيله و تزوير و حقه بازی مردی معلوم الحال و دارای سوابق بی شمار و ادعاهای او كه می خواست چند نفر دكتر طبي را نیز گل بزند و فریب دهد ولی موفق نشد اما عوام را فریب داده و كرامتی ادعا نموده بالاخره مسجد كهنه را تجدید بنا كردند و به نام مسجد (كرامت) نامیدند و عوام و زنان را به آنجا سوق داده و در معرض استفاده ی مادی گذاشتند و این قضیه در میان سالهای (۱۳۸۴) و (۱۳۸۵) قمری اتفاق افتاد و این جلنب در آن موقع اجبارا در نجف اشرف بودم و به دخالت بعضی از اشخاصی كه ممكن بود مردم از دخالت آنها باورشان باشد مسجد كرامتی ساختمان و تجدید بنا گردید. [صفحه ۳۳۲] تعجب است شخصی می گفته: گرچه ادعای شخص معلوم الحال درست نیست و با موازین دینی صحیح نمی باشد [۲۳۱] ولی اقلا باعث شد مسجد مخروبه ی آباد گشت. گوینده ی این كلام متوجه نشده كه با دروغ و

حقه بازی و جعل اكاذیب كه از گناهان كبیره است مسجد مخروبه ای را آباد كردن چه معنی و چه فائده دارد؟ و چه نتیجه از آن برداشته می شود؟ بلی نتیجه ی كه منظورشان بود برداشتند و آن عبارت از استفاده ی مادی از يك عده بیوه [صفحه ۳۳۳] زنان و ساده لوحان است. و ناگفته نماند: ممكن است به اذهان بعض اشخاص خطور كند در صورتی كه مدفون شدن رأس مطهر سيدالشهداء عليه السلام در قاهره در مسجد مشهد الحسين عليه السلام ثابت نیست بلکه به اعتقاد ما امامیه عدم دفن رأس مطهر در آن مكان محقق است پس چرا این همه در كتب اهل سنت كرامات از آن بقعه ی عظیمه نقل می کنند زیرا امكان دارد فی الجملة صدور كرامت از آن مكان صحت داشته باشد.

رفع شبهه

در رفع این شبهه گفته می شود: كه صدور كرامات از آن مكان یا بعضی جاهائی كه ممكن است وقوع كرامتی در آن محل كه به نام امام زاده یا مسجد یا هر محلی كه در آنجا عبادت به خدا می شود و از آنجا امامی را از ائمه ی معصومین عليهم السلام دائما از دور زیارت می کنند بالاخره مورد توجه می شود زیرا این قدر مردم در مكانی ایستاده و از آن مكان دائما

متوجه و متوسل به امامی از معصومین علیهم السلام می شوند و لابد به سلام چند نفری اقلا جواب می دهند و به آن مکان با گوشه ی چشمی نظر می افکنند و اگر کسی در آن مکان روی تضرع به درگاه خداوندی بیاورد و متوسل به اولیاء او بشود و از خداوند درباره ی آنها طلب نزول رحمت و سلام نماید قطعاً آنجا را مورد لطف و توجه قرار

می دهند و محل استجابت دعوات می شود چون در توسل به انبیاء و اولیاء و ائمه ی معصومین علیهم السلام دور و نزدیک فرق نمی کند گرچه نزد قبور مطهره شان خصوصیت نیز دارد ولی از دور هم توسل و چنگ زدن به دامن پاك آنها [صفحه ۳۳۴] و ممکن و جائز بوده و امکان و رجحان داشته و فرق نمی کند اما این مطلب دلیل نیست که مدفون در آن مکان واقعا رأس مطهر امام علیه السلام یا در مکانهای دیگر امام زاده ی بلاواسطه است.

بررسی به اخبار وارده در مدفون شدن راس مطهر در نجف نزد امیرالمؤمنین

اشاره

آنچه از نقطه نظر دینی و جنبه ی مذهبی بلید مورد نظر و بررسی قرار گیرد نه از جهت تاریخی و نقلیات مؤرخین عادی که صحیح و سقیم و درست یا وقایع نادرست را به قلم می آورند عبارت از نظر به اخبار وارده در مدفون شدن رأس مطهر سیدالشهداء علیه السلام در نزد امام امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف اشرف است. در خبر مرفوع ابن اسباط از امام صادق (ع) می فرماید: انك اذا اتيت الغری رأیت قبرین کبیرا و قبرا صغیرا فاما الکبیر فقبر امیرالمؤمنین علیه السلام و اما الصغیر فرأس الحسین علیه السلام [۲۳۲]. یعنی وقتی که تو به نجف رفتی دو تا قبر خواهی دید قبر بزرگ [صفحه ۳۳۵] و قبر کوچک اما بزرگ آن قبر امیرالمؤمنین (ع) است و اما قبر کوچک آن سر مبارک امام حسین (ع) است. معلوم می شود در آن زمان قبر کوچکی در نزد امیرالمؤمنین (ع) در نجف نمایان بوده و به عنوان این که رأس مطهر در آنجا دفن شده قبر کوچکی ساخته شده است. و در بعض اخبار است امام صادق (ع) که به نجف آمده دو رکعت نماز

برای زیارت امیرالمؤمنین (ع) و دو رکعت برای موضع سر مبارک امام حسین (ع) و دو رکعت برای موضع منبر قائم (ع) نماز خوانده است [۲۳۳]. و در خبر یونس بن ظبیان گوید: امام صادق (ع) سوار مرکب شد من هم در حضور آن حضرت سوار شدم تشریف آورد نزد تپه های سرخ پیاده شد و وضو گرفت پس از آن نزدیک به جائی که ریگ جمع شده بود گشت و در آنجا نماز خواند و گریه فرمود بعد تمایل فرمود به جائی که پائین تر از اولی ریگ جمع شده بود مثل همان عمل به جا آورد یعنی نماز خواند و گریه کرد و فرمود: جائی که اول در آنجا نماز خواندم موضع قبر امیرالمؤمنین (ع) بود و آن دیگری موضع رأس مطهر حسین بود و ابن زیاد لعنه الله وقتی که رأس حسین (ع) را [صفحه ۳۳۶] به شام فرستاد آن را به کوفه برگردانیدند و ابن زیاد گفت: رأس مطهر را از کوفه خارج کنند تا اهل کوفه به جهت رأس مطهر آشوب نکنند و خداوند برگردانید رأس مطهر را نزد امیرالمؤمنین (ع) دفن شد «فالرأس مع الجسد و الجسد مع الرأس». و جملات آخری خبر که

فرموده: فالرأس مع الجسد... الخ احتمال دوسه معنی در آن می رود و ظاهرش آنست که جمعی از اهل تحقیق گفته اند: فالرأس مع الجسد ای بعد ما دفن هناك ظاهرا الحق بالجسد بکربلاء. یعنی بعد از آن که رأس مطهر نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بر حسب ظاهر دفن شده به جسد اطهر در کربلاء ملحق گردیده است و احتمال این معنی در نظر بسیار قوی است. ولی اشکال

در آنست که هنوز آن زمان یعنی در سال شصت و یک از هجرت قبر امیرالمؤمنین (ع) را در نجف اشرف کسی از اشخاص عادی نمی شناخت تا آنچه در روایات دیگر که فرموده اند: لما حمل رأسه الی الشام سرقه مولی لنا فدفنه بجنب امیرالمؤمنین (ع) [۲۳۴] -تحقق یابد و از غلامان آن را از شام بدزد و بیاورد در نجف جنب امیرالمؤمنین علیه السلام دفن نماید و علاوه این کار با آوردن امام سجاد علیه السلام رأس مطهر [صفحه ۳۳۷] را به کربلاء و ملحق کردنش به بدن اطهر درست نمی آید چنانچه مشهور میان امامیه است. سید عالم جلیل حاج سید اسد الله حسینی تنکابنی (ره) در کتاب «مصائب الهداة [۲۳۵]» بعد از نقل اقوال نسبت به دفن شدن سر مبارک امام (ع) گوید: «لکن خبر حمل امام سجاد (ع) اشهر و اظهر و اصح در نظر است و مؤید به عقل و نقل است» یعنی حمل کردن امام سجاد (ع) و سر مطهره را ملحق کردنش به جسد اطیب در کربلاء صحیح تر است. شیخ محدث کبیر شیخ حر عاملی (قدس سره) بعد از نقل روایات که به بعض آنها اشاره شد کلام سید اجل ابن طاووس (قدس سره) را نقل کرده که می فرماید: رأس مطهر برگردانیده شد بر جسد اطیب و با بدن مبارک در کربلاء دفن شد و عمل امامیه بر آنست. فرموده: و لا منافات بینهما یعنی در میان عمل اصحاب ما امامیه و آن روایات منافات ندارد. و به این جمله ی اجمالی اکتفا کرده و به کلام خودش خاتمه داده است. و شلید عدم منافات میان عمل اصحاب و آن روایات با آن است

که ممکن است رأس مطهر را در موقع بردن به شام نزد قبر امام علیه السلام گذاشته باشند یا در مراجعت دادن از آنجا در نزد قبر مبارک امیرالمؤمنین [صفحه ۳۳۸] علیه السلام گذاشته و از آنجا برگردانیده و در کربلاء با جسد اطهر دفن کرده اند و شیخ الفقهاء صاحب جواهر الکلام (قدس سره) بعد از نقل روایات مزبوره و نقل کلام سید اجل ابن طاووس (قدس سره) که عمل امامیه بر آنست که رأس مطهر در کربلاء به جسد اطهر ملحق شده می فرماید: «و لعله لا منافاة لا مکان دفنه مدة ثم نقل الی کربلاء». یعنی شاید منافات میان آن روایات و عمل اصحاب نباشد زیرا ممکن است رأس مطهر را در نزد امیرالمؤمنین علیه السلام مدتی دفن کنند و بعد از آن به کربلاء نقل شده و با جسد اطهر دفن شده باشد. و صاحب جواهر الکلام بعد از آن کلمات شریفه اش روایتی را نقل کرده که امام صادق سلام الله علیه در نزد قائم مائل در طریق غری نماز به جا آورد و از آن حضرت سؤال شد که آن چه نمازی بود خواندید؟ فرمود: اینجا موضع رأس مطهر جدم حسین علیه السلام است که آن را در اینجا گذاشتند [۲۳۶]. و بعد مطلبی را به طور امکان نقل فرموده که خوب است در کتاب جواهر الکلام بماند و از آن نقل نشود چون به ثبوت نرسیده و حدس محض است. [صفحه ۳۳۹] پس امکان گذاشتن رأس مطهر در نزد

قبر مبارك اميرالمؤمنين عليه السلام وجود دارد ولی این امكانها و احتمالها را در مقام جمع میان اخبار در مقام فقاها و اجتهاد گفته می شود و از فقیه صادر

می گردد و ظاهر اخبار مزبوره دفن رأس مطهر در جنب اميرالمؤمنين عليه السلام است نه وضع کردن آن در نزد قبر مبارك امام (ع) علاوه از روایات و از بعض تواریخ هم معلوم می شود قبر کوچکی در نزد قبر اميرالمؤمنين (ع) وجود داشته که علامت دفن شدن رأس مطهر بوده است و اگر این مطلب حقیقت دارد چطور شده که بعدا آثاری از آن نمانده گر چه اشخاصی هستند که از بالای سر قبر مطهر اميرالمؤمنين (ع) رد نمی شوند نظر به آن روایاتی که اشاره شد. و آنچه کار را سهل و این موضوع مبهم را آسان می کند آنست که حقیقت امر در مفاد آن روایات بر ما معلوم نیست و وضع کردن رأس مطهر در نزد اميرالمؤمنين (ع) و یا دفن کردن در جنب آن حضرت و از آنجا نقل دادن به کربلاء و الحاق به جسد اطهر احتمالاتی است که در مقام فقاها برای رفع منافات میان عمل اصحاب و مفاد آن روایات گفته شده ولی خداوند بر حقائق عالم است و چنانچه نقل شد در بعضی از آن روایات جملات متشابهی وجود دارد که فرموده: فالرأس مع الجسد... الخ اشاره به آنست که رأس مطهر با جسد اطهر دفن شده است. و ممکن است حقیقت امر در آن روایات سری باشد از اسرار [صفحه ۳۴۰] که واقع آن بر ما مکشوف نشده و برای مصالحی که در آن زمان وجود داشته آن احادیث از ائمه علیهم السلام صادر شده است علاوه بر اسانید آن اخبار که درست تنقیح و تصحیح نشده است و مانند (مبارك خباز) که در کتب رجال ذکری از وی

نیست و (یونس بن ظبیان) که از وضاعین حدیث است از راویان آن اخبارند.

اعراض اصحاب قادح در اخبار است

با این که آن روایات در جلو چشم علمای اعلام امامیه و فقهاء عظام اثنی عشریه بوده و در کتب جوامع حدیث شیعہ آنها را دیده اند و به آنها اعتناء نداشته اند و اعراض شان از آن اخبار محقق بوده و شاهد آنست که وثوق و اطمینان به آنها نکرده اند زیرا صحت اسناد آن روایات تمام نشده و رجالی که آنها را روایت کرده اند غیر معروف می باشند. و شکی نیست که اعراض اصحاب از خبر و یا اخباری گرچه بیشتر باشد قادح بوده و وجود عیبی را در آن اخبار می رساند بلکه هر قدر اخبار بیشتر بوده باشد و اسناد صحیح داشته باشد قادح بودن اعراض قوی تر می گردد چون در اخبار چنانچه در مورد خود محقق شده عمل اصحاب شرط نیست بلکه اعراض شان قادح بوده و وجود عیبی را لازم گرفته است.

کلمات سید معاصر

پس آنچه سید معاصر علامه ی محقق آقا سید عبدالرزاق مقرر نجفی (قدس سره) در کتاب مقتل الحسين (ع) فرموده صحیح و قابل قبول است و خوب است عین عبارات آن مرحوم که از اصداقاء بوده و مصداق «الحب فی الله» با آن مرحوم

در میان بود در اینجا برای اتمام فائده [صفحه ۳۴۱] نقل گردد: در کتاب مقتل الحسین (ع) گوید: الرأس مع الجسد. لما عرف زين العابدين (ع) الموافقة من يزيد طلب منه الرأس كلها ليدفنها في محلها فلم يتباعد يزيد عن رغبته فدفن اليه رأس الحسين (ع) مع رأس اهل بيته و صحبه فألحقها بالابدان. نص على مجيئه الرأس الى كربلاء في «حبيب السير» كما في نفس المهموم ص ۲۵۳ و رياض الاحزان ص ۱۵۵ و اما رأس الحسين (ع) ففي روضة الواعظين للقتال ص

۱۶۵ و في مثير الاحزان لابن نما الحلبي ص ۵۸: انه المعول عليه عند الامامية، و في اللهوف لابن طاووس ص ۱۱۲ عليه عمل الامامية، و في اعلام الوری للطبرسی ص ۱۵۱ و مقتل العوالم ص ۱۵۴ و رياض المصائب و البحار: انه المشهور بين العلماء، و قال ابن شهر آشوب في المناقب ج ۲ ص ۲۰۰: ذكر المرتضى في بعض رسائله ان رأس الحسين (ع) اعيد الى بدنه في كربلاء، و قال الطوسي: و منه زيارة الاربعين، و في البحار عن العدد القوية لآخ العلامة الحلبي (ره) مثله. و في عجائب المخلوقات للقرظيني ص ۶۷: في العشرين من صفر رد رأس الحسين (ع) الى جثته. و قال الشبراوی: قيل اعيد الرأس الى جثته بعد اربعين يوما [۲۳۷] و في شرح [صفحه ۳۴۲] همزية البوصيري لابن حجر: اعيد رأس الحسين (ع) بعد اربعين يوما من قتله، و قال سبط ابن جوزي: الا شهر لانه رد الى كربلاء فدفن مع الجسد [۲۳۸]، و المناوی في الكواكب المدرية ج ۱ ص ۵۷ نقل اتفاق الامامية على لانه اعيد الى كربلاء، و ان القرطبي رجحه و لم يتعقبه بل نسب الى بعض اهل الكشف و الشهود انه حصل له اطلاع على انه اعيد الى كربلاء. سيد معاصر محقق رحمه الله بعد از بیان جمالات مذکوره فرموده: و على هذا فلا يعبا بكل ما ورد بخلافه، و الحديث بأنه عند قبر أبيه بمراى من هؤلاء الا اعلام فاعراضهم عنه يدلنا على عدم وثوقهم به لان اسناده لم يتم و رجاله غير معروفين.

کلام ابوریحان بیرونی

و از کتب بسیار معتبر قدیم که در آن تصریح شده که رأس مطهر در

کربلاء در بیستم ماه صفر به جسد اطیب ملحق شده عبارت از ابوریحان [صفحه ۳۴۳] بیرونی است که در کتاب خود «الاثار الباقية» بر آن تصریح کرده است. ابوریحان مرد حکیم و مؤرخ و ریاضی دان مشهور است احتمال داده شده که اصل وی از اهل بیرون در بلاد سند بوده و مدتی اقامت در خوارزم نموده ولی تحقیق آنست که اصلش از اهل خوارزم است و در سال (۴۴۰) هجرت وفات یافته است و تشیع وی جای شک نیست اما حرف سر این است که شیعه ی امامی اثنا عشری بوده یا زیدی است از تعبیرات وی از امام صادق سلام الله علیه و دفاعش از آن حضرت در موضوعی اثنا عشری بودن وی نزد این جانب قوی است و شاید بر حسب اقتضاء زمان و محیطش به زیدی بودن تظاهر داشته است. ابوریحان در کتاب نفیس خود «الاثار الباقية عن القرون الخالية» که از نفائس کتب و از جلالت آثار بشمار است ولی متأسفانه که نسخه ی ناقصی از آن در اروپا به طبع رسیده است [۲۳۹] و آن کتاب در ایران به وسیله ی [صفحه ۳۴۴] یکی از مبتلایان به تعصب قومی ترجمه به فارسی گردیده و نواقص و معایبی را که ترجمه های فارسی نوعا دارد آن نیز دارا می باشد و خوب است عین

عبارت عربی آن کتاب نقل شود و سپس ترجمه اش نقل گردد. ابوریحان گوید [۲۴۰]: و فی العشرین رد رأس الحسین علیه السلام الی جثته حتی دفن مع جثته و فیه زیارة الاربعین و هم حرمه بعد انصرافهم من الشام. مترجم الاثار الباقية در ترجمه ی آن عبارت گوید: و در روز بیستم آن [۲۴۱] سر

حسین علیه السلام را به بدنش ملحق کردند و در همانجا دفن نمودند [صفحه ۳۴۵] و زیارت اربعین راجع به این روز است و بدین سبب این زیارت را اربعین گویند که چهل نفر از اهل بیت او پس از مراجعت از شام قبرش را زیارت کردند [۲۴۲]. و برای خواننده ی عزیز پوشیده نیست که وجه تسمیه ی زیارت اربعین در کلام ابوریحان غیر از آنست که مشهور است و از مختصات ابوریحان بشمار است زیرا هنوز غیر از او به کسی دیگر اطلاع نداریم که زیارت اربعین را به جهت زیارت چهل نفر از اهل بیت سیدالشهداء (ع) بداند بلکه مشهور آنست که زیارت اربعین یعنی بعد از چهل روز از شهادت آن حضرت است که اهل بیت (ع) وارد کربلاء شده و رأس اظهر را ملحق به بدن اظیب کرده اند و جابر انصاری (ره) نیز مشرف گشته و قبر مطهر را زیارت کرده اند.

کلمات اعلام درباره ی رأس اظهر

زکریا بن محمد قزوینی در کتاب عجائب المخلوقات گوید: الیوم الاول منه عید بنی أمیة ادخلت فیه رأس الحسین رضی الله عنه بدمشق و العشرون منه ردت رأس الحسین الی جثته. یعنی روز اول از ماه صفر عید بنی امیه است که در آن روز سر مبارک حسین (ع) را وارد دمشق کردند و روز بیستم از ماه صفر برگردانیده [صفحه ۳۴۶] شد سر مبارک حسین (ع) بر جثه ی مبارکش. و شیخ بهائی (ره) در توضیح المقاصد فرموده: روز اول صفر رأس مطهر امام حسین (ع) حمل بر یزید در دمشق شد و بنی امیه آن روز را عید کردند ص ۵ ط مصر. شیخ شهید ابن فتال نیشابوری (ره) در روضة الواعظین ص ۱۶۵ و

فقیه ابن نما در مثیر الاحزان ص ۵۸ طبع سنگی قدیم، و سید ابن طاووس (ره) در لهوف و شیخ طبرسی (ره) در اعلام الوری ص ۱۵۱ و شیخ عبدالله بحرانی (ره) در مقتل عوالم ص ۱۵۴ و صاحب ریاض المصائب بعد از آن که اقوال علمای عامه را نقل کرده اند فرموده اند: هذه اقوال المخالفین فی ذلك و المشهور بین علماء الامامیة انه دفن رأسه مع جسده رده علی بن الحسین (ع). یعنی اقوالی که گفته شده تمامی آنها اقوال اهل سنت درباره ی رأس مطهر است و اما مشهور میان علماء امامیه آنست که رأس مطهر با جسد سیدالشهداء (ع) دفن شده است آن را علی بن الحسین علیهما السلام برگردانیده و عمل امامیه بر این است. چنانچه این قول مشهور میان علماء امامیه را از علماء اهل سنت نیز اطلاع دارند و آن را می دانند و بر علماء امامیه نسبت می دهند و سید علم الهدی (ره) چنانچه ابن شهر آشوب (ره) در مناقب نقل کرده به طور جزم این قول را فرموده و شیخ طوسی (ره) فرموده از آن جهت [صفحه ۳۴۷] است زیارت اربعین. [۲۴۳]

کلمات شبروی در الاتحاف

و شبروی گوید: قیل اعيد الرأس الى الجثة بکربلاء بعد اربعين يوما من قتله [۲۴۴] رجوع شود به کتاب الاتحاف بحب الاشراف ص ۱۲ و عین [صفحه ۳۴۹] همین عبارات را در صفحه ۲۳ نیز گفته است و سبط ابن الجوزی در تذکرة الخواص گفته: که اشهر آنست که رأس مطهر به کربلاء برگردانیده شد و با جسد مطهر دفن شد ص ۱۵۰. و شیخ مناوی در کتاب الکوکب الدرية ج ۱ ص ۵۷ گوید:

«نقل اتفاق الامامية على انه اعيد الى كربلاء» یعنی نقل شده که امامیه اتفاق دارند بر این که رأس مطهر برگردانیده شد به کربلاء. و مؤرخ شهیر صاحب حبيب السیر گوید: تمامی رؤس شهداء را یزید به حضرت سجاد (ع) تسلیم کرد و آن حضرت آنها را در روز بیستم صفر با بدان طاهره ملحق فرمود و بعد متوجه مدینه شد و این صحیح ترین روایات درباره ی مدفن رأس مکرم است. و نظیر این کلام در ریاض الاحزان است ص ۱۵۵ و محدث قمی (ره) نیز در نفس المهموم از حبيب السیر نقل کرده است. از این نقلیات معلوم می شود یزید در اول امر بعد از اظهار امام علیه السلام که باید رأس مطهر را به من بدهی و آن پلید امتناع ورزید بعدا [صفحه ۳۵۰] امام علیه السلام اصرار فرموده و اشیاء غارت شده و رأس مطهر و سایر رؤس شهداء را گرفته است و در شام مزاری برای رؤس شهداء مشهور است شاید بعضی از رؤس مانده و در دمشق دفن شده است. علامه ی مجلسی (ره) در بحار فرموده: رأس مبارك با جسد شریف مدفون است و این قول مشهور میان علماء ما امامیه است و آن را علی بن الحسین علیهما السلام برگردانید. و سید ابن طاووس (قدس سره) در اقبال نیز بر این قول اعتماد فرموده است گر چه به احتمال این که اسراء اهل بیت علیهم السلام يك ماه در شام توقف کرده باشند در قضیه ی اربعین به اشکال دچار شده ولی به مدفون شدن رأس مطهر در کربلاء اعتماد فرموده است در صورتی که جمعی چنانچه عبارت بعضی از آنها نقل شد تصریح کرده اند که

رأس مطهر پس از چهل روز از شهادت به بدنش ملحق گردیده و این موضوع این را می رساند که در اربعین به کربلاء آمده و رأس مطهر را به بدن اطهر ملحق کرده اند. علامه ی محدث جزائری (ره) در انوار نعمانية در ضمن کلامی گوید: خرج علی بن الحسین علیه السلام بالنسوة و رد رأس الحسین علیه السلام الى كربلاء- ج ۳ ص ۲۴۶ ط تبریز. شبلنجی در نور الابصار گوید: ذهب الامامية الى انه اعيد الى الجثة و دفن بکربلاء بعد اربعين يوما من المقتل ص ۱۱۵ ط مصر سنة (۱۳۲۰) ه. ق. یعنی امامیه درباره ی مدفن رأس مطهر بر آن رفته اند که رأس [صفحه ۳۵۱] مطهر برگردانیده شد به جسد اطهر بعد از چهل روز از شهادت آن حضرت و در کربلاء مدفون شد. و عین این عبارت را علامه ی شیخ محمد صبان از علماء اهل سنت در کتاب اسعاف الراغبین گفته رجوع شود به هامش نور الابصار ص ۱۶۰- از طبع نامبرده و به کتاب (الحسین) علی جلال ص ۱۴۰. مؤرخ حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده گوید [۲۴۵]: اهل بیت را با سر حسین علیه السلام پیش یزید بن معاویة فرستادند او به سخن ابو برده برادر ابوموسی اشعری ایشان را به مدینه فرستاد و سر حسین علیه

السلام باز به کربلاء پیش تنش فرستاد و به روایتی در عسقلان دفن کردند و به روایتی در حران. و گفته شد که دفن رأسی در عسقلان که رأس مطهر سیدالشهداء علیه السلام باشد معلوم نیست و دست سیاست فاطمین و دیگران با آن بازی کرده و سری را به عنوان رأس مطهر از محلی به محل دیگر نقل داده اند

و دفن سر (حران) هم در کلام مستوفی دیده می شود. [صفحه ۳۵۲] علی جلال در کتاب (الحسین) گوید [۲۴۶]: و الامامیة و بعض اهل السنة علی انه مدفون مع الجسد بکربلاء. علی جلال در نقل اقوال و آراء درباره ی رأس مطهر در کتاب نامبرده ی خود طول و تفصیل داده و نتوانسته به یکی از آنها به طور قطع جزم نماید و در آخر کلامش گفته: دفن کردن رأس مطهر در دمشق و نقل دادن به آن از آنجا به عسقلان و از عسقلان به قاهره ثابت نشده به نحوی که ثبوت تمام باشد رجوع شود به صفحه ۱۵۰-۱۴۹. و در کتابش از اقوال ضعیفه و کلمات هذیان و حرفهای خرافی زیاد است و از کلمات بیهوده ی ابن تیمیه ی حرانی نیز بسیار نقل کرده که غیر از تمایل به مسلک جمود وهابی گری چیزی بیشتر نیست.

قول صحیح قول امامیه است

پس قول صحیح آنست که علماء امامیه بر آن قائل و عمل شان بر آنست که رأس مطهر سیدالشهداء علیه السلام را امام سجاد سلام الله علیه در مراجعت از شام با رؤس شهداء به کربلاء آورده گرچه یقینی نیست که تمامی سرهای شهداء [۲۴۷] را با خود آورده باشد ولی رأس مطهر را با [صفحه ۳۵۳] مخدرات عصمت و طهارت بدون شك با خود به کربلاء آورده و در اربعین روز بیستم شهر صفر سال ۶۱ در کربلاء ملحق به جسد اطهر و اطیب کرده است و سائر رؤس شهداء را نیز در کربلاء دفن فرموده است. آیا در آن موقع که امام علیه السلام می خواسته رأس مطهر امام حسین علیه السلام را در قبر مبارکش ملحق به بدن اطهر کند آن

مخدرات و بانوان عصمت در چه حال بوده اند؟ و قطعاً امام (ع) آنها را امر می کند که کنار شوند و آن منظره را که در ذهن انسان تصور می شود ندیده باشند که عبارت از کشف قبر مطهر و الحاق رأس انور است.

توقف رباب تا يك سال در کنار قبر مطهر

و در بعض تواریخ معتبره نقل شده که رباب بنت امری ء القیس کلبی که زوجه ی با وفای سیدالشهداء (ع) بود و تا يك سال در کنار قبر مبارک امام (ع) در کربلاء مانده و در آنجا اقامت نمود و بعد از آن به مدینه مراجعت کرد و از کثرت غم و حزن و تأسف بر آن حضرت از دنیا رفت و آن بانوی باوفا با اسراء اهل بیت به شام رفته بود و در مراجعت در اربعین در کربلاء مانده و تا يك سال در کنار قبر مبارک امام علیه السلام در کربلاء اقامت گزیده است. [صفحه ۳۵۴] ابن الاثیر در تاریخ کامل گوید: و كان مع الحسين امرأته الرباب بنت امری ء القیس، و هی أم ابنته سکینه، و حملت الی الشام فیمن حمل من أهله، ثم عادت الی المدینه..... و قيل: انها أقامت علی قبره سنة و عادت الی المدینه فماتت أسفا علیه [۲۴۸]. در کتاب یکی از

معاصرین است که شیخ کلینی (ره) در کتاب کافی از مصقلة بن طحان روایت کرده که گفت: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: هنگامی که حضرت سیدالشهداء (ع) شهید شد زوجه ی کلیبه او بر قبر ابی عبدالله (ع) ماتم اقامه کرد و تا یک سال گریست. نگارنده گوید: زوجه ی کلیبه ی آن حضرت عبارت از (رباب) مادر سکینه و عبدالله رضیع است [۲۴۹] و یک

سال بعد از واقعه ی کربلاء و فاجعه ی عاشوراء زنده بوده و لابد در اربعین اول در بیستم ماه صفر سال (۶۱) هجرت از اسارت شام برگشته [۲۵۰] و در کنار قبر سید مظلومان سیدالشهداء [صفحه ۳۵۵] (ع) اقامت کرده و جلو آفتاب نشسته و در سایه قرار نگرفته و تقریباً پس از یک سال، مراجعت به مدینه نموده و از دنیا رحلت فرموده است، و ملاحظه ی تاریخ آن بانوی معظمه جریان اربعین اول سال شصت و یک را تأیید می کند. و آنچه از شیخ کلینی (قدس سره) نقل شد به تبعیت از یکی از معاصرین است که به نشر بعضی تألیفات اقدام کرده و بدون تحقیق و تثبت و ضبط چند کتابی طبع و نشر کرده و در کتابش به این عبارت از شیخ کلینی (ره) نقل کرده است. ثقة الاسلام کلینی در کافی از مصقلة بن الطحان [۲۵۱] روایت کرده که [صفحه ۳۵۶] گفت از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود هنگامی که حضرت سیدالشهداء (ع) شهید شد (اقامت امرأته [۲۵۲] الکلیبة علی قبر ابی عبدالله ماتما و بکت سنة كاملة و بکین النساء و الجواری.... الخ. اما آنچه در کتاب کافی شیخ کلینی (ره) موجود است عین عبارت آن این است:

روایت مصقلة الطحان

مصقلة الطحان قال: سمعت ابا عبدالله (ع) يقول: لما قتل الحسين عليه السلام اقامت امرأته الکلیبة علیه ماتما و بکت و بکین النساء و الخدم.... الخ. در نسخ متعدده از کتاب کافی عبارت همین است که نقل شد و علامه ی فیض کاشانی (ره) نیز در وافی عین این عبارت را نقل فرموده فقط مصقلة را با ثاء مثلثه (مثقله) نوشته است. رجوع شود

به کافی ج ۱ کتاب الحجة ص ۴۶۶ ط آخوندی- تهران و ص ۲۵۴ ط تبریز به سال (۱۳۱۱) ه. ق و مرآت العقول ج ۱ ص ۳۹۴ و کافی با شرح ملا صالح مازندرانی (ره) ج ۷ ص ۲۳۰ ط تهران به سال ۱۳۸۵ ه. ق و دیگر نسخ چاپی و خطی از کتاب کافی. و رجوع شود به وافی ج ۱ باب ۱۱۵ ص ۱۷۴. [صفحه ۳۵۷]

زیاد کردن جملاتی بر روایت

بعد از این همه تفصیل و واضح بودن اصل عبارت روایت نامبرده معلوم نیست معاصر در کتابش از کجا جملات: (علی قبر ابی عبدالله) و (سنة كاملة) به روایت کتابی مثل کافی افزوده و از کدام نسخه نقل کرده که بلاشک غلط بوده و چرا نسخ صحیح را به کنار گذاشته و از آنها نقل ننموده؟ و اگر آن کلمات افزوده شده در روایت بعضی نسخ کافی وجود داشت علامه ی مجلسی (ره) در مرآت العقول و مولی صالح مازندرانی (ره) در شرح کافی به آن نسخه اشاره می کردند در صورتی که ابداً متعرض نشده اند. نمی دانم با اینگونه مسامحه و سهل انگاری در نقل روایات چند مجلد تألیف با آن همه سستی

عبارات و به کلی خالی از تحقیقات طبع و نشر دادن چه فائده به عالم اسلام خواهد بخشید؟ بلکه ضرر خواهد ورزید. در صورتی که معنی روایت با اضافه کردن آن جملات مذکوره بسیار فرق می کند. خداوند صدیقنا العلامة الخطیب آقای حاج میرزا عباسقلی تبریزی واعظ چرند ابی رحمه الله را غریق رحمت خود فرماید روزی درباره ی تألیفات این شخص معاصر جامد بی تحقیق محرف روایات صحبت به میان آمد فرمود: من تألیفات وی را به کتابخانه ی

خودم نمی گذارم وارد بشود و در ردیف و در جرگه ی کتب نفیسه قرار بگیرد. حالا از آنچه راجع به روایت مذکوره شرح داده شد معلوم می شود اگر به تحقیق محتویات تألیفات معاصری که بدون ذکر نام وی [صفحه ۳۵۸] بطور اشاره گذشتیم پرداخته شود چقدر اشتباهات و تحریفات و تصحیفات در آنها به وی رخ داده باید کتاب مستقلی تألیف گردد و متأسفانه که برای جمعی در آینده بلکه در حال حاضر مصدر نقل شده و برای اشخاص مسامحه کار در آتیه مدرک درست خواهد شد. و اما اقامت بانوی معظمه و باوفای اسلامی رباب رضوان الله علیها در کنار قبر حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه بسیار مورد اعتماد است که حقیقت داشته باشد و بیشتر از يك سال بعد از امام (ع) در دنیا زندگانی نکرده و از کثرت حزن و تأسف در مدینه از دنیا رحلت کرده است. ادیبه ی فاضله زینب فواز در کتاب الدر المنثور در ترجمه ی رباب گوید: و بقیة بعده سنة لا یظلمها سقف بیت الی ان ماتت. [۲۵۳]

تحقیق و بررسی درباره ی خبر مصقلة الطحان

اشاره

اگر اضافه کننده آن جملات زیادی: «علی قبر ابی عبدالله» و «سنة كاملة» به روایت مصقلة الطحان از اول تا آخر دقت می کرد و قرائنی [صفحه ۳۵۹] را که در آن وجود دارد ملاحظه می نمود و عبارات و جملات آن روایت را تا آخر مطالعه کرده و در آنها تامل می کرد به وی روشن شده و می دید که آن قرائن شاهد است که روایت مزبوره راجع به پس از مراجعت بانوی معظمه «رباب» زوجه ی باوفای امام (ع) به مدینه است که از کربلاء پس از اقامت يك سال در میان آفتاب چنانچه گفته

شد بسیار مورد اعتماد است که این واقعه حقیقت داشته باشد به مدینه برگشته و باز در اقامه ی ماتم به سیدالشهداء (ع) کوتاهی نداشته حتی از تاریخ و اخبار معلوم می شود در خوراک و پوشاک خود هم به طور عزاداری و اشخاص مصیبت زده بوده و غذاهای لذیذ نخورده و طعام هائی که اشک چشم را زیاد نماید تناول فرموده و زنان و خادما به دور وی جمع می شده و گریه بر سیدالشهداء (ع) می کرد و آن بانوی معظمه گریه و زاریش در خانه و منزلی بوده و اگر آن جریان و احوال که خبر طحان به آن دلالت دارد در کنار قبر مطهر سیدالشهداء (ع) در کربلاء اتفاق افتاده بود در آن اوقات در آنجا هنوز خانه ی وجود نداشته تا آن بانوی معظمه امر کند مرغها را از آن خانه بیرون رانند.

معنی روایت مزبوره و اشتباه بعضی شارحین

پس بهتر آنست برای اتمام فائده تمامی آن روایت را که به جملات اوائل آن اشاره و مختصری نقل شد در اینجا بیاوریم و برای بعض شارحین اشتباهی که در شرح خبر نامبرده رخ داده و علامه ی مجلسی (ره) آن را در کتاب مرآت العقول نقل فرموده و ظاهرا اشکالی بر گفته آن شارح نمروده [صفحه ۳۶۰] متذکر شده و مفاد صحیح آن خبر چیست؟ معلوم گردد والله الموفق. عن مصقلة الطحان قال: سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول: لما قتل الحسين عليه السلام اقامت امرأته الكلبية عليه ماتما و بكت و بكين النساء و الخدم حتى جفت دموعهن و ذهبت فينا هي كذلك اذا رأت جارية من جواريتها تبكي و دموعها تسيل فدعتها فقالت لها: مالك أنت من بيننا تسيل دموعك؟ قالت: اني لما اصابني

الجهد شربت شربة سويق، قال: فأمرت بالطعام و الاسوقة. فأكلت و شربت و أطعمت. و أهدى الى الكلبية جؤنا لتستعين بها على ماتم الحسين عليه السلام فلما رأت الجؤن قالت: ما هذه؟ قالوا هدية أهداها فلان لتستعيني بها على ماتم الحسين عليه السلام فقالت: لسنا في عرس، فما نضع بها ثم أمرت بهن فأخرجن من الدار فلما اخرجن من الدار لم يحس لها حس كأنما طرن بين السماء و الارض و لم يرلهن بها بعد خروجهن من الدار اثر [۲۵۴]. «الجؤن» مثل (صرد) جمع جونی است و آن نوعی از مرغ قظاست که بالها و بطنش سیاه است و آن را در فارسی (اسفروند) گویند و معروف به (باقرقره) است آن مرغها را کسی به بانوی معظمه «رباب» هدیه فرستاده که از آن غذا تهیه نماید و برای ماتم نگهداشتن بر سیدالشهداء علیه السلام و گریه و زاری به آن حضرت تقویت شود و آن بانوی معظمه نیز فرموده طعام درست کردن از مرغان لطیف در ماتم آن [صفحه ۳۶۱] حضرت تناسب ندارد غذاهای لذیذ را در عروسیها درست می کنند و امر کرد آن مرغها را از خانه خارج کردند و وقتی که آنها را از خانه بیرون برده اند مرغان پریدند و از آنها اثری دیده نشده است. این است حاصل معنی و مفاد آن روایت ولی علامه ی مجلسی (ره) وجوه چندی در مرآت العقول در شرح خبر مزبور ذکر کرده که مایه ی بسی تعجب است و فرموده: و قيل كأن النساء كمن الجن او كن من الارواح الماضية فتجسدن (انتهی) و بالجملة الخبر لا يخلو من تشویش و اضطراب لفظا و معنی [۲۵۵]. قلت:

لا اضطراب في الفاظ الخبر و لا تشویش في معناه كما عرفت نعم لا شك في ضعف سند الخبر على المشهور و مصقلة مهملة في كتب الرجال و لم يذكر له في الكافي غير هذا الخبر ولكن وجود الخبر في الكافي يكفي في هذا الموضوع التاريخي. و ما ذكرناه من معنى الخبر هو المتعين في معناه و لا يحتمل غيره و اليه اشار الفضال الصالح المازندراني (رحمه الله تعالى) في شرحه على الكافي فراجع. [۲۵۶]

شبهات واهیه ورد آنها

تا اینجا در طبع اول کتاب نگارش یافته بود پس از نشر کتاب [صفحه ۳۶۲] در موضوع باقی ماندن حرم باوفای امام علیه السلام بانوی معظمه (رباب) که گفته شده تا يك سال در کنار قبر مطهر در كربلاء مانده بعد مراجعت به مدینه کرده وفات نمود و این قول که گفته شد بعید نیست اصل داشته باشد، طرفدار شبهات این قضیه را به اعتقاد خود از محالات دانسته و

شبهاتی به راه انداخته بعد از آن که راجع به خبر مصقلة الطحان در این کتاب نگارش داده ام آنها را پس از شکستن سر و پای مطلب نقل نموده بدون این که از روی رشک اشاره‌ی به تحقیقات اینجانب نماید گفته است: از خبر مصقلة استفاده می‌شود که رباب اقامه‌ی عزا را در مدینه کرده نه در کربلاء علاوه امام سجاد (ع) هرگز همسر حسین (ع) را در کنار قبر پدرش تنها نمی‌گذاشت تا يك سال بماند و بعد از يك سال به مدینه رجوع کند و در آنجا از دنیا برود. بعد گفته: آیا ذی شعوری این عمل منافی غیرت را که امام سجاد (ع) مادر خود را در

وسط بیلبان قفر بدون مرد محرم بگذارد؟ و خود با اهل بیت رولنه مدینه شود آیا می‌تواند قبول کند و تحلیل دهد؟ بعد گوید: تاریخ ولو این که روز وفات علیا مکره رباب را به طور قطع تعیین نکرده و لکن همه اتفاق دارند که در مدینه وفات کرده و يك سال بعد از شهادت حسین (ع) زنده بوده و بعد از آن دنیا را وداع کرده با این وضع چطور می‌شود گفت که این بانو يك سال در کربلاء مانده و بعد آمده در مدینه رحلت نموده و با چه اشخاصی می‌توانست [صفحه ۳۶۳] بیاید که به ساحت خاندان رسالت توهین نشود؟ در جواب این شبهات گفته می‌شود: اولاً هرگز کسی به طور جزم نگفته که بانوی معظمه (رباب) تمام يك سال را در کنار قبر مطهر مانده و ابن الاثیر در تاریخ بطور (قیل) نقل کرده یعنی گفته شده و از ایام طفولیت موقعی که به مدرسه می‌رفتیم به ما یاد داده اند که نسبت دادن مطلب به «قیل» اشعار به ترمیض دارد شاید اشعار مزبور برای این است که يك سال تمام نشده است، و از خبر مصقلة گرچه ضعیف است معلوم می‌شود که عزا نگاه داشتن بانوی مکره (رباب) در مدینه بوده و از این طرف گفته شده که در کنار قبر مبارک مانده از آن جمعها که صاحب طرفدار شبهات کرده در جمع بین خبر و تاریخ هم ممکن است گفته شود که قریب يك سال که از روی مسامحه يك سال گفته می‌شود در کنار قبر اطهر مانده و بعد مراجعت به مدینه کرده چه اشکالی دارد که این طور بین

خبر و تاریخ جمع شود؟ غرض بانوی معظمه در شام و کوفه زیاد توقف نکرده است و اگر به کنار قبر مبارک آمده قطعاً با سایر افراد خاندان رسالت با هم آمده است. آیا طرفدار شبهات اطلاع دارد که امام سجاد (ع) بانوی معظمه (رباب) را در کنار قبر مطهر تنها گذاشته است؟ - اگر تاریخ ساکت است. آیا سکوت تاریخ مقتضایش آنست که گفته شود امام (ع) او را در آنجا تنها گذاشت؟ و به هیچ چیز احتیاج نداشت خوراک و پوشاک برایش لازم نبود؟ قطعاً احتیاج داشته و امام (ع) تمامی آنها را فراهم [صفحه ۳۶۴] آورده است اغلب مؤرخین دورانهای گذشته همیشه و غالباً به نقل تاریخ اجمالاً اکتفاء کرده اند چنانچه در جای خود این موضوع به طور کامل بررسی و تحقیق شده است. به طور جزم غیب گوئی: که امام (ع) بانوی مکره را در کربلاء کنار قبر امام علیه السلام تنها گذاشته از حرفهای خنده آور است از کجا به این موضوع یقین گردید و به قلم آوردید؟ آیا ذی شعوری به این عمل احتمال می‌دهد؟ - تا این که شما به این احتمال جزم گردید. خنده آور این عبارات است که گفته: آیا ذی شعوری این عمل منافی غیرت را که امام سجاد (ع) مادر خود را در وسط بیلبان قفر بدون محرم بگذارد؟... الخ. گویا نویسنده‌ی این کلمات قطع کرده که امام (ع) بانوی مکره را در وسط بیلبان قفر بدون مرد محرم

گذاشته است اگر قطع به این حرفش دارد ما با وی سخنی نداریم قطعش به خودش حجت است ولی به ما قطع حاصل نیست بلکه ما یقین داریم که هرگز امام (ع)

بانوی معظمه را در کنار قبر امام علیه السلام - اگر ماندن (رباب) در کنار قبر مطهر اصل داشته باشد - قطعاً تنها نمی گذارد نمی دانم طرفدار شبهات از کجا علم رسانیده که امام (ع) او را تنها گذاشته است؟ و در مراجعت از کربلاء به مدینه تاریخ اشخاص را تعیین نکرده که با چه اشخاص مراجعت کرده تا طرفدار شبهات باور نماید و قطعاً با اشخاصی مراجعت کرده که مورد اطمینان بوده اند سکوت تاریخ دلیل آن نیست که ما [صفحه ۳۶۵] اشخاصی که با آنها مراجعت کرده آنها را بایستی بشناسیم و اگر شناسیم باور نمائیم. علاوه معلوم می شود صاحب این کلمات و شبهات اطلاع کامل از تاریخ کربلاء نداشته است زیرا به مجرد این که یزید پشیمان شد و گناه را به گردن ابن زیاد انداخت مردم از هر طرف رو به کربلاء نهادند و به ویژه قبیله ی بنی اسد اطراف قبر مطهر را گرفته و شب و روز کنار قبر مطهر خالی نبود و در دهات نزدیک قبر اطهر بودند و دائماً به دور قبر مطهر پروانه وار می گشتند و موقعی نمی شد که خالی بماند حتی بعضیها قائلند که بنا را به دور قبر مطهر بنی اسد ساختمان کرده و مسجد بنا نمودند و بعضی قائلند که مختار ثقفی تشیید بنا کرده است ولی جای شك نیست که بعد از دفن سیدالشهداء سلام الله علیها دور قبر مطهر هیچ وقت خالی نمانده است چون طرفدار شبهات اطلاع نداشته غیرتش به جوش آمده و گفته چطور می شود در وسط بیابان قفر بانوی مکرمه بدون مرد محرم بماند از مسلمات تاریخ است که قبر مطهر سیدالشهداء (ع) از روز دفنش اطرافش هیچ زمان از

زوار خالی نمانده حتی آن موقعی که هنوز قبه و بنا ساختمان نشده دور قبر مطهر از زوار خالی نبود چنانچه خود طرفدار شبهات به آن اعتراف دارد مگر در زمان متوکل عباسی مدتها مأمورین دولتی نمی گذاشتند کسی به کنار قبر اطهر برود و هر وقت هارون الرشید و یا متوکل قبه ی مبارکه ی قبر مطهر را خراب می کردند شیعیان از هر طرف هجوم آورده فوری قبه را بالای قبر مطهر [صفحه ۳۶۶] ساختمان می نمودند چنانچه بر مطلع به تاریخ کربلاء این مطلب پوشیده نیست. ابن الاثیر که این قول را نقل کرده: که بانوی مکرمه نزد قبر مطهر مانده اگر اصل داشته باشد هیچگونه مانعی به نظر نمی رسد مگر غیرت طرفدار شبهات به جوش آمده و قبول ننماید که چطور آن بانوی معظمه در کنار قبر مطهر تنها و بدون شخص محرمی مانده است؟ اولاً: در اینگونه نقل قصه ها مسامحه می شود ادعاء این که بانوی معظمه در کنار قبر مبارك مانده معنی آن این نیست که شب و روز از قبر مطهر جدا نشده بلکه ممکن است در آن آبادانی ها و قراء نزدیک حائر مقدس اقامت نموده و اغلب اوقاتش نزد قبر مطهر بوده است چنانچه آن زمان که هنوز قبر مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام مشهور نشده و غیر از خواص از شیعه و اصحاب ائمه علیهم السلام کسی دیگر نمی شناخت آنها که می شناختند و به زیارت قبر اطهر می آمدند در قریه ی نزدیک بربوات بیض که در آنجا قبر مبارك واقع است و به آن قریه نجف می گفتند بعد داخل نجف فعلی شده در آن محل توقف می کردند و از آنجا به زیارت قبر مبارك مشرف می شدند

همچنین در زیارت سیدالشهداء (ع) در قراء نزدیک به حائر حسینی توقف می کردند و از آنجا به زیارت حائر مقدس مشرف می گشتند و بانوی معظمه اغلب اوقاتش نزد قبر مبارک بوده است. و ثانیاً: ماندن بانوی مکرمه نزد قبر مطهر جای استبعاد نیست چون در صدر اسلام توقف زوجات با وفای اشخاص و اشراف نزد قبور [صفحه ۳۶۷] آنها معمول بوده و بانوان مکرمه در نزد قبر شوهرهای شان عزادار می شدند.

توقف فاطمه نزد قبر حسن مثنی تا يك سال

از مسلمات تاریخ است که پس از وفات سید اجل اعظم حسن مثنی (ض) فرزند ارجمند حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام عیالش که فاطمة بنت الحسین علیه السلام بوده آن بانوی معظمه تا يك سال در کنار قبر زوجش حسن مثنی چادرزد (فسطاط) و عزادار شد و پس از يك سال که شب شد امر کرد آن را چیدند و ندائی شنید که گوید: «هل وجدوا ما فقدوا» نداکننده ی دیگری به وی جواب داد: «بل یئسوا فانقلبوا» رجوع شود به کتب معتبره ی شیعه و سنی. و بعضی گوید: بانوی معظمه فاطمة (ض) به بیت لبید تمثل جست: (الی الحول ثم اسم السلام علیکما) (و من یبک حولاً کاملاً فقد اعتذر) محدث قمی (ره) د سفینه البحار گفته: الذی ذکرناه عن زوجته فاطمة من انها ضربت علی قبره فسطاط و کانت تصوم النهار و تقوم الليل الی سنة نقله الشيخ المفید و کثیر من علماء الشیعة و السنة و کان هذا شایعاً بین النساء المحترمات الحانیات. سفینه ج ۱ ص ۲۵۶ ط نجف اشرف بعد محدث قمی (ره) قضیه ی بانوی معظمه «رباب» را از ابن الاثیر نقل کرده است. حالاً بنا به عقیده ی طرفدار شبها

گفته شود که بانوی معظمه فاطمة [صفحه ۳۶۸] در کنار قبر حسن مثنی (ض) چطور يك سال تنها مانده آیا از محارمش نزد وی شبها بوده یا نه؟- از این قبیل شبها واهیه که قابل ذکر نیست چون قطعاً تنها نمی شود و از کسان و خادما در حضورش حاضر بوده اند عیناً همین حال درباره ی بانوی معظمه «رباب» موجود است جای شبهه تراشی نیست.

خیمه زدن ام سلمة در مسجد و عزادار شدن وی به امام

ام المؤمنین أم سلمة (ض) پس از شنیدن شهادت حضرت سیدالشهداء (ع) در دشت کربلاء و ظاهر شدن علامات شهادت آن حضرت به واسطه ی تربتی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امام حسین سلام الله علیه به وی داده بودند لباس سیاه در بر کرد و قبه ی سیاهی در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زده و در آن خیمه عزادار شد. ادریس عمادالدین قرشی در کتابش عیون الاخبار و فنون الاثار گوید [۲۵۷]: و عن أبي نعیم باسناده عن أم سلمة رضوان الله علیها، أنها لما بلغها مقتل الامام الحسين بن علی (ع) أضربت قبة سوداء فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لبست السواد. چون ام المؤمنین ام سلمة (ض) سن شریفش بالا رفته بوده نتوانسته به کربلاء به زیارت قبر مطهر سیدالشهداء (ع) برود و در کنار قبر اطهر عزادار شود و لذا در مسجد رسول الله (ص) قبه ی سیاهی زده و لباس سیاه [صفحه ۳۶۹] پوشیده

و عزادار شده است و در سال (۶۲) هجرت دارفانی را وداع گفته است رضوان الله علیها. غرض رویه ی توقف زنان مدتی در کنار قبر بزرگان از ازوج در صدر اسلام معمول بوده و از افراد بانوان خاندان رسالت نیز این

کار را عملی کرده اند و از طرف ائمه ی هدی سلام الله علیهم منعی نرسیده و در آن مواقع بانوان هاشمیات و دیگران را منع از این عمل و به جا آوردن آن نفرموده اند.

غیرت طرفدار شبهات

طرفدار شبهات بس غیور است ناراحت نشود اگر ماندن بانوی معظمه «رباب» در کربلاء در کنار قبر سیدالشهداء (ع) اصل داشته باشد قطعاً امام سجاد (ع) او را تنها نمی گذارد و بسیار احتمال قوی می رود که قریب یک سال مانده و بعد مراجعت به مدینه کرده است. و در مراجعت به مدینه هم قطعاً با اشخاص مورد اعتماد مراجعت نموده گرچه تاریخ ساکت است ولی طرفدار شبهات یقین کند که با افراد مورد اطمینان مراجعت کرده است. اگر مؤرخین احتمال می دادند که بعد از بیشتر از یک هزار سال اینگونه شبهات پوچ به ذهن بعض اشخاص خواهد آمد اسامی اشخاصی را که آن بانوی معظمه با آنها مراجعت به مدینه کرده به دست می آوردند و در تاریخ ثبت می کردند. در هر حال طرفدار شبهات مسلم دانسته که آن بانوی معظمه یک سال بیشتر پس از شهادت امام علیه السلام در دنیا زندگی نکرده و در مدینه از دنیا رفته پس احتمالات و توهمات که اهل بیت یک سال در کوفه ملننده لندی در شام زیاد توقف کرده لندی چندین ماه در این دو محل ملننده لندی احتمالات و پندارهای بی اساس و توهمات و خیالات فاسده بیشتر نیست. [صفحه ۳۷۰] پس از مسلم بودن این که بانوی معظمه رباب یک سال بیشتر بعد از قضیه ی کربلاء در دنیا نمانده و پس از مراجعت از اسارت شام در مدینه از دنیا رفته احتمالاتی که در کتب

ضعیفه داده اند اسراء اهل بیت چهل روز در شام توقف کرده اند یا یک ماه یا یک ماه و نیم یا شش ماه و در کتب ضعیفه ی تألیف شده در عصر حاضر که بدون تحقیق با نشان دادن مصدر و پیدا نشدن مطلب در آن مصدر توقف شش ماه به ابن بابویه (ره) نسبت داده شده یا بعضی هیجده روز گفته یا هشتاد روز در کوفه مانده اند یا شش ماه در کوفه در حبس بوده اند تمامی این اقوال را باطل می کند و آن اقوال ضعیف بوده و حدسیات بوده قابل اعتماد نیست علاوه اضطراب در تعیین مدت توقف قصه را بی اعتبار کرده و سلب اعتماد و اطمینان می کند و باید به مورد متیقن اکتفاء نمود و آن مدت توقف اسراء خاندان رسالت در شام کمتر بوده است و ممکن است چنانچه اهل تحقیق گفته اند بیشتر از یک هفته و هشت روز نباشد.

نقل بعض سئوالهای سائل و بررسی بر آنها

اشاره

یعنی سؤال کننده راجع به قضیه ی اربعین که در اوائل کتاب بر آن اشاره شده و او فاضل متقی جناب آقای آقا میرزا علی جناب زاده است خداوند أمثال او را که در ترویج دین می کوشند زیاد کند. سائل در سؤالش گوید: مرحوم حاج شیخ قمی (ره) در منتهی [صفحه ۳۷۱] الامال جلد اول بعد از ذکر جریانات کوفه و شام می فرماید: پس با ملاحظه ی این مطالب خیلی مستبعد است که اهل بیت علیهم السلام بعد از این همه قضایا از شام برگردند و روز بیستم صفر اربعین که روز ورود جابر به کربلاء بود به کربلاء وارد شوند. در پاسخ گفته می شود: این فرمایش مرحوم محدث قمی (ره) هانند فرمایش استادش محدث نوری (ره) بیشتر

از استبعاد نیست و تبعیت از استادش می باشد و در علم کلام نزد متکلمین از واضحات است که استبعاد دلیل نیست. و همچنین آنچه در کتابش وقائع الایام ص ۱۹۵ بعد از نقل فرمایش سید (ره) در لهوف که اهل بیت علیهم السلام در موقعی که جابر به کربلاء آمده آنها نیز وارد شده اند گفته: این مطلب خیلی مستبعد است و خود سید (ره) در اقبال نیز استبعاد فرموده و مقام را گنجایش نقل نیست و شیخ ما در (لؤلؤ مرجان) کلام را در این مقام بسطی داده است طالبین به آنجا رجوع نمایند. فرمایشهای شیخ ایشان را در لؤلؤ مرجان ملاحظه و بررسی شد و دلائلی که نقل کرده بود تمام نبوده و مدعای او را ثابت نمی کند چنانچه تفصیلا گذشت. محدث نامبرده آن همه شاخ و برگها و تفصیلهای که در حالات اسراء اهل بیت علیهم السلام در شام و راهها میان کوفه و شام در کتابها که اغلب از اهل منبرها در تألیفات خودشان هر چه توانسته اند با شرح و تفصیل [صفحه ۳۷۲] بیان کرده اند و در مقتلهای جعلی مثل مقتل ابومخنف نقل نموده اند ملاحظه نموده و به نظرش مراجعت اسراء خاندان رسالت در اربعین اول بیستم صفر بعید آمده بدون این که به تحقیق و بررسی کامل پردازد ولی از آنچه بیان و بررسی شد روشن می شود که آمدن اهل بیت علیهم السلام به کربلاء در روز اربعین اول هیچگونه استبعادی را در بر ندارد و تمامی تقریباتی که برای استبعاد ذکر کرده اند از بین می رود. و نیز از آنچه تحقیق کردیم روشن می شود که حرفهای صاحب کتابهای کامل بهائی که مرحوم اعتماد السلطنه در کتابش

حجة السعادة فی حجة الشهادة نقل کرده که اسراء را در ۱۶ ربیع الاول ۶۱ به دمشق وارد کرده اند قول بسیار ضعیف است و در کتب معتبره تصریح کرده اند که در اول ماه صفر وارد کرده اند و آن روز را بنی امیه عید قرار داده اند چنانچه غالب نقلیات در حجة السعادة از صفحه ۵۶ تا ۵۹ قابل اعتماد نیست. صاحب کتاب جنات الخلود که در سال (۱۱۲۸) ق تألیف شده گوید: بیستم صفر روز ورود اهل بیت علیهم السلام است به کربلاء. گرچه اینجانب به متفردات آن کتاب اعتماد ندارم چنانچه در تعلیقات خود بر انوار نعمانیه ی سید محدث جزائری (ره) نگارش داده و جهت آن را بیان کرده ام [۲۵۸] رجوع شود به انوار نعمانیه ج ۱ ص ۳۷۹ [صفحه ۳۷۳] ط تبریز. اما در نگارش تاریخ ورود اهل بیت علیهم السلام در اربعین و روز بیستم صفر به کربلاء متفرد در نقل نیست چنانچه مشهور هم آنست. و مرادش بیستم صفر سال (۶۱) است چون این موضوع ارتکازی در اذهان شده است و اگر غیر از سال (۶۱) بود بر آن تصریح می کرد.

نقل کلام شیخ بهائی و تحقیق در اطراف آن

علامه ی محقق اعظم شیخ بهائی (ره) در رساله ی توضیح المقاصد فرموده [۲۵۹]: التاسع عشر (من شهر صفر) فيه زيارة الاربعين لابي عبدالله الحسين عليه السلام وهي مروية عن الصادق عليه السلام ووقتها عند ارتفاع النهار وفي هذا اليوم و هو يوم الاربعين من شهادته عليه السلام كان قدوم جابر بن عبدالله الانصاري رضى الله عنه لزيارته عليه السلام و اتفق في ذلك اليوم ورود حرمة عليه السلام من الشام الى كربلاء قاصدين المدينة على ساكنها السلام و التحية.

نماز خواندن سيد الشهداء در روز عاشورا

شیخ بهائی (ره) که در این کلمات شریفه اش که نقل شد روز اربعین را روز نوزدهم صفر دانسته علت آن آنست که ابتداء روز چهلم [صفحه ۳۷۴] را از روز عاشوراء حساب فرموده و ماه محرم ۶۱ را سی روز تمام فرض کرده و لذا روز نوزدهم صفر روز اربعین می شود ولی روز عاشوراء را نتوان ابتداء اربعین به حساب آورد زیرا شهادة حضرت سيدالشهداء عليه السلام بعد از اداء نماز ظهر و اواخر وقت عصر اتفاق افتاده است و باید ابتداء چهلم روز را از روز یازدهم محرم دانست و روز بیستم صفر روز اربعین می شود.

نماز ظهر خواندن آن حضرت جای شك نیست

و سید در اقبال تصریح فرموده که وقوع شهادت در اواخر روز عاشوراء اتفاق افتاده است ص ۵۸۹ و شاید شیخ بهائی (قدس سره) نظرش در حساب آوردن روز عاشوراء ابتداء چهلم روز به آن بوده که جمعی از بزرگان تصریح کرده اند که شهادت امام علیه السلام در روز عاشوراء قبل از زوال اتفاق افتاده لذا بنا بر آن قول باید روز عاشوراء را به حساب آورد چنانچه شیخ (ره) در تهذیب ج ۶ ص ۴۲ س ۲ ط نجف و علامه (ره) در تحریر الاحکام ص ۱۳۱ ط تهران فرموده اند که شهادت سيدالشهداء عليه السلام روز عاشوراء قبل از زوال واقع شده ولی تحقیق مطلب برخلاف آن است که از صریح کلام شیخ و علامه قدس سرهما و دیگر از بزرگان معلوم می گردد زیرا به تصریح ارباب مقاتل سيدالشهداء عليه السلام روز عاشوراء در وقت زوال هنوز به شهادت نائل نشده بود و نماز ظهر را اداء فرموده و صلوات خوف خوانده و بلکه این مطلب محقق و ثابت گردیده به

نحوی که قابل تشکیك و جای شبهه نیست و شهادت امام علیه السلام در وقت عصر اتفاق افتاده [صفحه ۳۷۵] و لذا روز عاشوراء را نتوان اول و ابتداء چهلم روز به حساب آورد بلکه ابتداء چهلم روز از روز یازدهم محرم است. شیخ اعظم مفید (قدس سره) در ارشاد فرموده [۲۶۰]: و قاتل اصحاب الحسين (ع) القوم اشد قتال حتى انتصف النهار..... و اشد القتال و التحم و کثر القتل و الجراح فی اصحاب ابی عبدالله الحسين (ع) الی ان زالت الشمس فصلی الحسين (ع) باصحابه صلاة الخوف [۲۶۱]. و سید اجل اعظم سید ابن طاووس (قدس سره) در لهوف فرموده: چنانچه در ترجمه ی آنست: راوی

گفت: وقت نماز ظهر فرا رسید حسین علیه السلام زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی را دستور داده تا پیش روی آن حضرت بایستند پس حضرت با نیمی از باقی مانده یارانش (به ترتیب نماز خوف) به نماز ایستاد در این اثناء تیری به جانب حضرت پرتاب شد پس سعید بن عبدالله خود را در مسیر تیر قرار داد و آن را به جان خود خرید و به همین منوال خود را سپر تیرهای دشمن نمود تا آن که [صفحه ۳۷۶] از پای درآمد و بر زمین افتاد و می گفت: بارالها لعنت کن این مرم را به لعنتی که بر عاد و ثمود کرده ای بارالها سلام مرا به حضور پیغمبرت ابلاغ بفرما و آن حضرت را از درد زخمهایی که بر من رسید آگاه فرما که مرا در یاری خاندان پیغمبرت هدفی به جز پاداش تو نبود سپس درگذشت رضوان الله علیه و سیزده چوبه ی تیر به جز زخمهای نیزه و شمشیر

در بدنش دیده شد [۲۶۲]. و علامه ی امین عاملی (قدس سره) در لواعج الاشجان گوید: و حضر وقت صلاة الظهر فقال ابو ثمامة الصیداوی للحسین (ع) یا ابا عبدالله نفسی لنفسک الفداء هولاء اقتربوا منك و لا والله لا تقتل حتی اقتل دونک و أحب ان القی الله ربی و قد صلیت هذه الصلاة فرفع الحسین (ع) رأسه الى السماء و قال ذكرت الصلاة جعلك الله من المصلین الذاکرین نعم هذا اول وقتها ثم قال: سلوهم ان یکفوا عنا حتی نصلی ففعلوا فقال لهم الحصین بن تمیم انها لا تقبل فقال له حبیب بن مظاهر زعمت لا تقبل الصلاة من آل رسول الله صلی الله علیه و آله و انصارهم و تقبل منك یا خمار فحمل علیه الحصین و حمل علیه حبیب فضرب حبیب وجه فرسه بالسيف فشب به الفرس و وقع عنه الحصین فاستنقذه اصحابه و شدوا علی حبیب فقتل رجلا منهم. و قال الحسین (ع) لزهیر بن القین و سعید بن عبدالله الحنفی [صفحه ۳۷۷] تقدما امامی حتی اصلى الظهر فتقد ما امامه فی نحو من نصف اصحابه حتى صلی بهم صلاة الخوف فوصل الى الحسین (ع) سهم فتقدم سعید بن عبدالله و وقف یقیه من النبال بنفسه مازال و لا تخطی فما زال یرمی بالنبل حتى سقط الى الارض و هو یقول: اللهم عنهم لعن عاد و ثمود اللهم ابغ نیک عنی السلام و ابغه مالقیة من ألم الجراح فانی أردت ثوابک فی نصر ذریة نیک. و فی روایة انه قال: اللهم لا یعجزک شیئ تریده فابغ محمدا صلی الله علیه و آله نصرتی و دفعی عن الحسین علیه السلام و ارزقنی مرافقته فی

دارالخلود ثم قضی نجه رضوان الله علیه فوجد فیہ ثلاثة عشر سهما سوى ما به من ضرب السیوف و طعن الرماح. و قیل: صلی الحسین علیه السلام و اصحابه فرادی بالایماء [۲۶۳]. شیخ فقیه ابن نما (قدس سره) نیز در مثیر الاحزان [۲۶۴] به نماز خواندن حضرت سیدالشهداء (ع) تصریح فرموده و اشاره کرده که گفته شده آن حضرت و اصحابش فرادی با اشاره نماز خواندن بعید نیست که نگذاشته باشند نماز خوف به جا بیاورد و لذا فرادی و با اشاره خوانده اند. خلاصه ی کلام آنست که نماز ظهر خواندن سیدالشهداء (ع) در [صفحه ۳۷۸] روز عاشوراء جای شك نیست حالا نماز خوف به جا آورده یا نگذاشته اند و نماز را با اشاره و فرادی به عمل آورده اند ولی نماز خواندن آن حضرت از اموریست مسلم و از وقائعی است که نتوان در آن شبهه نمود. پس معلوم می شود فرمایش شیخ الطائفه (ره) در تهذیب که شهادت امام (ع) در روز

عاشوراء قبل از زوال اتفاق افتاده و آیه الله علامه (ره) نیز در تحریر از وی تبعیت فرموده خالی از صحت بوده و بعید نیست اشتباه از قلم شیخ (ره) یا ناسخین واقع شده و عبارت (بعد الزوال) تصحیف به (قبل الزوال) گردیده است والله العالم.

بررسی به کلام محدث قمی و فیض کاشانی

و اما آنچه محدث قمی (ره) در مفاتیح الجنان فرموده: که روز بیستم روز اربعین و به قول شیخین روز رجوع حرم امام حسین علیه السلام است از شام به مدینه و روز ورود جابر بن عبدالله انصاری است به کربلاء... الخ. و همچنین آنچه علامه ی فیض کاشانی (ره) در تقویم المحسنین نظیر فرمایش محدث قمی (ره) را فرموده تمامی آنها

تبعیت از شیخ مفید (ره) و شیخ طوسی (ره) است و در حقیقت فرمایش شیخ (ره) هم به تبعیت از استادش شیخ مفید (ره) است و تفصیلاً بیان کردیم که دأب و رویه ی آن دو بزرگوار در نقل تواریخ آنست اگر سندی به نقل وقائع از مشایخ خودشان نداشته باشند نقل نمی کنند و چون جریان قضیه ی ورود اهل بیت علیهم السلام به کربلاء در مراجعت از شام مسنداً به آن دو بزرگوار نرسیده و [صفحه ۳۷۹] لذا اجمالاً به همان اندازه که نگارش داده اند اکتفاء کرده اند و نقل نمودن آن دو شخصیت بزرگ عالم اسلام دلیل آن نمی شود که قضیه واقعیت نداشته باشد چنانچه نظائری بر آن در گذشته بیان شد که آن بزرگواران نقل نکرده و ساکت شده اند.

کلام شیخ مفید در مسموم شدن امام جواد

چنانچه شیخ مفید (ره) مسموم شدن حضرت امام جواد (ع) را در ارشاد به قومی از شیعه نسبت داده چون خودش با سند از مشایخش روایت فرموده و لذا گوید: و قیل انه مضمی مسموما و لم تثبت بذلك عندی خبر فاشهد به [۲۶۵] و علاوه بر این شیخ طوسی (ره) مانند استادش سید (ره) تصریح فرموده که روز بیستم ماه صفر رأس مطهر امام (ع) به جسد اطییش در کربلاء ملحق شده است و از آنست زیارت اربعین و الحاق کننده غیر از امام سجاد (ع) کسی دیگر نیست و بایستی محدث قمی (ره) به این فرمایش شیخ (ره) که موافق مشهور میان شیعه ی امامیه است اشاره می کرد و می فرمود: که روز بیستم صفر رأس مطهر به بدن [صفحه ۳۸۰] اطیب انور به دست امام سجاد (ع) ملحق شده است.

اشتباه آقای دکتر آیتی در سخنرانی خود

یکی از سئوالهای سائل آنست: که دکتر محمد ابراهیم آیتی در سخنرانی ۶ ص ۱۰۴ کتاب بررسی تاریخ عاشوراء می فرماید: اما داستان آمدن اهل بیت را از شام به طرف عراق و رسیدن آنها در اربعین به کربلاء به هیچ وجه نمی توان باور کرد یا سند قابل اعتمادی برای این افسانه ی تاریخ به دست آورد. در جواب گفته می شود: آقای آیتی در کنجکاوی و تتبع و سعی خویش در به دست آوردن يك موضوع تاریخی که نهایت درجه شهرت دارد قصور ورزیده و موفق به اطلاع یافتن نشده و راه

تحقیق را نپیموده و شبهاتی که اذهان امثال محدث نوری (ره) و دیگران را مشوش نموده در ذهن ایشان نیز جاگیر شده و لذا در تعبیر خودش رعایت احتیاط را نکرده و از آن

واقعه به افسانه‌ی تاریخ تعبیر آورده است و اگر سند قابل اعتماد را ایشان نتوانسته اند به دست آورند این دلیل آن نمی‌شود که يك موضوع تاریخی واقع و حقیقت نداشته باشد و اگر دقت کرده بود سند قابل اعتماد را به دست می‌آورد و آن را باور می‌کرد و باور کردنش بر وی مشکل نمی‌شد چنانچه تصور می‌کنم بر کسی که این کتاب را مطالعه نماید باور کردن به قضیه‌ی اربعین برایش آسان می‌شود. بدون شك اگر آقای آیتی موضوع برید را که در آن زمانها بوده بررسی می‌کرد و نیز اگر از موضوع کبوتران نامه بر اطلاع داشت و با سرعت سیری که در آن زمان مابین عراق و شام و حجاز و عراق [صفحه ۳۸۱] را طی می‌کرده اند در نظر می‌گرفت و از آنها با اطلاع بود آن جملات را در سخنرانی خود به زبان نمی‌آورد و ادعایش غیر از استبعاد چیز دیگری نیست. و نباید تردید ورزید که آقای آیتی بر تقطیع شدن خبر عطیه‌ی عوفی و از نقل وی آمدن اسراء را به کربلاء و ملاقات شان با جابر (ره) چنانچه تحقیق شد مطلع نشده است باید موضوع تاریخی که میان مردم شهرت داشته باشد ریشه و حقیقت آن را به دست آورد و با مسامحه و سرسری نگذشت زیرا اغلب شهرتها اصل داشته و حقیقت دارد و از قدیم گفته اند: بسا شهرتها اصل ندارد. ولی اغلب آنچه مشهور است مطابق واقع درمی‌آید و اصل اساس دارد.

به نقلیات کتاب معالی السبطين بدون دقت نتوان اعتماد کرد

سائل در سئوالهای خود از کتاب (معالی السبطين) مرحوم حاج شیخ مهدی مازندرانی (ره) نقل کرده که قضیه‌ی ورود اهل بیت را از عطیه‌ی

عوفی نقل نموده و از بعض کتب مقاتل که نام نبرده نقل می‌کند که سوادى نمایان شد و جابر گفت اگر آقایم امام سجاد علیه السلام باشد تو آزادی بزودی برگشت و گفت برخیز جابر استقبال کن امام را... الخ. در گذشته بیان کرده و بررسی نمودیم که روایت عطیه‌ی عوفی را محدثین تقطیع کرده و هر قسمتی از آن را در محل مناسبی از کتابها نقل نموده اند و آنچه علامه‌ی امین عاملی قدس سره در لواعج الاشجان [صفحه ۳۸۲] نقل کرده در گذشته نقل نمودیم. [۲۶۶]. و آنچه صاحب معالی السبطين از بعض کتب مقاتل نقل کرده از لواعج الاشجان نیز نقل گردید ولی در نقل صاحب معالی السبطين بعض زیادات موجود است و معلوم است که از دخل و تصرف و اضافات بعض کتب مقاتل است یا از جهت نقل به معناست و صحیح آنست که در لواعج الاشجان است و به نقلیات کتاب معالی السبطين از هر جهت چندان اعتماد نیست مگر این که مدارك و مصادر نقلیات خودش را نشان داده و ذکر کند و از کتبی نیست که آن را بتوان مدرك نقل قرار داد با مؤلف آن مرحوم آقای حاج شیخ مهدی مازندرانی (ره) آشنائی و مکاتبه داشتیم و در کتاب نامبرده اش صحیح و ضعیف را به هم آمیخته و بر ناظر بر کتابش لازم است که دقت کند و صحیح را از سقیم در آن کتاب تشخیص دهد با این حال بعض

تحقیقات نیز دراد که ذکر آنها موجب اطاله ی کلام است. اما این که سائل نقل کرده که در معالی السبطين است: که جابر به عطية گفت: تو

آزادی اشتباه است در عبارات معالی السبطين آن را نیافتم بلکه جابر به غلامش آن جملات را فرموده است [۲۶۷]. [صفحه ۳۸۳] سائل در سئوالهای خود فرمایش علامه ی مجلسی (ره) را که در زاد المعاد فرموده نقل کرده و استبعاد آن بزرگوار را درباره ی آمدن اهل بیت در اربعین اول به کربلاء نقل نموده و خوب است عین عبارات علامه ی مجلسی (ره) را از زادالمعاد نقل نمائیم و بعد از آن به بررسی پردازیم.

نقل کلمات علامه ی مجلسی در زاد المعاد

علامه ی مجلسی (ره) در زادالمعاد در بیان اعمال ماه صفر فرموده: روز بیستم این ماه مشهور است به روز اربعین یعنی روز چهلم شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام پس از نقل بعضی زیارات برای روز اربعین فرموده: بدان که مشهور آنست که سبب تأکید زیارت آن حضرت در این روز آنست که حضرت امام زین العابدین علیه السلام با سایر اهل بیت در این روز بعد از مراجعت از شام به کربلائی معلی وارد شدند و سرهای مقدس شهداء را به بدنهای مطهر ایشان ملحق کردند و این بسیار بعید است از جهات بسیار که ذکر آنها موجب تطویل است. و بعضی گفته اند: که در این روز اهل بیت علیهم السلام وارد مدینه طیبه شدند و این نیز بسیار بعید است. و بعضی گفته اند: که شاید حضرت امام زین العابدین علیه السلام با اعجاز و طی الارض مخفی به کربلاء رفته باشند از شاه و سرها را به بدنها ملحق کرده باشند و این ممکن است اما روایتی در این باب به نظر نرسیده است بلکه بعضی از روایات منافاتی بالجمله با این دارد. [صفحه ۳۸۴] و وجهی که از احادیث ظاهر می شود آنست که

اول کسی که از صحابه ی حضرت رسالت علیه السلام به زیارت آن حضرت مشرف شد جابر بن عبدالله انصاری بود و او در این روز به کربلاء رسید و آن حضرت را با شهداء زیارت کرد و چون جابر از اکابر صحابه بود و اساس این امر عظیم را گذاشت می تواند بود که سبب مزید فضل زیارت آن حضرت در این روز شده باشد و شاید که وجه دیگر داشته باشد که بر ما مخفی باشد و چون فرموده اند که در این روز زیارت کنیم باید کرد و تفحص سببش ضرور نیست [۲۶۸]. از صریح کلام علامه ی مجلسی (ره) معلوم می شود: که آمدن امام سجاد علیه السلام با اهل بیت علیهم السلام در اربعین سال ۶۱ هجرت به کربلاء مشهور میان امامیه است و رؤس شهداء را آورده و با بدان طاهره ملحق کرده اند و در شهرت این قول جای تردید نیست و دلیلی برای استبعاد نشمرده و آن جهات بسیار را که دوری این قول را می رساند ذکر نفرموده و غیر از آن قرائن و دلالتی که علامه ی محدث نوری (ره) در لؤلؤ مرجان به آنها متعرض شده و برای استبعاد آمدن اسراء اهل بیت علیهم السلام در اربعین اول به کربلاء ذکر کرده جهات دیگری نیست و تمامی آنها را نقل نموده و در اطراف آنها تحقیق و بررسی کرده و غیر از استبعاد [صفحه ۳۸۵] و شبهات چیز بیشتر نبود علاوه بر دلالت و قرائن زیادی که برای تقویت قول مشهور

ذکر کردیم. اما قائل شدن به این که در روز بیستم ماه صفر سال ۶۱ هجرت وارد مدینه ی طیه شده اند هیچگونه قابل اعتماد نیست چنانچه

خود محدث نوری (ره) نیز بر آن اعتراف کرده است.

آمدن امام سجاد بطی الارض مجرد احتمال و دلیل ندارد

اما احتمال آمدن امام سجاد علیه السلام در روز اربعین سال ۶۱ به کربلاء به طریق اعجاز و طی الارض مجرد احتمال در مقام ثبوت است و اثبات می خواهد و دلیلی بر آن نداریم چنانچه خود علامه ی مجلسی (ره) بر آن اعتراف فرموده که از روایات شاهد بر آن نیافته و در آن باره خبری به نظر شریفش نرسیده و لذا مجرد احتمال فائده ندارد علاوه این که بعضی از روایات منافات با آن احتمال دارد. اما اول زائر بودن جابر بن عبدالله انصاری (ره) در گذشته گفته شد که صحیح است و او اول وارد به کربلاء است و امام علیه السلام با اسراء اهل بیت علیهم السلام بعد از جابر وارد شده اند گرچه در يك روز اتفاق افتاده است. پس از تأمل و بررسی در کلمات علامه ی مجلسی (ره) دلیلی بر نفی آمدن اهل بیت علیهم السلام به کربلاء در روز اربعین اول سال ۶۱ هجرت پیدا نیست که قول مشهور را به اعتراف خود آن بزرگوار نفی نماید و بر آن خط بطلان بکشد و غیر از استبعاد محض چیز بیشتر نیست و از آنچه تفصیلا از تقریبات و دلائل و از اقوال علماء شیعه و سنی نقل شد [صفحه ۳۸۶] قول مشهور را قوی ساخته و موجبات اطمینان و اعتماد را بر آن بیشتر می نماید.

علامت بودن زیارت اربعین بر ایمان

اشاره

و شاید از وجوهی که برای تأسیس روز اربعین برای سیدالشهداء علیه السلام از سال ۶۱ هجرت و از آن زمان تا حال که شیعه بر این امر همیشه قیام و اقدام کرده و آن را زنده نگهداشته اند آنست که برای سیدالشهداء علیه السلام زمین و آسمان تا چهل روز گریه کرده چنانچه

زرارة بن اعین شیبانی رحمه الله که از اکابر فقهاء شیعه و محدثین با عظمت امامیه است از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده است به این عبارت: قال قال ابو عبدالله علیه السلام یا زرارة ان السماء بکت علی الحسین علیه السلام اربعین صباحا بالدم و ان الارض بکت علیه اربعین صباحا بالسواد و ان الشمس بکت اربعین صباحا بالكسوف و الحمرة و ان الملائكة بکت علیه اربعین صباحا و ما اختضبت منا امرأة و لا ادهنت و لا اکتحلت و لا رجلت حتی أتانا رأس عبیدالله بن زیاد و ما زلنا فی عبرة [صفحه ۳۸۷] بعده... الحدیث. [۲۶۹]

از وجوه تأسیس روز اربعین

از این حدیث شریف که در صحیح ترین کتب حدیث شیعه (کامل الزیارة) نقل شده استفاده می شود که بکاء آسمان و زمین و ملائکه و آفتاب بر سیدالشهداء علیه السلام تا چهل روز طریقه و عادت را که در میان مردم يك حال استمراری پیدا کرده و بر سید مظلومان اربعین نگاه می دارند نشان می دهد حتی در میان مردم در زمان فوت کسان خودشان نیز این رویه معمول شده و این سیره ی مستمره را انجام می دهند و احترام آنها را که از دنیا رفته اند نگاه می دارند و شیعه تا اربعین آن حضرت از شادی و خشنودی و سرور خودداری می کنند حتی در غیر مسلمانان نیز این عادت در مرده هایشان مراعات می شود خصوصا که از بزرگان آن قوم باشد و کسی باشد که آثار عملی و نتایج قدمی را که در راه رفاه و آسایش دینی و دنیوی آنان برداشته باشد و در اصلاح جامعه از جان گذشتگی نشان داده و نهضتی بر علیه ظلم و ستم و از

بین بردن ظالمین و ستمکاران روزگار کرده و نهضتی به وجود آورده که در اثر آن اسلام و قرآن را زنده نگاه داشته و دین الهی را از دست خوش دشمنان سرسخت آن نجات داده و زحمات خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله را نگذاشته به هدر برود و بازیچه ی بنی امیه شجره ی ملعونه گردد و با خون خود درخت توحید را [صفحه ۳۸۸] سیراب نموده و نگذاشته در نتیجه ی ظلم و جور و بی دینی و اشاعه ی فحشا و منکر بنی امیه خشک شود و خون دل خویش را در راه خدا بذل کرده تا مردم را از حیرت ضلالت و گمراهی که در اثر تسلط بنی امیه و اشغال آن شجره ی ملعونه مقام خلافت الهیه را پیش آمده بود برهاند و اگر آن نهضت مقدس نبود از اسلام بغیر از اسلام اموی و از دین بغیر از دین یزیدی و دین تشریفاتی و ساخته ی بنی امیه چیزی باقی نمانده بود چنانچه نظریات مستعمرین در دنیای فعلی نیز درباره ی اسلام همان نیت شوم است که بنی امیه داشتند.

دائمی بودن آثار و نتایج نهضت سیدالشهداء

و لذا باید مسلمین عموما و شیعه خصوصا در زنده نگهداشتن تاریخ واقعه ی جانگداز کربلاء و در احیاء آثار آن دشت پر بلاء اهتمام تمام به کار ببرند و یکی از مراسمی که باید هر سال تجدید شود موضوع اربعین است، کیست که از سید مظلومان لایق تر باشد که هر سال تا اربعین او آثار و مآثر او را زنده نگاه داشت؟ و در تمامی روزهای زیارتی تظاهربه زیارت قبر مبارکش برپا نمود؟ و اربعین او را هر سال تجدید کرد؟ تا معلوم نمود چنانچه تا حال معلوم شده نهضت سیدالشهداء

علیه السلام غالبیة فی صورة المغلوبیة و البته باید فقط به قدردانی از سیدالشهداء علیه السلام اکتفاء نکرد بلکه عمده آنست که در هدف با آن حضرت قدم برداشت و در هر زمان شرکت کرد و سرمشق اخذ نمود. بلی گاه می شود بر حسب اقتضاء زمان باید رویه ی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام سرمشق شود و گاه رویه ی سیدالشهداء علیه السلام را دستور [صفحه ۳۸۹] و سرمشق اتخاذ نمود و مصلحت وقت و زمان را با دقت ملاحظه کرد چنانچه آن بزرگواران کردند. و ناگفته نماند اگر سائر مردم بر اموات خودشان در زمان وفات آنها اربعین نگاه می دارند و در سالهای دیگر از آن رویه دست برمی

دارند چون مزایا و نتایج زندگانی آنها محدود است و آثارش همیشگی نیست و دراندک مدت هر قدر کار بزرگی را انجام داده باشند بالاخره منقضی شده و دائمی نیست. به خلاف آثار و نتایج نهضتی را که سیدالشهداء علیه السلام برپا نموده که مزایای آن تمام شدنی نیست و درس عبرتی است بر آیندگان و سرمشق نهضتی است بر از جان گذشتگان بر آنهایی که در راه دین و در احیاء شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله جان خود را نثار می کنند و نفسهای خود را قربانی می دهند و در فکر آنند که ظلم و ستمهای بنی امیه را با مرور زمان به یاد علاقه مندان به اسلام و قرآن بیاورند و جنایاتی که آن شجره ی خبیثه در حق خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله عملی کرده اند با گذشت زمان کهنه نشود و فراموش نگردد و جنایت کاران دوران نتوانند انکار نمایند چنانچه در گذشته اشاره شد که ابن تیمیه با تمامی

بی حیائی و پرروئی چه کلمات جنایت کارانه به قلم آورده و چطور کاری را که مثل آفتاب است خواسته انکار نماید و امثال ابن تیمیه ها در هر زمان در کمینند و در هر دوران می خواهند طرفداران اهل بیت علیهم السلام را هدف اکاذیب خودشان قرار بدهند. [صفحه ۳۹۰]

روایت علائم پنجگانه از امام عسکری

و لذا شیعه همیشه در تمامی روزهای سوگواری حضرت سیدالشهداء علیه السلام و از آنهاست روز اربعین آن حضرت در تظاهر به زیارت و اقامه ی ماتم و عزاداری کوتاهی نکرده و نباید بکنند و از اینجاست که امام حسن عسکری علیه السلام زیارت اربعین را از علائم ایمان شمرده چون مؤمن واقعی کسی است که نگذارد آثار نهضت حسنی فراموش شود و در قدردانی و شرکت در هدف آن حضرت کوتاهی نرزد. شیخ طوسی (ره) در کتاب تهذیب که یکی از کتب اربعه است و ما شیعه ی امامیه احکام شرعی و فروع دینی خودمان را از آنها اخذ می کنیم فرموده [۲۷۰]: و روی عن ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام انه قال: علامات المؤمن خمس: صلاة الخمسین، و زیارة الاربعین، و الختم فی الیمین، و تغفیر الجبین، و الجهر بسم الله الرحمن الرحیم.

تحقیق در حدیث شریف در چند مورد

مورد ۱

ترتیب شمار علامت های پنجگانه در تهذیب شیخ (ره) به [صفحه ۳۹۱] نحو است که نگارش یافت: ۱- نماز پنجاه رکعت یا پنجاه و یک رکعت چنانچه احادیث صحیحه ی کثیره بر آن دلالت دارد و اجماعی میان علماء امامیه است چنانچه بزودی تحقیق می شود. ۲- زیارت اربعین که متبادر به اذهان چنانچه علماء اعلام فهمیده اند و توضیح بیشتر داده خواهد شد زیارت روز بیستم صفر روز اربعین سیدالشهداء علیه السلام است. ۳- انگشتر را به دست راست کردن. ۴- پیشانی را به

خاک مالیدن. ۵- بسم الله الرحمن الرحيم را بلند گفتن. چنانچه سید اجل ابن طاووس (ره) در اقبال [۲۷۱] و فیض کاشانی (ره) در وافی [۲۷۲] همان نحو نقل کرده اند که از تهذیب شیخ (ره) نقل شد.

مورد ۲

دوم: در نسخه ی تهذیب شیخ (ره) عبارت: (صلاة الخمسین) است یعنی از علائم مؤمن یکی پنجاه رکعت نماز است که در روز و شب به جا آورده می شود از فرائض و نوافل یومیه. و نسخه ی وافی نیز مطابق تهذیب بوده و عبارت: (صلاة الخمسین) است. [صفحه ۳۹۲] ولی سید بن طاووس (ره) در اقبال و بعض دیگر در تألیفات خودشان از شیخ (ره) روایت کرده اند که حدیث را (صلاة احدى و خمسین) نقل فرموده است. یعنی نماز پنجاه و یک رکعت. و شیخ فقیه همدانی (ره) در مصباح الفقیه از مصباح المتهدجین [۲۷۳] شیخ (ره) عبارت را (صلاة الاحدی و خمسین) نقل فرموده و در خود کتاب مصباح المتهدجین شیخ (ره) عبارت به همان نحو است و دو نسخه خطی از مصباح در کتابخانه ی ما موجود است یکی در سال (۹۴۲) هجری قمری استنساخ شده و از

روی نسخه ی تصحیح گردیده که بر علامه ی کبیر فاضل مقداد و عالم ربانی ابن فهد حلی قدس سرهما قرائت و مقابله شده و مصحح از آن در سال (۹۶۱) قمری فارغ شده است. و نسخه ی دیگر به خط نسخ در سال (۱۰۵۷) قمری استکتاب شده و تصحیح گردیده و مورد اعتماد و اطمینان است و این نسخه از مملکات آقا شیخ علی احسانی بوده است و خط و نقش و مهرش در ظهر نسخه به سال (۱۲۳۶) قمری موجود است. در هر دو نسخه عبارت: (صلاة الاحدی و الخمسین) است. باید دانست که روایات وارده از خاندان عصمت و طهارت صلوات الله علیهم در این باب عدد نوافل مختلف است در روایات کثیره [صفحه ۳۹۳] فرائض و نوافل را پنجاه و یک رکعت نقل کرده اند که هفده رکعت فرائض یومیه و هشت رکعت نافله ی ظهر و هشت رکعت نافله ی عصر و چهار رکعت نافله ی مغرب [۲۷۴] که بعد از نماز مغرب خوانده می شود و بعد از نماز عشاء دو رکعت نماز وتیره که یک رکعت محسوب است و یازده رکعت نماز شب که با دو رکعت شفع و یک رکعت وتر یازده می شود. و دو رکعت نافله ی نماز صبح که مجموع سی و چهار رکعت است و با هفده رکعت نمازهای فرائض یومیه ی پنجگانه پنجاه و یک رکعت می شود. و در روایات دیگر مانند آنچه از تهذیب نقل گردید عبارت: (صلاة الخمسین) است که وتیره را بعد از نماز عشاء جزء نوافل نیاورده اند و شاید جهت آن عدم مواظبت وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر نماز وتیره است چنانچه از احادیث اهل بیت علیهم السلام

ظاهر می شود و از بعض دیگر از احادیث ظاهر است که آن را نیز می خوانده نظر به مصالح و مقتضیاتی که رسول الله صلی الله علیه و آله خودش عالم به آنها بوده ولی در حق ماها استحباب وتیره ثابت و محقق و بلکه مستحب مؤکد است. و آنچه مسلم است و از نصوص کثیره استفاده می شود: نمازها در روز و شب پنجاه و یک رکعت از فرائض و نوافل است و از این امر مسلم نتوان دست برداشت و عمل را به روایات دیگر که تصریح می کند [صفحه ۳۹۴] مجموع فرائض و نوافل

پنجاه رکعت است گذاشت چون نصوص کثیره رجحان بر طائفه ی دومی داشته و علاوه بر این که اجماع قائم و محقق است که فرائض و نوافل پنجاه و یک رکعت است. و لذا فقهاء رضوان الله علیهم روایاتی را که دلالت بر پنجاه رکعت دارد حمل بر معانی و جهات دیگر کرده اند مثل این که جماعتی گفته اند: که نظر به مرتب فضل است یا نظر به جعل اولی و ثانوی است. یا نظر به اختلاف جهات مزاحمت عرضیه است یا غیر از اینها از محامل که در کتب فقه بیان شده و شرح و تفصیل این مطلب فقهی در این مورد از موضوع این کتاب خارج است. و در این خصوص رجوع شود به کتاب شریف و اثر خالد سید استاد ما امام فقیه آیه الله آقای طباطبائی حکیم (قدس سره) که در شرح عروة الوثقی به نام: مستمسک العروة الوثقی [۲۷۵] - تألیف و در تمامی اقطار و بلاد اسلامی شهرت علمی آن کتاب نفیس طنین انداز و اشتها تمام دارد و درس خارج چند

مجلد از آن اثر گرانها در حضورش درك شد.

مورد ۳

اشاره

سوم: پنجاه و یک رکعت نماز در روز و شب از مختصات شعیه ی [صفحه ۳۹۵] امامیه است و لذا امام علیه السلام از علائم مؤمن شمرده است زیرا اهل سنت گرچه در عدد رکعات نماهای فرائض پنجگانه با شیعه اتفاق دارند و عدد رکعات نمازهای یومیه ای واجبی از ضروریات در اسلام است. ولی در میان سنیها در عدد نوافل اختلاف است به نحوی که هیچ کدام از اقوال آنها پنجاه و یک رکعت نمی شود و برای ما احتیاجی به نقل اقوال آنها نداشته و تحقیق در اطراف آن اقوال لزوم ندارد و از برکت ائمه ی اهل بیت معصومین علیهم السلام که تمامی اقوال و اخبارشان به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می رسد احتیاجی به اقوال ائمه ی اربعه ی ایشان نداریم و اقوالشان را مورد اعتماد نمی شماریم و لذا از نقل اقوال سنیها درباره ی عدد نوافل صرف نظر می شود.

مورد ۴

اشاره

چهارم: دوم از علائم مؤمن که در حدیث شریف آمده عبارت از زیارت (اربعین) است و شکی نیست که مراد زیارت حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه در روز اربعین بیستم شهر صفر در کربلاء می باشد. و آنچه از اذهان کج ظاهر شده و از آنانی که اعوجاج سلیقه در فهم اخبار و احادیث دارند ابراز گردیده و معانی احادیث را از مصب و جریان و مسیر خود خارج می نمایند و در بعض کتابها نیز نگارش داده اند که مراد از زیارت (اربعین) در حدیث شریف عبارت از اربعین مؤمن

است یعنی از علائم مؤمن یکی نیز زیارت چهل نفر از برادران مؤمن می باشد. این حرف خلاف متبادر از حدیث در نهایت درجه قول سخیف [صفحه ۳۹۶] و معنی منافی

با ذوق سلیم و ذهن مستقیم است با این که ابداع قرینه در روایت که دلالت بر آن معنی کند وجود ندارد هرگاه این معنی مراد بود بایستی عبارت: (زیارة الاربعین) را بدون الف و لام عهدی بیان می فرمود پس با آوردن آن الفاظ شریفه با الف و لام عهد خواسته اشاره فرموده و شنونده را متنبه سازد بر این که زیارت اربعین نیز از سنخ سائر مثالها که برای علائم مؤمن در حدیث شریف می شمارد می باشد و زیارت اربعین نیز مثل آنهاست زیارتی که در خارج در روز معهود معلوم و از کارهای اختصاصی اهل ایمان و مشهور است. و از حضرت امام صادق علیه السلام برای آن روز زیارت مخصوص مأثور بوده و شیخ طوسی (ره) در مصباح المتهجدین با سند معتبر بلکه صحیح از صفوان بن مهران روایت کرده و صفوان گوید: قال لی مولای الصادق صلوات الله علیه فی زیارة الاربعین تزور عند ارتفاع النهار و تقول: السلام علی ولی الله و حبیبه السلام علی خلیل الله و نجیه [۲۷۶] السلام علی صفی الله و ابن صفیه السلام علی الحسین المظلوم الشهید... تا آنجا که می فرماید: [صفحه ۳۹۷] و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالة و حیرة الضلالة [۲۷۷] الخ.

تفسیر ناروا به عبارت: «و زیارة الاربعین»

آنان که در جمله ی: و زیارة الاربعین. می خواهند تصرفات ناروا کنند و حمل بر زیارت چهل مؤمن نمایند در صورتی که نه قبلا اشاره به آن شده است و نه قرینه ی مساعدی بر آن موجود است که آوردن آن جملات با الف و لام عهد صحیح باشد در اشتباه بوده و راه کجی [صفحه ۳۹۸] را پیموده اند که برخلاف

راه راستی است که علمای اعلام رهسپار شده اند (ره چنان رو که ره روان رفتند). خواننده ی محترم توجه فرماید: عبارت: و زیارة الاربعین. در حدیث امام عسکری سلام الله علیه عین همان عبارت است که در روایت صفوان از امام صادق صلوات الله علیه وارد شده: فی زیارة الاربعین که بدون شك الف و لام برای عهد است. گذشته از آنچه نگارش یافت ممکن است گفته شود: زیارت چهل مؤمن از علائم اسلام نزد عموم شیعه و سنی است و از کارهای اختصاص اهل ایمان نیست تا از دیگران با آن امتیاز یافته باشند و امام علیه السلام از علائم مؤمن شمرد. اما زیارت سیدالشهداء علیه السلام در روز اربعین از اموریست که ایمان خالص بر اهل بیت علیهم السلام مؤمن را بر آن وادار کرده است و جای شك نیست آنهایی که در روز اربعین سیدالشهداء علیه السلام در سرزمین مقدس کربلاء در کنار قبر سید مظلومان ابوعبدالله علیه السلام برای زیارت اجتماع می نمایند شیعیان خاص آن حضرت بوده و علاقه مند بر آن بزرگوارند. علاوه علمای اعلام شیعیه ی امامیه رضوان الله علیهم از حدیث شریف امام عسکری صلوات الله علیه خصوص زیارت اربعین سیدالشهداء علیه السلام را فهمیده اند و غیر از آن معنی متبادر بر اذهان معنی دیگری بر اذهان علمای اعلام تبادر نکرده است. [صفحه ۳۹۹] چنانچه شیخ طوسی (ره) در تهذیب بعد از نقل احادیث در فضیلت زیارت عاشوراء همین حدیث شریف را نقل فرموده است و در

مصباح‌المتهجدین در ضمن عنوان زیارت اربعین حدیث مزبور را روایت کرده است. و آیه‌الله علامه قدس سره در کتاب منتهی‌المطلب فرموده: مستحب است زیارت حسین علیه‌السلام در بیستم صفر بعد حدیث نامبرده را نقل فرموده و همچنین سید

ابن طاووس (ره) در اقبال و علامه‌ی مجلسی (ره) در مزار بحار و محدث بحرانی خدر حدائق و عالم ربانی محقق سید حیدر کاظمی (ره) در عمدة الزائر و غیر از آن بزرگواران از فقهاء عظام حدیث شریف را در عنوان زیارت روز بیستم صفر نقل کرده‌اند که اگر به ذکر اسامی شریفه‌ی آنها پرداخته شود کلام به درازا می‌کشد. بعضیها استبعاد کرده‌اند که اگر مراد از عبارت: و زیارت الاربعین. زیارت روز اربعین بیستم شهر صفر باشد امام علیه‌السلام ثواب زیارت و آثار اخرویه‌ی که بر آن مترتب می‌شود بیان می‌فرمود چون رویه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام آنست موقعی که مردم را تحریص و ترغیب بر زیارت سیدالشهداء علیه‌السلام و یا زیارت سائر ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام فرموده‌اند ثواب اخروی آن را نیز بیان فرموده‌اند ولی در این حدیث این رویه اتخاذ نشده است. و این استبعاد به هیچ وجه قابل اعتناء نیست زیرا امام علیه‌السلام در این حدیث در صدد بیان علائم مؤمنی است که امتیاز از دیگری داشته [صفحه ۴۰۰] باشد و از آن علائم هم یکی زیارت اربعین است و اجمالا خواسته علائم پنجگانه را به شمار آورد و در مقام بیان آثاری که بر زیارت اربعین مترتب می‌شود نیست تا از آثار و ثواب و نتایج اخروی و دنیوی آن بیان فرماید و علاوه چه مانع دارد در جایی صلاح نمی‌بیند که ثواب و آثار را بیان فرمایند. و ناگفته نماند: که استحباب زیارت اربعین که روز بیستم ماه صفر است جای شبهه نیست چنانچه شیخ اجل اعظم شیخ مفید (ره) در رساله‌ی: مسار الشیعة و آیه‌الله علامه (ره) در کتاب تذکره و

تحریر و دیگران از اکابر فقهاء و مجتهدین شیعه بر آن تصریح فرموده‌اند. پس بر سائر علائم اهل ایمان که در حدیث بر آنها متعرض شده و بیان فرموده است پردازیم.

مورد ۵

اشاره

پنجم: سوم از آن علائم انگشتر را به دست راست کردن است و عموم افراد شیعه‌ی امامیه بر این کار مواظبت دارند و ملتزم می‌باشند و این آداب مأخوذ از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام است که شیعه به فرمایش آن حضرات متدین و به أوامر آنها عمل کرده‌اند.

حرمت انگشتر و حلقه‌ی طلا بر مردها

مگر عده ای در عصر ما از غرب زده ها به وجود آمده اند که عوض انگشتر که نگین آن از جنسهای باشد که ائمه علیهم السلام دستور داده اند حلقه ی طلائی به انگشت دست چپ کرده و به این کار حرام اقدام نموده و تقلید از غربیها می نمایند که زهی بی همیتی و غرب زدگی است که به عمل حرامی که هیچگونه حظ نفسانی ندارد مرتکب می شوند و انگشتر طلا و حلقه ی طلا برای [صفحه ۴۰۱] مردها حرام است و اگر آن را به دست کرده و نماز بخوانند نمازشان باطل است.

عمل اهل سنت به بدعت

و جماعتی از اهل سنت در این عمل استحبابی یعنی انگشتر را به دست راست کردن با شیعه مخالفت ورزیده اند چنانچه در موارد بسیاری با این که خودشان اقرار دارند که سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و طریقه ی اسلامی آنست که شیعه به آنها عمل کرده اند باز برای ضدیت و مخالفت با شیعه در آن موارد بر عکس سنت رسول الله صلی الله علیه و آله عمل کرده و می کنند. ابن حجر گفته: مالک (یکی از ائمه ی چهارگانه اهل سنت) مکروه داشته که به دست راست انگشتر کنند بلکه باید به دست چپ باشد و باجی از علماء مالکیها مبالغه ورزیده در ترجیح دادن به قول مالک: که انگشتر باید به دست چپ شود [۲۷۸]. مؤلف (الهدایة) از علماء حنفی ها گوید: آنچه تشریح شده انگشتر را به دست راست کردن است و لکن چون آن را رافضی ها بر خودشان شعار اخذ کرده اند ما آن را در دست چپ قرار دادیم. علامه ی زمخشری در ربیع الابرار گوید: اول کسی که انگشتر به دست چپ کردن را شعار اخذ کرد

و برخلاف سنت رفتار نمود معاویة بود [۲۷۹]. از آنچه نقل شد معلوم می شود که انگشتر را به دست چپ کردن [صفحه ۴۰۲] از آثار تبلیغات شوم و از افکار مذموم دوره ی بنی امیه می باشد که در فکر وارونه کردن سنن اسلامی و دستورهای نبوی بودند که آنچه از خاندان هاشمی بروز نموده به تمامی آنها تغییر بدهند و علنی و آشکارا بر خلاف سنت ثابتة از رسول الله صلی الله علیه و آله قدم بردارند و اسلام را اسلام اموی نمایند و بر مخالفت شیعه ی امیرالمؤمنین علیه السلام قیام کنند و برخلاف آنچه در دین حنیف است اقدام کرده باشند و نماز جمعه را که معاویة در روز چهارشنبه خواند و برخلاف ضرورت دین قدم برداشت بهتر دلیل به آنچه ادعا داریم می باشد کجا رسد مخالفت در سنن و مندوبات و مکروهات و سائر احکام و فروع شرعی که از حد و حصر خارج است.

عمل به بدعت در تسنیم قبر

چنانچه بالای قبر را بعد از دفن میت مسطح کردن سنت است ولی سنیها با اقرار خودشان که سنت محقق در اسلام آنست و شیعه به آن عمل می کنند برخلاف سنت ثابت در دین برای مخالفت با شیعه بالای قبر را تسنیم یعنی به شکل پشت ماهی درست کرده و آن را عملی کرده اند. شیخ محمد بن عبدالرحمن دمشقی در کتاب: (رحمة الامة فی اختلاف الائمة) که در

هامش الميزان شعرانی طبع گردیده ج ۱ ص ۸۸ گوید [۲۸۰]: السنة في القبر التسطيح و هو اولی علی الراجح من مذهب الشافعی. [صفحه ۴۰۳] وقال ابوحنيفة و مالك و احمد: التسنيم اولی لان التسطيح صار شعارا

للشيعة. وقال الغزالي و الماوردي: ان تسطيح القبور هو المشروع لكن لما جعلته الرافضة شعارا لهم عدلنا عنه الى التسنيم. أف باد بر این تعصب بی جا و عناد بی مورد که باقرار خودشان سنت ثابتة در اسلام را رها می کنند و برخلاف آن قدم برمی دارند که چون شیعه آن را عملی کرده و بر آن مواظبت دارند و در میان خودشان بدعت را رواج می دهند به جهت تبعیت از آنچه بنی اُمیة بر علیه اسلام قدم برداشته اند.

کلمات ناروای صاحب تفسیر روح البیان نسبت به روز عاشورا

شیخ اسماعیل حقی بروسوی متوفی سال ۱۱۳۷ ق در تفسیر «روح البیان» [۲۸۱] گوید: قال فی عقد الدرر و اللئالی: المستحب فی ذلك اليوم- یعنی یوم عاشوراء- فعل الخیرات من الصدقة و الصوم و الذکر و غیر هما و لا ینبغی للمؤمن ان یتشبه بیزید الملعون فی بعض الافعال و بالشیعة و الروافض و الخوارج ایضا یعنی يجعل ذلك اليوم یوم عید او یوم ماتم ، فمن اکتحل یوم عاشوراء فقد تشبه بیزید الملعون و قومه، و ان کان للاکتحال فی ذلك اليوم اصل صحیح. فان ترک السنة سنة اذا کان شعارا لاهل البدعة کالتختم بالیمین فانه فی الاصل سنة لکنه لما کان [صفحه ۴۰۴] شمار اهل البدعة و الظلمة صارت السنة ان يجعل الخاتم فی خنصر الید الیسری فی زماننا کما فی شرح القهستانی. و من قرأ یوم عاشوراء و اوائل المحرم مقتل الحسین رضی الله عنه فقد تشبه بالروافض خصوصا اذا کان بألفاظ مخلة بالتعظیم لاجل تحزین السامعین و فی کراهیة القهستانی: لو اراد ذکر مقتل الحسین ینبغی ان یذکر اولاً مقتل الصحابة لئلا یشابه الروافض.

کلام غزالی که بر واعظ حرام است خواندن مقتل حسین

وقال حجة الاسلام [۲۸۲] الغزالی. یحرم علی الواعظ و غیره رواية مقتل الحسین و حکایتہ و ماجری بین الصحابة من التشاجر و التخاصم فانه یهیج بغض الصحابة و الطعن فیهم و هم اعلام الدین و ما وقع بینهم من المنازعات فیحمل علی محامل صحیحة و لعل ذلك لخطأ فی الاجتهاد لا لطلب الریاسة و الدنیا کما لا یخفی (ا.ه). [صفحه ۴۰۵]

رد بر غزالی و امثال وی

تمامی این حرفها و مطالب از حکم بکراهت و یا استحباب و یا سنت و یا بدعت که نگارش داده اند و با اقرار خودشان سنت را تبدیل به بدعت کرده و بدعت را به جهت مخالفت با شیعه رواج داده و بر آن عمل کرده اند همه ی این داستانهای بی ارزش پدیده ی افکار امثال غزالیها و ماوریدیها بوده و بقدر پیشیزی در نظر ما ارزش ندارد و به اقرار خودشان از سنت رسول الله صلی الله علیه و آله نیست و بدعتهایی است که از خودشان تراشیده اند. قهستانی که گفته: اگر کسی اراده کند که

مقتل امام حسین علیه السلام را بخواند و تاریخ شهادت آن حضرت را ذکر کند سزاوار است اول مقتل صحابه را بخواند تا به رافضیها شباهت پیدا نکند. منظورش آنست که ذاکر مقتل حسین علیه السلام اول بیاد مثلاً مقتل عثمان بن عفان اموی را بخواند در صورتی که عموم صحابه اجماع بر کفر عثمان کردند و او را واجب القتل دانستند و پس از آن که او را کشتند [۲۸۳] [صفحه ۴۰۷] در قبرستان مسلمانها نیز نگذاشتند دفن شود و چند نفر جنازه ی او را برده در (حش کوکب) دفن کردند. ولی مسلمانها مقتل او را بخوانند و بر او

گریه کنند که مقدمات وارونه کردن اسلام را بنی امیه به دست عثمان فراهم آوردند و مجلس سقیفه هم خالی از دسیسه ی آنها نبود که خلافت را غصب نمایند. و به عقیده ی آقای غزالی حجة الاسلام سنیها: بر واعظ حرام است که مقتل سیدالشهداء علیه السلام را بخواند و آنچه میان صحابه از نزاع و دشمنی و خصومت اتفاق افتاده تمامی آنها را ندیده و نشنیده انگاشته و حقایق تاریخی را مستور نگهدارد و از واقعیات چشم بپوشد تا به دامن آلوده ی عده ای از صحابه که به نص قرآن مجید از منافقین بوده اند گرد و غباری نشیند زیرا معاویه ها و عمر و عاصها و مغیره ها و ابوسفیانها و امثال آن منافقین که از زنادقه بوده اند از اعلام دین و از بزرگان اسلام محسوب شوند.

کلام ثعالبی درباره ی ابوسفیان

ثعالبی در کتاب (لطائف المعارف) ابوسفیان را از مشاهیر زنادقه [صفحه ۴۰۸] و از زنان مثل مغیره به شعبه شمرده است [۲۸۴]. چنانچه ابوسفیان و پسرش معاویه از مؤلفه القلوب بودند [۲۸۵] یعنی از بیت المال مسلمین به آن پدر و پسر می دادند که تألیف قلوب شده و به اسلام تمایل نمایند و بالاخره از روی ناچاری پس از فتح مکه و قوت و شوکت اسلام در صورت ظاهر اظهار اسلام کردند ولی در باطن در همان نفاق و زندقی خود باقی بودند و بر علیه اسلام فعالیت داشتند و حرفهای ابوسفیان پس از خلافت عثمان که خلافت را بکره تشبیه کرده و خطاب به بنی امیه نموده و گفته که آن را به هر طرف می خواهید بزنید نه بهشتی در کار است نه آتشی وجود دارد مشهور و در کتب سنیها مسطور است.

آنچه ابن عبدالبر و مسعودی نقل کرده اند

ابن عبدالبر در استیعاب گوید [۲۸۶]: روی عن الحسن ان اباسفیان دخل علی عثمان حین صارت الخلافة الیه فقال له قد صارت الیک بعدتیم و عدی فادرها کالکرة و اجعل اوتادها بنی امیه فانما هو الملك و لا ادري ما من جنة و لا نار. [صفحه ۴۰۹] امثال اینها را آقای غزالی می گوید: که از اعلام دین هستند نباید درباره ی آنها حقایق تاریخی را به زبان آورد و وقائع صحیح را نگاشت تا مبادا حقایق تاریخ خلفای جاهل نیز آشکار شود. مسعودی در مروج الذهب [۲۸۷] گوید: و قد کان عمار بن یاسر (ض) حین بویع عثمان بلغه قول ابی سفیان صخر بن حرب فی دار عثمان بعد الوقت الذی بویع فیه عثمان و

دخل داره و معه بنی امیه فقال ابوسفیان افیکم احد من غیرکم؟ و قد کان قد عمی قالوا: لا قال: یا بنی امیه تلقفوها تلقف الکره فوالذی یحلف به ابوسفیان ما زلت ارجوها لکم و لتصیرن الی صبیانکم وراثه.

بی دلیل بودن ادعای غزالی

و باید دانست که اصل جلوگیری غزالیها از تعرض به حقائق تاریخ صحابه و روشن کردن اوضاع و احوال منافقین از آنها و تحقیق در اعمال و افعال ناهنجاری که از بعض صحابه صادر شده و باعث ضعف اسلام و مسلمین گردیده اند آنست: که با روشن شدن حقیقت تاریخ جمعی از صحابه و چه اوضاع و احوالی پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برپا کردند که اسلام را از مسیر صحیح اش که پیغمبر اکرم علیه السلام ترتیب داده و شالوده ی آن را ریخته بود منحرف نموده و خارج کردند و باعث چه صدمات و لطمات بر اسلام شدند و حب

ریاست و جاه آنها را به چه اعمال زشت و ادار کرد. [صفحه ۴۱۰] اساس موضوع خلافت به عقیده ی سنیها متزلزل شده و به ارکانش رخنه رسیده و به کلی منهدم می گردد و لذا چاره جز این که جلوگیری از تحقیق و بررسی در تاریخ صحابه نمایند ندارند ولی غافلند که ناموس مطرد در تاریخ با مرور زمان حقایق را روشن و واقعیات را آشکارا ساخته و نسل آینده از کنجکاوی در تاریخ صدر اول پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله خودداری نخواهند کرد و از امثال غزالیها و از حمل بر صحت های ناروای آنها تلقید کورکورانه نخواهند نمود در صورتی که باب اجتهاد را به تمام معنی الکلمة مفتوح کرده بودند و ریاست طلبی ها و جاه دوستی ها را حمل بر رأی در اجتهاد می نمودند حتی در مقابل نص قرآن و رسول الله صلی الله علیه و آله اجتهاد می کردند و حال آن که اجتهاد در مقابل نص بالاتفاق باطل است و بعدا نیز باب اجتهاد را به کلی مسدود کردند که نسل آینده در باره ی صحابه و منافقین ابا نتواند اجتهاد نماید ولی نسل آینده هرگز به این حرفهای مفت بی دلیل و مدرک گوش نداده و باب اجتهاد را که طبیعت شرع مقدس اسلام بر انفتاح و باز بودن آن حاکم است باز دانسته و در تاریخ حالات صحابه و در موضوع خلافت که خود سنیها آن را از فروع دین می دانند و به عقیده ی آنها قابل اجتهاد است اجتهاد خواهند کرد. در عصر ما هم با آن حرفهای پوسیده ی غزالیها دیدند نمی توانند جلوگیری از فهمیدن و دانستن و کنجکاوی در موضوعات تاریخی و

فروع دینی نمایند به مقام فلسفه بافی با افکار ساده و سطحی و غرب زدگی در [صفحه ۴۱۱] موضوع امامت و خلافت اسلامی می آیند بلکه با فلسفه تراشی که غالبا جز ادعای بدون دلیل و فتوای بی مدرک و خیال بافی بیشتر نیست در موضوع امامت سخن رانده و جز یک مشت پدیده های دل بخواهی بعضی اشخاص چیز دیگر نیست بلکه بتوانند در تصحیح خلافت اشخاص جاهل و اموی های فاسق را بخورد جوانان عصر بدهند و آنها را اولی الامر بشناسانند ولی هر چه گویند نویسند آن گونه خلفاء که جمعی از رویه ی ملوک جباره سر موئی قدم به کنار نگذاشته اند و از ستمکاران روزگار محسوبند جوانان عصر حاضر بغیر از این نظر، با نظر دیگر که آنها را خلفای الهی و جانشینان رسول گرامی بدانند در حق آنها اعتقاد

نخواهند کرد. فتوای امثال غزالی و قهستانی نزد ما ابدا ارزش نداشته و مورد اعتبار و اعتناء نیست زیرا از ضروریات مذهب اهل بیت معصومین علیهم السلام و تابعین و شیعیان آنها خواندن مقتل و تاریخ احوال امام حسین علیه السلام در روز عاشورا و یا سائر اوقات از افضل قربات بوده و ترغیب و تحریص ائمه ی اهل بیت علیهم السلام شیعه را بر این کار خداپسندانه از حمد تواتر گذشته و ضروری و اجماعی میان شیعه ی امامیه است. زیارت قبور مبارکه ی آن حضرات و عزاداری و گریه و زاری در مصائب وارده بر ائمه ی اهل بیت علیهم السلام خصوصا بر سیدالشهداء علیه السلام از افضل اعمال و از اعظم مستحبات و از الزم امور است که بر عموم شیعه محافظت بر آن واجب و زنده نگاه داشتن آن لازم است. [صفحه ۴۱۲] و در خصوص گریه و

بکاء بر مصائب سیدالشهداء علیه السلام و زیارت آن حضرت رجوع شود به صحیح ترین کتاب حدیث و معتبرترین تألیف در اخبار و احادیث صحیحیه ی وارده از اهل بیت معصومین علیهم السلام و جامع تر از همه ی کتب در این مطلب نامبرده: کتاب (کامل الزیارات) شیخ ثقه ی اجل جعفر بن محمد بن قولویه قمی قدس الله روحه که در سال (۱۳۵۶) قمری به همت علامه ی کبیر مجاهد آقای امینی صاحب الغدیر قدس سره طبع و نشر شده و بعدا با طبع افست نیز منتشر شده است. با وجود دستور ائمه ی هدی سلام الله علیهم چه اعتناء به فتوای بی دلیل نواصب و خوارج و دشمنان اهل بیت علیهم السلام داریم که با عقل ناقص و رأی کاسد خودشان فتوا داده و برخلاف دین حکم تحریم و تحلیل صادر کرده اند در صورتی که خاندان رسالت ائمه ی اطهار معصوم بوده و هر چه نقل کنند از جدشان رسول الله صلی الله علیه و آله به آنها رسیده و لذا اعراف به احکام شرع و اعلم به حلال و حرام و قوانین اسلام اند. باید از آقای غزالی سؤال شود: که شما با کدام دلیل فتوا داده اید که خواندن واعظ مقتل سیدالشهداء علیه السلام و حکایت کردن وی قضایای کربلاء را در شرع حرام است؟ آیا از رسول الله صلی الله علیه و آله به شما خبری رسیده؟ یا از بعض صحابه که مانند شما اشخاص عادی و غیر معصوم بوده اند به شما روایتی نقل شده است؟ آیا فتوای امام جعفر صادق علیه السلام قابل اتباع است یا رأی منحوس [صفحه ۴۱۳] شما؟ [۲۸۸] در صورتی که خود رسول الله (ص) به فرزندش حسین (ع) گریه کرده و چطور و در کجا کشته خواهد شد نقل فرموده

است. از اقوال خاندان عصمت و طهارت که به نص قرآن کریم معصومند و آیه ی تطهیر در شأن آنها نازل گشته و یکی از «ثقلین» کتاب الله و عترت هستند که در حدیث متواتر قطعی الصدور مأمور هستیم به هر دو چنگ بزنیم انسان باایمان باید تبعیت کند یا از قول مثل شما؟ بلی کسی که فتوی بعدم جواز لعن کردن بر یزید بدهد انسان از وی چه توقع داشته باشد [۲۸۹]. از آثار فتوای مثل شماست که امام صادق علیه السلام فرموده: که آسمان و زمین برکات خود را قطع می کند. [صفحه ۴۱۴]

اشاره

ششم: (چهارم) از علائم مؤمن «تعفیر الجبین» است. تعفیر در لغت چیزی را بر خاک گذاشتن است زیرا (عفر) در لغت به معنی (تراب) است و اگر مراد از جبین در این حدیث جبهه باشد یعنی پیشانی را بر خاک گذاشتن چنانچه بعضی از فقهاء مانند محدث فقیه بحرانی (ره) در حدائق ادعاء فرموده که ظاهر از حدیث این معنی است و ادعاء کرده که در لسان اهل بیت علیهم السلام جبین در معنی جبهه زیاد استعمال شده چنانچه در مسأله ی تیمم وارد شده است آن وقت منظور از فرمایش امام علیه السلام در حدیث نامبرده از علائم مؤمن: گذاشتن جبین بر خاک است غرض آنست که پیشانی را در حال سجده انسان باید بر زمین و خاک بگذارد ولی اهل سنت ملتزم نیستند که پیشانی را بر خاک بگذارند. چنانچه ابوحنیفه و مالک و احمد (در یکی از دو روایت که از وی نقل شده) گفته اند: که جایز است در سجده پیشانی را بر کور عمامه [۲۹۰] و بر دامن لباس

گذاشتن [۲۹۱] و حنفی ها جایز می دانند پیشانی را بر کف گذاشتن [صفحه ۴۱۵] با کراهت [۲۹۲] و جایز می دانند بر گندم و جو سجده کردن و پیشانی را بر تخت و بر کمر کسی که در جلو نمازگزار نماز می گذارد مثل آن نمازی که او می خواند گذاشته باشد [۲۹۳]. در مکه ی معظمه در مسجدالحرام با چشم خود دیدم که در نماز جماعت نمازگزار در موقع سجده پیشانی خود را بر پاشنه ی پای نمازگزاری که در جلو او بود گذاشت و سجده نمود. در مذهب اهل بیت علیهم السلام که از جد خودشان احکام را اخذ کرده اند و رسول الله صلی الله علیه و آله نیز از مصدر وحی تلقی فرموده در سجده پیشانی را نباید بر چیزهای خوردنی و پوشیدنی گذاشت بلکه باید بر زمین و آنچه از زمین روئیده پیشانی را گذاشت.

سجده بر تربت کربلاء

و این که در میان شیعه معمول است از خاک مقدس کربلاء از تربت کنار قبر سیدالشهداء علیه السلام خاک برمی دارند و آن را لوح درست کرده و غالباً در نماز به آن سجده می کنند چون از خاک زمین است و به تمامی خاکها سجده می شود و خاک کربلاء به جهت شهادت سیدالشهداء علیه السلام شرافت پیدا کرده و اهل بیت علیهم السلام به ما فرموده اند در هر نمازی که سجده بر تربت کربلاء باشد خداوند آن نماز را به خاطر امام حسین [صفحه ۴۱۶] علیه السلام قبول می کند به این جهت است که شیعه به تربت کربلاء مواظبت دارند سجده کنند نه این که بغیر از تربت امام حسین علیه السلام به چیز دیگر و خاک دیگر سجده را جایز ندانند یا درباره ی تربت سیدالشهداء

علیه السلام به معنی دیگری که نواصب و خوارج و وهابیهها به شیعه نسبت می دهند و در میان افراد عامی خودشان نسبتهای ناروایی در حق شیعه شهرت داده اند شیعه قائل باشند مانند این که به شیعه نسبت داده اند که چون بألوهیت سیدالشهداء علیه السلام قائلند و امام حسین علیه السلام را خدا می دانند به خود آن حضرت و بر تربت قبر مبارك وی سجده می کنند

این قبیل نبت‌های بی حقیقت و سفیهانه را حیا نکرده و به شیعه داده و بخورد اشخاص عامی شان نیز داده اند و لذا در موقع نماز به سجده ی شیعیان به تربت کربلا با چشم تعجب خیره شده و نگاه می کنند. یاد دارم در (رمادی) که از سوریه برگشته و وارد عراق شدم و غروب نزدیک بود توقف کردیم که نماز مغرب را ادا کرده و حرکت نمائیم وضوء گرفته در صحن خانه ی وسیعی حصیرانداخته خواستم مشغول نماز باشم دیدم عده ای از جوانان اهل تسنن آمدند و در چند قدمی ایستادند فهمیدم که می خواهند بدانند که چطور سجده خواهیم کرد و من هم در موقع سجده پیشانی را به بالای حصیر گذاشتم و سایر رفقا نیز اغلب از من تبعیت کردند بعد از فراغت از نماز چند نفر از آنها جلو آمده از حقیقت سجده بر تربت کربلاء که بعضی از همراهان در نماز [صفحه ۴۱۷] گذاشته بودند سؤال کردند واقع امر را به آنها بیان کردم بسیار قانع شده و امتنان به جا آوردند و اظهار نمودند که به ما جور دیگر تلقین کرده اند. نظیر این قضیه در زینبیه ی دمشق نیز اتفاق افتاد و چند نفر از دوستان عراقی از عربهای شریف اهل نجف

اشرف نیز بودند به جمعی از جوانان اهل سنت از اهل سوریه و مصر و لبنان واقع امر را در سجده کردن شیعه بر تربت سیدالشهداء علیه السلام بیان کردیم و از آنچه خیال کرده و از روی تقلید اعتقاد نموده بودند عذر خواستند.

آنچه علامه ی کبیر شیخ عرفی در کتابش نقل کرده

چنانچه اهل غرض از اهل سنت در حق شیعه هذیانهای زیادی گفته اند، علامه ی جلیل کبیر شیخ محمد سعید عرفی از اکابر علمای اهل سنت در کتابش (سر انحلال الامة العربیة و وهن المسلمین) که از نفائس تألیفات است و برای هر مسلمان مطالعه ی آن لازم است که از اسرار زیادی مطلع باشد در ذیل عنوان: (تحصیل العلوم) درباره ی تعصب و ورزی بعضی از مذاهب که بیرون از حد تعصب به خرج می دهند و دیگران را اهل بدعت می دانند بیاناتی دارد تا این که می فرماید: اما مذاهب آل بیت النبوة فالویل لمن انتمی الیها حتی و لو وافقه قول فی المذاهب الاربعة فانه الکفر الصریح لا بل هو أشد منه و کثیرا ما سمعت من بعض الحمقى ان النصارى و اليهود اقرب الی المسلمین ممن یتعبدون علی مذاهب آل البیت بل الکتب مشحونه ی بهذا فیطلقون علیهم القاب الذم بدون روية و لا تفکر، و اقل ما یقال فیهم انهم روافض و لعل هذا الامر ابتداء فی العصر الاموی [صفحه ۴۱۸] و زاد فی العصر العباسی و لذلك روی عن الامام الشافعی انه قال: ان کان رفضا حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافضی و للعوام حکایات بشأن مسخ الشیعة بعد الموت خنازیر و انقلاب صورهم فی الحیاة یخجل العاقل من ذکرها و لذلك لا تجد احدا یدرس کتب الموالمین لاهل البیت و لو

من قبیل الاطلاع و مع ان الازهر فی مصر من بعض آثارهم لانه من حسنات الفاطمیین فلا تقرؤفیه مذاهب آل البیت و لو من قبیل الذکری لانه الا حق بها [۲۹۴]. اینها عین عبارات یک نفر عالم کبیر از بزرگان علمای سنیهاست که تعصب را به کنار گذاشته و حق را نگارش داده و انتقادی از هذیانهای اهل سنت درباره ی شیعه کرده است.

شیعه اهل سنت را مسلمان و پاک دانسته و بر جنازه ی آنها نماز می خواند

و چه قدر خرافات و هذیانها و باطیل در حق شیعه ی اهل بیت علیهم السلام در میان عوام سنیها رواج دارد که می فرماید: انسان عاقل از ذکر آنها خجالت می کشد. با آن معتقدات باطله و عقائد کاسده چه امید اتحاد و وحدت کلمه در مقابل دشمنان اسلام در میان مسلمین خواهد ماند [۲۹۵]، در صورتی که شیعه کلیه مسلمین غیر از خوارج و نواصب و غلات [صفحه ۴۱۹] همه را مسلمان دانسته و آنها را پاک می داند و اگر بمیرد بر جنازه اش نماز می خواند و اگر در آخرت مآل کار غیر اهل ایمان به خسران و زیانکاری گراید و به مراتب اهل ایمان نرسند و یا به عذاب الیم گرفتار باشند مطلبی است که حقیقت امر نزد خداوند تعالی است. بلی کسی که به ولایت و امامت و خلافت و وصایت بلافصل امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین آن حضرت سلام الله علیهم اجمعین قائل نباشد مآل کارش در آخرت بخسران ابدیست و اعمال و عباداتش مقبول درگاه خداوندی نیست ولی کسی از شیعه غیر شیعه ی اثنا عشریه را کافر نمی داند و بدتر از یهود و نصاری و کافر نمی شمارد بلکه به وی به نظر برادری نگاه کرده و انما المؤمنون اخوة [۲۹۶] را فراموش

نمی کند، در مقابل این معتقدات شیعه اهل سنت در حق شیعه آن مزخرفات را [صفحه ۴۲۰] اعتقاد دارند که شیخ اجل عرفی بر آنها اقرار و بر آن معتقدات اعتراف کرده است. بلی شیعه خوارج و نواصب و غلات را کافر می دانند و در این اعتقاد اهل سنت نیز با آنها موافقت دارند و از متفردات شیعه نمی شمارند زیرا مودت و محبت اهل بیت از ضروریات اسلام است و کتاب و سنت بر آن ناطق و صراحت دارد و لذا دشمنی و بغض و عداوت اهل بیت علیهم السلام موجب کفر و ظالمین بر آنها از جهت دشمنی و عداوت و یا غلو مستوجب لعن است. و خداوند می فرماید: الا لعنة الله على الظالمین. [۲۹۷]

ائمه اهل بیت بر تربت کربلاء سجده کرده اند

ائمه ی اهل بیت معصومین علیهم السلام در نماز به تربت سیدالشهداء علیه السلام سجده می کرده اند چنانچه حضرت امام سجاد علیه السلام در موقع اسارت و حرکت از کبلاء مقداری از تربت همراه خود برداشته بود ولی آن زمان هنوز از تربت گل کرده و لوح درست کنند مرسون نشده بود و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر تربت سجده می فرمود و خاک کربلاء را در کیسه ی نگاه می داشتند و در موقع نماز آن را پهن کرده و بر آن سجده می کردند و ظاهرا از زمان غیبت صغرای امام زمان ولی عصر بقیةالله ارواحنا فداء از تربت لوح درست کردن که تا حال مرسوم است معمول شده چون خاک تنها را در نزد انسان و در بغل نگاه داشتن قدری مشکل شده و از خاک [صفحه ۴۲۱] ممکن بود گرد و غباری ریخته شود و لذا از خاک کربلاء گل کرده و از آن

این لوحها (مهر) درست کردند که در نگاه داشتن سهل و آسان باشد. شیخ جلیل محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری (ره) از حضرت ولی عصر ارواحنا فداه لوح درست کردن را سؤال کرده و امام علیه السلام نیز فرموده اند که اشکالی نداشته و جائز است [۲۹۸] و فضیلت دارد.

کیفیت تیمم و توضیح آن

و اگر مراد از «تعفیر الجبین» خود جبین باشد که به طرفین پیشانی اطلاق می شود چنانچه ظاهر عبارت (جبین) همین است و در تیمم هم که مسح باید به جبهه و جبین باشد چنانچه مقتضای روایات [صفحه ۴۲۲] است و مراد مسح کردن به پیشانی و طرفین پیشانی است که با کف دست که عبارت از تمامی باطن دست است و باطن انگشتهای نیز داخل کف می باشد و در موقع مسح باید انگشتان ابهام را باز نگاه داشته که به پیشانی و جبین [۲۹۹] یعنی طرفین پیشانی که چندان مو ندارد مسح شود. و متأسفانه غالب اشخاص با این که مسأله ی تیمم از مسائل مبتلی به و عام البلوی است از این نکته غافل و در موقع تیمم انگشت ابهام را ضم به انگشت سبابه کرده و از مسح به جبین غفلت دارند یا مثل [صفحه ۴۲۳] بعضیها خیال می کنند در موقع مسح که طولاً با کف تا ابروها و بالای بینی مسح شد دوباره عرضاً نیز مسح نمایند تا مسح جبین به عمل آید در صورتی که اشتباه محض است. پس بنا بر آنچه گفته شد مراد از (تعفیر الجبین) گذاشتن طرفین پیشانی بر خاک در حال سجده ی شکر است نه سجده ی نماز باشد که غایت تذلل در مقابل عظمت کبریائی پروردگار عالم

است و دوری از کبریائی انسانی است و غرض ارشاد مؤمن بر تذلل بوده و این که بهتر آنست: در سجده ی شکر جبین را به خاک بگذارند. و از این معنی که برای حدیث شریف بیان کردیم سید محقق صاحب مدارک قدس سره فرموده که ظاهر آنست که تعفیر جبین رجحان شرعی دارد. و علامه ی طباطبائی سیدنا بحرالعلوم قدس سره در منظومه در سجده ی شکر فرموده: و الخد اولی و به النص جلا و فی الجبین قد اُتی محتملاً چنانچه در سجده ی شکر گذاشتن خدین یعنی طرفین رو را بر خاک بهتر است و میان شیعه ی امامیه در تعفیر خواه مراد از (جبین) پیشانی باشد یا خود (جبین) باشد که ظاهر هم آنست احدی اختلاف ندارد ولی اهل سنت به تعفیر ملتزم نیستند خواه در سجده ی نماز باشد یا در سجده ی شکر بلکه جمعی از آنها مانند نخعی و مالک و ابوحنیفه سجده ی شکر [صفحه ۴۲۴] را مکروه دانسته اند بلی بعضی از حنبلی ها [۳۰۰] و شافعی ها [۳۰۱] جایز دانسته موقعی که نعمتی به انسان رخ دهد یا نعمتی از انسان زائل گردد.

مورد ۷

اشاره

هفتم: (پنجم) از علائم مؤمن که حدیث شریف بر آن تصریح کرده بلند گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم» است.

جهر کردن امیرالمؤمنین به بسم الله

شیعه ی امامیه بر حسب روایات وارده از اهل بیت عصمت علیهم السلام قائلند که در نمازهای واجب که قرائب را در آنها بلند گفته می شود و از صلوات جهریه است واجب است بسم الله جهرا گفته شود و در نمازهای اخفاتی جهر به بسم الله مستحب است و در این عمل خودشان تبعیت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امام امیرالمؤمنین علیه السلام کرده اند و از ضروریات مذهب می باشد و در این مقام برای ما کفایت می کند آنچه را که امام فخرالدین رازی در تفسیر کبیر- مفاتیح الغیب- گفته و فرمایش او را در اینجا بیاوریم: می فرماید: روی البیهقی فی السنن الکبیر عن ابن هريرة قال: کن رسول الله صلی الله علیه و آله یجهر فی الصلاة بسم الله الرحمن الرحیم، ثم ان الشيخ البیهقی روی الجهر عن عمر بن الخطاب، و ابن عباس، و ابن عمر، و ابن الزبیر، و اما ان علی بن ابی طالب رضی الله عنه کان یجهر بالتسمیة [صفحه ۴۲۵] فقد ثبت بالتواتر، و من اقتدی فی دینه بعلی بن ابی طالب فقد اهتدی، و الدلیل علیه قوله علیه السلام: اللهم ادر الحق مع علی حیث دار [۳۰۲]. و نیز گوید: اطباق الكل علی ان علیا کان یجهر بسم الله الرحمن الرحیم [۳۰۳]. و گفته: الجهر بذكر الله يدل علی كونه مفتخرا بذلك الذكر غیر مبال بانكار من ینكره و لا شك ان هذا مستحسن فی العقل فیکون فی الشرع كذلك..... و كان علی بن ابی طالب علیه السلام یقول: یا من ذكره شرف للذاكرین

و مثل هذا كيف یلیق بالعاقل ان یسعی فی اخفائه؟ و لهذا السبب نقل ان علیا رضی الله عنه کان مذهبه الجهر بسم الله الرحمن الرحیم فی جمیع الصلوات و اقول: ان هذه الحجة قوية فی نفسی راسخة فی عقلی لا تزول البتة بسبب كلمات المخالفین. [۳۰۴]

اقرار امام رازی به قول حق در جهر به بسم الله

باز امام رازی گوید: قالت الشيعة: السنة هی الجهر بالتسمیة، سواء كانت فی الصلاد الجهریة او السریة، و جمهور الفقهاء یخالفونهم [صفحه ۴۲۶] فيه [۳۰۵]. و گوید: الدلائل العقلیة موافقة لنا و عمل علی بن ابیطالب علیه السلام معنا و من اتخذ علیا اماما لدینه فقد استمسك بالعروة الوثقی فی دینه و نفسه [۳۰۶]. از این کلمات امام رازی بطور روشن معلوم می شود: که رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام جهر بسم الله الرحمن الرحیم می کرده اند و شیعه نیز تابع آن دو ذات مقدس شده اند نه تابع فقهاء که تبعیت از معاویة ابن ابی سفیان اموی کرده اند چنانچه از کلمات خود امام رازی مستفاد می شود. و این عمل شیعه موافق دلائل عقلیه نیز میباشد و هر کس در دین خود اقتداء به امام امیرالمؤمنین علیه السلام کرده باشد و او را امام دین خود اخذ نماید بعروة الوثقی خداوندی چنگ زده و در دین خود زریسمان محکم الهی گرفته است چون از مسلمات در اسلام است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده: اللهم ادر الحق مع علی حیث دار. خدایا حق را با علی بگردان به هر کجا که او بگردد- این مطلب خلاصه ی آنست که از کلمات امام رازی استفاده می شود. [صفحه ۴۲۷] آیا از تاریخ حالات امام رازی معلوم می شود

که با این همه اقرار خود که اگر انسان در دین تبعیت از امام امیرالمؤمنین علیه السلام کند در نجات بوده و بحبل خداوندی چنگ زده است در نمازهای خودش جهر به بسم الله می کرده؟ یا تعصب و مماشات با افراد عامی از اهل سنت وی را وادار کرده که دانسته حق رازی را بگذارد؟ آیا چنگ زدن به امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص در جهر به تسمیه دارد؟ یا انسان در تمامی شئون دینی خود باید اقتداء به آن حضرت نماید و او را در تمامی عقائد و احکام و شرعیات و اعتقادات مقتدا و امام خود بداند در نجات و رستگاری خواهد بود؟ البته معلوم است قطعا که اختصاص به این مسأله ندارد پس بسیار ظن قوی وجود دارد که امام رازی با آن علم و معلومات خویشتن و با آن افکار فلسفی خود در نفس خویش اذعان کرده: که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام در اسلام امام و مقتدای انسان باشد در نجات بوده و راه صحیح را پیموده است و شاید به این جهت است که امام رازی در کتاب اربعین [۳۰۷] خود ادله ی شیعه را در مسأله ی امامت بسیار با اتقان و استحکام نقل کرده و [صفحه ۴۲۸] در جواب آنها بسیار سست و با جوابهای موهون که از مقام امام رازی دور است گذشته است چون دیده ادله ی شیعه بسیار محکم و حق است باطنا اذعان به حقانیت آن ادله کرده و در صورت ظاهر با جوابهایی که ابدان قانع کننده نیست گذشته است چطور می شود که مثل وی نداند که آن جوابها در مقابل آن ادله ی بسیار متقن که خودش با فکر دقیق فلسفی خود به رشته ی تحریر و بیان آورده تاب مقاومت نداشته و هرگز جواب بر آن ادله ی محکمه نخواهد شد.

ناراحت شدن آلوسی از کلمات امام رازی

و ناگفته نماند: کلماتی که از تفسیر کبیر امام رازی درباره ی جهر به تسمیه نقل شد و در این مسأله تبعیت از امیرالمؤمنین علیه السلام را تقویت کرده و گفته هر کس در دین خود به امیرالمؤمنین علیه السلام اقتدا کرده پس او هدایت یافته است آن کلمات را آقای ابوالثناء آلوسی صاحب تفسیر روح المعانی نتوانسته به هضم بدهد و برایش بسیار سنگین آمده و او را فوق العاده ناراحت کرده است و کلماتی بعد از نقل کلام امام رازی گفته و جملاتی به هم بافته که ابدان نزد شیعه ارزشی نداشته و ناشی از ولاء و محبت وی به معاویه و خاندان بنی امیه است و لذا لایق به کلمات آقای آلوسی عدم اعتناء به آن کلمات است و وقت انسان اشرف از آنست که برد و انتقاد وی صرف شود زیرا روح نصب و عداوت با شیعه در خانواده ی ایشان مشهور [۳۰۸] و تبعیت از ابن تیمیة معروف است و از [صفحه ۴۲۹] قرار معلوم سید نعمان فرزند آلوسی از آراء ابن تیمیة بر تفسیر پدرش افزوده است [۳۰۹]. [صفحه ۴۳۰]

اخفات به بسم الله از معاویه بروز کرده

و ترك کردن جهر به بسم الله الرحمن الرحيم و اخفات گفتن آن از بنی امیه ناشی گشته و در مقابل عمل امیرالمؤمنین علیه السلام که جهر به تسمیه می فرموده اصرار ورزیده اند که آن را ترك کنند و اخفات نمایند. امام رازی گوید: ان علیا علیه

السلام كان يبالي في الجهر بالتسمية فلما وصلت الدولة الى بنى امية بالغوا في المنع من الجهر سعيا في ابطال آثار على عليه السلام. فلعل انسا خاف منهم فلهذا السبب اضطرت اقواله فيه ونحن ان شككنا في شيئا فانا لا

نشك انه مهما وقع التعارض بين قول أنس و ابن المغفل و بين قول على بن ابي طالب عليه السلام الذي بقي عليه طول عمره فان الاخذ بقول على اولى فهذا جواب قاطع في المسألة [٣١٠]. پس آقای آلوسی تبعیت از بنی امیه را بر تبعیت از رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام ترجیح داده چنانچه عموم اهل سنت در عصر حاضر هم از بنی امیه پیروی می کنند و در تسمیه اخفاف می نمایند و اصل ترك بسم الله الرحمن الرحيم از معاویه بروز کرده یا اخفات نموده ولی مردم نشنیده لند بعد اعتراض نموده لند. امام رازی در تفسیر کبیر نقل کرده که معاویه به مدینه آمد و به مردم امامت نمود و در نماز جهری تسمیه را ترك کرد و بعد از آن که [صفحه ٤٣١] نماز را تمام نمود مهاجرین و انصار از هر طرف زبان اعتراض را گشوده و فریاد زدند: ای معاویه آیا فراموش کردی و از ما نماز را دزدی نمودی؟ پس بسم الله الرحمن الرحيم چگونه شد؟ معاویه دوباره نماز را اعاده کرده و از سر گرفت [٣١١]. و ممکن است اصلا نخوانده یا اخفات نموده باشد که مردم نشنیده اند یا بنا داشته اصلا بسم الله گفتن را از نماز حذف نماید و اعتراض مهاجرین و انصار باعث شده که به نیت فاسد خود نرسیده و به جهت مخالفت با رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام در تسمیه اخفات کرده و این سنت سیئه و بدعت آشکار را از خود به یادگار گذاشته و سنیها نیز تا حال تابع معاویه شده اند. چنانچه در نماز خواندن با جماعت در پشت سر

هر امام فاسق و فاجر تبعیت از بنی امیه کرده اند چنانچه علامه ی شهیر شیخ محمد سعید عرفی (ره) در کتاب نفیس (سر انحلال الامة العربیة و وهن المسلمین) بر آن تصریح کرده رجوع شود به کتاب نامبرده از ص ٣٩ تا ص ٤٨ ط ٢ دمشق سال ١٣٨٦ ه ق. [صفحه ٤٣٢] چون بنی امیه می خواستند به سنن و احکام شرع از واجبات و مستحبات و به تمامی قوانین اسلامی تغییر بدهند و دشمنان سرسخت اسلام بودند همان معاویه است که در این خیال بود و می خواست اصلا اسم رسول الله صلی الله علیه و آله که در بالای مناره ها در صبحگاهان با آواز بلند طنین انداز می شود آن را موقوف سازد و لذا از جزئیات احکام گرفته بود تغییر می داد و تسمیه را در نماز ترك می کرد تا به کلیات برسد.

طرف داری آلوسی از بنی امیه

آقای آلوسی مدعی سیادت و بودن از خاندان نبوت هاشمی - که بدون شك نسب ساختگی است - طرفداری از بنی امیه کرده و گفته: که امام رازی روایت می کند اعتراض اهل مدینه را بر سید ملوک بنی امیه یعنی معاویه با آن لفظ شنیع و محل رفیع [٣١٢] یعنی مقام بلندی که معاویه داشت و مالک الرقاب و قهرمان الماء و الطین شده بود آیا نترسیدند و ساکت نشدند؟ یعنی با آن تسلط معاویه و ایجاد خفقانی که وی بعد از آن که مسلط شد و رویه ی خلافت اسلامی را تبدیل به

روش سلطنت اکاسره و قیاصره کرد مهاجرین و انصار از ترس نمی توانستند با آن لحن شدید به وی اعتراض کنند و گویند: ای معاویه فراموش کردی و از نماز دزدیدی؟ آیا نمی توانستند با دوستی و

صداقت و اخلاص بگذرند؟ یعنی از ترس با معاویه مماشیات با وی کرده و با ملایمت رفتار نمایند و اعتراض نکنند؟ [صفحه ۴۳۳] و بنا به ادعای آقای آلوسی يك موضوع مهم دینی را در بوته ی تعویق و تعطیل بگذارند. اینها توضیح عباراتی است که آقای آلوسی در رد امام رازی بیان کرده است ولی فراموش نموده که در اوائل اسلام و در زمان خلفاء سه گانه و در دوره ی امیرالمؤمنین علیه السلام مسلمانها آزاد بودند و در هر موضوعی و در هر واقعه ی خصوصا که راجع به موضوعات سیاسی و دینی و احکام شرعی بود در مقابل خلیفه آنچه اعتراض داشتند با صراحت بیان و طلاق لسان و با لهجه ی صریح اعتراض می کردند و کسی نمی توانست ممانعت و جلوگیری از آزادی زبان آنها نماید و اصلا در اسلام مسلمان آزاد است و گر چه در روی خود زمامدار باشد حرف خود را بزند و کجا رسد که در نماز که عموم مهاجرین و انصار در آن نماز اجتماع دارند معاویه تسمیه را نگوید بدون شك عموما زبان اعتراض را می گشایند و حتی این رویه و آزادی و حریت در زبان و بیان تا دوره ی بنی عباس باقی بود اعتراض بر عمر که چرا لباس تو بلندتر شده در صورتی که غنیمت بر عموم مسلمانها برابر قسمت شده و شهادت فرزندش که من سهم خودم را به پدرم داده ام که لباسش بلند شود مشهور است و حرف معترض بر وی که اگر کج روی کرده باشی با این شمشیر کجی تو را اصلاح می کنم معروف است این آزادی زبان در افراد جامعه ی اسلامی است زمانی که دشمنان اسلام

بگذارند قوانین اسلامی حکم فرما باشد. آقای آلوسی زمان معاویه را قیاس به زمان خویش کرده که در [صفحه ۴۳۴] بغداد در دوره ی امپراطوری عثمانیها که به نام اسلام خفقان و اختناق شدیدی به بار آورده بودند که کسی جرأت کوچکتترین اعتراض را در غیاب خلیفه ی عثمانی نداشته تا کجا رسد که در حضور او باشد و بتواند زبان اعتراض بگشاید، یکی از بزرگان علماء نوشته که در اواخر زمانهای عثمانیها بود که قدغن کرده بودند که در طلاق نامه ی زنان که طلاق خلعی باشد لفظ «خلعی» که شبیه به خلع از خلافت است نگارش نیابد. آقای آلوسی در زیر بار این قبیل سلطه و تسلطها و در همچنان محیط آلوده به اختناق نشوونما یافته و بزرگ شده و لذا زمان معاویه را قیاس به زمان خویشتن کرده است ولی غافل از این که فرق بین آن دو زمان از زمین تا آسمان است.

آزادی زبان در اسلام و قصه ی عمری و هارون

در اینجا قصه ی نقل شود تا معلوم گردد که چطور تا دوره ی بنی عباس چنانچه اشاره شد آزادی زبان در اسلام گر چه نسبت به خود خلیفه ی وقت اعتراض شود حکمفرما بوده است و بزرگان از امر به معروف و نهی از منکر خودداری نمی کردند و خلفای وقت هم به آنها با نظر تجلیل و احترام نگریسته اند و از آنها جلوگیری نکرده اند و به اصطلاح روز دمکراسی حقیقی

در اسلام است و اگر اقوامی امروز در دنیا به آن عمل می کنند عین رویه ی اسلامی و عدالت است بدون این که از روی اعتقاد به اسلام ایمان بیاورند ولی قانون اسلام در میان شان حکم فرماست. سعید بن سلیمان گوید: در مکه ی معظمه بودم و در پهلوی من عبدالله بن عبدالعزیز عمری قرار گرفته بود و هارون الرشید به حج آمده [صفحه ۴۳۵] بود شخصی به عبدالله گفت: یا ابا عبدالله، هان این است امیرالمؤمنین سعی می کند و سعی را برای او خلوت کرده اند، عمری به آن مرد گفت: لا جزاك الله عنی خیرا. خدا به تو از من جزای خیر ندهد، مرا به مشقت و تکلیف کاری انداختی که از آن من غنی و بی احتیاج بودم یعنی اطلاع نداشتم و برای من تکلیف متوجه نشده بود که به امر به معروف و نهی از منکر قیام نمایم پس از آن عبدالله به پا خواست و من هم پشت سر او رفتم و هارون الرشید رو کرد از مروه و اراده نمود به صفا برود پس عبدالله صدا زد به هارون و گفت: یا هارون، وقتی که هارون به وی نگاه کرد گفت: لبیک یا عمر، عبدالله گفت: بصفا بالا برو وقتی که هارون به صفا بالا رفت عبدالله گفت: گوشه ی چشمت را به طرف بیت بینداز [۳۱۳]، هارون گفت: به جا آوردم، عبدالله گفت: چقدر مردم است: هارون گفت: کیست که آنها را بشمارد؟ عبدالله گفت: چقدر عدد در مردم مثل آن جماعت هست؟ هارون گفت: خلقی که عدد آنها را کسی بشمار نیاورد مگر خدا. عبدالله گفت: بدان ای مرد که هر يك از آن افراد مردم سؤال کرده می شود از اعمال مخصوص نفس خودش و اما تو در تنهایی سؤال [صفحه ۴۳۶] کرده می شود از تمامی افراد آنها پس نظر کن چطور می شود حال تو؟ راوی گوید: پس هارون گریه کرد [۳۱۴] و نشست و اطرافیان هارون بودند دستمالی پس

از دستمال دیگری برای آب چشم او می دادند یعنی آب چشم خود را با دستمال خشک کند. عمری گفت: هارون موعظه و نصیحت دیگری به تو بگویم؟ هارون گفت: بگو ای عموی من، عبدالله گفت: به خدا قسم مرد در مال خود اسراف می ورزد و سزاوار آن می شود که او را از مالش منع [صفحه ۴۳۷] کنند و او را محجور سازند پس چطور می شود حال آن کسی که از بیت المال مسلمین اسراف کند؟ بعد از آن عبدالله رفت و هارون گریه می کرد. بغوی گوید: پس به من رسید و اطلاع یافتم که هارون الرشید می گفته: من دوست دارم هر سال به حج بروم و چیزی مرا از آن مانع نیست مگر مردی از اولاد عمر می شنواید به من آنچه را که من خوش ندارم آن را بشنوم. [۳۱۵]

سفاکی هارون الرشید

باید دانست که هارون الرشید پس از سالیان دراز که رویه ی خلافت اسلامی به صورت سلطنت اکاسره و قیصره درآمده بود و آن حکومت مواساتی اسلام به تمام معنی الکلمة و از هر جهت از حیث حقوق و احکام و اجراء قوانین حقوقی و جزائی اسلامی در آن دوره در کار نبوده و کلا اجرا نمی شده با این همه آزادی زبان و امر به معروف و نهی از منکر و موعظه و نصیحت زمامداری مثل هارون تا چه اندازه آزاد بوده و آثار آن حریت کامل اسلامی هنوز در میان مسلمانها باقی بوده که

عمری توانسته هارون را با آن شدت لحن موعظه کند و او نیز با تمام ادب گوش داده و به حال گریه بیاید با آن شدت و صولتی که وی داشته است

. [۳۱۶][صفحه ۴۳۸] و لذا حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام درباره ی حدود فدک که هارون درخواست کرد که حدود آن را بیان فرماید و به امام علیه السلام واگذار نماید امام علیه السلام تمامی حدود ممالک اسلامی را به روی هارون با تمام آزادی زبان فرمود یعنی اگر تو بخواهی حق را بر صاحب آن بسپاری این خلافت و سلطنت بر تمامی ممالک اسلامی از آن منست باید به من رد گردد نه فقط فدک که آن را شیخین از صدیقه ی طاهره زهراء بتول سلام الله علیها غصب کردند و حق ریحانه ی رسول الله صلی الله علیه و آله را از دست وی گرفتند. پس آزادی زبان در زمان هارون عباسی تا آن اندازه باشد در زمان معاویه معلوم است تا چه حد آزاد خواهد بود. اشخاصی که از آزادی زبان در اسلام و اعتراض بر زمامداران وقت و جلوگیری نکردن از کسی که حرف خود را بزند اطلاع کاملی ندارند و لذا به نظرشان می رسد که اسراء اهل بیت علیهم السلام با این که آنها را اسیر و دستگیر وارد کوفه کرده اند و سوار شترها بوده اند و افراد [صفحه ۴۳۹] خاندان رسالت را با شترهائی که جهاز چوبی بیشتر در آنها نبوده در کوچه و بازار کوفه می گردانیده اند با وجود مأمورها که به اسراء مواظب بوده و آنها را سوق می دادند چطور شده که حضرت امام سجاد علیه السلام و زینب کبری (ع) و ام کلثوم علیها السلام در میان مردم انبوه کوفه در بالای شتر آن طور به مقام تکلم آمده و بیانات کرده اند؟ چون اسیر را نمی گذارند آزادانه بیانات کند و مانع می شوند که آن طور بر علیه ستمکاران

تبلیغات نماید. ولی اینگونه اشخاص این توهمات بی جا را از روی عدم اطلاع از آزادی زبان در اسلام کره اند و مطلع نبوده اند که در میان مسلمانها چقدر حریت در حرف زدن و دفاع از حق حکم فرما بوده با وجود این که سیدالشهداء علیه السلام را شهید و خانواده اش را اسیر نموده اند با این همه باز از آزادی زبان نمی توانسته اند ممانعت نمایند و لذا این اشخاص بی خبر از اوضاع اسلامی و تاریخ مسلمین صدر اول اسلام خیال کرده اند که اسراء اهل بیت اطهار علیهم السلام آن بیانات و خطبه ها را در کوفه در مراجعت از شام موقع آمدن شان به کربلاء به مرحله ی عمل رسانیده اند گر چه بعضی از عبارات این توهم را باعث می شود ولی برخلاف آنست که ارباب مقاتل و تواریخ در اکثریت نقل کرده اند که آن قضایا در موقع ورود اسراء به کوفه از کربلاء بعد از شهادت امام علیه السلام اتفاق افتاده نه در مراجعت شان از شام بوده است و اگر ادعای آن اشخاص ثابت شود باز کشف از آزادی زبان می کند. [صفحه ۴۴۰]

آزادی زبان در اسراء اهل بیت

چنانچه اگر ملاحظه شود افراد اسراء اهل بیت علیهم السلام در مجلس ابن زیاد در کوفه و در مجلس یزید پلید در شام چطور آزادانه و بدون واهمه و اندک هراسی بروی ابن زیاد و یزید آنچه توانسته اند حق را گفته و اظهار کرده اند و آنها نتوانسته

اند از تکلمات آنها جلوگیری کنند. و حضرت امام سجاد علیه السلام در منبر شام با حریت و آزادی تمام آن بیانات را کرده و کسی نتوانسته مانع باشد یا در کوفه و شام با سایر افراد مردم با آزادی کامل گفتگو کرده و مظلومیت خودشان را اظهار و از ظلم و ستم یزید سخن رانده اند. و پس از مراجعت به مدینه آزادانه ظلم و ستمهای یزید را به مردم بیان کرده اند چنانچه در کتب مسطور و در مؤلفات مذکور است قضایای آزادی زبان در دوره ی خلافت ابوبکر و عمر در تاریخ ثبت است که ادنی ترین مردم حق داشت و می توانست اعتراض خودش را با تمام آزادی زبان اظهار کند و بر خلیفه ایراد بگیرد. و قضایای ابوذر غفاری رضوان الله علیه و تکلمات و بیانات وی در روی عثمان اموی در تاریخ اسلام مسطور و در میان مسلمین تا امروز مشهور است گرچه او را برخلاف حق تبعیدش کردند ولی زبانش را نتوانستند ببندند و تبعید وی از مهمترین مثالب عثمان در میان مسلمین شد. و عبادۀ انصاری (رض) در دمشق جنایات معاویه را در ملاء عام [صفحه ۴۴۱] آشکارا می نمود و با زبان آزاد بیان می فرمود و معاویه زبان او را نمی توانست ببندد. و حتی معاویه از آزادی زبان ابوذر رحمة الله علیه به عثمان شکایت کرد تا او را دوباره از شام به مدینه مراجعت دادند، از ملاحظه ی تمامی این قضایا به خوبی روشن است که آزادی بیان در آن زمان در میان مسلمانان تا چه اندازه بوده است. اگر به قضایا و داستانها که نسبت به آزادی زبان در اوائل اسلام رخ داده شرح داده شود کلام به طول انجامیده و به درازا خواهد کشید و لذا به همین اندازه اکتفاء شد.

تحقیق درباره ی زیارت و صلوات و سلام بر پیغمبر و امام

اشاره

دانسته شد که زیارت روز اربعین را امام علیه السلام از علامت های مؤمن شمرده و زیارت مخصوصی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره ی زیارت سیدالشهداء علیه السلام در روز اربعین بیستم

صفر وارد شده که آن را صفوان بن مهران جمال- آن مرد ثقه ی جلیل القدر- روایت کرده است چنانچه در گذشته بر آن اشاره شد. زیارت قبور انبیاء و اوصیاء از اعمال حسنه و از جمله ی کارهای تقرب جوئی در پیشگاه خداوندیست و ذکر تواریخ آنها و مصائبی که [صفحه ۴۴۲] بر آن حضرات وارد شده و قدردانی از زحمات آنها که در راه دین متحمل شده اند از جمله ی کارهای عقلانی در میان بشر بوده چنانچه اقوام مختلفه ی دنیا نسبت به بزرگان شان در روزهای مخصوص از ایام مصائب و سرورشان مجالس و به اصطلاح لغت عربی زبان دینی عموم امت اسلامی (احتفالات) عظیمه تشکیل می دهند و از آنها تقدیر به عمل می آورند و زیارت قبور ائمه ی دین و انبیاء و مرسلین و خاصه قبر مطهر سیدالانبیاء و خاتم النبیین و اوصیاء طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین از مظاهر آن قدردانیها و از مصادیق آن مجالس و احتفالات است که انسان در نزد قبور مطهره ی آنها حاضر شده و با الفاظ شریفه ی وارده در عبارتهای زیارتیهای مأثوره به آنها صلوات و سلام فرستاده و به مدائح و مصائب شان متذکر شده و به یاد آورد. علاوه بر اجر و ثوابهای اخروی که بر این عمل چنانچه

خودشان تصریح فرموده اند و در اخبار متواتره وارد شده مترتب می شود. و نزد قبور سائر صالحین از مؤمنین نیز حاضر شدن و دعا کردن نزد آنها و طلب مغفرت و آمرزش و رحمت نمودن درباره ی آنهائی که اجسادشان در آن قبور آرمیده از کارهای خوب و از اعمال مرغوب در نظر شرع بوده است خصوصا زیارت قبر پدر و مادر اهمیت بسیار

دارد. امیرالمؤمنین سلام الله علیه فرموده: زوروا موتاکم فانهم یفرحون بزیارتکم و لیطلب الرجل حاجته عند قبر ابیه و امه بعد [صفحه ۴۴۳] ما یعدو لهما [۳۱۷]. می فرماید: زیارت کنید مرده گان خودتان را زیرا آنها از زیارت شما مسرور می شوند و فرح می کنند و باید مرد حاجت خود را نزد قبر پدرش و مادرش از خدا بخواهد بعد از آن که در حق پدر و مادرش دعا نماید. از فرمایش امام علیه السلام استفاده می شود که آنهائی که از دنیا رو به آخرت گذاشته و از بدن جسمانی عنصری دست کشیده اند با بدن مثالی برزخی زنده بوده و توجه به قبور خودشان که ابدان آنها را در آن قبور به خاک سپرده اند دارند چون سالیان دراز با آن ابدان انس گرفته اند و زیست نموده و علاقه ی خودشان را که از آنها قطع می نمایند و ابدان در قبور می مانند و روز به روز از بین می روند ارواح متوجه بر اوضاع و احوال آنها می شوند و در عالم برزخ توجه به ابدان دنیوی خودشان می کنند و اشخاصی که به زیارت قبر آنها می روند آنها را می شناسند و با رفتن آنها به زیارت آن قبور مسرور می شوند و از دعای زائرین فرح می کنند و شادی آنها باعث استجابت دعای زائرین می شود خصوصا پدر و مادر که به اولاد بیشتر علاقه دارند زیارتشان [صفحه ۴۴۴] باعث مسرت بیشتر آنها می گردد و موجب برآورده شدن دعای اولاد است. علاوه بر حقوق پدر و مادری که در گردن اولاد در حال حیات و مماتشان برقرار است و اولاد باید همیشه آنها را مراعات نمایند و پس از درگذشت پدر و مادر

آنها را فراموش نکنند.

رویه ی رسول الله در ایستادن نزد قبور

و سیره و رویه ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر ایستادن در نزد قبور مؤمنین و طلب مغفرت و رحمت از خداوند احدیت جلت عظمته در حق آنها جاری بوده و این کار را همیشه عملی می فرموده و اهتمام آن حضرت بر توقف در نزد قبور شهداء و سادات و رؤساء آنها عملی و جاری بوده مانند قبر حضرت سیدالشهداء (رض) و امثال آن بزرگوار حتی رسول الله صلی الله علیه و آله نزد قبور آنهائی که در صورت ظاهر اظهار اسلام می کردند ولی در باطن منافق بودند می ایستاده و بر آنها دعا می فرموده.

نهی خدا از ایستادن رسول الله نزد قبور منافقین

تا آیه ی شریفه نازل شد و از ایستادن نزد قبور منافقین نهی فرمود چنانچه در قرآن مجید می فرماید: ولا تصل علی احد منهنم مات ابدا و لا تقم علی قبره انهم کفروا بالله و رسوله و ماتوا وهم فاسقون [۳۱۸]. از دعا کردن بر احدی از منافقین که

بمیرد نهی شد و از ایستادن [صفحه ۴۴۵] نزد قبرشان قدغن گشت ولی ایستادن نزد قبور سائر مسلمانها و دعا بر آنها از جمله ی امور جائزه و مندوبه بوده و در حال رجحان خود چنانچه در حال حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و در دوره ی زندگانی آن حضرت در دار دنیا بوده باقی ماند. و مراد از آیه ی شریفه فقط نهی از ایستادن رسول الله صلی الله علیه و آله در نزد قبر منافق در حال دفن نیست زیرا لفظ آیه ی شریفه اطلاق دارد و تقییدی در بین نیست و به این جهت است که در تفسیر جلالین اینطور تفسیر کرده است: و لا تقم علی قبره

للدفن او لزیارة [۳۱۹]. و فرید و جدی مصری در تفسیرش گوید: ای و لا تقف علی قبره للدفن او الزیارة [۳۲۰]. و در تفسیر ابوالسعود است: ای لا تقف علیه للدفن او للزیارة و الدعاء [۳۲۱]. اینها تفسیر صحیح بوه و نظر به اطلاق آیه ی شریفه است که شامل نهی از ایستادن برای دفن و زیارت و دعاست و خداوند احدیت جلت [صفحه ۴۴۶] عظمته حکم را در آیه ی شریفه با ابدی بودن مقید فرموده پس از این تقیید کشف می شود که مراد از (و لا تصل علی احد منهم...) و منظور از صلوات در آیه ی شریفه خصوص صلوات میت نیست زیرا نماز میت بیشتر از یک مرتبه به عمل نمی آید پس باید صلواتی که از آن در آیه ی شریفه نهی شده دعائی باشد که تکرارش ممکن شود تا مقید کردن به ابدیت درست و صحیح باشد و الا مقید کردن آن با قید ابدیت معنی ندارد پس مراد از نهی از ایستادن نزد قبر و دعا بر میت بطور دائمی است. و مراد از صلوات به معنی لغویست نه اصطلاحی و منظور طلب عطف و رحمت بر صاحبان قبور در موقع ایستادن نزد قبر آنها می باشد. و علاوه از جمله ی (علی احد منهم) استغراق افرادی استفاده می شود دوباره تکرار و تأکید آن با لفظ (ابدا) وجهی ندارد مگر این که منظور نهی از ایستادن نزد قبور هر یک از افراد آنها به طور دائمی و استمراری بوده باشد چنانچه ظاهر از لفظ «ابدا» استمرار زمانی است مانند آیه ی شریفه که می فرماید: و لا ان تکحوا ازواجه من بعده ابا [۳۲۲]

. یعنی زنهای پیغمبر صلی الله علیه و آله را بعد از رحلت وی از دنیا تزویج [صفحه ۴۴۷] ننمائید و این حکم دائمی و همیشگی و به طور استمرار در هر زمان است تصور نکنید که مدتی دارد و تا وقت معنی این حکم هست. پس آیه ی شریفه دلالت دارد که سیره ی رسول الله صلی الله علیه و آله بر آن جاری بوده که نزد قبور مسلمین گرچه از منافقین بودند می ایستاد و بر آنها دعا و طلب رحمت می فرمود و معلوم است که دعای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حق کسی رد نمی شود و در حق منافقین چطور به استجابت برسد؟ در صورتی که آنها در باطن از کفار بدترند «ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار [۳۲۳] و لذا آیه ی شریفه: و لا تصل علی احد منهم... نازل گشت و فقط خداوند از عمل رسول الله صلی الله علیه و آله در حق منافقین نهی فرموده است ولی در حق غیر منافقین رجحان عمل در حال خود باقی می باشد. پس رفتن به زیارت قبور مؤمنین و ایستادن در نزد قبور آنها و دعا و طلب مغفرت برای آنها از امور است که در اسلام رجحان دارد و مطلوب است کجا رسد که قبر مطهر خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه ی طاهرین سلام الله علیهم باشد و یا سائر بزرگان صحابه ی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که بعد از آن حضرت از طریقه ی مستقیمه ی اسلامی بر آنها

انحراف دست نداد و نفاق اظهار نکردند و در جاده ی شرع نبوی استقامت ورزیدند و [صفحه ۴۴۸] همچین قبور اولاد ائمه علیهم السلام و علمای

اعلام اسلام و بزرگان دین که به مذهب حق خدمات انجام داده اند به زیارت قبورشان رفتن و طلب دعا و مغفرت و رحمت از خداوند متعال در آن اماکن نمودن تأسی به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. لکم فی رسول الله اسوة حسنة. [۳۲۴]

صلوات و سلام به رسول الله

اشاره

و اما صلوات و سلام فرستادن به رسول الله صلی الله علیه و آله از ضروریات در اسلام و نص صریح قرآن است که فرموده: ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما [۳۲۵]. به موجب این آیه ی مبارکه صلوات فرستادن به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به عموم مؤمنین لازم و اهتمام در احیاء این شعار دینی و زنده نگهداشتن آن همیشه از واجبات است و از سیاق آیه به قرینه صلوات مراد از «و سلموا» سلام بر آن حضرت است و احتمال هم دارد به معنی منقاد بودن به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مراد باشد چنانچه جمعی این معنی را فهمیده اند [صفحه ۴۴۹] پس باید هر جا که اسم مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذکر شد یا با القاب خاصه اش شنیده شد صلوات فرستاده شود و این شعار اسلامی که هر جا اسم مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به میان آمد خواه انسان در حال انفراد باشد یا در موقع اجتماع با مسلمانهای دیگر به ویژه در موقعی که در یک جا اجتماع شده باید در صلوات بر آن وجود مبارک صدا به صلوات به آسمان بلند شود و مسلمانها بر

این شعار بزرگ مواظب بوده و همت گمارند. تاریخ نشان نداده که هر وقت اسم یکی از بزرگان امت های دنیا و پیشوایان دینی و یا دنیوی بشر اسمی به میان آید اتباع و علاقه مندان آنها صدا به شعاری در حق شان بلند کنند مگر حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم که خداوند خواسته به نام نامی او رفعت و عظمت داده و در اذان با اسم خود پس از شهادت به توحید شهادت به رسالت او داده شود و هر وقت اسم مبارکش شنیده شد صدا به صلوات و سلام بلند شده و طنین انداز گردد و فرموده: و رفعنا لک ذکرک [۳۲۶]. چنانچه از فضائل اختصاصی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یکی نیز آنست که خداوند به ایام زندگانی آن حضرت قسم یاد فرموده و به زندگی و دوره ی [صفحه ۴۵۰] حیات احدی از انبیاء گذشته سوگند یاد نفرموده است چنانچه فرموده: لعمرك انهم لفی سکرتهم یعمهون [۳۲۷]. و دل دشمنان اسلام از این موضوع صدا به صلوات بسیار دردناک و از چیزهائیس که آنها را زائد از حد ناراحت کننده است و از اموریست که کفار

را به بغیض آورده و دل شان را پر از ملال می نماید و لذا مسلمین باید هر قدر بتوانند اهتمام بر این امر نشان بدهند و صدا به صلوات بلند کنند.

موضوع سه گانه که دشمنان اسلام در فکر از بین بردن آنهااند

موضوع صلوات به رسول الله (ص) خصوصا در حالت اجتماع مسلمانها در مجالس و موارد اجتماع دیگر یکی از امور سه گانه است که اجانب و دشمنان اسلام را به فکر از بین بردن آنها از میان مسلمانها انداخته است: اول: قرآن

کریم. دوم: موضوع حج رفتن مسلمانها و آن کنگره ی بزرگ اسلامی را سالی يك مرتبه در مکه ی معظمه تشکیل دادن و آن شعار بسیار مهم اسلامی را با آن عظمت به انجام رسانیدن است. سوم: صدا به صلوات و سلام بلند کردن موقعی که نام نامی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذکر می شود پس مسلمانها باید در حفاظت به این سه [صفحه ۴۵۱] موضوع اهمیت بیشتر بدهند. و باید هر جا که اسم مبارك رسول الله (ص) نوشته شود صلوات و سلام نیز نگارش داده و از این عمل غفلت ننمود که در واقع ترك آن مخالفت با قرآن مجید است که امر به صلوات فرستادن بر آن حضرت نموده و بعضی از غرب زده ها ترك صلوات و سلام را يك رویه ی ناروای بسیار بدی به خودشان اتخاذ کرده و آن بی ادبی را شعار و دثار خود ساخته و در کتابها و نوشته ها فقط به نگارش اسم مبارك رسول الله صلی الله علیه و آله بدون نوشتن صلوات گر چه با علامت (ص) باشد اکتفاء می نمایند. ولی برای اهل اسلام و ایمان این روش بی ادبی روا نیست و باید این شعار اسلامی را ترك ننمایند گرچه با نگارش علامت (ص) باشد به مرحله ی عمل برسانند در صورتی که بعضی از علماء اسلام از اشاره با نگارش (ص) یا (صلعم) منع کرده است [۳۲۸] و گفته که آن کار اشخاص کسل می باشد و شهید ثانی (ره) فرموده: اول کسی که (صلعم) نوشت دستش [صفحه ۴۵۲] قطع شد [۳۲۹] و شیخ أجل أعظم آقا شیخ حسین بن عبدالصمد الحارثی العاملی (ره) والد

شیخنا البهائی قدس سرهما در کتاب «درایة» در ضمن بیان این که برای کاتب حدیث مستحب است صلوات و سلام نوشتن به رسول الله و أئمه علیهم السلام می فرماید: ص ۱۹۳ «و یکره الرمز لذلك كما یکره بل یحرم افراد النبی صلی الله علیه و آله عن الال بالصلوة والسلام كما یفعله أعداؤهم هذا مع ما قد رووا فی صحاحهم عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال: من صلی علی و لم یصل علی آلی فقد جفانی.... الخ.

صلوات از نظر فقهی

اشاره

و اما موضوع وجوب صلوات و سلام فرستادن موقعی که اسم مقدس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ذکر می شود از نقطه نظر فقهائی و رویه ی استنباط و اجتهادی نسبت به واجب بودن آن و عدم وجوبش و یا استحباب مؤکد است محل استدلال بر این مسأله و اتخاذ تصمیم از نظر فتوی گرچه محلش کتاب فقه است ولی در اینجا ناگزیر از اشاره بوده و اجمالاً می نگارد: مشهور میان فقهاء وقتی که اسم مبارك رسول الله (ص) ذکر می شود [صفحه ۴۵۳] عدم وجوب صلوات است خواه انسان خودش به اسم مبارك تلفظ نماید یا از کسی دیگر بشنود و جمعی از بزرگان فقهاء مانند محقق (ره) و علامه (ره) ادعاء اجماع بر عدم وجوب کرده اند و جمعی دیگر از مجتهدین امامیه مانند شیخ صدوق و فاضل مقداد و شیخ بهائی و سید محقق صاحب مدارك و فیض کاشانی و علامه ی مجلسی و محدث بحرانی و شیخ حر صاحب وسائل و مولی صالح مازندرانی و سید علامه ی مدنی رحمهم الله و بعضی دیگر قائل به وجوب شده اند. رسول الله (ص) فرموده: من ذکرت

عنده و لم یصل علی فدخل النار فابعده الله. و امام باقر علیه السلام بزرارة فرموده: وصل علی النبی (ص) کلما ذکرته او ذکره ذاکر عندک فی الاذان او غیره. و رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید: و من ذکرت عنده و لم یصل علی فلم یغفر الله له و ابعده الله. و امام صادق علیه السلام فرموده: قال رسول الله صلی الله علیه و آله ارفعوا اصواتکم بالصلاة علی فانها تذهب بالنفاق.

عدم وجوب صلوات مشکل و حکم به وجوب مشکلتر

احادیث در این مسأله بسیار است و تیمنا به این چند حدیث اکتفاء شد اگر به جوامع حدیث مانند وسائل الشعیة و غیره رجوع شود معلوم می شود که با وجود این همه احادیث که ظاهر در وجوب صلوات به رسول الله صلی الله علیه و آله است و نیز با وجود ظاهر آیه ی شریفه: ان الله و ملائکته [صفحه ۴۵۴] یصلون..... که امر به صلوات فرستادن است و اخبار و احادیث وارده در این باب معارضی از احادیث دیگر ندارد فتوی دادن بعدم وجوب مشکل است ولی مشکلتر از آن حکم به وجوب است زیرا اگر واجب بود و با این که موضوع مبتلی به است و عموم مسلمین را محل ابتلاء و عام البلوی است به اندازه ی شهرت پیدا می کرد که از ضروریات دین بشمار می رفت و نظر به مجرد مشهور بودن عدم وجوب نیست که تا گفته شود: با وجود ظاهر اخبار و آیه ی شریفه به شهرت اعتناء نمی شود و شهرت دلیل نیست، بلکه نظر بر آنست که اگر واجب بود در میان مسلمین اشتهار به سزا پیدا می کرد و در میان عموم مردم شهرت می نمود چطور می شود که بر فقهای

که از اساطین دین و از اساتید فقه اند مستور بماند و مانند محقق (ره) و علامه (ره) ادعاء اجماع بر عدم وجوب کنند بلکه به نحو استفاضه از فقهاء ادعاء اجماع بر عدم وجوب کرده اند پس معلوم می شود آیه ی شریفه و احادیث کثیره در بیان تأکد استحباب است چنانچه از قرائن دیگر نیز این معنی استفاده می شود. پس نظر به ظاهر آیه ی شریفه و احادیث کثیره احتیاط

واجب صلوات فرستادن بر خاتم انبياء محمد مصطفى و اوصياء طاهرين و معصومين آن بزرگوار است صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين خواه انسان خودش اسم مبارك آن حضرت را تلفظ نمايد يا كسى ديگر اسم مبارك را به زبان آورد.

نقل کلماتی از سيد على خان مدنی

و خوب است کلماتی را که سيد علامه ی محقق سيد على خان مدنی [صفحه ٤٥٥] قدس سره در شرح صحیفه ی سجادیه عليه السلام نگارش داده در اینجا بیاورم. قال رحمه الله تعالى: الصلاة عليه (ص) في غير الصلاة وعند عدم ذكره مستحبة عند جميع اهل الاسلام ولا يعرف من قال بوجوبها غير الكرخي فانه اوجبها في العمر مرة كما في الشهادتين. و اما في الصلاة فاجمع علماؤنا (رض) على وجوبها في التشهدين معا وقال الشافعي هي مستحبة في الاول واجبة في الثاني و قال ابوحنيفة و مالك مستحبة فيهما معا. و اما عند ذكره (ص) فظاهر كثير من الاخبار كقوله (ص): من ذكرت عنده و لم يصل على دخل النار، و من ذكرت عنده فنسى الصلاة على خطابه طريق الجنة، و قوله: من ذكرت عنده و لم يصل على فدخل النار فابعده الله. انها تجب كلما ذكر و كلما سمع ذكره لان الوعيد امارة

الوجوب و هو مختار ابن بابويه و المقداد من اصحابنا و الطحاوي من العامة. قال الزمخشري: و هو الذي تقتضيه الاحتياط و منهم من اوجبها في كل مجلس مرة و منهم من اوجبها في العمر مرة. و قال المحقق الاردبيلي (ره) و لا شك ان احتياط الزمخشري احوط. و يمكن اختيار الوجوب في مجلس ان صلى اخر او ان صلى ثم ذكر يجب ايضا كما تعدد الكفارة في تعدد الموجب اذا تخللت و الا فلا انتهى. ثم قال العلامة المدنی بعد نقل ذلك عن المحقق الاردبيلي قدس سرهما: و الحق ان هذه التفاصيل عرية عن المستند فالقول بشي ء منها [صفحه ٤٥٦] تحکم و الا ولى الوجوب عند كل ذكر للاخبار الكثيرة الصريحة بالامر بها كلما ذكر و الاصل في الامر بالوجوب. و اما القول بالاستحباب مطلقا كما ذهب اليه جماعة مستدلين بالاصل و الشهرة المستنديين الى عدم تعليمه (ع) للمؤذنين و تركهم ذلك مع عدم وقوع نكير عليهم كما يفعلون الان و لو كان لنقل. ففيه: ان عدم التعليم ممنوع و كذا عدم النكير كعدم النقل. فقد روى ثقة الاسلام في الكافي في باب بدء الاذان و الاقامة باسناده عن ابي جعفر (ع) اذا اذنت فافصح بالالف و الهاء و صل على النبي (ص) كلما ذكرته او ذكره ذاك في اذان و غيره. على ان عدم النقل لا يدل على عدمه و اصالة البرائة لا يصح التمسك بها بعد ورود القرآن و الاخبار به. ثم الظاهر من بعض الاخبار كقول الصادق عليه السلام اذا ذكر النبي (ص) فاکثروا الصلاة عليه حيث رتب الامر بالصلاة على الذكر بالفاء التعقيبية هو ايقاعها على الفور فلو اهمل اثم على القول بالوجوب و

لم تسقط و كذا الظاهر ان الامر بها عام لكل احد و على كل حالة حتى في الصلاة فلو ترك الامتثال و اشتغل بالقراءة فيها هل تبطل الصلاة على تقدير الوجوب ام لا؟ فان قلنا: ان الامر بالشئي نهى عن ضده الخاص و النهى في العبادة يقتضى الفساد بطلت [٣٣٠] و ان قلنا: بعدمه فلا و هو الراجح. [صفحه ٤٥٧] فلو تكرر الذكر تكرارا كثيرا بحيث يخرج بالاشتغال

بالصلاة عليه عن كونه مصليا لا يبعد القول بسقوط التكليف بها لان الفعلين اذا تضيقا و تعذر الجمع بينهما علمنا ان احدهما ليس بواجب قطعا و لما كان مشتغلا بالصلاة و وجب اتمامها و الاستمرار فيها كان ما ينافيه غير مأمور به فليتأمل.

تحقیق در احادیث

بنا به اتفاق جمیع مسلمین و اجماع آنها در غیر از تشهد نماز و جائی که اسم مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذکر نشده باشد صلوات بر آن [صفحه ۴۵۸] حضرت مستحب است پس آیه ی شریفه: یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه... که امر به صلوات می فرماید معلوم می شود اما استحبابی است چون آیه ی شریفه راجع به مطلق صلوات است و مقید به حال ذکر اسم مبارک و یا نماز نیست و اگر امر وجوبی بود چون مسأله ی مبتلی بهای عموم مسلمین است از ضروریات در اسلام می شد پس معلوم می شود مسلمین از این امر استحباب فهمیده اند. و اما وجوب صلوات در حال ذکر اسم مبارک چنانچه گفته شد از آیه ی شریفه آن را نتوان استفاده کرد و اگر بر فرض ظاهر امر در آیه وجوب باشد در تشهد نماز امثال به وجوب متحقق می شود پس باید

به سراغ احادیث وارده در این مسأله برویم و از روایات هم استفاده ی وجوب پس از دقت در آنها مشکل است زیرا اخباری که در آنها وعید ذکر شده مستفاد از آنها دعاء بر شخصی شده که خداوند او را اگر داخل آتش شده باشد از رحمت خود دور سازد نه این که صلوات فرستادن موجب دخول در نار است. و عمده در احادیث صحیح زرارۃ از ابوجعفر علیه السلام است که فرموده: اذا اذنت فافصح بالالف و الهاء و صل علی النبی کلما ذکرته او ذکره ذاکر عندک فی الاذان او غیره. و این حدیث شریف هم به قرینه ی سیاق که در اذان امر به افصاح الف و هاء فرموده معلوم می شود وارد در مورد ادب است و این احتمال در آن حدیث احتمال قریب است و لذا نتوان به ظاهر آن حدیث در [صفحه ۴۵۹] مقابل آن همه ادعاء اجماعها که از اکابر فقهاء و آشنایان به مذاق شرع مقدس نسبت به عدم وجوب صلوات صادر شده تمسک نمود پس حق آنست که گفته شد احتیاط واجب صلوات فرستادن است در هر جا که به اسم مبارک تلفظ شود یا از کسی دیگر شنیده شود. و اما صلوات فرستادن به رسول الله (ص) در تشهد فرائض یومیه بدون شك واجب و اجماع امامیه بر آن قائم است چنانچه در صلوات بر پیغمبر (ص) صلوات بر آل محمد (ص) را بر آن ضم کردن مورد اتفاق و اجماع شیعه ی امامیه بوده و اخبار کثیره بر آن دلالت دارد و جای شبهه نیست. و صلوات بر آن حضرت بدون ضم آل محمد (ص) بر آن جائز نبوده

و رفتاریست که بر خلاف دستور و امر رسول الله (ص) می باشد. از کارهای بسیار تعجب آور اهل سنت یکی هم آنست که دانسته و فهمیده حق را زیر پا می گذارند و بر آن عمل نمی کنند و رویه ی بنی امیه را تعقیب کرده و تا حال نیز از دستور آن شجره ی ملعونه دست بردار نیستند چنانچه پوشیده نیست در اخبار کثیره به طرق خود آنها روایت کرده اند که بعد از نزول آیه ی شریفه: ان الله و ملائکته یصلون علی النبی... عموم صحابه و انصار و سائرین از رسول الله (ص) سؤال کردند: یا رسول الله (ص) کیفیت سلام فرستادن را به شما دانسته ایم آیا صلوات فرستادن بر شما به چه نحو است؟ [صفحه ۴۶۰]

در جواب فرموده: که بگوئید: اللهم صل على محمد و على آل محمد كما صليت على ابراهيم و على آل ابراهيم... الخ [۳۳۱]. و ابن حجر مکی در الصواعق المحرقة [۳۳۲] که در رد شیعه نوشته گوید: صحیح یا رسول الله کیف الصلاة علیکم اهل البيت؟ قال قولوا: اللهم صل على محمد و على آل محمد... الخ. با این همه تفصیل رویه ی اهل سنت در صلوات برخلاف دستور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و (آل) را ترك می کنند. اگر کسی به تفسیر الدر المنثور جلال الدین سیوطی رجوع کند روایات زیادی خواهد دید که در همه ی آنها تصریح شده که مسلمانها از رسول الله (ص) از کیفیت صلوات سؤال کرده اند فرموده است بگوئید: اللهم صل على محمد و على آل محمد... الخ. و در تفسیر نامبرده بیشتر از هیجده حدیث نقل کرده که در همه ی آنها نص صریح است که (آل رسول ص) را

در صلوات با رسول الله (ص) شریک قرار دهید و در صحاح و سنن عامه این موضوع را از جماعتی از صحابه نقل کرده اند مانند امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ابوسعید خدری [صفحه ۴۶۱] و عبدالله بن عباس و طلحة و ابوهریره و ابومسعود انصاری و بریده و ابن مسعود و کعب عجرة و دیگران. و روایات وارده از طریق شیعه زیاد است چون علاقه ی شیعه به خاندان رسالت در حد کمال است و از بدعتها و دستورهای بنی امیه که برخلاف سنت سنییه ی نبویه در میان مردم و مسلمانها شهرت داده اند گریزانند و لذا هیچ وقت در صلوات بر پیغمبر اکرم (ص) (آل) او را از وی جدا نمی کنند و کتابهای مستقلی در این موضوع تألیف کرده اند. سید علامه ی بحرانی (قدس سره) در غایة المرام با بیست و سه طریق از طرق عامه و با بیست طریق از طرق شیعه و در تفسیر برهان در تفسیر آیه ی مبارکه: ان الله و ملائکته یصلون... با بیست و پنج طریق از طرق شیعه به استثناء چند حدیث از طرق اهل سنت و محدث جلیل حویزی رحمه الله در تفسیر نورالثقلین [۳۳۳] با بیست و پنج طریق از طرق شیعه روایت کرده اند و در اکثر بلکه در تمامی آنها به استثناء دو سه حدیث تصریح شده که در صلوات به رسول الله (ص) نباید (آل محمد) را جدا از آن حضرت نمود و باید به رسول الله (ص) با آتش با هم صلوات فرستاد و در اغلب طرق شیعه به این نحو است: (اللهم صل على محمد و آل محمد) حتی در تشهد نماز که بلاشک واجب است که صلوات باید گفت

به ترتیب [صفحه ۴۶۲] مذکور گفته شود کافی است.

ضم «آل» در صلوات به امر خود رسول الله

ولی اهل سنت چنانچه گفتیم: برخلاف فرمایش دستور رسول الله (ص) رفتار کرده و در زبانها و کتابهای خودشان ضمیمه کردن صلوات بر آل محمد را حذف کرده و این طور صلوات می گویند و می نویسند: (اللهم صل على محمد) یا (اللهم صل و سلم على النبی) یا (صلی الله علیه و سلم)

رویه ی اهل سنت در حذف آل

چنانچه در اغلب کتب و مؤلفات سنیها به طریق اخیر است چون شیعه مواظبت بر ضمیمه آل دارند و لذا سنیها برغم آنها سنت نبویه را زیر پای خودشان گذاشته اند بسیار کمتر در مؤلفات اهل سنت دیده می شود که از رویه ی امویه پیروی نکرده و آل را حذف نکرده باشند مانند ابن حجر عسقلانی و بعضی دیگر که بسیار نادر می باشد. و از اکابر علمای اهل سنت از معاصرین که در کتابش در صلوات (آل) را حذف نکرده و تبعیت از سنت فرموده و تقلید کورکورانه را رها کرده عبارت از علامه ی کبیر مرد عاقل و دانای اسلامی شیخ محمد سعید عرفی است که در کتاب نفیس و اثر خالد خود (سر انحلال الامة العربیة و وهن المسلمین) که فعلا طبع دوم دمشق آن نزد نگارنده موجود است در صلوات از رویه ی مرضیه کنار نشده است در سال ۱۳۷۶ رسول الله وفات یافته رضی الله تعالی عنه. شیخ صدوق (ره) روایت کرده به اسناد خود از ابان بن تغلب از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام از امیرالمؤمنین سلام الله علیه قال: قال [صفحه ۴۶۳] رسول الله من صلی علی و لم یصل علی آلی لم یجد ریح الجنة و ان ریحها لیوجد من مسیره خمسمائة عام [۳۳۴]. در تفسیر نعمانی (ره) با اسنادش از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول الله

صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: لا تصلوا علی صلاة مبتورة بل صلوا الی اهل بیتی و لا تقطعوهم فان کل نسب و سبب یوم القيامة منقطع الا نسبی. و ابن حجر در صواعق [۳۳۵] نقل کرده: روی عن النبی (ص): لا تصلوا علی الصلاة البتراء فقالوا: و ما الصلاة البتراء؟ فقال: تقولون اللهم صل علی محمد و تمسکون بل قولوا: اللهم صل علی محمد و آل محمد.

ضم «آل» در صلوات نزد شیعه ضروریست

شیخ الفقهاء العظام صاحب جواهر الکلام قدس سره [۳۳۶] فرموده: که ضم (آل محمد) در صلوات مثل ضروریست در مذهب شیعه و به این جهت است که از بعض عامه نقل شده که نهی کرده از صلوات گفتن بر (آل) زیرا در آن اشعار بر افضی بودن است بعد می فرماید: پناه می برم [صفحه ۴۶۴] بر خدا از این عصییت باطل چنانچه گفته شد از روی تعصب جاهلی فرمایش و دستور پیغمبر (ص) را به کنار انداخته اند.

مراد از آل محمد چه کسانیست؟

اشاره

ناگفته نماند: مراد از آل محمد که باید در صلوات به رسول الله (ص) صلوات بر آنها نیز ضمیمه شود و آنها را هیچ وقت نمی توان جدا از صلوات به رسول الله (ص) کرد و اجماعی میان شیعه است. عبارت از امیرالمؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام معصوم از اولاد حسین صلوات الله علیهم است و این مسأله از ضروریات امامیه اثنا عشریه و از اتفاقیات بی شک و شبهه و از مسلمات میان شیعه و از بدیهیات است و روایات در این موضوع بی شمار است. ثعلبی از بزرگان

علماء اهل سنت در تفسیر خود نقل کرده مسندا از شهر بن حوشب از ام سلمة (رض) عن رسول الله انه قال لفاطمة (ص) ایتینی بزوجك و ابنيك فجئت فالقی علیهم کساء ثم رفع یده علیهم فقال اللهم هؤلاء آل محمد فاجعل صلواتك و برکاتك علی آل محمد فانك حمید مجید قالت: فرفعت الكساء لادخل معهم فاجتذ به فقال: لئنك علی خیر. از روایات وارده در قضیه ی کساء و از اخبار متواتره از طرق فریقین در آن واقعه ی مهمه و موضوع بسیار بزرگ که رسول الله (ص) خواسته [صفحه ۴۶۵] عملا اهمیت

آن را برساند و به مسلمانها بفهماند و آیه ی تطهیر نازل شده کاملا معلوم و روشن است که مراد از آل محمد و منظور از اهل بیت در آیه ی شریفه ی تطهیر [۳۳۷] عبارت از آن بزرگواران است که رسول الله (ص) آنها را در زیر کساء جمع فرموده و آنها را در قضیه ی مباحله با نصارای نجران همراه خود به مباحله حاضر کرد. و نظر به اجماع قطعی و احادیث متواتره از طرق اهل بیت علیهم السلام نه فرزند امام حسین سیدالشهداء علیه آلاف التحية و الثناء داخل آل محمد و اهل بیت اطهار بوده و صلوات و سلام شامل آن ذوات مقدسه علیهم السلام نیز می باشد.

انکاری از صاحب قاموس

بسیار تعجب آور است که فیروزآبادی صاحب کتاب قاموس در لغت در کتاب: (الصلوات و البشر فی الصلاة علی خیر البشر) [۳۳۸] اقرار کرده که رسول الله (ص) اعلام و تعلیم فرموده: که در صلوات بر او صلوات بر آل را علاوه شود با این حال باز خودش در همان کتاب و سایرین وقتی که صلوات در موقع ذکر کلمه ی (رسول الله) یا در مقابل اسم مبارك آن [صفحه ۴۶۶] حضرت می نویسند این جملات را نگارش داده اند (صلی الله علیه و سلم) و (آل) را حذف می کنند بعد فیروزآبادی در همان صفحه از کتاب نامبرده شروع به تفصیلی کرده که از جهتی به حق اعتراف نموده و از طرف دیگر دچار اشتباهاتی شده که سراپا باطل و حرفهای لاطائل است آنجا که گوید: فلتعلم ان الله عز شأنه أمر بالصلاة علی رسول الله (ص) و لم یأمر بالصلاة علی آله فی الكتاب و انما جاء الاعلام فی تعلیم رسول الله (ص) ایانا الصلاة علیه بزیادة الصلاة علی

الالتا این که گوید: ثم اعلم ان آل الرجل فی لغة العرب خاصته الاقربون الیه و خاصة الانبياء و آلهم هم الصالحون العلماء بالله من المؤمنین و قد علمنا ان ابراهیم کان من آله انبياء و رسل. بعد تفصیلی نگارش داده که قریب به اجمالش این است: مراد از آل محمد علماء صالحین از امت است که آنها از خواص پیغمبر اکرم (ص) می باشند و در صلوات مأثوره: اللهم صل علی محمد و آل محمد كما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم... الخ. از آل ابراهیم انبياء و رسل بودند مثل اسحق و یعقوب و یوسف و انبیائی که از نسل ابراهیم آمده اند و نظر بر این که در این امت نبوت ختم شده و باب تشریح احکام مسدود گردیده به این مناسبت رسول الله (ص) از خداوند خواسته برای آل محمد مرتبه ی نبوت باشد گرچه آل او نمی توانند تشریح احکام نمایند چون منصب نبوت ندارند پس از کمال رسول الله [صفحه ۴۶۷] (ص) است که آل

خود را در رتبه به انبیاء ملحق کرده است. و رسول الله (ص) بر ابراهیم علیه السلام مزیت دارد که شرع وی نسخ نمی شود ولی از شرایع ابراهیم علیه السلام نسخ شد و رسول الله (ص) تعلیم صلوات را به ما به این صورت که آل او را در صلوات به خودش ضم شود بیان نفرموده مگر از طریق وحی الهی و دعوت رسول الله (ص) در این باره باجابت رسیده است. پس ما قطع داریم که در این امت اشخاصی هستند که درجه ی آنها به درجه ی انبیاء در نبوت ملحق شده است ولی حق تشریح احکام را ندارند و خداوند رسول الله (ص) را

گرامی داشته که آل او را شهداء بر امم انبیاء قرار داده چنانچه انبیاء را بر امت های خودشان شهداء قرار داده. بعد خداوند تخصیص داده بر این امت یعنی علماء آنها را که به آنها تشریح فرموده اجتهاد در احکام را و مقرر فرموده که آنچه نظر آنها در اجتهادشان بر آن مؤدی بشود آنها به مؤدای آن هم خودشان و هم مقلدین شان عمل نمایند چنانچه حکم شرایع انبیاء و مقلدین آنها این طور بود. پس خداوند اجتهاد را در این امت به منزله ی وحی در انبیاء بنی اسرائیل قرار داده و برای آل محمد که عبارتند از مؤمنین علمای این امت مرتبه ی نبوت نزد خداوند تعالی است که در آخرت ظاهر می شود و در دنیا همین مقدار اجتهاد مشروع می کنند و در دین و احکام اجتهاد نمی کنند مگر به امر مشروع از جانب خداوند تعالی. [صفحه ۶۸] و هرگاه اتفاق افتاد که یکی از اهل بیت به این مرتبه از علم و اجتهاد نائل شد برای آنها این مرتبه وجود دارد مانند حسن و حسین و جعفر و نظائر آنها از اهل بیت که جمع کرده اند میان (اهل) و (آل) را و خیال نشود که مراد از (آل) محمد) عبارت از اهل بیت پیغمبر (ص) بالخصوص اند زیرا این ادعا نزد اهل لغت نبوده و عرب آن را نمی شناسد بلکه (آل) عبارت است از: خاصة الرجل و احباؤه: بتخفيف الباء الموحدة. و خداوند تعالی می فرماید: أدخلوا آل فرعون [۳۳۹] ... و می فرماید: اعملوا آل داود شکرا... [۳۴۰]

بررسی به مطالبی که صاحب قاموس بیان کرده

فیروزآبادی بعد از این تفصیل باز گوید: و قول رسول الله (ص) علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و فی لفظ: علماء هذه الامة انبیاء سائر الامم و ان کان فی اسناده مقال لکن یستأنس به فیما ذکرناه. به کلمات فیروزآبادی که تا اینجا خلاصه ی ترجمه و یا عین لفظش نقل شد بررسی و تحقیق شود که از نظر دقت صحیح است یا نه؟ و پس از آن مراد از (آل محمد) چنانچه گذشت در نزد شیعه ی امامیه که در تمامی عقائد و اقوال و در احکام به اهل بیت اطهار علیهم السلام رجوع کرده و از آن حضرات اخذ کرده اند چیست؟ خواهیم پرداخت. [صفحه ۶۹] فیروزآبادی گفته: که خدا در قرآن کریم به ما امر فرموده که به رسول الله صلی الله علیه و آله صلوات بفرستیم ولی نسبت به آل رسول الله (ص) در کتاب امر به صلوات نفرموده است. این فرمایش وی درست نیست زیرا خداوند در آیه ی شریفه: یا ایها الیذن آمنوا صلوا علیه... امر به صلوات به رسولش فرموده و آیه بر آن دلالت مطابقی دارد و آیه ی شریفه لازم گرفته صلوات بر (آل) را بادلالت التزامی چون مسلمین بعد از نزول آیه چنانچه در احادیث کثیره نقل کرده اند از کیفیت صلوات از رسول الله (ص) سؤال کردند فرمود به

من صلوات بگوئید و آل محمد را ضم بر آن کنید و این اتفاقی میان سنی و شیعه است گرچه سنیها در مقام عمل با فرمایش پیغمبر (ص) موافقت ندارند و مخالفت می کنند پس صلوات بر پیغمبر (ص) لازم گرفته که صلوات بر (آل) نیز گفته شود و الا صلوات دم بریده و برخلاف دستور رسول الله صلی الله علیه و آله خواهد شد پس آیه ی شریفه بالالتزام دلالت دارد که صلوات بر (آل) نیز با صلوات

بر نبی صلی الله علیه و آله و سلم ذکر شود و در آیه ی شریفه فقط رسول الله (ص) ذکر شده اشاره به این است که (آل) رسول الله (ص) مانند خود رسول الله صلی الله علیه و آله هستند و مثل يك نفس می باشند رسول الله صلی الله علیه و آله از (آل) است و (آل) از رسول الله صلی الله علیه و آله اند فرقی ندارند به منزله ی نفس واحده هستند. در صحیح مسلم در کتاب صلاة در باب صلاة بر نبی (ص) بعد از تشهد و همچنین در صحیح بخاری در تفسیر سوره ی احزاب با طرقي نقل [صفحه ۴۷۰] کرده اند که تواتر دارد: قلت يا رسول الله اما السلام عليك فقد عرفناه و اما الصلاة عليك فكيف هي؟ فقال: قولوا اللهم صل على محمد و آل محمد كما صليت على ابراهيم و آل ابراهيم. و لذا آیه ی شریفه: صلوات لازم گرفته که (آل محمد) مانند خود رسول الله (ص) افضل امت باشند و برای آنها منزلت و مرتبه ای است که مانند خود پیغمبر اکرم (ص) مستحق صلوات هستند که خداوند امر فرموده به پیغمبر (ص) و آل آن حضرت با هم صلوات گفته شود و از هم هیچ وقت جدا نشوند و لذا به اعتراف خود آقای فیروزآبادی چنانچه کلماتش گذشت (آل محمد) در مرتبه ی انبیاء و در درجه ی مرسلین هستند. و از اموری که کشف از بطلان قول فیروزآبادی می کند که ادعا کرده آیه ی شریفه دلالت بر صلوات گفتن بر (آل محمد) را ندارد اذعان یکی از متعصبین علمای اعلام اهل سنت و اعترافش بر دلالت آیه ی شریفه به موضوع نامبرده می باشد و او عبارت از ابن حجر

مکی است که در کتاب خود صواعق که به گمان خویش در رد شیعه تألیف کرده [۳۴۱] اقرار به دلالت [صفحه ۴۷۱] آیه نموده و خوب است عین عبارات وی از صواعق نقل شود [۳۴۲] تا معلوم گردد خداوند چطور مطلب حق را به قلم يك نفر عالم متعصب سنی جاری کرده است: سؤالهم بعد نزول الاية و اجابتهم باللهم صل على محمد و على آل محمد الى آخره دلیل ظاهر علی ان الامر بالصلاة على أهل بيته و بقیة آله مراد من هذه الاية و الالم يسألوا عن الصلاة على أهل بيته و آله عقب نزولها و لم يجابوا بما ذكر فلما اجيبوا به دل علی ان الصلاة عليهم من جملة المأمور به و انه (ص) [۳۴۳] اقامهم فی ذلك مقام نفسه لان [صفحه ۴۷۲] القصد من الصلاة عليه مزيد تعظيمه و منه تعظيمهم و من ثم لما أدخل من مر فی الكساء قال: اللهم انهم مني و أنا منهم فاجعل صلاتك و رحمتك و مغفرتك و رضوانك على و عليهم و قضية استجابة هذا الدعاء ان الله صلى عليهم معه فحينئذ طلب من المؤمنين صلاتهم عليهم معه (بعد ابن حجر حديث لا تصلوا على الصلاة البتراء- را نقل کرده که قبلا ما نقل کردیم و گوید:) و لا ينافي ما تقرر حذف الال في الصحيحين قالوا: يا رسول الله كيف نصلی عليك؟ قال: قولوا: اللهم صل على محمد و على ازواجه و ذريته كما صليت على ابراهيم الى آخره لان ذكر الال ثبت في روايات آخر و به يعلم انه (ص) قال ذلك كله فحفظ بعض الرواة ما لم يحفظه الاخر ثم عطف

الازواج و الذرية على الال فى كثير من الروايات يقتضى انها ليسا من الال الخ... پس معلوم شد كه خداوند در قرآن كريم امر به صلوات بر (آل) را فرموده و آيه ي صلوات با دلالت التزامى بر آن دلالت دارد. بعد فيروزآبادى گويد: آل الرجل در لغت عرب خواص نزديكان وى مى باشند.

معانى «آل» به نقل صاحب لسان العرب

بايد دانست كه معنى (آل) در لغت متعدد است و اهل سنت بر حسب معانى (آل) در لغت در معنى و مراد از (آل محمد) اختلاف شديد کرده اند و ابن منظور در لسان العرب تمامى آنها را تفصيلا نگاهشته و خوب است خلاصه و اجمال آنچه او گفته در اينجا بياوريم: [صفحه ٤٧٣] در لسان العرب در ذيل ماده ي (أول) گويد [٣٤٤] : و الال آل النبى (ص) اختلف الناس فى الال فقال طائفة: آل النبى صلى الله عليه و آله من اتبعه قرابة كانت او غير قرابة و آله ذو قرابته متبعا او غير متبع و قالت طائفة: الال و الاهل واحد و الال اذا صغر قيل أهيل و عن الكسائى فى تصغير آل أويل قال ابوالعباس فقد زالت تلك العلة و صار الال و الاهل اصليين لمعنيين فيدخل فى الصلاة كل من اتبع النبى (ص) قرابة كان او غير قرابة و روى عن غيره أنه سئل عن قول النبى (ص): اللهم صل على محمد و على آل محمد من آل محمد؟ فقال قلئل: آله اهله و أزواجه كأنه ذهب الى ان الرجل تقول له: ألك اهل؟ فيقول: لا و انما يعنى انه ليس له زوجة قال و هذا معنى يحتمله اللسان ولكنه معنى كلام لا يعرف الا ان يكون له سبب

كلام يدل عليه [٣٤٥] و ذلك ان يقال للرجل تزوجت؟ فيقول: ما تأهلت فيعرف بأول الكلام انه أراد ما تزوجت. و قال قائل: آل محمد أهل دين محمد و ذهب ناس الى ان آل محمد قرابته التى ينفرد بها دون غيرها من قرابته و اذا عد آل الرجل ولده الذى اليه نسبهم و من يؤويه بيته من زوجة او مملوك أو مولى او احد [صفحه ٤٧٤] ضمنه عياله و كان هذا فى بعض قرابته من قبل ابيه دون قرابته من قبل امه لم يجز أن يستدل على ما أراد الله من هذا ثم رسوله الا بسنة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فلما قال ان الصدقة لا تحل لمحمد و آل محمد دل على ان آل محمد هم الذين حرمت عليهم الصدقة و عوضوا منها الخمس و فى الحديث. لا تحل الصدقة لمحمد و آل محمد قال ابن الاثير. و اختلف فى آل النبى صلى الله عليه و آله الذين لا تحل الصدقة لهم فالاكثر على أنهم أهل بيته. و قيل آله اصحابه و من آمن به و هو فى اللغة يقع على الجميع و آل الرجل اتباعه و منه قوله عز و جل. أدخلوا آل فرعون اشد العذاب. هذا تلخيص ما فى اللسان. و قيل: الفرق بين الال و الاهل ان الاهل اعم منه يقال. اهل البصرة و لا يقال. آل الرجل قومه و كل من يؤل اليه بنسب او قرابة مأخوذ من الاول و هو الرجوع و اهله كل من يضمه بيته و قيل آل الرجل قرابته و اهل بيته و آل الرجل شخصه و كذلك آل كل شئى و

آل الرجل اهله و لا يستعمل الا فى ما فيه شرف فلا يقال: آل الاسكاف [٣٤٦]. از اين همه اقوال مختلفه کدام را مى توان ترجيح داد؟ معلوم [صفحه ٤٧٥] است كه به اقوال و سخنان اشخاص عادى كه هر كس بر حسب فهم خود در مراد از (آل محمد) اظهار نظرى کرده با در نظر گرفتن اين كه ترجيح بدون اين كه مرجحى در بين بوده باشد ممكن نيست چطور مى

توان اعتماد کرد؟ قولی که خواسته با سنت نبوی صلی الله علیه و آله که فرموده: ان الصدقة لا تحل لمحمد و آل محمد. ترجیح دهد که مراد از (آل محمد) کلیه اقرباء رسول الله صلی الله علیه و آله است که صدقه بر آنها حرام است.

معنی «آل» در اخبار متواتره

پس با آن همه احادیث و اخبار متواتره در قضیه ی حدیث کساء و غیره مراد از (آل محمد) را بیان فرموده و خود رسول الله صلی الله علیه و آله معنی (آل محمد) را به مردم تفسیر و توضیح داده و مراد خویشتن را ظاهر و آشکارا ساخته چرا مراد از (آل محمد) را که عبارت از علی و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهم می باشند نتوان ترجیح داد؟ آیا تعجب آور نیست معنائی که خود صاحب شریعت مقدسه بیان فرموده آن را به کنار گذاشته و بأمثال اقوال فلان لغوی مرد عادی بتوان اطمینان پیدا کرد؟ و چرا این همه احادیث به طرق اهل سنت و شیعه را به کنار انداخت که با دلالت مطابقی به معنای (آل محمد) دلالت دارد ولی به احادیثی تمسک نمود که در مورد صدقه وارد شده چطور به آنها چنگ زده

می شود؟ و آن همه اقوال علمای اهل سنت که از صاحب لسان العرب [صفحه ۴۷۶] شنیده شد در آنها قول فیروزآبادی که (آل محمد) را به علماء امت معنی کند دیده و شنیده نشد پس فیروزآبادی به دلخواه خودش خواسته (آل محمد) را معنی کند در صورتی که آل ابراهیم علیه السلام عبارتند: از اولاد ابراهیم علیه السلام مانند: اسماعیل و اسحق و یعقوب و انبیائی که از نسل ابراهیم علیه السلام آمده اند ولی در رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (آل محمد) به امت و در امت هم به علماء معنی می شود؟ در صورتی که مقتضای تشبیه به ابراهیم علیه السلام باید (آل محمد) هم مثل (آل ابراهیم) از نسل و اولاد خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بوده باشند نه از دیگران که نسبت به آنها به رسول الله (ص) بیگانگانند گرچه از علماء امت باشند. و علاوه در نسل رسول الله (ص) اشخاصی هستند که به حکم عقل و نقل معصومند- اگر تابع دلیل باشیم- و اعلم امت اسلامی در عصر خودشان بوده اند و تمامی امت با علمیت و افضلیت آنها اعتراف دارند و آن ذوات مقدسه اند که در مرتبه ی انبیاء اند که خود فیروزآبادی به این موضوع اعتراف نمود و اشخاصی که در مرتبه ی نبوت باشند باید معصوم باشند و الا غیر معصوم به مرتبه ی نبوت نائل نمی شود زیرا نائل شدن به آن مرتبه لازم گرفته که به تمامی اوصاف و کمالات نی دارا باشد و از آنهاست صفت، و به عقیده شیعه ی امامیه که با دلایل بسیار محکم و متقن ثابت کرده اند آنها از سائر انبیاء گذشته و حتی

از انبیاء اولی العزم بغیر از خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم افضلند و اعلم از آنها بوده اند. آن اشخاص افضل و اعلم که در رتبه ی انبیاء و به اعتراف خود [صفحه ۴۷۷] فیروزآبادی که کلامش نقل شد خداوند به جهت گرامی داشتن رسول الله (ص) (آل) او را شهداء بر امم انبیاء قرار داده که مرتبه ی نبوت و امامت است آیا آنها مراد از (آل محمد) نباشند؟ آیا ملایان سنیها شاهد بر امم انبیائند؟ آیا آنها از اعمال امم آگاهند تا شهداء بر آنها باشند؟ یا رسول الله (ص) و اوصیاء طاهرین او علیهم السلام اند که بر اعمال واقف و نزد خداوند شاهدند. و قل اعملوا فیسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون

[۳۴۷]. اهل بیت اطهار علیهم السلام که در اسلام اعلیّت و افضلیّت شان مورد اتفاق مسلمین است به عقیده ی فیروزآبادی که عمر خود را در الفاظ و لفاظی بسر برده و از علوم (آل محمد) حظ و نصیبی نبرده اگر از اهل بیت کسی به مرتبه ی علماء از علم و اجتهاد رسید و میان (اهل) و (آل) را جمع کرد به مرتبه ی آنها می رسد که در جرگه ی (آل محمد) وارد شوند مانند آن حضراتی که از آنها اسم برده است؟- زهی به این بی ادبی و تصور باطل و خیال عاطل که آقای فیروزآبادی کرده: اشخاصی که علوم شان من جانب الله تعالی است آنها را در ردیف علمای امت که نسبت به آن ذوات مقدسه جاهل اند نه عالم آورده است.

اجتهاد مجتهدین مثل وحی بر انبیاء نیست

اشخاصی که علوم آنها از خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم اقتباس شده و فرمود: [صفحه ۴۷۸] (أنا مدینة العلم و علی

بابها) [۳۴۸] و امیرالمؤمنین علی علیه السلام و یازده فرزند آن حضرت همه شان باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اند آنها را مانند اشخاص مجتهدین عادی که علوم شان کسبی و تعلیمی از امثال خودشانند خیال نموده اشخاصی که علوم اولین و آخرین و انبیاء و مرسلین نزد آنهاست و علم کتاب مبین (وفیه تبیان کل شیئی) در سینه های مبارک ایشان است آنها را با ملاهای سنیها یکسان فرض کرده- آف باد بر این جهالت و نادانی نابود باد اینگونه فهم ها و قلبهای ظلمانی- اینگونه اشخاص بودند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را با معاویه بن صخر زندیق یکسان فرض کردند و امام علیه السلام فرمود: انزلی الدهر حتی قالوا علی و معاویه. و آقای فیروزآبادی اجتهاد مجتهدین سنیها را که باب اجتهاد را مسدود کرده و تقلید از چهار مجتهد مرده می نمایند که ابا دلیلی بر آن نداریم [۳۴۹] مانند وحی انبیاء بنی اسرائیل تصور کرده است چنانچه [صفحه ۴۷۹] تصریحش بر آن گذشت. این ادعاء وی اشتباه بزرگ است زیرا اجتهاد مجتهدین در مسائل و فروع اختلافی می باشد که از ضروریات نیست و مؤدای اجتهاد آنها ظنی و حکم ظاهری است و اگر مطابق واقع باشد مثاب و مأجور و به واقع عمل کرده است و اگر مطابق واقع نشد معذور خواهد بود اگر در بذل و وسع و اجتهاد خود قصور و مسامحه روا نداشته باشد و اما [صفحه ۴۸۰] احکامی که انبیاء علیهم السلام به مردم بیان می فرمایند حکم واقعی است که از وحی تلقی و اخذ فرموده اند و از روی اجتهاد نیست گرچه اهل سنت از صدر اول اسلام خواسته اند

به رسول الله (ص) نیز نسبت اجتهاد بدهند تا اجتهاد امثال معاویه ها را بلکه تصحیح کنند و خلیفه را در تحریم امثال مسأله ی متعه ی زنان که در مقابل نص قرآن کریم و در ازاء رسول الله (ص) اجتهاد نموده مجتهد بتراشند در صورتی که پیغمبر (ص) از وحی تلقی می کند و اجتهاد در حق وی معنی ندارد و لذا این بحث را که آیا پیغمبر (ص) مجتهد بود و اجتهاد می کرد؟ به میان آورده اند [۳۵۰] و علمای اعلام این مطلب را در کتاب های علم اصول فقه که در زمانهای قدیم در آن علم تصنیف فرموده اند عنوان کرده و به بحث پرداخته اند. در هر صورت مقایسه اجتهاد مجتهدین به نحو مشروع در

احکام و فروع اختلافی و آن را به منزله ی وحی بر انبیاء خیال کردن کلام باطل و تصور بی حاصل و فاسد است. بلی اگر منظورش از علمائی که (آل محمد) مراد از آن ذوات مقدسه است عبارت باشد از اوصیاء معصومین رسول الله (ص) آن وقت این کلام وی صحیح است که هر چه آنها بیان نمایند مانند فرمایش های [صفحه ۴۸۱] انبیاء و خود رسول الله (ص) است زیرا آنها هر چه گویند و بیان فرمایند مأخوذ از رسول الله (ص) است فرقی در میان نیست ولی باز بیانات و فرمایش های آنها نیز مانند خود پیغمبر (ص) در اصول و فروع دین از روی اجتهاد نیست بلکه مأخوذ از رسول الله (ص) است. و باید اضافه کرد که اجتهاد مجتهدین برای پیا کردن حکم واقعی که از يك حکم الهی در واقعه ی بیشتر نیست می باشد و ممکن است در پیدا کردن آن حکم مجتهد به خطا برود و مؤدای

اجتهادش مطابق حکم واقعی نباشد ولی انبیاء (ص) در بیان احکام واقعه به خطا نمی روند پس چطور اجتهاد آنها مانند وحی بر انبیاء می شود؟ زیرا اگر مانند وحی باشد در آن خطا نمی شود بلی فیروزآبادی مبنای کلامش بنا به مذهب خودشان است که مجتهد را در اجتهادش مصیب می دانند یا قائل به حکم واقعی اصلا نیستند یا قائلند به عدد آراء مجتهدین در يك واقعه احکام مختلفه بر حسب مؤدای اجتهاد و ظن آنها حکم جعل شده و یا می شود و در لوح محفوظ ثبت می گردد بنا به اختلافی که در مسأله ی تصویب از آنها نقل شده است و بطلان تمامی آنها نزد ما واضح است.

اشاره به مسأله ی تخطئه و تصویب

و در اصول فقه امامیه در مسأله ی (تخطئه و تصویب) این مطلب کاملاً عنوان شده و به طور تفصیل تحقیق گشته به نحوی که به کسی شك و شبهه نمانده است و بطلان قول به تصویب مانند آفتاب روشن گردیده و احتیاجی برای تفصیل در اینجا نمانده است.

موضوع بودن آنچه نقل شده: علماء امتی کانبیاء... الخ

اما این که فیروزآبادی در ضمن کلامش گفته: به مدعای وی که [صفحه ۴۸۲] (آل محمد) را به علمای امت معنی کرده با حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل استیناس پیدا می شود، درست نیست: اولاً: این حدیث که به سه نحو نقل شده: علماء امتی انبیاء بنی اسرائیل یا: کانبیاء بنی اسرائیل یا: افضل من انبیاء بنی اسرائیل - در اصول و جوامع حدیث شیعه ی امامیه پیدا نشده و علامه ی محدث جزائری (ره) و علامه ی حر عاملی (ره) و سید علامه ی شبر (ره) د مصابیح الانوار که از اکابر محدثین عظام اند تصریح کرده اند که این حدیث از موضوعات سنیهاست ولی باز توجیهاتی بر آن ذکر کرده اند [۳۵۱] چنانچه آن را از استاد اعظم ما آیه الله کاشف الغطاء (ره) سؤال کرده اند و توجیهاتی در جواب مرقوم فرموده است [۳۵۲]. و خود آقای فیروزآبادی نیز در کلامش اشاره کرده که در سند این حدیث کلام است چنانچه گذشت: (و ان کان فی اسناده مقال) و علمای اعلام بر فرض که این حدیث صحت داشته باشد برای آن توجیهات مرقوم فرموده اند و الا حدیث

از جهت سند و راوی معلوم نیست بلکه از بزرگان محدثین شنیده شد و گذشت که فرموده اند: از موضوعات است: [صفحه ۴۸۳] و در بعض عبارات واقع است: علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل [۳۵۳] - اگر منظور

علمای امت باشد که غیر معصومند ترجیح و مرجوح بر راجح لازم می آید و آن محال است زیرا انبیاء معصومند و علماء امت معصوم نیستند چطور می شود که افضل از انبیاء باشند مگر این که گفته شود: که علمای معصوم این امت مراد است که عبارت از حضرات ائمه ی معصومین علیهم السلام باشند این معنی صحیح است و جای شك نیست که ائمه ی معصومین این امت افضل از تمامی انبیاء و مرسلین و حتی اولی العزم غیر از خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم می باشند. و بزرگان محدثین نیز علماء امتی.... الخ را در حدیث مذکور به معنای ائمه ی معصومین علیهم السلام دانسته اند زیرا آنها هستند که در مقام و مرتبه ی نبوت بوده و بلکه افضل از انبیاء اند. و تمامی آن معانی که از لسان العرب برای (آل محمد) از علمای اعلام اهل سنت نقل شد و آقای فیروزآبادی قائل است که مراد عموم علماء مؤمنین این امت است.

قدر متقین بودن آل محمد بنا به اقوال عامه

و یا بنا به قول شافعی که قائل است مراد از (آل محمد) عموم اقرباء رسول الله (ص) باشند که صدقه بر آنها حرام است یا اقوال دیگر که گذشت نظر به تمامی آنها دوازده معصوم از اهل بیت رسول الله (ص) [صفحه ۴۸۴] بدون کوچکترین شك داخل در آل محمد (ص) هستند زیرا دخول آنها قدر متیقن است ولی از احادیث و تواریخ معلوم و مستفاد می شود که در دوره ی بنی امیه و آل مروان و بنی عباس دشمنان خاندان نبوت بسیار کوشیده اند که بتوانند (آل محمد) را طوری معنی نمایند که اختصاص به امیرالمؤمنین علی و اولاد طاهرین آن حضرت علیهم السلام نداشته باشد و مکالمات و مباحثات حضرت

امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون الرشید در اثبات این که آل یس و آل محمد عبارت از ائمه ی طاهرین علیهم السلام است مشهور و در کتب مسطور است گاه گویند: (آل محمد) عبارت از تمامی امتند و گاه گفته اند: که عبارت از تمامی اقربای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و از این قبیل اقوال تراشیده اند و فرمایش رسول الله (ص) را که در قضیه ی کساء فرموده: اللهم هؤلاء آل محمد. زیر پا گذاشته اند چنانچه در صلوات فرستادن معلوم شد با وجود آن همه روایات تا امروز رویه ی بنی امیه را تعقیب کرده و از رویه ی رسول الله (ص) رو گردانیده اند چنانچه بنی امیه اصرار ورزیده اند که در صلوات (آل محمد) را ترك کرده و صلوات دم بریده فرستاده شود و آیه ی تطهیر را به زوجات رسول الله (ص) تفسیر کنند و گویند: مراد از اهل بیت زوجاتند و به مفسرین مزدور پول می دادند و در مجامع عمومی و در بازارها ندا می دادند که مراد از اهل بیت که آیه ی تطهیر درباره ی آنها نازل شده عبارت از زوجات [صفحه ۴۸۵] پیغمبرند (ص) [۳۵۴]. و همچنین اصرار ورزیده اند که (آل محمد) را از معنای حقیقی آن خارج و به معنای مجازی حمل نمایند و پیروان آنها نیز که بعدا پا به عرصه ی وجود گذاشته اند از آنها پیروی کرده و می کنند. راغب اصفهانی در مفردات القرآن گوید [۳۵۵]: قیل

لجعفر الصادق رضی الله عنه: الناس يقولون: المسلمون كلهم آل النبی علیه الصلاة والسلام فقال: كذبوا وصدقوا. فقيل له: ما معنى ذلك؟ فقال: كذبوا فی أن الامة كافتهم آله. وصدقوا فی أنهم اذا قاموا بشرائط شریعته آله. از این تعبیر

که مردم گویند مسلمین عموماً آل نبی (ص) هستند واضح است که مردم را دستهای اموی و ادار به آن حرفها می کرده و بر فرض اگر با قرینه و مجازاً (آل محمد) به امت هم اطلاق شود مردمی [صفحه ۴۸۶] که این ادعاء را می کرده اند نمی توانند بودن قدر متیقنی را از (آل محمد) انکار نمایند که عبارت از ائمه ی طاهرین از اولاد سید المرسلین (ص) اند. و فرمایش امام علیه السلام: فی انهم اذا قاموا بشرائط.... الخ قرینه است که اطلاق (آل) بر امت از باب مجاز و به معنی اتباع است اگر به شریعت عمل نمایند.

فرمایشهای امام رضا

ریان بن صلت روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام در مرو به مجلس مأمون تشریف برد و در آن مجلس جماعتی از علماء اهل عراق و خراسان جمع شده بودند و مأمون از امام علیه السلام از آیه ی شریفه: ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا [۳۵۶] سؤال کرده و آن حضرت برخلاف آنچه علماء در آن مجلس گفته اند بیانات فرموده و مأمون سؤال کرده که آیا مراد از عترت (آل) است یا غیر آل؟ امام علیه السلام فرموده: مراد (آل) است. و علماء گفته اند: از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل شده: که امت من آل من است و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله به نحو استفاضه گفته اند: که مراد از آل محمد امت اوست. امام علیه السلام در جواب آنها فرموده: آیا به آل محمد صدقه حرام [صفحه ۴۸۷] است؟ علماء گفته اند: بلی حرام است، امام علیه السلام فرموده: به امت چطور صدقه حرام است؟ در عمومیت گفته اند: نه حرام نیست، امام علیه السلام فرموده: این فرق میان

امت و آل کافی است پس نمی شود گفت: که مراد از آل امت است. و امام رضا علیه السلام در آن مجلس با دوازده آیه از آیات قرآنی فضیلت عترت طاهره علیهم السلام را بیان فرموده از ملاحظه ی مجموع آن بیانات امام علیه السلام و کلمات علماء که در حضور مأمون بوده اند معلوم می شود که علماء عامه چقدر اصرار داشته اند که نسبت به معانی آل محمد و اهل بیت و ذریه ی رسول الله صلی الله علیه و آله پرده پوشی نمایند و همان افکار نادرست و عقائد باطله است که تا حال در زبان و قلم سنیها باقی و در اصرار به آنها پافشاری می نمایند. از همان افکار است که آقای فیروزآبادی در کلماتش اظهار کرده چنانچه نقلش گذشت: خیال نشود که مراد از (آل محمد) عبارت از اهل بیت پیغمبر (ص) بالخصوص اند زیرا این ادعاء نزد اهل لغت نبوده و عرب آن را نمی شناسد بلکه (آل) عبارت از احباء و خاصان مرد است بعد آیه ی ادخلوا آل فرعون... را به خود شاهد آورده است.

در معضلات باید به آل محمد رجوع شود

به آقای فیروزآبادی گفته می شود: شما خودتان اقرار دارید که (آل) در لغت عبارت از احباء و خاصان شخص است و خود رسول الله صلی الله علیه و آله و عترت طاهره از اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که برابر با کتاب الله و یکی از ثقلین هستند که تا روز قیامت با هم خواهند بود و اتباع و شیعه ی [صفحه ۴۸۸] آن حضرات نیز اتفاق دارند تعیین کرده اند که (آل محمد) و (اهل بیت) و (عترت) عبارت از خاصان از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه ی اثنا عشر علیهم السلام و

صدیقه ی طاهره زهراء بتول علیها السلام می باشد. آیا در مقابل اینها می توان ادعاء کرد: که مراد از (آل محمد) اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بالخصوص نیستند زیرا اهل لغت و عرب این معنی را نمی شناسند؟ آیا تصریح خود رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه ی معصومین علیهم السلام که به موجب ادله ی عقلیه و نقلیه عصمت آنها ثابت است و اتفاق شیعیان آنها و اقوال و بیانات آنها بر حسب روایات وارده به اندازه ی اعتبار اقوال اهل لغت از عرب نمی باشد؟ تا آقای فیروزآبادی گوید: اهل لغت و عرب آن را نمی شناسد؟

شعر ناشی صغیر

در صورتی که تمامی امور و علوم به نحو صحیح در نزد آن بزرگواران است فیروزآبادی خودش و تمامی عرب باید از ایشان اخذ علوم کنند و چه خوب گفته شاعر اهل بیت علیهم السلام: ناشی صغیر آن مرد متکلم فقیه [۳۵۷] چنانچه علامه شیخ محمد علی اعسم نجفی (ره) در تخمیس [صفحه ۴۸۹] قصیده ی او گوید: بنو المختار هم للعلم باب لهم فی کل معضلة جواب اذا وقع اختلاف و اضطراب (بآل محمد عرف الصواب و فی آیاتهم نزل الكتاب) مراد از (آل محمد) آنچه را که خود رسول الله صلی الله علیه و آله بیان و تعیین فرموده و عترت طاهره علیهم السلام نیز فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را تعقیب فرموده اند و در حالی که (آل) در لغت چنانچه صاحب لسان العرب تصریح کرد به اولاد انسان گفته می شود که نسب شان به وی برسد و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله تعیین کرده که (آل محمد) عبارت از اولاد نسبی و صلبی او ائمه ی طاهرین علیهم السلام که

از اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله اند می باشد که اهل عصمت اند. آیا در مقابل این دلیل محکم می توان گفت: که عرب (آل محمد) را به آن معنی نمی شناسند؟- ولی چه باید کرد از قدیم گفته اند: «حب الشینی یمی و یصم» چون امثال فیروزآبادی ها تمام اهتمام شان برای تصحیح اقوال گذشتگان شان می باشد و لذا از معایب و ایرادات و اشکالات کلمات خودشان چشم پوشیده و نوشته اند آنچه را که نباید بنویسند و نظر بر این که از مثل فیروزآبادی در کتابی که آن را طبع و نشر کرده و نسبت آن را به وی داده اند آن حرفهای ناصحیح و اغلاط بسیار واضح درج شده و لذا به کلام طول داده شد تا نادرستی آن حرفها روشن شده و باعث اشتباه دیگران نگردد. [صفحه ۴۹۰]

اشاره

و اما عقیده ی شیعه ی امامیه درباره ی معنی (آل محمد) چنانچه گفته شد آنست که آنها عبارتند: از امیرالمؤمنین و صدیقه ی طاهره و امام حسن مجتبی و امام حسین سیدالشهداء و نه امام از ائمه ی هدی سلام الله علیهم اجمعین، و در صلوات هم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده آنها را از من جدا ننمائید عبارت از آن حضرات و ذوات مقدسه می باشد. علامه ی متبحر سید علی خان مدنی در شرح صحیفه ی سجادیه علیه السلام گوید [۳۵۸] آل محمد عندنا عترته الطاهرة من أهل العصمة علیهم السلام و لا وجه لتخصیص الشهد الثانی (ره) بأمیرالمؤمنین و فاطمه و الحسنین علیهم السلام. و للعامه اختلافات فقیل: آله أئمه و قیل: عشریته. و قیل. من حرم [صفحه ۴۹۱] علیه الزکات من بنی هاشم و عبدالمطلب. و علامه ی محدث سید جزائری (ره)

گوید: و اما آله صلی الله علیه و آله فقد اختلف المسلمون فی المراد بهم والذی اجتمعت علیه شیعتهم بسبب النقل المستفیض عن المعصومین انهم المعصومون علیهم السلام لا غیر [۳۵۹]. و علامه ی مجلسی (ره) در آخر کتاب اربعین می فرماید: الثامنة: فی تحقیق معنی الال و أهل البيت و قد قالت العامة فیهما ما قالوا و لا تطیل الکلام بذکر أقوالیهم الفاسدة و ما ذهب الیه الفرق الناجية الامامية و دلت علیه اخبارهم المتواترة هو ان المراد بالال فاطمه و الائمة الاثنا عشر علیهم السلام و کذا اهل البيت و یتظهر من الاخبار اختصاص اهل البيت باصحاب الکساء اما مع الرسول (ص) و بدون و لعله احد اطلاقته و مصطلحاته فی عرفهم علیهم السلام و قد وافقنا علی ما ذکرنا کثیر من العامة و دلت علیه اخبارهم. نگارنده گوید: شکی نیست که رسول الله (ص) داخل آیه ی تطهیر است به اتفاق مسلمین و همچنین اجماعی در میان امامیه است که ائمه ی معصومین علیهم السلام داخل مفاد آن آیه ی شریفه است چنانچه در محل خود مشروحا بیان شده است.

فرمایش شهید ثانی و اشکال محقق خونساری

(آل) را شهید ثانی (قدس سره) در شرح لمعه اختصاص به امیرالمؤمنین و صدیقه ی طاهره و حسنین علیهم السلام داده و فرموده: بباقی ائمه علیهم السلام [صفحه ۴۹۲] اطلاق می شود از باب تغلیب و علامه ی محقق آقا جمال الدین خونساری (ره) در حواشی خود فرموده: که اطلاق (آل) بباقی ائمه علیهم السلام از باب تغلیب باشد محل تأمل است. فرمایش آن محقق جلیل درست بوده و حرف حق است زیرا اطلاق (آل) بباقی ائمه علیهم السلام اطلاق حقیقی است از باب معنی مجازی نیست تا از باب تغلیب باشد. و محقق خونساری قدس سره می فرماید [۳۶۰]: و عن

الصادق عليه السلام: (آل محمد) ذریته. و الذریة هو العقب و عقب العقب مطلقا و اهل بیته الائمة علیهم السلام و عترته اصحاب الكساء. هذا بحسب اصل اللغة و الالفال و الاهل و العتره فی الاحادیث مترادفة کل بمعنی کل. روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل فرموده: که آل محمد (ص) عبارت از ذریه است و ذریه عقب انسان را گویند تا دامنه ی قیامت بر اولاد شامل است ولی ناگفته نماند: روایت اشاره به این است که (آل محمد ص) به ذریه اطلاق می شود و اختصاص به آنها دارد و سایر اقارب مراد از آل محمد نیست مانند این که بنی عباس ادعای آل محمد بودن داشتند و اما [صفحه ۴۹۳] این که آل محمد محمد در صلوات و در تشهد شامل عموم ذریه است از فرمایش امام علیه السلام در نمی آید چنانچه اهل بیت را نیز دو اطلاق است گاه استعمال در کلیه اولاد و ذریه ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می شود ولی اصل حقیقت استعمالش در اهل بیت عصمت و طهارت است چنانچه در آیه ی تطهیر: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا. مراد از اهل بیت عبارت از آل عبا و حضرات معصومین علیهم السلام است چنانچه روایات متواتره به طرق سنی و شیعه بر آن ناطق است. همچنین مراد از (آل محمد) که اغلب استعمال می شود و در صلوات خواه در تشهد نماز که واجب است و یا صلوات فرستادن به رسول الله (ص) که گفته می شود: اللهم صل علی محمد و آل محمد، عبارت از عتره طاهره ی معصومین علیهم السلام است چنانچه سید علامه ی متبحر (ره) در شرح صحیفه بر آن

تصریح فرموده و نقل گشت. و فرمایش محقق خونساری (ره) که فرموده: عترت رسول الله (ص) عبارت از اصحاب کساء هستند و این بر حسب اصل لغت است مورد اشکال نیست زیرا عترت بر حسب لغت بر اولاد صلبی انسان اطلاق می شود چنانچه در لسان العرب و دیگر کتب لغت بر آن تصریح شده است و در روایات نیز عترت به اصحاب کساء معنی شده و این منافات ندارد که مراد از عترت تمامی اوصیاء معصومین علیهم السلام اند چون در رأس آنها اصحاب کساء قرار گرفته اند و (عتر) به معنی اصل (عاد الی عتره) ای [صفحه ۴۹۴] اصله و (العتره) نسل الرجل و ولده و گاه در (عشیره) نیز استعمال می شود.

معنی عترت و نقل کلمات صاحب لسان العرب

ابن منظور در لسان العرب گوید: فی حدیث زید بن ثابت قال قال رسول الله (ص): انی تارك فیکم الثقلین خلفی کتاب الله و عترتی فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. قال محمد بن اسحق و هذا حدیث صحیح و رفعه نحوه زید بن ارقم و أبوسعید الخدری و فی بعضها: انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی فجعل العتره اهل البیت. و العتره ولد الرجل و ذریته و عقبه من صلبه فعتره النبی (ص) ولد فاطمه البتول علیها السلام. و عترته اهل بیته الاقربون و هم اولاده و علی و اولاده و المشهور المعروف [۳۶۱] ان عترته اهل بیته و هم الذین حرمت علیهم الزکاة و الصدقة المفروضة و هم ذوالقربی الذین لهم خمس الخمس المذكور فی سورة الانفال. این عبارات ملخص آنست که در لسان العرب به عین این الفاظ آمده است معلوم می شود در میان اهل لغت نیز (عترت) رسول الله (ص)

عبارت از اولاد رسول الله (ص) از بتول الزهراء علیها السلام است و در حدیث متواتر قطعی الصدور: انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیته [صفحه ۴۹۵] که عترت عبارت از اهل بیت است مراد از این عترت که عدل و مانند دو کفه میزان و ترازو با کتاب خداوندی قرآن کریم با هم بوده و از یکدیگر تا روز قیامت جدا نخواهند شد عبارت از ائمه ی معصومین علیهم السلام هستند که با کتاب خدا تا روز قیامت با هم بوده و ابداً جدا نمی شوند زیرا کسانی که با کتاب خدا با هم باشند و از آن جدا نشوند قطعاً باید معصوم باشند و ائمه معصومند پس قرآن کریم هیچ وقت از آنها و آنها از قرآن جدا نمی شوند و عدل با کتاب خدا هستند و اگر در بعض اخبار عترت باعم از ائمه ی معصومین علیهم السلام تفسیر و معنی شده است منافات با معنی عترت در حدیث شریف متواتر مذکور ندارد. و فرمایش محقق خونساری (ره): که آل و اهل و عترت در احادیث مترادفند و به معنای یکدیگرند صحیح است و وقتی که مطلق گذاشته می شود عبارت از عترت طاهره علیهم السلام اند و گاه می شود که در اعم استعمال شده است چنانچه گذشت.

نقل کلام صاحب کشف الغمة و نقل احادیثی در معنی «آل»

و صاحب کشف الغمة اربلی قدس سره [۳۶۲] را در تحقیق معنی (آل) کلامیست طولانی و علامه ی مجلسی (ره) هم مقداری از آن را در بحار الانوار [۳۶۳] نقل فرموده است. [صفحه ۴۹۶] گوید: فان قال قلئل: فما حقيقة الال فی اللغة عندك دون المجاز هل هو خاص لاقوام باعینهم ام عام فی جمیعهم متی سمعناه مطلقاً غیر مقید؟ فقل: حقيقة الال فی اللغة

القراة خاصة دون سائر الامة و كذلك العترة ولد فاطمه علیها السلام خاصة و قد يتجاوز فيه بان يجعل لغيرهم... خوب است در اینجا از حدیثی که در معنی (آل) وارد شده نقل شود. ابوبصیر گوید: عرض کردم به ابوعبدالله علیه السلام. من آل محمد؟ قال: ذریته. فقلت: من اهل بیته؟ قال الائمة الاوصیاء، فقلت: من عترته؟ قال: اصحاب العباء فقلت: من ائمه؟ قال: المؤمنون الذین صدقوا بما جاء به من عندالله عزوجل المتمسكون بالثقلین الذین امروا بالتمسك بهما. کتاب الله و عترته اهل بیته الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً. و هما الخلیفتان بعد رسول الله (ص) علی الامة علیهم السلام [۳۶۴]. ملاحظه شود: امام علیه السلام (آل محمد) را به ذریه تفسیر فرموده که گاه اطلاق می شود و منظور اختصاص به ذریه دارد نه این که به عموم [صفحه ۴۹۷] آنها شامل است و این منافات ندارد که مراد از (آل محمد) در تشهد نماز و در صلوات فرستادن و در اغلب ادعیه که انسان آنها را شفیع به درگاه خداوند آورده و عرض می کند: الهی به حق محمد و آل محمد. عبارت از ائمه ی معصومین علیهم السلام است. و نیز امام علیه السلام اهل بیت را به ائمه ی اوصیاء تفسیر فرمود، و عترت را فقط به اصحاب عباء علیهم السلام معنی کرد، ولی در تفسیر عترت در اشاره به حدیث ثقلین عترت را به اهل بیت معنی فرمود که در آیه ی تطهیر نیز مراد از اهل بیت ائمه ی معصومین است، پس عترت را به اصحاب کساء تفسیر

کردن منافات ندارد که مراد از عترت در حدیث ثقلین تمامی اوصیاء معصومین علیهم السلام مراد است. و در بعضی احادیث شریفه (آل)

محمد) را به کلیه آنانی که نکاح آنها به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حرام است تفسیر فرموده اند و این برای آنست که بنی عباس که می خواستند خودشان را در ردیف (آل محمد) قرار دهند آنها را از شمول (آل محمد) خارج نمایند و اگر احياناً مجازاً گاه می شود که (آل محمد) در معنی اعمی استعمال شود این استعمال لازم نگرفته که در صلوات و در تشهد نماز هم مراد از (آل محمد) شامل بنی عباس هم باشد که جمعی از آنها يك عده ملوك جباره بیشتر نبودند و ظالم بودند و قرآن کریم می فرماید: و لا تركنوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار. شیخ صدوق (ره) در معانی الاخبار روایت کرده از عبدالله بن [صفحه ۴۹۸] میسرته گوید: عرض کردم به حضرت ابو عبدالله علیه السلام. أنا نقول: اللهم صل على محمد و أهل بيته، فيقول قوم: نحن آل محمد، فقال: إنما آل محمد من حرم الله عزوجل على محمد صلی الله علیه و آله نکاحه [۳۶۵]. عبدالله دیده وقتی که می گوید: اللهم صل على محمد و آل محمد قومی که کنایه از بنی عباس است به خود می بالند و ادعاء می کنند که ما داخل آل محمد هستیم عبدالله هم بر حسب عقیده ی صحیح خود که بنی عباس داخل صلوات نباشند (آل محمد) را تبدیل (باهل بیته) کرده و اهل بیت چون اختصاص به اوصیاء معصومین علیهم السلام دارد تا ادعاء شمول بر بنی عباس از بین برود و از امام علیه السلام سؤال کرده وقتی که ما صلوات می گوئیم. قومی می گویند که ما آل محمد هستیم؟ و امام علیه السلام با جوابی که خالی از شائبه ی تقیه نیست فرموده:

(آل محمد) کسانی هستند که نکاح آنها به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حرام است یعنی اختصاص به اولاد صلبی پیغمبر اکرم (ص) دارد نه این که به عموم آنها شامل است امام (ع) خواسته رد ادعاء عباسیها باشد چنانچه نظیر این فرمایش از امام رضا (ع) نیز در مقابل بنی عباس وارد است و نقل خواهیم کرد ان شاء الله تعالی.

بیانات امام رضا در مجلس مأمون

حضرت رضا (ع) در مجلس مأمون الرشید همان مجلسی که در گذشته بر آن اشاره شد بعد از آن که علماء از آن حضرت از عترت [صفحه ۴۹۹] سؤال کرده اند آیا آنها عبارت از (آل) اند یا غیر (آل) است؟ امام (ع) فرموده: «هم الال» یعنی عترت عبارت از آل است. بعد علماء اعتراض بر امام (ع) کرده و عرض نموده اند به این عبارت: فقالت العلماء: فهذا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يؤثر عنه انه قال: «امتی آلی» و هؤلاء اصحابه يقولون بالخبر المستفاض الذي لا يمكن دفعه: «آل محمد أمته». فقال ابو الحسن علیه السلام: اخبروني هل تحرم الصدقة على الال قالوا نعم. قال: فتحرم على الامة؟ قالوا: لا، قال: هذا فرق ما بين الال و الامة و يحكم این يذهب بكم اضربتم عن الذكر صفحا أم أنتم قوم مسرفون... امام (ع) صریحاً مراد از (آل محمد) عموم امت باشد اساساً رد فرموده است و فرمایش امام معصوم (ع) حجت است و باید

از آن تبعیت کرد و بر عموم امت اسلامی واجب است که از فرمایش امام رضا (ع) سر نیچند و بر آن منقاد باشند زیرا او یکی از ثقلین است که رسول الله (ص) هر دو را امانت و خلیفه

و هادی از خود گذاشته است چنانچه به نحو تواتر قطعی سنی و شیعه نقل کرده اند. امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون الرشید که با آیات قرآنی به فضیلت اهل بیت استدلال فرموده و معانی اهل بیت و آل محمد و عترت را روشن ساخته است تا این که می فرماید: و اما الایة السابعة فقول الله تبارک و تعالی: ان الله و ملائکته [صفحه ۵۰۰] یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما [۳۶۶]. و قد علم المعاندون منهم انه لما نزلت هذه الایة قیل: یا رسول الله قد عرفنا التسلیم علیک فکیف الصلاة علیک؟ فقال: تقولون: اللهم صل علی محمد و آل محمد كما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید. فهل بینکم معاشر الناس فی هذا خلاف؟ قالوا: لا، قال المأمون: هذا ما لا خلاف فیہ اصلا و علیه اجماع الامة فهل عندک فی الال شیئی أوضح من هذا فی القرآن [۳۶۷]؟ قال ابوالحسن علیه السلام: نعم اخبرونی عن قول الله عز و جل: «یس و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم [۳۶۸]» «فمن عنی بقوله: یس؟ قالت العلماء: یس محمد صلی الله علیه و آله و سلم لم یشک فیہ احد. قال ابوالحسن (ع): فان الله عز و جل أعطى محمدا و آل محمد [صفحه ۵۰۱] صلی الله علیه و آله و سلم من ذلك فضلا لا یبلغ أحد کنه وصفه الا من عقله، و ذلك ان الله عز و جل لم یسلم علی احد الاعلی الانبیاء علیهم السلام فقال تبارک و تعالی: سلام علی نوح فی العالمین. و قال: سلام علی ابراهیم. و قال:

سلام علی موسی و هارون. و لم یقل: سلام علی آل نوح و لم یقل: سلام علی آل ابراهیم. و لا قال: سلام علی آل موسی و هارون، و قال عز و جل. سلام علی آل یس. یعنی آل محمد. فقال المأمون: قد علمت ان فی معدن النبوة شرح هذا و بیلنه [۳۶۹]. بلی (آل) گاه در ذریه و اهل دین و اتباع و اقوام و عشیره استعمال می شود چنانچه در قول خداوند سبحانه که می فرماید: ادخلوا آل فرعون اشد العذاب [۳۷۰] یعنی اتباع فرعون را داخل شدیدترین عذاب نمائید این معنی لازم نگرفته که در صلوات هم مراد از (آل محمد) امت و اتباع باشد با وجود تعیین خود رسول الله (ص) و ائمه ی طاهرین (ع) که مراد از (آل محمد) چه کسانی و مراد را روشن ساخته اند. شیخ صدوق قدس سره در معانی الاخبار مسندا نقل کرده از امام صادق (ع) که سلیمان دیلمی گوید: قلت، لابی عبدالله (ع): جعلت فداک من الال؟ قال: ذریة محمد (ص) قال: قلت: فمن الال؟ قال: [صفحه ۵۰۲] الائمة علیهم السلام فقلت: قوله عز و جل: ادخلوا آل فرعون اشد العذاب قال. و الله ما عنی الا ابنته [۳۷۱]. و باید متوجه شد که سؤال کننده در این روایت که گذشت از مطلق (آل محمد) سؤال کرده نه از (آل محمد) که در صلوات و در تشهد نمازها گفته می شود و امام (ع) هم مطابق سؤال جواب فرموده و یکی از معانی (آل) را بیان کرده و (آل فرعون) واقع در آیه ی شریفه را به آن معنی تفسیر فرموده است. و منظور امام علیه السلام آنست که (آل) از ذریه خارج نیست گرچه از

دلایل دیگر فهمیده شده از ذریه هم در صلوات و تشهد به ذریه ی عصمت و طهارت (ع) اختصاص دارد. بلی در بعض روایات وارد است: اللهم صل علی محمد و ذریته چنانچه در تعقیبات نماز صبح و مغرب وارد است و نقلش می آید. و بعید نیست که منظور شمول این صلوات بر تمامی ذریه باشد ولی ممکن است به قرائن سائر روایات و اتفاق امامیه که در (آل) قائلند در اینجا نیز مراد آن باشد که اختصاص به ذریه دارد نه این که شامل عموم ذریه باشد. حضرت امام صادق (ع) فرمود: سمع ابي رجلا متعلقا بالبیت [صفحه ۵۰۳] و هو يقول: اللهم صل علی محمد. فقال له ابي (ع) لا تبترها، لا تظلمنا حقنا، قل: اللهم صل علی محمد و اهل بیته [۳۷۲]. امام (ع) آن مرد را از صلوات دم بریده نهی فرموده، چون صلوات دم بریده برخلاف دستور رسول الله صلی الله علیه و آله است ولی اتباع بنی امیه از زمان آنها تا حال بر این عمل اصرار دارند و اگر کسی در صلوات (آل محمد) و (اهل بیت) را بر آن ضم ننماید در حق اهل بیت علیهم السلام ظلم روا داشته و از ظالمین بر آنها محسوب است.

نقل محدث قمی کلامی از بعض اهل کمال

محدث قمی (ره) در سفینه البحار گوید [۳۷۳] اقول: و عن بعض اهل الكمال ان آل النبي صلی الله علیه و آله کل من يؤل الیه و هم قسمان الاول: من يؤل الیه مآلا صوريا جسمانيا كأولاده صلی الله علیه و آله و من یحذوا حذوهم من اقاربه الصوريين الذين یحرم علیهم الصدقة فی الشریعة المحمدية و الثانی: من يؤل الیه (ص) معنویا روحانیا و هم

اولاده الروحانيون من العلماء الراسخين و الاولیاء الکاملین و الحكماء المتألهین المقتبسین من مشکوة انواره- الی ان قال- و لا شك ان النسبة الثانية أكد من الاولى و اذا اجتمعت النسبتان كان نورا علی نورکما فی الائمة المشهورین من العترة الطاهرين صلوات الله علیهم اجمعین ثم قال و کما حرم علی الاولاد الصوريين [صفحه ۵۰۴] الصدقة الصورية كذلك حرم علی الاولاد المعنويين الصدقة المعنوية اعنی تقلید الغير فی العلوم و المعارف انتهى. صاحب این کلام محقق ملا جلال الدین دوانی (ره) در حواشی شرح الهیاکل است (آل) را به معنی (کل من يؤل الیه) کرده که یکی از معانی (آل) در لغت است و اولاد و اقارب و تمامی آنهائی که بر آنها صدقه حرام است از (آل) محسوب نموده بر حسب دلخواه خود یکی از معانی را انتخاب کرده و آنچه ادعاء نموده بر آن متفرع ساخته و تقریبا يك معنای عرفانی تصور نموده است و شبیه به کلام فیروزآبادی در کتاب الصلاة و البشر است که گذشت. ولی شیخ اعظم بهائی (ره) آن را نقل کرده و فرموده: و هو مما يستوجب ان یکتب بالتبر علی الاحدق لا بالحبر علی الاوراق. و سید جزائری (ره) نیز در انوار نعمانیه ج ۱ ص ۱۳۴ ط تبریز آن را پسندیده در صورتی که با معنی (آل) بنابر آنچه در میان شیعه ی امامیه اتفاقی است نمی سازد و منظور از (آل) در صلوات فرستادن و در تشهد نمازها آن معنی نیست که او ادعاء کرده و گویا محقق دوانی (ره) آن را در زمان تسنن خود گفته است و ظاهر آنست که شیخ و سید قدس سرهما از معنی

کردن او آل را به معنی کل من يؤل الیه غفلت کرده اند چنانچه محدث قمی (ره) هم تابع آنها شده است.

اشکال بر آن کلام

و خیال نشود که معنی (آل محمد) که در صلوات و در تشهد نمازها که بر آنها صلوات واجب است عبارت از این معنی که محقق دوانی (ره) [صفحه ۵۰۵] تصور کرده است می باشد چنانچه در گذشته بیان شد مراد از (آل محمد) در آن موارد عبارت از عترت طاهرین و حجج معصومین علیهم السلام است و این عقیده ی ما امامیه بر حسب روایات کثیره وارده در این باب بوده و اجماعی در میان ماست. و از غرائب قول کسی است که گفته: در صلوات (آل) بر (اهل) ترجیح دارد زیرا (آل) شامل عموم شیعه هم می باشد، صاحب این کلام گویا از مرام شیعه اطلاع نداشته است که عموم شیعه را به دل بخواه خود مشمول لفظ (آل) در صلوات خیال کرده است زهی تصور باطل زهی خیال محال.

تشریف بردن امام کاظم به مجلس هارون و خذلان «نفع»

و سید علماء اسلام سید مرتضی علم الهدی قدس سره در کتاب امالی روایتی نقل کرده که بجاست در اینجا آن را بیاورم سید از مرزبانی و او به سند خود از ایوب ابن حسین هاشمی نقل کرده که گوید [۳۷۴]: قدم علی الرشید رجل من انصار يقال له: نفع - و كان عريضا - قال: فحضر [صفحه ۵۰۶] باب الرشيد و معه عبدالعزيز ابن عمر بن عبدالعزيز و حضر موسى بن جعفر عليهما السلام علي حمار له فتلقاه الحاجب بالبر (بالبشرخ) و الاكرام و اعظمه من كان هناك و عجل له الاذن، فقال نفع لعبد العزيز: من هذا الشيخ؟ قال: أو ما تعرفه؟ قال: لا، قال هذا شيخ آل أبي طالب، هذا موسى بن جعفر، قال: ما رأيت اعجز من هؤلاء القوم يفعلون هذا برجل يقدر أن

يزيلهم [۳۷۵] عن السرير اما لئن خرج لاسوانه، فقال له عبدالعزيز: لا تفعل فان هؤلاء اهل بيت قلما تعرض لهم أحد في خطاب الا و سموه بالجواب سمة يبقی عارها عليه هدی المدهر [۳۷۶] قال: و خرج موسى بن جعفر [صفحه ۵۰۷] عليهما السلام فقام اليه نفع الانصاري فاخذ بلجام حماره ثم قال له: من أنت؟ فقال له: يا هذا ان كنت تريد النسب فأنا ابن محمد حبيب الله ابن اسماعيل ذبيح الله ابن ابراهيم خليل الله، و ان كنت تريد البلد، فهو الذي فرض الله على المسلمين و عليك - ان كنت منهم - الحج اليه، و ان كنت تريد المفاخرة فوالله مارضى مشركو قومي مسلمي قومك أكفاء لهم حتى قالوا: يا محمد، أخرج الينا اكفاءنا من قريش. (و ان كنت تريد الصيبت و الاسم فنحن الذين امرالله تعالى بالصلاة علينا في الصلوات الفروضة بقوله: اللهم صل على محمد و آل محمد، فنحن آل محمد) [۳۷۷] خل عن الحمار، قال: فخلي عنه و يده ترعد و انصرف بخزي فقال له عبدالعزيز: ألم أقل لك؟ درباره ی صلوات فرستادن به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ثوابهای آخروی که بر آن مترتب است روایات کثیره از خود رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه ی اهل بیت علیهم السلام وارد است که در جوامع حدیث شیعه و سنی نقل گردیده و کیفیت آن با عبارات متعدده روایت شده و برای تیمن روایتی را که شیخ جلیل فقیه ابو محمد جعفر بن احمد بن علی قمی نزیل ری رحمه الله أستاذ شیخ صدوق (ره) در کتاب (العروس) در اول آن کتاب نقل کرده [صفحه ۵۰۸] بیاورم. [۳۷۸]

صلوات در روز جمعه

می فرماید: روایت شده

به ما از امام جعفر بن محمد علیهما السلام: وقتی که روز قیامت برپا شد خداوند احدیت جلت عظمته روزها را در صورت هائی مبعوث می کند که آنها را مردم می شناسند چه روزهایند و روز جمعه [صفحه ۵۰۹] را مبعوث می کند جلو آن روزها باشد مانند عروسی صاحب جمال و کمال که به شخص دیندار و مالدار فرستاده می شود و در درب بهشت می ایستد و روزها در پشت سر آن ایستاده باشند و شهادت می دهد و شفاعت می کند بر تمامی کسانی که صلوات بر محمد و آل محمد گفته باشند و بر غیر آن اشخاص شفاعت نمی کند یعنی شفاعت می کند به آنهایی که در روز جمعه صلوات گفته باشند. به امام علیه السلام عرض کردند: زیاد صلوات گفتن در کدام وقت از اوقات افضل است؟ فرمود: يك صد مرتبه صلوات گفتن بعد از نماز عصر. شخصی عرض کرد چطور بگوئیم؟ فرمود: بگو: اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم ظاهر از روایت آنست که بعد از نماز عصر روز جمعه به آن کیفیت صلوات گفته شود. و ناگفته نماند: که مبعوث شدن روزها و جمعه عبارت از تجسم روزهاست در روز رستاخیز و روز برگشت بر خداوند تعالی چنانچه اعمال و افعال و اعتقادات و بلکه حرکات و سکنت و اوصاف و صفات و تمامی شئون و حیثیات بشری و لااقل اغلب آنها تجسم پیدا می کنند و با انسان پس از مرگ همراه بوده و روز قیامت نیز با انسان مصاحب خواهند بود و ادله ی بسیار از کتاب و سنت بر آن دلالت دارد و در محلش بیان و ثابت شده است.

جهت ضم «آل» بر صلوات

از

آنچه نگارش یافت روشن شد که در صلوات باید (آل) را از [صفحه ۵۱۰] آن جدا نکرده و بر صلوات باید ضمیمه شود و لذا بهترین عبارتی که باید با آن به رسول الله صلی الله علیه و آله صلوات فرستاد همان عباراتیست که در افواه و السنه ی مردم از شیعیان از عالم و جاهل و بزرگ و کوچک و در تشهد نمازها معمول و مشهور است و بدون شك ان عبارت کفایت می کند که عبارت است از: «اللهم صل علی محمد و آل محمد». و مراد از (آل) در صلوات گفتن و در تشهد نمازها چنانچه کرارا نگارش یافت در نزد ما شیعه ی امامیه اثناعشریه عبارت از امیرالمؤمنین و صدیقه ی طاهره فاطمه ی بتول زهراء علیهما السلام و یازده ائمه ی معصومین دیگر صلوات الله علیهم می باشند و آن بزرگواران هستند که در نماز بر آنها صلوات فرستادن با جدشان خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم واجب است و اگر گفته نشود نماز باطل خواهد شد. و حکمت و جهت انضمام (آل) که خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دستور فرموده و ضم آن را بیان کرده چیست؟ در اینجا دو وجهی برای آن از مرحوم میرور سلطان متشرع عادل سلطان محمد اولجایتو مشهور (شاه خدابنده) مغولی

رحمة الله عليه نقل شده و هر دو وجه بسیار لطیف است به نقل آنها اکتفاء می شود و جهاتی دیگر نیز دارد ولی قبلا این چند سطر را می نگارد:

هجوم مغول بر بلاد اسلامی

طائفه ی مغول که به عموم بلاد اسلامی مانند سیل بنیان کن هجوم آوردند صدمات فراوان و خسارات مادی و معنوی بی پایان وارد ساختند [صفحه ۵۱۱] بلکه

عمده باعث جلوگیری از پیشرفت مسلمین از جهات مختلفه شدند و کتب نفیسه ی اسلامی به یغما رفته و دست خوش و تاراج افراد آرتش جاهل و سربازان نادان مغول گشت. و کتابخانه ها از بین رفته و رجال برجسته نابود شده و بلاد اسلامی ویران و با خاک یکسان گردید و عمده باعث آن جریان بر حسب ظاهر رویه و رفتار زمامداران خونسرد و خودسر مسلمانان گشته که اگر شرح داده شود غیر از دلخونی و تأثرات درونی ثمری ندارد. هجوم مغول را بر بلاد اسلامی امیرالمؤمنین علیه السلام قبلا خبر داده است چنانچه کلمات گهربار آن حضرت مشهور است. ولی آنچه باید در مد نظر گرفت آنست: که از افراد مغول و از زمامداران خونخوار آنها در اثر معاشرت با مسلمانها و پی بردن آنها به حقایق اسلامی بالاخره اشخاصی را اسلام از آن نژاد تصفیه کرده و بیرون آورده و تحویل به جامعه داد که از طرفداران سرسخت اسلام و از پیروان و ترویج کنندگان اسلام و قرآن شدند و مانند سلطان محمود غازان خان و برادرش اولجایتو محمد مشهور سلطان خدابنده به وجود آمدند که از عاقل ترین و داناترین و فاضل ترین سلاطین اسلام گشتند. و در میان سلاطین مغول که در ایران سلطنت کرده اند مانند این دو برادر چشم روزگار ندیده است خاندان شان به ویرانی ایران و سائر بلاد اسلامی کوشیدند ولی در مقابل آن این دو برادر به آبادانی و ترمیم [صفحه ۵۱۲] ویرانها همت گماشتند و از هر جهت رو به ترقی گذاشتند.

فرمایش شیخ بهائی در حق غازان خان

شیخ اعظم شیخ بهائی عاملی قدس سره در رساله ی توضیح المقاصد [۳۷۹] گوید: سلطان غازان در محبت به اهل بیت علیهم السلام معروف

بود و در چهارم ماه شعبان به شرف اسلام مشرف شد و خود را محمود نامید و با اسلام آوردن او از لشکریان وی و دیگران قریب يك صد هزار کس به اسلام مشرف شدند و این واقعه در تاریخ شش صد و نود و چهار هجری بود و بر علمای اسلام انعام فراوان کرد و امر کرد آتشکده ها و بت خانه ها را ویران ساختند و میل تمامی بر تشیع داشت ولی متمکن از اظهارش نشد اما برادرش سلطان محمد خدابنده اظهار تشیع نمود انارالله برهانه و یازدهم ماه شوال سال هفتصد و سه هجرت درگذشت. و سلطان محمد اولجایتو خدابنده در سال ۷۱۶ در سن ۳۶ سالگی وفات یافت و معنی اولجایتو (سلطان مبارک) و متصلب در تشیع بود و علماء شیعه را معظم می داشت مثل علامه جمال الحق والدين قدس الله روحه و دیگر از علماء

شیعه، خواجه رشیدالدین فضل الله تاریخ مبارک غازی را در تاریخ حالات محمود غازی نوشته و در سال ۱۳۵۸ هجری قمری به تصحیح (کارل یان) در انگلستان طبع شده است. [صفحه ۵۱۳]

سلطان خدابنده و خطاب غازی به قضات و مشایخ

خواجه رشید در ضمن حکایت دهم در نصیحت کردن غازی خان قضات و مشایخ و زهاد و اهل علم و تقوی را گوید: که غازی به آنها می گفته: (و اگر من چیزی خلاف شرع و عقل کنم مرا تنبیه و اعلام کنید) [۳۸۰]. نگارنده گوید: این سخنان غازی نمونه ی مختصری از رویه ی حکومت در اسلام و اثر جزئی از آنست چون غازی از روی حقیقت اسلام و ایمان آورده بود و لذا آن سخنان را به زبان رانده است و از آثار عملی وی معلوم است که مجرد حرف و حیل گری

نبوده است. سلطان محمد خدابنده در ترویج مذهب شیعه ی امامیه کوشیده و سکه و خطبه به نام ائمه ی اهل بیت علیهم السلام کرد و آیه الله علامه قدس سره در سفر و حضر مصاحب وی بود و مدرسه ی سیاره را که برای تدریس و بحث و مطالعه ی علامه (ره) با شاگردانش ترتیب داده در سفرها آن مدرسه که مشتمل بر خیمه های مخصوص بود نصب می شد و یک صد نفر شاگرد در آنها پس از درس و بحث به مطالعه و حتی به استنساخ کتابها اشتغال می ورزیدند. رویه ی آیه الله علامه (ره) با سلطان خدابنده و ترویج مذهب [صفحه ۵۱۴] اهل بیت علیهم السلام ابن بطوطه رحاله و سیاحت کننده و جهانگرد مشهور را بسیار ناراحت کرده و لذا در کتاب رحله ی معروفش دروغهایی از خود بافته و داستانی از اساطیر ساخته و گفته که سلطان نامبرده بالاخره از مذهب تشیع (رفض) برگشت و مذهب اهل تسنن را پیرو شد که از دروغهای شاخدار ابن بطوطه است. سلطان محمد خدابنده تا آخر عمر خویش در مذهب شیعه بود و تا سال آخر عمرش که در سال (۷۱۶) ه ق رخت از جهان بریسته سکه به نام نامی ائمه ی اثناعشر علیهم السلام زده است و خود این جانب از آن سکه ها مقدار زیادی در نزدیکی از تجار مشهور در تبریز دیدم و خطوط و تاریخ آنها را خواندم.

نقل از تاریخ ابن هلال

از تاریخ ابن هلال نقل شده که در ایام دولت او تمامت قبائل جبل و دیلم و امرای ایشان مطیع و منقاد شدند و عرب و عجم کمر مطاوعت آن بر میان بستند و او را در جهان از شهرها و قلاع و ابواب خیر و

مساجد و مدارس و عمارت عالی بسیار است و سادات را بسیار دوست بودی و با خاندان محمد صلی الله علیه و آله آشنائی تمامش بودی چنانچه مذهب ایشان اختیار نمود و خطبه و سکه به نام ایشان فرمود و بیشرت اوقات با شواعل جهاننداری و موانع شهریاری به مباحثات علمی مشغول بودی و پیوسته صحبت با علماء و صلحاء داشتی و مسائل نیک مشکل پرسیدی و از خود نیک فکرهای خوب کردی و آنچه او را در خاطر آمدی بر علماء عرض کردی. [صفحه ۵۱۵]

بیان دو وجه از سلطان خدابنده در ضم آل بر صلوات

از آن جمله روزی در جامع سلطانیه [۳۸۱] در مجلس وعظ نشسته بود واعظ در فضیلت صلوات کلمات میراند سلطان پرسید که چرا با هر يك از انبياء آل او را در صلوات ذکر نمی کنند و در صلوات بر ختم انبياء اللهم صل علی محمد و آل محمد می گویند و بی ذکر (آل) صلوات نمی فرستند؟ واعظ در جواب فروماند، سلطان فرمود: که مرا در جواب این مسأله دو چیز به خاطر رسیده بر شما عرض کنم که اگر پسندیده باشد از شما انصاف بستانم و الا غرامت بکشم. وجه اول: آن که چون دشمنان او را ابتر خواندند ایزد تعالی ابتریت را بر دشمنان او انداخت که نسل ایشان منقطع شد و اگر نیز باشند کسی ایشان را نشناسد و نام نبرد و ذکر نکند. وجه دوم: آن که ادیان انبیاء و ملک رسل ما تقدم چون در معرض نسخ و زوال و تبدل و انتقال بودند امضاء احکام آن علی الدوام [صفحه ۵۱۶] بر وارث و غیره لازم نبود به خلاف دین محمد صلی الله علیه و آله که

چون تا دامن قیامت به تغییر دول و تقلب دوران تغییر در آن صورت نمی بندد و بر متابعان او لازم است که اخذ احکام آن از فرزندان او کنند لاجرم در صلوات ذکر ایشان به ذکر او صلی الله علیه و آله و سلم مقرون شد تا امت را معلوم شود که حافظان شرع محمدی ایشانند و متابعت و حرمت ایشان را از جمله ی فرائض دانند. سلطان چون از تقریر جواب فارغ شد فضیلتی مجلس زبان به تحسین و ثنا گشودند و از حسن درایت و تقریر او تعجب نمودند [۳۸۲]. از کلمات سلطان خدابنده (ره) که در وجه دوم بیان کرده روشن است که عقیده ی شیعه را در معنی (آل) در صلوات تقریر فرموده است که مراد از آن عبارت از عترت عصمت و طهارت علیهم السلام اند چنانچه مکرر به این مطلب اشارت رفت و سایر معانی (آل) در صلوات و تشهد نمازها مراد نیست. و چه خوب گفته شده: آل النبی عترته المعصومون علیهم السلام فغیر العتره او العتره غیر المعصوم لیسوا من آل صلی الله علیه و آله. [صفحه ۵۱۷] و اگر کسی عناد ورزد و بر معانی دیگر حمل کند خارج از رویه ی شیعه است چنانچه سنیها از روی لجاجت می کنند.

ادعای محی الدین عربی در آیه ی تطهیر و عدم صحت آن

چنانچه از مطالب تعجب آور آنها است که بزرگ عارف و صوفی شان محی الدین عربی گفته: که آیه ی شریفه ی: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا [۳۸۳]. شامل جمیع ذریه ی رسول الله صلی الله علیه و آله است و داخلند جمیع اولاد فاطمه علیها السلام تا روز قیامت در حکم این آیه از غفران پس ایشانند پاک کرده

شده از گناهان تا آخر کلامش که نگارش داده است [۳۸۴] مگر این که مرادش معصومین علیهم السلام از اولاد صدیقہ ی طاهره علیها السلام باشد و الا کلامش صحیح نبوده و مرامش درست نیست زیرا از آیه ی شریفه عصمت اهل بیت استفاده می شود و نظر به احادیث متواتره که از طرق شیعه و سنی نقل شده اهل بیت در آیه ی تطهیر عبارت از پنج تن آل عبا علیهم

السلام هستند و باقی ائمه (ع) نیز داخلند بالاجماع و امکان ندارد که آیه بغیر از آنها شامل شود پس چطور می شود که به جمیع ذریه تا روز قیامت شامل بوده باشد؟ اینگونه حرفها و مطالب ناگوار بی مدرک و برخلاف دلائل متقنه از کتاب [صفحه ۵۱۸] و سنت از شیخ محی الدین عربی زیاد نقل شده است.

معنی و منظور از صلوات

اشاره

آیا منظور از صلوات گفتن به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و آل او را منضم به آن کردن چیست؟ و چه فائده در دنیا و آخرت نسبت به آن حضرت و اهل بیت اش دارد؟ در پاسخ این سؤال گفته می شود: اما در دنیا چنانچه قبلا اشاره شد منظور عملی کردن شعار باعظمت اسلامی است که تا حال بر احدی از پیشوایان دینی و مذهب و قائدین دنیوی و زمامداران سیاسی دنیا نصیب نشده که هر وقت نام او را اتباعش به زبان بیاورند در عمومیت صدا و فریاد بر ثناء و دعاء با زبان مخصوص و با لحن خاصی به آسمان بلند شده و طنین انداز شود و هر قدر بتوانند با صدای بلندتر به آن شعار مذهبی اهتمام کنند و نام نامی او را زنده نگاه دارند و در ایام زندگانی

و حال حیات آنها این کار رخ نداده تا چه رسد بعد از وفاتشان مگر بر حضرت خاتم انبیاء و اشرف کائنات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و این وعده ی قرآن کریم و لطف خاص خداوند رحیم نسبت به آن وجود اقدس است که فرموده: و رفعنا لك ذکرک [۳۸۵] . [صفحه ۵۱۹]

شهادت به ولایت در اذان

چنانچه در اذان اسم مبارک او را بعد از شهادت به توحید خداوندی با شهادت به رسالت وی با تصریح به اسم مبارکش با هم پشت سر هم مقرون ساخته و اعلام فرموده است. و بهتر است هر جا که شهادت به توحید خداوندی و شهادت به رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذکر شود خواه در اذان و اقامه باشد یا در غیر آنها شهادت به ولایت و امامت امیرالمؤمنین (ع) علی علیه السلام نیز برای تکمیل شهادتین ذکر شود و این عمل در حد نفس خود مستحب است و مواردی پیش می آید که به حد وجوب می رسد و عناوین ثانویه عارض شده و رخ می دهد که مکلف ملزم می شود که شهادت به ولایت و امارت مؤمنین و امامت مسلمین در حق امیرالمؤمنین علیه السلام را بگوید گر چه شهادت به ولایت در اذان و اقامه از فصول و جزء آنها نیست که اگر گفته نشد باطل شود ولی برای این که تکمیل کننده ی شهادتین است و آنها بدون شهادت به ولایت فائده نداشته و اعمال مکلف بدون آن قبول نیست شهادت به ولایت و امارت علی علیه السلام نیز گفته می شود و هیچگونه مانعی ندارد و رجحان شرعی دارد. و در این مسأله رجوع شود به

حاشیه ی عروۃ الوثقی تألیف شیخنا الاستاد کاشف الغطاء (ره) ط نجف و مستمسک العروۃ سیدنا الاستاد طباطبائی حکیم قدس سرهما و رساله های مستقلی که در این مسأله تألیف شده مانند رساله ی مستقلی که علامه آقا سید عبدالرزاق مقرر رحمہ اللہ تألیف کرده و در نجف طبع شده است. [صفحه ۵۲۰] و اما فائده ی صلوات نسبت به عالم آخرت و جهان معنوی باطنی آن در حق خاتم انبیاء و اولاد طاهرین آن حضرت صلوات اللہ علیہم اقوال علماء و کلمات بزرگان اسلام در آن باره مختلف است.

فرمایش شهید ثانی در الروضة البهية

عالم ربانی شهید ثانی قدس سره در «الروضة البهية» فرموده: الصلاة المأمور بها في قوله تعالى: صلوا عليه و سلموا تسليما اصلها الدعاء لكنها منه تعالى مجاز في الرحمة و غاية السؤال بها عائد الى المصلى لان الله تعالى قد اعطى نبيه صلى الله عليه و آله من المنزلة و الزلفى لديه ما لا يؤثر فيه صلاة مصل كما نطقت به الاخبار و صرح به العلماء الاخير. حاصل فرمایش آن عالم ربانی و شهید در راه حق از ظلم سلطان عثمانی آنست: که صلوات گفتن به رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم يك امر تعبدی است وضع شده با صورت مخصوصه که با آن دعا شود و ثواب آن به خود مکلفین برمی گردد و رسول اللہ (ص) احتیاجی بر آن ندارد چون خدا بر او منزلت و تقربى عنایت فرموده که صلوات فرستادن در تقرب وی اثر نمی بخشد. و بعضی گفته: درجات عطایای خداوندی حدی ندارد و خاتم انبیاء از انبیاء (ص) سلف به قبول فیوضات الهیه برتری داشته و تفوق دارد و لذا می فرموده: ان ربی قد وعدنی درجة لا تتال

الا بدعاء امتی و از صلحاء مؤمنین طلب دعا می کرد پس صلوات فرستادن بر آن وجود مقدس ممکن است تأثیر داشته باشد و مراتب قرب الهی و تقرب معنوی [صفحه ۵۲۱] به پیشگاه خداوندی غیرمتناهی است چه مانع دارد که هر صلوات بر آن وجود اقدس باعث بالا رفتن به درجات از مرتبه ی به مرتبه ی دیگر بالاتر از آن مرتبه ی اولی گردد.

وجوه دیگر در فائده ی صلوات در حق رسول الله

و بعضی گفته: دعا کردن ما برای رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم از جمله ی اعمال خود آن وجود مقدس است که به سبب آن اعمال زیادتی قرب و برتری درجات به وی حاصل می شود چون وجود اقدس خاتم انبیاء (ص) باعث شده که ما را از هلاکت نجات داده و ما او را شناخته ایم و صلوات بر او را دانسته ایم و صلوات گفتن بر او از جمله ی اعمال و عبادات آن حضرت است مثل دعا کردن مؤمن در حق برادر مؤمن دیگرش به سبب داخل شدن او در ایمان چون برای انسان: «لیس الا ما سعی» و بعضی گفته: که صلوات گفتن ما بر خاتم انبیاء (ص) باعث می شود که نسبت به آن وجود اقدس درجه ی شفاعت در حق خود ما حاصل شود و این موضوع زیادتی درجه ی در حق آن وجود مقدس است چنانچه دعا می کنیم و می گوئیم: و تقبل شفاعته فی امته... الخ و بعضی گفته: که صلوات دعاء است بر پیغمبر و ائمه ی اطهار علیهم السلام که

انقطاع وساطت رحمت کلیه از آن حضرت نشود مانند این که می گوئیم: اهدنا الصراط المستقیم چنانچه می فرموده: رب زدنی علما. [صفحه ۵۲۲] و بعضی گفته: که صلوات دعاء

است برای زیادتی نعمتهای ما زیرا زیادتی نعمتها به ما و بالا رفتن درجات ماها باعث زیادتی نعمت بر آن حضرات علیهم السلام است مانند شاخ و برگهای درخت و طراوت آنها که باعث زینت درخت بوده و زیادتی بر آنست که باب صفات به حال متعلق باشد.

تحقیقات عمنا الاعظم مرحوم شیخ الاسلام

عمنا الاعظم مجتهد کبیر حاج میرزا محمود شیخ الاسلام [۳۸۶] طباطبائی تبریزی قدس سره را در رساله ی «مسائل الدعاء» در جواب از سؤال سوم شخص سؤال کننده تحقیق عالی و دقیق است و نقل آن سؤال و جواب در اینجا خالی از فائده نیست و چون هر دو سؤال و جواب به عربی است ترجمه به فارسی آن را از ترجمه ی آن رساله ی شریفه که به قلم سید جلیل فاضل معظم آقای حاج سید ابوالفضل حسینی ترجمه شده در اینجا بیاورم و اصل رساله ی (مسائل الدعاء) که به عربی است با (رساله ی ابداء البداء القول بالبداء) از تألیف آن مرحوم با هم به قطع کوچک در سال (۱۳۰۲) ه. ق در تهران طبع شده و ترجمه ی (مسائل الدعاء) به فارسی در سال (۱۳۶۸) ق در قم چاپ گردیده و ترجمه ی آن سؤال و جواب این است: [صفحه ۵۲۳] پرسش سوم: شناختی و فهمیدی که خداوند سبحان دعای دعاکنندگان را لامحاله اجابت می فرماید یا به سبب اعطاء آنچه سؤال نموده یا به واسطه ی اعطاء عوض آنچه آن را که سؤال کرده است. پس آیا اجابت دعای امت برای رفعت درجه ی پیغمبر و ائمه ی علیهم السلام و مانند اینها عین اش عطا می شود (یعنی درجات آنها را ارتقاء داده و بالا می برد)؟ و یا این که عوض آن را مرحمت می فرماید (یعنی در

مقابل آن ثواب اخروی برای خود امت عطا می فرماید)؟ و به عبارت دیگر آیا دعای امت برای آنها موجب زیادتی مرلتب آنها می باشد یا نه؟ بلکه فائده ی دعای امت برای خود امت بر می گردد؟ پاسخ: به جماعتی از متکلمین و غیر آنها نسبت داده شده است که شق دوم را اختیار نموده اند و گفته اند، بر پیغمبر و ائمه ی اطهار علیهم السلام عطا شده است از بلندی درجه و قرب منزلت و بزرگی و عظمت فضل به اندازه ی که دیگر دعای دعاکننده در آن تأثیری ندارد و فائده ی دعای امت برای آنها راجع به نفس خودشان می باشد که به واسطه ی اینها مقرب گردیده و استفاده ی ثواب می نمایند چنانچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: (من صلی علی واحد صلی الله علیه و آله عشر) یعنی هر که رحمت بفرستد برای من یک مرتبه خداوند عالم رحمت می فرستد برای او ده مرتبه. [صفحه ۵۲۴] و لکن تحقیق مطلب چنان که جمع کثیری از محققین گفته اند این است: که دعای امت باعث زیادتی مرلتب و مدارج آنها می باشد به جهت این که نعمای الهی محدود به حدی نبوده و پایان و انتهائی برای آن متصور نیست و مدارج تفضلات خداوند تعالی را نتوان احصاء نمود و بودن آنها سلام الله علیهم در مرتبه ی که بی نیاز و غیر محتاج باشند به ازدیاد مراتب به تصور نمی آید و بودن دعای

امت از اسباب ازدیاد مراتب آنها جائز است. علاوه بر اشخاص بینا مخفی و پوشیده نیست که هرگاه آنها از این معنی بی نیاز بودند لزومی نداشت که امت تحصیل ثواب و تقرب را به واسطه ی دعا کردن به

آنها بنماید و اولی و سزاوار برای امت در تحصیل ثواب و تقرب این بود که برای نفسهای خودشان دعا بنمایند که خدا آنها را در ایمان و اعتقاد به ائمه علیهم السلام ثابت و مستقیم فرماید. بلی ممکن است گفته شود: این که زیادتی مراتب آنها سلام الله علیهم در خصوص خواستن رحمت بر آنها حاصل می شود (یعنی ممکن است زیادتی مراتب آنها در مورد طلب رحمت به جا آورده شده و به عمل بیاید) برای این که مراتب صلوات و رحمت و تفضل خداوندی غیرمتناهی بوده و پایانی ندارد. و اما در اعطاء خداوندی درجه ی شفاعت و وسيله را به سبب دعای امت برای پیغمبر صلی الله علیه و آله که درجه ی است در بهشت و بالاتر از آن درجه نیست ممکن نیست زیرا این که ثابت شده است که خداوند سبحان امثال [صفحه ۵۲۵] شفاعت و وسیله را به واسطه ی تحمل اثقال رسالت و زحمات او و به سبب ختم نبوت به آن بزرگوار عطاء فرموده است نه به جهت دعای امت و اگر چه وارد شده از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که امر فرمود سؤال کنید برای من وسیله را «علی رؤوس الخلائق» یعنی علنی و آشکارا که خداوند متعال برای من بدهد. پس دعای امت و طلب آنها از خدا این که عطا کند امثال شفاعت و وسیله را برای پیغمبر (ص) اذعان و اعتقاد است بر این که آنها حق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و اوست که لائق و سزاوار اینهاست و این اذعان موجب تکمیل ایمان است و در این

صورت این طلب می باشد از باب استعمال صیغه ی امر در تصویب و این معنی هم در عرف معروف است مانند این که رفیق تو می گوید: دیدم فلانی را که به پدر خود فحش می داد پس او را زدم در این حال تو می گوئی بزن او را و مقصودت این است که زدن او را تحسین نمائی و شخص ضارب را تحسین نموده و استحقاق مضروب را تثبیت نمائی و از این لحاظ است که بعضی اوقات برای ضارب می گوئی خوب کردی که او را زدی و به جا بوده که او را بزنی ولیکن ممکن است که این خدشه را دفع بکنی با این که بگوئی: اگر چه ما مسلم می داریم که برای دعای امت راجع به عطاء خداوند احادیث امثال وسیله و شفاعت را وجهی و علتی نیست. و صرف نظر کردیم از این که طلب اعطاء آنها «شفاعت و وسیله» برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به جهت تصویب خلاف ظاهر است می گوئیم: همانا در وسیله و [صفحه ۵۲۶] شفاعت تفضلات غیرمتناهی و شئون کثیره می باشد. پس سؤال شفاعت و وسیله برای پیغمبر (ص) راجع می شود به سؤال کردن آن چیزی که در آنها هست از تفضلات و شئون دیگر، این معنی را امعان نظر نموده و نیک بنگر. و اما آنچه در دعای عصر جمع وارد است که: و انک لم تأمر بالصلاة علیه الا بعد ان صلیت علیه انت و ملائکتک - الی قوله علیه السلام - لا لحاجة الی صلاة احد من المخلوقین بعد صلاتک علیه و لا الی تزکیتهم ایه بعد تزکیتک بل الخلق جمیعا هم المحتاجون الی ذلک لانک

جعلته باک الذی لا تقبل لمن أتاک الا منه و جعلت الصلاة علیه قرابة منک و وسیلة الیک و زلفة عندک و دللت المؤمنین علیه و امرتهم بالصلاة علیه لیزدادوا بها اثره لذیک و کرامة علیک. یعنی خدایا امر نفرموده ای به صلوات و رحمت فرستادن

بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مگر بعد از آن که تو و ملائکه های تو به او رحمت فرستاده باشید (تا این که عرض می کند) امر کردن تو برای ما که صلوات و رحمت به پیغمبر (ص) بفرستیم نه از این جهت است که پیغمبر (ص) احتیاج به صلوات و رحمت یکی از مخلوقات داشته باشد بعد از آن که تو بر او صلوات فرستاده باشی و نه از این راه است که پیغمبر (ص) احتیاج به تزکیه ی احدی داشته باشد بعد از آن که تو او را تزکیه فرموده ای بلکه مخلوقات جمیعا محتاجند به طرف صلوات بر پیغمبر (ص) به جهت این که تو قرار دادی او را وسیله ی خودت بطوری که قبول نمی کنی از کسی [صفحه ۵۲۷] که بیاید به طرف تو مگر از این راه و قرار داده ای رحمت را به روی تقرب بر تو و سیله به سوی تو و منزلت در نزد تو و دلالت و راهنمایی فرموده ای مومنین را بر او و امر کردی آنها را به رحمت و صلوات فرستادن بر پیغمبر (ص) که به واسطه ی آنها در پیشگاه تو دارای کرامت و کردار نیک بشوند. پس آنچه استفاده می شود از این دعا این است: که وجود نازنین پیغمبر (ص) احتیاج ندارد به صلوات مخلوقات بعد از صلوات

و رحمت خالق متعال بر او به این معنی، که صلوات و رحمت خدا بر او باقی نمی گذارد کرامت بالاتری را مگر این که شامل آن می باشد و حاصل نمی شود از صلوات خلق بر پیغمبر (ص) کرامتی مگر مرتبه ی پائین تر از آن کرامتی که از رحمت فرستادن خدا حاصل می شود پس بر صلوات خلق با وجود صلوات خالق احتیاجی نیست. و این معنی غیر آنست (که بگوئیم): صلوات و رحمت فرستادن موجب کرامتی است نسبت به پیغمبر (ص) و اگر چه برای پیغمبر (ص) بوده باشد به واسطه ی صلوات خداوند متعال مافوق آن کرامتی که به سبب صلوات عبد حاصل می شود. و به عبارت دیگر: وجود مبارك پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بی احتیاج است از این که حاصل نماید درجه ی را به سبب صلوات و رحمت خلق بر او اگر چه صلوات و رحمت خلق بر او موجب است حصول درجه نسبت به وجود نازنین پیغمبر (ص). [صفحه ۵۲۸] و به عبارت آخری: وجود مبارك رسول الله (ص) بی نیاز است از این که خلق طلب نماید از خدا اعطاء کرامت را بر او اگر چه خود پیغمبر (ص) محتاج است به اعطاء کرامت خداوند برای او. و اگر خواسته باشی (از باب تشبیه کامل بر ناقص) قیاس کن این مقام را بر مقام وزیر چنانچه وزیر از جهت کمال قربی که با سلطان دارد بی نیاز است از این که رعیت از سلطان طلب اکرام او را بنمایند با این که اگر چنانچه موقعی که استدعا و تقاضا بنمایند اکرام او را مورد الطاف و اکرام سلطان واقع می گردد و او را

به جهت استدعای رعایا اکرام فرماید و او محتاج است به اکرام سلطان پس با نظر عمیق و دقیقانه تأمل نموده و دقت کن تا اشتباهی باقی نماند [۳۸۷]. آنچه از شهید ثانی قدس سره نقل شد چنانچه در کلمات شریفه اش گذشت که فرموده: اصل صلوات که خداوند در آیه ی: ان الله و ملائکته یصلون... امر بر آن فرموده به معنی دعاء است و آن از خدای تعالی مجاز در رحمت است، نظرش بر آنست که مجاز بهتر از اشتراك است.

قول مشهور که صلوات به معنی دعاء است

مشهور در معنی صلوات گفته اند: صلوات از خداوند تعالی رحمت است و از ملائکه استغفار است و از آدمیان دعاء است و اقتضاء این قول [صفحه ۵۲۹] آنست که لفظ صلوات در آن معانی مشترك لفظی باشد و لذا شهید ثانی (ره) فرموده: که صلوات در اصل به معنی دعاء است یعنی حقیقت در آن بوده و از خداوند در رحمت مجاز است که اشتراك لازم نیاید و مجاز بهتر از آنست و در مبحث تعارض احوال از اصول فقه گفته شده: «المجاز خیر من الاشتراك» چون مجاز بیشتر است و دائره اش وسیعتر و اوسعیت در عبارت دارد و فائده اش زیادتر است زیرا در آن هیچ وقت توقف لازم نمی آید و گفته شده: که اشتراك بهتر از مجاز است زیرا اشتراك دورتر از خطاء است چون اگر قرینه نباشد توقف می شود به خلاف مجاز.

اشاره به مبحث تعارض احوال

چنان که گفته شده: اشتراك بهتر از نقل است زیرا نقل تقاضای وضع لفظ در دو معنی می کند با نسخ وضع اول به خلاف اشتراك. یا نقل بهتر از اشتراك است زیرا مفسد نقل کمتر از مفسد اشتراك است برای این که منقول محمول بر معنی دوم می شود وقتی که مجرد از قرینه باشد به خلاف مشترك چون مشترك وقتی که مجرد از قرینه شد مجمل می شود پس فائده نقل بیشتر است. و همچنین از این گفتارها درباره ی تخصیص خیر از اضممار است یا نسبت به صورتهای دیگر گفته اند. ولی تمامی آنها امور استحسانی بوده و بر آنها اعتبار نیست و امکان ندارد در تشخیص مراد از لفظ بر آنها اعتماد کرد چنانچه محقق خراسانی (ره) در کفایه بر آن

تصریح فرموده است. مگر این که آن امور باعث ظهور لفظ در یکی از دو طرف احتمال [صفحه ۵۳۰] شود در آن وقت به طرف راجح اخذ می شود به خاطر ظهور لفظ در آن طرف راجح و به علت حجیت ظهور نزد عرف و عقلاء و شارع نیز آن را امضاء فرموده است چنانچه در مبحث حجیت ظنون خاصه محقق شده است.

اصول لفظیه و برگشت آنها به اصالت ظهور

چنانچه مرجع اصول لفظیه از اصالت حقیقت، و اصالت عدم اشتراك، و اصالت عموم، و اصالت اطلاق، و اصالت عدم نقل، و اصالت عدم اضممار، تمامی اینها وقتی که امر دائر شد میان معنی حقیقی و میان معنی مجازی یا اشتراك لفظی یا تخصیص یا تقیید رجوع به آن اصول می شود برگشت همه ی آنها بر اصل واحد است که عبارت از (اصالت ظهور) می باشد و آن اصل معتبر در نزد عرف و عقلاء است که از باب عمل به ظاهر کلام بر آن اعتماد می کنند و در باب حجیت ظواهر از جهت ظنون خاصه اثبات حجیت آن شده است.

تحقیق در معنی لفظ صلوات

و در لفظ «صلات» تحقیق آنست که آن از خداوند نیز مجاز در رحمت نیست بلکه استعمال به نحو حقیقت است زیرا صلوات در اصل لغت حقیقت در يك معنی بیشتر نیست و آن عبارت از معنی «عطف» است و عطف نسبت از خداوند تعالی رحمتی است که لایق ذات احدیت اوست و عطف نسبت به ملائكة استغفار و نسبت به بشر دعاء بعضی از آنها به بعض دیگر است. پس نه اشتراکی در بین است و نه مجاز و استعاره در کار است و عطف از خداوند رحمت می شود و از مخلوق استکانت و تذلل و طلب [صفحه ۵۳۱] رحمت و استغفار است و از بنده بر بنده ی دیگر طلب رحمت از خداست بر او [۳۸۸]. [صفحه ۵۳۲] پس حاصل کلام آنست: که لفظ «صلات» خواه از خدای متعال و خواه از دیگری حقیقت واحده است و اختلاف از جهت خصوصیت ربط است و کاشف از آن خصوصیت عبارت از اختلاف

حروف است. و به همین اندازه در اینجا اکتفاء می شود و مطلب به نحو تفصیل در محل خود از کتاب صلوات در فقه است.

نقل کلمات سید علی خان و مرتضی زبیدی

علامه ی اکبر سید علی خان مدنی قدس سره در شرح صحیفه ی سجادیه علیه السلام فرموده: قال المحققون: ان الصلاة لغة بمعنى واحد و هو العطف ثم العطف بالنسبة الى الله تعالى الرحمة اللانثقة به و الى الملائكة [صفحه ۵۳۳] الاستغفار و الى الادميين دعاء بعضهم لبعض... [۳۸۹] و علامه مرتضی زبیدی در شرح احیاء العلوم گوید: معنى الصلاة: العطف و هو بالنسبة الى الله تعالى اما ثناؤه على العبد عند الملائكة و هذا هو الالئق فى تفسير صلاة الله على انبيائه، و اما اكمال الرحمة، و بالنسبة الى غيره تعالى الدعاء بخير و بكون الصلاة بمعنى العطف اتضح كل الاتضاح تعديتها بعلی [۳۹۰]. و ناگفته نماند: که در اکثر روایات شیعه در صلوات به رسول الله صلی الله علیه و آله فصل بین پیغمبر اکرم (ص) و بین (آل) «بعلی» نیست و به این نحو است: اللهم صل على محمد و آل محمد. چنانچه گذشت، و اما در اکثر روایات اهل سنت فصل با (علی) است و (علی آل محمد) می باشد. علامه ی مجلسی قدس سره فرموده [۳۹۱]: اعلم انه اشتهر بين الناس عدم جواز الفصل بين النبي صلى الله عليه و آله و بين آله (بعلی) مستدلين بالخبر المشهور بينهم و لم يثبت عندنا هذا الخبر و هو غير موجود فى كتبنا و [صفحه ۵۳۴] يروى عن شيخنا البهائي رحمة الله تعالى عليه ان هذا من اخبار الاسماعيلية لكن لم نجد فى الدعوات المأثورة عن ارباب العصمة صلوات الله عليهم الفصل بها الا شاذا و تركه اولی و احوط.

فصلی «بعلی» در صلوات

و سید علامه ی متتبع سید عبدالله شبر (ره) در مصابیح الانوار بعد از نقل آنچه از علامه ی مجلسی (ره) نقل شد فرموده: اقول بل الفصل بها موجود فى كثير من الادعية و الاذكار سيما فى الصحيفة السجادية و لو لا خوف الاطالة لتلوت عليك من ذلك شطرا و افرا [۳۹۲]. ولی واضح است که در میان شیعه عموما در صلوات با (علی) فصل نمی کنند خواه در مقام

صلوات گفتن باشد یا در کتابت صلوات در کتب و مؤلفات چنانچه کتب و مؤلفات شیعه به این موضوع بهتر گواه عادل و شاهد صادق است و بلاشک عمل عموم شیعه بر این است و شاید جهت آن اینست همانا استعمال (علی) موهم فصل است به این مناسبت ترك کرده اند گرچه از جهات ادبی اشکالی ندارد و فصل نیست و اما روایتی که بزرگان: شیخ اعظم بهائی (ره) و علامه ی مجلسی (ره) به آن اشاره کرده اند ثابت نیست [۳۹۳] و در کتب حدیث شیعه وجود ندارد چنانچه اساتید ۵۳۵@ فن حدیث تصریح فرمودند و لذا احتیاجی به توجیه چنین حدیثی که در کتب حدیث اثری از آن نیست نداریم چنانچه بعضی از محشین کتب ادبیات عربی بعض توجیهاات کرده اند [۳۹۴] و آن حدیث از ساخته های اهل سنت بوده و به شیعه نسبت داده اند و بر فرض اگر همچو حدیثی باشد معنی آن اینست هر کس فصل و جدا کند (علی) را - به کسر لام و تشدید یاء- یعنی امیرالمؤمنین علی علیه السلام را از (آل) من و گوید: علی علیه السلام از (آل) پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست و او از

آل خارج است چنین شخصی به شفاعت من نائل نخواهد شد. [صفحه ۵۳۵] و لذا ما شیعه معتقدیم که (آل) عبارت از فاطمه ی زهراء و ائمه ی اثنا عشر علیهم السلام هستند که صلوات فرستادن بر آنها با رسول الله صلی الله علیه و آله در تشهد نمازهای یومیه واجب است و اگر گفته نشود نماز باطل است چنانچه کرارا گذشت.

اشکال مشهور و دفع آن

اشاره

در روایات شیعه و سنی در کیفیت صلوات که مأثور و دستور داده اند این عبارت زیاد وارد است: اللهم صل علی محمد و آل محمد كما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انك حمید مجید. و در روایاتی با زیادات دیگر نیز مأثور شده است و در میان علمای اسلام اشکالی در این مورد متوجه شده و مطرح انظار آنها واقع و توجیهاات زیادی در رفع آن ذکر کرده اند. اما اشکال آنست: که در علم بیان تصریح کرده اند که مشبه به باید اقوی از مشبه باشد مثل این که گویند: زید کالاسد. ولی در اینجا آن طور نیست زیرا خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم اشرف و افضل از ابراهیم علیه السلام است و این مطلب از ضروریات در اسلام و اجماعی میان مسلمین است. و علمای اسلام توجیهاات زیادی در رفع آن دارند مانند: شیخ شهید (ره) در قواعد و فیروزآبادی صاحب قاموس در لغت در کتابش [صفحه ۵۳۷] الصلاة و البشر [۳۹۵] و شیخ بهائی (ره) [۳۹۶] و علامه ی مجلسی (ره) و سید محدث جزائری (ره) [۳۹۷] و سید محدث شبر قدس سره و غیر از آن بزرگواران نگارش داده اند و علامه ی مجلسی (ره) در اواخر کتاب اربعین و سید شبر در مصابیح

الانوار [۳۹۸] چهارده فقره توجه ذکر کرده اند ولی بعض توجیهاات عامه با مذاق و رویه و عقیده ی خاصه درست نیست و از توجیهاات فاسده است.

توجیہات علمای اعلام

در اینجا به چند توجیه صحیح اشاره کرده و نقل می شود: اول: اکثر محققین خاصه و عامه گفته اند: که رسول الله صلی الله علیه و آله چون از جمله ی آل ابراهیم است پس صلوات بر آن حضرت و آتش در ضمن صلوات بر ابراهیم بر وجه اتم و اکمل حاصل است و مطلوب ما در صلوات که درخواست می کنیم: اللهم صل علی محمد و آل محمد... الخ آنست که پیغمبر اکرم و آتش به صلوات دیگری اختصاص یابد که مماثل [صفحه ۵۳۸] صلواتی که بر او و آتش و دیگران عمومیت داشت. و الصلاة العامة للکل من حیث العموم أقوى من الخاصة بالبعض. دوم: تشبیه در عطا واقع شده و لازم نیست مثلاً از سؤال کردن زید که به او نیز مانند عمر و عطا شود عمر و افضل از زید هم باشد بلکه سئوالش از جهت سبقت زمانی عطا بر عمر و است پس سؤال صلوات بر خاتم انبیاء مانند صلوات بر ابراهیم از جهت سبق زمانی ابراهیم است و از این لازم نمی آید کثرت و افضلیت صلوات بر ابراهیم علیه السلام. سوم: اقوی بودن مشبه به اغلب در تشبیه باید اقوی باشد لازم نیست بلکه گاه می شود که تشبیه بدون آن محقق می شود چنانچه یکی از دو برادر به پدرشان می گویند: اعطنی دینارا کما اعطیت أخی. و از این قبیل شاید باشد آیه ی شریفه که فرموده: کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم [۳۹۹] و آیه ی شریفه؛ احسن

کما احسن الله الیک [۴۰۰] تشبیه در اصل جعل فعل است نه در قدر بقدر. این توجیه سوم برگشت بر دومی دارد بلکه عین آنست. چهارم: لازم نیست که مشبه به از هر جهت باید اقوی باشد بلکه لازم آنست که شئی ظاهر و واضح بوده باشد چنانچه در آیه ی شریفه [صفحه ۵۳۹] می فرماید: مثل نوره کمشکاة [۴۰۱] نور مشکاه کجا و نور الهی کجا ولی چون مشکاة امر واضح و ظاهر است و در نظر شنونده روشن است و لذا نور خدا را به آن تشبیه فرموده است و چون تعظیم و احترام ابراهیم علیه السلام و آل او امر ظاهر در تمامی عوالم امکان است و لذا صلوات و تعظیم رسول الله (ص) را به آن تشبیه کرده است. و مؤید این معنی است که در بعض دعاها در طلب صلوات به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مانند صلوات بر ابراهیم علیه السلام کلمه ی: فی العالمین. ضم شده است. و شاید آنچه از طیبی نقل شده که گفته: لیس التشبیه المذكور من باب الحاق الناقص بالکامل بل من باب الحاق ما لم یشتهر بما اشتهر همین معنی است. پنجم: کاف در «کما صلیت علی ابراهیم... الخ برای تشبیه نیست بلکه برای تعلیل است چنانچه نظیر آن در قرآن مجید واقع است مثل قول خداوند تعالی: کما ارسلنا فیکم رسولا منکم [۴۰۲]. و می فرماید: و اذکروه کما هداکم [۴۰۳]. [صفحه ۵۴۰]

مطلب ارزنده

اشاره

و از مطالب ارزنده و بحث های پسندیده که تذکر آن را در اینجا لازم می دانم آنست: صلوات فرستادن به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اولاد

طاهرین او علیهم السلام در تمامی حالات و اوقات رجحان شرعی داشته و از اعمال حسنه و اقوال مستحبه می باشد خصوصا در موقعی که بیشتر از شعائر دینی محسوب گردد و با صدای بلند چنانچه خود آن وجود مقدس دستور داده این شعار اسلامی را باید انجام داد.

صلوات بعد از نمازهای یومیه

و از مواردی که صلوات گفتن بسیار خوب و هیچگونه رجحانش مشکوک نیست در تعقیبات بعد از نمازهای فرائض پنجگانه است که از تعقیبات مهمات به شمار است. بعضی از فضلاء گفته: افضل اعمال و افضل اوراد و اذکار صلوات بر محمد و آل محمد است سلام الله علیهم اجمعین بخصوص در عقب فرائض که باید بر همه ی دعاها صلوات را مقدم داشت [۴۰۴]. [صفحه ۵۴۱] در اسرار الصلاة [۴۰۵] در فصل تعقیبات پس از تکبیرات سه گانه بعد از نماز که از تعقیبات است گفته: بعد از آن صلوات فرستادن است و صلوات به صورت خاصی نقل کرده و بعد از آن بعض تعقیبات دیگر بیان فرموده و گوید: ثم تسبیح الزهراء علیها السلام و الاخبار الواردة فی فضله كثيرة... الخ. البته باید انسان از جای خود تکان نخورده به نحوی که در تشهد نماز قرار گرفته بود و از آن فارغ شد زانوهای خود را از قبله برنگردانیده در حال رو به قبله و تورك و تکلم ننموده و به دور خود رونگردانیده مشغول تسبیح حضرت زهراء بتول علیها السلام بشود. امام صادق علیه السلام فرموده [۴۰۶]: ما اطفال خودمان را به آن تسبیح امر می کنیم مانند این که به نماز امر می نمائیم و آن تسبیح بعد از هر نماز به من محبوب تر از

هزار رکعت نماز خواندن در هر روز است. و جای شك نیست که آن تسبیح مبارك از افضل تعقیبات است.

خواندن آیه ی: «ان الله و ملائکته یصلون الخ بعد از نمازها»

و اگر کسی بعد از تکبیرات سه گانه بعد از نماز آیه ی شریفه ی: [صفحه ۵۴۲] ان الله و ملائکته یصلون علی النبی... الخ را بخواند و بعد از آن صلوات بفرستد و بعد مشغول تسبیح صدیقه ی طاهره علیها السلام بشود مانعی ندارد به نحوی که در تشهد نشسته بود به وضع نشستن خود چنانچه بیان شد تغییر نداده باشد و تسبیح حضرت زهراء علیها السلام را به جا بیاورد در موقع خود آورده است. شیخ صدوق قدس سره در کتاب خصال به سندی که در غایت وثاقت و اعتبار است از امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که: در مجلس واحد چهار صد فقره از چیزهایی که برای شخص مسلم در دین و دنیایش صلاحیت دارد تعلیم فرموده در ضمن همان حدیث شریف است که فرموده: فاذا فرغ العبد من صلاته فلیصل علی النبی صلی الله علیه و آله و یسأل الله الجنة و یستجیر من النار و یسأله ان یزوجه من الحور العین، فانه من

صلی علی محمد النبی صلی الله علیه و آله سمعه النبی و رفعت دعوته... الخ. باز در همان حدیث شریف قبل از فقرات شریفه ی فوق که نقل شد فرموده: «اذا قرأتم «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی». فصلوا علیه فی الصلاة کنتم او فی غیرها [۴۰۷]. [صفحه ۵۴۳] از این فرمایشهای امام علیه السلام به خوبی استفاده می شود که بعد از فارغ شدن از نماز صلوات فرستادن استحباب دارد و هر وقت آیه ی شریفه ی: ان الله و

ملائکته... الخ قرائت شود به صلوات گفتن امر فرموده است خواه در اثناء نماز باشد یا در غیر حال نماز و اگر آیه ی شریفه بعد از نماز خوانده شود پس باز امر به صلوات فرستادن فرموده است.

قرائت آیه و صلوات منافات با تسبیح حضرت زهراء ندارد

پس اگر بعد از فارغ شدن از نمازها آیه ی شریفه قرائت شود خواه پس از فراغت از نماز انفرادی باشد یا بعد از فارغ شدن از نماز با جماعت بوده باشد و آیه ی شریفه خوانده شود و مردم در عمومیت صدا به صلوات گفتن بلند نمایند چنانچه امر به بلند گفتن صلوات فرموده اند هیچگونه مانع شرعی نبوده بلکه رجحان و استحباب شرعی خواهد داشت و با موقع تسبیح حضرت زهراء علیها السلام منافات ندارد به نحوی که بیان شد. و نسبت به آیه ی شریفه در خصوص تعقیب نماز مغرب و صبح حدیث وارد شده و آن را شیخ صدوق (ره) به سند خود از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده: عن ابی المغیره قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول: من قال فی دبر کل صلاة الصبح و صلاة المغرب قبل ان یتنی رجلیه او یکلم أحدا: ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما اللهم صل علی محمد و ذریته، قضی الله له مائة حاجة سبعین فی الدنيا و ثلاثین فی الآخرة قال: قلت ما معنی صلاة الله و ملائکته و صلاة المؤمن؟ قال: صلاة الله رحمة من الله و صلاة ملائکته [صفحه ۵۴۴] تزکیه منهم له و صلاة المؤمنین دعاء منهم له. [۴۰۸]

صلوات فرستادن بر غیر رسول الله

و اما صلوات فرستادن بر غیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جائز بوده و قرآن مجید بر آن تصریح کرده است و فرموده: هو الذی یصلی علیکم و ملائکته [۴۰۹] و قول خداوند تعالی: و صل علیهم ان صلاتک سکن لهم. [۴۱۰] و فرموده: الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا

لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة. [۴۱۱]

تعصب زمخشری را به حرف ناهنجار وارد کرده

زمخشری گفته: اگر به یکی از اهل بیت علیهم السلام در تنهائی صلوات گفته شود مکروه است چون آن اتهام بر افضی بودن می کشد [۴۱۲] - زهی تعصب بی جا و عناد بی مورد که مدلول آیات قرآنی را زیر پا می گذارد و مانند زمخشری علامه ای را به اظهار آن سخن ناهنجار و ادار می کند و بدون دلیل به کراهت يك امر جائز و بلکه راجح فتوی می دهد.

مکالمات آیه الله با سید موصلی در مجلس خدابنده

در اینجا مکالمات آیه الله علامه (ره) و مناظرات آن یگانه رادمرد فهامه به یاد انسان در مجلس سلطان خدابنده می افتد که آیه الله [صفحه ۵۴۵] قدس سره خطبه ی بلیغه ی فصیحه ایراد فرموده و صلوات به رسول الله صلی الله علیه و آله و به ائمه ی معصومین علیهم السلام در آن خطبه فرستاده و سید موصلی که در آن مجلس سلطانی بوده و در مناظره آیه الله با سائر علماء او ساکت نشسته بود به مقام تکلم آمده و گوید: دلیل جواز صلوات فرستادن بر غیر انبیاء چیست؟ آیه الله قدس سره بی درنگ می فرماید: الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون. سید موصلی مکابره را پیشه ی خود ساخته و گوید: کدام مصیبت است که بر (آل) پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده تا این که آنها سزاوار صلوات فرستادن شده اند؟ آیه الله (ره) می فرماید: از شنیع ترین مصائب و اشد آنها آنست که از ذراری آنها مثل تو به وجود آمده که منافقین جهال که مستوجب لعن و نکال اند آنها را بر آل رسول ملک متعال ترجیح می دهد حاضرین مجلس به خنده زده و از حاضر جوابی آیه الله علامه (ره) و بالبداهة از جواب

گفتن آن بزرگوار در تعجب شده و یکی از شعراء گوید: اذا العلوی تابع ناصبیا بمذهبه فما هو من ابيه و كان الکلب خیرا منه حقا لان الکلب طبع ابيه فيه [۴۱۳] [صفحه ۵۴۶]

سادات اگر تبعیت از ائمه اطهار نمایند شرافت را از دست می دهند

از سادات اگر تبعیت از ائمه ی اطهار و اجداد امجاد خودشان حجج خداوندی علیهم السلام نمایند آن شرافت موهوبی و سیادت و عزت خدادادی را از دست می دهند ولی حرف در سر پیدا شدن افرادی از سادات است که اتصال نسب شان به خاندان رسالت صحیح و درست و خودش (العیاذبالله) در مقام نصب و عداوت با اهل بیت علیهم السلام قدم بزنند همچو سید صحیح النسبی شاید بسیار کمتر پیدا بشود یا دیده نشود و یا از بنی فاطمة نمی شود و اگر بر فرض پیدا گردد زهی بدبختی و زهی زیانکاری است که شرافت نسب علوی را از دست داده است. من لم یکن علویا حین تنسبه فماله من قدیم الدهر مفتخر [۴۱۴] [صفحه ۵۴۷]

کلمات و بیانات محمد علی حومانی

نويسنده ی فاضل شهير مرحوم محمد علی حومانی لبنانی را در کتابش (دين و تمدین) [٤١٥] کلماتی است شیرین راجع به صلوات و سلام فرستادن به امام امیرالمؤمنین و سائر معصومین علیهم السلام خوش دارم آن کلمات را از کتاب نامبرده در اینجا بیاورم و عین کلمات عربی او را نقل نمایم. در کتاب نامبرده در مجلد پنجم پس از نقل آیه ی شریفه: اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة و اولئك هم المهتدون گوید: [صفحه ٥٤٨] اذکران بعض المسلمین أنکر علی من حی الامام علیا بتحیة الرسول اذا قال عند ذکر الامام صلوات الله و سلامه علیه فذکر هذا لی و سألتی: أحق انکاره ذلك علی؟؟ فقلت كلا!! انه مخطنی لان الصلاة و التسليم يجوز علی أى رجل مؤمن، ثم تلوت علیه قول الله السابق تعالی مجده، و قلت له احفظ هذه الاية و اقرأها علی من انکر ذلك عليك،

و عاد الی بعد مدة لیخبرنی و هو مزهو، انه قد قرأ الاية علی خصمه فانصت الیه و فکر قليلا ثم قال له كأنی لم اسمع هذه الاية الکریمة و سادحض بها حجة من يعظنا بأن تحية الخلفاء الراشدين لا تتجاوز الترضی عنهم و الترحم علیهم الا علی بن ابی طالب فقد وردت تحيته بكلمة «كرم الله وجهه» [٤١٦]. [صفحه ٥٤٩] و اذکر ان بعض الناس انکر علی بعض آخر قوله: علی علیه السلام فقال له: قل علی کرم الله وجهه فان قولك (عليه السلام) لا يجوز الا علی رسول الله صلوات الله علیه. فاجابه: أيجوز أن اقول لك: عليك السلام. و أن تقول لی: سلام عليك. و لا يجوز أن اقول ذلك للامام صلوات الله علیه؟؟ فسکت ثم قلت له: ان فی الصلاة ما یوجب ذلك حين تقول: اللهم صل علی محمد و آل محمد. أفلیست الصلاة هنا واجبة علی علی؟؟ أو ما قال الامام الشافعی رضی الله عنه: یا آل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن أنزله یکفیکم من عظیم القدر ان لکم من لم یصل علیکم لا صلاة له لیس الغریب ان ینکر بعض المسلمین صلاته و تسلیمه علی الامام. ولكن الغریب أن یحمل المسلم هذه الفكرة من أعداء الاسلام المأجورین لهذا العدوان و تمضی القرون بعد القرون و الاجیال تلوا لاجیال و المسلمون مطمئنون الی أنهم علی بصیرة من دینهم بفعل التضلیل و التدجیل اللذین خلطهما الجهل فی لحم المسلم و دمه منذ عهد الامویین حتی الیوم، ثم لا ینتبه لهذا الخلط حتی فی عهد النور. أقول: لیس الغریب أن ینکروا علی المسلم تصلیته و تسلیمه علی الائمة و المؤمنین بزعمهم أن الصلاة والسلام قاصران علی رسول الله

ولكن الغریب هو ذلك التقليد الاعمی للذی مشوا به وراء تلك الطغمة من المضللین نکیة بأهل البیت علیهم الصلاة والسلام. [صفحه ٥٥٠] و الاغرب من ذلك أن یكونوا مسلمین ثم یقرأون القرآن و یسلم بعضهم علی بعض كلما التقوا و تراؤا بقولهم: السلام علیکم و الجواب بقولهم: و علیکم سلام الله و رحمته و بركاته. و فی القرآن الايات الجليلة التي سبق ذکرها. ثم یفیضون فی الصلاة لربهم خمس مرات كل یوم و یقولون فی ختام كل صلاة: اللهم صل علی محمد و آل محمد، و اذا جادلوا اخصامهم نسوا كل ذلك و هزتهم النعرة الجاهلية للتعصب الاعمی فانكروا هذه الصلاة علی آل الرسول و أجازوها حتی علی الطغاة من قادة البغی و العدوان. و للتعصب الاعمی و وجوه و وجوه، فان من هذا التعصب ما یصدر عن عمی العین، و منه ما یصدر عن عمی القلب: فلقد رأیت مظهرا من مظاهره فی شخص الادیب الفلستانی اسعاف النشاشیبي حیث أصدر کتابه «الاسلام الصحیح» و قرأت هذا الكتاب فوجدته حافلا بالشتائم لال الرسول و الخیرة من اصحاب محمد

صلی الله علیه و آله، و نقلت بعض هذه الشتائم فی مجلتي «العروبة» التي كنت أصدرها فی لبنان و عجبت لذلك فسألت عن الكاتب: أهوذ و غینین یقرأ الکتب؟؟ فقالوا: انه «أعور» فقلت. هو نصف اعمی و سيشتد هذا العمی و یصبح كاملا بعد حين. و عند ما وردت مصر قرأت مقالا له فی مجلة الرسالة كان اذا جاء بها علی ذکر معاوية او عمرو بن العاص یقول: صلوات الله و سلامه علیه، و اذا جاء علی ذکر الخفاء الراشدين قال: «رضی الله عنهم» فقلت: ليس [صفحة ۵۵۱] هذا

من عمی العین ولكنه من عمی القلب، و اجتمعت بعد ذلك بأحد اعضاء الهيئة العربية العليا فی القاهرة و أتينا علی ذکر اسعاف النشاشيبي قال احدهم: و لعله اسحق درویش قال. أعلمت كيف كان ختام حياته؟ قلت لا... قال: لقد تقوس ظهره حتى التصق ذقنه بالارض، فكان اذا خاطب أحدا لا يستطيع أن يرفع رأسه اليه. و قد عمی آخر حياته، و لقد مر بقراء «دين و تمدین» شئ من هذا لدى ذکر النشاشيبي و أنه یحمل نسبا الى الامويين [۴۱۷]. [صفحة ۵۵۲] فی هذا الاستطراد كثير من المتعة للنفس الحية الخالدة علی الدهر و لقد حبب الى هذا الصفع فی اقفية أولئك الظلمة العتاة و أعقابهم و السالكين سلوكهم فی ظلمة التاريخ. أقول: لقد حبب الى فيما اکتب هذا الصفع، تمادی عتاتهم و جبارتهم و أذناهم و الناهجين فی الظلم و الهضم نهجهم [صفحة ۵۵۳] طوال قرون و قرون كانت و لا تزال حافلة بمثل ما ينقل الينا التاريخ من ذلك الظلم و الافتئات علی الحق حتى عمی منهم المبصر عمی غطی علی الاعین و ران علی الافئدة و حجر علی الضمائر، كان هذا الاستطراد حبيبا الى قلبي لانه توجیه الى الحق و صرف عن الباطل، و لنعد الان الى صلب الموضوع فی مطلع البحث [۴۱۸].

خاتمه ی کتاب

شکر خدا را که کتاب را در اینجا به پایان رسانیده و آن را خاتمه می دهیم و بعد از این شروع به تعلیقات و اضافات کرده و فوائد زیادی به عنوان تعلیقه بر آن افزوده می شود ان شاء الله تعالی. منظور بررسی و تحقیقات در اطراف مطالب متنوعه و ضمیمه ی آنها بر کتاب بوده و ثبت

آنها در این اوراق می باشد که نزد ارباب تحقیق مورد تحسین و بسیار ارزنده خواهد شد. و در این طبع دوم فوائد زیادی علاوه بر آنچه در طبع اول کتاب بود افزوده می شود چنانچه بر اصل کتاب مطالب زیادی اضافه گردید. [صفحة ۵۵۵]

تعلیقات و اضافات

اشاره

شروع به تعلیقات: ص:- ۲ س:- ۷

در عراق از هر طرف رو به کربلاء آورده و به زیارت قبر مطهر بیشتر اهمیت می دهند

برادران ما شیعیان عراق که اکثریت جمعیت آن سامان را تشکیل داده اند در مذهب خودشان تشیع بسیار ثابت قدم و در ترویج مذهب اهتمام داشته و در مقابل مخالفین مذهب شیعه قد علم کرده و در مقام دفاع از حیم مذهب مقدس تشیع آماده و ثابت قدم هستند. و در ایام زیارتی در نجف اشرف و کربلاء و کاظمین و سامراء که هر يك از مشاهد مشرفه موسم مخصوص و ایام زیارتی ویژه‌ی به خود دارد از هر طرف رو به مشاهد مشرفه آورده و اجتماع بزرگ نموده و شعائر دینی را در ایام زیارت و موسم مخصوصه رونق داده و به طرز احسن برپا می نمایند. و از اوصاف پسندیده و صفات ارزنده که در آن مواقع قلوب [صفحه ۵۵۶] را جلب و بر اشخاص فهمیده بسیار جالب و قابل ارزش است آنست: در روزهای زیارتی در نجف و یا کربلاء و سائر مشاهد مشرفه اشخاصی که همیشه در بیابان و صحرا و در اطراف فرات و دجله به کشاورزی و گله داری و دامپروری و زراعت اشتغال دارند و کمتر به شهرها آمد و رفت می کنند و اغلب در ایام زیارتی رو به شهر می آورند از هر طرف به مشاهد مشرفه خصوصا کربلاء هجوم آورده و در ایام سوگواری با شعار عزا و در اعیاد با شعار شادی که در میان زنان اعراب [۴۱۹] عراق (اشخاص بادیه نشین) مرسوم است وارد شده و در صحن مقدس و رواقهای حرم مطهر مسکن کرده و شب و روز زیر آسمان کبود عراق در سرما و گرما اطاقهای نشیمن آنها بوده

و می نشینند و می خوابند و زندگانی می نمایند ولی دیده نمی شود با آن کثرت و ازدحام آنها که برای راه رفتن به حرم مطهر به جز يك راه باریك از میان مردم باز بوده که يك یا دو نفر به زحمت می تولند از آن جا عبور کند در میان شان [صفحه ۵۵۷] نزاعی درگیرد و شبها سرهای خانواده‌ی که فضای صحن مطهر و در بعضی از خیابانها مسکن کرده و در موقع خواب به پاهای خانواده‌ی دیگر چسبیده است و با آرامش روحی و جسمی که پیاده و اغلب پابرهنه راه آمده و خسته و خوابیده اند ابداء کسی با دیگری به مقام نزاع و گلایه نیامده و جنگ و جدالی به راه نمی اندازند در صورتی که برحسب عادت در آن کثرت جمعیت و ازدحام و ضیق مکان برای سکونت خانواده‌ها نزاع و اوقات تلخی بیشتر درگیرد و برای اشغال مکان با هم دیگر به مقام جنگ و جدل برخیزد ولی ابداء از ستیزگی و جدال آثاری دیده نمی شود و اصلا از آنها دزدی از اشیاء يك دیگر دیده نشده انسان قهرا از آن اخلاق و رفتار آنها خوشحال شده و از آن رویه‌ی انسانی در آن مردم بیابانی مسرور می گردد دین مقدس اسلام است که در آن افراد اثر کرده و آن بیابانیها را آن طور تربیت کرده است.

نقل کلمات آقا سید جواد شبر

و در اینجا خوش دارم آنچه سید علامه‌ی خطیب شهیر آقا سید جواد شبر سلمه الله تعالی [۴۲۰] در اثر نفیس خود کتاب «ادب الطف» او [صفحه ۵۵۸] «شعراء الحسین علیه السلام» که تا این تاریخ چهار مجلد از آن کتاب نفیس طبع و نشر گردیده در

جلد اول راجع به روز اربعین سید الشهداء علیه السلام نگارش داده بیاورم و عین عبارات عربی شیرین ایشان را که به طور خلاصه بر احوال ایام اربعین حاوی است نقل نمایم: در جلد اول ص ۴۱ ط بیروت سال (۱۳۸۸) ه. ق گوید: اربعین الحسین (ع) فی کربلاء یوم اربعین الحسین علیه السلام و هو یوم العشرین من صفر من أضخم المؤتمرات الاسلامیة یجتمع الناس فیہ کاجتماعهم فی مكة المكرمة تلتقی هناك سائر لفئات من مختلف العناصر و یعتقد شمال العراق بجنوبه و الوفود من بعض الاقطار الاسلامیة فهذا الموكب یردد انشودته باللغة [صفحه ۵۵۹] العربیة، و ذاك باللغة التركیة، و ثالث باللغة الفارسیة، و رابع باللغة الاوردیة و هكذا. و لست مبالغاً اذا قلت: ان هذا الموسم یجمع اكثر من مليون نسمة جاءت لا حیاء ذكری الاربعین أو لزیارة (مرد الرأس) اذ ان الروایات تقول: ان رأس الحسین علیه السلام أعید الى الجسد الشریف بعد اربعین یوما من استشهاده، جاء زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام و الفواطم معه و معهم الرأس الشریف و بقیة الرؤوس و منه زیارة الاربعین. ان هذه المواكب من سائر الاقطار و مختلف البلدان تؤم کربلاء و قد سجلت ادارة السلطنة المحلیة اكثر من ۳۰۰ موكب اكثرها یضرب الخيام حوالی كربلاء و البعض یحجز المحلات الكبیرة و تستهلك كربلاء فی هذا الموسم من الرز ما لا یقل عن مائة طن و كل موكب له منادون یدعون الناس الى المائدة و تناول الطعام باسم الحسین علیه السلام. و تتخلل هذا الموسم زیارات التعارف بین المواكب و تبادل العواطف و تقديم التمنیات و التحیات و عظیم الاجر یوم الحشر، ان الالف من الناس یقومون بالخدمة لهؤلاء

الزوار و یسخون بانفسهم من أجل راحة الزائرین فالبعض بسقی الماء المعطر و المذاب فیہ السكر، و البعض برش ماء الورد، و البعض بالتهویة بالمراوح الیدویة و هكذا. چنانچه بیان فرموده در ایام اربعین در عراق بیشتر از یک میلیون نفوس با مواكب حسینی برای زیارات قبر مطهر وارد كربلاء می شوند و اجتماع عظیم محبت آمیز مشتمل بر تعارفات مهرانگیز و اتحاد آور و [صفحه ۵۶۰] مودت خیز فراهم می آید و آن شهرستان مقدس يك پارچه عزا و ناله و ضجعه و نوحه و ندبه بر سید مظلومان می گردد، و مواكب از حرم حضرت سید الشهداء علیه السلام خارج شده به حرم حضرت ابوالفضل قمر بنی هاشم (ع) هجوم آور می شوند، و در آن روز اثرات نهضت حسینی در جلو چشم انسان مجسم و دلهای آگاه به یاد آن می افتند: که در مثل همان روز امام سجاد علیه السلام با عمه ها و خواهرهای خویش وارد آن سرزمین شده و سرهای مبارک شهداء و رأس مطهر ریحانه ی رسول الله صلی الله علیه و آله را به جسد اطییش ملحق فرموده آیا بانوان عصمت و مخدرات خاندان رسالت در آن موقع در چه حال بوده اند؟ آیا جابر رضی الله عنه و سائر بنی هاشم که تفصیلاً از افراد آنها اطلاع نداریم خاک بر سر خودشان می ریخته اند؟ اگر انسان جزئی ترین تأملی به دل خود راه بدهد و آن منظره ی جانگداز را در جلو چشم خود مجسم نماید آیا جا ندارد که خاک بر سر بریزد؟ که يك مشت درنده های بنی أمیة و یاران آنها پسر پیغمبر خدا را بکشند و سر فرزند مؤسس دین و آورنده ی اسلام و قرآن و خاتم انبیاء را به شام به ارمغان ببرند و شرم نکرده

اظهار اسلام هم نمایند و سر اطیب او را خانواده ی داغدیده اش برگردانند و در كربلاء به جسد اطهرش ملحق نمایند، چرا؟ برای این که سلطنت شوم یزید پلید استقرار و استقلال یابد، و کسی با وی در مقام معارضة نباشد، گرچه اسلام رازیر

پاندازد. و لذا حسین بن علی علیه السلام می خواهد که قد علم کند و اسلام و دین یزید را تبدیل به اسلام واقعی و دین محمدی و حسینی کند [صفحه ۵۶۱] زیرا اگر نهضت حسین علیه السلام نبود از اسلام اثری باقی نمی ماند مگر اسلام یزیدی، و از دین آثاری نبود مگر دین اموی، در شامات اقربائی به رسول الله صلی الله علیه و آله نمی شناختند مگر بنی امیه، و یزیدی که شب و روز با میمونها محشور بود و با قرود و فهود سر و کار داشت و خمر و قمار روزگارش خوش بود رجوع شود به کتاب (النزاع و التخاصم) مقریزی طبع مصر. انسان فهیمده و مسلمان باوجدان اگر همیشه گریان و نالان باشد جا دارد، زیرا فقط تأمل در این که آیا از خست و دنائت دنیا نیست؟ و از عجائب و غرائب روزگار به شمار نمی آید؟ که فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله را بکشند و سر مبارك او را پیش زنزاده ها به کوفه و دمشق به ارمان ببرند؟ مگر حسین بن علی علیه السلام چه کرده بود؟ و چه گناهی نعوذبالله تعالی از وی سر زده بود؟ بلی به دیکتاتوری قلدری سر فرود نمی آورد.

دعبل خزاعی و شعر او

در اینجا دو بیت از قصیده ی دعبل خزاعی رحمه الله را باید سرود و گریه کرد: لا اضحك الله سن الدهران ضحکت و آل احمد

مظلومون قد قهروا مشردون نفوا عن عقر دارهم كأنهم قد جنوا ما ليس يغتفر متأسفانه تا حال بقیه ی آن قصیده ی شریفه در اثر تتبع و تحقیق و کنجکاوی و تفتیش أساتید عظام پیدا نشده است. [صفحه ۵۶۲] چنانچه آنان که از معاصرین اشعار دعبل رحمه الله را جمع آوری کرده [۴۲۱] و تدوین نموده لند به بقیه ی آن قصیده اطلاع نیافته لند گویا چنین [صفحه ۵۶۳] حدس زده می شود در آن قصیده مثالب و مطاعن دشمنان اهل بیت و ظالمین بر خاندان رسالت را به نظم آورده و از ترس و خوف ستمکاران روزگار و از جهت تقیه آن قصیده را پنهان داشته و از بین رفته باشد شیخ علامه ی متبحر واسع الاطلاع آقا شیخ محمد سماوی نجفی قدس سره نیز می فرمود: که هر چه تتبع نموده ام به بقیه ی آن قصیده غراء اطلاع پیدا نکرده ام چنانچه در بعضی از تألیفات خود نیز به این مطلب اشاره فرموده است [۴۲۲]. نام دعبل محمد بن علی بن رزین از اولاد بدیل بن ورقاء صحابی است.

مرثیه ی دعبل بر سیدالشهداء

از اشعار دعبل خزاعی رضوان الله علیه است که در مرثیه ی سیدالشهداء علیه السلام گفته است: [صفحه ۵۶۴] ۱- جاؤوا من الشام المشومة اهلها بالشؤم يقدم جندهم ابليس ۲- لعنوا، وقد لعنوا بقتل امامهم تركوه و هو مبضع محموس ۳- و سبوا- فواحزنی - بنات (محمد) عبری حوا سر ما لهن لبوس ۴- تبالکم، یا ویلکم، أرضیتم بالنار؟ ذل هنا لك المحبوس

۵- بعتم لدنيا غيركم، جهلا لكم، عز الحياة، وانه لنفيس ۶- أخسر بها من بيعة أموية لعنت، و حظ البايعين خسيس ۷-
بؤسا لمن بايعتم، و كأننى بامامكم وسط الجحيم حيس ۸-

يا آل (احمد) ما لقيتم بعده من عصبه هم فى القياس مجوس ۹- كم عبرة فاضت لكم و تقطعت يوم (الطفوف) على
(الحسين) نفوس [۴۲۳]. [صفحه ۵۶۵] ۱۰- واحسرتاه لكم جسوم بالعرافيهها، و فوق الذا بلات روؤس ۱۱- صبرا موالينا،
فسوف يديلکم يوم على آل اللعين عبوس ۱۲- ما زلت متبعا لكم و لا مرکم، و عليه نفسى ما حبيت أسوس نقل از ديوان
دعبل قدس سره جمع آقای دکتر اشتر ص ۲۶۱- ۲۶۰- ط دمشق و در پاورقيها به اختلاف نسخ خصوصا در نسخه ی
علامه ی سماوی (ره) تفصيلا اشاره کرده که از نقل آنها صرف نظر شد.

از اشعار نغز دعبل در مرثیه ی آن حضرت

چنانچه از مرثیه های مشهور دعبل خزاعی رحمه الله است که آن را آقای دکتر عبدالکریم اشتر در کتابش (دعبل بن علی
الخزاعی شاعر آل البيت حياته و شعره دراسة تحليلية) ط دمشق در ص ۲۳۲ نقل کرده و در ديوان در ص ۴۱- قسم اول-
نقل نموده است. ۱- رأس ابن بنت محمد و وصيه يا للرجال- على قناة يرفع ۲- و المسلمون بمنظر و بمسمع لا جازع من
ذا و لا متخشع ۳- ايقظت أجفلنا و كنت لها كرى و أنمت عينا لم تكن بك تهجع [صفحه ۵۶۶] ۴- كحلت بمنظرك
العيون عماية و أصم نعيك كل اذن تسمع ۵- ما روضة الا تمنى أنها لك مضجع، و لخط قبرك موضع و اين اشعار در ديوان
دعبل جمع آقای دجیلی ص ۱۰۷ موجود است و در معجم الادباء ياقوت در ج ۱۱ ص ۱۱۰ ط مصر و اعيان الشيعة ج ۳۰
ص ۳۵۳ و المدائح النبوية ص ۱۳۲ و مناقب ج ۳: ۲۷۱ و در

کتب ديگر نیز نقل شده است.

کاش شعراى عجم از امثال دعبل پیروی می کردند

ای کاش شعراء عجم از ترك و فارس و دیلم در سرودن اشعار مراثی و نوحه سرائی و مرثیه خوانی پیروی از امثال دعبل
خزاعی می کردند و از آن عالم شاعر نامدار شیعه مرثیه گفتن را بر سیدالشهداء علیه السلام می آموختند خصوصا آنان که در
آذربایجان، با زبان ترکی محلی آذری بر سید مظلومان نوحه و ندبه کرده و اشعار می سرایند از دعبل رحمه الله سرمشق اخذ
می کردند و هر چه به ذهن شان بیاید و با سجع و قافیه موافق آید از آوردن آن کلمات خودداری کرده و با تناسب مقام امام
علیه السلام و افراد خاندان رسالت اشعار به نظم می آوردند و نسبت ناروانی خدای نکرده بدون این که متوجه بشوند در
مقام نوحه سرائی به امام علیه السلام یا به سائر افراد خاندان رسالت نمی دادند و از زبان مبارک امام علیه السلام یا قمر بنی
هاشم علیه السلام یا زینب کبری علیها السلام جعل قصه که از زبان حالی بیرون می رود و از نوحه و ندبه کردن خارج می
شود و جعل [صفحه ۵۶۷] تاریخ است خودداری می کردند و بسیار مواظبت و دقت می نمودند که از رویه و طرز زبان

حالی که مناسبت داشته باشد کنار نمی شدند و از جعل قصه و دروغ آشکارا پرهیز می کردند تا اهانت به عالم تشیع واقع نشود و دشمنان دستگاه تبلیغات سیدالشهداء علیه السلام آن پیرایه ها را دست آویز نکرده و به اوضاع و احوال عالم شیعه هجوم آور نشوند.

نصیحت به آنان که با زبان ترکی آذری نوحه سرایی می کنند

متأسفانه که اغلب افراد مردم از معلومات علمی و دین برکنارند و یا سواد ندارند و اگر داشته باشند از اشعار و مرثیه های دعبل خزاعی و کمیت اُسدی و أمثال آن بزرگان دین که جان عزیز خودشان را بالاخره

فدای راه محبت خاندان رسالت و اهل بیت طهارت کرده اند اطلاع ندارند چون از لغت عربی و زبان عرب بهره ای ندارند و اهتمام به یاد گرفتن زبان قرآن و لغت دینی اسلام نمی کنند و دستهای مرموز استعمارگران و دشمنان قرآن و اسلام در کارند و اغلب مسلمانان مصیبت زده در خوابند و در خواب خرگوشی غوطه ورنند و گوش شنوائی ندارند حتی آنهایی که خودشان را اهل دیانت می دانند و در مسجد و محرابند ولی اغلب عوام و از رویه ی دینی بیزارند و تمایلات نفسانی خودشان را از دین می دانند: لا حول و لا قوة الا بالله (آنچه جائی نرسد فریاد است).

نسبت های ناروا به خاندان رسالت خلاف شرع است

آیا عیب نیست که گفته شود زینب کبری علیها السلام یا سائر مخدرات خاندان رسالت در مقابل لشگر عمر بن سعد بنا کردند بر سید مظلومان [صفحه ۵۶۸] نوحه و ندبه کردن و (زلفهای خود را پریشان کرده و به دست گرفت و عرض کرد یا محمد...) اینگونه جملات که نسبت خلاف شرع به افراد مخدرات اهل بیت طهارت است خواه در نظم باشد یا در نثر بلاشک نسبت خلاف احکام دین است که به آنها داده می شود زیرا حرمت بیرون آوردن زن موهای خود را در پیش نامحرمان از ضروریات اسلام است و هرگز بانوان عصمت آن را در کربلاء یا در سائر مواقع به عمل نمی آورند و از این قبیل جملات که اگر شرح داده شود به درازا می کشد نباید نسبت داد. یا جملاتی در نظم و نثر در حق امام علیه السلام یا سائر افراد خاندان امام بیان کردن که ذلت و حقارت آور باشد باید از آن پرهیز نمود یا اوصافی نسبت دادن که

با صفات امام معصوم درست نمی آید یا با القابی امام (ع) را مخاطب قرار دادن که آن القاب و خطابات از اوصاف جبابره ی روزگار و از ستمکاران غدار به یادگار است چنانچه امیرالمؤمنین (ع) در خطب نهج البلاغه فرموده است: مرابا آن خطابها که جبابره را مخاطب می سازند مخاطب قرار ندهید. و این جملات از باب یادآوری بود که شعراء دستگاه امام حسین (ع) متذکر باشند و علاقه ی عوامانه آنها را وادار نکند که هر چه به زبان شان در نظم و نثر بیاید بگویند و هر طور دل شان خواست به نظم آورند و باید از دروغ در نهایت درجه پرهیز کنند که از گناهان کبیره است و حربه و اسلحه با رفتار و کردار خودشان به دست دشمن ندهند از امام [صفحه ۵۶۹] (ع) وارد است که مضمونش این است که فرمود: برای ما

زینت باشید نه این که عیب و ایراد شوید طوری رفتار نمائید که ما را به مردم محبوب سازید نه این که اعمال و گفتار و رفتار شما آنها را از ما دور کند و از عالم شیعه منزجر و متنفر و رنجور سازد. و ناگفته نماند: اشعار مراثی دعبل خزاعی قدس سره زیاد و در قصیده ی تائیه [۴۲۴] که از شاهکارهای دعبل رحمه الله است نیز از مصائب آل محمد صلی الله علیه و آله آورده و دیوانهائی که در جمع و تدوین اشعار دعبل (ره) تألیف شده و در عصر ما چند دیوان از آنها قدم به عالم مطبوعات گذاشته مراثی زیادی را مشتمل است به آنها مراجعه شود.

طبقات الشعراء دعبل

و برای خود دعبل خزاعی (ره) تألیفاتی است که

ابن الندیم (الفهرست ۲۲۹) ذکر کرده و از آنهاست کتاب (طبقات الشعراء) و تا اواخر قرن هفتم هجری نسخه ی از آن کتاب در حلب بوده دکتر عبدالکریم اشتر در کتاب (دعبل بن علی الخزاعی شاعر آل البيت) گوید: و قد كانت نسخة من الكتاب في حلب في نهاية القرن السابع (سنة ۶۹۴ هـ) مع نسخة من ديوان دعبل، لانا وجدنا اسمه في الفهرست الطريف الذي سمي: المنتخب مما في خزائن الكتب بحلب، و قد سمي الكتاب فيه: طبقات الشعراء، و وقع تحت رقم ۶۰۱- ثم فقدناه- من بعد- كما فقدنا [صفحة ۵۷۰] الديوان ص ۲۷۹ ط دمشق. از کتاب طبقات الشعراء دعبل قدس سره مبرد در کامل، و ابن الجراح در الورقة، و ابن معتز در طبقات الشعراء، و مرزبانی در معجم الشعراء، و آمدی در الموازنة، و المؤتلف و المختلف، و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، و مقدسی در الظرائف و اللطائف، و ابن رشيق در العمدة، و دیگر اشخاص زیادی در تألیفات خودشان نقل کرده اند ابن رشيق در العمدة ج ۱ ص ۱۱۳ گوید: علی ان منهم من لم يقل قط الا هجوا او شبيها به: كیحیی بن نوفل، ذكره دعبل في طبقاته...

شهادت دعبل

دعبل خزاعی رضوان الله علیه در ایام حیات و زندگانی پرارزش خویش علنی ستمکاران و ظالمهای روزگار را هجو کرده و فراعنه ی زمان خود و خونخواران دنیا را سب و شتم نموده است و لذا می فرموده: (لی خمسون سنة أحمل خشبتي علی کتفی أدور علی من یصلبني علیها فما اجد من یفعل ذلك) و لذا غالب در اشعار وی هجو ستمکاران و رثاء اهل بیت علیهم السلام است. تا بالاخره در اهواز یکی از

دژخیمان مللک بن طوق ده هزار درهم از آن خونخوار غدار گرفت و در پی دعبل رحمه الله می گشت تا او را در یکی از دهات (سوس) که نامش (طیب) بوده یافت و از ظهر قدم وی با عکازی مسموم زد و فردای آن دعبل (ره) از دنیا رفت و در آن قریه مدفون شد و گفته شده که او را حمل بسوس کرده و در آنجا دفن کردند. [صفحة ۵۷۱] و از شعر بحتری که در مرثیه ی او گفته معلوم می شود که در سوس که در اهواز است مدفون شده چنانچه گوید: جدث علی الاهواز یبعد دونه مسری

النعی و رمة بالموصل ولی قریه ی (طیب) از قراء اهواز نیست، و وفات دعبل شاعر اهل بیت در سال (۲۴۶) ه اتفاق افتاده است. و کسی که در موصل است و بحتری به وی اشاره کرده عبارت از ابوتمام حبیب طائی است. و ابن رشیق که در سال (۴۵۶) ه وفات یافته در (العمدة) درباره ی وفات دعبل (ره) و سبب آن مطلب دیگری نیز نقل کرده رجوع شود به (العمدة) ج ۱ ص ۷۲ ط ۴ بیروت، و ولادت دعبل (ره) در سال (۱۴۸) ه بوده که در همان سال امام صادق علیه السلام از دنیا رحلت فرموده و شهادت وی چنانچه گذشت در سال (۲۴۶) ه اتفاق افتاده معلوم می شود در حین وفات (۹۸) سال داشته است خداوند او را با ائمه ی اطهار علیهم السلام محشور فرماید. و ناگفته نماند: مرثیه ای که از دعبل رحمه الله نقل شد: رأس ابن بنت محمد و وصیه... الخ

اشعار نغز دعبل را اعتماد السلطنة به شعراء قزوین داده و آن اشتباه است

در کتب معتبره چنانچه گذشت موجود و نسبت آنها را به

دعبل (ره) داده اند و جای شك نیست که از آن عالم شاعر نامدار است. ولی مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنة مراغی وزیر علوم [صفحه ۵۷۲] زمان ناصرالدین قاجار در کتاب «حجة السعادة فی حجة الشهادة» نسبت آن اشعار را به بعضی از شعراء قزوین داده چنانچه احوالات خط حرکت اسراء خاندان رسالت را تا شام از مقتل مجعول منسوب به ابومخنف نقل کرده و با این که گفته: مع ما نحن علیه من عدم الطمأنينة الی ما تفرد لوط [۴۲۵] بروایتی فی مقتله... باز گوید: همانا به این گردانیدن سر مبارك در دیار اسلام و قلمرو شریعت سید الانام علیه السلام و اشهارش در هر شهر اشعار است اشعاری که یکی از قدماء نکته سنجان محروسه ی قزوین سروده و چه نغز فرموده از ابویوسف قزوینی نزیل بغداد منقول است که گفت: ابوالعلاء معری را گفتم از نتایج طبع تو آیا هیچ در حق اهل بیت رسول الله علیهم السلام هست؟ به درستی که برخی از سخن طرازان مملکت قزوین درباره ی ایشان شعرها می سازند که فصحاء تنوخ از اتیان به مثل آن عاجزند گفت: شعراء قزاونه چه می گویند: گفتم: می گویند: [صفحه ۵۷۳] رأس ابن بنت محمد و وصیه... الخ (و اشعار راتا آخر نگارش داده ص ۶۴). ابوالعلاء گفت: و من می گویم: مسح الرسول جبینہ فله بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش وجده خیر الجدود

پشیمان شدن یزید از ترس مردم

بعد اعتماد السلطنة گوید: بعد از ورود علی بن الحسین علیه السلام و اهل بیت عصمت به شره دمشق چیزی نگذشت که بر یزید به معاویه معلوم گشت که از جهت قتل حسین بن علی علیه السلام عقیدت اهل اسلام در حق او

دیگرگون شده و خوف خروج و خلع است لاجرم از این وقت سیاق گفتار و کردار بگردانید و از کشتن آن بزرگوار تبری اظهار همی کرد و همی گفت: و ما علی لو احتملت الاذی و انزلت الحسین معی فی داری و حکمته فیما یرید و ان کان علی فی

ذلك و هن فی سلطانی حفظا لرسول الله صلی الله علیه و آله و رعایة لحقه و قرابته لعن الله ابن مرجانه فانه اضطره فقتله فبغضنی بقتله الی المسلمین و زرع فی قلوبهم العداوة فابغضنی البر و الفاجر بما استعظموه من قتلی الحسین ما لی و لابن مرجانة لعنه الله و غضب علیه. بعد پشیمان شدن ابن مرجانه را نیز نقل کرده است. ص ۶۵ ط تبریز سال (۱۳۱۰) ق. و تعجب است که نسبت اشعار دعبل (ره) را به نکته سنجان قزوین داده و گفتگوی ابویوسف قزوینی را با ابوالعلاء معری نقل نموده [صفحه ۵۷۴] و آن اشعار نغز را به شاعر مجهولی از شعراء قزوین منسوب داشته، شعراء قزوین کجا و آن اشعار نغز عالی کجا، که بتوانند آنها را بسرایند، در صورتی که یاقوت در معجم الادباء و امثال وی آنها را از اشعار دعبل (ره) دانسته و در این که از اوست جای شک نیست. و ممکن است از شعراء قزوین آن اشعار دعبل (ره) را به خود نسبت داده و ابویوسف قزوینی هم متوجه آن حلیت و سرقت نشده است چنانچه اعتماد السلطنه نیز متوجه نشده که آن اشعار از شاعر نامدار اهل بیت اطهار علیهم السلام دعبل خزاعی رحمة الله علیه است. [صفحه ۵۷۵]

عزاداری اهل بیت در شام سه روز است

اشاره

ص:- ۴۴ س:- ۱۵ (بیشتر از ده روز

در دمشق توقف نکرده اند) و از تاریخ طبری معلوم می شود که نوحه و ندبه ی خاندان رسالت در شام بعد از آن که یزید پلید از باب سیاست و جلوگیری از تنفر افکار عمومی از وی اجازه داده که بر سیدالشهداء علیه السلام اقامه ی عزاء نمایند سه روز اقامه ی عزاء نموده اند چنانچه گوید: ثم قال یزید بن معاویة یا نعمان بن بشیر جهزم بما یصلحهم و ابعث معهم رجلا من اهل الشام أمینا صالحا و ابعث معه خیلا و اعوانا فیسیر بهم الی المدینة ثم أمر بالنسوة ان ینزلن فی دار علی حدة معهن ما یصلحهن و اخوهن معهن «علی بن الحسین» فی الدار التی هن فیها قال: فخرجن حتی دخلن دار یزید فلم تبق من آل معاویة امرأة لا استقبلتهن تبکی و تنوح علی الحسین فاقاموا علیه المناحة ثلاثا و کان یزید لا یتغدی و لا یتعشی الا دعا علی بن الحسین الیه [۴۲۶]. [صفحه ۵۷۶] بعد از آن طبری اظهار لعن یزید را بر ابن مرجانه و انزجارش از وی نقل کرده در صورتی که باطنا از وی خوشحال و مسرور و مورد انعام و جائزه ی خود قرار داده بوده است. پس این که در بعضی کتابها اقامه ی عزاء خاندان رسالت را در خانه ی یزید در دمشق بیشتر از سه روز نگارش داده اند قول ضعیف و خالی از تحقیق است. و بلکه از اهل تحقیق گفته اند: که توقف اسراء اهل بیت در شام از هفت روز بیشتر نشده است چنانچه در ص ۲۷۴ گذشت و نیز در ص (۳۷۰) از کتاب نقل شد به صفحه ی نامبرده مراجعه شود. [صفحه ۵۷۷]

رفتن اسراء خاندان رسالت با چهارپایان خودشان به شام اصل ندارد

ص:- ۶۸-

س:- ۲۰- ۱۹ ادعاء صاحب کتاب «کامل بهائی» که اهل بیت با چهارپایان خودشان به شام رفتند و عین عبارتش چنانچه گذشت این است: «و امام و عورات اهل بیت به چهارپایان خود به شام رفتند زیرا که مالها را غارت کرده بودند اما چهارپایان بدیشان گذاشته بودند». کامل بهائی ص ۲۹۱ ج ۲ ط- قم این ادعاء وی که اهل بیت با چهارپایان خود به شام رفته اند علاوه بر آنچه در رد حرفش در اصل کتاب نگارش یافت. فرمایش شیخ اعظم شیخ مفید (ره) در ارشاد آن را تکذیب می کند زیرا شیخ (ره) می فرماید: ثم اقبلوا علی سلب الحسین علیه السلام..... و انتهبوا رحله و ابله و أثقاله و سلبوا نسائه.... الخ ارشاد ص ۲۵۷ ط- تبریز. و محدث قمی (ره) نیز عین این عبارات ارشاد را در نفس المهموم نقل کرده است و مترجم آن کتاب گوید: مردم بر ورس و حله ها و شتران ریختند و غارت کردند..... شیخ مفید گفت: اناث و شتران و بارو بنه ی آن حضرت را غارت کردند [صفحه ۵۷۸] و جامه های زنان را ربودند.... ترجمه ی نفس المهموم ص ۲۰۴ س ۱۸ ط تهران سال ۱۳۷۴ ه. ق. و ابن الاثیر در تاریخ کامل گوید: و مال الناس علی الورد و الحلل و الابل فانتهبوها و نهبوا ثقله و متاعه و ما علی النساء حتی ان کلنت المرأة لتنزح ثوبها من ظهرها فیؤخذ منها- ص ۷۹ ج ۴ ط بیروت. و طبری گوید: و مال الناس علی الورد و الحلل و الابل و انتهبوها- ص ۳۴۶ ج ۴ ط- مصر- مطبعة ی استقامة قاهرة. بنا به صریح فرمایش و نقل شیخ مفید (ره) و طبری و

ابن الاثیر شتران امام علیه السلام را غارت کرده اند پس آنها را به اهل بیت نگذاشته اند بماند و قول شیخ مفید (ره) مقدم بر ادعاء صاحب کتاب کامل بهائی است زیرا فرمایش وی أقرب به صواب و عقل و اعتبار است زیرا غارتگران و وحشیان بیابان که برای آدم کشتن و امام (ع) کشتن به دشت کربلاء جمع شده بودند از چهارپایان امام (ع) نمی گذارند چیزی بدیشان بماند. [صفحه ۵۷۹]

مسلمة بن مخلد و تحقیق در تاریخ وفات زینب کبری و ام سلمة

اشاره

ص:- ۸۵- س:- ۲ (و صلی علیها مسلمة بن مخلد) مسلمة بن مخلد انصاری از صحابه است و مسلمة بفتح میم و سکون سین مهملة و مخلد بضم میم و تشدید لام است از طرف معاویة والی مصر بوده و در سال ۴۷ به این امر تصدی کرده و در سال (۶۲) وفات یافته است و عبیدلی تصریح کرده که او بر زینب کبری علیها السلام نماز خوانده معلوم می شود بعد از وفات آن بانوی عصمت مسلمة بن مخلد در همان سال وفات کرده است و این خود نیز قرینه است که وفات زینب کبری بنا به قول بعضی از بزرگان در سال ۶۵ هجرت درست نیست و صحیح آنست که در سال ۶۲ می باشد. و به وفات مسلمة بن مخلد در سال ۶۲ هجرت جمال الدین ابن تغری بردی أتابکی متوفی (۸۷۴) ه. ق در «النجوم الزاهرة» تصریح کرده است ج ۱ ص ۱۵۶ ط دارالکتب- مصر. چنانچه ابن تغری بردی در همان کتاب و در همان مجلد و صفحه با این که گفته: که ام

المؤمنين ام سلمة رضوان الله عليها در سال ۶۱ هجرت [صفحه ۵۸۰] وفات یافته ولی از صریح عبارتش معلوم است که وفات ام المؤمنین

بعد از واقعه ی کربلاء اتفاق افتاده است و مؤید آنست که ام المؤمنین در سال ۶۲ از دنیا رحلت کرده باشد چنانچه قول اقوی و مورد اعتماد همین است. ابن تغری بردی [۴۲۷] در حق ام سلمة گوید: و كانت من أجمل النساء و طال عمرها و عاشت تسعين سنة و اكثر، و هی آخر أمهات المومنین وفاة، و قد حزنّت علی الحسین و بکت علیه کثیرا. از قضیه ی تربت که رسول الله صلی الله علیه و آله به ام المؤمنین ام سلمة داده و فرموده بود که هر وقت دیدی که آن تربت مبدل به خون شده بدان ام سلمة که فرزندم حسین علیه السلام را کشته اند و خود سیدالشهداء علیه السلام نیز به آن ام المؤمنین از تربت کربلاء مرحمت فرمود و امر کرد که آن تربت را مانند تربتی که جد بزرگوارش داده نگاه دارد و هر وقت خون شد بدلند آن سید مظلومان را شهید کرده اند. معلوم می شود که قطعا ام سلمة بعد از واقعه ی جانگداز کربلاء وفات یافته است و علامه ی سیوطی در خصایص الکبری قضیه ی تربت دادن رسول الله صلی الله علیه و آله را به ام سلمه با چند طریق نقل کرده است رجوع شود به خصائص ج ۲ ص ۴۵۰ ط - مصر و قبه زدن وی در مسجد رسول الله (ص) در ص: ۳۶۸- از کتاب گذشت. و از آنچه گفته شد روشن گردید که نسبت به ام سلمة دو فقره [صفحه ۵۸۱] تاریخ وفاتی که محب طبری متوفی به سال (۶۹۴) ق در کتابش (السمط الثمین فی مناقب أمهات المؤمنین) ص ۹۵ ط حلب سال ۱۳۴۶ نقل کرده از اغلاط است.

ترجمه ی ام المؤمنین ام سلمة

در اینجا خوش دارم آنچه را که شیخ

فاضل آقا شیخ بدرالدین الصائغ العاملی در جزء اول از کتاب نفیس «أنا مدينة العلم و علی بابها» در ترجمه ی ام المؤمنین ام سلمة (ض) نگارش داده بیاورم چنانچه گوید [۴۲۸]: ان ام سلمة من خيار أمهات المؤمنین؛ و احدی زوجات النبی صلی الله علیه و آله و سلم الطاهرات، و هی ممن خضع لارادته صلی الله علیه و آله و سلم و لم یعص لم أمرا، بل هی سيدة امهات المؤمنین و أفضلهن و أتقاهن و أبرهن بعد خديجة الكبرى سلام الله عليها؛ كانت ام سلمة تحمّل عقلا و افرا، و فکرة عميقة، و بصيرة نافذة، اطاعت الرسول صلی الله علیه و آله و سلم باخلاص؛ و خدمته عن صدق و صفاء و طهارة؛ و كانت لدى الحقيقة اقرب ازواجه صلی الله علیه و آله و سلم اليه، و اسماهن عنده منزلة و أسرعن تلبية لما یرضيه، ان جميع هذا یری من أحوالها و أوضاعها مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم و قد اثنی علیها الرسول (ص) غیر مرة و خصوصا فی حدیث الکساء، ذلك الحدیث النیر الذی اثبت طهارة أهل البيت علی و ابنائه الانجاب صلوات الله علیهم أجمعین. [صفحه ۵۸۲] و یری المطلع الخیر ان ام سلمة من أكابر المحدثات عن الرسول صلی الله علیه و آله و سلم من اجلاء و افاضل راویات احادیثه الزاهرة و خصوصا فیما روته لنا السيدة النبيلة عنه (ص) فی فضل أخیه علی علیه السلام.

ولهذه السيدة الجليلة اليد الكبرى على الدين وأهله في مقام الدفاع عن قداسة هذا الامم المعصوم، كانت رضى الله عنها بدافع الايمان و ايثارا للحق غير مبالية بعذل عاذل أو لوم لائم فتقف و تعطى عليا عليه السلام حقه من المدح

و الثناء و السيادة على سائر الصحابة. كما كانت عند حدوث أى شبهة فى على عليه السلام أو اعتراض عليه فى عمل يبدو على محياها التأثير و الانفعال ولكنها أبىك لم تكن ممن يلزم ناحية الصمت و يعجز عن رفع الشبهة و الاعتراض بل كانت رضى الله عنها تنهض منيعة بعقلها، حصينة بعلمها، نشيطة بايمانها و تبرز الحق جليا و توقف الخصم عليه مثبتة بذلك تبرير أعمال على عليه السلام و أفعاله بما لا يبقى عند ذلك مقال لقائل. ان أم سلمة ذات علم و فضل و روية، ذات ورع و احتياط ؛ انها من المحافظات على نقل الحديث النبوى بلفظه، و اللواتى لم تؤثر عليهن حمية الجاهلية و لا عصبية الاهل و القومية و العشيرة، و لم تكتف حديثا نبويا فى مقام اظهار الحقيقة، كما لم تكن لتخفى شيئا من أحاديث صاحب الرسالة فى مقام ابراز الفضيلة و رفع الجهالة خصوصا عند ما تقوم هذه السيدة للتنويه باسم على عليه السلام و نثر ما تلقته فيه من الرسول صلى الله عليه و آله و سلم من سر و حديث يشعان عن سمو على الكوكب الدرى المتلالى ء. [صفحہ ۵۸۳] و كم لهذه السيدة الفاضلة من موقف باهر أدلت عنده بالحجة و البرهان على أن عليا عليه السلام كان معتمد الرسول صلى الله عليه و آله و سلم، و خليفته من بعده، و صاحب سره و نجواه، و وزيره المطلق فى جميع الامور، و نائبه الخاص فى سائر الاحوال. ان أم سلمة من أفاضل النساء المؤمنات اللاتى عرفن فضل على عليه السلام على جميع الصحابة و قد سنه و احترمن شخصيته، و جعلن ذكر فضائله عليه السلام عبادة، و تلاوتها عبادة، و استماعها عبادة، و النظر

فيها عبادة. أجل لقد رأت أم سلمة أن فى كتمان أى فضيلة من فضائل على عليه السلام غمطا للحقيقة؛ و ظلما للفضيلة، و عصيانا للرسول صلى الله عليه و آله و سلم، بل علمت من وراء ذلك الكتمان عذاب الله تعالى و سخطه الدائم. فأم سلمة امرأة علمت، و ما اكثر العالمين و العالمات، ولكنها عملت، و ما اقل العاملين و العاملات، و بعملها و زيادة عرفانها و اجلالها لعلى عليه السلام كان لها الفوز على زوجات النبى (ص) بمزيد قربها منه و اعزازه عنده باستثناء خديجة سلام الله عليها. ام سلمة (ض) اسمش «هند» است و از مهاجران به حبشة بوده و به مدينه مراجعت نموده و اورا ابوبكر خواستگارى کرده قبول نموده و رد کرد و رسول الله (ص) اورا در سال دوم از هجرت تزويج فرمود و بعضى گفته: در سال چهارم قضيه ي تزويج واقع شد، و اخلاص و محبت وى به اميرالمؤمنين و صديقه ي طاهرة و حسنين عليهم السلام مشهورتر از آنست که ذکر شود و مشاجره و مباحثه او با عائشه در مکه و قتي که عائشة [صفحہ ۵۸۴] مى خواست به جنگ اميرالمؤمنين (ع) به بصره رود کشف از معرفت و کمال آن أم المؤمنين نموده و از مطاعن عائشة بشمار است. رسول الله (ص) کتابى که در آن اسماء اهل جنت و اسماء اهل آتش بود نزد ام سلمة (ض) به وديعت گذاشته بود، و همچنين اميرالمؤمنين (ع) موقع تشریف بردن به عراق کتبی نزد وى گذاشته که بعدا به امام حسن (ع) داد و آن حضرت نیز به امام حسين (ع) داده است. و نیز امام حسين (ع) وقتی که به عراق تشریف می برد کتب علم اميرالمؤمنين

(ع) و ذخائر نبوت و خصائص امامت را نزد آن بانوی معظمه امانت گذاشت و پس از مراجعت امام زین العابدین (ع) به مدینه آنها را به آن حضرت تقدیم کرد. تمامی اینها دلالت بر عظمت و جلال آن ام المؤمنین دارد رضوان الله تعالی علیها. [صفحه ۵۸۵]

تحقیق عمیق در تاریخ ام کلثوم

اشاره

ص: -۱۱۸- س: -۱۲ (و بر فرض صحت موضوع ام کلثوم در حال حیات خلیفه ی ثانی وفات یافته است) این قول یکی از اقوال درباره ی وفات ام کلثوم است که از حضرت صدیقه ی طاهره سلام الله علیها متولد شده و اقوال در تاریخ وفات و سبب آن مختلف است و قول مذکور اعتماد را نشاید. و حق مطلب آنست که تاریخ ام کلثوم رضوان الله علیها بسیار مبهم و تاریک است و هر چه تأمل بیشتر شود بر تاریکی و ابهام آن افزوده می شود و به نحو بیست که نتوان به طرفی اطمینان حاصل کرد و همچنین تزویج او به عمر واقع امر درست معلوم نیست که اصل حقیقت قضیه چه نحو است و یا چه سری در کار بوده است؟ و حق با شیخ اعظم مفید قدس سره است که فرموده: اختلاف در نقل آن حدیث را باطل می سازد. [صفحه ۵۸۶] از نقل شیخ قدس سره در خلاف از عمار بن یاسر رحمه الله [۴۲۹] وفات ام کلثوم و آوردن جنازه ی او و فرزندش زید را و نماز خواندن به آنها معلوم می شود وفات ام کلثوم در حال حیات عمار یاسر (ره) اتفاق افتاده و اگر نقل وی وفات ام کلثوم را در زمان عمر نرساند لا اقل وقوع آن را در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت می کند زیرا عمار رحمه الله در جنگ صفین شربت شهادت نوشیده

که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده بود: تقتلك الفئة الباغية پس وفات ام کلثوم قبل از شهادت عمار موقعی که در مدینه بود اتفاق افتاده است. و از دو فقره حدیث که کلینی و شیخ رحمهما الله تعالی در باب عده به اسناد خودشان روایت کرده اند معلوم می شود که ام کلثوم در حین وفات عمر زنده بوده و در زمان عمر وفات نیافته است و در هر دو حدیث نقل شده از امام صادق علیه السلام: وقتی که عمر وفات یافت امیرالمؤمنین علیه السلام نزد ام کلثوم آمده و دست او را گرفت و او را به خلنه ی خود آورد [۴۳۰]. و از مؤرخین تصریح کرده اند که وفات ام کلثوم بعد از خلیفه ی ثانی اتفاق افتاده ابن سعد در طبقات گوید: عمر ام کلثوم را تزویج کرد [صفحه ۵۸۷] و هنوز او به حد بلوغ نرسیده بود و نزد عمر بود تا عمر به قتل رسید [۴۳۱]. و گاه نقل کرده که عبدالله عمر به ام کلثوم نماز خواند و در نقل دیگر گفته: سعید بن عاص امیر مردم بود به وی نماز خواند. و نسابه ی عبیدلی در اخبار زینبات گفته: که عبدالله و سعید هر دو با هم به او نماز خواندند و در بحارالانوار نقل از مناقب گوید [۴۳۲]: و ذکر ابو محمد النوبختی فی کتاب الامامة ان ام کلثوم کانت صغیره و مات عمر قبل ان یدخل بها و انه خلف علی ام کلثوم بعد عمر عون بن جعفر ثم محمد بن جعفر ثم عبدالله بن جعفر. این نقل با نقلی که برای عمر فرزندی از ام کلثوم متولد شد به نام زید و دختری به نام رقیه چطور

می سازد؟. در صورتی که نقل نوبختی رحمه الله مورد اعتماد و اعتناء است. ابن سعد در طبقات گوید: تزوجها عمر بن الخطاب و هی جاریه لم تبلغ فلم تزل عنده الی ان قتل و ولدت له زید بن عمر و رقیه بنت عمر ثم خلف علی ام کلثوم بعد عمر عون بن جعفر بن ابی طالب بن عبدالمطلب فتوفی عنها فخلف علیها اخوه عبدالله بن جعفر بن ابیطالب [صفحه ۵۸۸] بعد اختها زینب بنت علی بن ابی طالب فقالت ام کلثوم: انی لاستحیی من اسماء بنت عمیس ان ابنیها ما تا عندی و انی لا تخوف علی هذا الثالث فهلکت عنده و لم تلد لاحد منهم شیئا [۴۳۳]. چنانچه نوبختی رحمه الله نقل کرده و ابن سعد در طبقات تصریح نموده ام کلثوم بعد از عمر با سه نفر از فرزندان جعفر طیار رضی الله عنه تزویج کرده و عبارت ابن سعد صریح است که تزویج عبدالله جعفر ام کلثوم را بعد از زینب کبری علیها السلام واقع شده که ظاهر در تزویج او بعد از وفات آن بانوی عصمت است. نه این که به زینب کبری علیها السلام طلاق داده باشد که از اکاذیب ابن حزم اندلسی است [۴۳۴]. [صفحه ۵۸۹] و اگر وفات ام کلثوم در زمان حیات عمار یاسر رحمه الله اتفاق افتاده باشد آن وقت تزویج ام کلثوم به فرزندان جعفر طیار خصوصا عبدالله جعفر که بعد از وفات زینب کبری علیها السلام در سال ۶۲ هجرت ام کلثوم را به حباله ی نکاح خود درآورده مورد اشکال و باید صحت نداشته باشد. و خوب است در اینجا آنچه زینب

فواز در کتاب «الدر المنثور» در ترجمه ی ام کلثوم آورده خلاصه اش نقل شود و حاصل آنچه وی در کتاب نامبرده آورده آنست: عمر ام کلثوم را از امیرالمؤمنین علیه السلام خواستگاری کرد امام علیه السلام فرمود او صغیره است پس از اصرار عمر امام علیه السلام ام کلثوم را با (بردی) پیش عمر فرستاد و عمر دست خود را به شانه ی ام کلثوم نهاد و گفت: به علی بگو: راضی شدم ام کلثوم گفت: آیا این کار را می کنی؟ هرگاه تو امیرالمؤمنین نبودی بینی تو را می شکستم. ام کلثوم پیش پدر آمده [صفحه ۵۹۰] و جریان را خبر داده و عرض کرد مرا نزد شیخ بدی فرستادی امام علیه السلام فرمود: او شوهرتوست [۴۳۵]. و عمر مهر ام کلثوم را چهل هزار قرار داد و زید بن عمر و رقیه از وی متولد شدند و ام کلثوم و پسرش زید در يك وقت وفات یافتند و زید در جنگی که میان بنی عدی درگرفت خواست اصلاح کند مردی [۴۳۶] از آنها در تاریکی زخمی به او زد و او چند روزی زنده بود و پس از آن با مادرش ام کلثوم با هم وفات کردند و امام حسن (ع) عبدالله عمر را پیش کشید و وی بر او نماز خواند و این قضیه پس از وفات عمر بن خطاب واقع شده است. [صفحه ۵۹۱] و پس از قتل عمر ام کلثوم را عون بن جعفر تزویج کرد و قصه ی نقل کرده حاصلش اینست: ام کلثوم امر خود را به امیرالمؤمنین (ع) واگذار کرد و امام (ع) او را به عون بن جعفر تزویج فرمود و او غلام بود و به ام کلثوم چهار هزار درهم فرستاد و او

را پیش عون بن جعفر بردند و ام کلثوم با عون بود تا عون در کربلاء در حضور سیدالشهداء (ع) شهید شد و ام کلثوم نیز در خدمت برادرش امام حسین علیه السلام در کربلاء بود و با سبایا به شام رفت و به مدینه برگشت و در مدینه وفات یافت. این خلاصه ی آنست که در الدر المنثور آورده است و ترجمه به فارسی نقل شد رجوع شود به صفحه ی ۶۲ ط اول مصر سال ۱۳۱۲ ه ق ولی به تهافت و تناقض کلام وی باید متوجه شد: اگر ام کلثوم در زمان امام حسن مجتبی علیه السلام وفات یافته

و امام (ع) عبدالله عمر را مقدم کرده که بر او نماز بخولند، چطور ام کلثوم پس از تزویج به عون بن جعفر با وی به کربلاء آمده و عون در کربلاء شهید شده و ام کلثوم به شام رفته و مراجعت به مدینه کرده و در مدینه وفات یافته است؟

ادعای تواتر از اصحاب قاموس الرجال وجهی ندارد

ابن قتیبۀ در معارف گوید [۴۳۷]: (و اما ام کلثوم الکبری و هی بنت [صفحه ۵۹۲] فاطمة فکانت عند عمر بن الخطاب و ولدت له ولدا قد ذکرنا هم فلما قتل عمر تزوجها محمد بن جعفر بن ابی طالب فمات عنها ثم تزوجها عون بن جعفر بن ابی طالب فماتت عنده)... قول ابن قتیبۀ که ام کلثوم نزد عون بن جعفر وفات یافته با آنچه در الدر المنثور نقل کرده تناقض آشکار دارد چنانچه با قول خود ابن قتیبۀ که گفته: محمد و عون در فتح شوشتر شهید شده اند منافات دارد و نقل کلامش می آید ان شاء الله تعالی و ابن سعد نیز در طبقات نقل و تصریح کرده که: امام حسن علیه السلام در نماز بر

جنازه ی ام کلثوم حاضر بوده علاوه بر خبر عمار رحمه الله که با نقلیات الدر المنثور توافق ندارد. و از کلمات علامه ی مامقانی (ره) در تنقیح المقال نیز ظاهر می شود [صفحه ۵۹۳] ام کلثومی که در کربلاء حاضر بوده همان بانوی عصمت است که از صدیقه ی طاهرة علیها السلام متولد شده ولی معلوم است که با نقلهای دیگر سازش ندارد. و از اشعاری که پس از مراجعت اسراء به مدینه در موقع ورود اسراء خاندان رسالت ام کلثوم می خوانده چنانچه در بعض کتب مقاتل نقل کرده اند: مدینه جدنا لا تقبلینا فبالحسرات و الاحزان جننا تا آخر آن اشعار که در منتخب و تظلم الزهراء نقل شده و ام کلثوم از رسول الله صلی الله علیه و آله (جد) تعبیر آورده استفاه می شود که ام کلثوم بنت بتول زهراء علیها السلام است و در ابیات دیگر آن اشعار نیز همان تعبیر را آورده ولی معلوم نیست آن اشعار از خود ام کلثوم است بلکه زبان حال است که از لسان آن بانوی عصمت گفته شده و علاوه شاید مراد از ام کلثوم زینب کبری علیها السلام باشد و در بعض ابیات آن از امام حسن (ع) (عم) تعبیر آورده که با ام کلثوم خواهر امام (ع) مطابقت ندارد چنانچه گفته: و قل یا عم یا حسن الزکی عیال اخیک اضحوا ضا یعینا آیا عمه ان اخاک اضحی بعیدا عنک بالرمضا رهینا رجوع شود به «الدمعة الساکبة» ص ۳۹۰. والله العالم. علامه شیخ جعفر نقدی رحمه الله در کتاب (زینب الکبری) بعد از نقل بیت [صفحه ۵۹۴] اول در پاورقی فرموده: هذا البيت من قصيدة يغلب علی الظن ان اکثرها او کلها لیس من نظمها بل من نظم غیرها

من المتأخرین فلاحظه ص ۱۶۰ ط نجف. کلام متین و صحیح است. و در قاموس الرجال گفته: و فی نسب قریش مصعب الزبیری تزوجها بعد عمر عون بن جعفر فمات عنها و تزوجها عبدالله بن جعفر فمات عنها. ج ۱۰ ص ۴۰۶ ترجمه ی ام کلثوم. اولاً: اگر این عبارت در کتاب نسب قریش وجود داشته باشد با قول ابن قتیبۀ که نقلش گذشت «ثم تزوجها عون بن جعفر فماتت عنده» درست نیامده و تباین کلی دارد و همچنین با قول ابن سعد در طبقات و گذشت: «فهلکت عنده» یعنی ام کلثوم در حبالة ی نکاح عبدالله جعفر بود وفات یافت. و در ثانی: جملات مذکوره را که قاموس الرجال نقل کرده در کتاب نسب قریش زبیری که (دار المعارف للطباعة و النشر) انتشار داده و در قاهره ۲۳ مارس ۱۹۵۱. باریس ۲۵ یونیه

۱۹۵۳- ا. ل. ب- بر آن مقدمه نوشته وجود ندارد یعنی پیدا نکردم و بر عهده ی خواننده ی عزیز است که باز به کتاب نسب قریش مراجعه نماید. و صاحب قاموس الرجال گوید: که اخبار ما در تزویج عمر ام کلثوم را متواتر است و زرارة نقل کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود که تزویج عمر از روی غضب شده است- ج ۱۰ ص ۴۰۶. ادعاء تواتر اخبار در موضوع نامبرده بی وجه است زیرا دو خبر [صفحه ۵۹۵] کلینی و شیخ رحمهما الله تعالی نقل کرده اند چنانچه در باب (۳۲) از ابواب عده ی وسائل الشیعة است. و دو خبر دیگر در کافی در کتاب نکاح از زرارة و هشام بن سالم است و روایت عمار یاسر در وسائل الشیعة باب (۳۲) از ابواب صلاة جنائز است.

تواتر با چهار پنج روایت محقق نمی شود بلی می توان ادعاء کرد که اخبار در حد استفاضة است علاوه بر روایاتی که يك مطلب سری را در موضوع تزویج مزبور می رساند و با آن اخبار مستفیضه منافات ندارد و این که امام علیه السلام فرموده: این موضوعی است که از ما غضب شده صحیح است ولی قضیه معلق است یعنی هرگاه موضوع تزویج مزبور صحت داشته باشد از ما غضب شده است چنانچه علامه ی مجلسی قدس سره فرموده: المعنی: غضبناه ظاهرا و بزعم الناس ان صحت تلك القصة بحار ج ۴۲ ص ۱۰۷. و سری که در اخبار ائمة عليهم السلام وارد شده چه بسا آن حضرات از اظهار آن بر اکثر شیعه نیز خودداری و احتراز می فرموده اند که عقول شان آن را قبول نمی کند و یا باعث غلو آنها می شود و لذا ائمة عليهم السلام آن را به بعض از خواص خودشان مانند عمر بن اذینه رحمه الله که از ثقات بوده اظهار فرموده اند رجوع شود به بحارالانوار ج ۴۲ ص ۸۸ ط جدید.

جنگ «شوشتر» و اسیر شدن هرمان

و به نکته ی در اینجا ناگزیر از اشاره هستم: جمعی از مؤرخین [صفحه ۵۹۶] تصریح کرده اند که محمد بن جعفر بن ایطالب و برادرش عون بن جعفر در روز (شوشتر) شهید شده اند و در همان روز (هرمان) [۴۳۸] اسیر شد و بدون شك روز نامبرده در زمان خلافت عمر واقع شده و بعد از روز [صفحه ۵۹۷] مزبور تقریبا به شش سال [۴۳۹] عمر از دنیا رفته پس چطور جمعی نوشته اند که ام کلثوم را بعد از قتل عمر بن جعفر یا محمد بن جعفر و بعد از آن عون تزویج کرده است

چنانچه از ابن قتیبة نیز نقلش گذشت با این که خود ابن قتیبة در المعارف گوید [۴۴۰]: و استشهد محمد بن جعفر بتستر و اما عون بن جعفر فقتل بتستر ایضا و لا عقب له.... و نگارش این دو مطلب از ابن قتیبة تناقض واضح است.

تهافت و تناقض اقوال مورخین

و صاحب استیعاب و اصابه تصریح کرده اند که عون و محمد در فتح شوشتر شهید شده اند ابو عمر و ابن عبدالبر در استیعاب گوید: و استشهد عون بن جعفر و أخوه محمد بن جعفر بتستر و لا عقب له [۴۴۱]. و ابن حجر در اصابة گوید:

استشهد عون بن جعفر فی تستر و [صفحه ۵۹۸] ذلك فی خلافة عمر و ما له عقب [۴۴۲]. و صاحب عمدة الطالب گوید: محمد و عون هر دو در کربلاء شهید شده اند و محمد اکبر بن جعفر در صفین در حضور عمویش امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شده است [۴۴۳]. حافظ کبیر ابو عبدالله حاکم نیشابوری متوفی (۴۰۵) ه. ق در کتاب (المستدرک علی الصحیحین فی الحدیث) ج ۳ ص ۴۲۱ قضیه ی تزویج ام کلثوم بنت امیرالمؤمنین علیه السلام را از عمر روایت کرده و حافظ شمس الدین ذهبی متوفی (۸۴۸) ه. ق در تلخیص (المستدرک) در ذیل همان صفحه گوید: (قلت منقطع) یعنی این حدیث که این قصه را نقل کرده منقطع است و صحیح نیست پس از اعتبار ساقط است. نگارنده گوید: این اقوال در این کتب معتبره که با هم تهافت و تناقض دارند تاریخ ام کلثوم را از جهاتی مبهم و تاریک ساخته و حقیقت امر را در صحت فرمایش شیخ اعظم رئیس مذهب محمد بن محمد بن نعمان بغدادی معروف

به شیخ مفید (ره) به وضوح رسانیده و لذا کلمات آن بزرگوار در این قصه قول فصل و در این قضیه کشف صدق است. پس کلمات ارزنده ی آن شیخ اعظم را در اینجا بیاورم و به کلام خاتمه دهم: [صفحه ۵۹۹]

صحت فرمایش شیخ اعظم مفید

شیخ مفید (ره) در جواب (المسائل السرویه) فرموده: ان الخبر الوارد بتزویج امیرالمؤمنین علیه السلام ابنته من عمر لم یثبت و طریقته من الزبیر بن بکار و لم یکن موثوقا به فی النقل و کان متهما فیما یدکره من بغضه لامیرالمؤمنین علیه السلام و غیر مأمون، و الحدیث نفسه مختلف، فتارة یروی ان امیرالمؤمنین علیه السلام تولى العقد له علی ابنته، و تارة یروی عن العباس انه تولى ذلك عنه، و تارة یروی انه لم یقع العقد الا بعد و عید عن عمر و تهدید لبنی هاشم، و تارة یروی انه کان عن اختیار و ایثار، ثم بعض الرواة یدکر ان عمر اولدها ولدا سماه زیدا، و بعضهم یقول: ان لزید بن عمر عقبا، و منهم من یقول: انه قتل و لا عقب له، و منهم من یقول: لنه و امه قتلا، و منهم من یقول: ان امه بقیة بعده، و منهم من یقول: ان عمر أمهر ام کلثوم اربعین ألف درهم، و منهم من یقول: مهرها اربعة آلاف درهم، و منهم من یقول: کان مهرها خمسمائة درهم، و هذا الاختلاف مما یبطل الحدیث [۴۴۴]. از این عبارات شریفه ی شیخ اعظم مفید (ره) رویه و طریقته ی آن بزرگوار در عدم اعتماد به خبری که به نحو اضطراب نقل شده چنانچه کرارا به آن اشاره شد واضح و روشن است و در تاریخ ام کلثوم نیز پس از

تحقیق در روایات و تواریخ و کتب شیعه و سنی آنچه به دست می آید [صفحه ۶۰۰] آنست که شیخ اعظم قدس سره به آن تصریح فرموده است والله العالم. و آنچه از شیخ مفید (ره) از (مسائل سرویه) نقل شد به واسطه ی بحارالانوار علامه ی مجلسی (ره) است ولی آنچه در خود رساله ی مسائل سرویه موجود است بعضی زیادات دارد و لذا خوب است عین آن از خود آن رساله نقل شود گرچه نسخه ی که در نجف اشرف از آن رساله طبع شده اغلاط دارد و از مطبوعات دارالکتب التجاریه است که در ضمن چند رساله به نام (رسائل الشیخ المفید) چاپ کرده و مشتمل بر هشت رساله از رسائل شیخ

(ره) است و یکی نیز رساله ی مسائل السروية می باشد ولی به اندازه ی زیاد آنها را غلط چاپ کرده گویا اصلا در موقع طبع تصحیح نکرده اند با این وصف نظر به بعض زیادات مورد احتیاج را نقل می نمایم. شیخ مفید (ره) فرموده: ان الخبر الوارد بتزویج امیرالمؤمنین علیه السلام ابنته من عمر غیر ثلثت و هو من طریق الزبیر بن بکار و طریقہ معروف لم یکن موثوقا به فی النقل و کان متهما فیما یذکره و کان یبغض امیرالمؤمنین علیه السلام و غیر مأمون فیما یدعیه عنه علی بنی هاشم و انما نشر الحدیث اثبات ابی محمد الحسن بن یحیی [٤٤٥] صاحب النسب ذلك فی کتابه [صفحه ٦٠١] فظن كثير من الناس انه حق لرواية رجل علوی له. و انما رواه عن الزبیر بن بکار و الحدیث نفسه مختلف فتارة یروی ان امیرالمؤمنین علیه السلام تولى العقد له علی ابنته و تارة یروی عن العباس انه تولى العقد له عنه

و تارة یروی لانه لم یقع العقد الا بعد و عید عن عمر و تهدید لبنی هاشم و تارة یروی لانه کان من اختیار و ایشار. ثم بعض الرواة یذکران عمر اولدها ولدا سماه زید، و بعضهم یقول: انه قتل من قبل دخوله بها، و بعضهم یقول: ان لزید بن عمر عقبا، و منهم من یقول: انه قتل و لا عقب له، و منهم من یقول: انه و امه قتلا، و منهم من یقول: ان امه بقیة بعده و منهم من یقول: ان عمر امهر ام کلثوم اربعین ألف درهم، و منهم من یقول: أمهرها أربعة آلاف درهم، و منهم من یقول: کان مهرها خمسمائة درهم و بدء هذا القول و كثرة الاختلاف فيه یبطل الحدیث و لا یكون له تأثير على حال (ص ٦١ ط نجف). [صفحه ٦٠٢]

کلمات شیخ شبراوی شافعی درباره ی آباء و اجداد رسول خدا

ص:- ١١٩- س:- ١٧ (درباره ی ولدین خاتم انبیاء (ص) آن دروغ شاهکار) (را بنویسد) علامه ی امام شیخ عبدالله شبراوی شافعی (رض) در کتاب الاتحاف بحب الاشراف گوید: ان الله سبحانه قد أخرج هذا النوع الانسانی لاجله صلی الله علیه و آله و سلم و ان آدم علیه الصلاة و السلام کان اول فرد من افراد هذه النوع و کان سائر افردہ مندرجہ فی صلبه بصور الذرات فلما نفخ الروح فی آدم کان نور نسمة محمد صلی الله علیه و آله یلمع فی جبهته كالشمس المشرقة ثم انتقل ذلك النور من صلب آدم الی رحم حواء و منها الی صلب شیث ثم استمر هذا ینتقل من اصلاب الطاهرين الی ارحام الطاهرات و هو معنی قوله تعالی: و تقلبک فی الساجدین. و اشار الیه العلامة البوصیری بقوله: لم تزل

فی ضمائر الکون تختار لك الامهات و الاباء و کاکل جد من اجداده من لدن آدم يأخذ العهد و الميثاق [صفحه ٦٠٣] ان لا یضع ذلك النور المحمدی الا فی الطاهرات فاؤل من اخذ العهد آدم اخذه من شیث و شیث من انوش و هو من قینین و هكذا الی ان وصلت النبوة الی عبدالله بن عبدالمطلب فلما اودع ذلك الجزء فی صلبه لمع ذلك النور من جبهته فظهر له جمال و بهجة فكانت نساء قریش یرغبن فی نکاحه... و قد دلت الايات و الاحادیث علی انه صلی الله علیه و آله و سلم کما طابت ذاته الشريفة بما أوتيہ من الکمال الا علی كذلك طاب نسبه الشريف فمل یکن فی آباءه و لا امهاته من لدن آدم و حواء الی عبدالله و آمنة الا من هو مصطفی مختار قد طابت أعراقه و حسنت أخلاقه. و اخرج ابن جریر عن مجاهد قال: استجاب الله تعالی دعوة ابراهيم فی ولده و لم یعبد احد منهم صنما بعد دعوته و استجاب له و جعل هذا البلد آمنا و رزق

اهله من الثمرات و جعله اماما و جعل من ذريته من يقيم الصلاة. قال السيوطي: و هذه الاوصاف كانت لاجداده صلى الله عليه و آله خاصة دون سائر ذرية ابراهيم و كل ما ذكر عن ذرية ابراهيم من المحاسن فان اولى الناس به سلسلة الاجداد الشريفة الذين خصوا بالاصطفاء و انتقل اليهم نور النبوة و احدا بعد واحد و لم يدخل ولد اسحاق و بقية ذريته لانه دعا لاجل هذا البلد الا تراه قال: اجعل هذا البلد آمنا و عقبه بقوله: و اجنبنى و بنى ان نعبد

الاصنام. فلم تزل ناس من ذرية ابراهيم عليه السلام على الفطرة يعبدون الله تبارك و تعالى، و يدل له قوله: و جعلها كلمة [صفحة ٦٠٤] باقية في عقبه، فان الكلمة الباقية هي كلمة التوحيد و عقب ابراهيم عليه السلام هم محمد صلى الله عليه و آله و آل الكرام. قال بعض الافاضل، اللهم حل بيننا و بين اهل الخسران و الخذلان الذين يؤذون رسول الله صلى الله عليه و آله بنسبة ما لا يليق بابويه الكريمين الشريفين الطاهرين. ص ٤٢- ٤١. آنچه علامه ي شبراوى درباره ي نور رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و نسبت به اجداد كرام و آباء عظام آن حضرت نقل کرده موافق اخبار و احاديث وارده از عتره طاهرة سلام الله عليهم است.

دعاى بعضى از افاضل

و اين كه در آخر كلامش از بعض افاضل نقل کرده كه گفته: خديا حائل باش ميان ماها و ميان اهل خسران و خذلان از آنهائى كه اذيت مى كنند به رسول الله صلى الله عليه و آله با نسبت دادن آنچه لائق والدين كريمين شريفين طاهرين آن حضرت نيست. كلام بسيار متين و دعاى بسيار شريف است و از آن اشخاص يكي هم ابن حزم اندلسى است كه نسبت به والدين رسول الله صلى الله عليه و آله آن نسبت ناروارا در كتاب الاحكام ج ٥ ص ١٧١ داده است.

كلام شيخ شبراوى درباره عبدالله

باز شيخ شبراوى گوید: اما عبدالله (ع) والد نبينا محمد صلى الله عليه و آله و سلم فقد كان اجمل قریش فشغفت به كل نساء قریش و كدن ان تذهل عقولهن و قد لقي عبدالله من زمنه من النساء ما لقي يوسف عليه السلام فى زمنه من امرأة العزيز. [صفحة ٦٠٥] و فى الشفاء قال محمد بن السائب كتبت للنبي صلى الله عليه و آله خمسمائة ام فما وجدت فيهن سفاحا و لا شيئا مما كان من امر الجاهلية فان بعض الجاهلية كانوا اذا ارادوا النكاح يقول الزوج خطب و يقول اهل المرأة نكح و هذا عندهم عبارة عن العقد.

نكاح آمنة

و اما نكاح عبدالله آمنة عليهما السلام فكان عقدا موافقا لما عليه شريعة الاسلام مشتملا على تلك الشروط المعتبرة و ان لم تكن بشرع بل بتوفيق من الملك العلام. و نقل العلامة النور الحلبى فى سيرته عن الامام تقى الدين السبكي قال: الانكحة

التي في نسبه صلى الله عليه و آله كلها مستجمعة شروط اصحة كأنكحة الاسلام و لم يقع في نسبه صلى الله عليه و آله منه الى آدم الانكاح صحيح مستجمع لشرائط الصحة كنكاح الاسلام الموجود اليوم. ثم قال فاعتقد هذا بقلبك و تمسك به و لا تزل عنه فتخسر الدنيا و الاخرة انتهى ص ٤٢.

اعتقاد شيعه ی امامیه

اعتقاد شيعه ی اماميه آنست که رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم در مدت چهل سال قبل از بعثت به شريعت خود عمل می کرده و به شرايع انبياء ديگر عمل نفرموده چنانچه با ادله ی متقنه ی عقليه و نقلیه در محل خود ثابت است. پس قطعاً رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم در نکاح و سائر امور و احکام و شرايع به شريعت خود عمل نموده است چون از اول زمان تولدش پیغمبر بوده [صفحه ٦٠٦] و دارای علم و حکمت و کمالات و اوصاف نبوت و خاتمیت را داشته و پس از چهل سال به اظهار رسالت و تبلیغ و دعوت بیگانه پرستی مأمور و بدین مقدس اسلام دعوت فرموده است. و اعتقاد بعضی از محققین عامه هم همین است صلوات الله و سلامه عليه و آله الطاهرين و لعنة الله على الذين يؤذون رسول الله صلى الله عليه و آله و نسبه ما لا يليق بأبويه و عمه ابی طالب عليه السلام من الذين كانوا في الزمن

السالف و من الموجودين في عصرنا الحاضر آمين [صفحه ٦٠٧]

تحريفي که از صاحب قاموس الرجال صادر شده

ص:- ١٢٨- س:- ١٤ (علامه ی مامقانی قدس سره در تنقيح المقال....) ناگفته نماند: صاحب قاموس الرجال گفته: صاحب تنقيح المقال سند روایت ثانی مذکور در رجال کشی (ره) را در ترجمه ی ابوحنيفه سائق الحاج تحريف کرده و این طور نقل نموده: (محمد بن عثمان بن حامد) ولی صاحب قاموس الرجال اقلاً احتمال نداده که نسخه ی رجال کشی (ره) که نزد مرحوم مامقانی (ره) بوده مغلوپ بوده نه این که آن مرحوم سند را عمداً تحريف کرده و نقل نموده زیرا عبارت سند روایت در تنقيح به این نحو است: قال الكشي حدثني محمد بن عثمان بن حامد قال حدثنا محمد بن يزداد عن محمد بن الحسين عن المزخرف عن عبدالله بن عثمان قال ذكر عند ابی الحسن عليه السلام... الخ و در نسخه ی ديگر: عند ابی عبدالله عليه السلام... الخ. کلمه ی (قالا حدثنا) شاهد است که شيخ کشی (ره) از دو نفر نقل کرده ولی اول سند در نسخه ی رجال کشی که اغلب نسخه های آن اغلاط دارد غلط داشته یا کلماتی از قلم ناسخ تنقيح المقال افتاده و اگر بنا باشد [صفحه ٦٠٨] این قبیل موارد را به تحريف عمدي که ظاهر عبارت صاحب قاموس الرجال در آنست حمل نمائیم برای خود صاحب قاموس باید گفت: در سند همان خبر تحريف رخ داده و اسقاط کرده زیرا سند خبر به نحوی که در رجال کشی است به این نحو است: حدثني محمد بن الحسن البراني (البرائي) و عثمان بن حامد قال حدثنا محمد بن الحسين (الحسن) عن المزخرف عن عبدالله بن عثمان قال ذكر عند ابی عبدالله (ع) ابوحنيفة السابق و انه يسير

فی أربع عشرة فقال: لا صلاة له و اما صاحب قاموس به این نحو نقل کرده: عن محمد بن الحسن و عثمان بن حامد عن محمد بن یزاد عن محمد بن الحسين عن المزخرف عن عبدالله بن عثمان قال: ذکر عند ابی عبدالله (ع) ابوحنيفة السائک و انه یسیر فی اربعة عشر فقال: لا صلاة له ج ٤ ص ٣٥٢. و مرحوم مامقانی (ره) در نقل همین خبر عین متنی را که صاحب قاموس نقل کرده نقل فرموده ولی صاحب قاموس گوید: لفظ خبر (کش) لیس كما عبر (اربعة عشر یوما) بل (یسیر فی اربع، عشرة) و قد حرفه الخ جمالات اربعة عشر یوما عبارت خود مرحوم مامقانی است عبارت متن خبر را تحریف نکرده و نقل متن روایت در قاموس و تنقیح یکی بوده و توافق دارند و عبارت: (اربعة عشر یوما) را مامقانی (ره) از خبر چنان فهمیده است نه این که عبارت خبر را تحریف به اربعة عشر یوما کرده باشد چنانچه صاحب قاموس به وی نسبت داده است. بلی آنچه در عبارت متن خبر موجود در رجال کشی است اینست. [صفحه ٦٠٩] (یسیر فی اربع، عشرة) و آنچه صاحب قاموس در صفحه ی (٣٥٣) ج ٣ گفته صحیح است ولی در نقل متن روایت چنانچه گفته شد با تنقیح فرقی ندارند و صاحب قاموس گوید: شاید لف خبر این طوری بوده. (انه یسیر فی اربع ساعات عشرة فراسخ) و لفظ (ساعات) و (فراسخ) از نسخه ساقط شده است و این احتمال سقوط را به مجرد حدس و تخمین داده و شاهی بر آن نیاورده ولی وجود کلمه ی (قالا حدثنا) را در سند خبر در

تنقیح قرینه نگرفته که یا نسخه که نزد مامقانی (ره) بوده غلط داشته و یا ناسخ اشتباه کرده است و خود صاحب قاموس کلمه ی (قالا حدثنا) را حذف کرده و کلمه ی (حدثنی) را از اول سند و کلمه ی (البرانی یا البرائی) را نیز حذف نموده. و در متن نقل خبر (فی اربع، عشرة) را (اربعة عشرة) نقل کرده و به اختلاف نسخ در (محمد بن الحسين) که از مزخرف روایت کرده متوجه نشده که در بعض نسخه ها (محمد بن الحسن) است. آیا حالا می توان نسبت تحریف عمدی را به صاحب قاموس داد؟ و حال آن که جا دارد به وی نسبت داده شود چون در مقام تحقیق جزئیات خبر با سند و متن آن است که بر مامقانی (ره) ایراد کرده و حمله ور شود که عمده هدف اوست با استعمال رموز که از سبکهای کهنه در کتب رجال است پس آیا نسبت تحریف به مرحوم مامقانی (ره) دادن دور از انصاف نیست؟ در صورتی که خودش به تصحیح آن کتاب کبیر نفیس نرسیده و عمرش وفا به آن نکرده و ناسخ تنقیح اشتباهات دارد که به حساب [صفحه ٦١٠] ناسخ است و اشتباه از مؤلف تنقیح نیست اگر دقیقاً به قاموس الرجال بررسی شود و با دقت تحت مطالعه و تحقیق قرار گیرد از اول آن کتاب تا آخرش به اشتباهات زیادی برخورد خواهیم کرد که باید مثل قاموس الرجال در اطراف اشتباهات آن تألیفی تنظیم گردد. و اگر تنقیح المقال با تهذیب و تنقیح و تحقیق و به اشراف جمعی از اهل فن بر آن طبع دوم می شد و اشتباهات آن در تعلیقات

رفع می گردید و به اغلب اعتراضات بی مورد صاحب قاموس الرجال اشاره می گشت و حملات وی با عبارات تلخ و بدون مراعات انصاف درباره ی تنقیح المقال روشن می شد کتاب رجالی می گشت که از هر جهت جامع و بی نظیر می گردید ولی تا حال اشخاصی که باید مقدمات این امر را به مرحله ی عمل برسانند به این پیشنهاد اینجانب جامه ی عمل نپوشانیده اند با این که مکرر پیشنهاد شده است و امیدوارم که این آرزو تحقق پیدا نماید واللّه الموفق. [صفحه ٦١١]

ص: -۱۴۸- س: -۱۷ (همان عمل و وظیفه ی برید در آن زمان بوده است) امیرالمؤمنین سلام الله علیه در مواعظ بلیغه و عالیه ی خود بنوف بکالی رضوان الله علیه او را از عمل «برید» نهی فرموده است و این خبر به خوبی می رساند که عمل برید قبل از زمان معاویه بن صخر وجود داشته است. نوف بکالی (ره) گوید [۴۶]: شرفیاب شدم به محضر اقدس امام امیرالمؤمنین علیه السلام و آن حضرت در رحبه ی مسجد کوفه بود و عرض کردم: السلام عليك يا امیرالمؤمنین و رحمة الله وبرکاته فرمود: و عليك السلام [صفحه ۶۱۲] یا نوف و رحمة الله وبرکاته. عرض کردم یا امیرالمؤمنین علیه السلام به من موعظه بفرمائید فرمود: یا نوف احسن یحسن اليک [۴۷] فقلت زدنی یا امیرالمؤمنین فقال: یا نوف ارحم ترحم. فقلت: زدنی یا امیرالمؤمنین فقال: قل خیرا ت ذکر بخیر فقلت: زدنی یا امیرالمؤمنین فقال: یا نوف اجتنب الغيبة فانها ادم کلاب النار ثم قال: قال علیه السلام: یا نوف کذب من زعم انه ولد من حلال و هو یأکل لحوم الناس بالغیبة. و کذب من زعم انه ولد من حلال و هو یبغضنی و

یبغ الاثمة من ولدی، و کذب من زعم انه ولد من حلال و هو یحب الزنا، و کذب من زعم انه یعرف الله عز و جل و هو یجتري على معاصی الله کل یوم و لیله، یا نوف اقبل وصیتی: لا تكونن نقیبا و لا عریفا و لا عشارا و لا «بریدا». یا نوف صل رحمک یزد الله فی عمرک، و حسن خلقک یخفف الله حسابک، یا نوف ان سرك ان تكون معی یوم القيامة فلا تکن للظالمین معینا، یا نوف من احبنا کان معنا یوم القيامة و لو ان رجلا احب حجرا لحشره الله معه، یا نوف ایاک ان تتزين للناس و تبارز الله بالمعاصی [۴۸] (فتلقى الله یوم یلقاک و هو عليك غضبان)، یا نوف احفظ عنی ما اقول لك تنل به خیر الدنيا و الآخرة. [صفحه ۶۱۳] چون کلمات گهربار باعث خیر دنیا و آخرت انسان است از نقل تمامی آنها نتوانستم خودداری نمایم. غرض در فرمایش امام (ع) است که نوف بکالی را از عمل (برید) نهی فرموده است. و ظاهرا باعث نهی از عمل برید همانا فراهم آمدن موجبات زحمت و مشقات حیوانات از شتر و استر و اسب در آن عمل است و از سرعت راه رفتن و با سیر تندی که حیوانات را در راهها سوق داده و راندن آنها با مشقات زیادی که باعث ظلم و ستم بر حیوانها می شده و گاه از آنها در عرض راهها از پا درمی آمده و کشته می شدند که هرگز امیرالمؤمنین (ع) راضی نمی شده که بر حیوانات هم ظلم شود و لذا از عمل برید نهی فرموده است. علاوه این که در

خبرهای برید که اخبار بلاد اسلامی و قضات و حکام و والیها را به مرکز خلافت می رسانیده شاید بعض اوقات خبرهای خلاف واقعی رخ می داده و باعث عمل برخلاف حق می گردید. چنانچه امام باقر سلام الله علیه در علت رد کردن شهادت سائق الحاج فرموده: که او مرکب خود را کشته و نفس خود را به مشقت انداخته و به نمازش استخفاف کرده است رجوع شود به صفحه ی (۱۳۰) از کتاب که نقلش گذشت و تمامی آنها از سرعت در سیر به عمل می آمده و البته در حق برید این

حالات فراهم می گشته و بلکه بیشتر به وجود خواهد آمد شاید از وجود و فراهم شدن اینگونه اعمال باشد که امام علیه السلام نوف بکالی را از عمل برید نهی فرموده است والله العالم. [صفحه ۶۱۴]

دیدن رسول الله بنی امیه را که به منبر او بالا می روند

اشاره

ص: -۲۳۶- س: -۱۵ و هو علی منبره فرأى فی منامه رجالا.... الخ باید در این چند جمله تأمل کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله در بالای منبر او را نعاس گرفته و در خوابش دیده که بنی امیه مثل میمونها به منبر او بالا می روند و مردم را بر عقب و زمان جاهلیت قهقری داده و برمی گردانند خیال نشود خوابی که رسول الله صلی الله علیه و آله بنی امیه را با آن وضع و شکل دیده مثل خوابهای معمولی مردم است بلکه آن نشأة باطنیه ی پیغمبر و امام علیهما السلام است و رؤیای عقلی علمی است که حقایق را مشاهده می کند گرچه در بالای منبر باشد. سید علامه ی اکبر سید علی خان مدنی قدس سره در أوائل شرح صحیفه ی سجادیة گوید: اعلم ان النفوس القدسیة النبویة مخالفة بماهیتها لسائر النفوس صفاء

و نورا و انجذابا الی عالم الانوار فلاجرم تجری علیها الانوار الفایض من المبادئ العالیة اتم من سائر النفوس و اکمل و لهذا بعثت مکملة للناقصین و معلمة للجاهلین و مرشدة للطالبین و مصطفاة علی العالمین و لما کان صفاء جوهر نفس نبینا صلی الله علیه و آله اکمل تلك النفوس [صفحه ۶۱۵] القدسیة و أقواها و أشدها اتصالا بالعقل الفعال المسمى بالعلم الا علی و المعلم الشدید القوى و هو المفیض للعلوم باذن الحی القیوم علی الواح النفوس العقلیة فلا یبعد ان یکون المراد بمنامه (ص) النشأة الباطنیة و برؤیاه الرؤیا العقلیة العلمیة لا ما هو الظاهر من معنی هذین اللفظین فان منامه صلی الله علیه و آله و سلم لیس کمنام غیره الا ترى الی قوله المجمع علیه من الخاصة و العامة «ان عینی تنام و قلبی لا ینام» و انما عبر عن ذلك بالمنام و الرؤیا لقصد التفهیم و التعلیم فان اکثر الناس یعجز عن ادراک الامور العقلیة الا بصفة الامور الحسیة والله اعلم. و ناگفته نماند: آنچه در معراج رسول الله (ص) اعتقاد اهل اسلام است آنست: آن بزرگوار بطوری که در میان مردم بود و زیست می فرمود و با همان بدن عنصری خود عروج به سماوات و عوالم علوی فرموده و خداوند قادر متعال او را در شب معراج سیر داده و بسدره المنتهی رسانیده و عوالم بهشت و جهنم را مشاهده فرموده و به مقام قاب قوسین او ادنی رسیده است و در همان شب مراجعت به مکه و مسجد الحرام کرده و از سیر خود به مسجد اقصی و عوالم علوی خبر داده است. و قولی در اینجا از

بعضی نقل شده و معراج رسول الله (ص) را همان معراجی که باید معتقد شد جسمانی است آن را روحانی دانسته و برخلاف عقیده ی مسلمین حرف زده است و آن قول را نسبت [صفحه ۶۱۶] به معاویه ی می دهند و از وی مشهور شده

است و به عائشه نیز نسبت می دهند در صورتی که وی در سال معراج صغیره بوده و زوجه ی رسول الله (ص) نبود تا احوالات معراج نبی اکرم (ص) را نقل نماید.

تأویل کردن معاویة آیه ی شریفه را به معراج

معاویة مدعی شده که آیه ی شریفه: و ما جعلنا الرؤیا التي أريناك الا فتنة للناس.... الخ راجع به معراج است که رسول الله (ص) روحش در خواب عروج کرده است رجوع شود به تفاسیر مانند تفسیر مراغی [۴۴۹] و غیره و معاویة در زمان معراج در حال شرك بوده از روایات کثیره که مورد نزول آیه ی شریفه و این که آیه راجع به بنی أمیه و به آن شجره ی ملعونه است معلوم می شود معاویة نظر به خباثت و نفاق باطنی خود خواسته آیه ی شریفه را به معراج تفسیر کند و معراج را روحانی قلم داد نماید و گوید آیه راجع به معراج است که در خواب بوده و روحانی می باشد و اذهان مردم را از تفسیر صحیح آیه که در حق بنی أمیه است برگرداند و این عار و ننگ و شجره ی ملعونه بودن را از بنی أمیه بزداید و افکار مردم را از تفسیر آیه که از خود رسول الله صلی الله علیه و آله ماثور بوده و در میان مسلمین شهرت بسزا دارد منصرف کند ولی زهی تصور باطل و زهی خیال محال زیرا در [صفحه ۶۱۷] تاریخ بالاخره حقایق روشن شده و

واضح می گردد و دسائس و حيله و تزویر معاویة ها آشکارا می شود و معاویة و پدر زندیقش و فرزند پلیدش رسوا شده و مورد لعن لبدی واقع می گردند. لعن و دشنام باد تا بلبلد بر چنین پور و بر چنان پدری صدمه های و لطمه ها و جنایتها و خیلنت های معاویة به عالم اسلام از حیطة ی بیان خارج و زبان از تقریرش عاجز است و تا امروز نیز اثرات آنها باقی و عالم اسلام را به تیره روزی نشانده است.

در حق معاویة به کتاب نصائح الكافية و تقوية الايمان رجوع شود

درباره ی کفر معاویة و ملعنت وی رجوع شود به کتاب «نصائح الكافية» و کتاب «تقوية الايمان» سید علامه ی متبحر سید محمد بن عقیل علوی حسینی حضر می نزیل (سنکافورا) که حق مطلب را ادا فرموده است. و در کتاب «تقوية الايمان» تصریح کرده که معاویة اقرار داشته که وی در رویه اش نسبت به اهل بیت طاهر علیهم السلام تابع ابوبکر شده که خاندان رسالت را از مقامشان بر کنار کرد در صفحه ی (۷) در حق معاویة گوید: أليس هو أول من سن سب أخى النبي صلى الله عليه وآله وسلم؟ و هو أول منقص لابی بكر بقوله: لانه أول من نحى أهل البيت الطاهر عن مقامهم و لانه فى معادلتهم مقتف أثره و مقتدبه. و ص ۷ ط صیدا سال ۱۳۴۳ ه ق.

اشعار امام شافعی در تعیین فرقه ی ناجیه

و در همان کتاب نفیس «تقویة الایمان» در بیان تعیین فرقه ی ناجیه [صفحه ۶۱۸] از هفتاد و سه فرقه ی مسلمین ثابت کرده که فرقه ی ناجیه عبارت از عترت طاهرة و تابعین آنها هستند و این اشعار ذیل را از امام شافعی نقل کرده است: یرحم الله الامام الشافعی اذ یقول: ولما رایت الناس قد ذهب بهم مذاهبهم فی ابحر الغی و الجهل رکت علی اسم الله فی سفن النجا و هم اهل بیت المصطفی خاتم الرسل و امسکت جبل الله و هو ولاؤهم کما قد امرنا بالتمسک بالحبل اذا افترت فی اللدین سبعون فرقة و نیف کما قد جاء فی محکم النقل و لم یک ناج منهم غیر فرقة فقل لی بها یا ذاالرجالحة و العقل أفی الفرق الهلاک آل محمد؟ أم الفرقة اللاتی نجت منهم قل لی؟ فان قلت فی الناجین

فالقول واحد و ان قلت فی الهلاک حفت عن العدل اذا کان مولی القوم منهم فاننی رضیت بهم لا زال فی ظلهم ظلی [صفحه ۶۱۹] فخل علیا لی اماما و نسله و انت من الباقین فی اوسع الحل رجوع شود به «تقویة الایمان» ص ۱۶ حاصل فرمایش امام شافعی آنست: آیا آل محمد (ص) و اهل بیت رسول الله (ص) از فرقه ی ناجیه هستند یا از فرق هالکه که رسول الله (ص) فرموده تمامی هفتاد و سه فرقه در هلاکت اند مگر یک فرقه که در نجاتند؟ و هرگز نتوان گفت: که اهل بیت (ع) از فرق هالکه هستند در صورتی که آیه ی مودت درباره ی آنهاست و مودت و محبت شان از ضروریات اسلام است و اگر گوئی اهل بیت (ع) از فرقه ی ناجیه اند چنانچه حق هم آنست پس تابعین و پیروان آنها نیز از فرقه ی ناجیه اند و در تعیین فرقه ی ناجیه بیانات زیاد است چنانچه از محقق طوسی (ره) و غیر او نقل شده است. [صفحه ۶۲۰]

تحقیق در مدت حمل امام حسین و یحیی

اشاره

ص:- ۲۴۰- س:- ۱۵ (به مناسبت تاریخ ولادت حضرت عیسی (ع) متذکر مطلبی شدم) مطلبی که باید نگارش یابد آنست که در بعضی تاریخها نگارش داده اند که مدت حمل و ولادت حضرت امام حسین علیه السلام مانند مدت حمل حضرت عیسی (ع) شش ماه بوده چنانچه شیخ اقدم و ثقه ی جلیل القدر ابن ابی الثلج بغدادی در تاریخ الائمة (ع) گوید: و کان حمل ابی عبدالله علیه السلام ستة اشهر و لم یولد لسته اشهر غیر الحسین و عیسی بن مریم علیهما السلام. ص ۴ ط قم (۱۳۶۸) ق. و موافق این تاریخ روایتی در کافی شیخ کلینی (ره) در باب مولد الحسین علیه السلام وارد است ولی

خبر مرسل می باشد و در اکثر اخبار حضرت یحیی علیه السلام ذکر شده: (لم یولد لسته اشهر الا یحیی و الحسین علیه السلام) علامه ی مجلسی (ره) فرموده: شاید کلمه ی عیسی از تصحیف روات و ناسخین روایت باشد زیرا در اخبار معتبره وارد شده که حمل عیسی علیه السلام نه ساعت بوده و به قولی سه ساعت شده در مرآت العقول عبارت خبر را [صفحه ۶۲۱] نقل فرموده و گوید: (الا عیسی بن مریم) لعل هذا من تصحیف الرواة او السناخ و فی اکثر الاخبار المعتمدة الا یحیی و الحسین علیه السلام و قد ورد فی الاخبار المعتمدة ان حمل عیسی کان تسع ساعات و قیل ثلاث ساعات قال الثعلبی:

اختلف العلماء فى مدة حمل مريم بعیسی فقال بعضهم: كان مقدار حملها تسعة اشهر كحمل سائر النساء وقيل: ثمانية اشهر و كان ذلك آية أخرى لانه لم يعش مولود وضع لثمانية اشهر غير عیسی وقيل ستة اشهر وقيل: ثلاث ساعات وقيل: ساعة واحدة انتهى. بعد از آن علامه ی مجلسی (ره) فرموده: و اقول یحتمل ان یكون مادة تولد عیسی احدثها الله فى مريم عليها السلام قبل نفخ جبرئیل علیه السلام بستة اشهر (ج ۱ ص ۳۹۳). محمد علی صابونی استاد کلیه ی شریعت و دراسات اسلامیه در مکه ی مکرمه در کتاب «النبوة و الانبیاء» گوید: كان عمر مريم حين حملت بعیسی علیه السلام ۱۳ ثلاث عشرة سنة و قد اختلف العلماء فى مدة الحمل فقيل انها كانت ساعة و قيل تسع ساعات و قيل ثمانية اشهر و قد روى الاخير عن (ابن عباس) و الصحيح انها حملت به حملا طبيعيا كما تحمل النساء و وضعته كما تضع النساء. قال

ابن كثير رحمه الله: ثم الظاهر انها حملت به تسعة اشهر كما تحمل النساء و يضعن لميقات حملهن و وضعهن، اذ لو كان خلاف ذلك [صفحه ۶۲۲] لذكر [۴۵۰].... الخ.

در مدت حمل عیسی

این که گفته صحیح آنست که مريم به عیسی (ع) حامل شد به حمل طبیعی مانند سایر زنان و ابن كثير گفته که ظاهر آنست که حمل مريم نه ماه بود معلوم نیست این صحیح بودن و ظاهر شدن از کجا نزد آنها به دست آمده و به مرحله ی صحت و ظهور رسیده است پس هر دو صحت و ظهور به خود صاحبان آن کلام برگردانیده می شود و بدرد دیگران نمی خورد. اگر مريم مدت نه ماه به عیسی علیهما السلام به طور متعارف طبیعی باردار بود در میان مردم معلوم می شد و مشهور می گشت و از آیات قرآنی چنین فهمیده می شود که در حین حمل و وضع حمل این واقعه معلوم گشته و قبلا اگر سابقه ی حمل متعارف بود قبل از وضع حمل میان مردم شهرت پیدا می کرد و چه مانع دارد مدت حمل عیسی (ع) مانند اصل حملش از آیات الهی باشد که این که قرآن کریم تصریح کرده که عیسی (ع) از آیات خداوندیست. پس در اینگونه مواقع واقع امر را غیر از قول معصوم چیز دیگر به ما کشف نمی کند و از اقوال سایرین از مفسرین و دیگران به انسان [صفحه ۶۲۳] اطمینان حاصل نمی شود و آنچه از معصوم رسیده و مورد اعتماد است مدت حمل ساعت واحد یا نه ساعت است و اما شش ماه که در خبر مرسل کافی است آن را استاد اعظم فن حدیث و خیریت

اکبر در اخبار و آثار علامه ی مجلسی (ره) فرموده: شاید از تصحیف روات یا ناسخین اخبار است چنانچه گذشت به قرینه تساوی حمل امام حسین علیه السلام و یحیی (ع) چنانچه در اخبار معتبره میان آن دو بزرگوار تساوی مدت حمل ذکر شده است والله العالم.

تاریخ الأئمة تالیف ابن ابی الثلج بغدادی است

و اما فرمایش شیخ اقدم ثقة ابن ابی الثلج بغدادی رحمه الله در تاریخ الائمة که تصریح به ولادت عیسی (ع) در شش ماه کرده شاید اعتمادش به همان روایت شده که گذشت. و تاریخ الائمة آن بزرگوار را جمعی از بزرگان علماء بنصر بن علی جهضمی نسبت داده اند مانند سید اجل ابن طاووس و علامه ی مجلسی (ره) و دیگران ولی از فضل الهی و از توفیقات ربانی به این بنده ی کثیر التقصیر معلوم شد که آن تاریخ و چیز و مختصر تألیف ابوبکر محمد بن اسماعیل معروف به ابن ابی الثلج بغدادی متوفی (۳۲۵) ق از ثقات علماء امامیه در غیبت صغری می باشد و این موضوع را به شیخنا الاستاد البحاثه الاکبر طهرانی قدس سره از بلده ی طیبه ی قم نوشتم قبل از آن که به نجف اشرف مشرف بشوم چنانچه در الذریعة ج ۴ ص ۴۷۳ به آن متذکر و مشروحا بیان فرموده و نیز در مقدمه ی تاریخ الائمة ی نامبرده که در سال (۱۳۶۸) ق در قم به طبع رسانیده شد تفصیلا بیان کرده ام. [صفحه ۶۲۴] و ابن ابی الثلج رحمه الله معاصر با سفیر کبیر و عالم ثقة ی جلیل ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی (ره) بوده که در سال (۳۲۶) ه از دنیا رحلت فرموده و یکی از سفراء اربعة و نواب خاص حضرت بقیة الله ارواحنا فداه در غیبت صغری بوده

و سفیر سومی است.

ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی

و در بعضی از حواشی خودم بر تاریخ الائمة ی (ع) نامبرده در حق آن بزرگوار چند سطری نگارش داده ام و هنوز به طبع نرسیده آن را در اینجا بیاورم: ابوالقاسم الحسین بن روح بن ابی بحر احد السفراء الاربعة فی الغيبة الصغری له المکانة العظمی عند الامامیه و کانت له النیابة الخاصة عن القائم المهدي المنتظر ارواحنا فداه توفی سنة (۳۲۶) ه. توجد انتسابه فی کتب الفريقین علی انحاء متعددة کالنوبختی و الرومی و القمی و الاول هو الشایع فی کتب الرجال ولكن لم یعلم علی التحقیق انه نوبختی نسبا و ابا او من طرف الام فقط او من جهة اخرى و وصفه الشيخ ابن ابی الثلج (ره) فی تاریخ الائمة (ع) ص ۲۱ ب (النمیری) کما فی نسختین من الكتاب و هو من المعاصرین له و اعرف باحواله و نسبته فانه توفی سنة (۳۲۵) ه قبل النوبختی (ره) بسنة و هما من القاطنین فی بغداد و النمیری نسبة الی قبيلة «نمیر» التي هجاها الجریر فی بیته المشهور و نمیر کزیر ابی تلك القبيلة. و النوبختی نسبه الی (نوبخت بن کوردز) و اسرته من الاسر الایرانية الشهيرة بالتشیع و الولاء لاهل البيت علیهم السلام التي نبغ منهم جمع [صفحه ۶۲۵] من اکابر متکلمی الامامیه و صنف استاذ عباس اقبال الاشتیانی فی تاریخ هذه الاسرة کتابا بالفارسیة سماه «خاندان نوبختی» مطبوع سنة: (۱۳۱۱) ش بطهران و أحی فیہ ذکر هذا البيت الشیعی القديم ولكن وقع له فی هذا الكتاب زلات و هفوات و عثرات كثيرة تورط فیها علی خلاف الحقیقة عصمنا الله تعالی من الزلل فی القول و العمل والله العاصم.

نصر بن علی جهضمی

و الجهضمى بفتح الجيم و

سكون الهاء و فتح المعجمة. و نصر بن على الجهضمى من علماء السنة اثنان و اهملها علمائنا الرجاليين و لم يتعرضوا لترجمة نصر بن على الجهضمى فى اصحاب الرضا (ع) مع انه يروى عنه (ع). احدهما: نصر بن على بن صهبان بن أبى الازدى الجهضمى الكبير البصرى كان صدوقا و وثقه ابن معين و ذكره ابن حبان فى الثقات و قال مات فى امرة أبى جعفر. و الثانى: نصر بن على بن نصر بن على بن صهبان الازدى الجهضمى ابوعمر و البصرى الصغير الحافظ احد أئمة البصرة و هو حفيد الاول و عاصر المتوكل و المستعين من خلفاء بنى العباس و هو من ثقات علماء السنة. قال ابوعلى بن الصواف عن عبدالله ابن احمد لما حدث نصر بن على بهذا الحديث يعنى حديث على بن ابيطالب (ع): ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اخذ بيد حسن و حسين فقال: من احبني و احب هذين و أباهما و أمهما كان فى درجتى يوم القيامة. أمر المتوكل بضربه الف سوط فكلمه فيه [صفحه ٦٢٦] جعفر بن عبدالواحد و جعل يقول له: هذا من أهل السنة فلم يزل به حتى تركه. و كان المستعين بعث اليه ليوليه القضاء فقال لامير البصرة: ارجع اليه فاستخير الله تعالى فرجع الى بيته فصلى ركعتين ثم قال: اللهم ان كان لى عندك خير فاقبعنى اليك فنام فنبهوه فاذا هو ميت. قال البخارى: مات فى ربيع الاخر سنة خمس و مائتين و فيها ارخه غير واحد و قيل: مات سنة احدى و خمسين و هو قول ابن جرير فيما حكاه مسلمة بن قاسم و قال هو ثقة عند جميعهم و قال قاسم

بن اصبح سمعت الخشنى يقول: ما كتبت بالبصرة عن أحد أعقل من نصر بن على. انظر تهذيب التهذيب لابن حجر العسقلانى ج ١٤ ص ٤٣١- ٤٣٠ ط حيدرآباد. و خلاصة تذهيب التهذيب الكمال لحافظ صفى الدين احمد بن عبدالله الخزرجى ص ٤٠١ ط بولاق سنة: (١٣٠١) ه. ق. [صفحه ٦٢٧]

تحقيق درباره ی کتاب فقه الرضا

ص:- ٢٥٧- س:- ١٠ (مانند فقه الرضا عليه السلام) از علامه ی متبحر محقق آقا سيد حسن صدر كاظمينى قدس سره نقل شده كه قائل بوه اين كتاب فقه الرضا كه از دوران صفويه مشهور شده و قبل از آن دوران اثرى از آن كتاب نبوده همان كتاب (تكليف) محمد بن على شلمغانى مشهور به ابن ابى العزاقر است كه از علماء سوء بوده و مردم را به ضلالت مى انداخت و بالاخره در اثر حسد به وكيل و نائب خاص حضرت بقيه الله ارواحنا فداه شيخ ابوالقاسم حسين بن روح نوبختى قدس سره از جاده ی حق منحرف و خسر الدنيا و الاخرة گشت. علامه ی امام حاج سيد شرف الدين عاملى قدس سره در مقدمه ی كتاب «تأسيس الشيعة الكرام لعلوم الاسلام» تأليف علامه آقا سيد حسن صدر (ره) فرموده: فصل القضاء فى الكتاب المشهور بفقه الرضا: كشف فيه حال هذا الكتاب بما لا مزيد عليه فاثبت لانه كتاب التكليف لابن أبى العزاقر الشلمغانى و اوضح فى ذلك وجه الاشتباه بما لم يسبقه اليه [صفحه ٦٢٨] احد. تأسيس الشيعة ص ١٩ ط عراق. گذشته از

این که نقل شد دلیلی بر نفی بودن کتاب فقه الرضا از امام رضا علیه السلام موجود است که تمامی آنچه محدث نوری (ره) در خاتمه ی مستدرک از أدله برای اثبات این که کتاب فقه الرضا از امام علیه السلام

است آورده همه ی آنها را از بین می برد و آن اینست: آنچه از ادله ی زیادی در باب بحث از حجیت بینة در کتاب قضا از فقه ثابت شده و اظهر است عموم حجیت بینة است. پس هرگاه کتابی از کتب اخبار و احادیث پیدا شد خواه اسم مؤلف آن در آن کتاب ذکر شده باشد یا نشده و ما علم نداریم که آن کتاب تألیف فلان شخصا است ولی دو نفر عادل شهادت دادند که آن کتاب تألیف فلان شخص است با شهادت عدلین نزد ما شرعا ثابت می شود که آن کتاب تألیف آن شخص است و می توانیم به آن عمل نمائیم و از آن روایت کنیم گرچه با نسبت دادن خبر به آن کتاب باشد و نقل نمودن از آن به عنوان «أخبرنا» یعنی فلان شخص به ما خبر داد نباشد. و همچنین هرگاه عدلین شهادت دادند که آن کتاب از امام علیه السلام و با خط شریف اوست یا به خط کسی دیگر است موضوع مزبور با شهادت شان ثابت می شود. اما هرگاه ما علم رسانیدیم یا ظن کردیم به این که شهادت آن دو نفر عادل یا شهادت یکی از آنها از باب اجتهاد یا علم به امارات است آن وقت شهادت شان به ما منفعت نمی دهد و ما نمی توانیم به آن [صفحه ۶۲۹] کتاب عمل نموده و از آن روایت کنیم به جهت این که اصل عدم ثبوت و عدم اعتبار است زیرا در صورت مفروضه قول آن دو نفر عادل از عنوان شهادت خارج شده و داخل در عنوان فتوی گردیده است که برای مجتهد دیگر حجت نیست و هرگاه اعتماد بر

آن بر مجتهد دیگر جائز باشد لازم می آید که بر مجتهد تقلید از مجتهد دیگر جائز شود و رجوع او بر مثل خودش در فتوی و احکام وی بر مقلدین خود و غیر آنها جائز باشد یعنی فتوای او را مثل سائر ادله ی احکام قرار دهد زیرا فرق نیست میان فتوای او و میان شهادت عدلین از مجتهدین بر این که حکم الله تعالی در این مسأله فلان نحو است و نماز و روزه و بیع و غیر آنها از موضوعات مستنبطه و غیرها فلان طور است چون ملازمه واضح است بطلان لازم بسیار واضح و روشن تر است زیرا: اجماع و ضرورت قائم است بر این که به مجتهد تقلید جائز نیست. و علاوه بر آنچه بیان شد باز گفته می شود: شهادت اجتهادی یا به طریق ظن است چنانچه غالب در اجتهاد آنست یا به طریق علم است که مستند به حس نیست زیرا اگر مستند به حس باشد از باب اجتهاد نمی شود و فرض آنست که از باب اجتهاد است پس مستند به حس نیست. در صورت اولی شهادت بالاجماع مسموع نیست به جهت این که در شهادت علم معتبر است. [صفحه ۶۳۰] و در صورت دوم گرچه میان علماء اعلام محل کلام است ولی اظهر آنست که آن هم مسموع نیست خصوصا در امثال اینگونه امور عظیمه ی عامه ی دینی. پس آنهایی که از بزرگان شهادت به نسبت کتاب (فقه الرضا) به امام علیه السلام می دهند شهادت شان از روی اجتهاد و غیر مستند به حس است و برای مجتهد دیگر نفع نمی دهد. و از آنچه گفته شد ظاهر گشت که شهادت عادل واحد هم اگر

از روی اجتهاد باشد و از باب اخذ به امارات بشود به طریق اولی مسموع نخواهد شد. پس اشخاصی که کتاب (فقه الرضا) را به آن حضرت نسبت می دهند و دعوی قطع عادی می کنند که آن کتاب از امام علیه السلام است بی وجه است زیرا قطع آنها بر ما حجت نیست. علاوه بر اماراتی که در خود کتاب نامبرده وجود دارد و شهادت می دهد که آن کتاب از امام (ع) نمی باشد چنانچه بر کسی که در آن کتاب تتبع کرده و دقت نماید پوشیده نیست. و گمان نشود که از آنچه گفتیم لازم می آید که خبر واحد حجت نباشد زیرا خبر واحد که به طریق نقل و روایت باشد که در آن شرائط حجیت موجود است و شخص راوی می گوید: فلان شخص این طور روایت کرد و به طریقی است که وی واقف و مطلع بر آن از روی حس شده آن را قبول می نمائیم. [صفحه ۶۳۱] و اما هرگاه گوید: ظن کرده ام و از طریق عادی یا غیر عادی علم رسانیده ام فلان شخصی که او را ملاقات نکرده ام چنین نقل کرده یا روایت کرده و همه ی اینها از طریق اجتهاد است قبول نمی نمائیم. و فرق در میان این دو صورت در نهایت درجه روشن و واضح بوده و بر أهلس پوشیده نیست و بر آنچه بیان کردیم از بزرگان علماء و فقهاء تصریح کرده است والله الموفق. حالا که حال کتاب (فقه الرضا) معلوم شد آیا سزاوار است که در کتابی که به نام کتاب (جامع أحادیث الشيعة) تألیف شود و کتاب فقه الرضا را در ردیف کتاب (کافی) کلینی قدس سره آورده و گفته شود: (الكافی) - (فقه الرضا) یا

در ردیف سائر کتب اربعه ی امامیه آورده و روایات فقه الرضا را از احادیث شیعه شمرده شود؟ البته سزاوار نیست. [صفحه ۶۳۲]

از اکاذیب طبری صاحب تاریخ

ص: - ۲۸۰ - س: ۱ (روایات مجعوله و اکاذیب واضحه را با سند نقل کرده) از جمله ی دروغهای بسیار بزرگ ابن جریر طبری صاحب تاریخ کبیر «تاریخ الامم و الملوك» نقل کردن وی افسانه ی صلح امیرالمؤمنین (ع) با معاویه بن صخر اموی منافق (پسر منافق بزرگ در اسلام) و والی ستمکار خائن مستبد و دیکتاتور شام است که در حوادث سال چهلیم هجرت نگارش داده و بدون پروا دروغ به آن بزرگی را در کتابش ثبت کرده است. و تا حال ندیده ام که کسی به این دروغ ابن جریر طبری متوجه شده و متعرض شود بلکه دیده ام بعضی از اشخاص سطحی که این موضوع دروغی را از وی نقل کرده و ابدًا توجهی بر بی حقیقت بودن ادعای مؤرخ نامبرده نکرده است چنانچه گوید: وفي هذه السنة فيما ذكر جرت بين علي و معاوية المهادنة بعد مكاتبات جرت بينهما يطول بذكرها الكتاب علي وضع الحرب بينهما [صفحه ۶۳۳] و يكون لعلي العراق و لمعاوية الشام فلا يدخل احد هما علي صاحبه في عمله بجيش و لا غارة و لا غزو. قال زياد بن عبدالله عن ابن اسحاق لما لم يعط احد الفريقين صاحبه الطاعة كتب معاوية الي علي اما اذا شئت فلك العراق ولي الشام و تكف السيف عن هذه الامة و لا تهريق دماء المسلمين ففعل ذلك و تراضيا علي ذلك فأقام معاوية بالشام بجنوده يجبيها و ما حولها و علي بالعراق يجبيها و يقسمها بين جنوده انتهى [۴۵۱]. خوب

بود از آن مکاتبات که میان امیرالمؤمنین علیه السلام و معاویة درباره ی صلح رد و بدل شده نقل می کرد و به مجرد ادعاء آن اکتفاء نمی نمود مکاتبات امیرالمؤمنین (ع) غالباً محفوظ بوده و نقل شده در میان آنها نامه ی که مشعر بر صلح بوده و تراضی طرفین به عمل آمده باشد و امیرالمؤمنین علیه السلام رضایت داده که معاویة در شام باشد و خراج آنجا را خودش جمع آوری کند همچو نامه ی از امام (ع) به نظر نرسیده است با این که غالباً نامه های امام (ع) را ثبت و ضبط کرده اند رجوع شود به نهج البلاغة و مستدرکات آن که مکاتبات امام (ع) در آنها جمع آوری شده است. [صفحه ۶۳۴] گذشته از این آیا متصور است که امیرالمؤمنین (ع) به این کار یعنی صلح و مهادنة با معاویة راضی شود؟ در حالی که در اول امر که بعد از عثمان زمام امور خلافت ظاهری را به دست گرفت و معاویة از طرف خلیفه ی ثانی و عثمان در شام والی بود امام (ع) به فوریت او را عزل فرمود و امثال ابن عباس (ره) و دیگران از آن حضرت درخواست کردند که معاویة را تا مدت کوتاهی در شام بگذارد بماند و بعداً او را از امارت شام معزول فرماید و برای مصلحت وقت آن طور به نظرشان صلاح می رسیده و آن را به امام (ع) پیشنهاد کرده و عرضه داشتند ولی آن مجسمه ی حق و عدالت فرمود: کوچکترین وقتی هم نمی توانم به امارت معاویة در شام امضاء بدهم و راضی باشم. امام (ع) به معاویة نوشته: و اما طلبك الی الشام فانی لم اکن اعطیک الیوم ما منعک

امس [۴۵۲]. چون راضی شدن به امارت يك نفر ظالم ستمکار منافق بدتر از کافر گر چه در وقت بسیار کوتاه هم بوده باشد موجب ایراد و اشکال می شد: که در اول امر رضایت به امارت وی داده شد و حکومت او در اول کار [صفحه ۶۳۵] تجویز گشت و بعداً عدم رضایت اعلام گردید. نظر ابن عباس (ره) و اشخاص دیگر با نظر سطحی و صورت ظاهر در همان موقع بوده ولی نظر واقع بین امام علیه السلام بالاتر از آن مصلحت های صوری و نظر به واقع و آینده بوده است و اگر امام علیه السلام به صلاح دید آنها عمل می فرمود بعداً باعث ایراد به آن حضرت می گشت و صلاح همان بوده که امام (ع) به آن اقدام فرموده و کوچکترین آنی هم رضایت به امارت معاویة نداد. حالا آیا متصور است که بعد از آن همه جنگ و خونریزی ها که در جنگ صفین به عمل آمده و لیلة الهریرها با آن شدت سپری شده امام (ع) رضایت به امارت معاویة در شام بدهد؟ و مهادنة و صحبت صلح به میان آید؟ و تعجب در آنست که از کلام طبری چنین برمی آید که کار صلح عملی شده و طرفین به کار خودشان اشتغال ورزیده و به جباهی خراج هم انجام داده اند که قطعاً همچو کاری وقوع نیافته است و هر کس از مؤرخین اسلامی این قضیه را ثبت صفحات تاریخ کرده از ابن جریر طبری نقل نموده چون نقل این افسانه از وی بروز کرده است مانند ابن کثیر در البدایة و النهایة که مصدر نقلش تاریخ طبری است رجوع شود به مجلد ۷

ص ۳۲۳. و نظر به افسانه بودن آنچه طبری نقل کرده ابن اثیر در تاریخ کامل که تهذیب و تنقیح تاریخ طبری است و با اضافات دیگری آن را [صفحه ۶۳۶] تألیف کرده به پیرامون آن اسطوره ی طبری تفصیلاً نگردیده و بلکه به مختصر اشاره اکتفاء نموده است چنانچه در حوادث سال چهارم هجری گوید: (و فیها جرت مهادنة بین علی و معاویة بعد مکاتبات طویلة علی وضع الحرب و یكون لعلی العراق و لمعاویة الشام لا یدخل احدهما بلد الاخر بغارة) [۴۵۳]. در آن روزها که امام

امیرالمؤمنین (ع) در کوفه تشریف داشت و حتی در همان هفته که در محراب مسجد کوفه در شب نوزده شهر رمضان سال چهارم هجرت با ضربت ابن ملجم مرادی لعنه الله شربت شهادت نوشید با بیشتر از چهل هزار تن لشکر نصرت اثر آماده بوده که حرکت به جنگ صفین بفرماید و اگر موضوع مهادنه و صلح که طبری نگارش داده حقیقت داشته باشد با جمع آوری امیرالمؤمنین (ع) لشکر برای جنگ با معاویه چطور می سازد؟ چنانچه ابن خلدون مغربی بربری که یکی از متعصبین و نواصب محسوب است در تاریخ خود «کتاب العبر و دیوان المبتداء و الخبر» به این موضوع معترف شده است چنانچه گوید: [صفحه ۶۳۷] و کان علی قبل قتله قد تجهز بالمسلمین الی الشام و بایعه أربعون ألفا من عسکره علی الموت فلما بویع الحسن زحف معاویة فی اهل الشام الی الکوفة فسار الحسن فی ذلك الجيش للقائه و علی مقدمته قیس بن سعد فی اثنی عشر الفاً.... الخ. تاریخ ابن خلدون مجلد ثانی (بقیة الجزء الثانی) ص ۱۸۶ س

۱۶ ط بیروت سال (۱۳۹۱) ق. اگر مهادنه و صلح شده بود پس امام (ع) به تصریح ابن خلدون چطور با چهل هزار نفر لشکر آماده و مجهز برای شام شده است. و آنچه افسانه و جعلی بون ادعاء طبری را به طور واضح روشن ساخته و آشکارا می نماید عبارت از نقل سید اجل اعظم شریف رضی قدس سره خبر نوف بکالی (ره) را در نهج البلاغة است آنجا که فرموده: ری عن نوف البکالی قال خطبنا هذه الخطبة امیرالمؤمنین علی علیه السلام بالکوفة، و هو قائم علی حجارة، نصبها له جعدة بن هبيرة المخزومی، و علیه مدرعة من صوف، و حمائل سيفه لیف، و فی رجلیه نعلان من لیف، و کان جبینة ثفنة بعیر، فقال علیه السلام: الحمد لله الذی الیه مصائر الخلق.... الخ. این اخوانی الذین ركبوا الطريق و مضوا علی الحق؟ این عمار؟ و این ابن التیهان؟ و این ذوالشهادتین؟ و این نظر اؤهم.... الخ. قال: ثم ضرب بیده علی لحيته الشریفة الکریمة فاطال البكاء ثم [صفحه ۶۳۸] قال علیه السلام: أوه علی اخوانی الذین تلوا القرآن و احكموه.... ثم نادى با علی صوتة: الجهاد الجهاد عبادالله الا و انی معسکر فی یومی هذا فمن اراد الرواح الی الله فلیخرج. قال نوف: و عقد للحسین علیه السلام فی عشرة آلاف، و لقیس بن سعد رحمه الله فی عشرة آلاف، و لابی ایوب الانصارى فی عشرة آلاف، و لغيرهم علی أعداد آخر، و هو یرید الرجعة الی صفین، فما دارت الجمعة حتی ضربه الملعون ابن ملجم لعنه الله، فتراجعت العساكر، فکنا كأغنام فقدت راعيها، تختطفها الذئاب من کل مکان. پس معلوم شد که امام (ع) در همان هفته

که از دنیا رحلت فرموده مردم را وادار به جهاد کرده و معسکر ترتیب داده بود و دعوت به جهاد و جنگ با معاویه فرموده است و اگر با معاویه به مهادنه پرداخته بود و صلح شده بود این دعوت به جهاد چه معنی دارد؟ و مراجعت عساكر از کجا بوده؟ و ترتیب آرتش با تعیین سرلشکرهای نامبرده برای چه ترتیب داده بوده است؟ و با آن افسانه و اسطوره ی طبری چطور می سازد؟ پس قطعی است که آن قصه ی دروغی را ازا تباع بنی أمیة جعل کرده و از ساخته های شجره ی ملعونه است و طبری آن قصه ی مجعوله را وارد تاریخش کرده و در [صفحه ۶۳۹] صفحات آن ثبت نموده و بعضی اشخاص ساده و سطحی هم که بدون تثبت و تحقیق به محتویات تاریخ طبری اعتماد و اطمینان می نمایند آن افسلنه را از وی اخذ و در کتابهایشان نقل می کنند. و ناگفته نماند: که راوی این افسانه که طبری از وی نقل کرده عبارت از زیاد بن عبدالله است و

ظاهرا او زیاد بن عبدالله بن طفیل بکائی عامری کوفی است که در سال (۱۸۳) ه. ق وفات کرده و جمع کثیری از علماء اهل سنت او را تضعیف کرده اند و نسائی گفته که او ضعیف است و ابن حبان گوید: «کان فاحش الخطاء کثیر الوهم لا یجوز الاحتجاج بخبره اذا انفرده». رجوع شود به تهذیب التهذیب ج ۳ ص ۳۷۵ و میزان الاعتدال ذهبی ج ۲ ص ۹۱. [صفحه ۶۴۰]

در مقتل اسفرائنی به آمدن اسراء در (بیستم) صفر تصریح کرده

اشاره

هامش: ص:- ۱۹۹- س:- ۹ مقتل اسفرائنی.... نظر بر این که کتاب مقتل «اسفرائنی» پر از جعلیات و نقلیات قصه سرایان است

و لذا در طبع اول این کتاب «تحقیق» به آن اعتماد نکرده و از آن نقلی ننموده و آن را در مطلبی گر چه موافق ادعاء ما باشد مصدر نقل قرار نداده بودم ولی چون طرفدار شبهات آن کتاب را در ردیف مصادر نقلیات خود آورده و به آن به اعتقاد خودش اعتماد کرده و لذا آنچه در آن کتاب نقل کرده و به آمدن اهل بیت در بیستم صفر به کربلاء و آوردن رأس مطهر و الحاق آن به جسد اطهر تصریح کرده در اینجا بیاورم تا برای خوانندگان محترم روشن شود در کتابی که خود طرفدار شبهات به نقلیات آن تمسک کرده و چنگ زده و نسبت به داستانهای راهها از کوفه تا به شام به آن اعتماد نموده در خود همان کتاب به مراجعت اسراء خاندان رسالت به کربلاء در بیستم صفر و آوردن رأس مطهر تصریح نموده و گفته: که یزید قانندی از قوادش را فراخواند و هزار نفر به وی ضم کرد و امر کرد اسراء را به مدینه برده یا هر مکانی [صفحه ۶۴۱] که خواسته باشند ببرد و تمامی آنچه به اسراء اهل بیت لازم باشد فراهم و برآورده نماید و رأس مطهر را به آنها داد و اسراء نیز آن را اخذ کرده و به راه افتادند و به کربلاء رسیدند و رأس مطهر را با جسد اطهر دفن کردند و عین عبارات مقتل اسفرائنی را بیاورم: «دعا بقائد من قواده و ضم الیه ألف فارس و أمره أن یسیر بهم الی المدینة أو ای مکان شاءوا و أن یقضی لهم جمیع ما یلزم ثم حشا الرأس بالمسک

و الکافور و سلمها لهم فأخذوها و ساروا الی کربلاء و دفنوها مع الجسد الشریف.....» پس از آن از اقوال سنیها نسبت به رأس مطهر نقل کرده و در ضمن آن به قصه ی جعلی و داستان دروغی که بر حسب اعتبار عقلی هم بعید است اشاره نموده و چنین گوید: «و روی ان الیزید بعد ان ارسل علیا و من معه أمر بدفن الرؤس الا رأس الحسین فانه أرسلها خارج دمشق و معها خمسين فارسا یحرسونها لیلا و نهارا و ذلك من كثرة خوفه و فرعه فلما مات أتى بها الحراس و وضعوها فی خزائنه». خواننده ی عزیز در وجدان خود می دلند که قول مذکور دور از عقل است و در اغلب کتبی که راجع به رأس مطهر اقوال متعدده نقل شده به این قول اشاره و اعتنائی نشده است. بعد در مقتل مذکور گوید: هذا ما ورد فی دفن الرأس و اما علی و

أخوته فانهم لما خرج [صفحة ٦٤٢] بهم القائد من دمشق ووصلوا الى بعض الطريق قالوا بالله عليك يا دليلا مرينا على طريق كربلاء لكي نجدد عهدا بيننا فقال لهم: سمعا و طاعة و سار بهم الى أن دخلوا كربلاء و كان ذلك اليوم يوم عشرين من شهر صفر فوافاهم جابر بن عبدالله الانصاري و جماعة من أهل المدينة و أقاموا البكاء و الحزن حتى ضجت الارض ثم ساروا قاصدين المدينة..... [٤٥٤] از عبارت مقتل مذکور که گوید: «و أمره أن يسير بهم الى المدينة أو أى مكان شاؤا و أن يقضى لهم جميع ما يلزم». كاملا روشن و واضح می شود که یزید امر کرده بود تمامی آنچه به اسراء

خاندان رسالت در مراجعت از شام لازم باشد فراهم آید و اذن و اختیار داده بود که به هر جا و هر مکان بخواهند بروند مختارند. پس آنچه محدث نوری (ره) فرموده [٤٥٥]: که اسراء اهل بیت از شام به قصد وطن خودشان مدینه ی منوره خارج شده و بی اطلاع یزید پلید هرگز میسر نبود به عراق بیایند..... تا آخر آنچه گذشت. وجهی ندارد، و تصریح صاحب مقتل مذکور که یزید امر کرد که آنها به مدینه و هر مکانی را که خواسته باشند بروند و هر چه لازم باشد [صفحه ٦٤٣] آن را فراهم و عملی نمایند. به تمامی توهمات محدث نوری (ره) خط بطلان می کشد. و نیز از تصریح کتاب مقتلی «مقتل اسفرائنی» که طرفدار شبهات به آن اعتماد نموده و به داستانهای وی در عرض راهها از عراق تا شام به آن چنگ زده واضح می شود که باید نسبت به آمدن اسراء به كربلاء در بیستم صفر و آوردن رأس مطهر را با خودشان و ملحق کردن آن به جسد اطهر نیز اعتماد نماید و اگر در غیر بیستم صفر سال (٦١) هجرت بود صاحب مقتل به آن تصریح می نمود مطلق گذاشتن منصرف به ماه صفر سال (٦١) می باشد. [صفحه ٦٤٤]

تبلیغات خلاف واقع بنی امیه در حق خودشان

اشاره

ص:- ٣١٩- س:- ٢ (یزید در اول امر مسرور شده و از ابن زیاد بسیار خوشحال) تبلیغات بنی امیه در شام بر علیه امیرالمؤمنین سلام الله علیه و آل علی (ع) به اندازه ی بوده که مردم آن سامان اقباء و خویش نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بغیر از بنی امیه کسی را به رسول الله صلی الله علیه و آله

اقرباء و خویش نمی دانستند ولی ورود اسراء اهل بیت (ع) به شام و بیانات حضرت امام سجاد (ع) در منبر و شوارع دمشق و زینب کبری سلام الله علیها در مجلس یزید و تماس گرفتن مردم شام با امام (ع) و تحقیق حال از آن حضرت پرده را از روی کار برداشت و یزید رسوا شد و لذا هرگز نمی توانست اسراء را بیشتر در شام نگاه دارد. هند و شاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی در کتاب «تجارب السلف» که در سال (٧٢٤) ه آن را به انجام رسانیده گوید: چون سر مبارک حسین را به دمشق بردند و زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب در میان ایشان بود و او را با جماعت عورات خاندان نبوت [صفحه ٦٤٥] بر شتران نشانده بر پالانهای بی غطاء [٤٥٦] و غایشه در دمشق می گردانیدند مانند اسیران که از زنگ

و حبشه می آورند در این حال پیری از اهل شام بیامد پیش زین العابدین بایستاد و او را دشنام داد و اظهار شماتت می کرد، زین العابدین گفت: ای شیخ قرآن خوانی گفت: آری گفت: این آیه خوانده ی که: قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودد فی القربی گفت: خوانده ام گفت: مرا می شناسی؟ گفت: نه. گفت ذی القربی منم و نام و نسب خود را بگفت، پیر او را سوگند داد که راست می گوئی؟ زین العابدین توئی؟ سوگند خورد که راست می گویم، پیر گفت: به خدای من هرگز ندانستم که (محمد) را بغیر از یزید و خویشان او خویشاوندی دیگر هست، آنگاه بگریست و از زین العابدین عذر خواست.

توبه کردن هفتاد نفر از مشایخ شام در حضور امام

گویند: هفتاد کس از مشایخ دمشق بطلاق و عتاق و حج سوگند خوردند که ما

پیغمبر را بغیر از یزید خویشی ندانستیم و همه از زین العابدین عذر خواستند و زاری کردند و او همه را عفو فرمود [۴۵۷]. [صفحه ۶۴۶] تبلیغات خلاف واقع در حق بزرگان دین که ورثه ی ائمه ی طاهرین اند (علیهم السلام) در هر دوره به شکلی روی کار آمده چنانچه در حق ائمه ی معصومین سلام الله علیهم در عصر خودشان تهمت ها و افتراها و اکاذیب به آنها نسبت داده اند در حق نواب عام آن حضرات و علمای اعلام نی نظائر آنها را گفته اند شمه ی از آنها را در کتاب (سفرنامه ی بافت) نگارش داده و مقداری از آنچه در عصر حاضر به وقوع پیوسته به قلم آورده و اوضاع علمای سوء و متشبهین به علماء را شرح داده ام. مسعودی در مروج الذهب گوید: و نزل عبدالله بن علی الشام و وجه الی ابی العباس السفاح اشیاخا من اهل الشام من ارباب النعم و الریاسة من سائر اجناد الشام فحلفوا لابی العباس السفاح انهم ما علموا لرسول الله صلی الله علیه و آله قرابة و لا اهل بیت یرثونه غیر بنی أمیه حتی ولیتم الخلافة [۴۵۸]. تبلیغات خلاف واقع بنی أمیه بر علیه خودشان و بر علیه اهل بیت علیهم السلام و اقرباء واقعی رسول الله صلی الله علیه و آله و رسوخ آن در اذهان مردم شام به اندازه ی رسیده که در افکار مشایخ دمشق بنا به نقل صاحب تاریخ (تجارب السلف) چنانچه گذشت جاگیر شده بود و اگر ورود اسراء خاندان رسالت به شام و دمشق وقوع نیافته بود پرده از روی کار برداشته نمی شد و نقل تجارب السلف معتبر است زیرا تاریخ مزبور از مآخذ و مصادر محسوب است و اخیرا تعلیقات و حواشی عموزاده ی معظم دانشمند

محترم استاد [صفحه ۶۴۷] حسن قاضی طباطبائی بر آن کتاب مستقلا چاپ و از طرف دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی تبریز منتشر گردیده است و تعلیقات پرارزشی بر آن تاریخ نگارش داده اند. یزید خیال کرده چنانچه صورت ظاهر حال نشان می داد بر حسین بن علی سیدالشهداء علیهما السلام غالب آمده و سلطنت شومش استقرار یافت و خود و اعقاب و احفادش مالک رقاب أمم و قهرمان الماء و الطین گردید و تا قرنهای اولاد و احفاد شومش السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان خواهند شد ولی در عالم خیال هم تصور نمی کرد که در واقع سیدالشهداء علیه السلام غالب است و آخر کار یزید برعکس آنست. و لذا دراندک مدت از اریکه ی تخت شوم سلطنت به زمین افتاده و سرنگون گردید و تا ابد رسوا شد و پس

از خودش پسرش معاویة ابن یزید در بالای منبر در مسجد دمشق رسوائی پدر را بر عموم اعلان نمود یزید به اندازه ی از کشتن سیدالشهداء علیه السلام شاد و مسرور بود که ابن زیاد را نزد خود طلبید و به او انعام و جائزة داد.

شاد شدن یزید از اسارت اهل بیت

محدث قمی (ره) در نفس المهموم چنانچه در ترجمه ی آن کتاب است گوید [۴۵۹]: کسی که در افعال یزید و اقوال او نیک بنگرد بر وی آشکارا [صفحه ۶۴۸] گردد که چون سر مطهر حضرت ابی عبدالله علیه السلام و اهل بیت او را آوردند سخت شادمان گشت و آن جسارتها با سر مطهر کرد و آن سخنان گفت و علی بن الحسین علیهما السلام را با سائر خاندان در زندانی کرد که از گرما و سرما محفوظ نبودند تا چهره ی ایشان پوست انداخت [۴۶۰] اما

چون مردم آنها را شناختند و بزرگواری ایشان را بدانستند و مظلومی آنها بدیدند و معلوم گردید که از خاندان رسولند صلی الله علیه و آله از کار یزید کراهت نمودند و او را دشنام دادند و لعن کردند و به اهل بیت روی نمودند و یزید بر آن آگاه شد خواست خویش را از خون آن حضرت بری نماید نسبت قتل به ابن زیاد داد و او را نفرین کرد و پشیمانی نمود بر کشتن آن حضرت و رفتار خویش را با علی بن الحسین علیه السلام نیکو کرد و آنها را در سرای خاص خویش فرود آورد برای حفظ ملک و پادشاهی خود تا دل مردم را به خویش جلب کند نه آن که راستی کار ابن زیاد را نپسندیده باشد و از کشتن آن حضرت پشیمان شده باشد. [صفحه ۶۴۹] و دلیل بر این داستانی است که سبط ابن الجوزی در تذکرة روایت کرده است که ابن زیاد را نزدیک خود بخواند و مال فراوان او را بخشید و تحفه های بزرگ داد و نزدیک خود نشانید و منزلت او را بلند گردانید [۴۶۱] و او را به اندرون خود برد نزد زنان خود و ندیم کرد و شبی مست با مطرب گفت: بخوان و خود این ابیات بدیعه انشاء کرد:

اشعار یزید پلید

اسقنی شربة تروی مشاشی ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد صاحب السر و الامانة عندی و لتسدید مغنمی و جهادی قاتل الخارجی اعنی حسینا و مبیذ الاعداء و الحساد [۴۶۲]. ابن اثیر در کامل از ابن زیاد نقل کرده است که ابن زیاد با مسافر بن شریح یشکری در راه شام گفت: من حسین علیه السلام را به امر

یزید کشتم و گفته بود یا او کشته شود یا تو کشته شوی من قتل او را اختیار کردم. پس پشیمانی یزید از قتل امام حسین علیه السلام از روی حيله و تزویر و سیاست بوده چون دیده نتیجه ی بد در انظار مردم و افکار عمومی بر علیه اش [صفحه ۶۵۰] بخشیده خواسته خود را تبرئه کند بلکه با آن رویه جلب قلوب نماید و الا در باطن مسرور از قتل آن حضرت بوده است. و شمر ابن ذی الجوشن نیز نماز می خواند و بعد از نماز می گفته: که خدایا اطاعت از اولی الامر مرا وادار کرد که ریحانه ی رسول الله صلی الله علیه و آله را به قتل برسانم [۴۶۳] رجوع شود به میزان الاعتدال ذهبی ج ۲ ص ۲۸۰ ط

مصر و انیس الموحدين ص ۱۱۵ ط تبریز سال ۱۳۹۲ ق. [صفحه ۶۵۱] معلوم است که اولی الامر شمر عبارت از یزید و ابن زیاد است. و اجازه دادن یزید که اهل بیت در دمشق در دربار خون بار او به سیدالشهداء علیه السلام عزاء برپا نمایند آن هم از راه حيله و سیاست شومش بوده که در انظار عموم بلکه بتواند خود را از خون امام علیه السلام تبرئه نماید. در ترجمه ی نفس المهموم گوید [۴۶۴]: در کامل بهائی گوید زینب علیها السلام نزد یزید فرستاد و رخصت خواست برای برادرش حسین علیه السلام مجلس عزاء برپای دارد یزید لعنه الله رخصت داد و آنان را در دارالحجارة فرود آورد هفت روز به آنجا ماتم داشتند و هر روز زنان بسیار نزد ایشان می آمدند و نزدیک بود مردم در سرای یزید ریزند و او را بکشند مروان آگاه گردید و گفت مصلحت

نیست اهل بیت حسین علیه السلام را در این شهر نگاهداری برگ سفر بساز و ایشان را سوی حجاز فرست و یزید برگ سفر ایشان بساخت و به مدینه روانه کرد بنابراین روایت مروان بدان وقت در شام بود.

یزید دست و پای خود را گم کرده بود

بنابر آنچه بیان شد یزید پلید دست و پای خود را گم کرده بود و نمی دانست چه حیلت اندیشد تا جلو تنفر و انزجار مردم را بگیرد [صفحه ۶۵۲] و یورش مردم به دربارش که او را بکشند و مروان از نیات مردم آگاه شده و یزید را از واقع امر آگاه ساخته و او را وادار به حرکت دادن به اسراء اهل بیت کرده است واضح می سازد هفت روز عزاء برپا کردن بر سیدالشهداء علیه السلام بسیار بعید است بلکه کلیه مدت ماندن آنها در دمشق هفت روز شده است با آن هیجان مردم و اضطراب و تشویش در اذهان آنها چطور می توانست اهل بیت را در دمشق بیشتر نگه دارد و تا چهل روز سر مطهر را در مناره ی مسجد جامع آویخته باشند یا آن سر انور اطهر را با اسراء خاندان رسالت به مدینه فرستاده باشد بلکه ملاحظه ی سیاست یزید و حيله ی وی برای جلب قلوب ایجاب می کرده که رأس مطهر را هر چه زودتر به بدن اطیب برگرداند تا جلو توجه افکار عمومی مردم را در بدبینی به خودش گرفته و بر خویش جلب نماید چنانچه عموم شیعه ی امامیه بر آن قائلند و ناگفته نماند که طبری گفته سه روز عزاء داشتند اهل بیت را در اول ورودشان به دمشق در خانه ی ویرانی مسکن داده اند چنانچه در بصائرالدرجات از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت

کرده که علی بن الحسین علیه السلام را با همراهان نزد یزید بن معاویه بردند آنها را در خانه ی ویران مسکن دادند یکی از ایشان گفت: ما را در این خانه منزل دادند که سقف فرو افتد و ما را بکشد پاسبانان به زبان رومی می گفتند: اینها را بنگرید از خراب شدن خانه می ترسند [صفحه ۶۵۳] با آن که فردا آنها را بیرون می برند و می کشند علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: هیچ کس از ما زبان رومی را نیکو نمی دانست جز من.

پاسبانهای زندان شام رومی بوده اند

از این روایت شریفه استفاده می شود: که پاسبانان دولت بنی أمیة در زندان و آنهایی که به اسراء اهل بیت (ع) گمارده بوده اند با زبان رومی تکلم می نموده اند و ظن قوی آنست که اصلا رومی باشند چون دولت بنی أمیة با روم ارتباط داشت و دولت روم در دربار بنی أمیة و معاویة و یزید نفوذ داشته چنانچه سرجون بن منصور رومی که معرب سرژیوس [۴۶۵] است از زمان معاویة تا دوره ی عبدالملک تقریبا کاتب و وزیر مشاور در دربار اموی بوده و تدبیر قتل سیدالشهداء علیه السلام را به دست ابن زیاد او به یزید پیشنهاد نموده و حکومت عراقین بصره و کوفه را [صفحه ۶۵۴] با هم نموده و ابن زیاد را والی آنها کرد و به محاربه ی سیدالشهداء علیه السلام وادار نمود و سرجون قبلا عهده ی از معاویة اخذ نموده و نگه داشته بود چون یزید با ابن زیاد مابین شان خوب نبوده و بعد از مشاوره ی یزید با سرجون و پیشنهاد وی که ولایت عراقین را به ابن زیاد بدهد و به جنگ امام علیه السلام بفرستد آن عهدنامه را به یزید نشان داد و او نیز قبول کرد چنانچه

شیخ مفید (ره) در ارشاد و دیگران نقل کرده اند. ارتباط روم با دربار بنی أمیة به جهت تمایل نژادی بنی أمیة به آنها بوده و معاویة در زمان جنگ صفین با روم صلح کرد و عظمت اسلام را از نظر آنها انداخت به تفصیل آن رجوع به کتاب (التدوین) مرحوم اعتمادالسلطنة بشود و بنی أمیة از نژاد اصیل عربی نبودند رجوع شود به جنة المأوی ص ۳۰۴ ط ۱- تبریز و ص ۲۵۳ -۲۵۰ ط ۲ تبریز. و نیز از روایت استفاده می شود که امام علیه السلام زبان رومی را به خوبی می دانسته چنانچه اعتقاد ما امامیه بر آنست که امام به تمامی لغات آشنا بوده و با آنها تکلم می کند لغتی پیدا نمی شود که امام به آن جاهل باشد زیرا کسی که به لغتی و به چیزی جاهل باشد او را امامت و خلافت الهیه نشاید که حجت خدا بر مردم باشد.

در اول کار یزید در خیال کشتن اهل بیت بود

و از روایت مزبوره معلوم می شود که یزید در اول امر پس از ورود اهل بیت (ع) به شام و زندانی کردن آنها در دمشق در خیال کشتن [صفحه ۶۵۵] و به کلی از بین بردن آنها بوده چنانچه از گفتگوی پاسبانان زندان ظاهر می شود ولی بعد از آن خیال خبیث منصرف شده و جهت آن توجه افکار عمومی و بیدار شدن مردم و انقلاب و هیجان آنها و انعکاس قتل سیدالشهداء علیه السلام در میان مسلمین و بد نتیجه دادن آن بر یزید است که باعث شده از کشتن افراد خاندان رسالت صرف نظر نماید چنانچه از فرمایشهای امام سجاد (ع) با یزید نیز استفاده می شود که فرمود: اگر مرا خواهی کشت کسی را وادار کن که

این زنان و اطفال را به وطن خودشان برساند و یزید پلید گفت: که از قتل شما گذشتم و آنها را خود شما خواهید برگردانید چنانچه در مقاتل نقل کرده اند، از ملاحظه ی تمامی اینها معلوم می شود که یزید نمی توانست اهل بیت را در دمشق بیشتر نگه دارد.

معاویه فرزند یزید و بیانات وی در منبر

یزید بس رسوا شد دست از قتل اهل بیت (ع) برداشت و در اندک مدت از بین رفت و پسرش معاویة بن یزید در بالای منبر باز رسوایش کرد و چون کلمات معاویة بن یزید دارای نکات چندیست عین آن را از کتب معتبره ی اهل سنت در اینجا بیاورم. ابن تغری بردی در النجوم الزاهرة ج ۱ ص ۱۶۴-۱۶۳ ط قاهرة. گوید: معاویة بن یزید بن معاویة بویع بالخلافة بعد موت ابيه یزید بعهد منه اليه و ذلك فى شهر ربيع الاول من سنة اربع و ستين، كان مولده [صفحه ۶۵۶] سنة ثلاث و اربعين فلم تطل مدته فى الخلافة. قال ابو حفص الفلاس: ملك اربعين ليلة ثم خلع نفسه، فانه كان رجلا صالحا..... ان معاویة هذا لما اراد خلع نفسه جمع الناس و قال: أيها الناس ضعفت عن أمرکم فاختروا من أحببتهم، فقالوا: ول اخاك خالدا، فقال: واللہ ما ذقت حلاوة خلافتکم فلا اتقلدوزرها ثم صعد المنبر فقال: أيها الناس، ان جدی معاویة نازع الامر أهله و من هو أحق به منه لقرابته من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و هو على بن أبی طالب، و ركب بکم ما تعلمون حتى اتته منيته، فصار فى قبره رهينا بذنوبه و أسيرا بخطاياہ. ثم قلد أبی الامر فكان غير أهل لذلك، و ركب هواه و أخلفه الامل، و قصر عنه الاجل.

و صار فى قبره رهينا بذنوبه، و أسيرا بجرمه، ثم بکی حتى جرت دموعه على خديه. ثم قال: ان من أعظم الامور علينا علمنا بسوء مصرعه و بس منقلبه، و قد قتل عترة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و اباح الحرم و خرب الكعبة، و ما انا بالمتقلد و لا بالمتحمل تبعاتکم، فشانکم امرکم، واللہ لئن كانت الدنيا خيرا فقد نلنا منها حظا، و لئن كانت شرافکيفى ذرية ابى سفيان ما اصابوا منها، الا فليصل بالناس حسان ابن مالك، و شاوروا فى خلافتکم رحمکم الله. [صفحه ۶۵۷] ثم دخل منزله و تغيب حتى مات فى سنته بعد ايام.

اشاره به بعض نکات بیانات او

خواننده ی عزیز، با نظر عبرت بنگرد و معاویة و یزید که خودشان را در شامات در اثر تبلیغات شومشان اقرباء رسول الله صلى الله عليه و آله بخورد مردم داده بودند چنانچه شواهد آن گذشت بعد از یزید پسرش معاویة در بالای منبر در میان جماعت انبوه از مردم اقرار می کند که أحق بر خلافت و اقرباء رسول الله صلى الله عليه و آله عبارت از علی امیرالمؤمنین علیه السلام است. و خداوند حقایق را به زبان او جاری کرده و در تاریخ به یادگار ملنده، فرزند یزید را حق گوئی و کنار گذاشتن تعصب جاهلی در صفحات تاریخ به نیک نفسی یاد می کند ولی ابن تیمیه ی حرانی ناصبی پس از سالیان دراز کاسه از آش گرمتر شده از بنی أمیه بدتر گشته و اضحات و ضروریات را انکار نموده و با بدنامی و ضلالت و گمراهی یاد می شود زیرا او را تعصب جاهلانه و خباثت ذاتی و ادار به طرفداری از یزید پلید کرده اما فرزند یزید را کنار

گذاشتن تعصب و ادار به اظهار حق کرده است. [صفحه ۶۵۸]

آقا سید عبدالمجید صاحب ذخیره الدارین

اشاره

ص: -۳۲۷- س: -۱۵ (آقای سید عبدالحمید حسینی حائری (ره)) (در ذخیره الدارین) سید عبدالمجید شیرازی حائری محدث شهیر و سید جلیل واسع الاطلاع بوده محدث خیابانی (ره) در مجلد رابع وقائع الايام تتمه ی محرم الحرام گوید: ص ۲۱۵. و قد رأیته و اتفق اجتماعى معه بالحائز الشریف و استفتدت من الكتب النفیسة الموجودة عنده ایام تشرفی بزیارة العتبة الحسینیة صلوات الله علیه فی سنة: (۱۳۴۵) ه و بعد عودتی من زورتی الی بلدتی تبریز بلغ خبر وفاته فی السنة المذكورة. و كان عالما متتبعا مجدا مولعا بتفحص الاخبار الطریفة و الاثار اللطیفة من الكتب المعتبرة من الخاصة و العامة و انتخب شطرا منها و كتب نبذا بخطه الشریف لنا و هو موجود عندنا رحمه الله و حشره مع أجداده الطاهرين صلوات الله علیهم اجمعین انتهى. [صفحه ۶۵۹] اندازه ی احاطه و اطلاع آن سید جلیل از کتابش ذخیره الدارین که در سال (۱۳۴۵) ه. ق قبل از وفاتش مجلد اول آن در نجف به طبع رسیده نمایان است و شیخ استاد (ره) در (الذریعة) ج ۱۰ ص ۱۵ از کتاب نامبرده اسم برده و فرموده که آن در سه مجلد می باشد. چنانچه فرموده: ذخیره الدارین فیما يتعلق بالحسین و أصحاب الحسین (ع) مقتل کبیر فی ثلاث مجلدات للسید عبدالمجید بن محمد رضا الحسینی الشیرازی الحائری المعاصر، طبع مجلده الاول فی النجف فی (۱۳۴۵) و توفی المؤلف بعد الطبع بمدة قليلة. [صفحه ۶۶۰]

تحقیق درباره ی علی اصغر و عبدالله رضیع

اشاره

ص: -۳۵۴- س: -۱۰- ۹ (رباب مادر سکینه و عبدالله رضیع است) مشهور در کتب مقاتل و تواریخ آنست: طفل خوردسالی از اولاد حضرت سیدالشهداء علیه السلام در روز عاشوراء با اصابت تیر

بر گلوی نازنین او شربت شهادت نوشیده و مظلومیت سیدالشهداء (ع) و جنایات ضد انسانی بنی امیه را به تمامی اهل عالم تا ابد آشکارا ساخته است. و با نظر سطحی آن طفل را که (عبدالله رضیع) است و وجود او و تیر خوردنش از مسلمات است عبارت از (علی اصغر) می دانند و یکی می شمارند. و چون در زیارت ناحیه ی مقدسه فقط از عبدالله رضیع اسم برده شده و به نام «علی اصغر» طفلی در زیارت ناحیه نیست از اینجا تصور اتحاد و یکی بودن پیش آمده است و درست دقت نشده و شاید به اذهان نیامده که چند نفر طفل نابالغ و صغیر روز عاشوراء در میدان کربلاء هدف تیرهای اوباش و درخیمان و جان نثاران یزید پلید گشته است. در صورتی که بیشتر از ده نفر از بنی هاشم از شهداء کربلاء هستند [صفحه ۶۶۱] که اسامی مبارکه ی آنها در زیارت ناحیه ی مقدسه نیامده معلوم می شود در زیارت ناحیه نظر به تعداد اسامی تمامی شهداء نبوده است شاید به اسامی اشخاصی که جلالت شان بیشتر است اشاره فرموده اند. و از فرمایش امام سجاد (ع) که فرموده: ذبحت اطفالنا. معلوم می شود اطفالی در کربلاء ذبح شده اند منحصر به يك نفر نیست. پس از دقت معلوم می شود أحوالات آن اطفال خصوص دو طفل صغیر امام (ع) را که عبارت از (عبدالله رضیع) و (علی اصغر) است به هم خلط

کرده و حالات مخصوص یکی را درباره ی دیگری نقل کرده و به هم مشتبه شده است. عبدالله از لقبش: «رضیع» معلوم است که شیرخوار بوده و از تصریح شیخ مفید (ره) و شیخ طبرسی (ره) در ارشاد و اعلام

الوری روشن است که امام (ع) در جلو خیمه ها نشسته و آن طفل را از بانوان حرم خواسته و سید (ره) در لهوف فرموده: زینب کبری علیها السلام آن را آورده به امام (ع) داده که وداع کند و مادر آن طفل رضیع رباب بنت امری ء القیس و نامش عبدالله است که شش ماهه و شیرخوار بوده و او را در جلو چشم بانوان حرم امامت در حالی که مادرش در جلو خیمه ایستاده بود [۴۶۶] از گلویش حرمله با تیر زده و آن موقع احوال بانوان [صفحه ۶۶۲] عصمت و مخدرات حرم امام (ع) چقدر دگرگون شده و در چه حال می شوند؟ خدا می داند. ابوالفرج اصفهانی گوید: چنانچه مسندا نقل کرده امام حسین (ع) غلامی را خواست و او را در بغل خود نشانید و عقبه بن بشیر تیری انداخت و او را ذبح کرد. از این تعبیر ابوالفرج و همچنین از تعبیرات بزرگان مانند شیخ مفید (ره) که فرموده: (و اجلسه فی حجره) ص ۲۵۴ ارشاد. ظاهر است که آن طفل را امام (ع) در حجر خود نشانیده و دور از اعتبار عادیست که نوزاد در بغل انسان بنشیند چنانچه نقل خواهد شد لابد باید بر حسب عادی سن طفل قدری بزرگتر باشد تا امام (ع) او را در حجر مبارک خود بنشانند. شیخ مفید (ره) فرموده: که امام (ع) جنازه ی عبدالله را آورده نزد جنازه های شهدا از اهل بیتش گذاشت و گوید: «ثم حمله حتی وضعه مع قتلی اهل بیده» ص ۲۵۴- ارشاد. و عبدالله رضیع که تیر به گلویش در جلو چشم مخدرات خاندن عصمت و مادرش رباب نشسته و او را

ذبح کرده امام (ع) او را به خواهرش زینب کبری داده و سپس دو کف مبارک خود را از خون طفل پر کرده و به طرف آسمان انداخته است چنانچه در لهوف است یا به قول دیگر به زمین ریخته است چنانچه در ارشاد شیخ مفید (ره) و تاریخ طبری است. [صفحه ۶۶۳] و سید (ره) در لهوف فرموده: امام (ع) مصارع جوانان و احبه ی خود را دید و ندا فرمود آیا معینی است که به ما کمک کند و فرموده: فارتفعت اصوات السناء بالعویل فتقدم الی باب الخیمة و قال لزینب علیها السلام ناولینی ولدی الصغیر حتی أودعه فاخذه و أو ما الیه لیقبله فرماه حرمله بن کاهل بسهم فوق فی نحره فذبحه فقال لزینب: خذیه ثم تلقی الدم بکفیه فلما امتلاء تارمی بالدم نحو السماء ثم قال: هون علی ما نزل بی لانه بعین الله تعالی قال الباقر (ع): فلم یسقط من ذلك الدم قطرة الی الارض. لهوف ص ۶۶ ط صیدا. امام (ع) که هر دو کف مبارک را پر از خون طفل فرموده بعد از آن که او را به خواهرش داده و او طفل را از امام (ع) گرفته پس از آن هر دو کف را پر از خون کرده و به آسمان لنداخته است چنانچه اعتبار و عادت هم آن را می رساند اگر طفل در حالی که در بالای دستهای امام علیه السلام بوده هر دو کف را نمی تواند پر از خون نماید و طفل را هم نگاه دارد مگر یک کف را پر نماید و پر کردن هر دو کف شاهد آنست که بعد از دادن طفل به خواهرش

زینب کبری علیها السلام این کار را عملی فرموده است چنانچه صریح عبارت سید (ره) در لهوف است و نقل شد. و در عبارت شیخ مفید (ره) در ارشاد و سید (ره) در لهوف ذکری از عطش طفل «عبدالله رضیع» در میان نیست فقط این است

که امام علیه السلام آمد جلو خیمه ها و طفل صغیر را خواست برای این که وداع فرماید و او را می بوسید در آن هنگام هدف تیر حرمله قرار گرفت. [صفحه ۶۶۴] سبط ابن الجوزی در تذکره الخواص گوید: فالتفت الحسین فاذا بطفل له يبيكى عطشا فأخذه على يده وقال يا قوم ان لم ترحموني فارحموا هذا الطفل فرماه رجل منهم بسهم فذبحه فجعل الحسین يبکی و يقول: اللهم احکم بیننا و بین قوم دعونا لينصرونا فقتلونا فنودی من الهوى «دعه يا حسین فان له مرضعا فى الجنة» [۴۶۷]. این طفلی که سبط ابن الجوزی اسم او را ذکر نکرده و قضیه ی تیر خوردن او را بیان نموده که از جهت عطش گریه می کرده و امام علیه السلام او را بالای دست مبارك گرفته و خطاب به آن قوم ستمکار و درنده های بیابان کرده و فرموده: هرگاه به من رحم نمی کنید به این طفل رحم کنید و او را با تیر زده لند. این حالات که طفل را در مقابل آن قوم نگاه داشه مغایرت با جریان (عبدالله رضیع) دارد بلکه این طفل علی اصغر است که از عطش گریه کرده و امام علیه السلام او را آورده و برای او آب خواسته و فرموده اگر به من رحم نمی کنید به این طفل رحم کنید و او را نیز هدف تیر جفا قرار

داده اند از اینجا ظاهر می شود که حالات این دو طفل را به هم خلط کرده اند و ندائی که از آسمان آمده «دعه یا حسین فان له مرضعا فى الجنة» این خطاب درباره ی عبدالله رضیع است که امام علیه السلام به مجرد [صفحه ۶۶۵] شنیدن آن ندا طفل را به خواهرش زینب کبری داده است چون قضایا به هم مشتبه شده سبط ابن الجوزی آن ار درباره ی علی اصغر ذکر کرده است. علی اصغر شیرخوار نبوده بعضی گفته اند: که چهار سال داشته و از نماز خواندن امام علیه السلام به وی چنانچه نقلش می آید ظاهر می شود که شش سال داشته است [۴۶۸] و بعضیها بیشتر از آن نیز گفته اند. [۴۶۹]

معنی ندای آسمانی: دعه یا حسین فان له ... الخ

و معنی آن ندای آسمانی این است که یا حسین طفل شیرخوار را رها کن و لذا امام علیه السلام فوراً طفل را به خواهرش زینب کبری علیها السلام داده و فرموده: یا اختاه خذیه. چون به مقتضای بشریت در آن موقع در جلو چشم بانوان عصمت و مادرش رباب که آن طفل شیرخوار تیر خورده و خدا می داند در آن حال اوضاع و احوال آن مخدرات عصمت با مشاهده ی آن منظره ی دلخراش طفل چطور شده؟ محبت اولاد خواسته به قلب مبارك امام علیه السلام راه بیابد و لذا فوری خطاب رسیده: ای حبيب من محبت اولاد با تیر خوردن او مبادا به قلب تو که پر از محبت خداست راه یلبد بلکه او را رها کن و محبت او را از قلبت خارج کن زیرا برای [صفحه ۶۶۶] او در بهشت دایه و شیردهنده است تو مشغول محبت من باش که در راه دین من از همه

چیز حتی از اولاد خود هم گذشتی. و لذا امام علیه السلام فوری به خواهرش فرمود طفل را بگیرد و او را به آن بانوی عصمت داده است. معنی آن ندا آن نیست که بعضیها گویند: طفل را بگذار زمین راحت جان بدهد او را در بهشت شیردهنده است چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله درباره ی فرزندش ابراهیم علیه السلام فرموده: ان له مرضعا فى الجنة- رجوع شود به اصابة به ترجمه ی ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله و تهذیب الاسماء نووی ج ۱ ص ۱۰۲ و

محمد بن طلحه ی شافعی در مطالب السؤل گوید: کان له علیه السلام ولد صغير فجاءه سهم فقتله فرمله علیه السلام بدمه و حفر له بسيفه و صلى عليه و دفنه و قال هذه الابيات: غدر القوم و قد ما رغبوا... الخ. باز گوید: اما على الاصغر جاءه سهم و هو طفل فقتله و قد تقدم ذكره عند ذكر الابيات لما قتل [٤٧٠]. خوارزمی ابو مؤید موفق بن احمد مکی اخطب خوارزم متوفی (٥٦٨) ه. ق در کتاب مقتل الحسين عليه السلام گوید: فتقدم الى باب الخيمة و قال: ناولوني عليا الطفل حتى أودعه فناولوه الصبي فجعل يقبله و يقول: [صفحه ٦٦٧] و يل لهؤلاء القوم اذا كان خصمهم جدك محمد صلى الله عليه و آله و سلم فبينما الصبي في حجره اذ رماه حرمله بن كاهل الاسدي لعنه الله بسهم فذبحة في حجره فتلقى الحسين (ع) دمه حتى امتلأت كفه ثم رمى به نحو السماء و قال: اللهم ان حبست عنا النصر فاجعل ذلك لما هو خير لنا. ثم نزل الحسين (ع) عن فرسه و حفر للصبي بجفن سيفه

و رمله بدمه ثم صلى عليه و دفنه ثم وثب قائما و ركب فرسه و وقف قبالة القوم مصلتا سيفه بيده آيسا من نفسه عازما على الموت و هو يقول: لانا ابن علي الخير من آل هاشم... الخ [٤٧١]. پس از دقت در عبارات خوارزمی ظاهر می شود که قضیه ای عبدالله رضیع را با علی اصغر ممزوج و خلط کرده چون یکی دانسته با هم نقل کرده زیرا بنا به تصریح اکابر مانند شیخ مفید (ره) و دیگران امام (ع) در موقع وداع عبدالله رضیع در جلو خیمه ها به زمین نشسته و آن طفل را خواسته و داع فرماید ولی خوارزمی با این که به این مطلب اشاره کرده و بعد [صفحه ٦٦٨] گوید: امام علیه السلام بعد از تیر خوردن طفل از اسب پیاده شد و محلی را با شمشیر در زمین کند و طفل را با خودش آغشته کرد، و خوارزمی چنانچه در نسخه ی خطی است [٤٧٢] و محمد بن طلحه ی شافعی تصریح نمودند که او را دفن فرمود و هر دو تصریح کرده اند که به آن طفل نماز خواند. معلوم می شو قضایای این دو طفل را به هم خط کرده اند امام (ع) در موقع وداع عبدالله رضیع به زمین نشسته و در موقع تیر خوردن علی اصغر سوار اسب در مقابل لشکر بوده و برای او آب خواسته و بعد از اسب پائین آمده و بر او نماز خوانده خوب است عین عبارات شیخ اعظم مفید (ره) را در اینجا بیاورم. در ارشاد فرموده: ثم جلس الحسين (ع) امام الفسطاط فأتى بابنه عبدالله بن الحسين (ع) و هو طفل فاجلسه في حجره فرماه رجل من

بنی أسد بسهم فذبحة فتلقى الحسين (ع) دمه في كفه فلما امتلاء كفه صبه في الارض ثم قال: يا رب ان يكن حبست عنا النصر من السماء فاجعل ذلك لما هو خير منه و انتقم لنا من هؤلاء القوم الظالمين، ثم حمله حتى وضعه مع قتل أهل بيته [٤٧٣]. [صفحه ٦٦٩] جلوس امام (ع) در جلو خيام طاهرات برای وداع طفل و تیر خوردن طفل در جلو چشم بانوان و مخدرات حرم امام علیه السلام غیر از آن طفل است که از شدت عطش گریه می کرده و امام (ع) مقابل لشکر آورده و فرموده اگر به من رحم نمی کنید به این طفل رحم کنید اولی عبدالله رضیع دومی علی اصغر است. و از نماز خواندن امام (ع) بر آن طفلی که تیر خورده و امام (ع) از اسب پیاده شده و با شمشیر زمین را شکافته و او نماز خوانده و دفن فرموده ظاهر می شود که علی اصغر چنانچه گفته شد شش سال داشته و ظاهر نماز خواندن امام (ع) چون می خواسته طفل را دفن کند در وجوب است و به کمتر از طفل شش ساله نماز واجب نیست و استحباب نماز و طفلی که شش سال نداشته باشد

معلوم نیست گرچه بعضیها فتوی به استحباب داده اند ولی تحقیق آنست که مورد اشکال بوده و استحباب شرعی ثابت نیست مگر بر جاء مطلوبیت خوانده شود و بعضی احتمالات درباره ی نماز خواندن به علی اصغر که به بعض اذهان می رسد مشکوک است و اصل عدم آنهاست. و سید محقق معاصر قدس سره به موضوع اتحاد و یکی بودن و یا متعدد بودن این دو طفل در کتاب (مقتل الحسین

علیه السلام) متعرض نشده و مانند دیگران حالات آنها را به هم خلط فرموده و گوید: و دعا [صفحه ۶۷۰] بولده الرضیع یودعه فأتته زینب بابنه عبدالله [۴۷۴] و امه الرباب فاجلسه فی حجره یقبله [۴۷۵] و یقول: بعدا لهؤلاء القوم اذا کان جدک المصطفی خصمهم [۴۷۶] ثم أتى به نحو القوم یطلب له الماء فرماه حرملة ابن کاهل الاسدی بسهم فذبحه فتلقى الحسین (ع) الدم بکفه و رمى به نحو السماء. قال ابو جعفر الباقر (ع): فلم یسقط منه قطرة [۴۷۷] و فیه یقول: حجة آل محمد عجل الله فرجه: السلام علی عبدالله الرضیع المرمی الصریع [صفحه ۶۷۱] المتشحط دما و المصعد بدمه الی السماء المذبوح بالسهم فی حجر ابیه لعن الله رامیه حرملة بن کاهل السدی وزویه (زیارة الناحية). بعد اشعاری نقل کرده و گوید: ثم قال الحسین (ع) هون ما نزل بی انه بعین الله تعالی اللهم لا یكون أهون عليك من فصیل، الهی ان كنت حسنت عنا النصر فاجعله لما هو خیر منه و انتقم لنا من الظالمین، و اجعل ما حل بنا فی العاجل ذخيرة لنا فی الاجل، اللهم انت الشاهد علی قوم قتلوا أشبه الناس برسولک محمد صلی الله علیه و آله و سلم و سمع (ع) قائلا یقول: دعه یا حسین فان له مرضعا فی الجنة [۴۷۸] ثم نزل (ع) عن فرسه و حفر له بجفن سیفه و دفنه مر ملا بدمه و صلی علیه [۴۷۹] و یقال وضعه مع قتلی اهل بیه [۴۸۰] . [صفحه ۶۷۲] قضایای عبدالله رضیع را با علی اصغر با هم و ممزوج به هم نقل فرموده نماز خواندن به طفل که ظهورش اقل در شش

سالگی است با طفل رضیع چطور می سازد؟ و این که گفته شده که رضیع را با قتلاهی اهل بیت گذاشت این نقل در کتب معتبرة مانند ارشاد شیخ مفید (ره) و مشیر الاحزان ابن نما (ره) و اعلام الوری طبرسی (ره) است که صریحا با نماز خواندن به طفل و دفن کردن او منافات دارد و ظاهر است که بقل قضایای متناقض در حق یک نفر با هم سازش ندارد. و سید معاصر رحمه الله میان تیر خوردن طفلی در جلو خیمه ها و آوردن او را به میدان مقابل لشکر ضلالت و آب خواستن برای وی نیز جمع کرده در صورتی که صریح عبارت شیخ مفید (ره) و طبرسی (ره) و دیگران آنست که امام علیه السلام آمد جلو خیام طاهرات و نشست به زمین و طفل رضیع را خواست و داع کند در آن حال که امام علیه السلام نشسته بود او را هدف تیر جفا قرار دادند (ثم جلس الحسین (ع) امام الفسطاط) ارشاد ص ۳۵۴ و اعلام الوری ص ۲۴۳ ط تهران مطبعه ی حیدری. و آن جمالات را سید معاصر (ره) نقل کرده است و ظاهر است تیر خوردن در موقعی که در جلو خیام بوده اتفاق افتاده و این واقعه با آوردن به میدان مقابل لشکر نمی سازد. پس آنچه برای این جانب اطمینان حاصل می شود آنست: که «علی اصغر» غیر از «عبدالله رضیع» است و حالاتشان با هم مغایرت دارد چون بعد از مدتها قضایای واقعه ی کربلاء از اشخاصی که اطلاع

از جریان واقعه [صفحه ۶۷۳] داده اند جمع آوری شده و لذا قضایا به هم اشتباه شده است چنانچه می بینیم از امثال حمید بن مسلم که

از اتباع لشگر عمر سعد بوده و وقایع روز عاشوراء را ثبت کرده قضایای کربلاء را نقل می کنند.

تولد یافتن طفلی در وقت ظهر روز عاشوراء

و برای امام (ع) در روز عاشوراء طفلی نیز از مادر متولد شده و توهم می شود که او نیز همان علی اصغر و عبدالله رضیع است در صورتی که طفلی در ساعت ظهر عاشوراء از مادر متولد شود چه مناسبت دارد که با آن دو طفل یکی بوده باشد؟ ابن واضح یعقوبی (ره) که در سال (۲۹۲) ق وفات یافته در تاریخش که از قدیم ترین کتب تاریخ است به تولد آن طفل در روز عاشوراء تصریح کرده و صاحب «الحدائق الوردية» که از علماء زیدیه است گفته: که مادر آن طفل ام اسحاق بنت طلحة بن عبیدالله تیمیه است که مادر فاطمة بنت الحسین علیه السلام است که عیال حسن مثنی رضوان الله علیه بوده است. و عین عبارت یعقوبی رحمه الله این است که در حالات امام علیه السلام گوید: ثم تقدموا رجلا رجلا حتى بقى وحده ما معه احد من اهله ولا ولده ولا أقاربه فانه لواقف على فرسه اذ أتى بمولود قد ولد له فى تلك الساعة فاذن فى أذنه وجعل يحنكه اذ اتاه سهم فوقع فى حلق الصبى فذبحة فنزع الحسین علیه السلام السهم من حلقه وجعل يلطخه بدمه و يقول: والله لانت اكرم على الله من الناقة ولمحمد اكرم على الله من صالح ثم [صفحه ۶۷۴] اتى فوضعه مع ولده وبنى اخيه... [۴۸۱]. از این عبارت که نقل شد معلوم است که امام علیه السلام سوار اسب بوده و آن طفل تازه مولود را آورده اند و امام علیه السلام به گوش وی

اذان گفته و در آن موقع با تیر زده اند و کلماتی که امام علیه السلام بعد از تیر خوردن آن تازه مولود تکلم فرموده شباهت به آن کلمات که در موقع تیر خوردن عبدالله رضیع و علی اصغر فرموده ندارد ولی صاحب الحدائق الوردية قضیه ی آن تازه مولود را ذکر کرده و در آخر کلامش با قضیه ی عبدالله رضیع خلط کرده و روایت امام باقر علیه السلام را که در حق عبدالله رضیع فرموده درباره ی آن تازه مولود آورده و آن را نیز عبدالله رضیع نامیده است. و سید جلیل آقا سید عبدالمجید حائری (ره) در ذخیره الدارین در ضمن بیان اسامی و حالات اشخاصی که در زیارت ناحیه ی مقدسیه از بنی هاشم نامی از آنها ذکر نشده گوید: از آنها عبدالله رضیع است که روز عاشوراء وقت نماز ظهر متولد شده بنا بر آنچه صاحب «الحدائق الوردية» روایت کرده است: قال: ولد للحسین (ع) فى الحرب و امه ام اسحاق بنت طلحة بن عبیدالله تیمیه زوجة الحسین (ع) فأتى به و هو قاعد فأخذه فى حجره [صفحه ۶۷۵] و لباه بريقه و سماه عبدالله فبینما هو كذلك اذ رماه عبدالله بن عقبة الغنوی و قیل هانى بن ثبیت الحضرمی بسهم فنحره فأخذ الحسین (ع) دمه فجمعه و رمى به نحو السماء فما وقع منه قطرة الى الارض قال فضیل: و حدثنى ابوالورد، انه قال: سمعت اباجعفر (ع) يقول: لو وقعت منه الى الارض قطرة لنزل العذاب

انتهی کلام صاحب الحدائق [۴۸۲]. مورد اعتماد درباره ی این تازه مولود در روز عاشوراء آنست که ابن واضح یعقوبی رحمه الله نقل کرده چون از قدیم ترین کتب تاریخ و

نزدیکترین اشخاص است که آن را به قلم آورده و بعد از وقعه ی عاشوراء به دو بیست و چند سال تقریباً نگاشته است و اما صاحب «الحدائق الوردیة» قضایا و حالات اطفال را باز مقداری به هم خلط کرده است والله العالم.

شعر آقا سید حیدر حلی

و سید اجل شاعر اهل بیت (ع) آقا سید حیدر حلی (ره) به این تازه مولود در اشعارش اشاره فرموده آنجا که گوید: له الله مفظورا من الصبر قلبه و لو كان من صم الصفا لتفطرا و منعطف أهوی لتقبیل طفله فقبل منه قبله السهم منحرا [صفحه ۶۷۶] لقد ولدا فی ساعة هو و الردی و من قبله فی نحره السهم کبرا [۴۸۳]. و از آنچه گفته شد که از تأمل و دقت ظاهر می شود علی اصغر غیر از عبدالله رضیع است معوم می شود آنان که گفته اند: از اولاد سیدالشهداء علیه السلام علی اکبر شهید در کربلاء است و این که سن او را در مقتل ها هیجده نوشته اند به اشتباه رفته اند عبارت (ثمان و عشرين) تحریف به تصحیف (بثمان عشر) شده. و امام سجاد علیه السلام را علی اوسط خوانده اند و علی اصغر را امام علیه السلام از شدت تشنگی به میدان آورده و برای او آب خواسته و او همان است که فرموده به این طفل رحم کنید چنانچه سبط ابن الجوزی تصریح کرده و نقلش گذشت و مشهور میان شیعه است قول آنها صحیح می باشد. چنانچه محب طبری در ذخائر العقبی ص ۱۵۱ ط مصر و دیاربکری در تاریخ الخمیس ج ۲ ص ۳۰۰ که سه نفر از اولاد سیدالشهداء (ع) به نام (علی) ذکر کرده و عبدالله را غیر از علی اصغر نوشته اند و

محقق طوسی خواجه نصیرالدین قدس سره در کتاب «نقد المحصل» می فرماید: امام زین العابدین علیه السلام در کربلاء مریض بود و بیست و سه سال داشت و [صفحه ۶۷۷] برای امام حسین علیه السلام فرزند دیگری بود به نام «علی» که سنش هفت ساله بود و در همان روز «روز عاشوراء» شهید شد- رجوع شود به نقد المحصل ص ۱۷۹ ط مصر- معلوم است فرزندی که برای امام علیه السلام بوده و هفت سال داشته عبارت از علی اصغر است غیر از علی اکبر است که بزرگترین بوده بلکه از حضرت سجاد علیه السلام نیز بزرگتر بوده است. و حمله کردن صاحب قاموس الرجال به محمد بن طلحه ی شافعی در کتاب مطالب السئول که ادعا کرده امام (ع) را سه فرزند به نام (علی) بوده به ترتیبی که نگارش یافت. و این ادعای وی را از غرائب شمردہ بی وجه بوده و ابدًا غرابتی ندارد.

تصریح به اسم علی اصغر در بعض زیارات

و از آنچه از اول مطلب تا اینجا نقل کردیم معلوم شد که جمعی به نام (علی اصغر) تصریح کرده اند و انحصار به صاحب مطالب السئول و شیخ ابن شهر آشوب (ره) ندارد چنانچه صاحب قاموس الرجال خیال کرده است و در عبارت زیارت که

سید ابن طاووس (ره) در اقبال نقل فرموده صریحا نام (علی اصغر) واقع شده و بهتر شاهد بر مدعاست. اقبال ص ۵۷۲. و تعجب نشود که چطور شده این اطفال را هدف تیر قرار داده و آنها را از گلویشان با تیر جفا ذبح کرده اند زیرا روز عاشوراء هر کس از اهل حرم و اطفال که از خیام بیرون می آمده هدف تیرباران دشمنان و تیراندازان آنها قرار می گرفته حتی از بانوان و مخدرات حرم نیز اگر از خیمه ها بیرون آمده و جلو خیام درنگ می کردند به آنها تیر [صفحه ۶۷۸] اصابت می نمود و فوری به درون خیمه ها برمی گشتند رجوع شود به جنة المأوی ص ۲۱۷ ط- ۱- تبریز.

تحقیق در معنی عبارت بری در حق عبدالله رضیع

و ناگفته نماند که در تاریخ طبری در نقل قضیه ی عبدالله رضیع و تیر خوردن او عبارتی واقع شده که بعضی از اشخاص بی اطلاع آن را دست آویز کرده و خیال می کنند که قضیه ی آن طفل شهید مظلوم واقعیت ندارد چون طبری با لفظ (زعم) آن را بیان کرده و گوید: قال: و لما قعد الحسين عليه السلام اتى بصبي له فاجلسه فى حجره زعموا انه عبدالله بن الحسين.... الخ. و بعد از چند سطر گوید: و زعموا ان العباس بن علي قال لاخوته.... الخ [۴۸۴]. و لفظ (زعم) در موردی که مطلب برخلاف واقع باشد استعمال می شود چنانچه در قرآن مجید در هر جا که لفظ (زعم) استعمال شده در معنی خلاف واقع استعمال شده است. ولی باید دانست که لفظ (زعم) در عبارت طبری به معنی (قال) است و کلام طبری که گوید: (زعموا) یعنی (قالوا). فیومی در مصباح المنیر گوید: زعم زعما من باب قتل و فى الزعم ثلاث لغات..... و يطلق بمعنى القول و منه زعمت الحنفية و زعم سيبويه [صفحه ۶۷۹] ای قال. و ابن منظور در لسان العرب گوید: زعم زعما و زعما و زعما ای قال...

نقل تحقیقی از مجموعه ی فقهی

چنانچه در بعض روایات وارده از اهل بیت علیهم السلام در زبان روات و اعظام محدثین لفظ (زعم) استعمال شده و بلکه نسبت آن را به امام علیه السلام داده اند و البته آن بزرگان نسبت خلاف واقع را هرگز به امام علیه السلام نمی دهند پس منظورشان غیر از معنی مشهور است که لفظ (زعم) در آن استعمال می شود و بهتر است در اینجا برای توضیح مطلب و اتمام فائده آنچه در بعضی از مجموعه های فقهی

و اصولی که هنوز خطی است و چاپ نشده نگارش داده ام بیاورم و عین آن را که به عربی به قلم آورده ام نقل نمایم: و اعلم ان ما يوجد فى بعض الروایات من اقوال الروات من نسبة الزعم الى المعصوم (ع) ليس المراد منه معناه المتداول فى اللسان و هو استعماله فى خلاف الواقع و يطلق فى انكار المقول على ما هو الغالب فى استعمال ذلك اللفظ فى المعنى المذكور فلنه كثيرا ما يوجد ذلك فى روايات الاعظام و لسانهم من اصحاب الائمة عليهم السلام للذين لهم التقدم فى العلوم و المعارف الدينية و مقامهم أجل و أسنى من ان ينسبوا الى الامام (ع) التكلم على خلاف الواقع بل مرادهم من ذلك استعمال

لفظ «زعم» بمعنى «قال» او ما اشبه ذلك. و من تلك الاخبار التي وقعت فيها هذه الكلمة هي موثقة ابن بكير التي رواها ثقة الاسلام عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير [صفحة ٦٨٠] عن ابن بكير قال: سأل زرارَةَ ابا عبد الله عليه السلام عن الصلاة في الثعالب و الفنك و السنجاب و غيره من الوبير فاخرج كتابا زعم انه املاء رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم... الخ و ابن بكير هو عبد الله بن بكير الذي نقل الشيخ الكشي (ره) اجماع العصابة على تصحيح ما يصح عنه و اقرارهم له بالفقه و عن الشيخ العياشي (ره) انه من فقهاء اصحابنا و عن الشيخ (ره) في العدة: ان الطائفة عملت بما رواه ابن بكير. و هو و ان كان فطحي المذهب الا ان علمائنا الرجاليين و ثقوه كما صرح به العلامة (ره) في المختلف حيث قال: ان عبد الله بن بكير و

ان كان فطحي المذهب الا ان المشايخ و ثقوه قال ذلك: في مسألة تبيين فسق الامام فراجع. و قول الشيخ العياشي (ره) انه من فقهاء اصحابنا مع انه فطحي المذهب فان الفطحية بالنسبة الى الحق أقرب من سائر فرق الشيعة لانهم قائلون بامامة الائمة الاثنا عشر عليهم السلام الا انهم يقولون بامامة عبد الله الا فطح بين الصادق و الكاظم عليهما السلام لشبهة عرضت لهم. و ليس حالهم مثل حال الواقفية عن عناد و طمع لحطام الدنيا و زخرفها حيث قالوا: بالوقف طمعا لا كل الدينار و الدرهم التي كانت مجتمعة عندهم و لم تطل ايام الفطحية فان عبد الله مات في مدة قليلة و رجع عن القول بامامته جمع منهم حيث انكشف الحق لديهم و بقي جمع قليل قائلون بامامته بسبب الشبهة الواهية.

روايت ابن بكير كه در آن نسبت «زعم» به امام داده

فالغرض ان ابن بكير و ان كان فطحي المذهب الا انه رجل فقيه جليل ثقة لا ينسب الى الامام عليه السلام الزعم بمعنى خلاف الواقع فيحصل [صفحة ٦٨١] القطع لنا ان مراده من قوله: «زعم انه املاء رسول الله صلى الله عليه و آله» يعنى اخرج كتابا قال انه املاء رسول الله صلى الله عليه و آله.

خبر شريف عبدالاعلى كه معنى «زعم» را روشن مى كند

و يشهد على ما ذكرنا شهادة واضحة رواية عبدالاعلى مولى آل سام الكوفى فقد روى فى الوسائل عن محمد بن يعقوب بسنده عن محمد بن مالك عن عبدالاعلى مولى آل سام قال، حدثنى ابو عبد الله عليه السلام بحدِيث فقلت له جعلت فداك أليس زعمت لى الساعة كذا و كذا؟ فقال: لا. فعظم ذلك على فقلت: بلى والله زعمت. قال فعظم ذلك على فقلت بلى والله قد قلته قال: نعم قد قلته اما علمت ان كل زعم فى القرآن كذب. عبدالاعلى مولى آل سام من اصحاب الصادق عليه السلام كان من اجلاء متكلمى الامامية اذن له الامام الصادق (ع) فى الكلام. فقد روى الكشي (ره) مسندا عن عبدالاعلى قال قلت: لابي عبد الله عليه السلام ان الناس يعيبون على بالكلام و انا اكلم الناس فقال: اما مثلك ممن يقع ثم يطير فنعم و اما من يقع ثم لا يطير فلا. و الظاهر ان المراد من قوله (ع): مثلك ممن يقع ثم يطير. يعنى مثلك ممن يلزم الخصم فى

البحث و يغلب عليه و كلما قرب الزام الخصم له يحصل لنفسه مخلصا و مفرا. و يظهر من ذلك انه كان حاذقا في صناعة الكلام ماهرا

مهارت عبدالاعلی در علم کلام

في المجادلة مع المخالفين فهو مع ما عليه من هذه الجلالة لا يكون غرضه من قوله: «زعمت» نسبة خلاف الواقع الى الامام عليه السلام حتى لا يكتفى بذلك بل [صفحة ٦٨٢] يحلف عليه كما هو واضح. بل غرضه انك قلت لي كذا و كذا حيث استعمل لفظ «زعم» بمعنى «قال» و يكشف من ذلك حلف الراوى عليه و حلف الامام عليه السلام ايضا انه ما زعم.

شدت اهتمام ائمه در تأديب شيعة به آداب قرآن

وقوله: فعظم ذلك على حيث عظم عليه قول الامام (ع) ما زعمت فانه (ع) كان قد حدثه بحديث قبل ذلك فاراد (ع) ان ينبه له ان «زعم» غالبا يستعمل في خلاف الواقع و انه ما «زعم» كذا و كذا على نحو الاستعمال الغالب و كان مراد عبدالاعلى من قوله: «زعمت» يعنى «قلت» على ما يستعمله أهل العراق في ذلك المعنى ولكن لما كان استعمال هذه الكلمة في القرآن الكريم في الكذب فاراد الامام (ع) ان يردعه من هذا الاستعمال على اصطلاح الراوى و انه لا ينبغي لمثله هذا الاستعمال و ان كان استعمال الراوى على خلاف معناه الغالب و بمعنى «قال» كما هو عادة اهل العراق و هو عراقى كوفى. و يستفاد من الرواية شدة اهتمام الائمة عليهم السلام في التأديب بآداب القرآن و تعليمهم ذلك على الشيعة و انه ينبغي التبعية عن القرآن في كل شئ حتى في استعمال الالفاظ و الكلمات المتداولة في الالسنه. والله الموفق. [صفحة ٦٨٣]

تحقيق درباره ی عروسی حضرت قاسم

اشاره

ناگفته نماند: پس از فراغت از نگارش آنچه راجع به عبدالله رضیع و علی اصغر بود و بررسی بر تاریخ اطفال تیر خورده ی سیدالشهداء علیه آلاف التحية و الثناء شد یکی از فضلاء درخواست کرد که راجع به حضرت قاسم بن امام حسن مجتبی (ع) که در کربلاء به شهادت رسیده و در موضوع عروسی او که در کربلاء ادعا کرده اند چند سطر نگارش یابد سؤال ایشان را اجابت نموده و این سطور را می نگارد: اولاً: موضوع عروسی قاسم (ع) در کتابی به غیر از منتخب شیخ طریحی (ره) پیدا نشده است و در منتخب هم تصریح کرده که آن را در کتب

معتبره نیافته و مورد اعتماد قرار نداده است و سیدالشهداء (ع) دختری داشته باشد که او را به حضرت قاسم (ع) تزویج کند وجود ندارد زیرا آنچه در کتب معتبره ذکر کرده اند برای امام حسین (ع) دو دختر بوده فاطمة و سکینه و بعضیها سومی را به نام زینب نگارش داده اند و در بعضی کتب مانند مطالب السئوال محمد بن طلحه ی شافعی دختر چهارمی نیز از بنات امام

(ع) بشمار آورده ولی نام او را ذکر نکرده است و اما [صفحه ۶۸۴] فاطمه ی صغری که در مدینه مانده باشد در کتب امامیه به نظر نرسیده یعنی اصل ناقل وجود او و ماندنش در مدینه از کتب سنیها شهرت یافته و به بعض کتب امامیه از آنها نقل شده و در اغلب کتب معتبره ی سنیها هم نقل نشده است پس در روز عاشوراء کدام دختر امام (ع) به قاسم (ع) تزویج شده است؟

بنات سید الشهداء

اما فاطمة (ع) تزویج به جناب حسن مثنی رضوان الله علیه شده بود که از بزرگان علماء مانند شیخ مفید (ره) و از علمای اهل سنت نقل کرده اند که سید الشهداء (ع) حسن مثنی (ره) را مختار کرد که یکی از دخترهایش از فاطمة و سکینه هر کدام را بخواهد به او تزویج کند در اینجا نقلها مختلف است که حسن مثنی خودش فاطمة را اختیار کرد یا او خجالت کشید و سخنی نگفت امام (ع) فرمود که فاطمة را به تو تزویج می کنم زیرا او به مادرم فاطمه ی زهراء سلام الله علیها شباهت دارد و حسن مثنی با عیالش فاطمة (ع) در کربلاء بود و امام حسین (ع) بعضی از ودایع امامت را به

فاطمة (ع) روز عاشوراء سپرد که بعدا به برادرش حضرت سجاد سلام الله علیه بدهد و آن بانوی عصمت جده ی سادات حسنی و طباطبائین است و آنها به واسطه ی او حسینی اند. و اما سکینه شوهرش عبارت از پسر عمویش عبدالله بن امام حسن بن امیرالمؤمنین (ع) است که قبل از وقعه ی کربلاء تزویج آنها واقع شده [صفحه ۶۸۵] بود و عبدالله در کربلاء شهید شد و شیخ طبرسی (ره) در اعلام الوری گوید: و کان عبدالله بن الحسن (ع) قد زوجه الحسین ابنته سکینه فقتل قبل ان یبنی بها [۴۸۵]. و ابوالفرج اصفهانی نیز در آغانی به این موضوع تصریح کرده است ج ۱۴ ص ۱۶۳. چنانچه ابوالحسن عمری در کتاب المجدی نیز نقل کرده است و آن کتاب از کتب معتبره در انساب است. و اما زینب از اولاد سیدالشهداء (ع) چون ذکری از او در کتب معتبره بغیر از ذکر نامش نیست معلوم می شود در حال صغر از دنیا رفته است و بعید نیست که او به نام (رقیه) معروف شده باشد که در دمشق مدفون است و شاید جهت معروف شدن وی به نام (رقیه) چون در مدفن او در دمشق به نام (رقیه) بنت امام امیرالمؤمنین (ع) نوشته اند علتش آن باشد ولی او دختر سیدالشهداء (ع) است و علامه ی سماوی (ره) در رساله ی موالید الائمة (ع) یکی از دختران سیدالشهداء (ع) به نام (رقیه) شمرده است. و اما دختر چهارمی که در مطالب السؤل به وی اشاره شده و نامش را ذکر نکرده در تواریخ معتبره شرح حالی از وی در دست نیست و اگر صحت داشته باشد شاید اوست که

به نام فاطمة است و در مدینه مانده باشد والله العالم. [صفحه ۶۸۶] پس موضوع قصه ی عروسی قاسم (ع) صحت ندارد و لذا علامه ی مامقانی (ره) در تنقیح المقال فرموده: آنچه در منتخب از قصه ی تزویج قاسم (ع) مرسلا نقل شده من و سائر اهل تتبع در کتابهای سیر و تواریخ و مقاتل معتبره بر آن اطلاع نیافتیم رجوع شود در تنقیح به ترجمه ی حضرت قاسم (ع). ثانیاً: بسیار دور از اعتبار است که همچو قضیه ای روز عاشوراء با آن اوضاع و احوال و شدت بلائی و مصائب اتفاق

افتد گرچه بعضیها بعض تقریبات ذکر کرده اند ولی هیچ کدام باور کردنی نیست و باید از آنچه در خصوص این قضیه علامه ی فقیه عالم ربانی حاج شیخ جعفر شوشتری رحمه الله فرموده و در (فوائد المشاهد) ثبت است غفلت ننموده و به کلمات آن بزرگوار مراجعه کرد.

نسبت قصه ی عروسی به قاسم مشتبه شده

و به نظرم می رسد که قصه ی عروسی قاسم (ع) که هنوز به حد بلوغ نرسیده بوده اشتباه شده و قصه ی عروسی حسن مثنی به صورت عروسی به نام قاسم (ع) در افواه شهرت یافته چون فاطمه (ع) را حضرت سیدالشهداء (ع) به حسن مثنی (رض) تازه تزویج کرده و عروسی فرموده بوده که در حضور عمویش سیدالشهداء (ع) از مکه حرکت کرده و به کربلاء آمده اند و ظاهر آنست که تزویج آنها در آن موقع که در مکه بودند اتفاق افتاد است. [صفحه ۶۸۷] ابن فندق بیهقی رحمه الله در باب الانساب- مخطوط- گوید: و كان الحسن بن الحسن خطب الى عمه الحسين بن علي (ع) احدی ابنتیه فقال له الحسين (ع) یابن اخی قد انتظرت

هذا منك انطلق معی فجاء به حتی أدخله منزله فخیره بین فاطمة و سکینه فاختر فاطمة فزوجها اياه فقال الحسين (ع) فاطمة بنیت اکثر الناس شبها بامی فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله «و كان هذا التزویج فی السنة التي قتل فيه الحسين (ع)».

تزویج فاطمه به حسن مثنی نزدیک به محرم (شصت و یکم) شده

تصریح بیهقی (ره) که این قضیه ی تزویج حسن مثنی و فاطمه علیها السلام در سالی اتفاق افتاده که امام حسین (ع) آن سال به شهادت رسیده و البته این واقعه در عرض راه از مکه به کربلاء یا بعد از ورود به کربلاء بعید است که واقع شده باشد و لابد مرادش سالی است که قبل از سال شهادت است و وقعه ی عاشوراء در محرم سال (۶۱) هجرت واقع شده پس قضیه ی تزویج قبل از ماه محرم (۶۱) در سال (۶۰) اتفاق افتاده است و بعید نیست که قبل از عاشوراء به مدت کوتاهی در مکه واقع شده باشد و منظور ابن فندق (ره) نزدیک بودن وقوع آن قضیه به فاجعه ی عاشوراء است پس به بانوی عصمت فاطمه بنت الحسین علیه السلام «تازه عروس» گفتن صحیح است ولی صحت آن نسبت به تزویج او به حسن مثنی رضوان الله علیه است که تازه عروسی شان واقع شده بوده که با هم به کربلاء آمده اند [صفحه ۶۸۸] و حسن مثنی فرزند بزرگ امام حسن (ع) است و لذا قصه در حق قاسم (ع) شهرت یافته و قضیه ی دو برادر به هم خلط و مشتبه شده است و در حق حسن مثنی است که جدش امیرالمؤمنین (ع) فرموده: بقية السیف از اولاد من از جهت عدد نمو خواهد کرد. و لذا اولاد امیرالمؤمنین (ع) از

اوزیاد انتشار یافته است و آن فرمایش امیرالمؤمنین (ع) در حق حسن مثنی بهتر از امام سجاد (ع) تناسب دارد چون حسن مثنی روز عاشوراء در جنگ زخم برداشته و دست مبارکش از بدن جدا شده و در میان جنازه های شهداء افتاده است چنانچه تفصیلش در کتب مقاتل معتبره نقل شده پس اوبقیة السیف است. ولی امام سجاد (ع) وارد جنگ نشده است صلوات الله و سلامه علیه و آله و علی آبائه و اولاده الطاهرین. سید جلیل آقا سید عبدالمجید حائری (ره) در ذخیره الدارین گوید: أقول: انه نقل فی الكتب المعتمدة مبارزة القاسم يوم الطف كما ذكرنا آنفا تفصیله من طریق المخالف و المؤلف و لم یذكر فی تلك الكتب تزویجه (ع) فی وقعة الطف الا فی المنتخب فانه ذكر قصة تزویجه (ع) نقلا عن الغير فقال ان هذه القضية لم نظفر بها فی الكتب المعتمدة و الروایات المعتمدة. فكلنه رحمه الله لم يعتمد علی ذلك النقل و نحن ایضا قد تصفحنا بمقدار وسعنا عن ما نقل و لم نجد فيه ما يعتمد علیه من [صفحه ۶۸۹] الاثار المثبتة لتلك القضية و ذلك الفاضل ایضا لم ينسبه الى أحد بل نسبه الى قیل و لا یثبت به شیء. ج ۱ ص ۱۵۴ ط نجف. چنانچه نگارش یافت به نظر می رسد که قضیه اشتباه شده جریان تزویج فاطمه علیها السلام به حسن مثنی (رض) که نزدیک به محرم سال ۶۱ واقع شده درباره ی برادرش قاسم (ع) در أفواه شهرت یافته و از روی مسامحه و اعتماد به شهرت در السنة به کتابی وارد گشته چنانچه نظیر آن را در عصر حاضر نسبت به

دفن شدن علی اصغر (ع) در روی سنیه ی مبارک سیدالشهداء (ع) می بینیم که بعضی از مسامحه کاران به کتاب خودش وارد کرده و بدون مدرک آن را در کتابش ثبت نموده اگر انتقاد و بطلان آن نگارش نیابد در آینده ممکن است مدرک قرار داده شود چنانچه در صفحه ی ۱۷۵-۱۷۴ از کتاب نیز نگارش یافت مراجعه شود. [صفحه ۶۹۰]

بعد از عاشوراء خانه امیرالمؤمنین و عقیل و رباب را خراب کرده اند

اشاره

ص:- ۳۵۵- س:- ۲ (مراجعت به مدینه نموده و از دنیا رحلت فرموده) بانوی با وفای سیدالشهداء (ع) رباب بنت امری ء القیس تقریبا بعد از يك سال که از کربلاء مراجعت به مدینه کرده آیا در کدام خانه از خانه های بنی هاشم ساکن شده است؟ چون خانه ی خود آن بانوی عصمت را حاکم مدینه بعد از وقعه ی عاشوراء خراب و منهدم ساخته بود چنانچه خانه های زیادی را در مدینه خراب و ویران ساختند حتی خانه ی امیرالمؤمنین (ع) را نیز منهدم کردند. ابن فندق بیهقی (ره) متوفی (۵۶۵) ه. ق در کتاب لباب الانساب [۴۸۶] گوید: (و مامد یزید یده الی ترکه الحسنین علیه السلام و امواله الا ان سعید بن العاص (کذا فی النسخة) کان والی المدینة فهدم حین سمع قتل الحسین (ع) دار علی بن ابی طالب علیه السلام بالمدينة و دار عقیل و دار زوجة الحسین [صفحه ۶۹۱] (ع) أم السکينة) یعنی یزید دست خود را به ترکه ی حسین علیه السلام و اموالش دراز نکرد الا این که سعید بن العاص که والی مدینه بود وقتی که خبر قتل حسین علیه السلام را شنید خانه

ی امیرالمؤمنین (ع) را در مدینه و خانه ی عقیل و خانه ی زوجه ی حسین علیه السلام مادر سکینه را ویران ساخت. بیوت و خانه های سائر بنی هاشم

را نیز در مدینه خراب کرده و ویران ساخته و با خاک یکسان نموده اند.

حرفهای ناهنجار عمرو بن سعید

والی مدینه عبارت از عمرو بن سعید بن عاص الاشدق است چنانچه طبری و دیگران نوشته اند و بسیار مرد قسی القلب و درشت کردار و قبیح رفتار و زشت گفتار بوده و خبر شهادت سیدالشهداء (ع) را که ابن زیاد به وی در مدینه فرستاد و او امر کرد منادی در کوچه های مدینه ندا کرده و خبر قتل امام (ع) را اعلان نمود و صدای ناله و شیون از خانه های بنی هاشم از مخدرات و بانوان هاشمیات بلند شد و صدای آنها به خانه ی عمرو بن سعید رسید خندید و به قول عمرو بن معدیکرب متمثل شد: عجت نساء بنی زیاد عجة کعجیح نسوتنا غداة الارنب [۴۸۷]. و بعد گفت: واعية بواعية عثمان. و رو به قبر مبارك رسول الله صلى الله عليه و آله کرده و این جسارت را کرد: (یوم بیوم بدر یا رسول الله فانکر [صفحه ۶۹۲] علیه قوم من الانصار). این کلمات و شماتت صادره از او کفر و ملعنت عمرو را آشکارا می سازد و نشان می دهد که بنی أمیه در صدد انتقام جوئی از رسول الله صلى الله عليه و آله بوده اند و چون نتوانستند از خود رسول الله صلى الله عليه و آله انتقام گیرند [۴۸۸] بعد از وی از امیرالمؤمنین و صدیقه طاهرة و امام حسن مجتبی و سیدالشهداء علیهم السلام به مقام انتقام آمده اند. و این عمرو همان شخص است که ابن حجر هیثمی در مجمع الزوائد ج ۵ ص ۲۴۰ و تطهیر الجنان که درهامش الصواعق المحرقة ص ۱۴۱ چاپ شده از ابوهریره نقل کرده که قال سمعت رسول الله صلى الله عليه

و آله يقول: ليرعفن على منبري جبار من جبابرة بنی أمية فيسيل رعاfe و قد رعف عمرو بن سعید و هو على منبره صلى الله عليه و آله حتى سال رعاfe.

خبر دادن رسول الله از رعاfe عمرو اموی

رسول الله صلى الله عليه و آله از رعاfe کردن آن شقی در منبر خود خبر داده بوده و همان طور نیز واقع شده و بس است در حق وی که رسول الله صلى الله عليه و آله درباره ی او فرموده: که او جباری از جبارهای بنی أمیه است و همین [صفحه ۶۹۳] مرد جبار بعد از رسیدن خبر قتل امام حسین علیه السلام به مدینه امر کرده خانه های بنی هاشم را خراب کرده اند بنی أمیه می خواسته اند آثاری از بنی هاشم و خاندان رسالت نگذارند بماند. سید معاصر مقرر قدس سره در کتاب (مقتل الحسين) علیه السلام گوید: و كان عمرو فظا غليظا قاسيا امر صاحب شرطته على المدينة عمرو بن الزبير بن العوام بعد قتل الحسين (ع) ان يهدم دور بنی هاشم ففعل و بلغ منهم كل مبلغ و هدم دار ابن مطيع و ضرب الناس ضربا شديدا فهربوا منه الى ابن الزبير مقتل الحسين عليه السلام ص ۴۰۶ ط ۲ نجف (۱۳۷۶) ق.

تحقیق درباره ی شهر بانویه شاه زنان

نظر به این که نام بانوی عصمت رباب زوجه ی حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه گذشت بعضی از دوستان درخواست کردند که نسبت به زوجه ی دیگر امام علیه السلام بانوی معظمة «شاه زنان» نیز چند کلمه ی نگارش یابد که آیا نام آن بانو شهربانوست یا «شاه زنان» است؟ در کربلاء بوده یا در حین ولادت امام سجاد از دنیا رحلت کرده بود؟ درخواست ایشان را قبول کرده و به نگارش جملات زیر می پردازد: یکی از زوجات حضرت سیدالشهداء (ع) عبارت از بانوی معظمة سیده ی جلیله (شاه زنان) دختر کسری یزدجرد آخر سلاطین ساسانی است که مادر امام سجاد علیه السلام است. از علامه ی زمخشری در ربیع الابرار نقل شده که گفته: روی عن النبی

(ص) لانه قال لله من عباده خیرتان فخریته من العرب قریش و من العجم فارس و كان يقول علی بن الحسین (ع): لانا ابن الخیرتین. [صفحه ۶۹۴] لان جدہ رسول الله (ص) و أمه بنت یزدجرد الملك و أنشأ أبوالاسود: و ان غلاما بین کسری و هاشم لا کرم من نیطت علیه التمام [۴۸۹]. آنچه از کتب معتبره ی اسلامی به دست می آید اسم آن بانو (شاه زنان) است چنانچه به موسوم بودن وی به این نام جمع کثیری تصریح کرده اند مانند شیخ مفید (ره) در ارشاد و شیخ طبرسی (ره) در اعلام الوری و ابن قتال نیشابوری (ره) در روضة الواعظین و شیخ شهید (ره) در دروس و اربلی (ره) در کشف الغمة و ابن الخشاب در موالید الائمة و ابن شهر آشوب مازندرانی (ره) در مناقب و سبط ابن الجوزی در تذکرة الخواص و محمد بن طلحه ی شافعی در مطلب السؤل ص ۷۷ و ابن تغری بردی در النجوم الزاهرة ج ۱ ص ۲۲۹ و سلیمان ظاهر (ره) در (الذخیره الی المعاد) ص ۲۲۲ ط صیدا- و عبدالعزیز سید الاهل در کتاب (زین العابدین علی بن الحسین (ع)) ص ۱۵ ط بیروت و بستانی در دائرة المعارف [صفحه ۶۹۵] ج ۹ ص ۳۵۵ و اعیان الشیعة ج ۴ ص ۳۰۹ ط دمشق- و دیگر از کتب زیادی که تعداد اسامی آنها به درازا می کشد تصریح کرده اند که نام آن بانوی باعظمت «شاه زنان» بوده است- گرچه در بعضی از آن کتب به اختلاف اسمش تصریح شده ولی آنها از اقوال نادره است و منافات با اسم اصلی او ندارد بلکه آنها از باب تغییر اسم است

که بعد از آن که آن مخدره قدم به خاندان عصمت و طهارت گذاشته عرب از باب تغییر اسم با الفاظ و نامهای مختلف عربی او را نامیده اند و شاهد این مطلب این است که در کتب معتبره مانند وفيات الاعیان اشاره ی به اسم عجمی او نکرده و فقط اسم عربی او را ذکر کرده و تصریح نموده که او دختر یزدجرد است چنانچه گوید: و أمه «سلافة» بنت یزدجرد آخر ملوک فارس و هی عمه أم یزید بن الولید الاموی المعروف بالناقص. معلوم می شود «سلافة» یا «غزاة» اسم عربی آن بانوی معظمة است و چه خوب فرموده سید الاعیان در اعیان الشیعة: ظاهر آن که نام اصلی او آنست که شیخ مفید (ره) ذکر کرده یعنی «شاه زنان» است سپس آن را تغییر داده اند چنانچه مبرد ذکر کرده است و گفته: اسمها سلافة من ولد یزدجرد معروفة النسب من خیرات النساء. بستانی در دائرة المعارف گوید: أمه سلافة من سبايا الفرس و تلقب «شاه زنان» ای ملکه النساء-

و شاه زنان در حین ولادت حضرت سجاد (ع) از دنیا رحلت نموده چنانچه شیخ صدوق (ره) در عیون اخبار الرضا (ع) روایت کرده به سند خود از سهل بن قاسم بوشنجانی گوید که به من فرمود: امام رضا علیه السلام [صفحه ۶۹۶] در خراسان که میان ما و شما (یعنی عجمها و ایرانیان) نسبتی است عرض کردم آن چیست ایها الامیر [۴۹۰]؟ فرمود: عبدالله بن عامر کریز وقتی که خراسان را فتح کرد دو نفر دختر یزدجرد بن شهریار ملک عجمها را گرفت و آنها را پیش عثمان بن عفان فرستاد او نیز یکی را به

امام حسن (ع) و دیگری را به امام حسین (ع) بخشید و هر دو دختر در حال ولادت طفل از دنیا رفتند و مادر علی بن الحسین علیهما السلام در حال ولادت آن حضرت از دنیا رفت و او را بعضی از اُم ولدهای امام حسین علیه السلام متکفل شد. این جملات از روایت شیخ صدوق (ره) استفاده می شود و برای اطلاع از عین عبارات روایت رجوع شود به عیون اخبار الرضا (ع) ص ۱۲۸ ط قم سال: ۱۳۷۷ ه. ق. و تحقیق در سند روایت لازم نیست زیرا اطمینان به آن در کتابی مثل عیون بیشتر از اقوال تاریخ نویسان است که اغلب نقلیات شان از مرسلات است. و شیخ ثقه ی اقدم ابن ابی الثلج بغداد (ره) متوفی (۳۲۵) ه در تاریخ الائمة به وفات مادر امام سجاد (ع) در حال ولادت آن حضرت [صفحه ۶۹۷] تصریح کرده است رجوع شود به تاریخ الائمة ص ۱۵ ط- قم. و از تواریخ معتبره معلوم می شود که فرستادن دختران یزدجرد به مدینه در زمان عمر واقع شده ولی در روایت مذکوره زمان عثمان را نقل کرده گرچه در بعض تواریخ نیز واقعه را به زمان عثمان نسبت داده اند و شیخ مفید (ره) به زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده است. و ابن فندق بیهقی (ره) در لباب الانساب- مخطوط- گوید اکثر متأخرین گفته اند: دختر یزدجرد در دست مسلمین بعد از قتل پدرش در مرو در زمان عثمان واقع شده است و قتل یزدجرد دو سال بعد از جنگ «قادسیه» اتفاق افتاده است. و سید اعیان (ره) روایت شیخ صدوق (ره) را در اسیری دختران کسری در زمان خلافت عثمان ذکر

کرده و فرموده که عثمان یکی را به امام حسن (ع) و دیگری را به امام حسین (ع) داد و هر دو در حال نفاس وفات یافتند ولی فرموده این روایت خلاف مشهور است و شاید در آن اشتباه واقع شده است. و سپس روایت شیخ مفید (ره) را نقل فرموده که اسارت دختران کسری در زمان امیرالمؤمنین سلام الله علیه واقع شده و شاه زنان را به امام حسین (ع) داده از او امام زین العابدین (ع) متولد شد و دیگری [صفحه ۶۹۸] را به محمد بن ابی بکر داد و اسم او (کیهان بانویه) بود و از او قاسم بن محمد بن ابی بکر متولد شد پس امام سجاد (ع) و قاسم پسر خاله اند. و فرموده روایت شیخ مفید (ره) اقرب به صواب است یعنی نزدیکتر به واقع است که صحیح و درست باشد زیرا شیخ مفید (ره) با کثرت علم و وسعت اطلاعش و احاطه ی وی بر علوم و تواریخ غیر آنچه نقل شد ذکر نکرده است و علاوه وقوع این قضیه در زمان عمر مستبعد است زیرا امام زین العابدین (ع) در زمان خلافت جدش امیرالمؤمنین (ع) متولد شده و عدم تولد آن حضرت از آن مخدره در ظرف بیست سال بعید است یعنی اگر قضیه در زمان عمر واقع شده باشد و ممکن است قضیه متعدد واقع شده است و تولد امام (ع) از

آن مخدره باشد که در زمان جدش اسیر شده است والله العالم. و آنچه برای انسان معلوم می شود آنست که بودن مادر امام سجاد علیه السلام دختر یزدجرد آخرین شخص از ساسانیان جای شك نیست چنانچه بطلان بعض اقوال ناهنجار بعضی از

مستشرقین اذتاب استعمار و دشمنان اسلام جای تردید نیست و از شرح و بیان آن در اینجا چون تناسب ندارد و قلم فرسائی طولانی می خواهد خودداری می شود. ابن فندق (ره) گوید: به دختر کسری گفتند که امام امیرالمؤمنین (ع) را اختیار کن. گفت: بر نفس خود ظلم کرده ام در جانی بنشینم که [صفحه ۶۹۹] فاطمه ی زهراء (ع) از آن مکان برخواسته است و نیز گوید: گفته شده وقتی که امام حسین علیه السلام دختر یزدجرد را تزویج کرده امیرالمؤمنین علیه السلام برای تهنیت وارد شد و از نام او سؤال فرمود گفتند اسمش «کیهان بانویه» است و گفته شد معنای آن: سیده ی دنیا و آخرت می باشد. امام علیه السلام فرمود: سیده ی دنیا و آخرت عبارت از فاطمة دختر رسول الله صلی الله علیه و آله است او را سیده ی بلد بنامید پس مردم او را شهربانویه نامیدند. و مورد اعتماد از روایات و تواریخ آنست چنانچه گذشت ما در امام سجاد (ع) در حال تولد آن حضرت وفات یافته است و از تواریخ معتبره نیز ظاهر می شود که «شهربانویه» در واقعه ی جانگداز کربلاء در آن دشت پربلاء حاضر بوده چنانچه سید علامه ی امین عاملی رحمه الله تعالی در کتاب نفیس خود (لواعج الاشجان) گوید: (و خرج غلام من خباء من أخیبة الحسین (ع) و فی أذنیه درتان فأخذ بعود من عیدانه و هو مذعور فجعل یلتفت یمینا و شمالا و قرطاه یتدبان فحمل علیه هانی ثبیت الحضرمی فضربه بالسیف فقتله فصارت أمه شهربانویه تنظر الیه و لا تتکلم کالمد هوشة) ص ۱۸۰ - ط - ۳ - صیدا. و قریب به مضمون این عبارات در بعض کتب سیر و مقاتل نیز]

صفحه ۷۰۰] موجود است. و آنچه پس از تحقیق و تتبع و بحث و دقت نظر در کتب تواریخ و سیر معلوم می شود آنست: در میان اسراء ایرانی که آنها را به مدینه آورده اند سه نفر از دختران یزدجرد بوده اند چنانچه ابن خلکان سه نفر بودن آنها را از زمخشری در ربیع الابرار نقل کرده و ابن العماد نیز در شذرات الذهب به سه نفر بودن آنها تصریح کرده است یکی از آن بانوان را عبدالله بن عمر تزویج کرده و از وی سالم متولد شده و یکی را محمد بن ابی بکر به حباله ی نکاح خود درآورده و از او قاسم به دنیا آمده و اسم مادر او کیهان بانویه یا شهربانویه بوده و سومی را حضرت سیدالشهداء (ع) تزویج فرموده و از او امام سجاد (ع) متولد گردیده است و اسم آن بانو «شاه زنان» است و در حال تولد آن حضرت از دنیا رحلت نموده است و در واقعه ی کربلاء حاضر نبوده و شاید دختر چهارمی نیز بوده که او را امام مجتبی (ع) تزویج کرده چنانچه نقلش گذشت و آنچه مورد اطمینان و مظنون قوی است آنست: که شهربانویه که در کربلاء حاضر بوده او زوجه ی محمد ابن ابی بکر است که بعد از وفات محمد ابن ابی بکر امام حسین علیه السلام او را تزویج کرده است و بعد از شهادت امام (ع) آن بانوی معظمه خودش را به فرات انداخته و گفته شده که امام سجاد علیه السلام به وی فرمود که بر شتری سوار شود و به هر جا که آن شتر رفت برود و در اینجا داستانی نقل می کنند که افسانه و از

أساطير است اعتماد را نشاید و سید محدث [صفحه ۷۰۱] جزائری (ره) در أنوار نعمانیه بر آن اشاره کرده است (ج ۳ ص ۸۹ ط تبریز). و هرگاه قصه ی انداختن خود به فرات صحت داشته باشد برای این بوده که آن بانوی معظمه از ترس اسارت و طمع یزید پلید به تزویج وی از روی عناد و عداوت با سیدالشهداء (ع) بوده است که نابودی خود را با غرق کردن خود در فرات به تزویج یزید بعد از شهادت امام علیه السلام ترجیح داده است ولی این مطلب از جهت دیگر محل اشکال است و مؤید این نقل است این که در تاریخ اسمی و نقل حالاتی از آن بانوی معظمه بعد از فاجعه ی کربلاء دیده و شنیده نشده است با این حال باز نتوان به این نقل اعتماد کرد واللہ العالم. رجوع شود به ارشاد شیخ (ره) ص ۲۷۰ ط تبریز، و اعلام الوری طبرسی (ره) ص ۲۵۱ ط طهران، و روضة الواعظین ص ۲۴۲ ط قم، و تحفة العالم طباطبائی آل بحر العلوم ج ۲ ص ۴ ط - نجف. و لباب الانساب - مخطوط - و مصادر دیگر که به اسامی آنها اشارت رفت. [صفحه ۷۰۲]

تحقیق در نماز خوف خواندن سیدالشهداء

اشاره

ص: - ۳۷۷ - س: - ۱۵ - ۱۴ (نگذاشته باشند نماز خوف به جا بیاورد و لذا فرادی) (و با اشاره خوانده اند) منظور از این که نگذاشته باشند نماز خوف به جا بیاورد یعنی نماز خوف را به طریق صلاة ذات الرقاع به جا آورده باشد و الا فرادی و با اشاره نیز اگر خوانده باشند باز نماز خوف است چون نما خوف چند قسم است و از افراد آن و

اقسامش فرادی و با اشاره و با تسیحات اربعه نیز خوانده می شود چنانچه در کتب فقه شرح داده و تفصیل و کیفیت آنها را بیان فرموده اند. شهید ثانی (ره) در الروضة البهية فرموده: که اقسام صلوات خوف به ده قسم بالغ می شود و فرد شایع آن صلوات ذات الرقاع است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مکرر آن نماز را به جا آورده اند. پس هرگاه خوف حاصل شود و دشمن در غیر جهت قبله باشد و مسلمین اراده نمایند که نماز را به جماعت بگذارند و ترسند که در اثنای نماز دشمن بر ایشان حمله آورد باید دو فرقه شوند اگر احتیاج به [صفحه ۷۰۳] زیاده از دو فرقه نباشد، يك فرقه نماز را به جماعت بگذارند و فرقه ی دیگر حراست ایشان نمایند و امام جماعت با يك فرقه يك رکعت می گذارد و چون به رکعت دوم برخیزند فرقه ی که اقتداء کرده اند قصد انفراد می کنند و رکعت دوم را منفردا می گذارند و چون فارغ شوند به حراست مشغول می شوند و فرقه ی دیگر جای آنها را گرفته و رکعت اول خودشان را به رکعت دوم امام اقتداء می کنند و چون امام به تشهد می نشیند ایشان برمی خیزند و رکعت دوم را به انفراد می گذارند و امام به تشهد طول می دهد تا با آن فرقه تشهد را به عمل آورده و سلام می دهند و اگر نماز مغرب باشد امام مخیر است به هر يك از این دو فرقه که خواهد يك رکعت می گذارد و با فرقه ی دیگر دو رکعت دیگر و نحوه ی دیگری نیز دارد که در فقه بیان شده است. و هرگاه

جنگ شدت گیرد در آن وقت به هر طریق که امکان داشته باشد ایستاده یا سواره یا در حال راه رفتن نماز می گذارند و اگر بخواهند با جماعت یا فرادی به جا می آورند که به آن صلات (مطارده) گویند و اگر رو به قبله کردن در تمامی نماز ممکن نباشد در بعضی از نماز که بتواند رو به قبله می کند اگر چه تکبیرة الاحرام باشد و رکوع و سجود به ریال اسب یا کوهه ی زین کند و اگر رکوع و سجود متعذر باشد با اشاره به سر کفایت می کند و یا به هم گذاشتن و باز کردن چشمها باشد و اگر رو به قبله کردن گرچه در تحریمه باشد ممکن نشود استقبال ساقط می شود. [صفحه ۷۰۴] و هرگاه نماز با قرائت و ایماء و اشاره به رکوع و سجود ممکن نباشد عوض قرائت و رکوع و سجود و واجبات آنها تسبیحات اربعه: (سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر) کفایت می کند البته نیت و تکبیرة الاحرام را بر ایماء و تسبیحات مقدم می دارد و با تشهد و تسلیم به نماز خاتمه می دهد و نقل شده که امام امیرالمؤمنین سلام الله علیه در جنگ صفین در لیلة الهیریر ظهرین و عشائین را آن طور نماز گذاردند.

اقسام متعدده ی نماز خوف

غرض اقسام نما خوف زیاد است و اسامی دارد و در سفر و حضر قصر است: ۱- ذات الرقاع. ۲- صلات عسفان که اسم جایی است در سه میلی مکه ی معظمه و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا آن نماز را خوانده و آن نیز ترتیبی دارد و در جواهرالکلام مسطور

است. ۳- صلات بطن النخل. ۴- صلات شدة الخوف و کیفیت بعضی از آنها متعدد است و در کتب فقه امامیه رضوان الله علیهم مشروحا بیان شده است. از این اقسام نماز خوف معلوم می شود که در اسلام نماز و خصوصا آن را با جماعت خواندن چقدر اهمیت زیاد دارد و نظر به اهمیت نماز با جماعت بسیار دور از اعتبار است که روز عاشوراء حضرت سیدالشهداء علیه السلام که برای برپا نگاه داشتن دین اسلام واقعی تا دین یزیدی اموی [صفحه ۷۰۵] جای اسلام واقعی را نگیرد از جان خود در راه خدا گذشت و وقت نماز رسید آن را به یکی از راههای نماز خوف با جماعت نخوانده باشد و لذا عبارات کتب مقاتل و تواریخ معتبره آنست که امام علیه السلام روز عاشوراء نماز خوف به جا آورد چنانچه در عبارت شیخ اعظم مفید (ره) و بزرگان دیگر موجود است.

تحقیق در مفاد کلام سید معاصر

ولی سید محقق معاصر مقرر قدس سره را در کتاب مقتل الحسین علیه السلام طبع دوم نجف صفحه ی (۲۷۹) کلماتی است که اصل منظورش را این جانب نیافتم که چیست؟ پس عین عباراتش را در اینجا بیاورم که در ذیل صفحه ی نامبرده بعد از آن که نماز خواندن امام علیه السلام را از مقتل عوالم ص ۸۸ و مقتل خوارزمی جزء ثانی ص ۱۷ نقل کرده گوید: و الذی آراه ان صلاة الحسین علیه السلام کانت قصرا، لانه نزل کربلاء فی الثانی من المحرم و من اخبار جده الرسول صلی

الله عليه وآله وسلم مضافا الى علمه بأنه يقتل يوم عاشوراء لم يستطع ان ينوى الاقامة اذ لم تكمل له عشرة أيام و تخيل من
لا

معرفة له بذلك انه صلى صلاة الخوف. اگر نماز امام عليه السلام قصر بوده چون نیت اقامه ی ده روز نفرموده بوده نماز خوف هم در سفر و حضر قصر است چه مانع دارد امام (ع) نماز خوف خوانده باشد یعنی عدم قصد اقامه منافات با خواندن نماز بنحو صلاة خوف ندارد اگر نماز خوف را به طریق صلوات ذات الرقاع که کیفیت آن شرح داده شد نخوانده باشد و به طریق فرادی و اشاره خوانده باشند باز نماز خوف است از کجا معلوم که امام علیه السلام نماز را قصر خواند بدون این که به طریق صلوات خوف خوانده [صفحه ۷۰۶] باشد که ادعاء سید معاصر رحمة الله علیه است در صورتی که بزرگان علماء از شیعه و سنی تصریح کرده اند که امام علیه السلام صلوات خوف خواند و عبارت بعضیها این است: صلی بهم الحسین (ع) صلاة الخوف [۴۹۱]. چنانچه گفتیم: بعید است امام علیه السلام نماز را با جماعت نخوانده باشد چون در راه نماز جان خود را فدای دین می کند و اگر به طریق صلوات ذات الرقاع هم نخوانده باشد باز ممکن است به طریق دیگر نماز خوف را با جماعت خوانده است چطور می شود با تصریح علماء و بزرگان به این که نماز خوف خوانده از قصر خواندن امام علیه السلام به اشتباه رفته باشند؟ و یا به مجرد نقل راویها اعتماد نمایند و بدون تحقیق در نقلیات آنها نقل کنند؟ والله العالم. [صفحه ۷۰۷]

نماز خواندن امام در اثناء جنگ

اشاره

ص:- ۳۷۷- س:- ۱۶- ز ۳۷۸- س:- ۱ (نماز ظهر خواندن سیدالشهداء (ع) در روز عاشوراء جای) (شك نیست) سید مظلومان در آن موقع که شمشیرهای دشمن از هر

طرف از غلاف کشیده شده و تیرها مثل قطرات باران او را هدف قرار داده بود نماز را در اول وقت ترك نفرموده و با جماعت اداء فرمود چنانچه در اسلام حتی در جنگها نیز نماز را بلید با جماعت بخوانند و چند قسم نماز خوف در کتب فقه بیان شده است چنانچه گذشت زیرا نماز جماعت از مستحباتی است که اهمیت بیشتر دارد و در نمازهای یومیه مستحب مؤکد است در صورتی که واجب اهمیتش بیشتر و ثوابش زیادتیر است مگر چند عمل مستحبی از آن قاعده استثناء شده که اول آنها نماز جماعت است که مطلقا به صلاة منفرد با بیست و چهار درجه فضیلت دارد. [۴۹۲]

اعلام بر عموم علاقه مندان به سیدالشهداء

بر عموم علاقه مندان و عزاداران بر سیدالشهداء علیه السلام که در مواكب حسینی و مجالس نوحه خوانی و در محافل سیار که هر هفته و در ایام وفیات ائمه علیهم السلام تشکیل می دهند و خودشان را علاقه مند بدین می دانند [صفحه ۷۰۸] اعلام می شود: اگر واقعا علاقه مند به آن حضرت هستند و محبت به آن بزرگوار دارند و می خواهند تبعیت از سید مظلومان کنند و در دین خودشان از روی فهم و عقل قدم برمی دارند باید بدانند که سیدالشهداء علیه السلام روز عاشورا در آن موقع گرمای هوا و تشنه لب و هجوم دشمن که لشکر کفر و ضلالت برای از بین بردن آن حضرت و یاران باوفایش جمع شده بودند نماز را فراموش نکرده و آن را با جماعت نماز خوف به جای آورده و بر کسی که عرض کرد یابن رسول الله صلی الله علیه و آله وقت نماز است و با این که آن شخص تذکردهنده

از شهداء کربلاست فرموده: (نماز را به یاد آوردی خدا تو را از نمازگزاران قرار بدهد) نفرموده خدا تو را از شهداء قرار بدهد. پس مقام نمازگزاران واقعی مقامیست که امام علیه السلام دعا می کند که آن شخص را که از شهداء کربلاست خداوند او را از نمازگزاران نماید و از فرمایش امام علیه السلام عظمت و اهمیت نماز واضح و نمایان است. پس آنان که خودشان را از علاقه مندان به سیدالشهداء علیه السلام می دانند و مجالس سوگواری و محافل سیار تشکیل می دهند و نوحه سرائی می کنند و به آن حضرت قدردانی می نمایند ولی به نماز اهمیت نمی دهند و اهانت کرده و استخفاف می کنند و نماز را از اول وقت آن به تأخیر می اندازند و ضایع می نمایند چنانچه در اخبار وارد شده که در آخر الزمان مردم نماز را ضایع می کنند یعنی از اول وقت اش آن [صفحه ۷۰۹] را به تأخیر می اندازند و مشغول کسب و تجارت می شوند و به نماز اهمیت قائل نمی شوند و به آن استخفاف می نمایند خصوصا آنان که خودشان را علاقه مند به سیدالشهداء علیه السلام نشان می دهند نماز را رها کرده و مشغول نوحه سرائی و ندبه گری می شوند یا در وقت نماز که از اهم واجبات است اعتناء ننموده مشغول سینه زنی می باشند یا مجلس فاتحه را ختم نمی کنند و یا واعظ در منبر موعظه می کند یا روضه خوان مشغول ذکر مصیبت است معنایش این است: ای سید مظلومان که خون پاک خود را در راه اقامه ی نماز و برپا نگاه داشتن آن بر زمین کربلاء ریختی ما بر شما قدردانی می نمائیم و برای ریختن خون تو گریه می کنیم ولی در آنچه خون تو درباره ی برپا و زنده

نگه داشتن آن ریخته شده در آن از تو تبعیت نداریم و نماز را که در آن موقع در اول وقت با جماعت خواندی ما در آن عمل و هدف تو با شما شرکت نداریم و باعث سرزنش مخالفان عالم شیعه می شویم و موجبات ایراد و اشکال و اعتراض دشمنان شیعیان شما را فراهم می آوریم و عقلاء و اشخاص فهیمده هر چه به ما نصیحت کنند به حرف آنها هم گوش نمی دهیم بلکه کینه دوزی می کنیم.

قبولی تمام اعمال بسته به نماز است

این قبیل اشخاص باید بدانند اگر نماز قبول نشود اعمال دیگر آنها به طریق اولی قبول نخواهد شد با عدم اعتناء به نماز و خوار شمردن آن و ضایع کردن يك فریضه ی الهی که قبولی تمامی اعمال واجبی و مستحبی نوحه گری و سینه زنی بسته به

اهتمام دادن به آن و قبولی آنست ثمری [صفحه ۷۱۰] نخواهند برد کجا رسد که خدای نکرده مانند بعضی اشخاص بی خبر از دین و بی علاقه به معتقدات اسلام که اصول و عقائد خود را هیچ درست نکرده و از اصول دین خود اطلاع ندارد نماز را اصلا ترك کند و نماز نخواند و تارك صلوات باشد ولی نوحه سرائی کند و سینه بزند و اعمال زشت نیز از آنها سر بزند.

باید در هدف سیدالشهداء شرکت کرد

اینگونه مردم از هدف مقدس سیدالشهداء علیه السلام مهجور و فرسنگها از شرکت در مقصد آن حضرت دورند و بی خود خودشان را به زحمت می اندازند علاقه مند به سیدالشهداء علیه السلام آن کسی است که به نمازهای واجبی و فرائض پنجگانه ی خود مواظب بوده و آن را از اول وقت به تأخیر نیاندازد زیرا خوشنودی آن حضرت در آنست که عمل قدردانی کنندگان از او موافق عمل خود آن بزرگوار باشد چون نماز ستون دین است و تمامی عزاداریها و نوحه سرائیها و سینه زنی ها برای سرپا نگاه داشتن نماز است آیا می توان ستون دین را خراب کرد و عملا در انهدامش کوشید ولی نسبت به شخصیتی که در استحکام آن ستون کوشیده و در بقاء آن خون پاک خود را ریخته قدردانی نشان داد؟ آیا این عمل تناقض نیست؟ وای بر حال کسانی که ستون دین را عملا منهدم کنند ولی بر سیدالشهداء

(ع) قدردانی نمایند آیا این قبیل اشخاص اطلاع ندارند که آنها عملا با بنی أمیه موافقت دارند که می خواستند نماز را ضایع و اسلام را از مسیر صحیح خود منحرف سازند؟ اگر آن طور نبود پس دیکتاتور و یگانه قلدر و خودرأی بنی أمیه چرا نماز جمعه را به بهانه ای [صفحه ۷۱۱] در روز چهارشنبه خواند؟. و پس از آن که در اریکه ی سلطنت قرار گرفت گفت: من با شما جنگ نمی کردم که شما نماز بخوانید و حج کنید و سایر اعمال را به جا بیاورید من می خواستم به شما امیر شده و مسلط گشته و سلطنت کنم پس اشخاصی که به نماز اهمیت ندهند و آن را ضایع کنند یا ترك نمایند عملا با بنی أمیه در هدفشان شرکت دارند و با نوحه سرائی و ندبه گری و سینه زنی به سیدالشهداء (ع) قدردانی می نمایند آیا این اعمال ضد و نقیض با يك دیگر می سازد؟

علاقه مند واقعی کسی است که به نماز اهمیت دهد

علاقه مندان واقعی و صحیح بر سیدالشهداء (ع) کسانی هستند که به نماز اهمیت دهند و آن را بر همه ی اعمال خودشان مقدم بدانند و موقع نماز که رسید و وقت آن داخل شد دست از همه ی کارهای خودشان برداشته خواه کسب و تجارت باشد یا از اعمال مستحبی و نوحه و ندبه و دیگر کارهای معمولی و مشغول نماز باشند و اهتمام شدید در به جای آوردن فرائض پنجگانه نمایند و ستون دین را نگذارند ضایع شود و انهدام پذیرد.

وضع مجالس ترحیم باید اصلاح شود

و یکی از مجالسی که در میان ما ایرانیان مرسوم است و نسبت به آن نیز در اینجا لازم است تذکری داده شود عبارت از مجالس ترحیم است که در فوت کسان مردم تشکیل داده می شود و وضع آنها طور است که دشمنان عالم تشیع که در صد جستجوی نقاط ضعف هستند ایراداتی وارد می کنند زیرا در موقع قرائت قرآن مجید در آن مجالس که مرسوم [صفحه ۷۱۲] است اعتناء به قرائت قاری قرآن و استماع آن نشده و مردم مشغول صحبت با یکدیگر شده و به سیگار کشیدن و چائی صرف نمودن و آمد و رفت و توجه گرم به یکدیگر و تسلیت به صاحب عزاء شده و ابدا اعتنائی به شنیدن قرآن کریم نمی کنند ولی وقتی که کسی می خواهد نوحه خوانی کند تمام مردم سکوت اختیار کرده و دست از چائی و سیگار و صحبت با یکدیگر کشیده و مجلس به تمام معنی آراسته و سکوت محض حکم فرما می شود. دشمنان تشیع می گویند که این شیعیان به نوحه گری سیدالشهداء (ع) از قرآن بیشتر احترام قائلند به قرائت و استماع قرآن اعتناء ندارند ولی به نوحه گری

احترام بیشتر مراعات می کنند و این ایراد به صورت ظاهر وارد است گرچه حقیقت امر آن طور نیست و کسی از شیعه پیدا نمی شود که قولا و اعتقادا به نوحه گری بیشتر از قرآن احترام قائل باشد گرچه صورت عملی کار باعث ایراد است. پس بهتر آنست که مردم به حرف اشخاص فهمیده گوش داده و خودشان بدون مداخله ی اشخاص خارج از امور مذهبی وضع مجالس ترحیم را تصفیه نمایند. فعلا در تبریز عزیز ما مجالس ترحیم که سه ساعت یا دو ساعت است ساعات آن را تقسیم نموده و از روی برنامه تنظیم و از طرف صاحبان مجالس ترتیب و تشکیل یابد: مثلا نیم ساعت اختصاص به چائی و سیگار و صحبت و رفتن به بیرون از مجلس داده شود و نیم ساعت به قرائت [صفحه ۷۱۳] قرآن و استماع آن و عمل باطلاق آیه ی شریفه: و اذا قرء القرآن فاستمعوا له و انصتوا (۲۰۴) الاعراف بشود. و کسی مادام قرآن قرائت می شود از مجلس بیرون نرود و صحبت نکند و سیگار نکشد و چائی نخورد و نیم ساعت برای نوحه خواندن و ندبه نمودن به سیدالشهداء (ع) اختصاص یابد و نیم ساعت باز برای صرف چائی و صحبت و بیرون رفتن از مجلس باشد و نیم ساعت باز قرائت قرآن کریم به نحوی که ذکر شد و نیم ساعت برای واعظ و خطابه مختص شود حالا موکول به ترتیب دادن صاحبان مجالس است منظور طوری باشد که ساعات قرائت قرآن و کارهای دیگر از هم جدا و علیحده شده و اختصاص داده شود و امیدوارم که این ترتیب را آقایان محترمین عملی نمایند تا

از ایرادات مخالفان جلوگیری به عمل آید ان شاء الله تعالی. [صفحه ۷۱۴]

تذکر و تحقیق لازم

اشاره

از مطالبی که تذکر آن را در اینجا لازم می دانم آنست که به ذهن بعض اشخاص چنین می رسد که بیان کردن در منابر و مجالس دینی و سوگواری حضرت سیدالشهداء علیه آلاف التحية و الثناء أجر و ثواب گریه بر آن حضرت و زیارت قبر مطهر

آن سید مظلومان سلام الله علیه در حق مردم اغراء آنها به معصیت شده و مردم را باعث جری کردن به گناهان و نافرمانیها می شود که مغرور شده به هر گناهی اقدام و هر معصیتی را مرتکب شوند. به تصور این که عزاءداری به سیدالشهداء (ع) و گریه و زاری و نوحه و ندبه و سینه زنی بر آن حضرت و زیارتش موجب آمرزش گناهان شده و باعث غفران تمامی معاصی می شود و این نیست جز این که اغراء کردن مردم به معصیت و سبب جرأت و جسارت آنها به نافرمانی و ارتکاب معاصی است که به هر گناه کبیره ی مرتکب شوند به خیال این که گریه بر آن حضرت تمامی آنها را جبران می کند و موجب آمرزش می گردد. این اشکال و شبهه ایست که به ذهن اشخاص ساده و سطحی می آید و یا از روی غرض و معاندت با دستگاه عزاءداری سیدالشهداء (ع) [صفحه ۷۱۵] به زبان دشمنان جاری می گردد و اشخاص غرض ران بخورد ساده لوحان می دهند و بعضیها در مقام بیان این اشکال استشهاد به سؤال و جوابی می نمایند که از شیخ اعظم استاد ما مجتهد اکبر کاشف الغطاء (قدس سره) صادر شده و آن را در تألیف و ترتیب کتاب «جنة المأوی» نقل کرده ام و لذا در اینجا اجمالا

به جواب اشکال مذکور مبادرت نموده و سپس سؤال و جواب شیخ استاد اعظم (ره) را نقل کرده و آنچه در تعلیقات بر «جنة المأوی» بر آن سؤال و جواب نگارش داده ام از تعالیقی که هنوز به چاپ نرسیده و در نظر است ان شاءالله تعالی در طبع دوم آن کتاب نفیس به طبع برسد [۴۹۳] تماما نقل و اشکال مذکور را که در آن تعلیق خود به فراخور حال حل نموده ام پرداخته شود بعونه تعالی.

آیا در نقل ثواب گریه و زیارت اغراء بر معصیت است

نظر اشکال کننده بر آنست: که نقل اجر و ثواب گریه بر سیدالشهداء (ع) و زیارت قبر اطهر آن حضرت موجب اغراء مکلف بر معصیت و باعث مغرور شدن آنها که بر گناهان و فسق و فجور مرتکب شوند به اعتقاد این که گریه و زیارت، تمامی اعمال زشت و حرام را از بین برده و خداوند عفو فرموده و می آمرزد.

مورد عفو قرار گرفتن معلق و عقاب بر معصیت محقق است

اشکال کننده متوجه این مطلب نشده که گریه بر مصائب سیدالشهداء (ع) و عزاداری بر آن حضرت و زیارت قبر مبارك آن امام مظلوم (ع) از جمله ی مصادیق اسباب عفو الهی است که عموم امامیه (رض) قائل به آن بوده و خداوند اشخاصی را که مرتکب گناهان کبیره شده و بدون توبه از دنیا رفته اند از باب تفضل اگر بخواهد آنها را آمرزیده و می بخشد [صفحه ۷۱۶] و مورد عفو خود قرار می دهد و این کار را از باب رحمت و تفضل خود به عمل می آورد چنانچه می فرماید: ان الله لا یغفران یشرك به و یغفر مادون ذلك لمن یشاء [۴۹۴]. ولی به این نکته باید کاملا توجه کرد: از این عفو و غفران اغراء به معصیت لازم نمی آید زیرا مورد عفو قرار گرفتن بسته به خواست خداوندیست و معلق به مشیت الهی بوده و مشروط به امریست که حاصل شدن آن معلوم نیست. از کجا مکلف قطع دارد که اگر به سیدالشهداء علیه السلام گریه کردم و قبر

مبارکش را زیارت نمودم قطعا مورد عفو الهی قرار خواهم گرفت؟ چون عفو کردن خدا معلق و بسته به خواست خداست و ممکن است مشیت الهی قرار نگیرد و خداوند نخواهد و نیامرزد و مورد

بخشش خود قرار ندهد. ولی در ارتکاب معصیت استحقاق عقاب بر آن قطعی است و معلق و مشروط به امر غیر معلوم الحصول نیست بلکه محقق بوده و حصول استحقاق عقاب بر معصیت قطعی است و مکلف با ارتکاب به معصیت به عقاب یقین دارد چطور می تواند بر امر محقق قطعی اقدام کند به امید حصول امر معلق مشروط غیر معلوم الحصول که شاید به آن امر مشروط [صفحه ۷۱۷] به مشیت الهی نائل شود. پس بر اشخاصی که ثواب گریه و زیارت سیدالشهداء علیه السلام را بر مردم بیان می کنند لازم است اولاً خودشان این مطلب را که در دفع اشکال مذکور بیان شد بفهمند و ثانیاً به مردم نیز آن را بفهمانند و آنها را حالی کنند: در معصیت عقاب قطعی و محقق است و در گریه و زیارت حصول ثواب معلق و مشروط به مشیت خداوندی و قبول بوده و بسته به خواست خداست و هیچ وقت عاقل نمی تواند يك امر قطعی را به عمل بیاورد به امید حصول يك امری که قطعی نبوده و بسته به خواست خداوندی و قبول اوست و امید هست که خداوند از روی تفضل و رحمت واسعیه خود قبول فرموده و عفو فرماید ولی مکلف هرگز به حاصل شدن آن قطع ندارد. و لذا شیخ استاد کاشف الغطاء (قدس سره) چنانچه نقل خواهد شد در جواب سؤال کننده فرموده: اگر ذکر اخبار ثواب فقط باشد در آن بزرگترین اغراء است. یعنی ناقل فقط نقل ثواب که در اخبار وارد شده آنها را بیان کند و به مردم عامی نفهماند که حصول آن ثوابها و آمرزش گناهان مشروط به مشیت الهی

و قبول آن اعمال در درگاه خداوندیست و کسی قطع به آن نمی تواند پیدا بکند که در حق او حاصل خواهد شد و اما اگر به معصیتی مرتکب بشود به مجرد ارتکاب مستحق عقاب بوده و عقابش قطعی است و هرگز مشروط به چیزی نیست و چطور عاقل بر امر محقق قطعی اقدام می کند به جهت امید حصول يك امری که بسته به خواست خداست و غیر معلوم الحصول است. [صفحه ۷۱۸]

جواب دیگر

اشاره

و اما جواب دقیق دیگر از آن اشکال غیر از جوابی که نگارش یافت آنست: گریه بر سیدالشهداء علیه السلام و تشرف به زیارت آن حضرت به امید وصول به آن اجر و ثوابها که در اخبار متواتره بیان شده رجوع الی الله تعالی بوده و برگشت به طرف خداست به وساطت آن حضرت و از مصادیق توبه بوده و ندامت از معاصی است و اگر کسی با گریه بر سیدالشهداء علیه السلام و اشتغال بر عزاءداری و گریه و زاری بر آن حضرت و یا با اشتغال به زیارت آن حضرت مرتکب معصیت شده و از گناهان کبیره پرهیز ننماید مانند آنست که در حال توبه و اظهار برگشت بر خدا و ندامت از نافرمانیها باز در همان حال

مرتکب معصیت بشود که زهی زیانکاری و خسران ابدیست و تمسخر و استهزاء (العیاذ بالله تعالی) بر خداست که انسان از طرفی به توبه و اظهار ندامت از معاصی مشغول شود و از طرف دیگر در همان حال به ارتکاب معصیت اشتغال ورزد. پس اگر اشخاصی باشند که با گریه و عزاءداری بر سیدالشهداء علیه السلام و یا با اشتغال به زیارت آن حضرت

از ارتکاب به معصیت و گناهان [صفحه ۷۱۹] کبیره باکی نداشته باشند مثلاً نماز را ترك کنند و یا ضایع نمایند یا به سائر معاصی مرتکب بشوند در حقیقت در حال توبه مرتکب معصیت می شوند و معلوم است که معصیت در حال توبه جز استهزاء به درگاه خداوندی چیز بیشتر نیست و قطعاً توبه محقق نشده و عقاب شدید بر معصیت قطعی بوده و نتیجه از آن عمل ظاهری نخواهند برد (ذلك هو الخسران المبین). پس اشخاصی که به عزاءداری سیدالشهداء علیه السلام اشتغال می ورزند و گریه و زاری بر آن حضرت می کنند و به زیارت مرقد مطهرش اهتمام می کنند باید از معاصی و ارتکاب به گناهان کاملاً پرهیز داشته و پیرامون معاصی کبیره و فسق و فجور نگردند تا امید واصل شدن به رحمت الهی را داشته و مورد عفو قرار گرفته و مشمول رحمت و واسعه ی خداوندی باشند. پس در نقل ثواب و أجر با فهمانیدن به مردم آنچه را که مشروحا بیان شد اغراء به معصیت در کار نبوده و هرگز جرأت و جسارتی در بین نخواهد بود. و در اینجا عین سؤال و جوابی را که در «جنة المأوی» درج شده بیاورم و آنچه در تعلیقات بر آن نگارش داده ام عیناً نقل شود تا مطلب کاملاً روشن گردد. [صفحه ۷۲۰]

نقل سؤالی از شیخ استاد کاشف الغطاء و جواب آن

(هل البكاء على الحسين (ع) اغراء للشيعة) سؤال ورد للامام كاشف الغطاء رحمه الله من فضيله الشيخ كاظم الخطيب [۴۹۵] و هو: هل في قراءة الخطيب للاخبار الواردة في ثواب البكاء على الحسين عليه السلام كما هو المذكور في محله من المقاتل الحسينية اغراء للشيعة يوجب حرمة قرائتها؟ الجواب: بسم الله

الرحمن الرحيم سلام الله و تحياته و برکاته عليكم اهل البيت انه حميد مجيد. جزاك الله عن أخ لك في الله يواليك و يحبك لوجه الله تعالى. و يؤسفني بل و يؤلمني اشد الالم ان تجول الصروف و الظروف القاسية بين و بينك فلا يتمتع بصرى برؤياك و لا سمعى بحديثك. و لكن [صفحه ۷۲۱] لا محيص من قضاء الله و قدره كما لا محيص من الرضاء بقضائه و العاقبة للمتقين. اما الاخبار الواردة في ثواب البكاء على الحسين سلام الله عليه او زيارته فهي و ان كانت عظيمة و لكنه و لله المجد و العظمة أعظم من ذلك و يستحق اكثر من ذلك. و لكن اللازم على خطباء المنابر و المذاكرين لرزية الحسين عليه السلام في هذا العصر الذي ضعفت فيه علاقة الدين و تجرأ الناس على المعاصي و تجاهروا بالكبائر أن يفهموا ان الحسين عليه السلام قتل و بذل نفسه لاجل العمل بشعائر الدين، فمن لا يلتزم باحكام الاسلام و يتجاهر بالمعاصي فالحسين عليه السلام منه برىء كبرائته من يزيد و أصحاب يزيد. و أما ذكر أخبار الثواب فقط ففيها أعظم الاغراء، و قد تنبه كثير من الكتاب و ذوى الالباب و نشروا ذلك في الصحف حتى ان بعضهم كتب مقالا واسعا في هذا

المعنى و جعل العنوان «جنايتنا على الحسين» و حقا ان اكثر أعمالنا جناية عظمى على الحسين عليه السلام و لا مجال للبيان اكثر من هذا و فقكم الله لكل عمل صالح بدعاء: محمد الحسين آل كاشف الغطاء رجوع شود به جنة المأوى ص ٢١٠-٢٠٩ ط-١- تبريز [صفحة ٧٢٢]

تعليقى مشتمل بر تحقيق

و آنچه اين جانب بر اين سؤال و جواب تعليقه ى نگارش

داده و موضوع مزبور را كه آيا نقل ثواب بكاء بر سيدالشهداء عليه السلام و به زيارت آن حضرت اغراء بر معصيت است؟ تحقيق کرده ام در اينجا عينا با الفاظ عربى كه بهتر مى توان با آن زبان وسيع شريف مطلب علمى را بيان كرد بياورم تا نفعش عمومى گشته و بر طالبان حقائق بهترين ارمغان گردد. غير خفى على افطن اللبيب و من يتحرى الحقائق بالتحليل و التنقيب الصحيح ان صدور هذا الجواب عن شيخنا الامام الراحل العظيم قدس سره انما هو بالنظر الى مصلحة الوقت و الصلاح الذى رآه فى اظهاره فى هذا العصر التعيس بالنسبة الى بعض الافهام القاصرة من العوام المرتكبين للمعاصى الكبيرة و الموبقات العظيمة. و اما حقيقه الامر فهو ما أشار اليه فى اول كلامه حيث قال «اما الاخبار الواردة فى ثواب البكاء على الحسين سلام الله عليه او زيارته فهى و ان كانت عظيمة ولكنه ولله المجد و العظمة أعظم من ذلك و يستحق اكثر من ذلك». فان الاخبار الواردة بل المتواترة معنى فى ثواب البكاء على الحسين عليه السلام و زيارة قبره الشريف و مرقد المنيق مضافا الى ضرورة المذهب من أسباب العفو الالهى الذى يقول الامامية قاطبة بثبوته خلافا للمعتزلة المنكرين له و لا سبابه كالشفاعة. فان اصحابنا قائلون بالعفو الالهى عن [صفحة ٧٢٣] بعض المذنبين الذين ماتوا من غير توبة عن المعاصى الكبيرة و ان اصر العاصى عليها و مات من غير توبة- تفضلا من الله تعالى و رحمة لعباده و منة عليهم. كما ان القول بالشفاعة من ضرورياتهم.

عفو الهى و هر مشرك كافر است و بالعكس

كما صرح بهذا الاعتقاد الشيخ المفيد و الشيخ الطوسى و الشيخ الطبرسى و المحقق الطوسى و العلامة الحلى و غيرهم ممن تقدم عليهم او تأخر عنهم رضوان الله تعالى عليهم. فان العفو عن اللذنب من غير توبة لا مانع عقلا و نقلا من وقوعه منه تعالى لمن يشاء من عباده غير المشركين و الكافرين [٤٩٦] اذ لا راد لحكمه و لا مبدل لكلماته بل يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد. و قد نطق القرآن الكريم بهذا الاعتقاد الحصيح حيث قال الله تعالى: (ان الله لا يغفر ان يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء) [٤٩٧]. [صفحة ٧٢٤] و قد نفى الله تعالى ان يغفر الشرك و اثبت انه يغفر ما دونه، فيعلم من ذلك ان عدم غفرانه الشرك انما هو مع عدم التوبة لقيام الاجماع على غفرانه مع التوبة لانه ان كان ما دونه ايضا لا يغفر الا مع التوبة فقد صار ما دون الشرك مثل الشرك فلا معنى للنفى و الاثبات. و لما كان افعاله تعالى كاحكامه تابعد للمصالح و مبتنية على

اساس صحيح و لا مجازفة و لا عبث في فعله تعالى فتخصيص عفوه و رحمته ببعض دون بعض لابد و ان يكون لمخصص .
و هو قد يكون شفاعة نبي الله او وصى نبي و قد يكون بسبب ملكة نفسانية حسنة . و قد يكون بسبب صدور فعل من الافعال
الحسنة كالبكاء على الحسين عليه السلام و زيارة قبره الشريف . و قد ورد في ثواب البكاء عليه و زيارة قبره المطهر عن اهل
البيت عليهم السلام ما يبحر العقول و لذلك صار الاعتقاد بالثواب في البكاء عليه و الزيارة لقبره الشريف من ضروريات
مذهب الشيعة الامامة رضوان الله تعالى عليهم . و يدل على ما ذهب اليه الامامية من جواز العفو الالهى من غير توبة بسبب

من أسبابه الادلة العقلية و النقلية المذكورة في الكتب الكلامية و التفاسير القرآنية كالتجريد و شروحه و التبيان و مجمع
البيان و غيرها . [صفحہ ۷۲۵] و الايات الشريفة الدالة على المؤاخذة و التعذيب و الوعيد كلها مخصصة بآية العفو و
الغفران اعنى قوله تعالى: (ان الله لا يغفران يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء) كما انها مخصصة بآيات التوبة و بما ورد
من الاحاديث الكثيرة في خصوص البكاء على سيدنا المظلوم الحسين عليه السلام و زيارة قبره المطهر . ولكن من الواجب
الذى ينبغى ان يعلم انه ليس في اخبار البكاء اغراء للشيعة على المعصية كما قد يتوهم و يزعمه بعض البسطاء نظير ما زعمه
المعتزلة في مطلق العفو الالهى من غير توبة، فان الاغراء انما يحصل اذا قطع الانسان على العفو و الغفران و اما اذا كان
معلقا على امر غير معلوم الحصول فلا اغراء قطعاً، و الغفران بسبب من أسبابه معلق على المشيئة الالهية كما في الاية
الشريفة: «لمن يشاء» و لا علم لنا [٤٩٨] انه يشاء ذلك ام لا؟ فيحتمل عدم العفو للشك في كونه ممن يشاء الله العفو عنه و
اما في الذنب فالقطع حاصل للعاصى على استحقاق العقاب و ليس الاستحقاق مشكوكا و هذا يكفى في الارتداع [صفحہ
٧٢٦] عن المعصية و عدم الاغراء عليها . و بمثل هذا الاشكال يشكل على ما دل على العفو عن الصغائر في فرض الاجتناب
عن الكبائر بل يشكل بالنسبة الى مطلق المعصية مع تشريع التوبة . ولكن يرتفع الاشكالان بان العفو عن الصغائر معلق على
الاجتناب عن الكبائر و لا يحصل العلم و لا الاطمئنان لاحد بان لا يرتكب كبيرة اصلا حتى يكون

مأمونا من العقاب حين ارتكاب الصغائر . و اما في التوبة فلا وثوق من المرتكب للمعصية حين ارتكابها لانه يحصل له
التوفيق للتوبة و يحتمل ان يموت قبل التوبة و معه لا مؤمن له من العقاب حين الارتكاب و على فرض التوفيق لا قطع له لقبول
التوبة في حقه بالخصوص . فهنا نقف معك أيها القارىء الكريم و نقول: ان في قراءة الخطباء و الذاكرين في المنابر و نقلهم
الاخبار الواردة في ثواب البكاء على الحسين عليه السلام و كذا في نقل الاخبار الواردة في ثواب زيارة قبره المطهر ليس اغراء
للشيعة على المعصية بعد ما عرفت ان استحقاق العقاب على المعصية قطعى و اما العفو الالهى الذى من أسبابه البكاء و
الزيارة فمعلق على امر غير معلوم الحصول معلق على المشيئة الالهية بل معلق على قبوله تعالى البكاء و الزيارة ان صدرا عن
المكلف مع شرائط القبول و لا يعلم [صفحہ ٧٢٧] حصولها على القطع فتبين ان حصول الثواب معلق و استحقاق العقاب
قطعى محقق فكيف يحصل الاغراء؟

وظيفة ي خطباء و اهل منابر

نعم ينبغي للخطباء وذاكرين لمصائب الحسين عليه السلام عند نقل الاخبار الواردة في ثواب البكاء وزيارة فهم ما ذكرناه اولاً و افهام هذا المطلب على العوام ثانياً و تفهيمهم ذلك على النحو الاتم و و الافهم المسئولون ان حصل الاغراء لهم و لذلك قال شيخنا الاستاد قدس سره: «و اما ذكر اخبار الثواب فقط ففيها أعظم الاغراء» يعنى ذكر اخبار الثواب فقط من دون بيان واقع المطلب و تحليله عليهم كما هو حقه على ما شرحناه فانه يحصل لهم الاغراء حينئذ.

جواب تحقیقی دیگر

ثم لا يخفى على القارىء العزيز ان هنا جواباً آخر عن الاشكال ينبغي الاشارة اليه فنقول: ان البكاء على الحسين عليه السلام من مصاديق التوبة فان التوبة عبارة عن الرجوع الى الله تعالى و الانابة اليه و الندامة عن المعاصى و البكاء على الحسين عليه السلام رجوع الى الله تعالى بوساطته و هو يحصل بالارتداع عن المعاصى و عدم العصيان على الله تعالى فى أوامره و نواهيه فكيف يرتكب الباكي على الحسين عليه السلام المعاصى و الموبقات و الحال انه يبكى عليه فمن ارتكب المعاصى و يبكى على الحسين عليه السلام فهو يتوب و يرجع الى الله تعالى مع اشتغاله فى حينه على المعصية على الله تعالى و يشتغل بالمعاصى حين التوبة و لا شك ان فى ارتكاب المعصية [صفحة ٧٢٨] فى حال التوبة تمسخر و استهزاء فيصير عمله من أعظم الموبقات و هذا هو الخسران المبين. و اكثر الباكين و الزائرين الذين يرتكبون المعاصى و الموبقات كتركهم الصلوات غافلون عن ذلك والله الهادى الى الصراط السوى ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب. [صفحة

٧٢٩]

از رویه شیخ مفید باید پیروی کرد

اشاره

ص: - ٣٧٨ - س: ١٨ (رویه ی شیخ مفید (ره) و شیخ طوسی (ره) در نقل تواریخ آنست) (اگر سندی به نقل وقائع از مشایخ خودشان نداشته باشند) (نقل نمی کنند) و از این رویه ی شیخ مفید (ره) و بزرگان دیگر باید درس عبرت گرفت و بر مؤلفین مسلمین بویژه شیعه لازم است که از امثال آن بزرگان پیروی نمایند با این که عصر شیخ مفید (ره) نزدیک به اعصار ائمه ی اطهار علیهم السلام بوده باز خبری که با سندش به آن بزرگوار و امثال آن شخصیت بزرگ دینی مانند سید مرتضی علم الهدی (ره) و شیخ طوسی (ره) نرسیده و مورد اعتمادشان نمی گشت يك موضوع تاریخی را نقل نمی کردند کجا رسد به موضوعات اعتقادی و فروعاً اصول دین و احکام شرع مبین که بدون مدرک و روایتی با سند مورد اعتماد موضوع اعتقادی و فروعاً احکامی را هرگز ادعا نکرده و ثبت اوراق کتابهای خود نمی نمودند. و بعد از سپری شدن دوران آن بزرگواران نیز علمای اعلام آنچه در تصانیف و مؤلفات خودشان موضوع تاریخی و از احوال گذشتگان [صفحه ٧٣٠] و

حالات ایشان نقل می نموده اند مصادر نقلیات خودشان را از کتب معتبره ارائه داده و نشان می دادند گرچه از کتاب ضعیفی هم بوده بر آن مصدر و مدرک نقل تصریح می کردند مانند سید اجل سید رضی الدین علی ابن طاووس حسنی (ره) که در تألیفاتش تمامی مدارک نقلیات خود را گرچه از کتب ضعیفه هم بوده باشد نشان داده است چنانچه بر ناظر بر تألیفات آن بزرگوار این مدعا روشن است و کتابی در تاریخ خلفاء تألیف فرموده به نام (الاصطفاء فی تاریخ الخلفاء) متأسفانه

تا حال به نسخه ی آن اطلاع نیافته ایم و اگر به دست می آمد قطعاً ارزش تاریخی بسیار دارد و از قرار معلوم حقائق تاریخی را در آن به قلم آورده است و شاید این مطلب باعث عدم انتشار آنست، پس در هر کتابی که اساسش بر نقلیات گذاشته شده مؤلف آن هر قدر مصادر و مدارک نقلیات خودش را نشان بدهد و بلکه با ذکر صفحه و سطر آنچه را که نقل کرده از آن کتاب نگارش داده باشد باعث اعتماد و اعتبار بر آن کتاب خواهد بود.

از لغزشهای بعضی از ارباب تألیف و رد آن

و در میان مشایخ محدثین عصر ما نیز مرحوم علامه ی محدث ثقه ی جلیل آقای حاج مولی علی واعظ تبریزی خیابانی صاحب مجلدات وقائع الایام رحمه الله تعالی رویه ی بسیار خوبی در تألیفاتش دارد هرچه از ضعیف و قوی و صحیح و سقیم نقل کرده مصدر و سند نقل خود را نشان داده است و مانند بعضی از مؤلفین مثل مرحوم ملا اسماعیل واعظ سبزواری (ره) کتابها و تألیفات خود را با حرفهای بی مدرک پر نکرده که اسباب عار و ننگ شده و اهانت را به عالم شیعه وارد سازد تعجب است مرحوم [صفحه ۷۳۱] سبزواری حتی در تواریخ مشهوره و واضحه نیز حرفهای بی اصل دارد. خصوصاً که نقل راجع به تاریخ يك هزار و چهارصد سال تقریباً قبل باشد حالا مؤلفی که می خواهد موضوع تاریخی يك هزار سال قبل را بیان کند باید مدرک نقل را بیان نماید و نشان دهد و الا بقدر پیشیزی ارزش نداشته و مورد اعتماد نخواهد بود یا بیان نماید که فلان موضوع تاریخی را که نگارش داده ام از استنباطات و

اجتهادات خود آن مؤلف می باشد نه این که از مؤرخین تصریح بر آن کرده باشند و اگر به این امر تصریح نکنند اجتهادات و استنباطهای تاریخی خود را جزء تاریخ کرده و خیانت ورزیده است مانند استاد عباس اقبال که در مقدمات کتابش (خاندان نوبختی) این مطلب را عملی کرده و حدسیات خود را جزء تاریخ نموده که هیچگونه ارزش تاریخی ندارد. و از آنچه گفته شد معلوم می شود اگر کسی گوید: که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله (با تمکن مالی که پس از ازدواج با خدیجه داشت به آسانی می توانست وسائل تحصیل سواد و آموختن خط را برای علی علیه السلام فراهم سازد و هزینه اش را بپردازد [۴۹۹]) و ابداً مدرک این ادعای خود را [صفحه ۷۳۲] نگارش ندهد سر موئی ارزش ندارد و ادعائی می باشد بدون دلیل. این همه کتابها از علمای شیعه و سنی و اشخاص خارج از اسلام در تاریخ حالات امیرالمؤمنین علیه السلام تألیف کرده و به مجلدات پرداخته اند ابتدا به همچو مطلبی اشاره نکرده اند و علاوه این مطلب اگر از روی فهم و اجتهاد گوینده ی آن کلام است به خودش واگذار می شود و هرگز کسی از شیعه آن را قبول ندارد و در اجتهاد خود به خطا رفته است زیرا آن

مطلب با قواعد مذهب شیعه ی امامیه باطل است چون امام علیه السلام هیچ وقت احتیاج به تحصیل علم و خط و تکثیر سواد ندارد علم امیرالمؤمنین علیه السلام مأخوذ از رسول الله صلی الله علیه و آله و علم لدنی است یعنی از جانب خداست و امام (ع) در تمامی اوصاف و کمالات معنوی خود مثل پیغمبر صلی الله

علیه و آله است ابا امام علیه السلام با پیغمبر صلی الله علیه و آله فرقی ندارد مگر در منصب نبوت که امام علیه السلام آن را ندارد چون نبوت با خاتمیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خاتمه یافته و لذا فرمود: انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی. هارون وصی موسی (ع) بود و منصب نبوت هم داشت فقط آن را در آن حدیث متواتر قطعی الصدور استثناء فرموده و بغیر از نبوت در تمامی اوصاف امیرالمؤمنین علیه السلام مثل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله درس نخوانده و تحصیل علم و کتابت و خط نکرده امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از کسی تحصیل علم و خط نکرده تا هزینه اش را پیغمبر صلی الله علیه و آله از مال خدیجه علیها السلام بپردازد امام (ع) مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله از اول امام [صفحه ۷۳۳] است نه این که به او بعدا علم و امامت داده می شود و او را خداوند بعدا امام می کند چنانچه پیغمبر اکرم ما صلی الله علیه و آله و سلم از اول تولدش پیغمبر و امام است. خداوند در حق عیسی (ع) فرموده: قال انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا. به فرمایش شیخ مفید (ره) در اوائل المقالات: کلام عیسی (ع) در مهد در کمال عقل و ثبوت تکلیف و بعد از اداء واجبی از او بود نبوتی بود که برای او حاصل شده بود و ظاهر قرآن در قول خداوند تعالی: قال انی عبدالله... الخ بر آن دلالت دارد و این مذهب تمامی

اهل امامت و جماعتی از شیعه غیر امامی است و بر آن مذهب قائلند نفراتی از معتزله و کثیری از اصحاب حدیث و مخالف در آن خوارج و بعضی از زیدیه و فرقه هائی از معتزله است- اوائل المقالات ص ۱۰۵ ط ۲ تبریز. و مفاد لیه ی شریفه را به معنای حقیقی آن هم حمل خواهیم کرد که خدا می فرماید: عیسی گفت: من بنده ی خدایم و به من کتاب داده و مرا پیغمبر کرده است که جملات ماضی در معنی حقیقی خودش است نه معنی مجازی باشد که به اعتبار آینده به من کتاب خواهد داد و مرا نبی خواهد کرد چنانچه سنیها و سنی مآبها می گویند و حرفشان با موازین علمی درست نیست زیرا معنی مجازی قرینه می خواهد تا قرینه ی صارفه از معنی حقیقی نباشد نمی توانیم لفظ را به معنی مجازی حمل کنیم پس عیسی (ع) در آن موقع که در گهواره بود پیغمبر بود و به او کتاب داده [صفحه ۷۳۴] شده بود این است که شیخ مفید (ره) فرمود: که کلام عیسی (ع) در مهد در کمال عقل و ثبوت تکلیف و نبوت برایش حاصل بود- کلامی است که مطابق قواعد علمی است چنانچه این موضوع را در تعلیقات کتاب جنة المأوی و در کتاب علم امام (ع) ص ۹۶- ۷۴ مشروحا بیان کرده ام. و ضروری در اسلام است که رسول الله خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم افضل از عیسی (ع) است پس قطعاً از اول دارای علم نبوت و کمالات و اوصاف رسالت و خاتمیت بوده و علم او تحصیلی نیست و امیرالمؤمنین علی (ع) نیز در تمامی اوصاف و کمالات مثل

رسول الله صلى الله عليه وآله است و احتیاجی به تحصیل علم و خط نداشت تا هزینه ی آن از مال خدیجه علیها السلام پرداخت شود. و توهم نشود که اینم طلب از اصول دین و فروع آنست و ظواهر قرآن نسبت به اصول دین و فروع آن حجت نیست چون از ظواهر ظن حاصل می شود و ظن در اصول دین و فروع اصول حجیت ندارد پس چطور امامیه تمسک به ظاهر قرآن مجید: قال انی عبدالله... الخ می کنند. زیرا تمسک امامیه در این مطلب مورد بحث به مجرد ظاهر ظن آور قرآن کریم نیست تا اشکال متوهم وارد شود به جهت این که با ضمیمه ی سائر ادله و قرائن قطعیه ظاهر قرآن به مرتبه ی نص رسیده و از محکومات می گردد زیرا قرآن و احادیث اهل بیت اطهار علیهم السلام و ضرورت مذهب امامیه توافق دارند با ملاحظه ی آنها برای مکلف قطع حاصل است که [صفحه ۷۳۵] مفاد آیه ی شریفه نامبرده آنست که احادیث اهل بیت علیهم السلام و ضرورت مذهب نیز بر آن دلالت دارد پس آنچه از قرآن استفاده می شود قطعی است نه از باب ظن است که اشکال متوهم وارد شود. و خداوند می فرماید: و آتیناه الحکم صبیا- یعنی ما به یحیی نبوت را در ایام بچه گی وی دادیم پس قطعاً خاتم انبیاء که افضل از یحیی (ع) است بالضرورة نبوت و علم و حکمت رسالت را از حال صباوت و بچه گی ظاهری دارا بوده است و امیرالمؤمنین علی (ع) نیز مثل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا فرقی ندارند پس احتیاجی به تعلیم گرفتن خط و تحصیل علم نداشته است و علاوه پیغمبر

و امام علیه السلام دارای روح پنجم است که عبارت از روح القدس است که به نص قرآن اختصاص به انبیاء دارد و آن روح را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از اول دارا می باشد و امام (ع) نیز مثل اوست و انسان کاملی که دارای روح القدس است محتاج به تعلیم و تربیت اشخاص عادی نیست تا از او تحصیل علم کند و خط بیاموزد. و اگر کسی به پیغمبر و امام (ع) حق تعلیم داشته باشد او باید تفوق و برتری بر آنها داشته باشد چون در این صورت فرض این است که علم امام تحصیلی است و علمش لدنی و من جانب الله نیست و حال آن که پیغمبر و امام (ع) برتری بر همه دارند و افضل از تمامی مردم اند زیرا ترجیح راجح بر مرجوح است که موافق عقل است و در صورت اولی ترجیح مرجوح بر راجح لازم می آید و آن عقلاً محال است. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حال طفولیت امام حسن و امام حسین علیهما السلام [صفحه ۷۳۶] کرارا می فرموده: ابنای هذان امامان قاما اوقعدا و این حدیث از مسلمات است و ظواهر الفاظ آن حجت بوده و بر حسب قاعده حمل بر معنی حقیقی خواهیم کرد پس آن دو بزرگوار در آن حال امام بوده اند و کسی که امام بوده باشد باید تمامی اوصاف امامت و کمالات آن را در آن حال داشته باشد و مشتقات بلاشک در حال تلبس به مبدأ در معنی حقیقی استعمال می شود و استعمالش در آینده مجاز است بالاتفاق و در حال انقضاء مورد اختلاف است که آیا

حقیقت است یا مجاز؟ پس در آن حال که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به حسنین علیهما السلام اطلاق امام کرده باید لفظ امام را در معنی حقیقی استعمال فرموده باشد زیرا به اعتبار آینده ی آنها مجاز است و لفظ در آن بدون قرینه استعمال نمی شود و اعتبار من قضی هم در مورد حدیث معنی ندارد پس حسنین علیهما السلام در حال حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که پنج و یا شش سال داشته اند امام بوده اند و قیام و قعود آن دو بزرگوار برای امامت در آینده

لازم نگرفته که اطلاق: ابنای هذان امامان... در معنی مجازی استعمال شده باشد چون قیام و قعود آن دو بزرگوار قطعاً بعد از امام ناطق امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد بود و با وجود آن حضرت آن دو بزرگوار امام صامت اند پس در زمان استعمال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن کلمات مبارکه را امام بوده اند حقیقتاً. نظر به قاده ی که بیان شد: امام علیه السلام در تمامی اوصاف و کمالات [صفحه ۷۳۷] باطنی و ظاهری بغیر از منصب نبوت مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و ابدافرقی ندارند و لذا در میان امامیه ضروری و از مسلمات است که در امام صغیر و کبیر بودن فرق نمی کند تمامی کمالات که در حال کبیر بودن امام (ع) به هر نحو است از علم و فعلیت آن و عصمت و واقعی بودن آن صفت و دارا بودن امام (ع) مثل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به مقام ولایت تشریحی و تکوینی [۵۰۰] و سائر اوصاف

و کمالات در حال بچه گی و طفولیت پیغمبر و امام (ع) و حال بلوغ و جوانی و کهولت آن ذوات مقدسه یکسان بوده و فرق نمی کند مگر این که با وجود امام ناطق امام دیگر خواه در حال طفولیت او باشد یا در حال بلوغ و کبر سن امام (ع) بوده باشد مثل امام حسین (ع) در زمان حیات امام حسن (ع) امام صامت است و لذا دو امام ناطق در یک عصر جمع نمی شود و بعد از رحلت امام ناطق بعض شئون امامت مانند واسطه در فیض بودن و نزول ملائکه در شب قدر به محضر امام (ع) متوجه به امام (ع) صامت می شود که بعد از رحلت امام قبلی ناطق گردیده است و الا دارا بودن به کمالات امامت حال صغر و کبر و طفولیت و کهولت در امام (ع) فرق نمی کند و [صفحه ۷۳۸] این مطلب از ضروریات مذهب امامیه بوده و ابداقابل انکار نیست و لذا چند نفر از ائمه ی اطهار اثنی عشر علیهم السلام در حال طفولیت امام ناطق شده اند و عموم شیعه بر آن اتفاق داشته و از ضروریات و اساسیات مذهب امامیه اثنا عشریه است. صفوان بن یحیی گوید: به امام رضا (ع) عرض کردم قبل از آن که خداوند ابوجعفر یعنی امام جواد (ع) را به شما روزی کند از شما از امام (ع) سؤال می کردم می فرمودید که خداوند به من غلامی خواهد داد و حالا خدا او را به شما ارزانی فرموده و چشمهای ما را با وجود او روشن ساخته و خدا آن روز را به ما نشان ندهد هرگاه قضیه ی اتفاق افتاد یعنی شما نباشید

پس ما به که رجوع نمائیم؟ یعنی امام کیست؟ امام رضا (ع) اشاره فرمود به ابوجعفر (ع) و او در جلو امام (ع) ایستاده بود عرض کردم فدای تو بشوم «هذا ابن ثلاث سنين» این سه ساله است فرمود: و ما یضره من ذلك قد قام عیسی بالحجة و هو ابن اقل من ثلاث سنين [۵۰۱] یعنی در سن سه سال بودن به او ضرر نمی رساند که امام باشد عیسی قیام به نبوت کرد و او کمتر از سه سال داشت. [صفحه ۷۳۹] امام رضا (ع) که در سال (۲۰۳) هجرت از دنیا رحلت فرموده امام جواد (ع) سن مبارکش به هشت نرسیده بود زیرا تولد آن حضرت در سال (۱۹۵) بوده است. خیرانی از پدرش نقل می کند گوید: در خراسان در پیش روی امام رضا (ع) ایستاده بودم شخصی عرض کرد ای آقای من هرگاه آنچه خواهد شد بشود یعنی شما از دنیا رحلت فرموده باشید پس به کدام شخص رجوع کنیم فرمود: به فرزندم ابوجعفر (ع) شخص سؤال کننده گویا سن ابوجعفر (ع) را کوچک شمرد امام رضا علیه السلام فرمود: ان الله بعث عیسی بن مریم رسولا نبیا صاحب شریعة مبتدأة فی

أصغر من السن الذي فيه ابوجعفر (ع) [٥٠٢] حاصل این است که خداوند عیسی را به رسالت و نبوت برانگیخت و او صاحب شریعت بود و سن وی کوچکتر بود از سنی که ابوجعفر (ع) در آن سن است.

بیانات مأمون در حق امام جواد و این که علم اهل بیت از خداست

و موقعی که مأمون الرشید عباسی خواست دختر خود ام الفضل را به حضرت امام جواد علیه السلام تزویج نماید و عباسیها اعتراض کردند که وی سنش کوچک است مأمون در جواب آنها گفت:

و اما ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام قد اخترته لتبريزه على كافة اهل الفضل في العلم و الفضل [صفحه ٧٤٠] مع صغر سنه و الاعجوبة فيه بذلك و أنا أرجو أن يظهر للناس ما قد عرفته منه فيعلموا ان الرأي ما رأيت فيه فقالوا: ان هذا الفتى و ان راقك منه هديه [٥٠٣] فانه صبي لا معرفة له و لا فقه فامهله ليتأدب و يتفقه في الدين ثم اصنع ما تراه بعد ذلك. فقال لهم: و يحكم اني اعرف بهذا الفتى منكم و ان هذا من اهل بيت علمهم من الله و مواده و الهامه لم يزل آباؤه اغنياء في علم الدين و الادب عن الرعايا الناقصة عن حد الكمال فان شئتم فامتحنوا اباجعفر بما يتبين لكم به ما وصفت من حاله... بعد از جریان تفصیل آن مجلس و ظاهر شدن علم امام علیه السلام مأمون رو به اهل مجلس و بنی العباس کرده گوید: و يحكم ان اهل هذا البيت خصوا من الخلق بما ترون من الفضل و ان صغر السن فيهم لا يمنعهم من الكمال اما علمتم ان رسول الله صلى الله عليه و آله افتتح دعوته بدعاء اميرالمؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام و هو ابن عشر سنين و قبل منه الاسلام و حكم له به و لم يدع احدا في سنه غيره و بايع الحسن و الحسين عليهما السلام و هما ابنا دون ست سنين و لم يبايع صبيا غير هما افلا تعلمون الان ما اختص الله به هؤلاء القوم و انهم ذرية بعضها [صفحه ٧٤١] من بعض يجري لآخر هم ما يجري لاولهم قالوا صدقت [٥٠٤] الخ... در این عبارات مأمون الرشید خوب باید تأمل کرد

که چقدر حقایق را روشن ساخته و با دلیل و منطق چطور مدلل نموده که در مثل امام جواد علیه السلام و در آباءه و اجداد آن حضرت صغر سن و کبر آن فرق ندارد زیرا علوم آنها کسبی نیست و در خواندن و نوشتن و علوم احتیاج به کسی ندارند و به این جمله او: «و ان هذا من اهل بيت علمهم من الله» باید دقت کرد یعنی علمشان من جانب الله تعالی است و کسبی نیست و لدنی است: «و علمناه من لدنا علما [٥٠٥]». خداوند که به خضر (ع) علم آموخته خاتم انبیاء (ص) و اوصیاء او اشرف و افضل از خضرند پس به طریق اولی به آنها علم لدنی آموخته و الا آن حضرات افضل از خضر (ع) نمی شوند و حال آن که بالضرورة من الدین افضلند.

دلالت آیه ی تطهیر

به عقیده ی شیعه ی امامیه و اکثر اهل سنت و اهل تحقیق آنها آیه تطهیر: انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم [صفحه ٧٤٢] تطهیرا [٥٠٦]. درباره ی رسول الله صلى الله عليه و آله و اميرالمؤمنين و فاطمه ی زهراء و امام

حسن مجتبی و سیدالشهداء علیهم السلام نازل شده است و به موجب اخبار متواتره به طرق شیعه و سنی مورد نزول آیه ی شریفه و مفاد آن اختصاص به پنج تن آل عبا علیهم السلام دارد و زوجات پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل نیستند چون دفع رجس از آن بزرگواران است نه رفع آن تا زوجات داخل شوند و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خارج از مفاد آیه ی شریفه باشد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالاجماع

داخل آیه ی شریفه است پس دفع رجس است و زوجات خارج می شوند قطعا. و خداوند تمامی پلیدیها را از آل عبا دفع فرموده و از اساس نگذاشته ارجاس معنوی به آنها راه یابد. و الف لام در (الرجس) یا استغراق است یا جنس در هر صورت افاده ی عموم می کند پس تمامی ارجاس را خداوند از اهل بیت علیهم السلام دفع فرموده است و از جمله ی ارجاس معنوی گناه و جهل و نادانی و خطا و سهو و نسیان و حرص و طمع و امثال آنهاست و خدا تمامی آنها را از آل عبا علیهم السلام دفع فرموده است. و اراده ی خداوندی محال است از مراد تخلف کند و به مجرد مشیت [صفحه ۷۴۳] خداوندی و اراده ی تکوینی تمامی ارجاس از آنها تکوینا برطرف شده است [۵۰۷] در عین حالی که اختیار دارند و می تواند معصیت از آنها صادر شود و جهل و نادانی و خطا و سائر اوصاف از آنها سر بزنند و به آنها راه یابد ولی نظر به ملکه ی عصمت هرگز محال است که یکی از آن اوصاف رذیله از ایشان سر زده و بروز نماید مثل این که ماها اختیار داریم دست خودمان را توی آتش فرو ببریم ولی هرگز این کار را نمی کنیم و ضرر آن را می دانیم و از سوختن دست آگاهیم پس در اهل بیت علیهم السلام از اول امرشان جهل راه ندارد و به اتفاق و اجماع امامیه باقی ائمه ی اطهار علیهم السلام داخل حکم آیه ی شریفه اند و به آنها نیز جهل راه نیست و علم شان من جانب الله تعالی بوه و لدنی است و از آن موقع که در گهواره اند مانند حضرت

مسیح علیه السلام چون دارای روح القدس بوه و عالمند [صفحه ۷۴۴] جهل در آنها وجود ندارد. یعقوب سراج گوید: وارد شدم به حضور حضرت امام صادق علیه السلام دیدم آن حضرت را در بالای سر حضرت موسی علیه السلام ایستاده و او در گهواره است و با وی به طور سری و طولانی صحبت می کند نشستم تا امام علیه السلام از صحبت با فرزندش فارغ شد پس رفتم به طرف او به من فرمود نزدیک شو به مولای خود و به او سلام کن نزدیک شدم و به او در گهواره سلام کردم جواب سلام مرا با زبان فصیح به من رد فرمود بعد فرمود برو و دختری را که دیروز به او نام گذاری کرده ای نام او را تغییر بده آن نامیست که خدا آن را مبعوض می دارد و دختری برای من متولد شده و اسم او را (...). گذاشته بودم امام صادق سلام الله علیه فرمود به امر وی امتثال کن تا راستگار شوی و نام آن دختر را تغییر دادم. [۵۰۸]

سن امام هادی در زمان وفات امام جواد

و حضرت امام هادی علی نقی سلام الله علیه در زمان وفات حضرت امام جواد علیه السلام هشت سال بیشتر نداشته چون وفات امام جواد علیه السلام در سال (۲۲۰) ه اتفاق افتاده و ولادت امام هادی علیه السلام در سال (۲۱۲) ه واقع شده و از

ضروریات مذهب ما شیعه ی امامیه آنست که آن حضرت در آن موقع هشت سالگی به تمامی علوم انبیاء و مرسلین و علوم خاتم انبیاء و علی مرتضی و آباء و اجداد اطهار خود دارا بود و بدون تعلیم [صفحه ۷۴۵] از کسی خط می نوشت و از کسی تعلیم خط نوشتن یاد نگرفته

تا هزینه اش را از دارائی خود یا پدر بزرگوارش بپردازد یا کسی دیگر بپردازد یا به حرف خرافی بعضی مانند رسول الله صلی الله علیه و آله هزینه تحصیل خط و علم امیرالمؤمنین علیه السلام را از مال خدیجه علیها السلام که در اختیار او گذاشته بود بپردازد و در یکی از دانشگاهها و دانشکده های خیالی حجاز یا در خود مکه از خوشنویسان زبردست و از استادان علوم تحصیلات خود را به پایان رسانیده باشد زهی این تصوره های باطل و این خیال های محال و این قلم های زهرآگین که برخلاف عقائد ضروری شیعه ی امامیه برداشته می شود. و تصورات باطلی در مخیله ها و اذهان به وجود آورده و موهوماتی از مزدوران استعمار جزء تاریخ بزرگان دین و بینانگذازان اسلام قرار داده می شود که جز خیانت و جنایت به عالم شیعه چیزی بیشتر نیست می خواهند با آن دروغ پردازیها برای نسل آینده مدرک درست کنند. معلی بن محمد گوید: خارج شد امام ابوجعفر جواد علیه السلام در اول و ابتدای زمان وفات پدر بزرگوارش و نظر کردم بر قد آن حضرت تا قامت او را به اصحاب خودمان وصف و تعریف نمایم پس آن حضرت نشست بعد فرمود: ای معلی خداوند احتجاج فرموده در امامت مثل آنچه احتجاج فرموده با آن در نبوت و فرمود: [صفحه ۷۴۶] و آئینه الحکم صبیبا [۵۰۹]. چون امام و پیغمبر فرقی ندارند مگر در منصب نبوت و مرتبه ی امامت و خلافت و ولایت کبری بالاتر از مرتبه ی نبوت است و این مطلب را در تعلیقات خود بر کتاب (انیس الموحدین) بیان کرده ام [۵۱۰] پس همچنان که خدا بر یحیی علیه السلام نبوت را در حال بچه گی داده

امامت را نیز بر امام از اول عنایت فرموده است.

تکلم ائمه با زبانهای مختلف

ابوحمزة نصیر خادم گوید: مکرر شنیدم ابو محمد امام حسن عسکری (ع) با غلامان خویش با لغتهای آنها حرف می زد و در آن غلام ها ترک و روم و صقالبه بودند و از این کار تعجب کردم و گفتم او در مدینه متولد شده و به کسی ظاهر نشد تا این که امام ابوالحسن هادی (ع) از دنیا رفت و کسی او را ندید پس چطور با آنها با لغات شان تکلم کرده و حرف می زند و این مطلب را در نفس خودم می گفتم پس آن بزرگوار رو کرد به من و فرمود: خداوند عزوجل حجت خود را از دیگر مردم و خلق خود جدا کرده و به او معرفت تمامی اشیاء را عطا فرموده و حجت [صفحه ۷۴۷] او بر تمامی لغات و انساب و حوادث معرفت داشته و می داند و هرگاه این طور نباشد میان حجت و آنهائی که او بر آنها حجت خداست فرق نمی شود [۵۱۱]. ناگفته نماند: صقالبه جمع صقلاب است و آنان اقوامی بودند که در میان بلغار و قسطنطنیه سکونت داشتند و مردم فعلی چک و سلواکی و یوگوسلاوی از اعقاب همین اقوام می باشند و صقلاب با سین نیز نوشته می شود. نصیر خادم از

تکلم امام (ع) با غلامهای خود با زبان مادری آنها از ترکی و رومی و سقلابی در تعجب شده در صورتی که می دانسته امام (ع) در کودکی نزد کسی آن زبانها را یاد نگرفته و امام (ع) از ضمیر او خبر داده و با دلیل به او فهمانیده که کسی که او حجت خدا بر عموم بشر

است باید به زبان آنها آشنا باشد و الا باید در او صفت نقص [صفحه ۷۴۸] وجود داشته باشد که عبارت از نفهمیدن اوست زبان اشخاصی را که او بر آنها حجت خداست و حال آن که در امام (ع) نقصی نباید وجود داشته و فاقد صفات کمال بوده باشد چنانچه ادله ی عقلی و نقلی بر آن دلالت دارد. علی بن مهزیار گوید: غلام خود را پیش امام ابوالحسن هادی (ع) برای حاجتی فرستادم و او سقلابی بود و غلام برگشت در حالی که در تعجب بود به او گفتم به تو چه شده که در تعجب هستی؟ گفت: چطور تعجب نکنم پیوسته با من با زبان سقلابی حرف می زد گویا او یکی از افراد ماست [۵۱۲]. ابوهاشم جعفری ترکی حرف زدن امام هادی (ع) را در مدینه ایام واثق عباسی به ابغاء سرلشکر قشون ترك نقل کرده است باز ابوهاشم جعفری تکلم امام هادی علیه السلام را با وی به زبان هندی نقل کرده و از معجزه ی امام علیه السلام به چندین زبان آشنا شده که یکی از آنها زبان هندی بوده است [۵۱۳]. آیا امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام آن زبانها را از کسی آموخته بودند؟ و به کسی که از وی زبان یاد گرفته بودند به او اجرت [صفحه ۷۴۹] داده و هزینه ی آن را پرداخته بودند؟ آیا در تاریخی این مطلب را در حق ائمه علیهم السلام نگارش داده اند؟ مگر این که گفته شود: گر چه مؤرخین درباره ی ائمه ی اطهار علیهم السلام همچو مطلبی را نگارش نداده اند ولی در عصر ما روشنفکران خمود پیدا می شوند که دروغهای خیالی خودشان

را جزء تایخ کنند و در صفحات آن آنها را ثبت نمایند بلکه مدرکی برای نسل آینده تهیه کنند تا آنها بتوانند امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه ی طاهرین (ع) را به ردیف آن جهال بی علم و معرفت که خلافت اسلامی را بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اشغال کردند بیاورند و آن حجج الهی را امثال آنها بشمارند.

تذکر به خوانندگان محترم از اغراض استعماری

به خواننده ی محترم تذکر داده می شود: که در عصر ما کتابهایی تألیف می شود که در آنها جز عداوت با اسلام منظوری نیست و سعی دارند که در تاریخ حالات رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه ی طاهرین علیهم السلام دروغها و اغراض استعماری غالب بلکه اغلب از مستشرقین را بگنجانند تا در تاریخ حالات پیغمبر اکرم و ائمه علیهم السلام لکه بچسبانند. و در آن کتابها احتمالات و حدسیات غیر صائب و اجتهادات فاسد خودشان را با حرفها و افتراهای مستشرقین به هم آمیخته و از آن معجون مهلك ساخته و به خورد مردم ساده لوح از مسلمین بدهند و برای نسل آینده مدرک بی اساس درست کرده و مصدر بی حقیقت تهیه کنند و تاریخ را که تاریخ است تاریکتر نمایند و تاریخ رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را که روشن و واضح است مبهم سازند ولی غافلند از این که زندگانی و [صفحه ۷۵۰] سرگذشت ایام کودکی

پیغمبر اکرم (ص) و ائمه (ع) قبل از بعثت و بعد از آن روشن تر از آنست که دشمنان اسلام بتوانند لکه بر آن بچسبانند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در کیش قوم خویش پندارند و یا به او نسبت خواندن و یاد گرفتن تورات را با آن کلفتی بدهند.

غرض گوستاولبون در تاریخ تمدن

چنانچه این کذب صریح و افتراء آشکار را (گوستاولبون فرانسوی) در تاریخ تمدن اسلام به ساحت قدس رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت داده است که از راهب بحیرا در سفر شام تورات یاد گرفت در صورتی که مدت بسیار کمی و چند ساعت بیشتری به راهب نامبرده مهمان نبوده اند و علاوه کدام تاریخ و درک دام کتاب سیره ی رسول الله صلی الله علیه و آله این مطلب را کسی نگارش داده است تا آقای (گوستاولبون) آن کذب محض را در حق رسول الله صلی الله علیه و آله نوشته است و از تألیف کتابی به نام (تاریخ تمدن) منظوری [۵۱۴] جزء این که آن چند کلمه دروغ واضح و کذب محض را در آن بگنجاند نداشته است بلکه به ساحت قدس رسول الله صلی الله علیه و آله و به تاریخ زندگانی روشن آن یگانه منجی عالم بشریت بتواند لکه ی سیاهی وارد سازد ولی غافل بوده که به ادعاء دروغی لباس صدق و راستی نتوان پوشانید. [صفحه ۷۵۱] شیخ امام فقیه قطب الدین راوندی (ره) در کتاب «الخرایج و الجرائح» [۵۱۵] «نقل کرده از محمد بن میمون گوید: در محضر حضرت رضا علیه السلام بودم و هنوز آن حضرت به خراسان تشریف نبرده بود و سفری به مکه فرمود من نیز در خدمت آن حضرت بودم چون خواستم مراجعت کنم خدمت آن حضرت عرض کردم که می خواهم به مدینه بروم کاغذی برای ابوجعفر محمد تقی جواد علیه السلام بنویسید تا من ببرم امام تبسمی فرمود و نامه نوشت پس من روانه ی مدینه

شده و آن نامه را آوردم و در آن وقت چشم های من نابینا شده بود پس موفق خادم حضرت امام محمد تقی علیه السلام را آورد در حالی که در گهواره جای داشت پس من نامه را به آن جناب دادم امام علیه السلام به موفق فرمود که مهر از نامه بردار و کاغذ را باز کن پس موفق مهر از کاغذ برداشت و آن را مقابل آن حضرت گشود پس امام علیه السلام آن را ملاحظه کرد آنگاه به من فرمود: ای محمد احوال چشمت چگونه است عرض کردم یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله چشمم علیل شده و بینائی از آن رفته چنانچه مشاهده می فرمائی. فرمود: نزدیک شو، نزدیک آن حضرت رفتم پس دست مبارك خود را به چشم های من کشید و چشمان من به حال خود برگشت آن طور که صحیح بود پس من دست و پای آن حضرت را بوسیدم و از [صفحه ۷۵۲] خدمتش بیرون آمدم در حالی که بینا بودم. امام علیه السلام در حالی که در گهواره است نامه را می خواند و اعجاز و کرامت از دست مبارکش صادر می شود آیا احتیاج دارد که نوشتن و خواندن را یاد بگیرد؟ آیا مثل مردم عادیست؟ آیا مانند خلفای ظاهری است که از سائر اشخاص نوشتن و خواندن یاد بگیرد؟ و خلیفه ی انتخابی مردم باشد.

اعتقاد امامیه در حق امام

اعتقاد ما این است که امام (ع) منصوص از جانب خدا به واسطه ی پیغمبر صلی الله علیه و آله است و تمامی کمالات ظاهری و باطنی و صوری و معنوی او موهوبی از طرف خداست و احتیاجی به کسب و تحصیل آنها ندارد کما این که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن طور بود و این اعتقاد را متکلمین امامیه در کتب کلام مبرهن کرده اند.

قدغن بودن خواندن و نوشتن به پیغمبر

و از اینجاست که باید گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز مثل امام می توانست بخواند و بنویسد و این صفت کمال را دارا بود و اگر دارا نباشد نقص لازم می آید و امام (ع) باید در آن صفت بر وی برتری داشته باشد و حال آن که امام (ع) در هیچ صفت برتری بر پیغمبر صلی الله علیه و آله ندارد بلکه پیغمبر صلی الله علیه و آله است که در صفت منصب نبوت برتری بر امام علیه السلام دارد و امام (ع) بر آن صفت دارا نیست ولی در سائر صفات کمال با پیغمبر (ص) یکسان است فرقی ندارند. پس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با این که می توانست بخواند و بنویسد ولی قدغن بود خواندن و نوشتن بر او تا مبطلین بریب و شك نیافتند چنانچه قرآن کریم بر آن ناطق است. [صفحه ۷۵۳]

روایت ابو بصیر

روایت شده از ابوبصیر که گفت: عرض کردم به ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام که فدای تو شوم به چه شناخته می شود امام؟ فرمود که به چند خصلت اما اول آنها آن که از پدرش به وی نص و اشاره می شود تا حجت باشد و از جواب سئوالی عاجز نشود و هرگاه از سئوال خاموش شوند ابتداء به سخن می نماید و از اموری که در آینده خواهد شد خبر می دهد و با مردم تکلم می کند به هر زبان که خواهد. بعد از آن فرمود: ای ابومحمد بدهم به تو علامتی پیش از آن که بر خیزی یعنی نشان بدهم به تو که چطور امام (ع) اگر بخواید با هر زبان حرف

می زند پس زمانی درنگ نکردیم که مردی درآمد و او از خراسان آمده بود و خراسانی با امام (ع) به عربی تکلم کرد امام (ع) در جواب او به فارسی تکلم فرمود خراسانی عرض کرد: به خدا قسم مرا منع نکرد از این که با شما به فارسی تکلم کنم مگر این که گمان کردم که شما عارف به لغت فارسی نباشید. امام علیه السلام فرمود: سبحان الله هرگاه من ندانم جواب تو را با زبان تو پس فضل و برتری من بر تو با چه باشد در آنچه با آن مستحق امامت باشم. بعد از آن فرمود: ای ابومحمد به درستی که امام آن کسی است که پوشیده نباشد بر او کلام هیچ يك از مردم و نه زبان مرغان و نه کلام [صفحه ۷۵۴] آن چیزی که در آن روح باشد [۵۱۶]. این روایت شریفه که مضمونش دلالت بر صحت آن دارد قواعد کلیه را در باب خصال و اوصاف امام (ع) محتوی و جامع بوده و کافی می باشد و نظائر آن زیاد است و وجود آن حدیث شریف در کتب بسیار معتبره ی شیعه ی امامیه برای اعتماد و اطمینان کفایت می کند و معتضد با احادیث زیادیست که قریب به آن مضمون مختصرا و مشروحا وارد شده است علاوه این که مطابق با ادله و براهین عقلی و نقلی است.

نامه خواندن امام جواد در حال طفولیت

شیخ ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی قدس سره که از ثقات علماء و رجالیین شیعه ی امامیه در قرن چهارم هجری بوده در کتاب رجال که از آن شیخ الطائفة شیخ ابوجعفر طوسی قدس سره اختیاراتی فرموده و به نام اختیار معرفة الرجال

است و آن در اعصار اخیره معروف به رجال کشی می باشد روایت کرده از محمد بن سنان که گفت [۵۱۷]: شکایت کردم به حضرت رضا سلام الله علیه از درد چشم خود پس گرفت آن حضرت کاغذی و نوشت برای ابوجعفر جواد (ع) و آن حضرت از طفل سه ساله [صفحه ۷۵۵] کوچکتر بود [۵۱۸] پس حضرت امام رضا علیه السلام آن نوشته را به خادمی داد و امر کرد مرا که با او بروم و فرمود به من که کتمان کن (یعنی اگر از حضرت امام جواد (ع) معجزه ی دیدی آن را اظهار مکن) پس رفتیم به نزد آن حضرت و خادمی آن جناب را به دوش برداشته بود. محمد گوید: پس خادم آن نامه را در مقابل و جلو حضرت جواد [صفحه ۷۵۶] علیه السلام گشود حضرت جواد (ع) نظر می کرد به آن نامه و سر مبارک خود را به جانب آسمان بلند می کرد و می گفت «ناج» پس این کار را چند دفعه کرد پس رفت هر دوی که در چشم من بود و چنان چشم روشن و بینا شد که چشم احدی مانند آن نبود پس گفتم به حضرت جواد علیه السلام که خداوند تو را شیخ این امت قرار دهد همچنان که عیسی بن مریم علیه السلام را شیخ بنی اسرائیل قرار داد پس گفتم به آن حضرت: ای شبیه صاحب فطرس. محمد گفت: پس من برگشتم و حضرت امام رضا (ع) به من فرمود: که این را پنهان کن من پیوسته چشمم صحیح بود تا وقتی که فاش کردم معجزه ی حضرت جواد علیه السلام را درباره ی چشم خود پس دیگر باره درد چشم من عود کرد. پس

راوی از محمد بن سنان رحمه الله تعالی که بنا بر تحقیق از ثقات و بزرگان است منظور از کلام او که گفت: ای شبیه صاحب فطرس سؤال کرده و او بیان نموده و قضیه ی فطرس ملک را در ایام تولد حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه نقل کرده و چون کلام به طول می انجامید از نقل آن خودداری شد رجوع شود به رجال کشی (ره) و منتهی الامال محدث قمی (ره) و دیگر مصنفات علماء که آن قضیه را نقل فرموده اند رضوان الله علیهم. [صفحه ۷۵۷] شیخ ابوعمرو کشی رحمه الله مسندا نقل کرده [۵۱۹] از احمد بن محمد بن ابی نصر و محمد بن سنان که هر دو جمیعا گفته اند: که ما بودیم در مکه و ابوالحسن رضا علیه السلام نیز در مکه بود به امام (ع) عرض کردیم خدا ما را فدای شما فرماید ما می خواهیم از مکه بیرون برویم و شما اقامت دارید هرگاه رأی مبارک علاقه بگیرد برای ما نامه ای به ابوجعفر جواد (ع) بنویسید که ما آن را به حضور او با خودمان ببریم پس امام (ع) نامه ای به ابوجعفر (ع) نوشت و آمدم و به موفق خادم گفتیم امام جواد (ع) را برای ما بیرون بیاورد او هم آن حضرت را برای ما بیرون آورد در حالی که امام جواد علیه السلام در سینه ی موفق بود یعنی او

را در آغوش گرفته بود پس امام جواد (ع) رو کرد به خواندن نامه و آن را می پیچید و به آن نظر می کرد و تبسم می فرمود تا آخر آن رسید و نامه را از بالای آن می پیچید و از آخرش باز می نمود محمد بن سنان گوید: پس وقتی که از خواندن

نامه فارغ شدن پاهای مبارك خود را حرکت داد و فرمود: ناج ناج [۵۲۰]. [صفحه ۷۵۸] پس احمد گفت: پس از آن ابن سنان در آن موقع گفت: فطرسية فطرسية. و سید علامه ی بحرانی (ره) در کتاب مدینة المعاجز (المعجزات) نقل کرده از ابوجعفر محمد بن جریر طبری گوید حدیث کرد به ما ابوالفضل محمد بن عبدالله و او گفت: نقل کرد به ما جعفر بن مالک فرازی او گوید: حدیث نمود به ما علی بن یونس خراز از احمد بن محمد بن ابی نصر گفت: بودم من و محمد بن سنان و صفوان و عبدالله بن مغیره در حضور امام ابوالحسن رضا (ع) در منی فرمود برای تو حاجتی هست؟ عرض کردم بلی و نامه به همراه ما مرقوم فرمود به ابوجعفر (ع) و وقتی که برگشتیم به مدینة امام جواد (ع) را مسافر (از خدام امام (ع) است) بر دوش خود برای ما بیرون آورد و آن حضرت در آن روز هیجده ماهه بود نامه را به آن حضرت دادیم مهر آن را برداشت و نامه را خواند [۵۲۱]. [صفحه ۷۵۹] و نامه نوشتن امام هادی (ع) با خط و زبان رومی در روایت مفصلی که شیخ صدوق (ره) و دیگران نقل کرده اند مذکور است رجوع شود به کتاب مدینة المعاجز [۵۲۲] و اکمال الدین صدوق (ره). اگر از این قبیل احادیث که در کتب و جوامع حدیث روایت شده نقل شود باید تألیف مستقلى جمع آوری گردد و به همین قدر در اینجا اکتفاء نموده و کلام یکی از بزرگان متکلمین امامیه را که درباره ی ائمه ی اطهار علیهم السلام بیان فرموده بیاورم.

نقل کلمات ابن ابی جمهور احسائی

علامه ی متکلم کبیر ابن ابی جمهور احسائی (قدس سره) در کتاب معین المعین گوید [۵۲۳]: وجدت فی بعض المصنفات.... دلائل اجمالية علی امامة الائمة الاثنا عشر علیهم السلام احب ان احکیها بلفظها و هی احد الدلائل علی امامة الائمة (ع): ما ظهر عنهم من العلوم التي تفرقت فی فرق العالم فحصل فی کل فرقة منهم فن و اجتمعت فنونها و سائر انواعها فی آل محمد علیهم السلام ألا ترى الی ما روی عن امیر المؤمنین علیه السلام من ابواب التوحید....؟ و عن الباقر و عن الصادق (ع) و اصحاب ابنه موسی (ع) و لم یبق فن من [صفحه ۷۶۰] فنون العلم الا روی عنه (ع) و كذلك كانت حال ابنه موسی (ع) من بعده من اظهار العلوم..... و كذلك كان سبیل ابی الحسن و ابی محمد العسکری علیهما السلام و انما كانت الروایة عنهما اقل لانهما كانا محبوسین فی عسکر السلطان ممنوعین عن الانبساط فی العبارات و الفتاوی و ان یلقیها کل احد من الناس.... و لم یمكن احد یدعی انهم اخذوا العلم عن رجال العامة او بلوغه من رواتهم و فقهائهم لانهم لم یروا قط مختلفین الی احد من العلماء فی تعلم شیئی من العلوم و اكثره لا یعرف الا منهم و لم یظهر الا عنهم فعلمنا ان هذه العلوم بأسرها قد انتشرت عنهم مع غنائهم عن سائر الناس حتی زیادتهم فی ذلك علی کافتهم و نقصان جمیع العلماء عن رتبتهم فثبت انهم اخذوا بها عن النبی صلی الله علیه و آله فیما یحتاجون الیه و غنائهم عنهم فیکونوا مفرعا لامته فی الدین و ملجأ لهم فی الاحکام و جروا فی هذا مجری النبی صلی الله علیه و آله فی تخصیص

الله له لا علامه احوال الامم السالفة و افهامه ما فى الكتب المتقدمة من غير ان يقرأ كتابا او يلقى احدا من أهله هذا. فثبت فى العقول: ان الاعلم افضل و الافضل اولى بالامامة من المفضول لما دل عليه الله من الايات و اذا كانت ائمتنا عليهم السلام اعلم الامة ثبت انهم ائمة الاسلام الذين استحقوا الرياسة على الانام.... الخ. مى فرمايد: در بعض مصنفات علماء، دليلهاى اجمالى بر امامت ائمه ی اثناعشر عليهم السلام يافتم و خوش داشتم آنها را نقل نمايم و عين الفاظ آنها [صفحه ۷۶۱] را بياورم چون آنها يکى از دلائل بر امامت ائمه عليهم السلام است: آنچه از آنها از علوم آشکار شده و در تمامی فرقه های دنيا منتشر و متفرق گردیده و نزد هر فرقه ای از فرقه ها فنى حاصل گشته و تمامی فنون و اصناف آن علمها و انواع آنها نزد آل محمد عليهم السلام جمع شده است لیا نمی بینید آنچه از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل شده از باب های توحيد..... و از امم باقر و صادق عليهم السلام و از اصحاب فرزندش موسى عليه السلام و باقى نمانده فنى از فنون علم مگر اين که روايت شده از امام صادق عليه السلام و همچنان بود حال فرزندش موسى عليه السلام بعد از آن حضرت از آشکار ساختن علوم. و همچنان بود راهی که امام هادی و امام حسن عسکری عليهم السلام پيمودند در نشر علوم ولى روايت از آن دو بزرگوار کمتر بوده چون هر دو آن حضرات در ارتش خليفه ی وقت زندانى بودند و از بسط و نشر دادن علم با تکلم با مردم و فتوى دادن ممنوع بودند و کسی نمی توانست با آن دو امام عليهم السلام

ملاقات نماید و تمام مردم نمی توانستند به حضور ايشان شرفياب شده و أخذ علم کنند. و احدى اداء نکرده که ائمه عليهم السلام از علمای عامه و رجال آنها أخذ علم کرده باشند يا علم به آن حضرات از راويان عامه و فقهاء آنها رسیده باشد زیرا ائمه عليهم السلام ابدا دیده نشده که به نزد احدى از علماء برای یاد گرفتن چیزی از علوم آمد و رفت داشته باشند با اين که اکثر علوم شناخته نشده مگر از ائمه عليهم السلام و علوم آشکار نگردیده مگر از [صفحه ۷۶۲] آن حضرات عليهم السلام و از اینجا ما مى دانيم و علم مى رسانيم به اين که اين علوم تماما از ائمه عليهم السلام انتشار یافته و آنها مستغنى از سائر مردم بوده اند بلکه در اين باره آن حضرات (ع) برترى بر تمامی مردم داشته اند و تمامی علماء از رسيدن به مقامات علمى ائمه عليهم السلام کوتاه آمده و به مرتبه ی آنها هرگز نرسیده اند. پس ثابت شد که ائمه عليهم السلام در هر آنچه احتياج به آن داشته اند علوم را از رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اخذ کرده اند و آن حضرات غنى از ديگران بوده اند تا اين که آن حضرات پناهگاه امت پيغمبر صلى الله عليه و آله در امور دين و ملجأ آنها در احکام شرع مبین باشند و ائمه (ع) در اين حالات و اوصاف خودشان مانند رسول الله صلى الله عليه و آله بوده اند که خداوند اختصاص داده بر او در آگاه نمودن وی بر احوال امتهای گذشته و در فهمانيدن به او آنچه در کتابهای گذشته بوده بدون اين که کتابی بخواند يا احدى را از هر دو

طائفه از اهل کتاب (يعنى يهود و نصارى) ملاقات در خولندن نمايد. پس ثبوت گرديد در عقلهاى عقلاء: اين که اعلم افضل است و افضل اولى به اشغال مقام امامت است از کسی که او مفضول است برای اين که بر آن خداوند در آيات دلالت فرموده است پس وقتى که ائمه ی ما (ع) اعلم امت اند ثابت شد که آنها ائمه ی اسلام اند که استحقاق رياست بر مردم دارند. اين جملات و کلمات معانى عباراتى است که از قلم يکى از بزرگان [صفحه ۷۶۳] متکلمين اماميه صادر شده و

حاصل آن این است امام نیز مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله احتیاج به خواندن و نوشتن و یاد گرفتن خط و تحصیل ندارد و بر حسب قاعده نیز چنانچه مکرر اشاره کردیم قول صحیح و کلام درست است که امام علیه السلام در تمامی اوصاف و کمالات مانند پیغمبر صلی الله علیه و آله است چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله علم و کمالاتش از جانب خداست امام علیه السلام مثل اوست فرقی ندارد مگر در نبوت که امام علیه السلام آن منصب را ندارد.

نقل کلمات والد شیخ بهائی

و یکی دیگر از بزرگان علمای امامیه شیخ الاسلام شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی همدانی جبعی قدس سره والد شیخ بهائی رضوان الله علیه در کتاب درایة الحدیث گوید: ولقد علم بین کل الخلق من العامة و الخاصة انه لم یسأل احد منهم علیهم السلام قط فتردد و لا توقف و لا استشكل احد منهم سؤالاً قط و لا عول فی جوابه علی کتاب و لا مباحث مع انهم لم یشاهدوا قط مختلفین الی معلم و لا ادعی ذلك علیهم مدع من اولیائهم

و لا من اعدائهم بل کل واحد منهم یسند عن آباءه عن رسول الله صلی الله علیه و آله و هذا من أقوى الأدلة علی اختصاصهم بالمزايا التي یقطع کل ذی لب بانها من الله تعالی میزهم بها عن الخلق و معجزاتهم الباهرات و اخبارهم بالمغیبات مما نقله الثقات و اشتهر فی کل الامکنة و الاوقات..... انظر ص ٤١ ط ایران. پس کسی که ادعاء کرده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هزینه ی تحصیل امیرالمؤمنین علی علیه السلام را از مال خدیجه ی کبری علیها السلام که در اختیارش گذاشته بود پرداخت حرف بی مدرک گفته و کلماتی برخلاف معتقدات [صفحه ٧٦٤] شیعه ی امامیه سفته است. در تاریخ حالات آن حضرت کسی این قضیه را نگارش نداده و اگر این ادعاء از اجتهادات خود نویسنده ی آنست بر خودش برگردانیده می شود و در استنباطات خود به خطأ و غلط رفته است مگر این که در معتقدات خود راه سنیها را پیموده باشد و مبانی اعتقاداتش متکی و مبتنی بر مبانی سنیها باشد که هر جاهل و نادان را لایق اشغال مقام خلافت و نیابت از پیغمبر صلی الله علیه و آله بدانند و مانند رئیس جمهوریهای فعلی دنیا اشخاص عادی را به امامت انتخاب کنند و او را امام و خلیفه بدانند فعلی الاسلام السلام چنانچه آخر کارشان نیز به این وضع کشید که می بینیم. آیا از ضروریات مذهب ما شیعه ی امامیه ی اثنا عشریه نیست که حضرت ولی عصر بقیة الله ارواحنا فداه در حین رحلت پدر بزرگوارش امام حسن عسکری علیه السلام بیشتر از پنج سال نداشت؟ آیا در آن سن به تمامی علوم و معارف رسول الله صلی الله علیه

و آله دارا نبود؟ هرگز کسی که شیعه و معتقد به عقائد حقه باشد نمی تواند آن را انکار کند.

نقل کلمات شیخ مفید

شیخ اعظم مفید (ره) گوید: و کان سنه عند وفاة ابیه خمس سنین آتاه الله فیها الحکمة و فصل الخطاب و جعله آية للعالمین و آتاه الحکمة كما آتاه یحیی صبیبا و جعله اماما فی حال الطفولية الظاهرة كما جعل عیسی بن مریم فی المهد نبیا و قد

سبق النص عليه في ملة الاسلام من نبي الهدى عليه السلام ثم من امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام [صفحة ٧٦٥] ونص عليه الأئمة واحدا بعد واحد الى ابيه الحسن (ع) ونص ابوه عليه عند ثقاته و خاصه شيعته و كان الخبر بغيبته ثابتا قبل وجوده و بدولته مستفيضا قبل غيبته و هو صاحب السيف من ائمة الهدى (ع) و القائم بالحق المنتظر لدولة الايمان و له قبل قيامه غيبتان [٥٢٤] ... الخ

كلامی بی مأخذ و رد آن

امام عصر و ناموس دهر بقية الله في العالمين در آن موقع پنج سالگی به تصریح شیخ اعظم مفید (ره) چنانچه کلمات شریفه اش نقل شد مانند عیسی (ع) و یحیی (ع) بوده که علم و حکمت و نبوت به آنها عطا شده بود و به امام (ع) نیز در آن سن مبارک تمامی علوم آنها و امامت عطا شده است آیا احتیاج داشت پیش اشخاص عادی تحصیل کرده و خط نوشتن یاد بگیرد و هزینه و مخارج صرف کند از معلمی درس خواندن و نوشتن بیاموزد؟ منظور از شرح دادن به این حالات ائمه ی اطهار (ع) آنست که معلوم شود ادعاء این که رسول الله (ص) از مال خدیجه به آسانی توانست وسائل تحصیل سواد و آموختن خط را برای علی علیه السلام فراهم سازد و هزینه اش را بپردازد دور از عقیده ی تشیع است

و دور از واقع تاریخی و کذب محض و هذیان صرف است که بلکه بتوانند امیرالمؤمنین علیه السلام را به ردیف و جرگه ی اشخاص عادی بیاورند و روح ضد تشیع و تعصب [صفحه ٧٦٦] آباء و اجدادی در آن گونه اشخاص بروز کرده، به کدام دلیل این نسبت بی مدرک به رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام داده شده؟ برای ما معلوم نیست. و از آنچه گفتیم معلوم شد کلام بی مأخذ است اگر گفته شود: قوله تعالی: قال انی عبدالله اتانی الكتاب و جعلنی نبیا. ای سیجعلنی نبیا فیما بعد لان الرضیع لا یکون قدوة للناس و حجة علیهم کیف و هو غیر مسئول عن أقواله و أفعاله فهل یکون مسئولا عن تبلیغ رسالات الله الی عباده؟ و عن الاناجیل ان عیسی بعث فی سن الثلاثین و انما تکلم فی المهد لتبرئة امه من الزنا و الفجور لا لانه نبی مرسل. قلت: قوله: ای سیجعلنی نبیا فیما بعد. معنی مجازی لا یصار الیه من دون قرینة صارفة عن المعنی الحقیقی و ظواهر القرآن حجة بالاتفاق و مخالفة الاخباریین لا یعبأ بها كما حقق فی اصول الفقه و المراد ان الاتفاق حاصل ان ظواهر القرآن حجة فی الفروع و الاحکام و اما فی اصول الدین و فروعها فیضا حجة اذا توافقت الظواهر القرآنیة مع الادلة و القرائن القطعیة من أحادیث العترة الطاهرة و ضرورة مذهب الامامیة فمتی حصل التوافق یصل الظاهر القرآنی الی مرتبة النص فیحصل للمكلف القطع من ظاهر القرآن و یصیر المستفاد من الظاهر قطعیا فیکون حجة فی اصول الدین و فروعها لا ظنیا حتی یرد اشکال المتوهم كما اشرنا الیه فی صفحه (٧٣٤):

سطر: (١١) بقولنا: و توهم نشود.... الخ و لذلك تمسك الشیخ المفید قدس سره فی حق عیسی (ع) بظاهر [صفحه ٧٦٧] القرآن الکریم بقوله: و ظاهر الذکر دلیل علی ذلك فی قوله تعالی:.... الخ كما یأتی نقل کلامه قدس سره. و لا بد من حمل الایة علی ظاهرها و ظاهر کلمة: «أتانی» و کذا ظاهر «و جعلنی» علی صیغة الماضي: ان الله تعالی آتاه الكتاب و جعله نبیا

فى حال تكلمه و هو مع تبرئته لآمه آخبر عن كونه نبيا صاحب كتاب و هذا هو المعنى الحقيقى للآية و لا بد من الآخذ به و رفض المعنى المجازى عملا بالقاعدة. قوله: لان الرضيع لا يكون قدوة الخ لم لا يكون الرضيع الذى هو عيسى المسيح عليه السلام قدوة للناس و حجة عليهم و هو آية من آيات الله الباهرة؟ نعم الرضيع الذى هو فى بيت صاحب هذا الكلام لا يكون قدوة للناس و حجة عليهم لا الرضيع الذى هو آية من آيات الله تعالى كما نطق به القرآن الكريم فى قوله: و جعلناها ابنا آية للعالمين سورة ٢١ آية ٩١. و قوله: فهل يكون مسئولا عن تبليغ رسالات الله الى عباده؟ فى هذه الكلمات مغالطة واضحة فان كون عيسى الرضيع نبيا فى المهد يعنى فيه علم النبوة و كمال العقل و كونه جامعا لجميع كمالات النبوة لا يستلزم ذلك كون المسيح عليه السلام رسولا مبعوثا الى الناس و مرسلا اليهم فى ذلك الوقت حتى يقول صاحب هذا الكلام: فهل يكون الرضيع مسئولا عن تبليغ رسالات الله الى عباده؟ فانه لم يكن مرسلا مبلغا حينئذ عن [صفحة ٧٦٨] الله تعالى رسالاته الى الناس. نعم نقل الشيخ الطبرى

(ره) فى مجمع البيان فى تفسير آية: قال انى عبد الله الخ من جملة الاقوال ما هذا لفظه: و قيل ان الله تعالى اكمل عقله فى صغره و ارسله الى عباده و كان نبيا مبعوثا الى الناس فى ذلك الوقت مكلفا عاقلا و لذلك كانت له تلك المعجزة [٥٢٥]. و الحق ان عيسى (ع) كان كامل العقل فى ذلك الوقت و لم يكن مرسلا الى عباده و كان نبيا بمعنى فيه علم النبوة و كمالات النبى و اوصافه باسرها ولكن لم يكن مبعوثا الى الناس فى ذلك الحين و كان فيه كمال العقل و التكليف فى نفسه فقول القائل: ان الرضيع غير مسئول عن أقواله و افعاله، باطل من اساسه. و قوله: عيسى عليه السلام بعث فى سن الثلاثين و نقله عن الانجيل لا يعتمد عليه [٥٢٦] فانه لا ينبغى الاعتماد بهذه الانجيل المحرفة التى الفوها بعد زمن المسيح (ع) بقرون كثيرة كما هو محقق فى محله انظر الى كتاب اظهار الحق للعلامة الكبير الهندى و غيره من الكتب و الاثار [صفحة ٧٦٩] الخالدة و اما الانجيل المنزل الى المسيح (ع) من الله تعالى فليس بأيدينا منه عين و لا أثر.

از انجیلی كه به حضرت عيسى نازل شده اثری نیست

قال الشيخ المفيد قدس سره: فى ضمن جواب المسألة المتممة للخمسين من المسائل العكبورية فى حق رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: انه لم يزل فى الحكم مبعوثا و فى العلم نبيا و هو كذلك [٥٢٧]. قلت و هكذا نقول فى حق المسيح (ع) حين كان فى المهد رضيعا نبيا و فى حق يحيى حين كان صبيا و آتاه الله الحكمة و النبوة و جعله نبيا و كذلك يجعل الصبى فى

ظاهر الحال اماما و حجة على الناس كما جعل الامام الجواد و الامام الهادى و الحجة المنتظر القائم المهدي عليه السلام فى حال صغرهم فى ظاهر الحال اماما و خليفة و صويا و ائمة يهدون الى الحق بالضرورة من مذهبنا و جعل فيهم الحكمة و فصل الخطاب و جعل فيهم علوم الانبياء و المرسلين و لا سيما علوم خاتم النبيين صلوات الله عليهم اجمعين. و اما قوله: لا لانه نبى مرسل. فقلت نعم نبى بالمعنى الذى ذكرنا ولكن لم يكن مرسلا فى ذلك الوقت ففى قوله هذا مغالطة واضحة

لان النبوة بالمعنى الذى ذكرناه لا تستلزم الرسالة. ولا بأس هنا بنقل كلمات الشيخ المفيد قدس سره فى كتابه اوائل [صفحه ٧٧٠] المقالات ما نقلنا مختصرا من ترجمتها فيما سبق.

نقل كلمات شيخ مفيد در حق عيسى

قال قدس سره ما هذا لفظه الشريف: القول فى كلام عيسى (ع) فى المهد و اقول: ان كلام عيسى عليه السلام كان على كمال عقل و ثبوت تكليف و بعد اداء واجب كان منه و نبوة حصلت له و ظاهر الذكر دليل على ذلك فى قوله تعالى: قال انى عبدالله آتانى الكتاب و جعلنى نبيا و هذا مذهب اهل الامامة بأسرها و جماعة من أهل الشيعة غيرها و قد ذهب اليه نفر من المعتزلة و كثير من أصحاب الحليث و خالف فيه الخوارج و بعض الزيدية و فرق من المعتزلة [٥٢٨]. ثم لا يخفى على الباحث المنقب ان القائل انما ذكر تلك الكلمات التى أشرنا اليها و نقلناها بعينها فيما سبق من حمل آية: قال انى عبدالله الخ على المعنى المجازى و تفوه فى حق المسيح (ع) بما نقلناه عنه كما سمعت، فقد اراد بذلك دحض

شبهة مسيحي متزلف: ان عيسى (ع) نبي ء طفلا صغيرا على العكس من محمد صلى الله عليه وآله و سلم الذى بعث بعد الاربعين أراد هذا المتزلف ان يفضل بزعمه عيسى (ع) على رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم.

معنى كنت نبيا و آدم ... الخ

ولكن قول هذا المتزلف باطل من أساسه و عاطل من أصله فان رسول الله (ص) بعث بالرسالة و تبليغ رسالات الله تعالى الى عباده بعد [صفحه ٧٧١] الاربعين لا انه صار نبيا بعد بلوغ سنه الشريف الى الاربعين بل كان نبيا منذ تولده و صغره و عاملا بشريعة نفسه المقدسة لا بشريعة أحد من تقدمه كما ان عيسى (ع) كان فى المهد نبيا بنص القرآن الكريم فكذلك كان رسول الله صلى الله عليه وآله نبيا فى ذلك الوقت قطعا و قد روى الفريقان الشيعة و السنة انه صلى الله عليه وآله و سلم قال: كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين. و غير خفى انه صلى الله عليه وآله و سلم اشار فى هذا الحديث [٥٢٩] الى انه كان له النبوة و جميع كما لاتها القدسية و اوصافها العلية فى مقام النورانية ايضا و لا شك انه كان له صلى الله عليه وآله و سلم من ذلك الحين الولاية العامد المطلقة الكلية و قد شرحنا الولاية التكوينية و التشريعية فى تعليقاتنا على كتاب «انيس الموحدين» للعلامة النراقى قدس سره فراجع. و أضف الى ما ذكرنا ان ضرورة الاسلام المقدس قاضية ان رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم أفضل الاولين و الاخرين من الانبياء و المرسلين و أوصيائهم المرضيين و من جميع الملائكة المقربين فاذا كان عيسى عليه السلام نبيا

فى [صفحه ٧٧٢] المهد و يحيى نبيا فى حال كونه صبيا فكذلك النبى محمد خاتم النبيين صلى الله عليه وآله بالضرورة من الدين. و لما كان الاهام لايد و ان يكون مثل النبى (ص) فى جميع الاوصاف و الكمالات و الصفات العليا الا النبوة فالامام (ع) ايضا امام من حين تولده و كونه رضيعا فى المهد و منذ صباوته الظاهره نعم لا يجتمع امامان فى وقت واحد الا

أن احدهما ناطق و الآخر صامت و اذا ارتحل الامام الناطق الى جوار رحمة ربه تعالى يحصل [٥٣٠] بعض الشؤون للامام الحى الظاهر كنزول الروح و الملائكة فى ليلة القدر الى حضرته المقدسة و يتوجه هدلية الخلق اليه و وصول اعمالهم بوساطته الى الله تعالى و يصير هو واسطة فى الفيض و يدعى يوم القيامة الخلائق الموجودون فى زمانه و القائلون بامامته بهذا الامام قال الله تعالى: يوم ندعوا كل اناس بامامهم، و قال الله تعالى: و جعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا، الحمد لله الذى هدانا لهذا و ما كنا لنهتدى لو لا ان هدانا الله ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب.]
صفحه ٧٧٣

اشاره به جلالت علامه

اشاره

ص:- ٤٧١- س:- ١٩ (در اغلب آنچه از آيات قرآن مجيد استفاده مى شود) (مخالفت کرده اند) آية الله شيخ جمال الدين حسن بن مطهر حلى شهير بعلامة قدس الله روحه كه نزد شيعه ي اماميه آية الله مطلق در ميان علمای اعلام و علامه على الاطلاق عبارت از آن بزرگوار است حقوق بسيار در ذمه ي عموم شيعه داشته و به زحمات بى شمار در مدت زندگانی خويشتن در راه ترويج دين و نشر آئين سيد المرسلين

و اثبات حقانيت طريقه ي اهل بيت طاهرين عليهم السلام متحمل شده كه بر هر فرد شيعى امامى لازم است كه هيچ وقت و در هيچ زمان با مرور دوران او را فراموش نكرده و روح مقدس او را با اعمال خير و با بر و احسان و قرائت قرآن شاد نمايند، و الحق عظمت روحى آن بزرگوار طورىست با اين كه چندين قرن است كه از دنيا رحلت فرموده و در جوار اميرالمؤمنين (ع) آرميده ولى نام ناميش و لقب گراميش (علامه) نزد عموم شيعه از بزرگ و كوچك و خرد و كلان مشهور و در زبانها معروف و عموما به وى ثنا خوانند و قدردانى مى نمايند. [صفحه ٧٧٤] و راجع به نسب آن بزرگوار و اصل و نژادش داستانى دارم چون هنوز مدرک آن را خودم به دست نياورده ام نمى خواهم با نقل ثقات از فضلاء و دوستان به قلم آورده و نگارش بدهم و از خداوند متعال مسئلت مى نمايم كه هر چه زودتر زيارت أعتاب مقدسه را در عراق نصيب فرمايد تا بتوانم آنچه شنيده ام آن را بلكه خودم به رأى العين مشاهده و مدرک را تحصيل نمايم ان شاء الله تعالى بمنه و جوده بحق النبى و آله صلوات الله عليهم.

اشاره به ايام اقامت در «زنجان»

در سه چهار سال قبل در سفر اجبارى باستان كرمان و توقف در (بافت) تقريبا سى فرسخى شهرستان كرمان پس از مراجعت از آن سفر باز در زنجان به اقامت اجبارى قريب به شش ماه بودم و از مهربانيهاى اهالى محترم زنجان عموما و از

مهمان نوازی و محبت های بی پایان صدیقنا الاخ الامجد علامه ی جلیل آیه الله آقای حاج آقا عزالدین حسینی دامت برکاته خصوصا كاملا برخوردار بوده و به ویژه از

مذاکرات علمی و مباحثات فقهی و ادبی و تاریخی که در حضور آن برادر مکرم معظم واقع می شد صفای عجیب و حظوظ روحی غریب داشت که به وصف نمی آید و به عبارت نمی گنجد و مقداری از آن حوادث و تواریخ در کتاب (سفرنامه ی بافت) شرح داده شده است و از جمله ی فوایدی که در ایام توقف در شهرستان زنجان نصیب شد یکی هم اطلاع بر کتاب (ایضاح مخالفة السنة لنص الكتاب و السنة) است که به نسخه ی خطی به قطع کوچک در کتابخانه ی شخصی آن برادر معظم ادام الله بقائه مطلع شده و به مطالعه اش موفق [صفحه ۷۷۵] شدم از ملاحظه ی آن کتاب معلوم می شود که آیه الله علامه قدس الله روحه چقدر افکار دقیق و ذهن عمیق داشته و چقدر به زحمات طاقت فرسا متحمل شده و آنچه از آیات قرآنی استفاده می شود به طور فشرده و اجمال بیان فرموده و مخالفت عامه را با آن مطلب مستفاد نیز بیان فرموده است.

اطلاع یافتن بر کتاب: ایضاح مخالفة السنة

قبلا آنچه شیخنا الاستاد البحاثة الطهرانی قدس سره در (الذریعة) درباره ی این کتاب نامبرده نگارش داده آن را در اینجا بیاورم و بعد از آن برای نمونه از عین عبارات آن کتاب شریف که در کتاب (الفولئد) نقل کرده ام در اینجا برای خوانندگان محترم نقل نمایم. شیخنا الاستاد (ره) می فرماید: (ایضاح مخالفة السنة) یعد من کتب التفاسیر.... لما فيه من تفسیر الايات و بیان مداليلها و یعد من کتب الردود الدينية لاشتماله على بیان مخالفات لنص الكتاب و السنة. هولایة الله اللامة الحلی الحسن بن یوسف بن المطهر المتوفی سنة: (۷۲۶) قال الشيخ المحدث الحر العاملی فی ترجمة المؤلف (انه سلك فيه مسلکا عجيبا و بین المخالفات

التي وقعت لكل لية من جهات كثيرة. وقد وصل الينا المجلد الثاني منه و فيه تمام سورة آل عمران) و ذکر لانه یوجد فی الخزانة الرضویة «اقول» نسخة الخزانة الرضویة توجد فیها حتی الیوم و هی من موقوفة ابن خاتون سنة ۱۰۶۷ و توجد فی خزانة آل شیخ الاسلام بزنجان نسخة أخرى. و قال سيدنا ابو محمد الحسن صدرالدين: (انی رأیت نسخة خط [صفحه ۷۷۶] العلامة المؤلف فی مكتبة السيد آقا ميرزا الاصفهانی النجفی المولع بجمع الكتب المتوفی حدود سنة ۱۳۱۱، و الموجود فی تلك النسخ من آیه: زين للذين كفروا الحياة الدنيا- فی سورة البقرة آیه: ۲۰۸ الى آخر سورة آل عمران و فرغ منه سنة: (۷۲۳). جزء دوم آن کتاب شریف در کتابخانه ی شخصی صدیقنا العلامة سلمه الله تعالی در زنجان موجود است و از موقوفات جد امجدشان سید فقیه آقا سید محمد بن قاسم حسینی شهیر به مجتهد رحمه الله است و آخر جزء از کتاب این است: تم الجزء الثاني من کتاب ایضاح مخالفة السنة لنص الكتاب و السنة و يتلوه فی الجزء الثالث سورة النساء على يد العبد الفقير الى الله تعالى حسن بن يوسف بن المطهر الحلی مصنف الكتاب تسويدا فی الحضرة الشريفة الغروية صلوات الله على مشرفها فی آخر نهار الجمعة العشرين من شوال سنة ثلاث و عشرين و سبعمائة و صلى الله على محمد و

آله الطيبين الطاهرين و سلم كثيرا. چنانچه شيخنا الاستاد (ره) فرموده از آيه ي شريفه: زين للذين كفروا الخ از سوره ي بقره شروع فرموده و تا آخر سوره ي آل عمران است معلوم مى شود جزء اول را تأليف فرموده و نسخه ي نامبرده جزء دوم است و از جزء سوم

خداوند عالم است که موفق به تأليف آن شده يا نه؟ چون از اين نسخه ي جزء دوم چنانچه از تاريخ فراغش معلوم است سه سال تقريبا قبل از وفاتش فارغ شده است. [صفحه ۷۷۷]

نقل مقداری از محتويات آن کتاب

و از بيانات آية الله (ره) در اين کتاب معلوم است که مخالفين چقدر مخالفت با مطالب مستفاد از قرآن کریم کرده اند و برای اطلاع نقل مى شود: قال قدس سره فى اول هذا الجزء الثانى ما هذا لفظه: قال الله تعالى: زين للذين كفروا الحيوة الدنيا و يسخرون من الذين آمنوا و الذين اتقوا فوقهم يوم القيامة والله يرزق من يشاء بغير حساب. اقول: خالفت السنة هذه الاية من وجوه: (ا) زين: المزين للذين كفروا الحيوة الدنيا هو ابليس و جنوده لانه هو الذى يغر و يقوى دواعى الشهوة و يحسن فعل القبيح و الاخلال بالواجب و يسوف لهم التوبة و لا يصح ان يكون المزين هو الله تعالى لانه تعالى زهد فيها و اعلم انها دار الغرور و توعده على ارتكاب القبائح فيها و انما يصح ذلك لو كانت الافعال مستنده الى العبد و خالفت السنة فيه. (ب) هذا اما يصح لو كان الله تعالى لا يفعل القبيح و خالفت السنة فيه. (ج) للذين كفروا: اسند الكفر اليهم و انما يصح ذلك لو كان العبد فاعلا و خالفت السنة فيه. (د) و يسخرون: اسند السخرية اليهم و انما يصح لو كان العبد فاعلا و خالفت السنة فيه. [صفحه ۷۷۸] (ه) من الذين آمنوا: اسند الايمان اليهم و انما يصح لو كان العبد فاعلا و خالفت السنة فيه. (و) و الذين اتقوا: اسند التقوى اليهم و انما يصح لو كان

العبد فاعلا و خالفت السنة فيه. (ز) فوقهم يوم القيامة: اى فى عليين و الفجار فى الجحيم و هذا خبر انما يعلم صدقه لو امتنع الكذب على الله تعالى و خالفت السنة فيه. (ح) والله يرزق من يشاء: خبر انما يعلم صدقه لو امتنع الكذب على الله تعالى و خالفت السنة فيه. (ط) بغير حساب: اى كثيرا لا يدخله الحساب لكثرتة، اولا يرزق المؤمن على قدر ايمانه و لا الكافر على قدر كفره فى الدنيا، او يعطى أهل الجنة ما لا يتناهى و لا يأتى عليه الحساب. و هذا خبر انما يعلم صدقه لو امتنع الكذب على الله تعالى و خالفت السنة فيه. و در تفسير آيه ي شريفه ي مباحله مرقوم فرموده: قال الله تعالى: فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل: تعالوا ندع ابنائنا و ابناكم و نساءنا و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين. اقول: خالفت السنة هذه الاية من وجوه: [صفحه ۷۷۹] (ا) فمن حاجك: أسند الفعل اليه و انما يصح لو كان العبد فاعلا و خالفت السنة فيه. (ب) فقل تعالوا: امر و انما يصح لو كان العبد فاعلا و خالفت السنة فيه. (ج) ندع ابنائنا و ابناكم و نساءنا و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم: اخبارات انما يعلم صدقها لو امتنع الكذب على الله تعالى و

خالفت السنة فيه. (د) فنجعل لعنة الله على الكاذبين: أسند الفعل اليهم و انما يصح لو كان العبد فاعلا و خالفت السنة فيه. استدلال ابو بكر الرازي بهذه الاية على ان الحسن و الحسين عليهما السلام ابنا رسول الله صلى الله عليه و آله و ان ولد البنت ابن علي الحقيقة. و استدلال ابن غيلان بهذه الاية على أن الحسن و الحسين صلوات الله عليهما كانا مكلفين في تلك الحال لان المباهلة لا تجوز الا مع البالغين. و استدلت الامامية بهذه الاية على أن امير المؤمنين صلوات الله عليه كان أفضل الصحابة من وجهين: الاول: ان موضوع المباهلة لتمييز المحق من المبطل و لا يصح ان تفعل الا بمن هو مأمون الباطل و يكون مقطوعا على صحة عقيدته و أنه أفضل الناس عند الله لان استعانة النبي صلى الله عليه و آله به في الدعاء تدل على [صفحة ٧٨٠] علو مرتبته و شرف منزلته و تميزه عن غيره. و الثاني: ان قوله تعالى: و أنفسنا و أنفسكم أشار به الى أن نفس علي عليه السلام هي نفس محمد صلى الله عليه و آله و الاتحاد محال فالمراد به المساوات و مساوى الافضل أفضل. و اراد بقوله: نساءنا فاطمة عليها السلام. و هذا كله يدل على أفضليتهم عليهم السلام على غيرهم فان العقل يقضى بانه لو كان أحد أفضل منهم استند به النبي صلى الله عليه و آله في الدعاء على ان الله تعالى هو الذي أمره بذلك و خالفت السنة فيه.

توضیح کلام آیه الله

توضیح کلام آیه الله قدس سره آنست که: هر گاه کسی افضل از امیرالمؤمنین و فاطمه ی زهراء و حسنین صلوات الله عليهم وجود داشت و یا مساوی با آنها بود رسول الله صلى الله عليه و آله لابد بود تمامی آنها را در مباهله حاضر نموده و بیاورد و اکتفاء به آن چهار وجود مقدس نفرماید زیرا آیه ی شریفه ظاهر در عموم ابناء و نساء و أنفس است و جمع مضاف حقیقت در استغراق است ولی این عمومات بر خصوص آن حضرات اطلاق

شده و ضروری میان مسلمانها است که غیر از آن ذوات مقدسه کسی را رسول الله صلى الله عليه و آله در مقام مباهله با نصاری نجران نیاورده و اگر در میان مسلمین احدی از پسرها و زنان و نفوس که مساوی و هم ردیف با آنان و مساوی با نفس رسول الله صلى الله عليه و آله بود لابد بایستی با آن حضرات به مباهله حاضر شود و اکتفاء به آن ذوات مقدسه نگردد زیرا ترجیح بلا مرجح محال است. [صفحه ٧٨١] و این که در نساء و انفس اختصاص داده به زهراء و مرتضی (ع) ولی در ابناء اکتفاء به یکی از امام حسن و امام حسین علیهما السلام نفرموده و بلکه هر دو سبطین را به مقام مباهله آورده معلوم می شود در انفس احدی نبوده که برابری با امیرالمؤمنین علیه السلام کند که مساوی با نفس رسول الله صلى الله عليه و آله است و در نساء نیز کسی نبوده که برابر با زهراء بتول علیها السلام باشد و لذا آوردن آنها از نساء و انفس از دیگران عموما غنی بوده و آن دو بزرگوار رجحان بر دیگران داشته اند و الا اگر کسی هم ردیف داشتند ترجیح بلا مرجح بوده بایستی آن هم ردیف های آنها را نیز بیاورد پس کسی از مسلمین در ردیف آنها نبوده است ولی در ابناء چون سبطین با هم مساوی و هم ردیف اند و لذا نمی توانست اکتفاء به آوردن یکی از آن دو بزرگوار بفرماید و ترجیح بلا مرجح محال است و لذا لابد باید هر دو را بیاورد و اگر کسی در مسلمین با سبطین مساوی بود به ناچار بایستی او را هم بیاورد

ولی نیاورده معلوم می شود کسی در ابناء هم ردیف آنها نبوده است و الا نیاوردن هم ردیف ها مخالف حکمت و عدالت و مساوات می شد. پس از آیه ی شریفه بانندك دقت افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام از تمامی نفوس معلوم است زیرا با نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برابر و مساوی است و احدى به آن نمی رسد و در نساء در افضلیت کسی به زهراء بتول علیها السلام نمی رسد و همچنین در ابناء کسی هم ردیف و مساوی با سبطین (ع) نبوده و آنها افضل از تمامی ابناء بوده اند. [صفحه ۷۸۲]

راجع به ورود جابر در اربعین و نقل کلام بعضی از معاصرین

اشاره

ص:- ۳۸۵- س:- ۱۴ گفته شد: که ورود جابر بن عبدالله انصاری (ره) در اربعین و اسراء اهل بیت (ع) به کربلاء گرچه در يك روز اتفاق افتاده است باز او اول زائر است: پس از مدتی مطلع شدم بر کلمات ارزنده ی فاضل معاصر محقق آقای هاشم معروف الحسنی که تصریح فرموده که ورود جابر بن عبدالله انصاری (ره) به کربلاء در اربعین اول سیدالشهداء (ع) يك روز قبل از ورود اسراء بوده است ولی مدرک و مصدر نقل خود را ذکر نکرده است. و عین عبارات ایشان در اثر خالدش کتاب «سیره الائمة الاثنا عشر» ج ۲ ص ۱۳۲ ط بیروت نقل می شود و کلمات ایشان نظر بر این که از روی تحقیق و نقلیات شان از مدارک صحیح و مصادر مورد اعتماد است و لذا بسیار محل اطمینان است- می فرماید: و یروی بعض الرواة ان یزید بن معاویة خیر الامام زین العابدین [صفحه ۷۸۳] (ع) بین البقاء بالشام و الرجوع الی المدینة فاختر الرجوع الیها فجهزهم یزید ابن معاویة و أرسل معهم من یتولی ارادة شؤونهم

و رعایتهم خلال طریقهم و طلبوا من الدلیل ان یعرج بهم علی کربلاء فأجابهم لذلك. و کان جابر بن عبدالله الانصاری و جماعة من بنی هاشم قد شدوا الرحال لزيارة الحسین (ع) فوردوا کربلاء قبل وصول السبایا الیها بیوم واحد و فیما کان جابر بن عبدالله و من معه یجولون بین القبور و اذا بموکب الامام قد أطل علیهم من ناحية الشام، فقال له قائده و کان جابر مکفوف البصر: انی أرى سوادا قد طلع علینا من ناحية الشام فخاف ان یكون الموکب لاحد من أتباع یزید او ابن زیاد، فقال جابر: اذهب و أتنا بخبره مسرعا فان کان من أتباع ابن زیاد لعلنا نأوی الی ملجأ، و ان کان لعلى بن الحسین (ع) و عماته و أخواته فانت حر لوجه الله، فمضى و ما لبث ان رجع مسرعا و هو یقول: یا جابر قم و استقبل حرم رسول الله (ص) هذا زین العابدین (ع) قد جاء بعماته و أخواته، فقام جابر یمشی حافی الاقدام مسرعا حتی دنا من الامام زین العابدین (ع)، فوقع علیه یقبله و یبکی فارتج المكان من كثرة البكاء. و قال له الامام (ع): یا جابر ههنا والله قتلت رجالنا و ذبحت اطفالنا و سبیت نساءونا و حرقت خیامنا. بنابراین که جابر رحمه الله يك روز قبل از ورود اسراء وارد کربلاء [صفحه ۷۸۴] شده پس اول زائر گفتن به جابر رحمه الله صحیح بوده و او اول زائر است ولی ورود جابر به کربلاء يك روز قبل از ورود خاندان

رسالت خلاف تصریح بزرگان است که در يك روز وارد شده اند چنانچه شرح داده شد. و ناگفته نماند: از فرمایش جابر رحمه الله به

غلامش با سرعت برو و سوادى كه دیده مى شود خبر آن را به ما بیاور هرگاه از اتباع ابن زیاد است شاید ما پناهگاهی به خودمان پیدا کنیم هرگاه علی بن حسین (ع) است پس تو در راه خدا آزاد هستی. از این کلام جابر بن عبدالله رحمه الله معلوم مى شود كه آن بزرگوار آگاهی از مراجعت امام (ع) داشته است و در انتظارش بوده كه گفته: اگر امام سجاد (ع) باشد تو در راه خدا آزادى - و احتمال مى داده سوادى كه از جانب شام نمایان گشته امام علی بن الحسین (ع) بوده باشد و گویا از آزادى امام (ع) از دست یزید با خبر بوده و جابر (ره) این قضیه را از رسول الله (ص) و امیرالمؤمنین (ع) نیز شنیده است چنانچه آمدنش به زیارت كربلاء بعد از شهادت امام حسین علیه السلام به دستور و امر رسول الله (ص) بوده است چنانچه سابقا نیز به این مطلب اشارت رفته است. و لابد جابر (ره) این را هم شنیده بوده كه در زیارت اربعین با [صفحه ۷۸۵] امام سجاد علیه السلام ملاقات خواهد كرد و لذا به غلامش دستور داده اگر سوادى كه نمایان شده علی بن الحسین علیهما السلام باشد تو آزادى، پس در جابر (ره) حالت انتظاری برای آمدن امام سجاد علیه السلام بوده است و الا از كجا احتمال مى داده كه سواد نمایان شده اگر از طرف ابن زیاد نباشد پس امام علی بن الحسین علیهما السلام است و همان طور هم شده است. [صفحه ۷۸۶]

دکتر المنجد و ابن تیمیة و لعن یزید

اشاره

ص:- ۴۱۳- س:- ۷ (فتوی بعدم جواز لعن كردم بر یزید...) آقای دکتر صلاح الدین المنجد در لبنان كه آثاری و رساله های

زیادی منتشر مى سازد اخیرا رساله ای به عنوان «سؤال عن یزید بن معاویة» از تألیفات ابن تیمیه ی حرانى بنیان گذار مسلک خشك و جامد وهابى گری نشر نموده و تا حال چاپ سوم آن به نظر رسیده و در مقدمه ی آن گوید آنچه ترجمه اش تقریبا این است: خلیفه ی دوم اموی یزید بن معاویة بن أبی سفیان یکی از اشخاصی است كه در تاریخ اسلامى آثار عمیقه گذاشته و حوادث تأسف آوری كه مقدر شده بود در روزگار وی به دستهای قواد او جاری شود همراه طعن شدید بر علیه او نزد طائفه ی از طوائف اسلامى شده و عده ی دوم را وادار بر تعصب بر له او كرده و در تعظیم وی بحد غلورسیده اند [۵۳۱] و هر دو فرقه [صفحه ۷۸۷] همین طور در روزگار در اختلافند و اهل سنت [۵۳۲] طریق وسط را اتخاذ كرده اند و محامد اوصاف یزید را ذكر مى كنند و از سوء اعمال او غفلت ندارند ولی آنها غلورنكرده لند در حق و باطل. تا اینجا ترجمه ی جمالى از كلام آقای دکتر نامبرده است بعد گفته: كه رساله ی نامبرده را در كتابخانه ی جامعه ی «برنستن» در ولایات

متحده در ضمن مخطوطات پیدا کرده و آن را چاپ نموده و نشر کرده و فتوای غزالی را هم به آن ضمیمه نموده است گویا آقای دکتر در ضم فتوای ناهنجار غزالی خواسته حرفهای مزخرف ابن تیمیه را تقویت نماید. [صفحه ۷۸۸] از این آقای دکتر سؤال می کنیم شما که نگارش داده اید: یزید از اشخاصی است که در تاریخ آثار عمیقہ گذاشته آیا کدام آثار عمیقہ از یزید پلید در صفحه ی روزگار به یادگار مانده است؟ مگر آثار ظلم

و ستم و استبداد و دیکتاتوری و زیر پا انداختن احکام و آثار اسلامی، آیا حوادث ناگوار و وقایع مؤلمه ی ناهنجار که از قواد وی صادر گشته آیا بدون اطلاع و اجازه ی وی بوده؟ آیا یزید نبود که به حاکم مدینه دستور داد که از حسین بن علی (ع) برای من بیعت بگیر یا سرش را از بدن جدا کرده و پیش من بفرست؟ آیا همین دستور را به ابن زیاد نداده بود؟ در صورتی که تواریخ شاهد این مدعاست. و رویه و رفتار ستمکاران و خونخواران روزگار است که خودشان شخصا فرمان کشتار بیچاره گان و درمانده گان را می دهند و سپس اظهار بی اطلاعی می کنند و گناه را به گردن قواد خودشان می اندازند در صورتی که دستور تمامی جزئیات ظلم و ستم و کشت و کشتار را خودشان می دهند. آیا انکار ابن تیمیه با تمام بی حیائی و پروئی که واقعا مانند وی مرد بی حیائی تاریخ در صفحه ی روزگار نشان نداده به درد می خورد که انکار کرده اهل بیت سیدالشهداء (ع) را به شام اسیر نبرده اند؟ و رأس مطهرش را به یزید ارمغان نفرستاده اند؟ و با چوب خیزران بر لبهای مبارکش نزنده است؟ چنانچه در همان رساله که آقای دکتر نامبرده نشر کرده این مسلمات تاریخ را انکار نموده است و آقای دکتر یک حرف و کلمه ی در پاورقی آن چیزی ننوشته است. و گویا در آن هذیان و لاطائلات [صفحه ۷۸۹] و انکار و اضحات با وی موافقت نموده است و اگر با ابن تیمیه در آن عقائد و انکار و اضحات موافقت نداشت نوشته ی وی را نشر نمی کرد و هذیانهای او را پنخش نمی نمود. آیا یزید از

قضیه ی جانگداز کربلاء و آن فاجعه ی عظیمه به دست ابن زیاد که پس از شور با سرجون بن منصور رومی از بطارقه ی (پاتریک) روم حکومت عراقین - کوفه و بصره - را به وی واگذار کرد که سیدالشهداء (ع) را او می تواند دفع کند یا بیعت بگیرد اطلاع نداشت؟ آیا یزید از فاجعه ی (حره) قتل عام مدینه ی رسول الله (ص) خبردار نبود؟ که چه جنایتها ببار آمده که قلم از نگارش آنها شرم دارد. آیا یزید از خراب کردن کعبه ی مبارکه و اهانت به خانه ی خدا بی خبر بود؟ و امر به تخریب بیت الله الحرام نکرده بود؟ پس یزید کدام اوصاف حمیده را دارا بوده که اهل سنت (یعنی وهابی مسلکها) آنها را متذکر می شوند؟ خوب بود آقای دکتر که معلوم می شود خود در مسلک ابن تیمیه است از آن محامد اوصاف شمه ی بیان می کرد تا مردم از خواندن آن محامد صفات یزید بهره مند می شدند و آقای دکتر را در نشر آن اوصاف حمیده که در یزید بوده برخوردار شده و بوی تحسین می گفتند و آقای دکتر ماجور عندالله می شد، و او را روشنفکر دانسته و وی را داخل سائر روشنفکران می دانستند که تبعیت از اجانب و کفار را روشنفکری به حساب می آورند. آیا در یزید اوصاف حمیده و صفات پسندیده سراغ دارید؟ [صفحه ۷۹۰] یزیدی که کارش قماربازی و شراب خواری و میگساری و میمون بازی و رقص [۵۳۳] پس از مستی بوده که در وصفش آمده: «یزید الخمر و القرد و الفهود» در صفحات تاریخ چیزی دیگری ثبت

شده است؟ یزید که به محارمش دست خیانت دراز می کرد و محرم و نامحرم نمی شناخت اوصاف حمیده ی دیگری داشت؟ در حالات یزید رجوع

شود به کتابهای خود اهل سنت که چه جنایتها و اوصاف کثیفه و حالات خبیثه در صفحات آنها ثبت کرده اند، که من این صفحات را بیشتر از این منزه می دانم که با شرح تاریخچه ی آن مرد لعین که نشو و نمای مسیحی کرده سیاه نمایم، و حالات و اوصاف حمیده ی وی را بنا به عقیده ی دکتر نامبرده- در این صفحات بنگارم و در جواب رساله ی که از ابن تیمیة نشر کرده و فتوائی که از آقای غزالی به ضمیمه ی آن چاپ نموده کلمات ارزنده ی یکی از مشاهیر علمای اهل سنت را در اینجا نشر می دهم که در جواب یکی از طرفداران یزید نگارش داده تا آقای دکتر عقیده ی وهابیهای صحرای خشک نجد را نسبت به اهل سنت نداده و ساحت آنها را آلوده به حرفها و کلمات نالایق و ناهنجار ابن تیمیة و غزالی صاحب احیاءالعلوم که مشحون از خرافات و طعون است ننماید. [صفحه ۷۹۱]

کلمات ارزنده ی ابن الجوزی

و همین کلمات ارزنده ی علامه ابن الجوزی که سبط او در تذکرةالخواص نقل کرده در رد ابن تیمیة و غزالی کافی است، و احتیاجی بر نقل کلمات سائر علمای اعلام شیعة و سنی نیست که در رد ابن تیمیة و غزالی نگارش داده اند، در تذکرة گوید: ذکر جدی ابوالفرج فی کتاب الرد علی المتعصب العنید المانع من ذم یزید و قال سألنی سائل فقال: ما تقول فی یزید بن معاویة؟ فقلت له یکفیه ما به فقال: أتجوز لعنه؟ فقلت: قد اجازها العلماء الورعون منهم احمد بن حنبل فلنه ذکر فی حق یزید ما یزید علی اللعنة بعد با سندش نقل کرده از مهنا بن یحیی قال: سألت أحمد

بن حنبل عن یزید بن معاویة فقال: هو الذی فعل ما فعل قلت: ما فعل؟ قال نهب المدينة قلت: فنذكر عنه الحدیث؟ قال لا و لا غرامة [۵۳۴] لا ینبغی لاحدان یکتب عنه الحدیث. و حکى جدی ابوالفرج عن القاضی ابی یعلی ابن الفراء فی کتبه المعتمد فی الاصول باسناده الی صالح بن احمد بن حنبل. قال قلت: لابی ان قوما ینسبون الی توالی یزید فقال: یا نبی و هل یتوالی یزید أحد یؤمن بالله [۵۳۵] فقلت: فلم لا تلعنه؟ فقال و ما رأیتنی [صفحه ۷۹۲] لعنت شیئا یا بنی لم لا نلعن من لعنه الله فی کتابه فقلت: و این لعن الله یزید فی کتابه؟ فقال فی قوله تعالی: فهل عسیتهم ان تولیتهم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم و اعمی ابصارهم فهل یكون فساد أعظم من القتل قتل الحسین علیه السلام؟ و فی روایة لما سأله صالح فقال یا بنی ما اقول فی رجل لعنه الله فی کتابه و ذكره. قال جدی و صنّف القاضی ابویعلی کتابا ذکر فیہ بیان من یتحق [صفحه ۷۹۳] اللعن و ذکر منهم یزیدا و قال فی الکتاب المذكور: الممتنع من جواز لعن یزید اما ان یكون غیر عالم بذلك او منافقا یریدان یوهم بذلك و ربما استغفر [۵۳۶] الجهال بقوله علیه السلام: المؤمن لا یكون لعانا قال القاضی: و هذا محمول علی من لا یتحق اللعن. فان قیل: فقوله تعالی: فهل عسیتم ان تولیتهم ان تفسدوا

فى الارض. نزلت فى منافقى اليهود. فقد اجاب جدى عن هذا فى الرد على المتعصب وقال الجواب: ان الذى نقل هذا مقاتل بن سليمان ذكره فى

تفسيره وقد أجمع عامة المحدثين على كذبه كالبخارى و وكيع و الساجى و السعدى و الرازى و النسائى و غير هم و قال فسرهما احمد بانها فى المسلمين فكيف يقبل قول احمد انها نزلت فى المنافقين. فان قيل: فقد قال النبى صلى الله عليه و آله اول جيش يغزو القسطنطينية مغفور له و يزيد أول من غزاها. قلنا: فقد قال النبى صلى الله عليه و آله لعن الله من اخاف مدينتى و الاخر ينسخ الاول. قال احمد فى المسند: بنا أنس بن عياص حدثنى يزيد بن حفصة عن عبدالله بن عبدالرحمن بن ابى صعصعة عن عطأ بن يسار عن السايب [صفحة ٧٩٤] بن خلاد ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال من اخاف اهل المدينة ظلما أخافه الله و عليه لعنه الله و الملائكة و الناس أجمعين لا يقبل الله منه يوم القيامة صرفا و لا عدلا. و قال البخارى بنا حسين بن حريث ابنا ابوالفضل عن جعيد عن عايشة قالت سمعت سعدا يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول لا يكيد اهل المدينة الا انماع [٥٣٧] كما ينماع الملح فى الماء و اخرجه مسلم ايضا بمعناه، و فيه لا يريد اهل المدينة احد بسوء الا اذا به الله فى النار ذوب الرصاص. و اما قوله عليه السلام اول جيش يغزو القسطنطينية فانما يعنى ابوايوب الانصارى لانه كان فيهم و لا خلاف ان يزيد اخاف اهل المدينة و سبى اهلها و نهبها و اباحها و تسمى وقعة الحرة. و سببه: ما رواه الواقدى و ابن اسحق و هشام بن محمد ان جماعه من اهل المدينة و فدوا على يزيد سنة اثنتين

و ستين بعد ما قتل الحسين (ع) فرواه يشرب الخمر و يلعب بالطناير و الكلاب فلما عادوا الى المدينة اظهر و اسبه و خلعه و طردوا عامله عثمان بن محمد بن ابى سفيان و قالوا قدمنا من عند رجل لا دين له يسكر و يدع الصلاة و بايعوا عبدالله بن حنظلة الغسيل و كان حنظلة يقول يا قوم والله ما خرجنا على يزيد حتى خفنا ان نرمى بالحجارة من السماء: رجل ينكح الامهات و البنات و الاخوات و يشرب الخمر و يدع الصلاة و يقتل اولاد النبيين والله لو يكون عندى احد من الناس لا بلى الله فيه بلاء حسنا فبلغ الخبر الى يزيد فبعث اليهم مسلم [صفحة ٧٩٥] بن عقبة المرى فى جيش كثيف من اهل الشام فاباحها ثلاثا و قتل ابن الغسيل و الاشراف و أقام ثلاثا يهينه الاموال و يهتك الحریم. قال ابن سعد: و كان مروان بن الحكم يحرض مسلم بن عقبة على اهل المدينة فبلغ يزيدا فشكر مروان و قربه و أدناه و وصله. و ذكر المدائنى فى كتاب الحرة عن الزهرى قال: كان القتلى يوم الحرة سبعمائة من وجوه الناس من قريش و الانصار و المهاجرين و وجوه الموالى و اما من لم يعرف من عبداً و حراً و امرأة فعشرة آلاف و خاض الناس فى الدماء حتى وصلت الدماء الى قبر رسول الله صلى الله عليه و آله و امتلأت الروضة و المسجد قال مجاهد: التجأ الناس الى حجرة رسول الله (ص) و منبره و السيف يعمل فيهم و كانت وقعة الحرة سنة ثلاث و ستين فى ذى الحجة فكان بينها و بين موت يزيد ثلاثة اشهر ما امهله الله بل

اخذه اخذ القرى و هى ظالمة و ظهرت فيه الاثار النبوية و الاشارات المحمدية. و ذكر ابوالحسن المدائنى عن ام الهيثم بنت يزيد قالت: رأيت امرأة من قريش تطوف البيت فعرض لها أسود فعانقته و قبلته فقلت لها ما هذا منك قالت هذا ابنى من يوم

الحرّة وقع على أبوه فولدته. و ذكر ايضاً المدائني عن ابي قرّة قال قال هشام بن حسان ولدت الف امرأة بعد الحرّة من غير زوج و غير المدائني يقول عشرة ألف امرأة و قال الشعبي: أليس قد رضى يزيد بذلك و أمر به و شكر مروان بن الحكم على فعله؟ ثم سار مسلم بن عقبة من المدينة الى مكة فمات [صفحة ٧٩٦] في الطريق فأوصى الى الحصين بن نمير فضرب الكعبة بالمجانيق و هدمها و أحرقتها و جاء نعي يزيد لعنه الله في ربيع. و قال جدى ليس العجب من قتال ابن زياد الحسين (ع) و تسليطه عمر بن سعد على قتله و الشمر و حمل الرأس اليه و انما العجب من خذلان يزيد [٥٣٨] و ضربه بالقضيب ثناياه و حمل آل رسول الله سبايا على اقتاب الجمال و عزم على ان يدفع فاطمة بنت الحسين (ع) الى الرجل الذي طلبها و اشناده ابيات ابن الزبيرى: ليت اشياخى ببدر شهدوا... الخ أفيجوزان يفعل هذا بالخوارج؟ أليس باجماع المسلمين ان الخوارج و البغاة يكفنون و يصلون عليهم و يدفنون؟ و كذا قول يزيد لى ان اسبيكم لما طلب الرجل فاطمة بنت الحسين (ع) قول لا يقنع لقائله و فاعله باللعنة و لو لم يكن فى قلبه احقاد جاهلية و أضغان بدرية لا حترم الرأس لما وصل اليه و لم يضربه بالقضيب و كفته

و دفنه و أحسن الى آل رسول الله [٥٣٩]. [صفحة ٧٩٧] قلت و الذى يدل على هذا انه استدعى ابن زياد اليه و اعطاه اموالاً كثيرة و تحفا عظيمة و قرب مجلسه و رفع منزلته و أدخله على نسائه و جعله نديمه. و سكر ليلة و قال للمغنى غن ثم قال يزيد بديها: (اسقنى شربة تروى فوآدى) (ثم مل فاسق مثلها ابن زياد) (صاحب السر و الامانة عندي) (و لتسديد مغنى و جهادى) (قاتل الخارجى أعنى حسينا) (و مبيد الاعداء و الحساد)

اشعار و كفيات يزيد

و قال ابن عقيل و مما يدل على كفره و زندقته فضلاً عن سبه [صفحة ٧٩٨] و لعنه اشعاره التى أفصح بها بالاحاد و أبان عن خبث الضمائر و سوء الاعتقاد قوله فى قصيدته التى اولها: (علية هاتى و اعلنى و ترنمى) (بذلك انى لا أحب التناجيا) (حديث ابي سفين قدما سمي بها) (الى احد حتى اقام البواكيا) (الاهات سيقنى على ذاك قهوة) (تحيزها العنيسى كرماشاميا) (اذا ما نظرنا فى أمور قديمة) (و جدنا حلالا شربها متواليا) (و ان مت يا ام الاحيمر فانكحى) (و لا تأملى بعد الفراق تلاقيا) (فان الذى حدثت عن يوم بعثنا) (احاديث طسم [٥٤٠] تجعل القلب ساهيا) (و لا بدلى من ان ازور محمدا) (بمشمولة صفراء تروى عظاميا) قلت و منها قوله: [صفحة ٧٩٩] (و لو لم يمس الارض فاضل بردها) (لما كان عندي مسحه فى التيمم) و منها لما بدت تلك الحمول و أشرفت.... الخ و قد ذكرناها و منها قوله: (معشر الندمان قوموا) (و اسمعوا صوت الاغانى) (و اشربوا كاس مدام) (و اتركوا ذكر المعانى) (شغلتنى نغمة العيدان) (عن صوت الاذان) (و تعوضت عن الحور) (عجوزا)

فى الدنان) الى غير ذلك مما نقلته من ديوانه و لهذا تطرق الى هذه الامة العار بولايه عليها حتى قال ابوالعلاء المعرى يشير بالشار اليها: (أرى الايام تفعل كل نكر) (فما أنا فى العجائب مستزيد) (أليس قريشكم قتلت حسينا) (و كان على خلافتكم

يزيد) قلت و لما لعنه جدى ابوالفرج على المنبر ببغداد بحضرة الامام الناصر و اكابر العلماء قام جماعه من الجفافة من مجلسه فذهبوا فقال [صفحة ٨٠٠] جدى: الا بعدا لمدين كما بعدت ثمود، و حكى لى بعض اشياخنا عن ذلك اليوم ان جماعة سئلوا جدى عن يزيد؟ فقال ما تقولون فى رجل ولى ثلاث سنين فى السنة الاولى قتل الحسين (ع) و فى الثانية أخاف المدينة و لبأحها و فى الثالثة رمى الكعبة بالمجانيق و هدمها فقالوا: نلعن فقال: فالعنوه و قال جدى فى كتاب الرد على المتعصب العنيد: قد جاء فى الحديث لعن من فعل ما لا يقارب عشر معشار فعل يزيد و ذكر الاحاديث التى ذكرها البخارى و مسلم فى الصحيحين مثل حديث ابن مسعود عن النبى صلى الله عليه و آله انه لعن الواشمة و المتوشمة و حديث ابن عمر لعن الله الواشمة و المتوشمة و لعن الله المصورين و حدث جابر لعن رسول الله صلى الله عليه و آله آكل الربا و موكله الحديث و حديث ابن عمر فى مسند احمد لعنت الخمر على عشرة وجوه الحديث و اورد اخبارا كثيرة فى هذا الباب و هذه الاشياء دون فعل يزيد فى قتله الحسين (ع) و أخوته و أهله و نهب المدينة و هدم الكعبة و ضربها بالمجانيق و اشعاره الدالة على فساد عقيدته، و من رام الزيادة على هذا

فليقف على كتابه المسمى بالرد على المتعصب العنيد. انتهى ما ذكره سبط ابن الجوزى فى التذكرة توفى السبط سنة: ٦٥٤ هـ بدمشق و دفن فى جبل (قاسيون) و كان من اكابر المؤرخين و أفاضلهم و من أعظم علماء العامة.

ابوالفرج ابن الجوزى

و كان جده العلامة ابن الجوزى ابوالفرج عبدالرحمن بن على بن محمد البكرى الحنبلى من اكابر علماء أهل السنة محققا فى علوم جملة [صفحة ٨٠١] كان له يد طولى فى التفسير و الحديث و صناعة الوعظ و فى كل العلوم و كان لا يراعى أحدا فى ذكر نقائصه و مطاعنه و قد طعن فى كتابه تليس ابليس على الغزالي فى مشيه على طريق الصوفية و ذكره فى الاحياء ما لا ينبغى للعالم ذكره من الحكايات التى هى من الاساطير الخرافية و ذكر فى مؤلفاته من الاحاديث الموضوعة. و جمع العلامة ابن الجوزى اغلاط كتاب الاحياء فى مجموعة و سماها اعلام الاحياء باغلاط الاحياء. و ذكر ايضا فى عبدالقادر الجيلانى الصوفى ما يضع من مرتبته عند العامة و لذلك حبسته السلطة الغاشمة خمس سنين و كذلك تفعل فى كل زمان بمن هو صادق بالحق و حر فى أقواله و مجاهر فى الامر بالمعروف و النهى عن المنكر و رادع عن أعمال الظالمين. و لابن الجوزى مصنفات كثيرة منها الرد على المتعصب العنيد المانع عن لعن يزيد، رد على عبدالمغيث ابن زهير الحنبلى حيث صنف كتابا فى فضائل يزيد بن معاوية توفى ابن الجوزى ببغداد ١٢ رمضان سنة: ٥٩٧ هـ و له اشعار فى مرثى الحسين عليه السلام- انظر بحار الانوار- ج ١٠ ص ٢٥٧- ط امين الضرب. و الجدير بالذكر هنا نقل كتاب حبر الامة عبدالله بن

عباس رضوان الله عليهما الى يزيد فى جواب كتابه اليه يظهر منه ان يزيد أمر بقتل [صفحة ٨٠٢] الامام عليه السلام عداوة منه لله و رسوله و لاهل بيته و لا شك ان من هو عدو لله و رسوله فهو كافر ملعون. قال العلامة شمس الدين سبط ابن الجوزى فى التذكرة [٥٤١]: ذكر الواقدي و هشام و ابن اسحق و غير هم قالوا لما قتل الحسين عليه السلام بعث عبدالله بن

الزبير الى عبدالله بن عباس ليبياعه وقال أنا اولى من يزيد الفاسق الفاجر وقد علمت سيرتى و سيرته و سوابق ابى الزبير مع رسول الله صلى الله عليه و آله و سوابق معاوية فامتنع ابن عباس و قال الفتنة قائمة و باب الدماء مفتوح و مالى و لهذا انما أنا رجل من المسلمين فبلغ ذلك يزيد بن معاوية فكتب الى ابن عباس: سلام عليك اما بعد فقد بلغنى ان الملحد فى حرم الله دعاك لتبايعه فأبيت عليه و فاء منك لنا فانظر من بحضرتك من أهل البيت و من يرد عليك من البلاد فاعلمهم حسن رأيك فينا و فى ابن الزبير و ان ابن الزبير انما دعاك لطاعته و الدخول فى بيعته لتكون له على الباطل ظهيرا و فى الماتم شريكا و قد اعتصمت فى بيعتنا طاعة منك لنا و لما تعرف من حقنا فجزاك الله من ذيرحم خيرا ما جازى به الواصلين أرحامهم الموفين بعهودهم [صفحة ٨٠٣] فما انس من الاشياء ما انا بناس برك و تعجيل صلتك بالذى أنت أهله فانظر من يطلع عليك من الافاق فحذرهم زخارف ابن الزبير و جنبهم لقلقة لسانه فانهم منك اسمع و لك اطوع و السلام. فكتب اليه ابن عباس: بلغنى

كتابك تذكر انى تركت بيعة ابن الزبير و فاء منى لك و لعمرى ما اردت حمدك و و لا ودك ترانى كنت ناسيا قتلك حسينا و فتيان بنى المطلب مضر جين بالدماء مسلوبيين بالعراء تسفى عليهم الرياح و تتبايعهم الضبايع حتى اتاح الله لهم قوما و اروهم فما أنس طردك حسينا من حرم الله و حرم رسوله و كتابك الى ابن مرجانة تأمره بقتله و انى لارجو من الله ان يأخذك عاجلا حيث قتلت عترة نبيه محمد صلى الله عليه و آله و سلم و رضيت بذلك. و اما قولك انك غير ناس برى فاحبس أيها الانسان برك عنى و صلتك فانى حابس عنك و دى و لعمرى لك ما تؤتينا مما لنا من فى قبلك الا اليسير و لك لتحبس عنا منه العرض الطويل. ثم لك سألتنى ان احث الناس على طاعتك و ان أخذ لهم عن ابن الزبير فلا مرحبا و لا كرامة تسألنى نصرتك و مودتك و قد قتلت ابن عمى و اهل رسول الله مصاييح الهدى و نجوم الدجى غادرتهم جنودك بامرك صرعى فى صعيد واحد قتلى أنسيت انفاذ أعوانك الى حرم الله لقتل الحسين؟ فما زلت ورائه تخيفه حتى اشخصته الى العراق عداوة منك لله [صفحة ٨٠٤] و رسوله و لاهل بيته الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا فنحن اولئك لا آباءك الجفافة الطغاة الكفرة الفجرة أكباد الابل و الحمير الاجلاف اعداء الله و اعداء رسوله الذين قاتلوا رسول الله فى كل موطن و جدك و أبوك هم الذين ظاهر و اعلى الله و رسوله ولكن ان سبقتنى قبل ان آخذ منك ثارى فى الدين فقد قتل النبيون قبلى و كفى بالله

ناصرا و لتعلمن نبأه بعد حين. ثم انك تطلب مودتى و قد علمت لما بايعتك ما فعلت ذلك الا و أنا أعلم ان ولد ابى و عمى اولى بهذا الامر منك و من أبيك و لكنكم معتدين مدعين أخذتم ما ليس لكم بحق و تعديتم الى من له الحق و انى على يقين من الله ان يعذبكم كما عذب قوم عاد و ثمود قوم لوط و أصحاب مدين. يا يزيد و ان من اعظم الشماته حملك بنات رسول الله و أطفاله و حرمة من العراق الى الشام أسارى مجلوبين مسلوبيين ترى الناس قدرتك علينا و انك قد قهرتنا و استوليت على آل رسول الله و فى ظنك انك أخذت بثار أهلك الكفرة الفجرة يوم بدر و أظهرت الانتقام الذى كنت تخفيه و الاضغان التى تكمن فى قلبك كمون النار فى الزناد و جعلت انت و ابوك دم عثمان وسيلة الى اظهارها فالويل لكما من ديان يوم الدين والله لئن اصبحت آمنا من جراحة يدى فما انت بأمن من جراحة لسانى [صفحة ٨٠٥] بفيك الكثكث و أنت المفند المشبور

و لك الاثلب و انت المذموم و لا يغرناك ان ظفرت بنا اليوم فوالله لئن لم نظفربك اليوم لنظفرن غدا بين يدي الحاكم العدل الذى لا يجور فى حكمه و سوف يأخذك سريعا اليما و يخرجك من الدنيا مذموما مدحورا اثيما فعش لا ابالك ما استطعت فقد ازداد عند الله ما اقترفت و السلام على من اتبع الهدى قال الواقدى فلما قراء يزيد كتابه اخذته الغرة بالاثم و هم بقتل ابن عباس فشغله عنه أمر ابن الزبير ثم اخذه الله بعد ذلك بيسير اخذا عزيزا. الكثكث بكسر الكاف فتات الحجاره و

التراب و بفتح الكاف ايضا و الفند ضعف الرأى و الاثلب التراب ايضا و الثبور الهلاك كل هذا فى معنى الدعاء على الانسان و ذمه- انتهى. از اين نامه ی ابن عباس (ض) به يزيد پليد نکات زيادى به دست مى آيد که بايد در مد نظر گرفت و ذيلا به چند مورد آن اشاره مى شود: (۱) ابن عباس (ره) تصريح کرده يزيد نامه به ابن مرجانه نوشته و او را امر به قتل سيدالشهداء (ع) کرده است پس ادعاء يزيد که امام (ع) را ابن زياد به شهادت رسانيد و بعد از توجه افکار عمومى مردم بر عليه او مى خواست گناه را به گردن ابن زياداندازد دروغ محض و از حقه بازيبهاى سياستمداران حيله گر بوده است. (۲) صراحة نسب قتل امام عليه السلام و يارانش را به يزيد پليد داده [صفحه ۸۰۶] و فرموده: تو پسر عموى مرا و اهل رسول الله (ص) را به قتل رسانيدى. (۳) لشکر تو به امر تو آنها را به قتل رسانيد پس آنها که به کربلاء جمع شده بودند و اغلب بزرگان آنها از خوارج و دشمنان اهل بيت بودند مانند شمر و شيبث بن ربعى و عمرو بن حريث و ديگران پس ادعاء ابن تيمية که شيعه ها جمع شدند و امام (ع) را دعوت کردند و به وي يارى نمودند افتراء و دروغ محض از آن مرد دشمن خدا و رسول (ص) است زيرا رؤساء شيعه و جمع کثيرى را مانند مختار و سليمان بن سرد ابن مرجانه در کوفه زندانى کرده بود. و از آنها که توانستند مانند حبيب بن مظاهر (ره) خود را به امام (ع) برسانند رسانيدند و از جان

گذشتند. و اين که گويند جماعتى که به کربلاء جمع شده بودند و براى ريختن خون فرزند رسول الله (ص) تشنه بودند عموما از اهل کوفه بودند از اهل شام کسى ميان آنها نبود از داستانهاى دروغى دولت بنى أمية مى باشد که آن دروغ شاهکار را شهرت داده و به بعضى از کتابها وارد ساخته اند چنانچه مسعودى (ره) نيز اين داستان دروغى را در مروج الذهب نقل کرده و گويد: (و كان جميع من حضر مقتل الحسين من العساكر و محاربيه و تولى قتله من اهل الكوفة خاصة لم يحضر هم شامى) ج ۲ ص ۶۵ ط- مصر سال: (۱۳۰۳) ه. ق بلکه در ميان آنهايى که با عمر سعد [صفحه ۸۰۷] و شمر و ديگران در کربلاء گرد آمده بودند از شام بسيار آمده بودند و فرمايش ابن عباس (ره) در نامه اش که مى فرمايد. غادرتهم جنودك بامرک صرعى فى صعيد.... الخ خالى از اشاره به اين مطلب نيست و در شعر دعبل خزاعى رحمه الله تعالى که گويد: جاؤا من الشام المشومة اهلها.... الخ چنانچه نقلش خواهد آمد تصريح به اين مطلب است جائي که از اهواز ايران چهار هزار نفر حرکت کرده که خودشان را به لشکر عمر بن سعد برسانند و بعد از پايان يافتن فاجعه کربلاء و روز عاشورا به سرزمين پربلاء رسيده و امر را خاتمه يافته ديده و از غارت و چپاول خيام طاهرات امام (ع) و از اموال و احشام آن حضرت خودشان را دست خالى يافته و به کوفه پيش ابن زياد شتافته و درخواست انعام و جايزه براى آمدن و حضورشان به کربلاء اظهار نمودند و به امر ابن مرجانه

به هر يك از آن افراد ربع دينار داند و آن چند هزار نفر مشهور به «ربعيون» شدند آيا جائي كه از اهواز چند هزار نفر به كربلاء بروند از شام نمي آيند؟ آنها كه در كربلاء بودند از خوارج و عثمانی بودند كه مي گفتند: نقتلك بغضا منا لا بيك - مقتل اسفرائني ص ۳۶ ط قديم مصر. از محشيان امالي سيد علم الهدى قدس سره آنجا كه سيد (ره) در متن كتاب اسمي از ابوعلی جبائی برده در هاشم گوید: (ابوعلی من قرية يقال لها جباء وهي من رستاق كارور من ناحية الاهواز، ويقال لاهل هذه الناحية «الربعيون») لانهم كانوا استنفروا ليقاتلوا [صفحة ۸۰۸] الحسين عليه السلام، فجاءوا وقد فرغ من أمره فطلبوا الاجرة فقال ابن زياد: انكم لم تلبوا بلاء و أعطى كل واحد منهم ربع دينار. قال دامت ايامه: أخبرني بذلك العراقي العلوي البصري [۵۴۲]. ناگفته نماند: كه در بعضی از كتابها مانند مزامير الاولياءها و نظائر آن بعض قصه ها و داستانها از رفتن لشكر از اطراف و اكناف به كربلاء نگارش داده اند كه مأخذ و مدرک صحیحی ندارد و گفته اند كه به الاغ و گاو سوار شده و به كمك ابن مرجانة و عمر سعد رفتند مصدر قابل اعتمادی ندارد شبیه باساطير قصه سرايان است مگر مدرک قابل اعتمادی به دست آید. (۴) ابن عباس (ره) تصريح فرموده كه يزيد از اعوان و انصار خود به مكه فرستاده بود تا امام عليه السلام را به قتل برسانند و حرمت حرم خدا را با قتل آن حضرت از بين ببرند و لذا امام (ع) ناچار از مكه حركت فرموده است تا از كشته شدن به شكل غفلي

أمان يابد تا در دشت كربلاء به قربانگاه خود بشتابد و علنی و آشكارا خود را در راه دين قربان نمايد. [صفحة ۸۰۹] (۵) ابن عباس (ره) گفته: اين رفتار يزيد با امام (ع) از روی عداوت با خدا و رسول الله (ص) و اهل بيت پيغمبر كه آيه ي تطهير در حق آنها نازل شده مي باشد پس کسی كه دشمن خدا و رسول (ص) باشد در كفر او شكی نیست. (۶) ابن عباس با صراحت لهجه نوشته كه پدر و اجداد يزيد از دشمنان خدا و رسول (ص) بودند و آنها ايمان نياورده اند و آنها طغاة فجرة بودند كه در تمامی موطن پدر و جد يزيد با رسول الله (ص) محاربه نموده اند و فرموده اگر من نتوانم از تو مؤاخذه نمايم و پيش دستی نمائی به من در شتاب به آخرت خداوند از جهت نصرت به ما كفايت مي كند و زود باشد كه خواهی دانست بعد از اين و وبال عمل خود را خواهی دید. (۷) ابن عباس (ره) گفته: يا يزيد از بزرگترین شماتت حمل كردن توست بنات رسول الله (ص) و اطفال و حرم او را از عراق تا شام أسير و دستگیر تا به مردم نشان داده باشی قدرت خود را بر ما و اين كه بر ما قهر و غلبه نموده و مستولی شدی بر آل رسول الله (ص) به گمان اين كه أخذ نمودی خون اهل خودت از كفار و فجار در روز جنگ بدر، و انتقام را ظاهر نمودی و آن را پنهان داشته بودی، اگر از جراحت دست من در امان بوده باشی از جراحت زبان من در امان نخواهی شد [صفحة

[۸۱۰] به دهن تو باد سنگ و خاك. البته کسی كه حبر امت و عالم مسلمانها باشد بايد به ظالم خونخواری و آدم كش ناپاکی و دژخيم خون آشامی مانند يزيد پليد با زبان و قلم خویش مانند حبرالامة عبدالله بن عباس رضوان الله عليهما پسر عموی رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اعمال ناهنجار وی را انكار نموده و آدم كشی او را تقبيح نمايد: آيا برای رياست چند روزه و سلطنت دو روزه ي دنيا فرزند پيغمبر (ص) و جگرگوشه ي زهراء (ع) را به قتل می رسانی؟ و جوانان بنی هاشم و

بزرگان صحابه را می کشی؟ و به صغیر و کبیر و زن و مرد و خوردسال و کهن سال رحم نمی نمائی؟ از عذاب الیم خداوندی باک نداری؟ و به اسلام و مسلمین و قرآن کریم این اندازه خیانت ورزیده باشی؟ ألا لعنة الله على القوم الظالمین. پس باید گفت: خداوند لعنت کند بر یزید و اتباع او و آنهایی که منع می کنند از لعن کردن بر یزید و لعن وی را روا نمی دانند چه خوش گفته امیر علی شیرنوائی قطعه ی زیرا را آنجا که سروده: ای که گفتی بر یزید و آل او لعنت مکن ز آن که شاید حق تعالی کرده باشد رحمتش [صفحه ۸۱۱] آنچه با آل نبی کرد او، اگر بخشد خدای هم ببخشاید ترا گر کرده باشی لعنتش [۵۴۳] در کتاب لطائف الطوائف گوید [۵۴۴]: مولانا شیخ حسین [۵۴۵] در زمان سلطان ابوسعید میرزا محتسب به استقلال بود چنان که میرزا گفته بود که مولانا شریک ملک منست.... الخ. در زمان میرزا بابر فقیهی دانشمند سمرقندی مولانا مزید نام به هرات آمده بود

روزی ایشان در مجلس میرزا بودند و مولانا مزید نیز حاضر بود میرزا از او پرسید که در لعن یزید چه می گوئی؟ گفت روا نیست زیرا که از اهل قبله بوده میرزا روی به ایشان کرد و گفت مولانا مزید خود این می گوید شما چه می گوئید؟ گفتند ما می گوئیم: صد لعنت بر یزید و صد دیگر بر مزید. مسعودی (ره) در مروج الذهب گوید [۵۴۶]: و کان یزید صاحب طرب [صفحه ۸۱۲] و جوارح و کلاب و قرود و فهود و منادمة علی الشراب و جلس ذات یوم علی شرابه و عن یمینه ابن زیاد و ذلك بعد قتل الحسين (ع) فاقبل علی ساقیه فقال: اسقنی شربة..... تا آخر آن دو بیت که در صفحه: ۷۹۷ نقل گردیده بعد گوید: ثم أمر المغنین فغنوا و غلب علی اصحاب یزید و عماله ما کان یفعله من الفسوق و فی آیامه ظهر افغناء بمكة و المدينة و استعلمت الملاحی و أظهر الناس شرب الشراب و کان له قرد یکنی بأبی قیس یحضره مجلس منادمته و یطرح له متکاء و کان قردا خبیثا و کان یحمله علی أتان و حشیة قد ریضت و ذلت لذلك بسرج و لجام و یسابق بها الخیل و علی أبی قیس قباء من الحریر الاحمر و الاصفر مشهر و علی رأسه قلنسوة من الحریر ذات ألوان بشقائق و علی الاتان سرج من الحریر الاحمر منقوش ملمع بانواع من ألوان فقال فی ذلك بعض شعراء الشام فی ذلك الیوم: تمسک أبا قیس بفضل عنانها فلیس علیها ان سقطت ضمان ألا من رأى القرد الذی سبقت به جیاد امیرالمؤمنین أتان و لما شمل الناس جور یزید

و عماله و عمهم ظلمه و ما ظهر من [صفحه ۸۱۳] فسقه من قتله ابن بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و انصاره و ما ظهر من شرب الخمر و سیره سیره فرعون بل کان فرعون أعدل منه فی رعیته و انصف منه لخاصته و عامته أخرج اهل المدينة عامله علیهم و هو عثمان بن أبی سفیان و مروان بن الحکم و سائر بنی أمیة و ذلك عند تنسک ابن الزبیر و تألهه و اظهار الدعوة لنفسه و ذلك فی سنة ثلاث و ستین (تا این که گوید): فسیر الیهم بالجیوش من اهل الشام علیهم مسلم بن عقبة المری الذی أخاف المدينة و نهبها و قتل أهلها و بایعه أهلها علی أنهم عبید یزید و سماها تننه و قد سماها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم طیبة و قال من أخاف المدينة أخافه الله فسمى مسلم هذا لعنه الله بمجرم و مسرف لما کان من فعله.... الخ تا آخر آن جنایاتی که از یزید صادر شده که هر یک در تنهایی برای مستحق لعن بودن او کافی است و مسعودی (ره) و دیگر مؤرخین اسلامی تفصیلا نقل کرده اند. [صفحه ۸۱۴] (خاتمه ی اضافات) نظر بر این که تعداد صفحات

کتاب «تحقیق» درباره ی اربعین با اضافات بعضی از فوائد و تحقیقات رو به فزونی می رود و ضخامت کتاب بیشتر می گردد و در این طبع دوم کتاب باز مقداری اضافه شد. لذا در اینجا به تعلیقات و اضافات و ضمیمه ی آنها بر کتاب خاتمه داده و شکر به درگاه خداوند قادر متعال به جا می آورم که توفیق عنایت فرمود و کتاب را با

ضمائم و زیادات به اتمام رسانیده و نیز موفق به طبع دوم آن شدم و چون اصل موضوع کتاب راجع به سرور شهیدان و سید مظلومان سیدالشهداء سلام الله علیه است امیدوارم به خاطر آن حضرت در ساحت اقدس و پیشگاه مقدس حضرت ولی عصر و ناموس دهر امام زمان و حجت دوران بقیة الله ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه مورد نظر اقدس و اشرف واقع گردد ان شاء الله تعالی و از جناب آقای حاج محمد آقا زارع نعمتی که با نفقه ی وی این کتاب طبع دوم شد کمال تشکر داشته و مزید تأییدات و توفقیات ایشان را از درگاه خداوند قادر متعال مسئلت می نمایم. [صفحه ۸۱۵] و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی سیدنا و نبینا خاتم الانبیاء و المرسلین «محمد» و آله الطیبین الطاهرین و سلم تسلیم. جای بسی شکرگذاری به درگاه خداوندیست که طبع دوم کتاب در ۳۰/ع ۱۳۹۸/۱ ه ق خاتمه یافت و از درگاه خداوندی توفیق بیشتری را در خدمات دینی مسئلت نموده و خلوص نیت را در تمامی اعمال و کارهای خویشتن خواستارم- بحق النبی و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین. تبریز- محمد علی القاضی الطباطبائی شکر خدا را سزا است که بنا به امر حضرت آیه الله سیدی الوالد الماجد دام ظلّه العالی به مقابله ی این کتاب شریف و تحقیق منیف موفق گردیده و اهتمام و جدیت کامل در طبع و تصحیح آن مبذول شد و الحمد لله تعالی بتاریخ ۱۹/۱۲/۵۶ ه. ش سید محمد تقی قاضی طباطبائی

پاورقی

[۱] راجع به صفحات طبع اول کتاب است.

[۲] شبهه سید بزرگوار

بنا به قولی است که اسراء اهل بیت (ع) يك ماه در دمشق توقف کرده باشند ولی ناقل این قول از روایات و تواریخ معتبره معلوم نیست و قریب يك سال ماندن در شام نیز از احتمالات و حدسیاتی می باشد که اعتماد را نشاید و شاهدی بر آن نیست چنانچه بررسی خواهد شد و در بعضی از کتابهای فرقه ی اسماعیلیه دیدم که يك ماه و نیم توقف کرده اند این قول نیز علاوه بر این که با قول يك ماه ماندن نمی سازد قابل اعتماد نیست نظر به شواهدی که ذکر خواهد شد.

[۳] رجوع بشود به کتاب حق المبین شیخ اکبر شیخ جعفر کاشف الغطاء (ره) که در رد اخباری مسلک ها نوشته ص ۸۷ ط تهران و به تعلیقات انوار نعمانیه ج ۲ ص ۶۹-۶۴.

[۴] رجوع شود به کتاب وقایع الشهور و الایام بیرجندی ص ۵۴ ط تهران.

[۵] در صورتی که کسی از شیعه قائل نشده که آمدن امام سجاد(ع) برای الحاق سر اطهر به جسد اطیب به کربلاء به خارق العاده و طی الارض بوده است فقط آنچه از شیعه قائل شده اند در آمدن امام سجاد(ع) برای دفن اجساد مطهره ی شهداء کربلاء و جسد اطهر سیدالشهداء(ع) است که به طریق غیر عادی و به نحو اعجاز به کربلاء آمده و ابدان طاهره خصوص جسد اطیب را دفن کرده است.

[۶] کشف المحجّة ص ۱۳۹ ط نجف.

[۷] لهوف ص ۸ ط صیدا.

[۸] لهوف ص ۱۴ ط صیدا طبع دوم.

[۹] کشف المحجّة طبع نجف به سال ۱۳۷۰ ه ق ص ۱۳۸].

[۱۰] اقبال ص ۵۹۹.

[۱۱] اجازات بحار الانوار ص ۴۲ و ص ۸۱ اصل افست ج ۱۰۷ طبع جدید و ناگفته نماند که عبارت بحار(الملهوف) است.

[۱۲] در آخر کتاب لهوف

فرموده: و من وقف علی ترتیبه و رسمه مع اختصاره و صغر حجمه عرف تمیزه علی أبناء جنسه و فهم فضیلته فی نفسه- ص ۱۲۱ ط صیدا.

[۱۳] به مقدمه ی تهذیب شیخ(ره) رجوع شود.

[۱۴] تنقیح المقال مامقانی (ره) ج ۱ ص ۴۲۶ ط نجف علامه ی مامقانی (ره) فرموده و از جرأت و جسارتهای علامه ی محدث نوری (ره) یکی هم تفضیل دادنش سلمان فارسی (ره) را به حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس سلام الله علیه است رجوع شود به صفحه ی مذکوره از تنقیح المقال در صورتی که سلمان از خدام خاندان رسالت و ولایت است طرف قیاس با حضرت قمر بنی هاشم (ع) نیست مانند رویه ای که در کتاب فیض القدسی در احوال علامه ی مجلسی (ره) اتخاذ کرده بنا گذاشته مفایسه کردن بین خدمات آیه الله علی الاطلاق علامه ی حلی (ره) و علامه ی مجلسی (ره) و تألیفات آنها که کدام انفع است به هر روز از عمر علامه ی حلی و مرحوم مجلسی اگر حساب شود چقدر بیت می افتد و بیت از اصطلاحات خطاطین و کاتبین قدیم است یعنی چند سطر و کلمات باید هر روز نوشته باشند و کدام يك از علامه و مجلسی (ره) هر روز بیاید درباره ی تألیفاتشان زحمت بیشتر کشیده و زیاده تر نوشته اند و آن وقت خواسته مجلسی (ره) را ترجیح بر علامه (ره) بدهد آیا این طرز ترجمه نویسی است؟ در عالم شیعه بلکه در عالم اسلام يك نفر علامه ی حلی (ره) است که اگر انسان درست بر حالات زندگانی او اطلاع یابد می فهمد که چرا آیه الله علی الاطلاق میان علمای امامیه است و در نتیجه زحمات طاقت فرسای علامه (ره) مجلسی ها و نظائر آن بزرگوار به وجود آمده و با فراغت بال توانسته اند

به تألیف پرداخته باشند اوضاع زمان علامه (ره) کجا و وضع زمان مجلسی (ره) کجا و زحمات علامه (ره) و مباحثات وی با مخالفین و با حکماء و فلاسفه ای که شیفته ی فلسفه ی یونان شده اند لسانا و قلما و مدرسه سیاره تشکیل داده و فقه شیعه ی امامیه را از فقه و آراء عامه جدا کردن و در فقه بالخصوص امامیه به تصنیف پرداختن و در فقه امامیه و عامه و با اطلاع بر آراء آنها فقه ممزوج نگاشتن مانند تذکره و منتهی و دیگر از خدمات که نتوان به قلم آورد و لذا خوب فرمود کسی که از علماء رجال گفته که بهتر آنست از تعریف و توصیف علامه (ره) من بگذرم زیرا قلم و بیان من عاجز از وصف اوست ولی محدث نوری (ره) يك نفر علامه و آیه الله داریم و او را می توانیم در مقابل سایر فرق اسلامی در میدان مسابقه بالای دست خودمان بیاوریم او را بنا کند. در فیض القدسی از مقام شامخش پائین آورد اگر محدث نوری (ره) در احوال علامه ی مجلسی (ره) کتاب می نویسد هر قدر در اندازه ی خود می تواند در وصف علامه ی مجلسی (ره) بکوشد نه این که آیه الله علامه ی حلی (ره) را که مایه ی افتخار ماست اصرار داشته باشد از مجلسی (ره) پائین تر بیاورد این رویه و سلیقه چه معنی دارد؟ حکم و قضاء را در اینجا به عهده

ی خوانندگان محترم می گذارم تا اینجا در طبع اول کتاب نگارش داده بودم و پس از انتشار آن از بعضی اشخاص صدای طرفداری از محدث نوری (ره) بلند شد بسیار مرا به حیرت انداخت و بعضی از آن طرفداران نگاشته بود که

چرا به آبروی محدث بزرگواری صدمه زده و از کتابش فصل الخطاب انتقاد کرده اید از این ایراد حیرت بر حیرتم افزود زیرا حفظ آبروی اسلام و قرآن مجید واجب و از آبروی محدث نوری (ره) به مراتب بالاتر و آبروی أمثال محدث نوری (ره) در مقابل آبروی اسلام و قرآن کریم ارزش ندارد تمامی آبروها فدای حفظ آبروی اسلام و قرآن است علاوه اینجانب با کمال احترام از آن محدث عظیم الشان و از کتابش فصل الخطاب انتقاد کرده ام و آن را کتاب بی ارزش خوانده ام ولی سید علامه ی معاصر آقای میر سید احمد روضاتی دام بقائه در تعلیقات خود بر کتاب جدش محدث نوری (ره) را تضعیف نموده و راجع به تاریخ تألیف محدث نوری (ره) (فصل الخطاب) را بیانات و تحقیقات ارزنده دارد که لازم است مطالعه شود رجوع شود به کتاب «مناهج المعارف» پاورقی صفحه ی: ۱۶۰-۱۵۵ ط- طهران سال: ۱۳۹۲ ه. ق.

[۱۵]الحاقه: ۴۶- ۴۴.

[۱۶]الانعام: ۱۲۱.

[۱۷]رجوع شود به اجازه ی آیه الله علامه اعلی الله مقامه که در حق بنی زهره مرقوم فرموده و در اجازات بحار ثبت است.

[۱۸]لهوف طبع دوم صیدا ص ۱۱۲.

[۱۹]ترجمه ی لهوف آقای فهری زنجانی طبع انتشارات جهان ص ۱۹۶.

[۲۰]مثیر الاحزان ص ۵۹ طبع طهران سال ۱۳۱۸ ه. ق.

[۲۱]ناگفته نماند: که در علم کلام روشن و واضح است که استبعاد دلیل نمی شود.

[۲۲]منتخب طریحی (ره) ص ۴۹۸ ط النجف.

[۲۳]ترجمه ی الاثار الباقیه ص ۳۹۲ ط تهران سال ۱۳۲۱ ش.

[۲۴]ملهوف تصحیف است بلکه صحیح (لهوف) است ولی نظر به امانت در نقل همان لفظ تصحیف شده نقل شد.

[۲۵]در نوشتن نام مبارک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین

یکی از نامهای مبارک ائمه علیهم السلام نباید بدون نوشتن صلوات و سلام به مجرد نام مبارک اکتفاء کرد مانند نوشتن اسامی اشخاص عادی رفتار نمود زیرا بی ادبی و بی احترامی است و خروج از آداب قرآن مجید است که در اغلب جاها رسول الله صلی الله علیه و آله را با القابش ذکر کرده مگر در چند مورد که مقام اقتضاء کرده که با اصل اسم مبارک ذکر شود یا اقلا اگر صلوات و سلام تفصیلا نگارش داده نشد با علامت (ص) یا (ع) اشاره شود ولی در عبارات بعضی اشخاص در عصر حاضر از باب تبعیت از استعمارگران و اذنان آنها در نوشتن اسامی مبارکه حضرات ائمه علیهم السلام رفتار بی احترامی و بی ادبی پیش گرفته اند ولی قرآن مجید می فرماید: ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما پس لازم است صلوات و سلام خواه اسامی مبارکه ی آنها در زبان آید یا در مقام وجود کتبی به میان آمده باشد فرقی ندارد.

[۲۶]از این نشناختن ابوحمزه معلوم می شود این ابوحمزه را وی این قضیه ابوحمزه ثمالی معروف که مانند لقمان زمان خود بوده است نبوده زیرا او از خواص امام (ع) است چطور می شود او را شناسد.

[۲۷] الحسين تالیف علی جلال ص ۷۳ ط قاهره مطبعه سلفیه از طبری و کامل ابن اثیر و از البدلیه و النهایه ابن کثیر نقل کرده که یزید از هر طرف با بغض و عداوت مسلمین روبرو شد.

[۲۸] در این عصر ما چند نفر از بزرگترین علمای شیعه وجود داشتند و از مفاخر شیعه بودند و از اکابر فقهاء و مجتهدین و مراجع به شمار می رفتند

و عبارت بودند از آیات عظام حاج سید عبدالحسین شرف الدین عاملی و استاد اعظم آقای حاج شیخ محمد حسین کاشف الغطاء و آقای حاج سید محسن امین عاملی صاحب اعیان الشیعه و حاج شیخ محمد جواد بلاغی نجفی صاحب کتاب الهدی و کتاب الرحلة المدرسیه که در دفاع از حریم مقدس اسلام و مبارزه با مخالفین شیعه ی امامیه و جهاد در راه دین در ردیف طراز اول متکلمین قرار گرفته بودند و نمونه ی اکابر علمای سلف مانند شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی و شیخ طوسی قدس الله ارواحهم بودند و در یک عصر جمع شده و خدمات شایان تقدیری نشان دادند و اعیان الشیعه ی سید امام امین عاملی از تألیفات شاهکار این عصر است و نگارنده از دو نفر از آن بزرگان دین آقای کاشف الغطاء و آقای سید شرف الدین عاملی مجاز بوده و با نگارش اجازه در حق این جانب مفتخرم فرموده اند.

[۲۹] رجوع شود به تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۷۶ و النظم الاسلامیه تألیف دکتر ضبیحی صالح ص ۲۶۷ ط ۲ بیروت.

[۳۰] ج ۶ ص ۹۶.

[۳۱] از تواریخ معتبره و قرائن دیگر فهمیده می شود که در قضیه ی مختار ارسال نامه به یزید و دستور وی به ابن زیاد درباره ی خلاصی مختار به واسطه ی کبوتر نامه بر شده است ولی در کتاب قره العین به نحو است که نقل شد والله العالم.

[۳۲] رجوع شود به کتاب قره العین ص ۷۴ ط تهران سال ۱۳۱۸ ق و ص ۱۰۷ ط نجف.

[۳۳] قره العین ص ۱۲۷ ط نجف و ص ۸۸ ط طهران سال ۱۳۱۸ ق.

[۳۴] در عبارات جمعی به نظر می خورد و در افواه نیز در

سر زبانهاست چنانچه از روضه خوانها هم شنیده می شود که امام علیه السلام حج خود را تبدیل به عمره کرد و از احرام خارج شد و حرکت فرمود این تعبیر و تفسیر اشتباه و بر خلاف آنست که از روایات وارده از اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود و آن روایات مورد اعتماد فقهاء محققین است بلکه امام علیه السلام چون می دانست که روز هشتم ذی الحجه حرکت خواهد کرد احرام به عمره مفرده بسته بود و تمام فرمود و حرکت به سوی عراق کرد و این مطلب از رجوع به روایات خصوص بر شخص فقیه روشن است.

[۳۵] الاثار الباقیه ص ۳۳۱ ط اروپا.

[۳۶] ترجمه ی الاثار الباقیه ص ۳۹۱ ط تهران سال ۱۳۲۱ ش ناگفته نماند بایستی مترجم نیز مانند اصل کتاب شهر دمشق ذکر می کرد نه شهر شام زیرا شام نام استان یزرگیست که فعلا به نام دولت سوریه است و مرکز آن شهرستان دمشق است.

[۳۷] ص ۶۷ ط قاهره.

[۳۸] رجوع شود به لؤلؤ مرجان ص ۱۷۸ طبع سنگی تهران محدث نوری (ره) تصور فرموده که ماندن اسراء ده روز در خانه یزید غیر از ماندنشان مدتی در اسارت در شام است و حال آن که آنطور نیست بلکه منظور طبری کلیه مدت ماندن اسراء در دمشق است.

[۳۹] رجوع شود به کتاب اربعین حاج میرزا محمد ارباب قمی (ره).

[۴۰] کتاب تظلم الزهراء فاضل جلیل رضی بن نبی قزوینی (ره) ص ۱۷۲ طبع تهران سال ۱۳۱۲ ق و در شماره ی (۱۷) بیان خواهد شد که مراد از ابوحنیفه آیا ابوحنیفه ی مشهور یکی از ائمه ی اهل سنت است؟ یا مراد ابوحنیفه سعید بن بیان

سائق الحاج است قطع حاصل است که مراد سائق الحاج است زیرا ابوحنیفه ی امام در سال ۱۵۰ ه وفات کرده و هارون در ۱۴۸ ه متولد شده است.

[۴۱] یعنی به جهت خوشدلی از هارون و اعانت بر اعمال وی که با شدت از وی خوشحال باشم.

[۴۲] رجوع شود به مکاسب شیخ اعظم انصاری (ره) و کتب حدیث امامیه رضوان الله علیهم باید به دیکتاتوری هارون ظالم پی برد گویا صفوان بنده و برده ی حلقه به گوش و غلام زر خریدش بوده و چه گناه بزرگی داشته که او را بکشد در صورتی که اگر عبدش هم بود حق کشتن نداشت.

[۴۳] هود: ۱۱۳.

[۴۴] ص ۳۵۴ ط تبریز به سال ۱۳۰۸ ق.

[۴۵] محمد بن عبدالملک مشهور به ابن زیات در زمان معتصم و واثق عباسی به وزارت آن دو شاه متصدی بوده و از ستمکاران روزگار است و او صاحب تنور معروف است که به گمان پلید خود مقصرین را در آنجا تحت شکنجه قرار می داد و می کشت و چون متوکل به شاهی قدم گذاشت او را کشت و رفتار وی با آن مردی که معجزه ی امام جواد علیه السلام را در شام نقل کرده بود مشهور و در حالات آن حضرت در کتب معتبره مسطور است و از علماء عامه نیز آن معجزه را نقل کرده اند رجوع شود به نور الابصار شبلنجی ص ۱۴۰ ط مصر سال (۱۳۲۰) ق و فصول المهمه ی ابن صباغ مالکی.

[۴۶] از فقرات دعاء افتتاح است که از معتبرترین و صحیح ترین دعاهاست و بسیار مشهور و در کتب ادعیه مذکور است.

[۴۷] الغدیر ج ۱۰ ص ۱۷۹ ط تهران.

[۴۸] تاریخ کوفه سید حسین براقی نجفی با

اضافات مهمه و تحقیقات علامه ی کبیر سیدنا آقای سید محمد صادق آل بحر العلوم طباطبائی ادام الله بقائه ص ۲۲۷ ط نجف سال ۱۳۵۶ ه ق.

[۴۹] رجوع شود به کامل ابن اثیر حوادث سال ۳۴-۳۳ هجری و مجلد خلفای ناسخ التواریخ و غیره گرچه به متفردات ناسخ و بر نقلیاتش اعتماد نیست ولی در این مطالب با تواریخ معتبره موافق است و متفرد نیست.

[۵۰] کتاب الخرائج و الجرائح از کتب معتبره و نفیسه است و دارای نکات جالب و فوائد زیاد است که در کتب دیگر به چشم نمی خورد.

[۵۱] هرثمة از سرلشگرها و قاندین جیش مأمون الرشید عباسی و از جان نثاران مخصوص وی بود و مأمون را در ظلمها و ستمهای او کمک کرده و به مصداق فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده: من اعان ظلما علی ظلمه سلطه الله علیه- بالاخره در اثر سعایت ذوالریاستین که وزیر خائن بیش نبود او به مجرد این که از عراق حرکت و وارد مرو شد در سال دویست از هجرت او را مأمون کشت و صدوق علیه الرحمه روایتی از هرثمة راجع به وفات امام رضا علیه السلام در عیون اخبار الرضا علیه السلام نقل کرده که هرگز با تاریخ وفات امام رضا علیه السلام نمی سازد زیرا امام علیه السلام در سال ۲۰۳ از هجرت از دنیا رحلت فرموده چنانچه در تعلیقات خود بر انوار نعمانیه ی سید محدث جزائری (ره) تحقیق کرده ام به آنجا مراجعه شود و پسرش یحیی در اثر کرامات حضرت امام هادی سلام الله علیه شیعه و مؤمن شده ولی از اعوان ظلمه محسوب است.

[۵۲] خرائج ص ۲۰۹ مطبوع با اربعین مجلسی (ره) و کفایة الاثر خزاز رازی قمی (ره)

در سال ۱۳۰۵ ه ق ط تهران.

[۵۳] رجوع شود به جلد ۳ کشف الغمة ص ۲۵۵ ط تهران سال ۱۳۸۱ ه.

[۵۴] ص ۱۱۲ ج ۲ تاریخ یعقوبی ط نجف.

[۵۵] رجوع شود به نهضت الحسین (ع) ص ۱۳۱ ط نجف. جمع کثیری از علماء و مورخین و محققین تصریح کرده اند که ورود اسراء خاندان نبوت (ع) به شام در اول ماه صفر سال ۶۱ بوده است.

[۵۶] ثمرات الانوار ص ۱۸۳-۱۸۲ ج ۳ ط تبریز و کتابی که از آن نقل کرده (مزامیر الاولیاء) نام دارد و شاید مزامیر الاولیاء مرحوم حاج سید محمد باقر موسوی اصفهانی متوفی (۱۳۳۵) ه باشد که در سال (۱۳۵۳) ه. ق در دو مجلد در نجف چاپ شده و در مواعظ و مصائب است و او از کجا نقل کرده؟ باید مراجعه شود و اصل مدرکش به دست آید و از نقل کردن قتل مختار شریح قاضی کوفه را که نسبت به مختار داده اندازه ی اعتماد بر آن نقل نمایان است زیرا مختار شریح را نکشته است و کلماتی به شریح نسبت داده که آن کلمات از ابن عربی مالکی در کتاب العواصم من القواصم نقل شده و او از نواصب است و مخفی نماند که سید محمد باقر صاحب مزامیر الاولیاء ساکن گنجه بوده و تألیفاتش در مواعظ است چون سمت واعظی داشته و او صاحب مرقاة الایقان است که چندان اعتماد را نشاید. تا اینجا در طبع اول کتاب نگارش یافته بود و بعدا کتاب «مزامیر الاولیاء» را سید جلیل صدیق معظم فاضل آقای حاج سید تقی آل هاشم پیدا کرده بود پیش اینجانب آورده و کاملا ملاحظه شد کتاب

نامبرده برای اهل منبر نوشته شده مؤلف عینا کلمات و تعبیرات منبری خود را به قلم آورده و بر نقلیات خود اغلب مدارک و مصدر نقل نمی کند و فتوای شریح را که با عبارات تازه و ابداء شباهت به عبارات زمان واقعه ی کربلاء ندارد نقل نموده و ابداء مصدر نقل خود را ذکر نکرده است یعنی کتاب مزامیر الاولیاء نامبرده چنانچه بر اهلس مستور نیست کتابی نیست که مصدر نقل قرار داده و اعتبار و اعتماد بر نقلیاتش شود. و مؤلفش چنانچه گفته شد مرحوم حاج سید محمد باقر اصفهانی گنجوی مشهور مجتهدزاده است و فتوای شریح را که جعلی بودنش از عبارات آن نمایان است با بعض قصه های مجعوله در صفحه ی ۱۳۵ ج ۱ ط نجف نقل کرده است. خداوند موفق کند که از مصادر مورد اعتبار و اعتماد فتوای شریح پیدا گردد. و ناگفته نماند که مرحوم خطیبی نامبرده اصرار به اعتبار عید نوروز و فعلی که مرسوم است داشت در صورتی که نوروزی که حضرت امام صادق سلام الله علیه به معلی ابن خنیس فرموده یا نوروزی که در زمان منصور دوانیقی بوده که امام کاظم سلام الله علیه فرموده که من همچو عیدی در اسلام نیافتم ربطی به این نوروز که در این زمانها متداول شده ندارند این نوروزی که اول حمل است و برقرار در آن روز کرده اند این نوروز جلالی، ملک شاه، سلطانی، ملکی نسبت به سلطان جلال الدولة ملک شاه سلجوقی می باشد که از سال (۴۷۱) ه در آن روز تعیین نموده اند تعجب از بعضی از بزرگان است که فرموده مشهور در زمان ما نوروز عبارت از اول حمل است و روایت معلی را تطبیق

با آن کرده ولی تحقیق فرموده که از کدام زمان مشهور شده در صورتی که از سال (۴۷۱) ه. ق به این طرف مشهور شده است و در زمان امام صادق (ع) معلوم نیست کدام روز بوده رجوع شود درباره ی تحقیق این مطلب به تاریخ ادبیات آقای جلال الدین (هما) ص- ۲۴۹- ج ۲ ط- تبریز سال (۱۳۴۸) ه و تاریخ کامل ابن اثیر. و بعضی که در خصوص نوروز به تألیف پرداخته و از بزرگان به آن تقریظ نوشته به این مطلب که نگارش یافت متوجه نشده است.

[۵۷] ادعاء صبح الاعشی نسبت به (یزید) چنانچه در این کتاب گفته شده حرفی است که تراشیده اند معلوم نیست حقیقت داشته باشد و در مقام تعارض نقل صبح الاعشی با نقل خلیل قدس سره که لفظ «برید» را عربی می داند معلوم است که قول خلیل رحمه الله که از ارکان ائمه ی لغت و آداب است مقدم است گمان زیاد می رود که عجمها قول صبح الاعشی را تراشیده باشند چنانچه در جاهای زیادی این موضوع را عملی کرده اند.

[۵۸] چون تعبیر (مال) از حیوانات اصطلاح اهل بادیه و بیابان است رجوع شود به المنجد.

[۵۹] این تاریخ تولد کسی است حسن محمد قاسم در (السیده زینب) مقدمه ی اخبار الزینبات ذکر کرده درست نیست چنانچه تحقیق آن بیاید.

[۶۰] مجمع الرجال قهپائی (ره) ج ۶ ص ۲۵۵ ط اصفهان، و تنقیح المقال ج ۳ ص ۳۱۴ ط نجف.

[۶۱] عمدة الطالب ص ۳۲۴ ط نجف.

[۶۲] الذریعة ج ۱ ص ۲۳۲ ط نجف.

[۶۳] عبارت از حسن مثنی است که در کربلاء در حضور عمویش سیدالشهداء (ع) بوده و زخم برداشته و يك دستش از بدن جدا گردیده چنانچه در

کتب معتبره نقل شده است و روایت مزبوره ملحق شدن او را پس از مداوا به وی در کوفه به اسراء اهل بیت (ع) تأیید می کند و او را با اسراء نزد یزید پلید برده اند.

[۶۴] عبارت عربی اصل کتاب این است فاقمنا ثلاثة ایام بلیاها و نساء بنی هاشم و اهل المدینه مجتمعون حولنا به این نکته باید در اینجا اشاره کرد که خاندان رسالت در اقامه ی عزا بعد از ورود به مدینه برای سیدالشهداء (ع) از آداب شرع پا به کنار نگذاشته و از سه روز تجاوز نکرده اند در صورتی تعزیه ی سیدالشهداء (ع) همیشه هست و برچیده نمی شود و سال به سال تجدید خواهد شد اما نسبت به سائر اشخاص شیخ طوسی (ره) در مبسوط فرموده: و یکره الجلوس للتعزیه یومین و ثلاثة ایاما اجماعا- مبسوط ج ۱ ص ۱۸۹ ط تهران و البته عمل به مشهور است و سه روز کراهت ندارد و اجماع منقول شیخ شده است گرچه در زمان ما مردم در تعزیت و اقامه ی عزا بر اشخاصی که از دنیا رحلت می نمایند خصوصا از طبقه ی علماء و فقهاء باشد از آداب و دستور شرع به کنار رفته و از حد و از حد خارج گشته اند و روز به روز تشریفات بی جا را زیادتر و زحمات و تضییع اوقات را بیشتر می کنند

[۶۵] ظاهرا مراد حضرت محمد حنفیه است.

[۶۶] در عبارات روایات عبیدلی مکرر تصریح شده که والی مدینه به یزید پلید نامه نوشت و او هم به وی جواب نوشته و دراندک مدت این سؤال و جوابها به وسیله نامه عملی شده معلوم می شود وسیله ی داشته اند که این مخابرات به توسط آن انجام

یافته و چنانچه تحقیق خواهد شد وسیله عبارت از کبوتر نامه بر یا برید بوده که شرح داده خواهد شد.

[۶۷] بانوی عصمت سلام الله علیها در این جملات اشاره به این فرموده: که قضیه ی مصیبت عظمی واقعه ی کربلاء موضوعی است که انبیاء و مرسلین و خصوص خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم آن را خبر داده بوده اند.

[۶۸] ورود آن بانوی عصمت به مصر در اواخر رجب یا اوائل شعبان ۶۱ هجرت چنانچه از سائر تواریخ به دست می آید چندان منافات با یکدیگر ندارند.

[۶۹] ص ۲۴ ط ۲ تبریز.

[۷۰] علامه ی محدث ثقه ی جلیل آقای حاج ملا علی واعظ خیابانی ابن عبدالعظیم تبریزی (ره) صاحب مجلدات کتاب وقایع الایام از اعظام محدثین و متتبعین و اهل تحقیق امامیه و در احاطه و اطلاع دریای بی پایان بود وقتی در عرشه ی منبر قرار می گرفت از جهت اطلاعات تاریخی و حدیث و رجال و معرفت به کتب و مصنفات و تواریخ و حالات مؤلفین آنها و تحقیق در صحت و یا وقوع تحریف در آنها مثل دریا موج می زد نگارنده قبل از تشریف به حوزه ی علمیه ی قم و نجف اشرف در تبریز از آن محدث واسع الاطلاع زیاد استفاده کرده ام و هر کس به مجلدات وقایع او خصوصا مجلد صیام نظر کند به زحمات و خدمات و مطالعات او پی می برد در سال (۱۳۶۷) ه. ق از دنیا رحلت کرد و (خیابان) که وی منسوب به آنجاست یکی از محله های معروف تبریز واقع در طرف شرقی شهرستان عزیز ماست که هنوز اهتمامی به عمران و آبادانی آن نمی شود و از آن محله اشخاص نامی ظهور کرده اند مانند محدث جلیل خیابانی (ره) صاحب وقایع الایام و استاذنا

العلامة المدرس آقای میرزا محمد علی خیابانی (ره) صاحب ریحانة الادب متوفی (۱۳۷۳) ه. ق و صاحب نهضت و قیام مرد عالم وطنی شهیر ناطق زبردست آقای شیخ محمد خیابانی شهید در سال (۱۳۳۸) ه. ق که برای مخالفت با قرارداد وثوق لدولة با انگلسیها که خیانت بود در تبریز قیام کرده بود و صدیقنا العالم الجلیل آقا میرزا محمد خیابانی مشهور به بالا مجتهد (قدس سره) نیز از آن محله مشهور شده است که در سال (۱۳۹۱) ق وفات یافت و مجاز با اجازه ی اجتهاد از سیدنا الاستاذ آية الله الحجة الكوهکمری (قدس سره) بود و جزوه ای در حالاتش چاپ و منتشر است و سالهای متمادی در ماه رمضان المبارک بعد از نماز جماعت

نگارنده به منبر می رفت و مردم را با بیانات علمی خود مستفیض می نمود رحمة الله علیه. آية الله فقيه فقید آقای حاج میرزا فتاح شهیدی (ره) صاحب حاشیه ی مکاسب شیخ انصاری (ره) در آن محله در سال (۱۲۹۶) ق از مادر تولدی یافته و در سال (۱۳۷۲) هجری قمری در همان محل از دنیا رحلت کرده و در همان محله در قبرستان طوبائیة در مقبره ی مخصوص مدفون شده است شخص مجتهد فقیه بود با والد ما جدم قدس سره صداقت داشت و از اوائل ورود مرحوم آقای شهیدی به نجف اشرف با هم بودند و نسخه ی خطی از کتاب فصول الاصول که آن زمانها کتاب درسی طلاب بود با هم تصحیح فرموده و بر آن تعلیقات ارزنده نوشته اند و همان نسخه فعلا در کتابخانه ی ما موجود است و مرحوم آية الله شهیدی به حفظ آن نسخه کرارا به این جانب توصیه می فرمود از نجف اشرف

که مراجعت نمودم چند ماه قبل از وفاتش در تبریز حضورش را درك کردم بلاعقب از اولاد ذکور وفات یافت و دختری بیش نداشت. و علامه ی کبیر شهیر و متکلم توانای عظیم آقای حاج میرزا عبدالحسین امینی صاحب کتاب نفیس (الغدیر) چنانچه در مقدمه ی کتاب شهداء الفضیلة نوشته شده در سال (۱۳۲۰) قمری در این محله دیده به دنیا گشوده و والدش آقا میرزا احمد مشهور به جناب مردی بسیار محبوب القلوب و سلیم النفس و با والد ما جدم (قدس سره) صداقت کامل و ثابت داشت علامه ی امینی صاحب الغدیر در سال (۱۳۹۰) ق در تهران از دنیا رحلت و در نجف اشرف مدفون شد رحمة الله علیه.

[۷۱] الفردوس الاعلی ص ۲۴ ط ۲ تبریز.

[۷۲] علامه ی کبیر و متضلع متبحر شهیر آقای میرزا محمد علی اردوبادی در فنون متنوعه از فقه و کلام و دیگر علوم استاد بود و در ادب و نویسندگی به زبان عرب ید بیضا می نمود و در نظم و نثر عربی سرآمد روزگار خویش و در نظم فارسی نیز مهارت داشت نگارنده مدتی در نجف اشرف حضورش را غنیمت دانسته و استفاده می کردم و آثاری دارد و مقدمه ی کتب زیادی با آثار قلمی او مزین است رحمة الله علیه در سال (۱۳۸۰) ه. ق در ماه صفر در نجف وفات یافت.

[۷۳] رجوع شود به وقایع تتمه ی محرم ص ۳۸۷ ط تبریز.

[۷۴] در هند به سال (۱۳۵۴) ه. ق طبع شده است.

[۷۵] تنقیح المقال ج ۳ فصل النساء ص ۷۹ ط نجف.

[۷۶] در اینجا مناسب است که به کلمات شیخنا الاستاد کاشف الغطاء (ره) در کتاب جنة المأوی رجوع شود ص ۲۴۸- ۲۴۷ ط- ۱ تبریز و

ص ۸۱ ط ۲ تبریز سنة: (۱۳۹۷) ه. ق.

[۷۷] چنانچه در علم امام (ع) ص ۲۸۷ از وسائل الشیعة شیخ حر عاملی قدس سره نقل شده در روایت عمار است: اخرجت جنازة ام کلثوم بنت علی و ابنها زید بن عمر و فی الجنازة الحسن و الحسين و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و ابوهریره فوضعوا جنازة ممالی الامام و المرأة ورائه و قالوا هذا هو السنة. ولی تزویج عمر ام کلثوم را محل شبهه و اختلاف است که موضوع تحقق یافته یا نه؟ کسانی که جزم به وقوع موضوع می کنند سخت در اشتباهند چنانچه تحقیقش خواهد آمد.

[۷۸] در ملحقات به کتاب ترجمه ی علم امام (ع) با شواهد و قرائن آشکار تحقیق کرده ام که مراد از ام کلثوم که شب نوزدهم ماه مبارک رمضان امام امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه ی آن دخترش بود عبارت از زینب کبری علیها السلام عیال عبدالله بن جعفر طیار می باشد و به وی مهمان بود رجوع شود به کتاب علم امام (ع) ص ۲۲۱.

([۷۹] تنبیه.

[۸۰] تتمه ی محرم الحرام ص ۳۸۴ تبریز.

[۸۱] آنچه ثقافه نقل کرده به این عبارت است: هذا قبر زینب الوسطی بنت علی بن ابیطالب (ع).

[۸۲] کتاب نامبرده از تألیفات علامه آقا سید حسن صدر کاظمینی (ره) است.

[۸۳] اعیان الشیعة ج ۳۳ ص ۲۰۷ بیروت.

[۸۴] ترجمه ی علم امام (ع) ص ۲۲۳- ۲۲۱ و ص ۲۸۶- ۲۸۸ ط تبریز.

[۸۵] تهذیب التهذیب ج ۵ ص ۲۹۷ شماره ۵۰۴.

[۸۶] مقدمه ی جمهرة انساب العرب به قلم عبدالسلام محمد هارون ص ۷ ط ۲ دار المعارف مصر- قاهره سال (۱۳۹۱) ق.

[۸۷] در سال (۱۲۹۵) ه. ق وفات یافته است این آخوند (اوف ها) و این طالب (اوف ها) بودند که اساس و شالوده ی فتنه ی روسیه و قفقاز را در زمان روسهای تزاری با بی دین

کردن مردم فراهم آوردند تابعین آنها هم فعلا در ایران ما در آن خیالند. و بدون شك آخوند اوف و طالب اوف از غرب زده های بیشتر از نود و یا يك صد سال قبل بوده اند خیال کرده اند که دین اسلام با علوم صنعتی و طبیعی نمی سازد در صورتی که اگر در عصر آنها آن خیال باطل به ذهن ها آمده بود در عصر ما کاملا روشن شده که اسلام مردم را به علم و صنعت دعوت می کند و آن حرفها از افتراهای دشمنان به اسلام است.

[۸۸] رجوع شود به منهاج الدموع چاپ سوم ص ۴۰۰ ط قم.

[۸۹] رجوع شود به تنقیح المقال مامقانی ره ج ۳ ص ۲۰۴.

[۹۰] رجال کشی ص ۸۰ ط دانشگاه مشهد مقدس.

[۹۱] به صفحه: (۳۴) و (۳۵) این کتاب رجوع شود.

[۹۲] تاریخ کامل ج ۴ ص ۶ ط بیروت.

[۹۳] قادیسیه از دهات اطراف کوفه است.

[۹۴] رجوع شود به رجال کشی (ره) طبع دانشگاه مشهد ص ۳۱۸ جزء ۴ سال ۱۳۴۸ ه ش با فهرست آقای مصطفوی صاحب کتابفروشی بوذرجمهری در تهران و نسخه ی رجال کشی (ره) ایضا ص ۲۷۰ طبع نجف به تصحیح آقای سید احمد حسینی. و تنقیح المقال مامقانی (ره) و سفینة البحار قمی (ره) و به تعلیقات کتاب رجوع شود.

[۹۵] ص ۱۷۲ ط تهران سال ۱۳۱۲ ق کتاب تظلم الزهراء تألیف فاضل جلیل آقا رضی الدین بن نبی قزوینی رحمه الله است که از تألیف آن در سال ۱۱۱۸ ه ق فارغ شده و او غیر از آقا رضی قزوینی (ره) صاحب کتاب لسان الخواص است محدث خیابانی (ره) در تتمه ی محرم ص ۱۱۲ گوید (صاحب تظلم الزهراء از علماء متبحرین متأخرین است). کتاب نامبرده

نقلیاتش متقن و در تمامی مواضع مدرک و مصدر نقلیات خودش را ذکر کرده و سند آنچه نقل نموده ارائه می دهد ولی بعضی از فضولان خرابکار در نسخه ی آن کتاب دخالت کرده و در نسخه ی که از آن کتاب در سال ۱۳۱۲ ق به طبع رسیده دس و وضع کرده اند چنانچه علامه محدث خیابانی (ره) نسخه ی صحیح خطی از آن پیدا نموده و تحقیقات ارزنده ی درباره ی آن کتاب به عمل آورده و مواضع دس شده و اشتباه کاری را تعیین فرموده است رجوع شود به تتمه ی محرم مجلد چهارم از وقایع الایام از ص ۱۱۲ تا ص ۱۲۱ به یاد دارم مرحوم محدث خیابانی (ره) درباره ی مجالس الممتقین که به نام شهید فقیه آقا شیخ محمد تقی قزوینی برغانی قدس

سره چاپ و منتشر است همین تحقیقات را می کرد و اظهار انزجار و تأسف از دخالت ناهلان و دس و وضع کنندگان در آن کتاب می فرمود که به کلی کتاب را تحریف و از انتفاع انداخته اند به طوری که توان آن را بر شیخ شهید فقیه قزوینی (ره) نسبت داد ولی خنده آور اینجاست که اخیرا کتابی به نام خرافات اجتماع انتشار یافته و کتاب مجالس المتقین کذائی را که اشاره بر آن شد به علامه ی مجلسی (ره) نسبت داده و بعد بنا گذاشته انتقاد بر محتویات و مطالب آن کرده و ملتفت نشده که اولاً مجالس المتقین از تألیفات علامه ی مجلسی (ره) نیست و ثانياً کتاب مزبور تحریف شده و بر آن دس و وضع کرده اند که آن را به کلی از اعتبار و اعتماد ساقط کرده است و مطالب دس شده برآن از مؤلف آن نیست و

خود این عمل ناهنجار از انتقادکننده و نسبت آن کتاب به علامه ی مجلسی (ره) و عدم اطلاع از تحریف آن کتاب از خرافات روزگار ما محسوب است و باید نویسنده ی آن انتقاد از روح مقدس علامه ی مجلسی (ره) معذرت خواسته و آن لکه ی سیاه را از کتاب خود محو نماید.

[۹۶] از کلمه ی: وفی غیر المصباح تا کلمه ی: من صفر در نسخه ی مطبوعه از نظلم الزهراء در سال ۱۳۱۲ قمری افتاده و عبارت (کلاهما) شاهد آنست چنانچه عبارات از خود اقبال سید (ره) تصحیح شد رجوع شود به اقبال ص ۵۸۹.

[۹۷] از این عبارت سید (ره) معلوم است که اجتماع خاندان رسالت با جابر روایت شده و بعید نیست که در همان روایت عطیه و ذیل همان خیر باشد که عمادالدین طبری در بشارت المصطفی مسندا نقل کرده است گر چه در نسخه ی مطبوعه از بشارة المصطفی در نجف آن را ندارد ولی از قرائن فهمیده می شود که ذیل همان روایت است و اصل تقطیع از قدماء محدثین واقع شده اساس تقطیع در روایت عطیه از آنها می باشد گر چه شخص تقطیع کننده را نمی شناسیم چنانچه تحقیق خواهیم کرد ان شاء الله تعالی.

[۹۸] صبح الاعشی ج ۱۴ ص ۳۶۷.

[۹۹] ناگفته نماند که اسلام تساوی و تعادل را حکم فرما نموده و مواسات را برقرار کرده در عین حال از عدالت خارج نشده و ظلم را روا نداشته است تساوی و تعادلی را روا دانسته که موافق عدل و داد باشد].

[۱۰۰] رجوع شود به کتاب نظام الحکومة النبویة المسمى التراتیب الاداریة ج ۱ ص ۱۹۱ و ص ۲۴۶ ط بیروت و کتاب (القاموس الاسلامی) ج ۱ ص ۳۰۹ ط مصر

و کتاب النظم الاسلامیة تألیف دکتر صبحی صالح ط بیروت و صبح الاعشی ج ۱۴ که بهترین مصدر و دارای نکات زیاد است و تاریخ (التمدن الاسلامی) تألیف جرجی زیدان ج ۱ ط دارالهلال.

[۱۰۱] صبح الاعشی ۳۶۸:۱۴.

[۱۰۲] ج ۱ ص ۱۹۲ ط بیروت.

[۱۰۳] در اینجا باید مکالمه ی يك نفر قائد و سرلشکر اسلامی را با يك نفر قائد غیرمسلمان مورد دقت و تأمل قرار داد که چطور اگر کسی مسلمان شد او را از هر جهت با خودش یکسان و مساوی می داند و ابداً به جزئی برتری بر خودش نسبت به وی قائل نیست بلکه او را اگر اسلام بیاورد از خودش افضل می داند.

[۱۰۴] خالد می گوید: که رسول الله صلی الله علیه و آله از غیب به ما خبر می داد ولی در روزگار ما جمعی در ایران ما از تازه به دوران رسیده ها می گویند: آیا پیغمبر و امام علیه السلام غیب می داند؟ در صورتی که قرآن مقدس با صراحت غیب را به پیغمبر و امام علیه السلام ثابت می کند چون به پیغمبر که ثابت کرد امام علیه السلام نیز مثل اوست زیرا فرقی ندارند مگر در منصب نبوت که امام علیه السلام آن منصب را ندارد عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه احدا الا من ارتضى من رسول. از استثناء معلوم می شود که به هر کس از پیامبران که خدا او را برگزیده و پسندیده غیب را تعلیم می فرماید و اگر تعلیم نفرموده باشد باید استثناء معنی نداشته باشد در صورتی که استثناء بدون شك تحقق یافته و خدا بر آن که از پیامبران خواسته غیب آموخته است و علاوه بر آیات قرآنی دیگر که شاهد مطلب است و در

محل خود بیان شده است.

[۱۰۵] تاریخ کامل ج ۲ ص ۴۱۲ ط بیروت.

[۱۰۶] النص و الاجتهاد تألیف سیدنا شرف الدین عاملی (ره) ص ۱۵۲ ط نجف.

[۱۰۷] النص و الاجتهاد ص ۲۸۷ ط ۳ نجف.

[۱۰۸] رجوع شود به تاریخ کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۹۶ ط بیروت و به اعتراضاتی که بر خلیفه در آن قضیه وارد است رجوع شود به (الغدیر) ج ۶ ص ۱۳۷ ط تهران.

[۱۰۹] ج ۱۴ ص ۳۷۱.

[۱۱۰] نهج البلاغه ج ۴ ص ۵۲۷ ط بیروت به تحقیق عبدالعزیز سید الاهل و در شرح عهد مالک اشتر رجوع شود به کتاب: الراعی و الرعیة تألیف توفیق الفکیکی ط ۲ بغداد به سال (۱۳۸۲) ه. ق که از تألیفات نفیسه است.

[۱۱۱] تاریخ التمدن الاسلامی جرجی زیدان ص ۲۴۱ ج ۱ ط دارالاهلال.

[۱۱۲] صبح الاعشی ج ۱۴ ص ۳۶۹.

[۱۱۳] رجوع شود به کتاب وقائع الشهور و الايام تألیف آقا شیخ محمد باقر بیرجندی رحمه الله صاحب کبرت احمر ص ۵۳ ط تهران به سال ۱۳۵۲ قمری مرحوم بیرجندی بسیار مبالغه در انکار آمدن اسراء به کربلاء در اربعین اول کرده است و مدرکی غیر از استبعاد که دلیل نیست ندارد و غیر از تعصب ورزی به استادش محدث نوری (ره) چیز دیگری نیست خیال کرده مقام فتوا است که نظر خود را اظهار کند و متوجه نشده که قضیه ی تاریخی است و بی جهت یک موضوع این اندازه شهرت پیدا نمی کند و بایستی در تواریخ و حالات زمان یک هزار و سیصد سال تقریباً قبل را تحقیق و بررسی نماید و حقیقتی را که در خارج واقع شده به دست بیاورد تا نسبت نوشتن کذب صریح را

به بعضی از بزرگان علماء و اکابر فقهاء ندهد غفر الله تعالی له و لنا بحق محمد و آله الطاهرين سلام الله عليهم اجمعين.

[۱۱۴] لؤلؤ مرجان ص ۱۷۰-۱۶۹ طبع قدیم تهران به سال ۱۳۱۹ قمری.

[۱۱۵] رجوع شود به تعلیقات علم امام علیه السلام ص ۲۸۳-۲۸۱ ط تبریز. درباره یک موضوع تاریخی روشن نموده ام که چطور بعضی از مؤرخین به اختصار کوشیده و نظائر آن زیاد است که با اختصار گذشته اند.

[۱۱۶] ناگفته نماند که عبارت کفعمی (ره) در مصباح در نقل وقایع ماه صفر این است: (و فی العشرین رجوع حرم الحسین علیه السلام الی المدینة) در این عبارت دو احتمال است یکی رجوع از شام دومی رجوع از کربلاء به مدینه و لذا عبارت صریح در رجوع از شام نیست.

[۱۱۷] لؤلؤ مرجان ص ۱۷۱ طبع قدیم طهران.

[۱۱۸] مسار الشیعة ص ۵۰ ط مصر سال ۱۳۱۳ ق.

[۱۱۹] نسخه ی خطی با خط نسخ بسیار زیبا در سال ۱۳۰۸ هجری قمری نوشته شده و با رساله ی (عقد الطهماسبی) تألیف علامه ی جلیل شیخ الاسلام آقا شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی والد شیخنا البهائی قدس سرهما در یک مجلد به قطع جیبی با جلد نرم چرمی در کتابخانه ی ما موجود است.

[۱۲۰] مسار الشيعة ص ۳۶ ط مصر و نسخه ی مخطوطه.

[۱۲۱] مسار الشيعة ص ۴۳ ط مصر.

[۱۲۲] مسار الشيعة ص ۴۸ ط مصر.

[۱۲۳] همان مصدر و صفحه از طبع مصر.

[۱۲۴] ص ۲۶۵ ارشاد ط تبریز به سال ۱۳۰۸ ق.

[۱۲۵] ارشاد ص ۱۶۳ ط تبریز به سال ۱۳۰۸ ق.

[۱۲۶] بحارالانوار ص ۱۰۷ مجلد ۴۲ طبع جدید از اجزاء ۸ جزء از مجلد تاسع. عین عبارات شیخ مفید (ره) در اضافات کتاب نقل خواهد

شد به تعلیقات رجوع شود.

[۱۲۷] لؤلؤ مرجان ص ۱۶۱.

[۱۲۸] رجوع شود به کتاب نفحات اللاهوت فقیه اعظم شیخ علی کرکی عاملی قدس سره مشهور به (محقق ثانی) صاحب جامع المقاصد متوفی (۹۴۰ هـ). ق ص ۶۰- ۵۹ ط نجف که در سال (۱۳۶۰ هـ). ق طبع گردیده و نظر به مصلحت محیط عراق نسبت طبع آن را به مطبعه ی سعادت تبریز داده اند، قصه ی رمد چشمهای مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ خیبر و اعجاز نشان دادن رسول الله صلی الله علیه و آله درباره ی او در کتب سیر و تواریخ از متواترات بوده و قابل آن نیست که کسی بتواند انکار نماید. رجوع شود به تاریخ طبری ج ۲ ص ۳۰۱-۳۰۰ ط مطبعه ی استقامه ی قاهره و تاریخ کامل ابن الاثیر ج ۲ ص ۲۲۰ ط بیروت و سیره ی ابن هشام ج ۳ ص ۳۸۶ ط مطبعه ی حجازی- قاهره و الرياض النضرة محب طبری ج ۲ ص ۲۵۰ ط ۲ قاهره، تاریخ ابن خلدون بقیة الجزء الثاني ص ۳۹. البداية و النهاية ابن کثیر ج ۴ ص ۱۸۷. الموسوعة فی سماحة الاسلام ج ۲ ص ۹۴۵ ط مصر- مطالب السنول ص ۴۰ ط فرهاد میرزا به سال ۱۲۸۷ ق.

[۱۲۹] لؤلؤ مرجان ص ۱۶۱.

[۱۳۰] لؤلؤ مرجان ص ۱۶۵.

[۱۳۱] وقوع قضیه در صفین با نقل مرحوم نراقی (ره) از حضرت زهراء (ع) که در حال نماز بیرون بیاورید درست در نمی آید زیرا واضح است که در زمان جنگ صفین صدیقه ی طاهره سلام الله علیها از دنیا رحلت فرموده بود.

[۱۳۲] جامع السعادات ج ۳ ص ۳۲۴ ط نجف علامه ی محقق نراقی (ره) کاش مدرک فرمایش خود را که فرموده. (و روی انه وقع

الخ) نقل می کرد بسیار محتمل است مصدر نقل سید یزدی (ره) و محقق نراقی (ره) شهرت این قصه میان مردم است زیرا هنوز این قصه در کتب و مصنفاتی که از مصادر است پیدا نشده والله الموفق. تا اینجا در طبع اول کتاب نگارش یافته و بعدا مدرک بسیار معتبر به دست آمد و این قصه را در نظر بسیار مورد اعتماد می سازد و آن نقل کردن آیه الله علامه (ره) در منهاج الکرامة است زیرا آن بزرگوار بدون مدرک صحیح مطلبی را نقل نمی فرماید. و نقل محقق نراقی (ره) که قضیه در زمان حیات صدیقه ی طاهره سلام الله علیها واقع شده معارض با نقل محدث نوری (ره) است که در صفین واقع شده است.

[۱۳۳] چنانچه بعض قضایا در افواه شهرت پیدا می کند و از منبرها در بالای منبر برای گرم کردن مجلس با آب و تاب نقل می کنند و پس از مدتی که شهرت به سزا کرد وارد کتابها می نمایند نظیر این قضیه در یکی از کتب ضعیفه که در عصر حاضر تألیف شده دیدم که نوشته: حضرت سجاد علیه السلام علی اصغر را در موقع

دفن بر روی سینه ی حضرت سیدالشهداء علیه السلام گذاشت و آن طور دفن فرمود اولاً: جنازه را در قبر در طرف راست می خوابانند که رویش به قبله باشد و مثل حال احتضار نمی خوابانند که سینه به طرف آسمان باشد تا جنازه ی طفل روی آن گذاشته شود اگر گوید: در مقابل سینه ی امام علیه السلام در زمین به طرف قبله گذاشت باز حرفی است گرچه مدرک ندارد و مجرد حرف است و ثانیاً: از جهت حکم شرعی جنازه ی طفل را روی سینه گذاشتن و آن

طور دفن کردن چه صورت دارد آیا جایز است؟ آیا می شود آن را نسبت به امام علیه السلام داد؟ و نقل این موضوع یعنی گذاشتن جنازه ی حضرت علی اصغر علیه السلام را روی سینه ی مبارک حضرت سیدالشهداء علیه السلام و نسبت آن به بعضی از بزرگان علماء اگر صحت داشته باشد از باب این است که آن طفل صغیر شهید بس قلب مبارک سیدالشهداء علیه السلام را با تیر خوردنش سوزانیده مثل این است که روی سینه ی امام علیه السلام دفن شده است و علاوه چطور می شود که از بزرگان اگر این سؤال بشود در جوابش نفرماید که تمامی شهداء از بنی هاشم در زیر پای امام (ع) مدفونند حتی علی اصغر و نزدیکترین کس از شهداء به آن حضرت فرزندش حضرت علی اکبر (ع) است و بعد از بنی هاشم سائرین مدفونند و این مطلب جای شك نیست.

[۱۳۴] ارشاد ص ۵۰.

[۱۳۵] رجوع شود به تاریخ طبری سنه ی (۵) و ابن کثیر البداية و النهایة ج ۴ ص ۱۰۵ ط بیروت و ابن الاثیر حوادث سنه ی (۵) و سیره ی ابن هشام ج ۳ ص ۲۴۱ ط مصر به تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید تفسیر قرطبی ج ۱۴ ص ۱۳۴ تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۷ ط نجف اعلام الوری طبرسی (ره) ص ۱۹۶ ط اسلامیه- تهران. نور الابصار شبلنجی ص ۷۶ ط مصر سال ۱۳۲۰ ه. ق. و دیگر از کتب تواریخ و تفاسیر معتبره. و پس از تأمل در عبارات آن کتب معلوم می شود صاحب ناسخ التواریخ در نگارش تاریخ جنگ احزاب ضعیف ترین قول را با رکیک ترین عبارت انتخاب نموده و به قلم آورده و گفته: «شمشیر عمرو و سپر را دو

نیمه ساخت و سر علی (ع) را جراحی کرد» ج ۲ وقائع سال (۵) ه ص ۱۱۹ ط- اسلامیه این نوشته ی وی با تأمل در عبارات تواریخ معتبره و عبارت شیخ مفید (ره) چطور می سازد؟ ناسخ التواریخ از تواریخ رسمی دولتی دوره ی قاجار است و باید بر محتویات تاریخی بدون مدرک آن اعتماد نمود حق داشته کسی که از بزرگان فرموده: مطالعه ی آن کتاب جایز نیست و در این که نتوان ناسخ را مصدر نقل قرار داد شکی نیست اگر در نقلیات آن دقت و تحقیق شود بر ایرادات و اشکالات و لغزشهای زیادی و نقلیات خلاف واقعی برخورد می شود که بیرون از حد و شمار است و باید در این باره تألیف مستقلی در چند مجلد گرد آورده شود.

[۱۳۶] چون عطیه عوفی را در افواه و در مقتلهای غیر معتبر که از قلم ناهلان تراوش نموده غلام جابر شهرت داده اند ولی حقیقت ندارد بلکه او یکی از بزرگان روایات امامیه و از محدثین است علاوه مرد مبارز با دستگاه دیکتاتوری بنی امیه بوده اجمالاً به شرح حالش در اینجا پرداخته شود تا کاملاً معرفی شده و آن مرد جلیل شناخته گردد. عطیه از اهل کوفه و کنیه ی وی ابوالحسن است در زمان خلافت امیرالمؤمنین سلام الله علیه دیده به دنیا گشوده مادرش کنیز رومی بوده از خود عطیه نقل شده که گفته: وقتی از مادر تولد یافتم پدرم مرا پیش امیرالمؤمنین علیه السلام آورده که در کوفه تشریف داشت و عرض کرد این غلام از مادر متولد شده و استدعای نام گزاری کرد امام (ع) فرمود: هذا عطیه الله. و لذا او عطیه نامیده شد و یک صد درهم برای او

تعیین فرمود و عطای من به پدرم داده شد پدرم از آن روغن و غسل خرید. و لابد این موضوع را عطیه از پدر و کسان خود بعداً شنیده و نقل کرده و در بعض جاها از عطیه (عطا) تعبیر آورده اند بعید نیست از فرمایش امیرالمؤمنین (ع) که فرموده: هذا (عطیه الله) که قریب به مضمون هذا (عطاء الله) است. عطیه با ابن اشعث بر علیه حجاج بن یوسف ثقفی ستمکار و خونخوار معروف دوره ی اموی خروج کرد بلکه از خون آشامی آن دژخیم مشهور جلوگیری شود و بعد از منهزم شدن لشکر ابن اشعث عطیه به فارس گریخت حجاج به محمد بن قاسم ثقفی در فارس نوشت که عطیه را دعوت کند و لعن کردن بر امیرالمؤمنین (ع) را به وی تکلیف نماید و اگر قبول نکرد به وی چهار صد تازیانه بزند و سر و ریش او را بتراند محمد بن قاسم عطیه را خواست و نامه ی حجاج را به وی خواند عطیه از پیشنهاد حجاج سر زده قبول نمود و حاضر نشد به امیرالمؤمنین (ع) ناسزا گوید محمد او را چهار صد تازیانه زده و سر و ریش وی را تراشید وقتی که قتیبه والی خراسان شد عطیه پیش او رفت و در خراسان بود تا عمر بن هبیره والی عراق شد عطیه به وی نامه نگار شده و از او درخواست اذن کرد به عراق رود او هم اجازه داده عطیه به کوفه آمد و پس از بازگشت به کوفه وطن خود در آنجا تا سال ۱۱۱ زندگی کرد و در سال نامبرده وفات یافت و او نقل احادیث می کرد و ثقه

بود خلاصه از طبقات ابن سعد ج ۶ ص ۳۰۴ ط بیروت معلوم می شود عطیه در موقع آمدن جابر به زیارت سیدالشهداء (ع) در اربعین در مدینه بوده و در حضور آن بزرگوار به کربلا مشرف شده و جابر را با خود پس از زیارت به کوفه برده و مهمانش بوده است. و از بعض تفاسیر قرآن کریم معلوم می شود عطیه از مفسرین بوده و

بعض اقوال او را در تفسیر آیات شریفه نقل کرده اند رجوع شود به مجمع البیان طبرسی (ره) ج ۵ ص ۲۰۸ ط صیدا. و عطیه کسی است که خطبه ی حضرت زهراء علیها السلام را در غصب فدک از عبدالله بن حسن شنیده و نقل کرده است رجوع شود به کتاب «بلاغات النساء» ابن طیفور متوفی (۲۸۰) ق و شیخ استاد کاشف الغطاء قدس سره در کتاب نفیس اصل الشیعة و اصولها عطیه ی عوفی را از طبقه ی تابعین و شخص سوم از آنها شمرده است.

[۱۳۷] جابر بن عبدالله انصاری رحمه الله از بزرگان صحابه ی رسول الله (ص) است در کوچه ها و مجالس مدینه می گشت و می فرمود: علی (ع) خیر البشر فمن ابی فقد کفر. ای معاشر انصار تادیب کنید اولاد خودتان را با حب علی علیه السلام و هر کس خودداری نماید پس نظر کند در شان مادر خویش - رجوع شود به کتب رجال.

[۱۳۸] [لواعج الاشجان ص ۲۳۸ - ۲۳۷ ط ۳ صیدا سنه (۱۳۵۳) ه. ق و عین این عبارت را در اعیان الشیعة در ترجمه ی حالات جابر نقل فرموده تا آنجا که گوید: و حرقت خیامنا - رجوع شود به اعیان الشیعة ج ۱۵ ص ۱۸۲ - ۱۸۰ ط دمشق.

[۱۳۹] [فاضل قزوینی (ره) در کتاب تظلم الزهراء

(ع) ص ۱۷۳ روایت عطیه را تا آنجا که گوید: (ان نیتی و نية اصحابی علی ما مضی علیه الحسین (ع) و اصحابه) نقل کرده چنانچه محدث خبیر حاج ملا باقر بهبهانی رحمه الله در کتاب الدمعة الساکبة نیز از تظلم الزهراء تا محل مذکور نقل نموده و بعد گوید: (الحديث) این جمله ی اخیر شاهد است که حدیث بقیه دارد.

[۱۴۰] [تقطیع حدیث عبارت از نقل بعضی از حدیث و عدم نقل بعضی دیگر است که تفصیل آن در علم درایه بیان شده و مصنفی که در تصنیف خود حدیثی را بر ابواب مختلفی کتابش بر حسب مناسبت متفرق سازد و هر قطعه ی از آن را در باب مناسب به آن نقل نماید از تقطیع است که در مقام احتیاج و استدلال و احتجاج به مناسبت عنوان آن باب به آن مراجعه شود این عمل را از علمای شیعه و سنی در کتب خودشان اتخاذ کرده اند چنانچه شیخ محدث متبحر حر عاملی (قدس سره) در کتابش وسائل الشیعة که یکی از جوامع بزرگ حدیث امامیه است آن رویه را اتخاذ فرموده و نیز اگر محدثی مقداری از حدیثی را در کتابی و مقدار دیگرش را در کتاب دیگر خود نقل کند آن را تقطیع گویند و عمده عیبی که از تقطیع ناشی می شود عبارت از آنست که در نقل قطعه ی از حدیث را در بابی و قطعه ی دیگر آن را در باب دیگر مناسب به آن باب یا قطعه ی را در کتابی و قطعه ی دیگر را در کتاب دیگر نقل کند. بعضی قرائن که برای مطلب مستفاد از مجموع آن حدیث است بعضا از بین می رود و

مشهور که تقطیع را جائز می دانند اشاره نمودن به تقطیع را لازم نمی دانند ولی باز از محدثین در بعض موارد پس از نقل حدیثی که بقیه دارد با نگارش لفظ: «الحديث» یا «الخبر» اشاره می کنند که حدیث بقیه دارد و نگفته اند اگر اشاره به تقطیع نشود اغراء به جهل لازم می آید چنانچه توهم شده است چون از جهل به تقطیع خصوصا در احادیث تاریخی قبحی لازم نمی آید تا مغرور کردن به آن قبیح باشد شیخ الاسلام شیخ حسین بن عبدالصمد الحارثی العاملی والد شیخنا البهائی قدس سرهما در کتاب درایه می فرماید: ص ۱۴۱ «روایة بعض الحديث اذا كان تام المعنى الحق جوازه اذا كان ما تركه غير متعلق بما رواه بحيث لا يخلت البيان ولا الدلالة بترکه و اما تقطیع المصنفین الحديث فی الابواب بحسب المواضيع المناسبة فأولی بالجواز و قد استعملوه كثيرا و ما أظن له مانعا» انتهى ملحضا موضع الحاجة من كلامه و مختاره - پس اغراء به جهلی که بعض از قاصرین خیال کرده که از تقطیع لازم می آید وجهی ندارد و ادعاء باطل است. و در اینجا مناسب است به مطلبی که به جهت واضح شدن حق اظهار می شود اشاره گردد: در تقطیع حدیث چنانچه گفته شد گاهی از قرائنی که از ملاحظه ی تمام حدیث به دست می آید در تقطیع از بین می رود و بدین مناسبت و به جهات دیگر در این اواخر زمانها در عصر ما به دستور یکی از بزرگان و رؤساء مشهور چنان صلاح دانست که کتابی در حدیث جمع و تألیف شود که جهات نقص تقطیع و غیره در آن نباشد و نقائص زیادی در آن جبران شود و

لذا کتابی به نام «جامع احادیث الشیعة» تألیف گردیده و دارای مزایای زیادی است که حقا درخور بسیار تمجید است ولی نباید غفلت کرد که در آن کتاب باید به مصادر آن متوجه شد چون یکی از معایب آن آنست که اخبار زیادی که محدث نوری (ره) از مصادر ضعیفه مانند فقه الرضا (ع) و جامع الاخبار و تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) و امثال آنها جمع و تألیف کرده که اغلب مصادر مستدرک از این قبیل کتب است. آن اخبار را در کتاب «جامع احادیث الشیعة» در ردیف اخبار کتب اربعه کافی و فقیه، و تهذیب، و استبصار، آورده اند و ممکن است بعض از اشخاص خیال کنند چون روایت در کتاب «جامع احادیث الشیعة» است باعث اعتبار حدیث بشود و این طور نیست بلکه باید مصدر و مدرک حدیث ملاحظه گردد و کاش آن اخبار را در ردیف اخبار کتب اربعه ذکر نمی کردند و با اخبار

آن کتب مخلوط نمی نمودند و گفته نمی شد: «الکافی» «فقه الرضا». و از مصادر کتاب «مستدرک الوسائل» محدث نوری (ره) آنچه انسان می توانست مورد اعتماد و اعتبار قرار دهد عبارت از کتب «اشعثیات» «جعفریات» بود و درباره ی آن نیز حضرة سیدنا و استاذنا العلامة الاکبر المحقق المرجع الاعلی السید الخونی دام ظلّه الوارف تحقیقات ارزنده ی به عمل آورده که نقلیات محدث نوری (ره) را به کلی از آن کتاب از ارزش انداخته است رجوع شود به کتاب مبانی تکملة المنهاج ص ۲۲۶ ج ۱ ط- نجف. یکی از اساتید را در مقام بحث در باب خمس دیدم به قطعه ی حدیثی در مسئله ای تمسک می کرد و صحیح می دانست و در

مورد دیگر قطعه ی دیگر آن حدیث را که در مسئله ای و باب دیگر از وسائل نقل کرده است رد می نمود و ضعیف می شمرد در صورتی که يك حدیث بوده و با يك سند صحیح نقل شده است و صاحب وسائل آن را بر ابواب مناسب تقطیع فرموده است و لذا تمام حدیث را از یکی از کتب اربعه نوشته به آن استاد ارائه دادم و ثابت شد که يك حدیث بیشتر نیست و صحیح است و قرآنی برای مطلب در آن حدیث موجود بود که در تقطیع نبود رجوع شود برای استفاده ی کامل از موضوع تقطیع به درایه ی شهید ثانی (ره) ص ۱۱۴ ط نجف و مقیاس الهدایه ی مامقانی (ره) ص ۱۱۰ ط نجف ملحق به رجالش تنقیح المقال و کتاب درایه ی والد شیخ بهائی (ره) ص ۱۴۱.

[۱۴۱] سید اجل علامه صاحب الکرامات عالم ربانی سید حیدر حسینی کاظمی متوفی (۱۲۶۵) ه. ق در کتاب عمدة الزائر که در سال (۱۳۵۰) ق در نجف اشرف چاپ سنگی شده در ص ۱۶۱ گوید: قال الشهيد (ره) قال عطا کنت مع جابر بن عبدالله يوم العشرين من صفر فلما وصلنا الغاضرية اغتسل و لبس قميصا كان معه طاهرا ثم قال لي امعك شيئي من الطيب يا عطا؟ قلت: معي سعد فجعل منه علي راسه و سائر جسده ثم مشى حافيا حتى وقف عند راس الحسين (ع) و كبر ثلاثا ثم خر مغشيا عليه فلما افاق سمعته يقول: السلام عليكم يا آل الله السلام عليكم يا صفوة الله الخ باعتراف خود علامه ی نوری (ره) مراد از عطا همان عطیه ی عوفی است چون با جابر غیر از

غلامش و عطیه کسی دیگر نبوده و دیگران بعد از ورود آنها آمده اند و عطیه در موقع دیگر با جابر نیامده و تصریح کرده که روز بیستم ماه صفر بوده و زیارت آل الله را از جابر نقل کرده ولی عمادالدین طبری در بشارة المصطفی آن زیارت را نقل فرموده چون موردش آن کتاب نبوده و آن زیارت جزء روایت عطیه است و محل نقل آن کتاب مصباح الزائر است چنانچه سید کاظمی (ره) نیز در عمدة الزائر از شیخ شهید (ره) نقل فرموده و مناسب کتابش می باشد و سائر جریانها و فرمایشهای جابر را نقل فرموده چون مناسب کتابش نبوده و آنها تناسب با کتاب مقتل دارد پس بدون شك روایت عطیه تقطیع شده است پس فرمایش محدث نوری (ره) که از آمدن اسراء در روایت عطیه خبری نیست درست نمی باشد بلکه عطیه نقل کرده ولی از جهت تقطیع روایت به وی امر مشتبه گشته است.

[۱۴۲] در نسخه ی مطبوعه از بشارة المصطفی در نجف اشرف همان طور است که در متن نقل شد و واضح است که آن غلط است و صحیح (الی النار) است.

[۱۴۳] در این کتاب «تحقیق» حتی المقدور کوشیده شده که از غیر از کتب معتبره نقل نشود امثال کتاب «مصائب المعصومین» که مؤلف آن شخص متهم و نقلیاتش بی مدرک است نقل نگردد و لذا اسمی از آن و از مقتل اسفرائینی و امثال آنها را در ردیف کتب معتبره مثل کتاب ارشاد شیخ (ره) و لهوف سید (ره) آورده و فرقی بین آنها قائل نیست معلوم می شود اطلاع نداشته که مؤلف مصائب المعصومین کیست؟ علامه ی جلیل حاج میرزا حبیب الله کاشانی رحمه الله

در لباب الالقب گوید: الملا عبدالخالق الیزدی مؤلف کتاب بیت الاحزان و کتاب مصائب المعصومین و المعلوم من حاله انه كان واعظا متبعا في الاخبار ولكن نسبة البانية الملاحدة الى انفسهم و ظنی ان النسبة كذب فان من عادة هؤلاء الملاعين نسبة الفضلاء المشهورين بل الفقهاء الموثقين المعروفين الى مذهبهم الباطل ترويجا لمتاعهم الكاسد و تزينا لاعتقادهم الفاسد ثم على تقدير صدق النسبة- العياذ بالله- فالكتبان المذكوران و غيرهما مما ينسب اليه مؤلفة قبل ذلك و قد اسمعني بعض من رآه ان جماعة من العلماء كفروه لكونه هتاكاً في المنبر و مفتيا بطهارة اهل الذمة و نحوها من الفتاوى الشاذة الضعيفة والله اعلم- انظر لباب الالقب ص ۱۱۷- ۱۱۶ ط- طهران فتوی دادن کسی که در رشته ی وعظ و خطابه عمر خود را به پایان رسانیده آن هم فتوهای شاذة دلیل ضعیف نقلیات وی می باشد همچو شخص که مقام فقاها و اجتهاد را احراز نکرده و دارای ملکه ی استنباط نشده نباید اقدام به فتوی نماید آیا به نقلیات چنین شخص گرچه تألیفش در حال استقامت وی باشد می توان اعتماد نمود در صورتی که چنانچه از کتابش مصائب المعصومین به دست می آید در حین تألیف آن کتاب از افراد بعض فرقه های مستحدته ی منحرفه بوده است چنانچه بر ناظر بر کتابش واضح است و نمی خواهم اسمی از آن فرقه ببرم.

[۱۴۴] طبرانی در نسبت به طبرستان غلط است. طبرانی نسبت به طبریه است و احتمال دارد در نسبت به طبران هم صحیح باشد ولی در نسبت صاحب کامل بهائی طبری است.

[۱۴۵] مثير الاحزان ص ۵۹.

[۱۴۶] تاريخ كربلاء مرحوم دكتور عبدالجواد كليدار ص ۶۶ ط ۲ نجف.

[۱۴۷] ص - ۱۰۹ - ط

بيروت.

[۱۴۸] مراد نامه است که در السنه ی اهل عراق از آن خط تعبیر می آورند و حالا هم متداول است.

[۱۴۹] رجوع شود به تفصیل آن واقعه به کتاب فرحة الغری سيد بن طاووس (ره) ص ۱۱۸ ط نجف و تهذيب شيخ طوسی (ره) ج ۶ ص ۱۱۲-۱۱۱ ط نجف.

[۱۵۰] صبح الاعشى ج ۶ ص ۲۴۰ ط دار الكتاب - قاهره سال (۱۳۳۳) ق.

[۱۵۱] رجوع شود به «تاريخ العلوم عند العرب» تأليف عمر فروخ ص ۴۳۲ ط بيروت (۱۳۹۰) ق و محمد بن جرير طبري در تاريخ الامم و الملوك گوید: و لما قدم رسول الله (ص) المدينة امر بالتاريخ فيما قيل - بعد به سند خود از ابن شهاب نقل کرده: ان النبي (ص) لما قدم المدينة و قدمها في شهر ربيع الاول امر بالتاريخ. قال ابو جعفر فذكر انهم كانوا يؤرخون بالشهر و الشهرين من مقدمه الى ان تمت السنة و قد قيل ان اول من امر بالتاريخ في الاسلام عمر بن الخطاب. جمع عمر بن الخطاب الناس فسألهم فقال من اي يوم نكتب فقال علي عليه السلام من يوم هاجر رسول الله (ص) و ترك ارض الشرك ففعله عمر - رجوع شود به تاريخ طبري ج ۲ ص ۱۱۲-۱۱۰ ط مصر - مطبعة ي استقامة سال (۱۳۵۷) ق.

[۱۵۲] ج ۱ ص ۱۸۳-۱۸۰ ط بيروت.

[۱۵۳] مختص - ط.

[۱۵۴] در (الروض الانف) مطبوع در مصر به سال ۱۳۸۹ ه ق در ج ۴ ص ۲۵۵ می باشد.

[۱۵۵] التوبة - ۱۰۸ - قال السهيلي: (من اول يوم) اي من اول يوم حلول النبي (ص) المدينة و هو اول يوم من التاريخ كما اتفق الصحابة على اول سنى التاريخ عام الهجرة كذا ذكر الحافظ ابن كثير فى تاريخ

(البداية و النهاية) ج ۳ ص ۲۰۷.

[۱۵۶] (فتعين انه اضيف الى شئ مضمرا) الروض الانف ص ۲۵۵ ط مصر.

[۱۵۷] سهيلي در الروض الانف بعد از جملات که در متن نقل شده گوید: و ليس يحتاج فى قوله من اول يوم الى اضمار كما قرره بعض النحاة: من تأسيس اول يوم، فراراً من دخول من على الزمان، و لو لفظ بالتاسيس لكان معناه من وقت تأسيس اول يوم، فاضماره للتاسيس لا يفيد شيئاً، و من تدخل على الزمان و غيره ففى التنزيل (من قبل و من بعد) و القبل و البعد زمان و فى الحديث...

[۱۵۸] مجلد السماء و العالم ص ۱۷۷ طبع امين الضرب.

[۱۵۹] به تعلیقات کتاب رجوع شود.

[۱۶۰] جنة المأوی ص ۲۷۲ ط ۱ تبریز و ص ۲۱۲-۲۱۱- ط ۲- تبریز سال: ۱۳۹۷ ه.ق.

[۱۶۱] چون در تاریخ تولد حضرت مسیح (ع) شش و یا هفت قول مختلف موجود است و تاریخ میلادی معمول در عالم مسیحیت فعلی با آن اقوال که با همدیگر اختلاف زیاد داشته و فاصله بیشتر دارند نمی سازد و این تاریخ میلادی پس از سالهای دراز بعد از حضرت مسیح (ع) ساخته شده است و این که مؤرخین در تعیین مدت و فترت میان حضرت مسیح (ع) و میان ظهور حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف دارند منشأ آن اختلاف در تاریخ ولادت مسیح (ع) است و لذا بعضی از مؤرخین گفته: (۶۰۰) سال فاصله بوده و بعضی گفته: (۵۷۰) و بعضی گفته: (۶۲۲) و بعضی قائل است: (۵۶۸) تا هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و بعضی گفته: که مبعث

در سال (۶۱۰) میلادی بوده و بعضی از مفسرین گفته که بعثت در (۵۵۰) بوده و بعضی گوید: در سال (۴۶۰) و غیر از اینها اقوال دیگری نیز وجود دارد. و منشأ اختلاف عبارت از اختلاف میان مؤرخین در ولادت حضرت عیسی (ع) است نه در زمان هجرت رسول الله (ص) زیرا در زمان هجرت آن حضرت اختلافی وجود ندارد. این که گفته شد: تاریخ میلادی پس از سالهای دراز ساخته شده، یکی از اهل تحقیق در دیباچه ی کتاب (قصه ی سکندر و دارا) مطبوع در سال: ۱۳۴۳ ش در ایران- چاپخانه ی صبح امروز ص (سی و دو) گوید: تاریخ میلادی که امسال سال (۱۹۶۴) آنست فقط از ده قرن پیش قرار داده شده و سابقه ی استعمال ندارد و تا قرنهای بعد در همه ی اروپا معمول نبوده است. باید تحقیق کرد که چه پیش آمده که ده قرن پس از میلاد کلیسا به فکر وضع تاریخ برای میلاد افتاده؟ و چرا این تاریخ پس از قرار داد تا مدتی در همه کشورهای آن که دین عیسوی دین رسمی بوده پذیرفته نشده است و نیز رجوع شود به صفحه ی (چهل و پنج) آن کتاب نامبرده. و در اینجا به مناسبت تاریخ ولادت حضرت عیسی (ع) متذکر مطلبی شدم و آن را در تعلیقات کتاب نگارش خواهم داد ان شاء الله تعالی و لذا به تعلیقات رجوع شود.

[۱۶۲] از اینجا تا آخر مطلب از اضافات در طبع دوم کتاب است.

[۱۶۳] اقبال ص ۵۵۳.

[۱۶۴] ممن- ظ.

[۱۶۵] رجوع شود به «جنة المأوی» ص ۲۸۰-۲۷۹- ط- ۲- تبریز.

[۱۶۶] اقبال ص ۵۵۳ س ۲۲.

[۱۶۷] اقبال ص ۵۵۴.

[۱۶۸] فی الاختیارات- خ.

[۱۶۹] عیون الاخبار ص ۸۱ ط بیروت.

[۱۷۰]

اخبار اصفهان ج ۱ ص ۵۲ س ۱۴.

[۱۷۱] اخبار اصفهان ج ۱ ص ۵۳- س ۱۹- ۱۸.

[۱۷۲] مکاتیب الرسول- ج ۱ ص ۲۹۳- س ۱۶- ۱۵- ط- قم- سال: ۱۳۷۹ ه.ق.

[۱۷۳] اگر عبارت را «جل المؤرخین» مرقوم می فرمودند بهتر از «جل المحققین» بود زیرا مورخین به جهت شهرت وضع تاریخ در زمان عمر نسبت به عمر داده اند و اگر از روی تحقیق می نگاشتند بایستی نسبت اصل وضع تاریخ را به خود رسول الله (ص) بدهند چنانچه بعضیها داده اند.

[۱۷۴] ص ۱۳۲ ط سال ۱۳۷۱ ه مصر.

[۱۷۵] چون در بعض جاهاى آن کتاب کلماتی به چشم می خورد که از مثل مسعودی مؤرخ کبیر بسیار بعید است که آن اندازه بی اطلاع باشد.

[۱۷۶] سوره ی توبه- آیه ی- ۳۶.

[۱۷۷] تنقیح المقال شیخ مامقانی قدس سره ج ۱ ص ۱۱۵ س ۱۲ ط نجف اشرف.

[۱۷۸] بحارالانوار ج ۱۰- ط جدید ص ۱۶۴- ۱۶۳.

[۱۷۹] ج ۱۴ ص ۳۹۰ ط دار الکتب- مصر.

[۱۸۰] رجوع شود به مجله ی «هنر و مردم» ص ۴۵ شماره ۱۱۳- ۱۱۲ سال (۱۳۵۰) شمسی و درباره ی سود جستن نوح (ع) از کبوتر رجوع شود به تورات سفر تکوین ص ۱۳ که آن را (ولیم گلن قسیس اکسئی) از اصل زبان عبرانی به زبان فارسی به استعانت فاضل خان همدانی ترجمه نموده و در (ادن برغ) در سال (۱۲۶۱) هجری طبع شده است و در کتابخانه ی ما نسخه ی از آن موجود است.

[۱۸۱] رجوع شود به مجله ی «هنر و مردم» ص ۴۵ شماره ۱۱۳- ۱۱۲ سال (۱۳۵۰) شمسی.

[۱۸۲] شرح قصیده ی ابوفرس همدانی (ره) ص ۲۰۸ ط سال ۱۳۱۹ ه ق و منابع و مصادر دیگر.

[۱۸۳] آنچه بعدا تحقیق خواهد شد وجود کبوتر نامه بر را در

دوران یزید روشن خواهد کرد.

[۱۸۴] به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

[۱۸۵] قضیه ی مختار و قصد قتل وی با ابن زیاد است که یزید به ابن زیاد دستور داد که او را به قتل نرساند اصل موضوع حقیقت دارد ولی قصه را تحریف کرده اند.

[۱۸۶] ص ۲۷۲ ط تبریز سال (۱۳۶۲) ق.

[۱۸۷] کتاب قاموس المعارف از تألیفات شریفه ی شیخنا و استادنا العلامة الجلیل آقا میرزا محمد علی مدرس تبریزی خیابانی رحمه الله صاحب ریحانة الادب متوفی (۱۳۷۳) ه. ق می باشد و در شش مجلد است که هنوز چاپ نشده است استاد بزرگوار با مرحوم شیخنا المحدث صاحب وقائع الایام معاصر و سالهای دراز در یک شهرستان و یک محله زیست کرده اند رحمة الله علیهما رحمة واسعة.

[۱۸۸] عبارت خالی از مسامحه نیست و وجه آن از مطالب و بیانات گذشته روشن است.

[۱۸۹] نامه ای می تواند باشد (ولی عبارت همان طور است که نقل شده).

[۱۹۰] در وقایع الایام تتمه ی محرم الحرام شماره ی صفحه ی جلاء العیون عبارت از (۲۷۹) است ولی در جلاء العیون چاپ سربی قدیم که در زمان فتحعلی شاه قاجار به سال (۱۲۴۰) ه. ق طبع شده قصه ی مذکوره در ص (۲۳۷) است.

[۱۹۱] ج ۸ ص ۴۵۳.

[۱۹۲] مخضرم شاعری را گویند که زمان جاهلیت و اسلام را درك کرده باشد و حسان از شعراء غدیر خم بوده در اول امر علوی و بعد عثمانی شده قیس بن سعد بن عبادة رضوان الله علیه در حق او فرموده: اعمی القلب و اعمی البصر، هشت سال قبل از ولادت رسول الله (ص) به دنیا آمده و در سن صد و بیست سالگی از دنیا رفته ترجمه ی تحقیق وی در (الغدیر) ج ۲- از ص ۳۴ تا ۶۵ ط ۲

تهران می باشد به آنجا مراجعه شود مردی بسیار ترسو بوده و در این باره داستانی دارد رجوع شود به الغدیر ص ۶۴ ج ۲ و بعضی از سنیها در شرح حالش کتاب مستقلى تالیف کرده است و ابیات مذکوره در فصول مختاره جزء ثانی ص ۶۰ ط اول- نجف اشرف موجود است.

[۱۹۳] در بعضی از مقاتل و تواریخ نقل شده که اسراء اهل بیت (ع) هفته و بلکه کمتر از يك هفته در شام توقف کرده اند- رجوع شود به کتاب سر الاسرار عالم جلیل حاج شیخ عبدالرحیم کرمانشاهی متوفی (۱۳۰۵) ه. ق ص ۳۷۴ ط ایران سال (۱۳۲۰) ه. ق و از این نقل معلوم می شود که ادعای بعضیها که در شام يك ماه مانده اند صحت ندارد. چنانچه در بعضی از کتابهای فرقه ی اسماعیلیه دیدم که اهل بیت يك ماه و نیم در شام مانده اند ولی نظر به قرائن و شواهد تاریخی و تصریح بزرگان این قول مزبور قابل اعتماد نیست چنانچه سال گذشته سفری به شهرستان (خوی) شد و در منزل عالم فاضل صدیق شفیق ادیب علامه ی جلیل آقای حاج شیخ جابر فاضلی دام بقانه به نسخه ی از طبع اول این کتاب تحقیق برخوردیم شخصی در حواشی آن نسخه در عالم خیال خود ایراداتی به نظرش رسیده و در هوامش کتاب آنها را نگارش داده. پس از مطالعه ی آن اشکالات آجوبه ی آنها را در هوامش همان نسخه ی نامبرده نوشته شد و دیدم فرضیاتی کرده و گفته که اسراء اهل بیت علیهم السلام بنا به آن فرضیات پس از اربعین به کربلاء می رسند در جوابش نوشته شد با نگارش فرضیات مطلب درست نمی شود آنچه در خارج واقع گشته آن

را باید تحقیق کرده و به دست آورد و چنانچه گفته شد اهل تحقیق گفته اند اهل بیت (ع) بیشتر از يك هفته در دمشق توقف نکرده اند.

[۱۹۴] ص ۴۴ ط مصر.

[۱۹۵] ج ۸ ص ۳۲۷ ط ۲ تهران مراجعه شود.

[۱۹۶] مجتهد اکبر آية الله العظمی آقا سید محمد بن فقیه کبیر آقا سید علی حجت حسینی تبریزی کوهکمری (قدس سره) مجتهد فقیه محقق جامع در علوم اسلامی که جمع میان تتبع و تحقیق را در انواع علوم دینی کرده بود و در تحقیق در نکات احادیث و آشنائی به مزایای روایات و احاطه بر اخبار و آثار وارده از عترت طاهره یگانه و منحصر به فرد بود کسی را یارای برابری با وی نبود مرجع در تقلید بر شیعه و در اجتهاد و فقاهاست اعلم عصر بود و در سلاست تقریر و بیان شیواید بیضا می نمود و در دقت نظر و اجتهاد در مبانى در اعلا درجه و مجتهد در مبنی بود قلم و بیان من از وصف کمالات علمی و عملی و دیانت و وثاقت و امانت و ورع و تقوای آن بزرگوار عاجز و قاصر است تألیفات زیاد دارد متأسفانه تا امروز از آنها طبع و منتشر نشده است در روز دوشنبه سوم جمادی الالی سال ۱۳۷۲ ه ق به رحمت ایزدی پیوست و در قم در مقبره ی خاص در مدرسه ی (حجتیه) که از آثار خود آن بزرگوار است مدفون شد قدس الله روحه.

[۱۹۷] رجوع شود به کتاب الفهرست شیخ (ره) ص ۱۹۲ ط نجف.

[۱۹۸] چنانچه در گذشته بیان شد که علامه ی امین عاملی (ره) آمدن اهل بیت (ع) را به کربلاء در مراجعت از شام از عطیه نقل کرده و بعدا مطلع

شدم که شیخ جلیل شیخ حسین بن شیخ سلیمان بلادی (ره) در کتاب «فاجعة يوم الاربعة او حديث الاربعة في مجنى الامام زين العابدين (ع) و اهل بيته الى ارض كربلاء» آمدن امام (ع) و سبایا را به كربلاء از عطية نقل نموده رجوع شود به صفحه ی (۲۹) ط نجف گر چه مسامحه در تعبیرش رخ داده و (ابن عطية) تعبیر آورده ظاهرا از غلط نسخه است.

[۱۹۹] تقی الدین احمد بن عبدالحلیم حرانی حنبلی در سال (۷۲۸) ه. ق وفات یافته و صاحب بدعتهای فراوان و فساد عقیدتهای بی پایان است و او را شیخ الاسلام گویند و شیخ محمد بهجت بیطار از معاصرین که در مسلک وهابی هاست و ساکن دمشق است کتابی نشر نموده به نام (حياة شیخ الاسلام ابن تیمیة) و محاضرات و کلمات خودش را در آن جمع آوری کرده و به طبع رسانیده و خواسته از ابن تیمیة دفاع نماید ولی انکار بدیهیات کرده و دست و پا زده است. در چند سال قبل در دمشق در اداره ی مجمع علمی با محمد بهجت بیطار که رئیس مجمع علمی عربی دمشق خلیل مردم بیک نیز حاضر بود ملاقات و مذاکرات رخ داد مردی مشخص و وهابی مسلک بود و از مرحوم علامه حاج سید محسن امین عاملی صاحب اعیان الشیعة تعریف می کرد.

[۲۰۰] رجوع شود به کتاب: معجم بنی امیة «معجم الشجرة الملعونة» ص ۲۰۵ ط بیروت تألیف دکتر صلاح الدین المنجد- و نیز رجوع شود به کتاب: سؤال فی یزید بن معاویة تألیف ابن تیمیة به تحقیق دکتر نامبرده ص ۱۷- ط- بیروت.

[۲۰۱] عبارت سید امین عاملی (ره) شاهد است به این که گرچه تصریح به سال نفرموده ولی

ارتکازی میان شیعه است که منظورش بیستم صفر سال: (۶۱) است.

[۲۰۲] چون سید بزرگوار می داند که قول مشهور مطابق واقع می شود و استبعاد دلیل نیست و لذا آن را خواسته دفع کند چنانچه یکی از موثقین از علماء شفاها از سید امین قدس سره نقل می فرمود که قائل بود اسراء اهل بیت (ع) در اربعین اول به كربلاء آمده اند.

[۲۰۳] احوالات برید را در زمانهای سابق تفصیلا در این کتاب شرح داده شد رجوع شود به صفحه. (۱۳۸) :

[۲۰۴] نعمان ابن بشیر انصاری از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام و از امراء معاویة و یزید و از دژخیمان او بوده و در باب حمص در فتنه ی مروان و ضحاک در (مرج راهط) بعد از هلاکت یزید به قتل رسیده است رجوع شود به تواریخ و کتب رجال و شرح نهج البلاغه ی معتزلی.

[۲۰۵] منظور آنست که از نزدیکی های عراق می گذشتند یا اصلا به قصد عراق راه را طی کرده اند چنانچه ظاهر همین است و وقتی که به عراق رسیده اند به دلیل گفته اند که به كربلاء برود و قطار آن کاروان خاندان پیغمبر (ص) را که جمعی از امت او احترامشان را مراعات نموده و اسیرشان کردند به نینوا بکشد تا قبور شهداء دشت بلاء را زیارت کرده و رهسپار مدینه شوند از آنها بدتر آن کسی است، مانند ابن تیمیة که بعد از چند قرن پا به عرصه ی وجود گذارده و با تمام بی حیائی اسارت اهل بیت سیدالشهداء (ع) را انکار نماید.

[۲۰۶] خوب است در اینجا دو فقره از نامه های آن علامه ی اکبر که به اینجانب مرقوم فرموده و با خط مبارک آن بزرگوار فعلا نزد اینجانب موجود است نقل شود:
اول: بسم الله تعالی.

السلام على سادة الخلق و الائمة بالحق و رحمة الله و بركاته. فرع الدوحة الهاشمية و ثمرة السرحة الفاطمية دوحه الهدى و الايمان و سرحة التقوى و الرضوان و لدنا الابر الاعز العليم العلامة و مفخرة كل متوج بعمامة ادام الله ايامه و رفع في الدارين مقامه. و سلام هو من كل امر سلام محفوفاً بكل تجلة و احترام لك منا و لسائر من اليك و رحمة الله و بركاته كتابك و كتاب... الكريمان امامي أسرح فيهما نظري و أعمل فيهما رويتي فأجد بهما قرة عيني و برد السرور في كبدى وجدتكما تحيطاني فيهما من العوارف و العواطف ما تتجلى بخلق عظيم و عنصر كريم و حلم بعيد الغور فشكر الله لكما هذه العاطفة و لعمرى انها عاطفة مقتدرة انتما أهلها يصلكم ان شاء الله تعالى (ثبت الاثبات فى سلسلة الرواة) فلك ما طلبت فى الرواية عنى جميع ما تصح لى و عنى روايته فى هذا الثبوت اجابة لما طلبت و فتنى الله و اياكم لسلوك جادة السلف الصالح فى العلم و العمل و اقتفاء آثارهم و الاستئذنة بسواطع انوارهم و السلام عليكم و على من اليكم و رحمة الله و بركاته. صور- ۲۵ جمادى الاولى سنة (۱۳۷۱) عبدالحسين شرف الدين الموسوى (نامه ی دوم): بسم الله تعالى. أخى فى الله تعالى و ولى فى عه و جل أعزك الله و أعزبك الدين و

أهله و لازلت وجة الامال فى صالح الاعمال. و السلام عليك يا ابن رسول الله و على من اليك من الاسرة المباركة و العترة الطاهرة. رحمة الله و بركاته عليكم اهل البيت انه حميد مجيد. كتابك الكريم أمامى أدير فيه نظرى و أقلب فيه خواطرى فاحمدالله عز و

جل على ما والا نا من عواطفكم و يا لها عواطف و عوارف مثلتم بها الحنان الفاطمى بأجلى مظاهره فحزتم بها رهان السبق جريا على سننكم فى الحلبات فشكرا لحنانكم و لكم الفضل بالسبق اليه فله انتم ولله ما اتحفتموننا به من «الفردوس» و قد حظينا بها الساعة و انما تأخرنا فى الجواب لتأخر وصولها. و سيصلكم ان شاء الله تعالى مع البريد مطلوبكم النصف الثانى من اظهار الحق لتقفوا به على ضالتكم المنشودة من كلام اعلام الامامية رضوان الله عليهم. اما نسب سيدنا عبدالعظيم عليه السلام فكما ذكرتم و ما كان ذلك ليخفى على ولكن شاء القدر أن يكون هذا الغلط الفاحش فى كتابى، و الافة فيه من مصحح الملزمة فى المطبعة حيث انه لا يعرف زيد بن الحسن و انما يعرف زيد الشهيد بن الامام زين العابدين (ع) و على كل فلكم الشكر و قد اصبحنا نتظر منكم التنبية الى كل ما تجدونه محلا للنظر من كتيباتنا المتواضعة لكل من ينتقدها مع الشكر و السلام. صور- ٢٩ شعبان سنة: (١٣٧٣) عبدالحسين شرف الدين الموسوى.

[٢٠٧] در احوالات سيدالشهداء (ع) ص ٣٩١.

[٢٠٨] حديث الاربعين- ص ٣١- ط- نجف اشرف.

[٢٠٩] يعنى هر كس ايمان به خدا دارد لا بد است ايمان به معجزات بياورد- رجوع شود به كتاب «موقف العقل و العلم و العالم من رب العالمين» تأليف مصطفى صبرى شيخ الاسلام ج ٤ ص ٢٦ ط مصر.

[٢١٠] در اين بيت شاعر تصريح کرده است به اين كه اسراء خاندان رسالت در مراجعت از شام تمامى رؤس شهداء را با خودشان آورده و در كربلاء دفن کرده اند.

[٢١١] ص ١١٢ ط ٢ صيدا.

[٢١٢] ص ٢٤٧ ط ٣ صيدا سال ١٣٥٣ ق.

[٢١٣] يعنى به دست صليبي ها.

[٢١٤] رجوع شود

به لوايع الاشجان ص ٢٤٧ ط ٣ صيدا.

[٢١٥] لوايع الاشجان ص ٢٣٦ ط صيدا.

[٢١٦] سبط ابن الجوزى در تذكرة گوید: ان الخلفاء الفاطميين نقلوه من باب الفراديس الى عسقلان ثم نقلوه الى القاهرة و هو فيها و له مشهد عظيم يزارو فى الجملة فى اى مكان كان رأسه او جسده فهو ساكن فى القلوب و الضمائر قاطن فى الاسرار و الخواطر... الخ ص ١٥١ ط ايران سال ١٣٨٥ ق.

[٢١٧] از عبارت شيخ مفيد (ره) در ارشاد چنين معلوم مى شود كه رأس مطهر را در آن محل معروف در جنب مسجد اموى در دمشق گذاشته اند نه اين كه آنجا مدفون باشد چنانچه در ضمن قصه ي آن مرد شامى كه امام جواد (ع) او را در يك شب به مسجد كوفه و مدينه و مكه برده و محمد بن عبدالملك زيات او را حبس نموده بود فرموده: كنت رجلا بالشام ابعده الله تعالى فى الموضوع الذى يقال انه نصب فيه رأس الحسين عليه السلام.... الخ ارشاد ص ٣٤٨ ط تبريز و ناگفته نماند: كه آن قصه ي مرد شامى را علاوه از علماء شيعه بعضى از علماء اهل سنت نيز نقل کرده اند.

[٢١٨] ج ١ ص ١٣٦ ط حيدرآباد سال ١٣٣٧ هـ.

[۲۱۹] سیوطی در تاریخ الخلفاء در ترجمه ی سلیمان گوید: اکل فی مجلس سبعین رمانه و خروفا وست دجاجات و مکوک زبیب طائفی. سلیمان در سال ۹۶ به خلافت نشست و در سال ۹۹ وفات کرده است - شاید از پر خوری مرده است.

[۲۲۰] مرآة الجنان ج ۱ ص ۱۳۶ ط حیدرآباد.

[۲۲۱] به تعلیقات و اضافات آخر کتاب رجوع شود.

[۲۲۲] تذکرة الخواص ص ۱۵۰ ط سال ۱۲۸۵ ه ق غضب بر ابن

زیاد و نیت بر قتل او تماما از روی حيله و به جهت تبرئه از خون سید الشهداء (ع) بوده است که بلکه با کشتن ابن زیاد خود را در انظار مردم تبرئه نماید ولی موفق هم نشده است.

[۲۲۳] تذکرة الخواص ص ۱۴۹.

[۲۲۴] عباس میرزا نائب السلطنة مرد عاقل و دانای سلسله ی قاجار بوده و به زحمات زیاد متحمل شده و نامه ها به مراجع تقلید نجف اشرف نوشته مانند مجتهد و مرجع بزرگ شیعه آقا سید محمد طباطبائی مجاهد صاحب کتاب مناهل و فقیه اعلم متضلع اکبر آقا شیخ موسی بن جعفر کاشف الغطاء و دیگران و از آنها درخواست حکم جهاد و حرکت به ایران کرده که در جنگ با روسهای تزاری شرکت کنند و اینجانب خودم آن نامه ها را دیده ام و در کتاب خاندان عبدالوهاب عین بعضی از آن نامه ها را نقل کرده ام و لذا نسبت دادن صاحب آثار الشیعة الامامية بفقهاء که خودشان در جنگ با روسها دخالت کردند نسبت غلط بوده و غفلت از دست به دامن شدن دولت و مرحوم عباس میرزا بفقهاء و درخواست حکم به جهاد است. جد امجد عالم ربانی آیه الله حاج میرزا مهدی قاضی طباطبائی (قدس سره) متوفی (۱۲۴۱) قمری نائب السلطنة را نسبت به امور شخصی و خانوادگی خود بعد از وفات خویش وصی کرده و این موضوع را سلاطین قاجار همیشه مایه ی افتخار خودشان دانسته و وصایت را به عنوان وراثت اعتقاد نموده و در اسناد و نامه های خودشان که فعلا نزد نگارنده موجود است با آن افتخار جسته اند، و قاضی بزرگوار را خدمات بسیار در راه دین و دنیا در تواریخ ثبت است و ولیعهدنشین کردن

تبریز در دوره ی قاجار از زمان فتجعی شاه به صلاح دید و نظریه ی اوست و در جنگ ایران با روسهای تزاری که سالها به طول انجامیده روسها می گفته اند: مادامی که قاضی در حال حیات است ما نمی توانیم به آذربایجان وارد شویم رجوع شود به اعیان الشیعة ج ۴۷ ص ۶۱ س ۳-۲.

[۲۲۵] قمقام ص ۵۹۲ ط تهران سال ۱۳۷۷ ه ق.

[۲۲۶] رجوع شود به کتاب (شدالازار) ص ۲۸۹ ط تهران به سال (۱۳۲۸) ش تألیف معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی که در سال (۷۹۱) ق تألیف کرده و بعد از نقل نقش خاتم گوید: (فعر فوه به) یعنی از این نقش خاتم او را شناختند.

[۲۲۷] نسخه ی مخطوطه در کتابخانه ی مدرسه ی سپهسالار در طهران بوده و به امر حضرت استادنا الممتبع الشهیر المرجع الکبیر آیه الله سید شهاب الدین نجفی ادام الله ظله از آن عکس برداری شده بود این جانب از محضرشان به طور امانت گرفته و اغلب جاهای آن نسخه را مطالعه و یادداشتها از آن برداشته ام که فعلا نیز موجود است.

[۲۲۸] امام امیرالمؤمنین (ع) پسری به نام (زید) ندارد تا تصحیف (بزین) شود و کثرت اولاد آن حضرت اثبات پسر زید نامی نمی کند و عون بن علی (ع) در کربلاء شهید شده و بر شهادت وی در دشت کربلاء در کتب زیادی تصریح کرده اند مانند قره العین فی اخذ ثارالحسین ص ۸۴ ط تهران سال ۱۳۱۸ ق و روضة الاحباب سید محدث جمال الدین عطاء الله شیرازی دشتکی مشهور جال الحسینی از اکابر محدثین عامه خودش ممدوح طریقین و کتابش مقبول فریقین است رجوع شود به وقایع تتمه ی محرم ص ۲۲۴ و حافظ حسین در روضات الجنان ج ۱ ص ۱۶۶

و گوید: زید بن علی موجود نیست و عون در کربلاء شهید شده چنانچه از روضه الشهداء نیز قبلا شهادت عون را نقل کرده و کاشفی در روضه الشهداء تفصیل شهادت عون را نوشته ص ۲۶۴-۲۶۳ ط تهران سال ۱۳۳۴ ش و سید سند واسع الاطلاع آقا سید عبدالمجید حسینی حائری (ره) در ذخیره الدارین ترجمه ی عون را مشروحا نگارش داده و بر شهادتش در کربلاء تصریح کرده ص ۱۶۵ ج ۱ ط نجف سال ۱۳۴۵ ق و گوید: بنا به قول بعض ارباب مقاتل عون از برادران امام حسین (ع) اول شهید است و علامه ی مامقانی (ره) در تنقیح المقال آنچه در ذخیره الدارین آورده خلاصه ی آن را نقل کرده و عون را از شهداء کربلاء شمرده است و شیخنا المحدث خیابانی (ره) در وقائع الایام تمه ی محرم الحرام عون را در ردیف شهداء کربلاء یازده تن از اولاد امیرالمؤمنین علی (ع) شمرده و شخص نهم از آنها به شمار آورده است ص ۱۴۰ ط تبریز و صاحب قاموس الرجال در اصل وجود عون بن علی (ع) تردید کرده و گفته ابن قتیبة و شیخ مفید او را از اولاد امیرالمؤمنین (ع) بشمار نیاورده اند و وجود او را طبری از واقدی نقل کرده ولی صاحب قاموس ملتفت نشده که صاحب استیعاب و اصابه از ابن کلبی نیز وجود و تولدش را از اسماء بنت عمیس نقل کرده اند و عدم نقل ابن قتیبة و شیخ مفید (ره) دلیل عدم وجود عون نمی شود و صاحب قاموس گوید کسی شهادت عون را در کربلاء بر فرض تحقق وجودش ذکر نکرده معلوم می شود صاحب قاموس چون به حقت

نرسیده راه افسانه را پیموده است و آنهایی که به شهادت وی در کربلاء از اهل تتبع و اطلاع تصریح کرده اند بهتر از صاحب قاموس اطلاع داشته اند چنانچه اسامی جمعی از آنها نگارش یافت و آنها از قصاصین محسوب نیستند چنان که صاحب قاموس پنداشته است و این که اسمی از عون در زیارت ناحیه نیامده دلیل عدم شهادت وی نیست زیرا بیشتر از ده نفر از بنی هاشم از شهداء کربلاء اند که اسامی شان در زیارت ناحیه ذکر نشده است معلوم می شود در زیارت ناحیه نظر به ذکر اسامی جمعی از شهداء کربلاء است نه به استقصاء آنهاست. و علامه ی معاصر شیخ محمد جواد مغنیه در کتاب (المجالس الحسينية) عون بن علی (ع) را از شهداء کربلاء بشمار آورده ص ۱۳۳ ط بیروت چنانچه سبط ابن الجوزی در تذکرة و شخی اربلی (ره) در کشف الغمة عون را از اولاد امیرالمؤمنین (ع) نوشته اند. و ابن ابی الثلج بغدادی از قدماء و بزرگان و ثقات علمای امامیه که در سال ۳۲۵ ه وفات یافته در (تاریخ الائمة) علیهم السلام عون را از اولاد امیرالمؤمنین (ع) که از سائر زوجات آن حضرت غیر از صدیقه ی طاهره (ع) متولد شده اند ذکر کرده ص ۲۲ ط قم سال (۱۳۶۸) ق چنانچه به وجود عباس اصغر از اولاد امیرالمؤمنین (ع) که غیر از قمر بنی هاشم (ع) است و در کربلاء شهید شده تصریح کرده و در زیر عنوان «اصاغر» گفته که او نیز در کربلاء شهید شد ص ۲۲ و عباس اصغر شقیق عمر اطرف است و نسابه ی عمری در المجدی و ابن شهر آشوب در مناقب و محب طبری در ذخائر العقبی قمر

بنی هاشم را به (اکبر) توصیف کرده اند که ارشاد به عباس اصغر می کند و مادر عباس اصغر ام حبیب است رجوع شود به تاریخ الائمة ی ابن ابی الثلج ص ۱۰.

[۲۲۹] روضات الجنان ج ۱ ص ۱۶۶ س ۲۰ ط تهران.

[۲۳۰] به اصطلاح قدیم در تبریز آن محل را چهاربخش می گفتند و شنیده ام بعضی از بزرگان سلسله ی ما «سادات عبدالوهابیه» که عبارت از مرحوم عالم شاعر فاضل فقیه آقا سید میرزا احمد فرزند سید جلیل نقیب فاضل فقیه ورع آقا سید میرزا عبدالرحیم بن فقیه مجتهد کبیر سید میرزا محمد تقی قاضی طباطبائی قدس الله الرواحم می باشد اشعاری راجع به محل چهاربخش دارد موقعی که سوار اسب بوده و آن اشعار را سروده است و این بیت از آنهاست: در آخونی و لاله و چاربخش منم تاجدار و منم تاج بخش و ناگفته نماند که آقا میرزا سید احمد نامبرده داماد مرحوم آية الله عالم ربانی آقاي حاج میرزا مهدی قاضی طباطبائی متوفی (۱۲۴۱) ه ق و برادرزاده اش می باشد.

[۲۳۱] چون در زمان غیبت امام علیه السلام از آن وقت که غیبت کبری شروع شده اگر کسی ادعای پیغام و دستور آوردن نماید: که امام علیه السلام به من فرمود که به اشخاصی برسان فلان کار را انجام بدهند و چنین و چنان کنند باید همچو شخص تکذیب شود و او را توان تصدیق کرد و لذا جمعی از فقهاء و مجتهدین بزرگ عصر حاضر نسبت به موضوع مذکور که از حضورشان سؤال کرده اند در جواب مرقوم فرموده اند ادعای شخص معلوم الحال که مدعی پیغام آوردن از طرف حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه شده باید تکذیب شود و به ادعای او نباید ترتیب اثر

داده شود ولی جای تأسف است که يك عده از اشخاص بی سواد و سودجو عده ی از ساده لوحان و بیوه زنان را روزهای جمعه و در مواقع دیگر در مسجد مزبور جمع کرده و آنچه منظورشان از استفاده ی مادی بود می کنند و مسجد مزبور را مرکز فساد و منبع استفاده ی مادی خودشان قرار داده اند و علنی و آشکارا از کسی باکی ندارند.

[۲۳۲] جواهر الکلام شیخ الفقهاء آقای شیخ محمد حسن نجفی (قدس سره) ج ۲۰ - ص ۹۳ ط نجف ط آخوندی.

[۲۳۳] رجوع شود به وسائل الشیعة - باب ۳۳ - از ابواب مزار.

[۲۳۴] الوسائل ج ۵ ص ۳۱۰ ط تهران - ط اسلامیة.

[۲۳۵] کتاب مصائب الهداة در سال (۱۳۳۲) ه. ق در تهران طبع شده است.

[۲۳۶] جواهر ج ۲۰ ص ۹۳ ط نجف.

[۲۳۷] الاتحاف بحب الاشراف ص ۱۲ تمامی این بزرگان از علمای شیعه و سنی منظورشان از این که رأس مطهر بعد از چهل روز به بدن اطیب ملحق شده یا در بیستم صفر عودت داده شد به کربلاء با اختلاف تعبیرات شان آنست که امام سجاد (ع) در اربعین اول ۲۰ صفر (۶۱) آن را آورده ملحق به جسد آنور اطیب کرده است پس صحیح آنست که مشهور بین امامیه است.

[۲۳۸] تذکرة الخواص ص ۱۵۰.

[۲۳۹] محمد علی تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان جملاتی از آثار باقیه نقل کرده که در طبع اروپا نیست ولی از کدام نسخه و در کجا به دست آورده نگارش داده است معلوم نیست مترجم الآثار الباقیة گفته: که در نسخه های قدیمی به دست آورده - نقلیات تربیت چندان اعتماد را نشاید در اوائل امر در تبریز به شغل صحافی مشغول بوده و کتاب را دوست می داشت

در دوره ی مشروطیت وارد صحنه ی سیاست شده و به قتل شیخ شهید حاج شیخ فضل الله نوری (ره) با جمعی دیگر امضاء داده و مساجد زیادی را در تبریز ویران ساخت و از افراد فرقه ی «فراماسونیها» بوده است و کتاب نامبرده اش پر از اشتباهات شگفت آور است و استاد علامه ی اردوبادی (ره) را در حق وی دو بیت شعر فارسی است که کشف از حال او می کند و در محلش ثبت است.

[۲۴۰] ص ۳۳۱ ط اروپا.

[۲۴۱] یعنی ماه صفر و شکی نیست که مرادش بیستم ماه صفر سال: (۶۱) است اگر غیر آن سال بود به آن تصریح می کرد و مراد قزوینی نیز در عجائب المخلوقات همین است چنانچه مرادش از اول صفر که عید بنی امیه است صفر سال (۶۱) می باشد اگر غیر آن سال بود تصریح می نمود.

[۲۴۲] ص ۳۹۲ ط تهران سال ۱۳۲۱ ه ش تصریح ابوریحان احتمال ورود اهل بیت را به کربلاء در موقع رفتن از کوفه به شام باطل می کند چون گفته: پس از مراجعت از شام... الخ.

[۲۴۳] در مقابل قول شیخ طوسی (ره) و رؤساء و بزرگان دیگر و نیز در مقابل قول مشهور میان امامیه طرفدار شبهات ادعاء کرده که دفن رأس مطهر با جسد اطیب در روز اربعین دخیل در روز زیارتی بودن روز اربعین نیست ادعاء مذکور بدون مدرک و دلیل است و در مقابل قول بزرگان دین و مشهور میان امامیه ارزش ندارد و مجرد احتمال و فرض است و دلیلی ندارد و الحاق رأس مطهر به جسد اطیب به دست مبارک امام سجاد (ع) شده و کسی نگفته که به دست کسی دیگر شده و یا در غیر

روز اربعین اتفاق افتاده و اگر در اعصار متأخره بعض احتمالات از اقلام شبهه تراشان کج سلیقه صادر شده باشد مجرد احتمال بیش نیست و شیخ طوسی (ره) گرچه به ورود اسراء خاندان رسالت در اربعین اول به کربلاء تصریح نکره ولی تصریحش بالحاق رأس مطهر به جسد اطیب و همچنین تصریح بزرگان دیگر مانند «سید» و غیره بر این مطلب تصدیق آمدن امام سجاد (ع) را به کربلاء بعد از چهل روز از عاشوراء می کند چون نظرشان این است که امام (ع) آن را ملحق کرده نه کسی دیگر

و امام (ع) برای الحاق رأس مطهر در اربعین اول آمده و موقع دیگر برای این کار نیامده است و کسی نگفته که امام (ع) تنها آمده پس با سائر افراد خاندان رسالت با هم آمده اند.

[۲۴۴] علامه ی شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی صاحب کتاب الاتحاف بحب الاشراف در همین کتابش در احوالات روز عاشوراء گوید: و مما ظهر يوم قتله من الايات ان السماء امطرت دما، و ان اوانهم ملئت دماوان السماء اشتد سوادها لانكساف الشمس حينئذ حتى رؤيت النجوم و اشتد الظلام حتى ظن الناس ان القيامة قد قامت و ان الكواكب ضرب بعضها بعضا و لم يرفع حجر الا رؤى تحته دم عبيط و انقلب رمادا و اظلمت الدنيا ثلاثة ايام ثم ظهر فيها الحمرة عن ابن سيرين ان الحمرة التي مع الشفق لم تكن حتى قتل الحسين انتهى و لعل المراد شدة الحمرة... قال ابن الجوزي و حكمة ذلك ان غضبنا يؤثر حمرة الوجه و الحق سبحانه تنزه عن الجسمية فظهر تأثير غضبه على من قتل الحسين بحمرة الافق اظهارا لعظيم

الجنانية انتهى رجوع شود به الاتحاف ص ۱۲ ط مصر سال ۱۳۱۸ ق: و على الافق من دماء الشهيد ين على و نجله شاهد ان باز در کتاب الاتحاف گوید ص ۲۵: قال ابن سيرين لم تبك السماء على احد بعد يحيى بن زكريا الا على الحسين رضی الله عنه فانها مكثت اياما كانها علقه و قال الحسن الكندي لما قتل الحسين مكثنا اياما سبعة اذا صلينا العصر نظرنا الشمس على الحيطان كانها الملاحف المعصفرة و نظرنا الكواكب كانها يضرب بعضها بعضا و قال الاسود بن قيس امطرت السماء دما يوم قتل الحسين و استمر ذلك ستة اشهر. سيدالشهداء (ع) از چند جهت شباهت به حضرت يحيى (ع) دارد و لذا در عرض راه میان مکه و کوفه مکرر به جوانان بنی هاشم و به مخدرات اهل بیت قضیه ی يحيى را متذکر می شد تا به تدریج به پیش آمد روز عاشوراء آنها را آماده کند چنانچه مدت حمل و ولادت سيدالشهداء (ع) مانند حمل و ولادت حضرت يحيى (ع) شده است رجوع شود به تعليقات کتاب.

[۲۴۵] تاريخ گزیده ص ۲۰۲ ط تهران به سال (۱۳۳۹) ه. ش با تصحيح آقای دکتر عبدالحسين نوائی. حمدالله مستوفی از اولاد حر بن يزيد رياحی رحمه الله است و شايد در حدود (۷۵۰) هجرت وفات یافته باشد و مقبره ی وی تا حال در قزوین نمایان است.

[۲۴۶] ص ۱۳۹ ط مصر - القاهرة سال ۱۳۴۹ ه. ق.

[۲۴۷] سر هفتاد تن از شهداء كربلاء را به کوفه نزد ابن زیاد آورده اند رجوع شود به تاريخ کامل ص ۹۲ ط بيروت يا هفتاد و دو تن رجوع شود به کتاب حجة السعادة ص ۵۶ ط تبریز سال ۱۳۱۰ ق

و ظاهر آنست که ابن زیاد تمامی آن رؤس مطهره و یا اکثر آنها را به شام پیش يزيد به ارمغان فرستاده است.

[۲۴۸] تاريخ ابن الاثير ج ۴ ص ۸۸ ط بيروت.

[۲۴۹] درباره ی عبدالله رضیع که آیا او همان علی اصغر است؟ یا غير از اوست رجوع شود به تعليقات آخر کتاب.

[۲۵۰] رباب بنت امری ء القیس کلبی است و نسبت دادن شیخ ابن شهر آشوب (ره) در مناقب ج ۴ ص ۸۲ رباب را به امری ء القیس کندی شاعر مشهور اشتباه است و کندی کافر بوده و کلبی بعد از اسلام آوردنش رباب را به سيدالشهداء (ع) تزویج کرده است و شايد در نسخه ی مناقب اشتباه مطبعی یا خطا از قلم ناسخ است.

[۲۵۱] در کافی (مصقلة الطحان) است لفظ (ابن) را در میان ندارد چنانچه علامه ی فیض کاشانی (ره) نیز در وافى بدون کلمه ی (ابن) نقل فرموده ولی کلمه ی (مصقلة) را با ثاء (مثقلة) نوشته است و اسم این شخص در کتب رجال ذکر نشده و در تنقیح المقال او را عنوان کرده و اکتفاء به وجود اسم او در سند روایتی که در باب مولد حسین علیه السلام در کافی است و در متن به آن اشاره شد نقل فرموده و بر حسب رویه ی خود فرموده که حال او در نزد من مجهول است.

[۲۵۲] عبارت در کتاب معاصر مزبور به این نحو است: (امراة کلبیة) صحیح آنست که در متن نگارش یافت.

[۲۵۳] الدر المشور ص ۲۰۳ ط بولاق مصر به سال: (۱۳۱۲) ه. ق.

[۲۵۴] رجوع شود به اصول کافی باب مولد حسین (ع).

[۲۵۵] اینجا آخر عبارت مرآت العقول است ج ۱ ص ۳۹۵ - ط - سنگی.

[۲۵۶] شرح

کافی ملا صالح مازندرانی (ره) ج ۷ ص ۲۳۰.

[۲۵۷] ص ۱۰۹ ط بیروت.

[۲۵۸] جهت آن حرف مزخرفی است که در حالات صدیقه ی طاهره سلام الله علیها گفته و صفت غلطی را در کتابش نسبت به آن عصمت کبری نگارش داده و کتاب خودش را به کلی از ارزش تاریخی انداخته است.

[۲۵۹] توضیح المقاصد ص ۶ ط مصر.

[۲۶۰] ص ۲۵۲ ط تبریز.

[۲۶۱] عین همان عبارات شیخ مفید قدس سره را در ارشاد شیخ طبرسی (ره) در اعلام الوری با اسقاط دو کلمه نگارش داده رجوه شود به اعلام الوری ص ۲۴۱ ط تهران مطبعه ی حیدری.

[۲۶۲] ترجمه ی لهوف ص ۱۱۱ و لهوف ص ۶۲ ط صیدا.

[۲۶۳] لواعج الاشجان ص ۱۵۶ - ۱۵۵ ط ۳ صیدا.

[۲۶۴] مثير الاحزان ص ۳۴ ط سنگی.

[۲۶۵] ارشاد شیخ مفید (ره) ص ۳۵۱ ط تبریز به سال (۱۳۰۸) ه. ق همین عبارت شیخ مفید (ره) صریح است که هر چه از تواریخ با سندش از مشایخ آن بزرگوار به وی نرسیده باشد و نزد وی ثابت نشود با آن استشهاد نمی کند و نسبت آن را به جمعی دیگر می دهد ولی نزد سایر علمای شیعه ثابت شده که امام تقی جواد (ع) مسموما از دنیا رفته است پس ثابت نشدن موضوعی نزد شیخ مفید (ره) دلیل نمی شود که آن واقعیت ندارد و نزد علمای دیگر نیز ثابت نشود.

[۲۶۶] رجوع شود به صفحه ی (۱۸۶) این کتاب.

[۲۶۷] رجوع شود به معالی السبطين ص ۱۱۵ ط افسست تبریز از روی چاپ عراق و مؤلف آن مرحوم مازندرانی (ره) درباره ی افسست کردن آن کتاب در تبریز نامه ی به اینجانب نوشته و گلایه کرده و شنیدم بعدا گلایه اش رفع شده است.

[۲۶۸] رجوع شود

به زادالمعاد اعمال ماه صفر.

[۲۶۹] کامل الزیارة ص ۸۱ ط نجف و مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۲۱۵.

[۲۷۰] تهذیب ج ۶ باب ۱۶ ص ۵۲ ط نجف به سال ۱۳۸۰۰ ق.

[۲۷۱] اقبال: ص ۵۸۹.

[۲۷۲] وافی جزء ۸ ابواب زیارات ص ۲۲۳.

[۲۷۳] مصباح الفقیه کتاب صلاة ص ۳ ط نجف.

[۲۷۴] مخفی نماند که در نافله ی مغرب به دو رکعت نیز می توان اکتفاء کرد.

[۲۷۵] مستمسک ج ۵ ص ۷-۶ ط ۲ نجف- و در اطلاع به تاریخ اجمالی سید استاد (قدس سره) رجوع شود به (آثار تاریخی آیه الله طباطبائی حکیم) قدس سره ط تبریز سال ۱۳۹۰ ق که به قلم اینجانب انتشار یافته است.

[۲۷۶] در نسخه ی مفاتیح الجنان محدث قمی (ره) و زادالمعاد «نجیبه» است ولی در نسخه ی صحیحه ی خطی از مصباح المتهجدین شیخ طوسی (ره) موجود در کتابخانه ی ما در متن «نجیه» است و در هامش «نجیبه» نسخه بدل گذاشته شده است.

[۲۷۷] امام علیه السلام در این فقرات زیارات اشاره به فلسفه ی شهادت سیدالشهداء (ع) و نتیجه ی از جان گذشتگی آن حضرت فرموده که مردم را خواسته با نهضت مقدس خود و شهادت خویشتن از جهالت و گمراهی که در اثر تبلیغات سوء بنی امیه به بار آمده بود و مردم نسبت به اسلام و احکام قرآن جاهل شده بودند از جهالت و نادانی برهاند و اساس تبلیغات زهرآگین بنی امیه را که خودشان را ذی القربای رسول الله (ص) قلمداد کرده و اسلام را وارونه به مردم نشان داده بودند از بین برده و منهدم سازد و مردم را که بر ضلالت انداخته و در امور دین با ادعاء این که اولی الامر واجب الاطاعه هستند در حیرت و سرگردانی گذاشته بودند خلاص کند

و اسلام اموی و دین یزیدی را از میان برداشته اسلام واقعی و دین حقیقی را نگهدارد چنانچه تا امروز از برکات شهادت آن حضرت اسلام واقعی محفوظ و دین واقعی الهی که خاتم انبیاء (ص) آورده باقی و با کلمات چرند و خرافی بعضی از اذناب استعمار سیاه در باقی ماندن اسلام حقیقی به دل کسی از اهل ایمان شبهه ای راه نخواهد یافت.

[۲۷۸] الفتاوی الفقهیه الکبری ج ۱ ص ۲۶۴.

[۲۷۹] الغدیر ج ۱۰ ص ۲۱۰ ط ۲ تهران.

[۲۸۰] الغدیر: ج ۱۰ ص ۲۰۹ ط ۲ طهران.

[۲۸۱] روح البیان ج ۴ ص ۱۴۳-۱۴۲.

[۲۸۲] مراد حجة الاسلام بودن غزالی نزد اهل سنت است اما حجة الاسلام علی الاطلاق نزد شیعه ی امامیه عبارت از سید الفقهاء و المجتهدین حاج سید محمد باقر حجة الاسلام شفتی اصفهانی قدس سره است که در سال (۱۲۶۰) ه. ق وفات یافته و صاحب تألیفات است و در شهرستان زنجان و اطرافش حجة الاسلام مطلق عبارت از یگانه مرد بزرگ دینی و فقیه و مجتهد کبیر عالم ربانی آخوند ملا قربانعلی زنجان قدس سره می باشد که در سال (۱۳۲۹) ق در کاظمین از دنیا رحلت فرموده و به شرح حال آن بزرگوار بطور صحیح رجوع شود به کتاب (فرهنگنامه ی زنجان) تألیف فاضل محترم آقای محمدرضا روحانی که طبع و منتشر شده است.

[۲۸۳] عثمان را که کشتند جنازه ی وی را به مزبله انداختند و سه روز در آنجا ماند و شبانه چند نفر مانند مروان جنازه ی او را حمل کردند که دفن نمایند قومی از بنی مازن فریاد زدند که هرگاه او را در مقبره دفن کرده باشید فردا به مردم خبر خواهیم داد و لذا جنازه را از

آنجا برداشتند و بحش کوکب که یهودیها اموات خودشان را در آنجا دفن می کردند بردند و دفن کردند وحش به فتح اول و تشدید ثانی و بضم اول نیز ضبط شده به معنی بستان است و کوکب نام مردی از انصار بوده رجوع شود در آنچه نگارش یافت به استیعاب و طبری و شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید و هامش تلخیص الشافی ج ۴ ص ۱۲۶ ط نجف- شیخ مفید قدس سره در کتاب مسار الشیعة فرموده: و فی هذا الیوم بعینه (یعنی الیوم الثامن عشر من ذی الحجة) من سنة اربع و ثلاثین من الهجرة قتل عثمان بن عفان و له یومئذ اثنان و ثمانون سنة و اخرج من المدار و القی علی مزلیل المدینة لا یقدم احد علی موارثه خوفا من المهاجرین و الانصار حتی احتیل له بعد ثلاث فاخذ سرا و دفن فی (حش کوکب) و هی مقبرة اليهود بالمدینة فلما ولی معاویة ابن ابی سفیان ادخلها به مقابر اهل الاسلام و فی هذا الیوم بعینه بايع الناس امیرالمؤمنین (ع) بعد عثمان و رجع الامر الیه فی الظاهر و الباطن و اتفقت الکافة علیه طوعا بالاخترار.... رجوع شود به مسار الشیعة ص ۴۰ ط مصر و به نسخه ی مخطوطه ی موجوده در کتابخانه ی ما که در سال (۱۳۰۸) ق کتابت شده و در جملاتی از عبارات کتاب در نسخه ی چاپ شده در مصر غلط دارد و عبارات صحیحه از نسخه ی خطی نقل شد و نیز رجوع شود به کتاب (أنیس الموحدین) نراقی (ره) چاپ تبریز به سال ۱۳۹۲ ق به پاورقی ص ۱۸۷ ولی طرفداران..... به عبارت شیخ مفید (ره) که در پاورقی صفحه ی نامبرده نقل کرده ام در

موقع نشر کتاب انیس الموحدین قلم کشیده اند اف باد بر.... در صورتی که مذهب رسمی ایران به موجب قانون مملکت مذهب شیعه است و کسی حق ندارد جلوگیری از نشریات شیعه نماید. و شیخ (ره) در تلخیص شافی فرموده: که کسی نمی توانست عثمان را دفن کند و امیرالمؤمنین (ع) مانع شدن از دفن او را انکار فرمود و امر کرد که اهل وی مباشرت دفن او را بکنند. رجوع شود به تلخیص شافی ج ۴ ص ۱۲۶ ط نجف و در احوالات دفن عثمان بیشتر از آنچه در اینجا نگارش یافت رجوع شود به آنچه در کتاب «اللوامع الالهية» نگارش داده ام ص ۴۵۰-۴۴۹- ط تبریز سال ۱۳۹۷ ه.

[۲۸۴] لطائف المعارف ص ۱۰۲-۹۹- ط مصر.

[۲۸۵] لطائف المعارف ص ۹۶- المحبر ص ۴۷۳ تألیف محمد بن حبيب نسابه متوفی به سال (۲۴۵) ق ط حیدرآباد و کتاب المنمق ایضا تألیف محمد بن حبيب ص ۴۸۷ و ص ۵۳۲ ط حیدرآباد.

[۲۸۶] الاستیعاب در هامش الاصابة ج ۴ ص ۸۸-۸۷.

[۲۸۷] ج ۱ ص ۳۳۹.

[۲۸۸] جماعتی که فتوای امام صادق (ع) را که از شجره ی طیبه رسالت است به کنار بگذارند و به فتاوی اشخاص که از اصل نژاد.... است عمل کنند از آنها چه توقع باید کرد؟ گروهی که فقه اهل بیت (ع) را از بدعتها به شمار آورند چنانچه ابن خلدون مغربی در مقدمه ی مشهور تاریخش به این هذیان زبان گشوده انسان از آنها چه انتظار باید داشته باشد؟ رجوع شود به مجلدات کتاب (الامام الصادق (ع) و المذهب الاربعة) تألیف علامه ی فاضل آقای اسد حیدر ایدة الله که در نجف اشرف و بیروت طبع شده است.

[۲۸۹] به تعلیقات

آخر کتاب رجوع شود.

[۲۹۰] رجوع شود به المیزان شعرانی ج ۱ ص ۱۳۸- الکور: الدور من العمامة.

[۲۹۱] رجوع شود به الهدایة شیخ الاسلام مرغینانی ج ۱ ص ۳۳.

[۲۹۲] الفقه علی المذاهب الاربعة ج ۱ ص ۱۸۹.

[۲۹۳] البحر الرائق لابن نجیم ج ۱ ص ۳۱۹.

[۲۹۴] سر انحلال الامة العربية ص ۱۸۹ ط ۲ دمشق سال ۱۳۸۶ رسول الله.

[۲۹۵] امثال جبهانها و صاحب خطوط العريضة ها هم هر قدر می توانند به تحريك اربابانشان از اجانب آنچه هذیان است درباره ی شیعه می نویسند و پولهای سرشاری که از وهابیها برای تبلیغات و اختلاف انداختن میان مسلمانها با تبلیغ مسلك وهابی گری به ایران سرازیر می شو و امثال... از معمهای محروم بی سواد به وجود می آورند و استعمارگران به منظورشان می رسند فالی الله المشتكى. و در رد خطوط العريضة رجوع شود به كتاب «مع الخطيب في خطوطه العريضة» تأليف علامه ی جليل الاخ الاجل الامجد آقاي صافي گلپایگانی ادام الله تعالى بقائه که مکررا چاپ و نشر شده است و در رد جبهان زندیق یهودی رجوع شود به كتاب «الجبهان سليل الشيطان» تأليف لطيف علامه شيخ احمد مغنية دام بقائه طبع بيروت.

[۲۹۶] الحجرات - ۱۰.

[۲۹۷] هود - ۱۸.

[۲۹۸] رجوع شود به احتجاج طبرسی (ره) ج ۲ ص ۳۱۲ ط نجف و عین عبارت توقیع شریف این است: و سأل عن السجدة على لوح من طين القبر و هل فيه فضل؟ فاجاب: يجوز ذلك و فيه الفضل. و مراد از طين قبر در سؤال حمیری (ره) عبارت از خاک قبر مبارك سيد الشهداء عليه السلام است چنانچه قبل از این سؤال از تسبیحی که از تربت سيد الشهداء عليه السلام درست می کنند سؤال کرده که آیا در آن فضیلت هست؟ در جواب فرموده: مرد

با آن تسبیح می کند و چیزی از تسبیح نیست که افضل از آن باشد و از فضل تسبیح ترتب آنست که مرد تسبیح گفتن را فراموش می کند و تسبیح تربت را در دست می گرداند و به او ثواب تسبیح گفتن نوشته می شود.

[۲۹۹] راجع به جبین و جبهه و تشخیص سایر موارد سر و صورت و اعضاء خارجی و داخلی انسان بطور دقیق رجوع شود به كتاب (الانسان) علی فکری مصری ط مصر سال ۱۳۵۳ ق. و خواننده ی عزیز باید به جملات زیر دقت نماید: از دقت در کتب لغت معنی «جبین» چنین است: الجبین مافوق الصدغ. و الصدغ ما بین العین و الاذن. و در تیمم باید به جبهه و جبین مسح شود پس باید با کف دستها به پیشانی و بالای صدغ که بالای میان گوش و چشم است مسح شود و این ترتیب وقتی عملی می شود که انگشت ابهام را باید باز نگاه داشت و مسح نمود که جبین که عبارت از بالای صدغ یعنی بالای میان گوش و چشم است با پیشانی با هم مسح شود، با انگشت ابهام دست راست به جبین طرف راست مسح شود که انگشت ابهام به فوق صدغ یعنی بالای میان گوش و چشم عرضا و طولاً برسد که تمام جبین را بگیرد و بر آن مسح به عمل آید و با انگشت ابهام دست چپ به جبین طرف چپ مسح می شود به نحوی که گفته شد. و تعجب است در اغلب رساله های عملیه ی فارسی اندازه ی دو طرف پیشانی «جبین» و کیفیت کشیدن کف دست را بر آن درست روشن توضیح نداده اند.

[۳۰۰] رجوع شود به المغنی

این قدامه ج ۱ ص ۶۲۶.

[۳۰۱] رجوع شود به كتاب الام ج ۱ ص ۱۱۶ و ایضا كتاب الام ج ۱ ص ۱۳۴ ط مصر سال ۱۳۸۱ ق.

[۳۰۲] تفسیر کبیر رازی ج ۱ ص ۲۰۵ ط مصر و ص ۱۵۹ ج ۱ ط اسلامبول.

[۳۰۳] همان مصدر همان صفحه.

[۳۰۴] تفسیر کبیر رازی ص ۲۰۴ ج ۱ ط مصر و ص ۱۵۸ ج ۱ ط اسلامبول.

[۳۰۵] همان مصدر ج ۱ ص ۲۰۷ ط مصر و ص ۱۶۱ ج ۱ ط اسلامبول.

[۳۰۶] همان مصدر ج ۱ ص ۲۰۷ ط مصر و ص ۱۶۱ ج ۱ ط اسلامبول.

[۳۰۷] کتاب اربعین امام رازی در حیدرآباد دکن به قطع وزیری در ۴۹۲ صفحه به سال ۱۳۵۳ رسول الله به طبع رسیده است.

[۳۰۸] محمد بهجت اثری در حالات سلسله ی آلوسی ها کتابی تألیف کرده به نام «اعلام العراق» و آن را در سال (۱۳۴۵) ه. ق به طبع رسانیده و در کتابخانه ی ما نسخه ی از آن موجود است و عمده نظرش در آن کتاب شرح حال استادش سید محمود شکری آلوسی می باشد که حفید ابوالثناء آلوسی صاحب روح المعانی است خاندان آلوسی در بغداد ساکن بوده اند و طرفدار عقائد ابن تیمیة و محمد بن عبدالوهاب اند اثری نامبرده گوید ص ۱۴۱: و من وافق الامام ابن تیمیة و المصلح الشیخ محمد بن عبدالوهاب کالمفسر الالوسی و ابنه صاحب جلاء العینین و حفیده صاحب غایة الامانی..... حفیدش عبارت از محمود شکری آلوسی است و صاحب کتاب بلوغ الارب است که مکرر چاپ شده و بهجت اثری در غایت تعصب در تسنن و عداوت با شیعه است بلی آنچه در آن کتابش حق گوئی کرده عبارت از انتقادش

از حالات متصوفه ی سنیهاست ولی بسیار قلم تلخ دارد رجوع شود به آنچه درباره ی نهانی صاحب تألیفات گفته ص ۱۴۱ و تعجب از آنست که نسب آلوسی ها را به موسی مبرق بن امام جواد (ع) می رسانند چنانچه شاعر مشهور عبدالباقی عمری آن را به نظم آورده و از صحت آن سلسله ی نسب خدا عالم است مانند نسبی که به شیخ عبدالقادر گیلانی درست نموده و جعل کرده اند و نیز مانند رشته ی نسبی که بعضیها از اهل تسنن به حضرت امام حسن عسکری (ع) رسانیده و قطعاً جعل کرده است.

[۳۰۹] شیخ سلامه قضاعی عزامی شافعی در کتابش فرقان القرآن گوید: حدثنا الثقة انه ای السید نعمان ابن السید الالوسی صاحب التفسیر زاد فی تفسیر والده شیئا مما یوافق اهواء ابن تیمیة ص ۱۱۹ ط بیروت.

[۳۱۰] تفسیر کبیر رازی ص ۲۰۶ ج ۱ ط مصر.

[۳۱۱] تفسیر کبیر امام رازی ج ۱ ص ۱۹۸ و ص ۲۰۴ ط مصر. از این کارهای معاویه روشن است که می خواسته اسلام اموی درست نماید و اسلام حقیقی را از بین ببرد.

[۳۱۲] تفسیر آلوسی ج ۱ ص ۴۶ ط بیروت.

[۳۱۳] در آن زمانها از صفا که انسان به طرف مسجدالحرام نگاه می کرده کعبه و اشخاصی که مشغول طواف بودند آنها را می دید.

[۳۱۴] گریه کردن هارون معلوم نیست که از روی تنبه بوده یا از روی حیله و تزویر و ریاکاری که شیوه ی امثال هارونهاست چنانچه آخر قصه که بغوی نقل کرده شاهد احتمال دومی است. هارون از این طرف علماء را جمع می کرد و خلافت بلافضلی امیرالمؤمنین علیه السلام را بعد از رسول الله (ص) به آنها ثابت می نمود و از طرف دیگر وزیر خود

علی بن یقطین (ره) را درباره ی وضوء گرفتن که بفهمد به طریق شیعه وضوء می گیرد یا به طریق سنیها به طور پنهانی به وی نگاه می کند که اگر شیعه است از بین ببرد یا معزولش نماید و امام علیه السلام نیز به علی بن یقطین قبلاً اطلاع داده بود چنانچه آن قصه مشهور و در کتب معتبره مذکور و در ارشاد شیخ مفید (ره) و کتب دیگر مسطور است و رفتارش با حضرت امام موسی بن جعفر (ع) معروف است این رویه غیر از شیطنت و خباثت چیز دیگری نیست. و رویه ی فراعنه ی روزگار همیشه همین است.

[۳۱۵] الفتوحات المکیة جزء ۴ ص ۶۹۲ ط مصر.

[۳۱۶] قال الامير شكيب ارسلان في تعليقه على حاضر العالم الاسلامي: كان هارون الرشيد جبارا سفاكا للدماء على نمط من ملوك الشرق المستبدين. وقد كاد يبسط بالامام الشافعي لتهمة انه يميل الى اولاد علي. رجوع شود به كتاب: العتب الجميل تأليف علامه ی جلیل سید محمد بن عقیل هامش ص ۲۰ ط بیروت از منشورات هیئت بحوث اسلامیة در (اندونزی) سال (۱۳۹۱) ق.

[۳۱۷] خصال شیخ صدوق (ره) در حدیث اربعمائه که امیرالمؤمنین (ع) آنها را در یک مجلس به اصحابش تعلیم فرموده که دنیا و آخرت مسلمانان را اصلاح می کند رجوع شود به صفحه ی: (۶۱۰) ج ۲ ط تهران.

[۳۱۸] التوبة: ۸۴.

[۳۱۹] جلالین ص ۲۶۳ ط دمشق.

[۳۲۰] ص ۲۵۶ ط ۸ مصر.

[۳۲۱] ص ۲۸۷ ج ۲ ط مصر.

[۳۲۲] الاحزاب- ۵۳.

[۳۲۳] النساء- ۱۴۵.

[۳۲۴] الاحزاب- ۲۱.

[۳۲۵] الاحزاب- ۵۶.

[۳۲۶] الانشراح- ۴.

[۳۲۷] الحجر- ۷۲.

[۳۲۸] رجوع شود به کتاب (الصلوات و البشر فی الصلاة علی خیر البشر) تألیف مجدالدین فیروزآبادی متوفی (۸۱۷) ه صاحب قاموسی ص ۱۱۴ ط

دمشق سال ۱۳۸۵ رسول الله و رجوع شود به اتحاف السادة المتقين بشرح اسرار احياء علوم الدين ج ۵ ص ۵۲ ط بیروت که علامه مرتضی زبیدی احياء العلوم غزالی را در ده مجلد شرح کرده است.

[۳۲۹] انوار نعمانیه ی سید جزائری خج ۱ ص ۱۳۲ ط تبریز.

[۳۳۰] ناگفته نماند: تحقیق آنست خواه بنا بر قول به اقتضاء امر بشئی نهی از ضد خاص و یا بنا بر قول به عدم اقتضاء باز ممکن است بنا بر قول به صحت امر ترتبی در مسأله ی مذکوره با ترك صلوات نماز صحیح باشد. و مسأله ی ترتب از مسائل مهمه ی علمی در اصول فقه و مطرح انظار علماء و اهل تحقیق است صاحب کفایه مانند شیخ انصاری (ره) آن را صحیح نمی داند و استاد الاساتید محقق نائینی (ره) مقدمات متعدده ی علمی چیده و صحت آن را بر حسب نظر خویش ثابت فرموده چنانچه اکثر اساتید عظام ما تبعا به محقق نائینی (ره) ترتب را صحیح می دانند ولی حق آنست که امر ترتبی صحیح نیست و مطارده از میان امر بأهم و امر به مهم هیچ آنی برداشته نمی شود گرچه در وقت بسیار جزئی باشد و نگارنده در این مسأله رساله ی مستقلة تألیف کرده و سیدنا الامام المحقق الحجة الكوه کمری قدس سره در میان اساتید ما ترتب را صحیح نمی دانست و حق در مسأله با آن بزرگوار است و مقدماتی که محقق نائینی (ره) ترتیب داده و کشف از مقام علمی آن علامه ی محقق بزرگوار می کند شاید پس از دقت و غوررسی دقیق تمام نباشد و بحث در آن مسأله ی علمی احتیاج به تفصیل در اطراف آن و شرح و بسط در مطلب

دارد و در رساله ی مذکوره بیان شده است.

[۳۳۱] رجوع شود به تفسیر الدر المنثور ج ۵ ص ۲۲۰-۲۱۵.

[۳۳۲] صواعق محرقه- ص ۱۳۹ ط مصر سال ۱۳۱۲ رسول الله.

[۳۳۳] نور الثقلین ج ۴ ص ۳۰۰ ط قم.

[۳۳۴] غایة المرام ص ۳۱۴.

[۳۳۵] رجوع شود به کتاب مستمسک العروة الوثقی تألیف سیدنا الاستاد آیه الله طباطبائی حکیم قدس سره ج ۶ ص ۳۸۳ ط ۲ نجف و الصواعق المحرقة ص ۸۷ و کشف الغمة للشعرانی ج ۱ ص ۱۹۴ ولی در خود صواعق (و علی آل محمد) است.

[۳۳۶] جواهر الکلام ج ۱۰ ص ۲۶۲ ط نجف.

[۳۳۷] راجع به آیه ی تطهیر و تحقیق در تفسیر و مفاد آیه ی شریفه رجوع شود به مقدمه ی که بر کتاب «بحثی کوتاه درباره ی علم امام (ع)» تألیف استاد علامه ی اکبر آقای طباطبائی دام ظلّه صاحب «تفسیر المیزان» نگارش داده ام طبع تبریز به سال: (۱۳۹۶) ه. ق.

[۳۳۸] الصلوات و البشر ص: -۸۰ ط دمشق.

[۳۳۹] غافر- ۴۶.

[۳۴۰] سباء- ۱۳.

[۳۴۱] به صواعق ابن حجر ردهای زیاد از علمای شیعه نوشته اند و قاضی نورالله شهید قدس سره نیز کتابیه نام صوارم مهرقه تألیف فرموده و طبع شده و با حسن وجه ابن حجر را رد کرده ولی ناگفته نماند که ابن حجر در صواعق به مطالبی اقرار کرده که بر نفع شیعه تمام شده چنانچه اعترافی که راجع به دلالت آیه بر صلوات بر (آل) نموده بهتر شاهد بر مدعی ماست و آنچه در آخر کلامش اعتراف کرده که ازواج و ذریه داخل (آل) نیستند موافق اعتقاد ماست و از فضائل اهل بیت اطهار (ع) بقدری نقل کرده که کتابی مستقلاً جمع آوری و طبع شده است.

[۳۴۲] صواعق ص ۸۷ در ذیل آیه ی

شریفه: ان الله و ملائکته یصلون علی النبی....

[۳۴۳] تعجب است در عین این که اقرار می کند که آیه دلالت بر صلوات بر (آل) را نیز دارد و پیغمبر (ص) دستور داده و تعلیم فرموده که بر (آل) نیز صلوات گفته شود با این حال در صلوات نوشتن باز (آل) را ترک کرده و حذف می کنند و لذا آیه الله علامه (ره) کتابی تألیف فرموده و در آن اثبات کرده که اهل سنت در اغلب آنچه از آیات قرآن مجید استفاده می شود مخالفت کرده اند رجوع شود به تعلیقات آخر کتاب.

[۳۴۴] ج ۱۳ ص ۳۹ ط مصر سال ۱۳۰۲ رسول الله.

[۳۴۵] ظاهراً مرادش اینست: که اهل را به معنی زوجه کردن به جهت قرینه در کلام است و الا اهل به معنی زوجه بدون قرینه در کلام استعمال نمی شود.

[۳۴۶] رجوع شود به مقایس اللغه ج ۱ ص ۱۶۱. و المنجد. و مجمع البیان ج ۱ ص ۱۰۴ ط صیدا.

[۳۴۸] حدیث صحیح متواتر از طرق شیعه و سنی است گر چه بعضی از نواصب را درد دل عارض شده و هذیانها گفته اند و در خصوص حدیث شریف رجوع شود به کتاب نفیس «فتح الملك العلی بصحة حدیث باب مدينة العلم علی» تألیف فاضل علامه ی محدث احمد بن محمد بن الصدیق المغربی نزیل قاهرة ط مصر سال ۱۳۵۴ ه. ق.

[۳۴۹] چنانچه این مطلب را در چند سال قبل در مجله ی (رسالة الاسلام) که از دارالتقريب بين المذاهب الاسلامية در قاهره منتشر می شود ضمن مقاله ی نگارش داده و واضح ساخته ام که به تقلید میت دلیلی نداریم و در اسلام تقلید میت جائز نیست رجوع شود به رسالة الاسلام عدد ۴ -

ص ۲۸ سال دوم سنه: (۱۳۶۹) ه. ق چنانچه از شیعه هم اگر کسی ادعاء کند که تقلید میت ابتداء جائز است کلام بی دلیل و ادعای بی مدرک است و تقلید بر میت ابتداء اجماعاً باطل است چنانچه بعضی از جهال پیدا شده اند جوانهای خود را ابتداء به يك نفر از اموات و ادار می کنند که تقلید کنند ناشی از نادانی و جهالت و در دین تابع اهواء و آراء نفسانی شدن و مردم را به ضلالت انداختن است. چنانچه مطلب مذکور را در ضمن مقاله ی مفصلی نیز در مجله ی «العرفان» صادره از صیدا- لبنان مجلد ۳۷ ج ۱۰ ص ۱۱۴۶ سال: ۱۳۶۹ ه. ق تحقیق کرده ام و همان مقاله در تعلیقات مضافه بر «جنة المأوی» در طبع دوم سال: ۱۳۹۷ ق از ص ۴۴۳- الی- ۴۶۲ منتشر شده است و در رساله ی مستقلة که در مسأله ی «اجتهاد و تقلید» تألیف شده تفصیلاً تحقیق گردیده و هنوز چاپ نشده است.

[۳۵۰] رجوع شود به کتاب عدة الاصول شیخ الطائفة طوسی (قدس سره) القدوسی جزء ۲ ص ۱۱۶ ط بمبئی. و شیخ (ره) فرموده: که این مسأله بنا به اصول اساسی مذهب ما اصلاً ساقط است.

[۳۵۱] رجوع شود به مصابیح الانوار ج ۱ ص ۴۳۴ ط نجف اشرف.

[۳۵۲] رجوع شود به جنة المأوی ۲۹۷ ط تبریز. و نیز رجوع شود در آن به تعلیقات نگارنده ص ۲۹۹- ۲۹۷ ط- ۱- تبریز- و ص ۲۴۵- ۲۴۱- ط- ۲ تبریز.

[۳۵۳] رجوع شود به جنة المأوی ص ۲۹۷ ط- ۱- تبریز.

[۳۵۴] رجوع شود به کتاب نفیس (الكلمة الغراء فی تفضیل الزهراء (ع) تألیف امام آية الله سيدنا شرف الدين موسوی عاملی قدس سره ص ۲۱۵ ط

نجف سال ۱۳۷۳ ق که با فصول المهمة ی آن بزرگوار با هم طبع شده و موضوع مزبور را از عکرمه ی ناصبی خوارج مسلک جماعتی نقل کرده اند چنانچه از اسباب النزول واحدی و ابن حجر در صواعقش نقل شده است.

[۳۵۵] به تفسیر (آل) مراجعه شود.

[۳۵۶] فاطر: ۳۲.

[۳۵۷] ابوالحسن ناشی صغیر بغدادی به سال (۳۶۵) ه. ق وفات یافته و از مشایخ شیخ مفید (ره) است و در بسیاری از کتب ادبیات نسبت قصیده را که اولش ذکر شده به عمرو بن عاص مشهور داده اند و آن از اغلاط بشمار است.

[۳۵۸] در اواخر روضه ی (۲۷) از ریاض السالکین شرح صحیفه ی طبع سنگی و از خداوند مسئلت می نمایم که توفیق طبع آن کتاب بسیار نفیس را باهل خیر و صلاح مانند چاپ انوار الربیع آن علامه ی جلیل که از مفاخر علماء شیعه است عنایت فرماید و کتاب طراز اللغة که از نفائس آثار آن علامه ی بزرگ است و در کتابخانه ی شیخنا الاستاد کاشف الغطاء (ره) در نجف اشرف موجود است قدم به عالم مطبوعات گذارد و آن کتاب در لغت و تفسیر آیات و شرح اخبار و در چند مجلد و به عنوان: اللغة. الايات. الآثار. تألیف شده است و به مطالعه ی آن نائل شده ام و مقام شامخ علمی آن سید علامه از تصانیفش نمایان است.

[۳۵۹] أنوار نعمانیہ ج ۱ ص ۱۳۳ ط تبریز.

[۳۶۰] رجوع شود به هامش شرح لمعه به خط ملا کاظم (ره) طبع اصلی تبریز ولی این حاشیه و عبارات را در حواشی آقا جمال خوانساری (ره) که مستقلاً به قطع بزرگ طبع سنگی در سال (۱۲۷۲) ه. ق در طهران چاپ شده نیافتم.

[۳۶۱] یعنی

مشهور در نزد عامه.

[۳۶۲] ج ۱ ص ۶۴-۵۷ ط تهران از انتشارات حقیقت تبریز.

[۳۶۳] طبع جدید ج ۲۵ ص ۲۳۶.

[۳۶۴] امالی صدوق: ۱۴۵، معانی الاخبار: ۳۳ بحارالانوار ج ۲۵ ص ۲۱۶.

[۳۶۵] معانی الاخبار: ۳۳.

[۳۶۶] الاحزاب: ۵۶.

[۳۶۷] خواننده ی عزیز ملاحظه فرماید چطور مأمون عباسی که یکی از خلفای بر حق سنیها و از اولی الامرهای آنها بوده که به مراتب عالم و فاضل از دیگر خلفای آنهاست اعتراض کرده که دستور رسول الله (ص) آن بوده که (آل محمد) را در صلوات باید ضمیمه نمایند و گوید: اجماع امت بر آن قائم است ولی اهل سنت تا حال هم به امر پیغمبر (ص) عمل نکرده اند و نمی کنند.

[۳۶۸] یس: ۴-۱.

[۳۶۹] بحار ج ۲۵ ط جدید ص ۲۲۹.

[۳۷۰] المؤمن: ۴۵.

[۳۷۱] معانی الاخبار: ۳۳ و در سفینة البحار: الاذریته (نسخه) ج ۱ ص ۵۴.

[۳۷۲] محجة البیضاء ج ۲ ص ۳۱۴ ط تهران نقل از کافی ج ۲ ص ۴۹۵ رقم ۲۱.

[۳۷۳] ج ۱ ص ۵۴.

[۳۷۴] امالی ج ۱ ص ۲۷۵ ط مصر سال (۱۳۷۳) ه. ق عین عبارات عربی امالی نقل شد و ترجمه به فارسی نگردید چون در ترجمه نکات و حلاوت و دقائق شیرین عبارات عربی از بین می رود و در قالب الفاظ فارسی آنها گنجیده نمی شود یعنی الفاظ فارسی از بیان تمامی آن نکات قاصر بوده و آن وسعت زبان عربی را ندارد تا گنجانیده گردد و در هر جا که عین عبارات عربی را نقل کرده ام نظر به این جهت است که نگارش یافت.

[۳۷۵] در بعض نسخ: (یقدر) بدون تشدید است یعنی قادر است بنی عباس را از تخت سلطنت کنار کند. از این کلام

معلوم می شود که حتی مردم دیگر غیر از بنی عباس هم می دانستند که امام (ع) با دستگاه جابرانه ی هارون الرشید و استبداد و دیکتاتوری وی مخالف است و بر حسب ظاهر اگر قدرت داشته باشد او را از تخت خلافت غاصبانه و سلطنت ملوکی بر کنار خواهد کرد تا حق در جای خود بر قرار شود و عدالت اجتماعی اسلامی به تمام معنی حکم فرما گردد و استبداد محض يك نفر که به نام خلافت مسلط شده از میان برود چون رویه ی هارون در حکومت و سلطنتش رویه ی خلافت اسلامی نبود بلکه روش جابره بود چنانچه کلام شکیب ارسلان گذشت ص ۴۳۸.

[۳۷۶] چنانچه پیش بینی عبدالعزیز تحقق یافته و آن قصه را سید علماء اسلام مسندا روایت فرموده و در صفحات تاریخ ثبت و در صفحه ی روزگار به یادگار مانده است.

[۳۷۷] میان دو قوس در نسخه های زیادی از امالی موجود است.

[۳۷۸] نسخه ی خطی موجود در کتابخانه ی ماست و ص ۴۷- ۴۶ ط تهران که شش کتاب از تألیفات ابومحمد جعفر بن احمد بن علی قمی نزیل ری (ره) با نسخ دیگر از اصول در يك مجلد به سال ۱۳۷۱ ه ق طبع شده است و یکی از آن تألیفات کتاب (نوادیر الاثر فی علی (ع) خیر البشر) است از تصانیف ابومحمد جعفر قمی (ره) است و در آن کتاب با طرق زیادی متجاوز از چهل طریق از اعمش (ره) و غیره از عطیه ی عوفی رحمه الله از جابر بن عبدالله انصاری (قدس سره) روایت کرده که رسول الله (ص) فرمود: علی خیر البشر- و لا یشک فیه الا کافر او منافق و در بعض طرقش: علی خیر البشر من ابی فقد

کفر ص ۳۶ و در بعضی: علی خیر البشر بعد رسول الله (ص) من قال غیر هذا فقد کفر ص ۳۸- و جای شک نیست که عطیه ی عوفی محدث فقیه شیعی است و راجع به شرح حال او در ص ۱۸۱- ۱۷۹ گذشت و از ضعیف شمردن اهل سنت عطیه را معلوم می شود که مورد اعتماد و اطمینان است چنانچه حافظ شمس الدین ذهبی در کتاب (المغنی) گوید: عطیه بن سعد العوفی الکوفی تابعی مشهور مجمع علی ضعفه ص ۴۳۶ ج ۲ ط حلب- سوریه. واضح است که اجماع شان بر ضعف عطیه رحمه الله از جهت تشیع وی و از نقطه نظر این که او از محدثین شیعه است می باشد چنانچه رویه ی سنیها تضعیف علماء و محدثین شیعه است.

[۳۷۹] رجوع شود به توضیح المقاصد ص ۱۹- ۱۸- ۱۴ ط مصر.

[۳۸۰] تاریخ مبارک غازانی ص ۱۹۹ ط انگلستان.

[۳۸۱] گنبد سلطانیه که فعلا در چند کیلومتری زنجان واقع است در چهار سال پیش در حضور صدیقنا العلامة الحجة الایة آقای حاج آقا عزالدین حسینی امام جمعه ادام الله بقائه از نزدیک مشاهده شد از آثار بسیار باشکوه است متأسفانه از طرف اداره ی باستان شناسی مورد اهتمام نیست تعصب ورزی بی جا نگذاشته آن عمارت عالی تاریخی مورد توجه قرار گیرد و خود قصبه ی سلطانیه تا تاریخ نامبرده برق و آب لوله کشی نداشت و ابتدا آثار آبادانی و پیشرفت عمرانی دیده نمی شد چنانچه به شهرستان عزیز ما «تبریز» از جهت عمران و آبادی توجهی نیست و به قول صاحب مجله ی «العرفان» منطبعه ی صیدا- لبنان که چند سال قبل به تبریز آمده بود: گویا تبریز اداره ی شهرداری ندارد چنانچه در یکی از اجزاء آن مجله به این موضوع

اشاره کرده است در اینجا حرف زیاد است بماند.

[۳۸۲] فضائل السادات سید سند سید محمد اشرف حسینی اصفهانی سبط سید الحكماء، و سند الفقهاء، میرداماد حسینی قدس سره ص ۳۵۸- ۳۵۷ ط تهران سال (۱۳۱۴) ق.

[۳۸۳] الاحزاب- ۳۳.

[۳۸۴] رجوع شود به فضائل السادات سبط سید داماد (ره) ص ۳۶۵.

[۳۸۵] الانشراح- ۴.

[۳۸۶] شرح حال آن بزرگوار را در کتاب (خاندان عبدالوهاب) به طور تفصیلی نگارش داده ام و از خداوند توفیق طبع و نشر آن کتاب را مسئلت می نمایم.

[۳۸۷] رجوع شود به ترجمه ی: مسائل الدعاء. از ص ۵۳- ۴۶ و مسائل الدعاء اصل عربی تقریباً دو صفحه به آخر آن رساله مانده.

[۳۸۸] شیخ الفقهاء العظام صاحب جواهر الکلام قدس سره بعد از آن که از مشهور نقل کرده که صلاة به معنی دعاست متوجه شده که به معنی عطف است و از این هشام در معنی آن را نقل فرموده (جواهر ج ۷ ص ۷ ط نجف) و قول مشهور را از جهاتی بعید دانسته است، و برای تحقیق به نحو عمیق به کتاب صلاة محقق شهیر آقا شیخ هادی طهرانی رحمه الله نزیل نجف اشرف متوفی به سال (۱۳۲۱) قمری باید مراجعه شود. و کتاب صلاة آن مرحوم به قطع وزیری از اول صلاة تا آخر صلاة مسافر در ۱۷۹ صفحه در نجف به خط آقا میرزا احمد زنجانی ایده الله تعالی به سال (۱۳۴۲) ه. ق در مطبعه ی مرتضویه طبع سنگی گردیده و از غرائب این که در طبع آن از بعض جاهای کتاب اسقاط کرده اند چنانچه مسأله ی سهو النبی (ص) را که قبل از شروع به احکام مسافر در آخر کلام در احکام خلل است ص

۱۴۸ سطر ۶ اسقاط شده بعد از قول او: و الحمد لله الذی علی ما هادنا الیه و الشکر له. که گوید: و بعد هذه البيانات بقی الکلام فی بیان ما ورد عن الأئمة (ع) فی سهو النبی (ص) فی صلاته و تحقیق الحق فی ان العصمة... الخ. و بعد چند ورق مفصلاً در تقویت قول شیخ صدوق (ره) کوشیده و به گمان خویش در اعتراض بر شیخ اعظم مفید (ره) قدم برداشته مانند بعض معاصرین کلماتی چیده ولی چیز طرفه ای نیاورده غیر از این که برخلاف اجماع و ضرورت مذهب سخن رانده و در طبع کتاب عباراتی را که نقل شد: (و بعد هذه البيانات بقی الکلام... الخ) آن را آورده در آخر کلام در صلاة مسافر در ص ۱۷۹ ذکر کرده و در همان جا کتاب را ختم کرده اند و آنچه در سهو النبی (ص) بیان کرده نقل نموده اند و نیز از کتاب بعض تشنیعات که در حق امثال علامه ی فیض کاشانی (ره) در مقام انتقاد نگارش داده مقداری حذف و اسقاط کرده اند و نسخه ی کامل خطی از کتاب صلاة آن مرحوم در کتابخانه ی ما موجود است که نسخه ی کامل و صحیح است و در مقابله با چاپی موارد اسقاط معلوم می شود. و شیخ استاد (ره) در (الذریعة) به طبع شدن آن کتاب در سال نامبرده اکتفاء فرموده و به خصوصیات اشاره نکرده و فرموده: که آن از مجلدات ودائع النبوة است- الذریعة ج ۱۵ ص ۶۱ ط تهران.

[۳۸۹] ریاض السالکین در ذیل شرح دعاء دوم.

[۳۹۰] اتحاف السادة المتقین بشرح اسرار احیاء علوم الدین ج ۵ ص ۴۸.

[۳۹۱] اربعین مجلسی (ره) ص ۱۷۹.

[۳۹۲] مصابیح الانوار

ج ۱ ص ۴۱۹ ط بغداد.

[۳۹۳] یعنی رسول الله (ص) فرموده باشد: من فصل بینی و بین آلی بعلی لم ینل شفاعتی. اما فرمایش سید شبر (ره) که فرموده: الفصل بها... سیما فی الصحیفة السجادية... در صورتی که در تمامی صحیفه حتی یکبار هم مابین محمد (ص) و آله بعلی فاصله نشده است فقط در یک جا در دعای روز قربان و جمعه علی آل محمد وارد شده آن هم در حدود بیشتر از یک سطر فاصله دارد و لذا لفظ علی آورده شده است پس ادعاء سید اعظم شبر (ره) نسبت به صحیفه ی سجادية که فرموده: سیما فی الصحیفة بی وجه است چنانچه از فضلاء دوستان به این مطلب متذکر شد از الطاف شان کمال تشکر دارم سلمه الله تعالی و ابقاه.

[۳۹۴] یعنی حدیث رد بر غلات باشد و معنایش این است که هر کس علی علیه السلام را از آل من جدا کند و او را از مرتبه ی خلافت خارج کرده و به مرتبه ی الوهیت برساند چنانچه غلات می کنند او به شفاعت من نمی رسد و آن توجیه بعید است.

[۳۹۵] الصلاة و البشر ص ۷۹ ط دمشق.

[۳۹۶] مفتاح الفلاح ص ۲۹ ط مصر، و در جبل المتین نیز متعرض شده است رجوع شود به ص ۲۵۱ - ۲۵۰ که با مشرق الشمسین و رساله های متعدده از شیخ (ره) در سال: ۱۳۲۱ هجری قمری در تهران طبع سنگی نفیس شده و نسخه اش بسیار نایاب گردیده است.

[۳۹۷] انوار نعمانیه ج ۱ ص ۱۳۴ ط تبریز.

[۳۹۸] مصابیح ج ۱ ص ۴۱۵ ط بغداد.

[۳۹۹] البقرة: ۱۸۳.

[۴۰۰] القصص: ۷۷.

[۴۰۱] النور: ۳۵.

[۴۰۲] البقرة: ۱۵۱.

[۴۰۳] البقرة: ۱۹۸.

[۴۰۴] رجوع شود به دعوة الحسنی فی ادعیه الحسنی ص

۲۷ ط بمبئی سال (۱۳۱۴) ه. ق تألیف فاضل زاهد میرزا علی اکبر همدانی نزیل نجف اشرف متوفی (۱۳۲۵) ه. ق.

[۴۰۵] اسرار الصلاة عالم مؤید به تأییدات ربانی آقای حاج میرزا جواد ملکی تبریزی قدس سره ص ۲۸۳ ط تهران سال (۱۳۸۰) ه. ق.

[۴۰۶] مفتاح الفلاح شیخ بهانی (ره) ص ۴۹ ط مصر.

[۴۰۷] خصال جزء دوم ص ۶۳۰ - ۶۲۹ ط تهران سال (۱۳۸۹) ه. ق و در همان حدیث می فرماید: صلوا علی محمد و آل محمد فان الله عز و جل یقبل دعاءکم عند ذکر (محمد) و دعائکم له و حفظکم اياه صلی الله علیه و آله خصال ج ۲ ص ۶۱۳ ط تهران.

[۴۰۸] غایة المرام سید بحرانی (ره) ص ۳۱۴ و روایت از ثواب الاعمال شیخ صدوق (ره) نقل شده چنانچه در دعوة الحسنی از آن کتاب نقل کرده است.

[۴۰۹] الاحزاب: ۴۳.

[۴۱۰] التوبة: - ۱۰۳.

[۴۱۱] البقرة: - ۱۵۷ - ۱۵۶.

[۴۱۲] اربعین مجلسی (ره) ص ۱۹۷.

[۴۱۳] اروضات الجنات در ذیل ترجمه ی علامه (ره) ص ۱۷۵ ط اول و در کتاب نفیس «تقویة الایمان» سید محمد بن عقیل علوی حسینی حضر می نزیل سیقافورا صاحب نصایح الکافیة مصرع اول بیت دوم به این نحو است: وان الکلب خیر منه طبعا) ص ۱۹ ط صیدا.

[۴۱۴] از جمله ی اشعاریست که ابونواس رحمه الله تعالی سروده که بعضی از آنها از جهت معنی اختصاص به معصومین علیهم السلام دارد و بعضی به تمامی ذراری بتول زهراء صديقه ی کبری سلام الله علیها شامل است.

[۴۱۵] کتاب «دین و تمدین در پنج مجلد در مصر چاپ شده «اول» آیه ی از قرآن کریم «دوم» از کلمات رسول الله (ص) «سوم» از کلمات امیرالمؤمنین (ع) تا آخر کتاب به همین

ترتیب نقل کرده و در اطراف آن قلم فرسائی نموده است و آنچه نوشته از اقتراحات و سرگذشت های خود و نظریات و افکار خویشتن است از کتب دیگران نقل نکرده است روی هم کتاب شیرین است ولی در بعض مقالات و بیانات هفوات و عثرات نیز دارد و از تألیفات وی یکی نیز وحی الرافدین است و کتاب «الاصفیاء» از تصانیف اوست دارای مقالات زیاد از اشخاص زیاد است و مشتمل بر رد و انتقاد و تعقیب و تعلیق و تبادل افکار و فوائد بی شمار می باشد و از نیات و اعمال استعمارگران در آن کتاب بسیار به قلم آورده است و تمامی مجلدات (دین و تمدین) در مصر طبع شده و در مقدمه ی مجلد پنجم گوید: که تا حال ۱۵ تألیف در نظم و نثر منتشر کرده ام.

[۴۱۶] سنینها در تحیت خلفاء سه گانه (رضی الله عنه) گویند ولی در تحیت امیرالمؤمنین (ع) (کرم الله وجهه) گویند و جهت آن چنانچه جمعی از اکابر علمای اهل سنت تصریح کرده اند آنست که خلفای سه گانه مدتها از عمر خودشان را بر بت ها ستایش کرده و روی خودشان را در مقابل بت ها مثل بت پرستان و مشرکین به زمین گذاشته اند چون مشرک بوده اند روی آنها آن طور نیست که انسان به گرامی بودن تحیت گوید ولی امیرالمؤمنین (ع) ایدا در ایام زندگی خویشتن در مقابل بت ها ستایش نکرده و رو به زمین نگذاشته و لذا سزاوار است که در حق آن حضرت گفته شود که خداوند روی او را گرامی دارد که ایدا به بت ستایش نکرده است.

[۴۱۷] چنانچه مرحوم حومانی گفته که نشاشیبی نسبش باموین می رسد باید گفت: اغلب آنهائی که در اعماق قلب شان نصب و عداوت

و دشمنی با خاندان رسالت و اهل بیت عصمت و طهارت دیده می شود و یا بعضی هستند که از شنیدن شئون ولایت و امامت و معجزات و کرامات ائمه (ع) در نفس آنها اشمزازی پیدا می گردد یا با دستگاه عزاداری سیدالشهداء (ع) خوشدلی ندارند پس از تحقیق انسان اطمینان می کند که آباء و اجدادشان از نواصب و دشمنان اهل بیت علیهم السلام بوده و یا در اسلاف شان اشخاصی وجود داشته که از طریقه ی اهل بیت (ع) بر کنار بوده اند. و ناگفته نماند: که در سال: (۱۳۵۰) ه. ق. علمای اسلام از جمیع مذاهب و شهرستانهای اسلامی در «قدس» فلسطین برای مذاکره درباره ی مقاومت با صهیونیه ی استعماری و وعد «بلفور» اجتماع نموده و نماز جمعه را در مسجد مبارک اقصی اقتداء به شیخ اعظم استاد ما اشهر مشاهیر مجتهدین شیعه شیخنا الامام کاشف الغطاء قدس سره نموده و با جماعت انبوه به جا آوردند و از این اتفاق و اتحاد مسلمین از شیعه و سنی و اقتداء به يك نفر مجتهد شیعی از سیاسیون انگلیس به اضطراب و تشویش افتاده و آنهائی که از آن سیاسیون در فلسطین و اردن و عراق بودند «اسعاف نشاشیبی» را وادار کردند که کتاب «الاسلام الصحیح» را تألیف نماید و با تألیف آن آتش فتنه را دامن زند و با ادعاء وی: که اسلام آنست که آن مرد اموی فهمیده در صورتی که فهم وی و اسلام صحیح او فرسنگها از اسلام واقعی دور بوده و اسلام اموی می باشد به تفرقه طبل زدند و جمعی از علمای شیعه برد و انتقاد از وی بپا خواستند و انگلیسها به دست این مرد اموی ناصبی وحدت و

اتحاد مسلمین را برهم زدند و فتنه ی خوابیده را بیدار کرده و تفرقه انداختند «الفتنة نائمة لعن الله من أيقظها». چنانچه در این روزگار ما هم با دست جبهانها که سلیل شیطان است و محب الدین خطیبها با نگارش خطوط العریضه ها فتنه را برپا نموده و می نمایند و در ایران ما نیز به دست امثال آنها به اختلافات مذهبی دامن زده و بین مسلمانها و جوانهای ما تفرقه می اندازند به یکی شیعه ی علوی نام می گذارند و به دیگری شیعه ی صفوی «و هلم جرا...»

[۴۱۸] رجوع شود به «دین و تمدین» ج ۵ ص ۳۲۲ ۳۲۰ ط مصر.

[۴۱۹] اعراب به معنی بادیه نشین است از عرب باشد یا از عجم و اعراب را به معنی عرب و در جمع آن استعمال کردن از اغلاط و معمول میان ایرانیهاست و اصطلاح روزنامه نگاران است و در لغت عرب به آن معنی نیست. گرچه بعضی از اهل لغت را نیز در این موضوع اشتباه رخ داده چنانچه در تعلیقات خود بر کنز العرفان فاضل مقداد (ره) تحقیق کرده ام.

[۴۲۰] علامه‌ی خطیب شهیر آقا سید جواد شبر دام بقانه از خاندان مشهور شبر که از خاندان سیادت و علم و فقاہت در عراق و علماء و فقہا بزرگ شیعه از آن خاندان ظهور کرده اند و فعلا علامه سید جواد شبر از خطباء و شعراء و اهل تتبع و اطلاع و از مؤلفین نامی عراق است و در نجف اشرف ساکن و با نگارند مکاتبه می نماید و کتابش «ادب الطف» از آثار بسیار گرانبهاست و در تألیف آن به زحمات زیادی متحمل شده است از درگاه خداوندی توفیقات بیشتری را درباره‌ی ایشان مسئلت می دارم. و مجلدات کتاب

نفیس «ادب الطف» او «شعراء الحسین ع» در حین طبع دوم این کتاب به شش مجلد رسیده و طبع شده و منتشر است و از خداوند متعال توفیق بیشتر در حق مؤلف محترم آن مسئلت می نمایم.

[۴۲۱] سید امین عاملی (ره) در اعیان الشیعة فرموده: دیوان دعبل در قرن گذشته موجود بوده (ج ۳۰: ۳۲۰) و نزد فرزند دعبل، حسین شش مجلد ضخیم که هر مجلد مشتمل بر سیصد ورقه بوده از اشعار والدش موجود بوده و علامه‌ی متبحر آقا شیخ محمد سماوی (ره) اشعار دعبل را جمع کرده و هنوز خطی است و البته شیخ سماوی اگر آنها را از مصادر شیعه گردآورده از روی تحقیق و دقت است و آنچه دکتر محمد یوسف نجم (الجامعة الامیر کية بیروت) در مقدمه‌ی دیوان دعبل که وی جمع کرده و گفته که باید در حذر شدید شد که در مصادر شیعی بر اشعار زیاده نموده و وضع کرده باشند، کلام غلط و حرف هذیان است زیرا تحقیق و تثبیت شیخ سماوی (ره) و ضبط و دقت وی مورد اطمینان و اعتماد عموم است چنانچه از شرحش بر قصیده‌ی میمیه‌ی فرزدق رمة الله به نام (الکواکب السماویة) که در نجف به سال (۱۳۶۰) ه. ق طبع شده نمایان است چقدر در ضبط اصل اشعار آن قصیده دقت فرموده است. و در عصر ما دکتر محمد یوسف نجم نامبرده بر حسب سلیقه‌ی خود از اشعار دعبل جمع آوری کرده و در بیروت طبع شده به سال (۱۹۶۲) م و ادیب اربیب عبدالصاحب دجیلی خزرچی اشعار دعبل را جمع کرده و در سال (۱۳۸۲) ه. ق در نجف طبع کرده است و

دکتر عبدالکریم اشتر مدرس در کلیه‌ی آداب در جامعه‌ی دمشق نیز اشعار دعبل را با رویه و مذاق ویژه‌ی خویش جمع کرده و در سال (۱۹۶۴) م طبع کرده است و بر غالب مجموعه‌ها از اشعار دعبل مطلع شده و بر جمع و اطلاع خود بسیار اعتماد داشته و انتقادی نیز از سائر مجموعه‌ها کرده و گوید: علی ان فی بعضها مثل مجموعة السماوی روایات تصحح الافادة منها و شعرا نقل عن مصادر شیعیه مخطوطة لیس من السهل الوصول اليها فی الوقت الحاضر) المقدمة ص ۱۳.

[۴۲۲] رجوع شود به ظرافة الاحلام تألیف شیخ سماوی (ره) ص ۱۶ ط نجف سال (۱۳۶۰) ق و به دقت وی در ضبط قصیده‌ی عینیة‌ی سید حمیری رجوع شود به صفحه‌ی: -۱۲.

[۴۲۳] بیت نهم در دیوانی که ادیب فاضل آقای دجیلی جمع کرده ندارد و عوض آن بیت زیر موجود است ص ۱۰۷ که در جمع آقای دکتر اشتر ندارد ولی در پاورقی ص ۲۶۱ از نسخه‌ی علامه‌ی سماوی نقل کرده است: کم قد اریقت ادمع، و تقطعت من ذکر کم فی کربلاء نفوس چنانچه بیت دهم در جمع آقای دجیلی نیست.

[۴۲۴] اول آن: مدارس آیات خلت من تلاوة... الخ.

[۴۲۵] اسم ابومخنف است و او لوط بن یحیی ازدی غامدی کوفی است صاحب تصانیف زیاد بوده اگر به دست آید مورد اعتبار است در اوائل زمان امام صادق (ع) وفات کرده و از علماء و مؤرخین شیعه است و قول ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة که او از عامه است از اغلاط و خرافات محسوب است بلکه او شیعه است و کتاب مقتلی که در دست است معجول و نسبت آن

به او از اکاذیب است رجوع شود به کتب رجال.

[۴۲۶] تاریخ طبری ج ۴ ص: -۳۵۳- ط- مطبعة‌ی استقامة‌ی قاهرة سال: (۱۳۵۸) ه. ق.

[۴۲۷] نغری بردی معرب کلمات ترکی «تاری وردی» است.

[۴۲۸] کتاب «أنا مدینة العلم و علی بابها» ج ۱ ص ۱۱۱- ۱۱۰ ط صیدا.

[۴۲۹] وسائل الشیعه جزء ثانی مجلد اول ص ۸۱۱ ط تهران سال ۱۳۷۶ ه ق.

[۴۳۰] وسائل الشیعه ج ۷ ص ۴۵۸- ۴۵۷ از اجزاء ۱۵ ط جدید.

[۴۳۱] طبقات ابن سعد ج ۸ ص ۴۶۳ ط بیروت.

[۴۳۲] ج ۴۲ ص ۹۱ ط جدید.

[۴۳۳] طبقات ج ۸ ص ۳۶۳.

[۴۳۴] ابن حزم در بدگونی بر گذشته گان و بدزبانی در حق پیشینیان از علماء و بزرگان مشهور بوده و کسی از شر زبان او ایمن نبوده به حدی که زبان او و شمشیر حجاج بن یوسف خونخوار را برادر و برابر می شمرده اند و لذا عاقبت باعث اسباب نفرت عموم و منفور در نزد مردم هر مرزوبوم شد و بر ضلالت و گمراهی وی اجماع کردند رجوع شود به ریحانة الادب ج ۷ ط تبریز و الکنی و الالقب قمی (ره) ج ۱ ص ۲۵۴ ط صیدا و ابن حزم به اندازه ی دروغگو و کذب است که گفته: امام حسن عسکری (ع) اولاد نداشت و ادعای رافضة که آن حضرت فرزند داشت دروغ است ص ۶۱ جمهرة انساب العرب ط ۳ مصر در صورتی که کلام خود ابن حزن کذب محض است و جمع کثیری از علمای اعلام اهل سنت تصریح به ولادت حضرت ولی عصر بقیة الله ارواحنا فداه کرده اند مانند ابن خلکان در وفيات الاعیان ج ۳ ص ۳۱۶ ط مصر و اما در

نزد شیعه ولادت و وجود اقدسش از ضروریات و بدیهیات است و اوست حجت الهی و امام زمان عجل الله تعالی فرجه و جعلنا من کل مکروه فداه.

[۴۳۵] این قضیه را زبیری نیز در کتاب نسب قریش با بعضی زیادات رکیکه بلکه قبیحه مانند صاحب استیعاب و اصابة نقل کرده ص ۳۴۹ و آن قصه افسانه ی بیشتر نبوده و از جعلیات است و ابن سعد در طبقات آن را نقل کرده ولی بعضی از جملات افسانه ی زبیری را ندارد ج ۸ ص ۲۶۴ ط بیروت.

[۴۳۶] عبیدلی در اخبار زینبات گوید: که زید را خالد بن اسلم مولی عمر بن الخطاب در تاریکی زد و نشناخت و زید افتاده و چند روز زنده بود و با مادرش با هم در یک وقت وفات یافت و معلوم نشده کدام جلوتر مرده است نگارنده گوید: از همین مطلب که معلوم نشده کدام جلوتر وفات یافته احتمال نقل سقوط سقف و دیوار بر آنها که با هم وفات کرده اند ظاهر می شود و آن منافات با زخمی شدن زید ندارد.

[۴۳۷] المعارف ابن قتیبہ ص ۷۰ ط مصر سال (۱۳۰۰) ه. ق و عباراتی که در متن نقل شد در نسخه ی مطبوعه از (المعارف) ابن قتیبہ در مصر از مطبوعات دارالکتب در سال (۱۳۷۹) ه. ق ساقط شده و عوض آن عبارت غلطی به جا مانده که غلط بودنش واضح است و عبارت در طبع نامبرده ص ۲۱۱ به ترتیب زیر است: و اما ام کلثوم الکبری و هی بنت فاطمة فکات عند: عمر ابن الخطاب و ولدت له اولادا قد ذکرنا هم. فلما قتل عمر تزوجها «جعفر ابن ایطاللب» فماتت عنده. این غلط فاحش

در آن طبع فنی بسیار نفیس از (المعارف) جای بسی شگفت است.

[۴۳۸] هرمان را نزد عمر آوردند هرمان خود را با حیل از کشته شدن نجات داد در تواریخ چنانچه ابن اثیر در تاریخ کامل نقل کرده ج ۲ ص ۵۴۹ و ابوحیان توحیدی در کتاب البصائر و الذخائر آورده گوید: لما اراد عمر بن الخطاب قتل الهرمان استسقى ماء فأتی به فامسك القدرح فی یده و اضطرب فقال له عمر: لا بأس علیک انی غیر قاتلک حتی تشربه فالقی القدرح من یده و امر عمر بقتله قال: او لم تؤمنی؟ قال: کیف امنتک؟ قال: قلت: لا بأس علیک حتی تشربه، فقولک: لا بأس امان و لم اشربه، فقال الزبیر و أنس و ابوسعید الخدری: صدق یا امیر المؤمنین، فقال عمر: قاتلک الله اخذت أمانا و لم أشعر. البصائر ج ۲ ص ۱۲۰ ط دمشق. و ابن اثیر گوید: فاقبل علی الهرمان و قال: خدعتنی والله لا انخدع الا ان تسلم، فاسلم ففرض له فی الفین و انزله المدینة و كان المترجم بیهما المغیره بن شعبه و كان یفقه شیئا من الفارسیة الی ان جاء المترجم. کسی که خود را جانشین پیغمبر (ص) پنداشته کاملا آشنائی به زبان فارسی نداشته و احتیاج به مترجم داشته است پس

جاهل بوده او نمی تواند جانشین پیغمبر اکرم (ص) باشد مگر با دسیسه سازی و خلافت انتخابی و شوری بازی مثل رئیس جمهوری نه خلافت الهی و امامت خدادادی پس اصل مبنی و اساس فرق زیادی دارد با مبانی ما نمی سازد.

[۴۳۹] چنانچه ابن اثیر در کامل گفته: جنگ شوشتر در سال (۱۷) هجرت واقع شده و بعضی گفته: در سال: (۱۹) و گفته شده

که در سال: (۲۰) شوشتر فتح شده در هر حال در زمان حیات عمر فتح شوشتر واقع گردیده است. رجوع شود به تاریخ کامل ج ۲ ص ۵۴۶ ط بیروت و ابن خلدون گفته که فتح شوشتر در سال (۱۷) و گفته شده که در سال (۱۶) واقع شده است تاریخ ابن خلدون ج ۲ بقیه ی جزء ثانی ص ۱۱۳.

[۴۴۰] ص ۲۰۶ دارالکتب سال (۱۹۶۰) م.

[۴۴۱] استیعاب ص ۱۶۱ ج ۳ ط مصر سال ۱۳۵۸ ه با اصابه.

[۴۴۲] اصابه ج ۳ ص ۴۴ ط مصر در سال نامبرده با استیعاب.

[۴۴۳] عمدة الطالب ص ۲۰ ط نجف به سال ۱۳۵۸ ه ق.

[۴۴۴] بحارالانوار ج ۴۲ ص ۱۰۷.

[۴۴۵] احتمال می دهم که عبارت کتاب (یحیی بن الحسن) باشد و او عبیدلی نسابه است والله العالم.

[۴۴۶] نوف بکالی از اصحاب و خواص امیرالمؤمنین (ع) و حاجب آن حضرت بوده چنانچه در سفینه البحار از جوهری نقل کرده ج ۲ ص ۶۲۲ و نوف با فتح نون و با ضم آن نیز مشهور است و بکالی با تخفیف کاف است و خبر مزبور را شیخ صدوق (ره) در مجالس مسندا از نوف بکالی نقل فرموده است رجوع شود به بحارالانوار ج ۷۷ ص ۳۸۳ ط جدید تهران.

[۴۴۷] یحسن الله الیک نسخه.

[۴۴۸] فیضحک الله یوم تلقاه بحار.

[۴۴۹] ج ۱۵ ص ۷ ط مصر.

[۴۵۰] النبوة و الانبیاء ص ۲۰۲ ط بیروت سنة: (۱۳۹۰) ق چه ملازمه دارد که اگر خلاف حمل طبیعی بود ذکر شود علاوه بر این که ذکر شده است چنانچه نقل کرده اند که سه ساعت یا یک ساعت بوده است.

[۴۵۱] تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۰۸-۱۰۷-ط- قاهرة

مطبعة ی استقامة سال: (۱۳۵۸) ه ق.

[۴۵۲] نهج البلاغة به تحقیق محی الدین عبدالحمید ج ۳ ص ۱۸ کتاب ۱۷ من کتب امیرالمؤمنین علیه السلام ط مصر- و مستدرک نهج البلاغة ص ۱۶ ط- نجف اشرف.

[۴۵۳] تاریخ کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۳۸۵ ط بیروت.

[۴۵۴] مقتل اسفرائینی ص ۵۴-ط- قدیم- مصر.

[۴۵۵] رجوع شود به کتاب ص ۲۷۸-۲۷۷.

[۴۵۶] این تعبیرات کتاب (تجارب السلف) مؤید روایتی است که در ص ۷۳ از این کتاب گذشت و امام (ع) فرموده: بانوان حرم پشت سر من سوار اشتران پالاندار بودند.... الخ چنانچه گذشت و گفته شد که راجع به احوال ورودشان به دمشق و مربوط به حالات شان در ورود به آن شهرستان است.

[۴۵۷] تجارب السلف ص ۶۹ ط ۲ تهران.

[۴۵۸] رجوع شود به مروج الذهب ج ۳ ص ۴۳ ط مصر سال: (۱۳۷۷) ه. ق.

[۴۵۹] ترجمه ی نفس المهموم محدث قمی (ره) به قلم آقای شعرانی ص ۲۶۶ ط تهران.

[۴۶۰] از این تعبیرات خیال نشود که مدت‌های زیادی در حبس مانده اند زیرا پوست انداختن صورتهای خاندان رسالت و پرده گیان امامت در ظرف چند روز در عرض راهها با آن سرعت سیر دادن به آنها در هوای خشک و سوزان صحراها به مرحله ی عمل می رسد احتیاج به مدت‌های زیادی ندارد چنانچه عملاً در ظرف چند روز در مسافت آن صفحات و راه رفتن در آفتاب آن سامان دیده می شود.

[۴۶۱] یعنی ترفیع رتبه و درجه داد.

[۴۶۲] مشاش سر استخوان است.

[۴۶۳] آنان که امثال معاویه و یزید را اولی الامر بدانند و طاعت آنها را واجب بشمارند البته خودشان را در مهالك می اندازند در صورتی که بایستی عقل خودشان را حاکم قرار بدهند و در وجدان خود قضاوت

نمایند آیا می شود خداوند امثال معاویه ها و یزیدها را اولی الامر قرار بدهد؟ و آنها هم بر خلاف احکام خدا حکم نمایند و امر به قتل ریحانه ی رسول الله (ص) کنند؟ اگر نعوذبالله خدا همچو اطاعتی را واجب کند و آنها را اولی الامر قرار بدهد تناقض واضح لازم می آید یا اجتماع ضدین می شود. آیا از خداوند تناقض صادر می شود؟ آیا قرآن کریم به تناقض حکم می کند؟ پس عقل حاکم است که اولی الامر باید معصوم باشد تا تناقض لازم نیاید. و یا امر به اجتماع ضدین که محال است نشود و از خود آیه ی شریفه که اطاعت رسول و اولی الامر را مقید بقیدی و مشروط بشرطی نکرده است لازم می آید که رسول و اولی الامر باید معصوم باشد تحقیق در نکات آیه ی شریفه رجوع شود به تفسیر نفیس «المیزان» ج ۴ ص ۴۱۲ ط تهران.

[۴۶۴] ص ۲۶۲.

[۴۶۵] راجع به این مرد مرموز رومی که از بطارقه (پاتریک) است رجوع شود به کتاب (التدوین فی احوال جبال شروین) تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر علوم ایران در دوره ی قاجار- در یکی از کتب تألیف شده در عصر حاضر دیدم که سرجون را مجوسی پنداشته و آن اشتباه است بلکه نصرانی بوده و چه خوش بینی به ابن زیاد داشته که قبلاً از معاویه عهدی گرفته که یزید را بعد از معاویه قانع نموده و حکومت عراقین را به او بدهد لابد با معاویه نسبت به سیدالشهداء علیه السلام مذاکره کرده که بعد از معاویه حاضر بیعت کردن به یزید نخواهد شد باید درباره ی این مرد مرموز نصرانی بیشتر به تحقیق پرداخت.

[۴۶۶] ذخیره الدارین ص ۱۴۱ ط نجف.

[۴۶۷] تذکره الخواص ص

[۴۶۸] محقق طوسی خواجه نصیرالدین قدس سره در نقد المحصل فرموده: فرزند دیگر امام حسین علیه السلام که هفت سال داشته به نام علی در روز عاشوراء شهید شده است ص ۱۷۹ ط مصر.

[۴۶۹] عبدالله الرضیع تألیف کاظم الحلفی ص ۱۷ ط نجف (۱۳۷۶) ق.

[۴۷۰] مطالب السنول ص ۷۳.

[۴۷۱] مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۳۲ ط نجف، و عباراتی که در متن نقل شده با نسخه ی خطی از مقتل الحسین (ع) خوارزمی که در سال (۹۸۶) ه. ق استتساخ شده مقابله گردیده و دو سه کلمه در نسخه خطی زیادات بر چاپی داشت و نیز در نسخه ی مخطوطه قبل از شعر: انا ابن علی الخیر... الخ اشعار: کفر القوم و قدما رغبوا- عن ثواب الله رب الثقلین... الخ تا (۱۹) بیت نقل کرده و بعد از آن شروع به نقل: انا ابن علی الخیر... الخ نموده است چنانچه در مطالب السئوال هم در نقل قضیه ی علی اصغر اشعار کفر القوم... الخ را نقل نموده است.

[۴۷۲] عبارت: و دفنه در نسخه ی چاپی از مقتل الحسین (ع) خوارزمی ندارد رجوع شود به جلد ۲ ص ۳۲ ط نجف ولی در نسخه ی خطی که در سال (۹۸۶) ه. ق کتابت شده موجود است.

[۴۷۳] ارشاد ص ۲۵۴ ط تبریز.

[۴۷۴] سماه ابن شهر آشوب فی المناقب ج ۲ ص ۲۲۲ علی الاصغر. و ذکر السید ابن طاووس فی الاقبال زیارة للحسین (ع) یوم عاشوراء و فیها: صلی الله علیک و علیهم و علی ولدک علی الاصغر الذی فجعت به.

[۴۷۵] اللهوف ص ۶۵ شیخ مفید (ره) نیز فرموده که طفل در همان موقع که در حجر امام (ع) بوده تیر خورده پس بعد

از آن سید معاصر می فرماید: ثم اتی به تحو القوم... الخ چطور می سازد.

[۴۷۶] البحار ج ۱۰ ص ۲۰۳ و مقتل الخوارزمی ج ۲ ص ۳۲.

[۴۷۷] فی مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۲۲۲ لم یرجع منه شیء و ذکر ابن نما فی مثیر الاحزان ص ۳۶ و السید فی اللهوف ص ۶۶ روایة الباقر (ع) و ذکر ابن کثیر فی البداية ج ۸ ص ۱۸۶ و القرمانی فی اخبار الدول ص ۱۰۸ و مقتل الخوارزمی ج ۲ ص ۳۲: رمی به نحو السماء قال ابن کثیر و الذی رماه بالسهم رجل من بنی اسد یقال له: ابن موقد النار. طبری نیز در تاریخ کبیر روایت امام باقر (ع) را نقل کرده به این عبارت: قال ابو مخنف قال عقبه بن بشیر الاسدی قال لی ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین (ع) ان لنا فیکم یا بنی اسد دما قال قلت: فما ذنبی انا فی ذلك رحمک الله یا اباجعفر و ما ذلك؟ قال: أتى الحسین بصبی له فهو فی حجره اذ رماه احدکم یا بنی اسد بسهم فذبحه فتلقى الحسین دمه فلما ملاء کفیه صبه فی الارض ثم قال... الخ ج ۴ ص ۳۴۲ ط قاهرة مطبعة ی استقامة سنة: (۱۳۵۸) ق.

[۴۷۸] تذکرة الخواص - ص ۱۴۴ و القمقام لفرهاد میرزا ص ۳۸۵.

[۴۷۹] مقتل الخوارزمی ج ۲ ص ۳۲ و الاحتجاج للطبرسی (ره) ج ۲ ص ۲۵ ط نجف.

[۴۸۰] الارشاد و مثیر الاحزان.

[۴۸۱] تاریخ یعقوبی (ره) ج ۲ ص ۲۱۸ ط نجف.

[۴۸۲] ذخیره الدارین ج ۱ ص ۱۶۱ ط نجف.

[۴۸۳] دیوان سید حیدر حلی قدس سره ج ۱ ص ۸۰ ط نجف سال: (۱۳۶۹) ق.

[۴۸۴] تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۴۲ ط

قاهره مطبوعه ی استقامة سال: (۱۳۵۸) ق.

[۴۸۵] اعلام الوری ص ۲۱۳ ط تهران سال (۱۳۳۸) ه. ش.

[۴۸۶] نسخه ی مخطوطة.

[۴۸۷] ثورة الحسين- ص ۲۳۱ ط- ۴- بیروت. تاریخ طبری- ۳۵۷- ۳۴۶: ۴- و تاریخ کامل ۳: ۳۰۰.

[۴۸۸] چون رسول الله (ص) بعد از هجرت به مدینه اساس دولت اسلامی را بنیان گذاری فرمود و حکومت اسلامی قوی شد و لذا بنی امیه و سائر منافقین نتوانستند آزاری برسانند ولی در پی فرصت بودند و بعد از رسول الله (ص) حکومت و ریاست را که منافقین به وسیله ی مجلس سقیفه ی بدست آوردند و یگانه حامی اسلام و قرآن امیرالمؤمنین (ع) بود از آن حضرت به مقام انتقام آمدند.

[۴۸۹] بحارالانوار ج ۱۱ طبع امین الضرب ص ۲. و ابن شهر آشوب (ره) نیز در کتاب مناقب قائل بیت مذکور را ابوالاسود دءلی که از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) است دانسته. مناقب ج ۴ ص ۱۶۷ ط قم- و آن را از زمخشری نقل کرده، و بیت مذکور بهترین شاهد بر بودن دختر کسری مادر امام سجاد علیه السلام است و بی حقیقتی بعض اقوال شاذة و نادره را ثابت می کند و آن را در اعیان الشعیة نیز از ربیع الابرار زمخشری نقل کرده است.

[۴۹۰] از تعبیر مذکور معلوم می شود که بعد از ولایت عهدی امام علیه السلام این گفتگو واقع شده است.

[۴۹۱] در تاریخ طبری است: ثم صلوا الظهر صلی بهم الحسين (ع) صلاة الخوف ثم اقتتلوا بعد الظهر ج ۴ ص ۳۳۶ ط مصر سنة: (۱۳۵۸) ه. ق شیخ طوسی (ره) در کتاب خلاف فرموده: و روی عن الحسين علیه السلام انه صلی عند مصابه صلاة الخوف باصحابه- ج ۱ ص ۲۵۳ ط ۲ تهران.

[۴۹۲] در روایت زرارة از

امام صادق (ع) بیست و پنج درجه و در قواعد شهید (ره) ص ۲۴۰ بیست و هفت درجه معلوم است عدد مفهوم ندارد.

[۴۹۳] شکر خدا را که طبع دوم آن کتاب با اضافات زیاد به سال (۱۳۹۷) ه. ق طبع شد رجوع شود به خاتمه ی آن کتاب.

[۴۹۴] النساء- ۵۱.

[۴۹۵] آقا شیخ کاظم خطیب از فضلاء خطباء در کاظمین بود و با شیخ استاد قدس سره دوستی داشت و در اوائل حکومت جمهوری و تغییر اوضاع در عراق وفات یافت رحمة الله علیه.

[۴۹۶] کل مشرک کافر و کذا العکس و هو کل کافر مشرک كما صرح به الشيخ الطوسی قدس سره فی تفسیر التبیان ج ۵ ص ۲۴۲ ط نجف و هو کلام دقیق متین تبعاً للقرآن الکریم كما يستفاد ما ادعيناه من عدة آيات شريفة في سورة الكهف. و قد بسطنا الكلام في ذلك في كتابنا الذي ألفناه في تحقيق اهل الكتاب و الاعتقاد بالانبياء (ع) و تحقيق بعض المطالب الدينية المهمة و سمناه «بفعل الخطاب في تحقيق اهل الكتاب»- نسئل الله تعالى التوفيق لطبعه ليعم نفعه.

[۴۹۸] یعنی لا علم لكل شخص بالخصوص في حق نفسه.

[۴۹۹] شنیده شد کسی که این کلمات بی اصل را در کتابش نگارش داده بود در چاپهای بعدی کتابش آن جملات را تغییر داده چون ملتفت شده که حرف بی اصل است.

[۵۰۰] ولایت تشریحی و تکوینی را تفصیلاً در تعلیقات و اضافات خود بر انیس الموحدین علامه ی نراقی (ره) بیان کرده ام رجوع شود از ص ۲۳۲ ص ۲۵۲ ط تبریز.

[۵۰۱] ارشاد شیخ مفید (ره) ص ۳۴۰.

[۵۰۲] ارشاد ص ۳۴۲.

[۵۰۳] راقه الشیئی اعجبه، الهدی السیره و الهیة.

[۵۰۴] ارشاد ص ۳۴۷-۳۴۳.

[۵۰۵] الکهف: ۶۵.

[۵۰۶] الاحزاب:-

۳۳.

[۵۰۷] به خیال بعض قاصرین می آید و به زبان نیز می آورند که خداوند در آیه ی شریفه فرموده که خدا اراده کرده که اهل بیت (ع) را از ارجاس پاکیزه نماید و معلوم نیست که این اراده تحقق یافته یا نه؟ و لازمه ی این حرف خرافی آنست که خداوند قادر به تحقق دادن مراد خود در خارج نبوده باشد و اراده الله از مرادش تخلف کند و آن محال است بالضرورة و اراده در آیه اراده ی مستتبعه به فعل است صرف اراده ی محضه نیست اگر آن طور باشد رد دعای رسول الله (ص) می شود و استعمال مضارع در ماقع خصوص ماده ی اراده و لفظ «یرید» در آیات قرآن مجید زیاد است که تفصیلش را در جای خود بیان کرده ام.

[۵۰۸] ارشاد ص ۳۰۹ ط تبریز.

[۵۰۹] ارشاد ص ۳۵۰ ط تبریز. معلوم می شود کوچکی قد و قامت امام (ع) معلی بن محمد را به مقام تعجب آورده که با این سن کم چطور امام و حجت خداوندیست و لذا امام (ع) از ضمیر او اخبار فرموده و با آیه ی شریفه بر علم و کمالات امامت خود استدلال فرموده است.

[۵۱۰] رجوع شود به انیس الموحدین ص ۱۰۵ ط تبریز.

[۵۱۱] ارشاد شیخ مفید (ره) ص ۳۶۹ ط تبریز. و شیخ طبرسی (ره) در اعلام الوری ص ۳۵۶ ط تهران مطبوعه ی حیدری این خبر را نقل فرموده و در نقل وی عبارت روایت به قرار زیر است: (و عنده قوم یحدثهم بلغاتهم و فیهم ترک و روم و صقالبه.... الخ. از این جملات بنا به نقل طبرسی (ره) ظاهر می شود که تکلم امام (ع) با قومی بوده و با لغات آنها صحبت می فرموده و

اختصاص به غلامهای امام (ع) ندارد).

[۵۱۲] کشف الغمة ج ۳ ص ۲۵۲ ط تهران از انتشارات کتابچی حقیقت تبریز. و مدینه المعاجز نقل از ابن شهر آشوب (ره) ص ۵۵۴.

[۵۱۳] کشف الغمة ج ۳ ص ۲۶۴.

[۵۱۴] سید استاد مجاهد اکبر ما مرجع عالم اسلامی آية الله العظمی آقاى خمینی نزیل نجف اشرف ادام الله ظلّه الوارف که با مجاهدات خویشتن آبروی علمای اعلام شیعه را حفظ کرد کرارا می فرمود: گوستاولیون تاریخ تمدن را با آن خوبی برای جلب مسلمانها تألیف نکرده مگر این که آن کذب محض را به ساحت اقدس رسول الله (ص) نسبت بدهد و آن افتراء را در آن کتاب بگنجانند.

[۵۱۵] الخرایج مطبوع با اربعین مجلسی (ره) ص ۲۰۷.

[۵۱۶] کشف الغمة ج ۳ ص ۲۱. ارشاد شیخ مفید (ره) ص ۳۱۳ ط تبریز. اعلام الوری طبرسی (ره) ص ۲۹۴ ط تهران مطبعه ی حیدری اصول کافی کلینی (ره) ج ۱ ص ۲۸۵ ط آخوندی تهران.

[۵۱۷] رجال کشی ص ۴۸۷ ط نجف- اختیار معرفة الرجال جزء ۶ ص ۵۸۳- ۵۸۲ ط دانشگاه مشهد سال (۱۳۴۸) ه. ش.

[۵۱۸] در اینجا عبارت روایت بسیار مختلف است چنانچه با مراجعه به اختیار معرفة الرجال در صفحه ی نامبرده روشن می شود و در نسخه ی مطبوعه در دانشگاه مشهد عبارت به این نحو است: (و هو اقل من نیتی) و معنی محصلی از آن به دست نمی آید و پس از تأمل معلوم می شود که عبارت صحیح به دست نیامده است و آنچه در متن آورده شد: (و آن حضرت از طفل سه ساله کوچکتر بود) عبارت محدث قمی (ره) در منتهی الامال است از ترجمه ی آن مرحوم عبارت حدیث را به نحوی که مذکور

افتاد ظاهر می شود که نسخه ی صحیح را ایشان به دست آورده اند و لفظ: (اقل) هم قرینه بر آنست که ترجمه ی محدث نامبرده صحیح باشد و محدث قمی (ره) در (الانوار البهیه) عبارت حدیث شریف را از رجال کشی به این نحو نقل کرده: (و هو اقل من ثلاثی) و آن صحیح است و ترجمه ی آن همانست که در منتهی الامال نقل کرده است رجوع شود به (الانوار البهیه) ص ۱۲۶ ط تبریز به خط حاج میرزا طاهر خوشنویس تبریزی در سال (۱۳۴۴) ه. ق و ص ۲۲۸ ط مشهد مقدس و تاریخ سال طبع را ندارد و چاپ حروفی است.

[۵۱۹] اختیار معرفة الرجال جزء ۶ ص ۵۸۴ ط دانشگاه مشهد- ص ۴۸۸ ط نجف.

[۵۲۰] علامه ی مامقانی (ره) در هامش تنقیح المقال فرموده: فی نسخه صحیحة (باح باح) و ذلك فی الفاظ الصبیان المهملة المعنی یعنی انه بعد قراته الكتاب اظهر رجوعه الى حال الطفولية والله العالم. و قيل: ان فی النسخ الخطیة هذه الكلمة غیر منقوطة او مختلفه و قریب مما قلنا ما فی حاشیة المنهج من الوحید (ره).

[۵۲۱] مدینه المعاجز ص ۵۲۷ ط سال (۱۲۹۰) ه. ق.

[۵۲۲] مدینه المعاجز ص ۵۵۶.

[۵۲۳] نسخه ی خطی موجود در کتابخانه ی ما که در سال (۱۰۹۲) ه. ق در حویزه استنساخ شده است.

[۵۲۴] ارشاد ص ۳۷۲ ط تبریز.

[۵۲۵] مجمع البیان ج ۳ ص ۵۱۲ ط صیدا.

[٥٢٦] والظاهر ان القائل انما نقل ذلك عن الاناجيل الزاما على المسيحي المتزلف كما يأتي ولكن لا احتياج لنا على ذلك بعد ما بين لنا الاثمة الطاهرين (ع) زمان بعثة المسيح (ع) فراجع الى الاحاديث في الكافي وغيره تجد صدق ما قلناه.

[٥٢٧] تعليقات

جنة المأوى ص ٣٥٣ ط ١ - تبريز.

[٥٢٨] اوائل المقالات ص ١٠٥ ط ٢ تبريز.

[٥٢٩] ولا يتوهم انه يمكن ان يكون نبوته المرادة في الحديث النبوة الاتية اي كتبت لى النبوة من حيث الاستعداد و القابلية فانه مدفوع اولا بانه مجاز لا يصار اليه. و ثانيا ان الادلة من العقل و النقل دالة على ثبوت نبوته الفعلية في جميع الازمنة كما هو محقق في محله و لا يسع المقام باكثر من ذلك.

[٥٣٠] يستفاد هذه المطالب من احاديث العترة الطاهرة سلام الله عليهم راجع الى الجوامع الحديثية.

[٥٣١] در سؤال از ابن تيمية گفته شده ص ٧ كه طرفداران يزيد به نبوت وي نيز قائلند ولي اين رويه ي ديريته ي فراغنه ي روزگار است كه نخوت و كبر و خودپرستي و تجبر و تفرعن آنها را وادار مي كند بالاخره خود و جان نثارانش و نوكران جيره خوارش او را به مقام نبوت رسانيده و آخرالامر خداوند قادر متعالش مي خوانند و او هم مغرور و مشتبه شده و از حب جاه و رياست (انار بكم الاعلى) مي گويد اين يك ناموس مطرد در قاموس فراغنه ي روزگار است اختصاص به يزيد و طرفدارانش ندارد مگر از آنها كسي پيدا شود كه داراي ايمان گرچه ضعيف هم باشد داشته باشد و الا رويه شان همان است.

[٥٣٢] معلوم مي شود مراد دكتور از اهل سنت اتباع ابن تيميه است و الا مشهور ميان اهل سنت ملعون بودن يزيد است.

[٥٣٣] رجوع شود به كتاب عنوان المعارف ص ١٣ تأليف صاحب ابن عباد طالقاني (ره) مطبوع در ضمن «نفاثات المخطوطات» ط - نجف اشرف سال: (١٣٧١) ه. ق.

[٥٣٤] كرامة - نسخه.

[٥٣٥] فهنا نسأل الدكتور صلاح الدين المنجد: هل ابن تيمية الحراني مؤمن بالله؟ و هو صاحب

البدع و الاضاليل و الكفريات و الاباطيل و الطاعن في دين الله. و اما الغزالي فهو صاحب الخرافات و الخزعبلات و كتابه احياء العلوم مشحونة منها و لا غرابة من فتواه على عدم جواز لعن يزيد و هو القائل لا خطر في السكوت عن لعن ابليس، قال في كتابه الاحياء: كان بعض الشيوخ في بداية ارادته يكسل عن القيام فألزم نفسه القيام على رأسه طول الليل لتسمح نفسه بالقيام عن طوع. انظر الى نقل امثال ذلك في كتاب تلبس ابليس للعلامة ابن الجوزي و قد نقل فيه عن الغزالي نظائر هذه الاباطيل و قد أتى بها في مقام التعليم. و لا عجب من ابن تيمية و الغزالي فانهما من اهل القرون السالفة، بل العجب من الدكتور المنجد فانه من ابناء هذا العصر يسمونه عصر الذرة و النور و الفضاء كيف يدعى: ان اهل السنة (يعني اتباع ابن تيمية) ذكروا محامد يزيد! الرجاء من الدكتور أن يذكر نورا يسيرا من تلك المحامد و لا بدله ان يقول: انه شاعر فنقول: أي فضيلة للشاعر الكافر.

[٥٣٦] استغر من الغرور.

[٥٣٧] اي ذاب.

[٥٣٨] فانه يدعى الخلافة الاسلامية و انه من أولى الامر الذين أمر الله تعالى (العياذ بالله) بطاعتهم و الانقياد لهم و أنه امير المؤمنين. (فياذلة الاسلام من بعد عزه) اذا كان والي المسلمين يزيد).

[۵۳۹] لا شك ان يزيد حمل آل رسول الله (ص) الى دمشق و ضرب الرأس المطهر بالقضيب و هذا العمل منه ليس الا الزندقة و الالحاد و لم يكن فى قلبه الا الضغائن و الاحقاد الجاهلية و لذا لميجد ابن تيمية مفرا الا الانكار فانكر حمل يزيد آل رسول الله (ص) سبائيا الى الشام على اقتاب الجمال و ضربه على شفتى الامام

عليه السلام بالقضيب و بديهى ان انكاره ليس الا انكار البديهيات و الضروريات و انكار المتواترات و انكار الشمس فى رابعة النهار (من لا دين له لا حياء له) فهل يمكن انكار المتواتر فان العلم الحاصل منه ضرورى؟ اللهم الا ممن لا عقل و لا دين له.

[۵۴۰] التلسم محرکه الغيره و الظلام.

[۵۴۱] التذكرة ص ۱۵۵ ط فرهاد ميرزا.

[۵۴۲] رجوع شود به امالى سيد مرتضى علم الهدى «غرر الفوائد و درر القلائد» ج ۱ هامش ص ۱۲-۱۱ ط مصر سال ۱۳۷۳ ه ق به تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم.

[۵۴۳] آتشکده ص ۱۹- و لطائف الطوائف فخرالدين على صفى پاورقى ص ۱۸۷- به قلم آقاى احمد گلچين معانى - ط تهران سال ۱۳۳۶ ه ش.

[۵۴۴] لطائف الطوائف ص: ۲۳۲.

[۵۴۵] کمال الدين شيخ حسين مردى دانشمند بوده و در سال: (۸۸۸) ه. ق درگذشته است.

[۵۴۶] مروج الذهب ج ۲ ص: -۶۸- ط مصر- سال: (۱۳۰۳) ه. ق.